الله العزيز
هو الملك العلام

تملكته في ۱۳۴۰ وانا خادم الشرع الانور الازهر
الاطهر محمد بن محمد باقر بن محمد رضا بن محمد ربيع
بن محمد يوسف [illegible] الاركمساني
التمسكني [illegible]

۱۳۴۰

[ذخر العالمین فی شرح دعاء الصنمین] یعنی دعای صنمی قریش ← ذریعه ۸ : ۱۹۲ که مقصود لات و عزی یا ابوبکر و عمر است (ذریعه ۱۰ : ۹) .

فارسی تالیف مهدی بن علی اصغر بن یوسف قزوینی است که بنام سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵ -) نگاشته است . آغاز : سپاس و ستایش ...

در آغاز کتاب گفته : چون کتاب «دلیل الدعاة فی شرح عین الحیاة» را تالیف می کرده به شرح این دعا رسیده دیده است که از احد او با گرد شش حینی

گزارش دهد (ص ۲) او گوید : در شرح این دعا کتابی بنام «رشح الولاء» نیز فرداوست (ذ ۱۱ : ۲۳۶) با این شرح عربی دیگر . پس بهتر دید که شرح

خود را به فارسی بنگارد . آز ادر صد اصل به شماره فقرات و جمله های دعا . پس فهرستی برای آن ساخته در ۲۰ باب . در هر باب مطالبی را ذکر می کند و

معین می کند که در کدام اصل کتاب و کدام ص یاد شده است . تاریخ پایان دادن بدان چهارشنبه ۱۳ ج ۲ - ۱۱۱۶ هـ بوده است (ص

۱۷۷) پایان یافته است .

نسخه حاضر عکس نسخه مشکاة (دانشگاه ۸۳۵) است در ۱۱۴:

ترجمه عربی این کتاب در ذریعه ۴ : ۱۰۲ یاد شده است . احوال مؤلف در امل الآمل (۲ : ۳۰۸) آمده است و ذریعه ۴ : ٤٦٤ ج اشکوری

فهرست دانشگاه ۱ : ۱۱۲ - ۱۱۵ منزوی

سال تالیف : ۱۰۸۸ در ص ۲۰ آمده است .

دفاع از غلاة و شعرات ص ۵۰

۱۱۹۵ زنده

مانند این کتاب است :

(نسیم عیشی در شرح دعای صنمی قریش) [ذریعه ۲۴ : ۱۵۶] : از میر سید علی بن مرتضی طبیب دزفولی موسوی . صاحب تذکره دزفول

آغاز : [الحمد لله الذی رفع ... الناجین ...] آخر : [چون قلم میمنت رقم در اینجا رسید ... خواننده ملال گیرد] تالیف محرم ۱۱۶۶

نسخه ها : ۱- مهدی شرف الدین خط علی محمد دزفولی ۱۳۵۸

۲- لطف الله شبستری تبریز ۲۹۴ ص

عمر فهالهم داران جنت نشان بجوین شایع ورالکان گشته وقهرمان سطوت وجلالت آن خدیو زمان لسباط انبساط و نشاط
خاطر ستمدیدگان را بنوعی بر نوشته که الحمد لله والمنة درین مرز وبوم اسباب تعدیه بالکلیه معدوم گردیده و آنطالبه طالحه
باغیه دست تعدی کوتاه کرده روباه صفت دم بجود دزدیده اند و فاطبة قاطنین این دیار خصوصا سادات عالی تبار و فضلا
و علما و صلحا و ابرار مشمول احسان و انعام عام آن پادشاه اند برفاه حال و فراغ بال مشغول دعای دوام دولت بیزوال اند
لهذا النسب آنکه بشکرانه این نعمت عظمی و موهبت کبری در طی بیان دقایق مرموزه درین دعا و شرح حقایق مکنونه
درین گنج گران بهای الجمله تفریج تولا و تفضیح حال اعدا نماید رجا و اثق و امید صادق است که نواب آن روزگار
فرخنده آثار آن ظل الله درین پناه عاید گشته کمترین ببرکت این تولا و تبرا در عداد مخلصان در آید اما چون آن
مقام انجانش بسط کلام نداشت در آنجا ترجمه تحت اللفظ اکتفا نمود و برذمت همت الزام نمود که بعد از فراغ از
آن کتاب بعون الله الودود بتحریر شرحی مبسوط پردازد و شمه از مرموزات این دعا متین را موصلا مبین سازد
و در هر مقام که دلیلی بر مدح و امامت حضرت علی و آل او علیهم الصلوة والسلام یا سبیلی برای قدح و ملامت خلفا
بدسگال علیهم اللعنة باللیالی والایام یابد بآن مستوری که در کتب معتبره سنی و شیعه مسطور باشد قیام و
اقدام نماید و بر طبق مروت و انصاف اظهار حق کند بلا اعتساف هر چند که در بعضی ابواب معضی شود بعدر
از اطناب و الله الهادی من یشاء الی الصواب ۳ و بنا بر آنکه امیدوار بکرم حضرت باری جل اسمه
آنست که بنوعی توفیق انجام این مرام را انعام فرماید که در دنیا داعی بر دعاء خیر اصدقا و در عقبی وسیله حج
در زمره سعدا باشد این شرح را ذخر العالمین فی شرح دعاء الصنمین نامید و آنرا مشتمل بر مقدمه و یک
مقصد کرد ان شاء الله که بمقتضای التفوّل علی ما جری فایز شود ببهره و مدعی و الله المرتجی مقصد مقدمه در بیان امور
که برای طالب بصیرت در این مقام ضرورست اول در فضل این دعاء عظیم الشان در مصباح کفعمی روایت
ابن عباس مرویست که حضرت علی علیه السلام آنرا در قنوت وتر یا در عقب صلوات علی اختلاف الروایات
تلاوت مینمود و در فضل آن مذکور که کسی که آنرا بخواند چنانست که جهاد کرده باشد در خدمت رسول الثقلین
بهزار هزار تیر در بدر و احد و حنین انتهی و چون مطلق لعن بر اعداء دین و خصوص لعن برای بکر و عمر شقاوت
آئین مثوبات جلیله دارد چنانچه تفصیل آن در اصل پنجم میاید و این دعا اجابت انتما مشتمل است بر
هر دو مدعی میباید داعی این دعا راجی آنها نیز باشد دوم صاحب بحار الانوار رحمه الله الغفار در باب
قنوت کتاب الصلوة این دعا را مذکور ساخته و در بیان آن بنقل افاداتی که بخاطر فاضل ماهر ابوالسعادات اسعد بن

عبد القاهر رحمه الله تعالی در توضیح این دعا رسیده و از رشح الولاء فی شرح الدعاء نامیده پرداخته و بغیر آن نزد فقیر از بندها
حقیر است که اسم مصنف و مصنف در آن مذکور نیست اما اگرچه بحسب عبارت مبسوطتر از رشح الولاء است اما لیکن چون از
جهت افادت تفاوتی زیادت بر آن ندارد و محتمل که ما فی البحار ملخص آن باشد بالجمله بنا بر اینکه هر دو عربی و مختصر و بابن
دو جهت بسیار کم نفع بود خامه اخلاص شمامه درینجا بهما لقدر قناعت ننمود بلکه بمقتضای شعر و هو لسبق حایز تفضیلا
مستوجب ثنائی الجمیلا برای رعایت حق شارح در مقدمه حسب و نسب او مذکور گردید و در ذیل هر فقره که کلامی مفید از او
بنظر رسید اصل با خلاصه آنرا بر سبیل تقریر و تحریر کشید شیخ محمد حر عاملی عامله الله بلطفه الخفی و الجلی در کتاب امل
الآمل در بیان حال این فاضل گوید الشیخ اسعد بن عبد القاهر بن اسعد الاصفهانی ابو السعادات کان عالما
فاضلا محققا له کتب منها کتاب رشح الولاء فی شرح الدعاء و کتاب توجیه السؤالات فی حل
الاشکالات و کتاب جامع الدلایل و مجمع الفضایل و غیر ذلک یروی عنه علی بن موسی بن طاوس
و قرا عنده المحقق نصیر الدین طوسی و میثم بن علی البحرانی انتهی سوم در اینکه کتاب احقاق الحق مباحثه و تحقیق
مستی بسیار با نسبت مذکور شده بتقریب اینکه بعد از آنکه نوبت سلطنت ایران حسنت نشان رسیده پادشاه حقایق
آگاه صاحب اخلاق فرخنده اولجایتو سلطان خدابنده که محمد بن ارغون خان بن اباقا خان نام و در سلک پادشاهان
سنقل انتظام داشته و در سال هفتصد و سه هجری لوای والای فرمانفرمائی افراشته اولا سلیقه او مایل بطریقه حنفیه
ابی حنیفه بوده و ثانیا بسبب اطلاع بر فساد آن اعتقاد بمذهب شافعی که شناعتش کمتر از مذهب حنفی است رغبت نموده
و ثالثا بتوفیق خالق عباد و عباد خود را از لجاج و عناد متخلی و بنور تصحیح اعتقاد صحیح متحلی ساخته قدوه ارباب سداد و
اسوه اصحاب اسعاد حجه الخاتمه علی العامه الشیخ حسن بن یوسف بن المطهر الحلی الملقب بالعلامه شکر الله سعیه
الجمیل و اعطاه الله الاجر الجزیل را طلب نموده و جمعی از مشاهیر علماء سنیان را که در پای تخت آن عزیز تخت حاضر بوده اند
بمباحثه با علامه در تحقیق مسئله امامت امر فرموده بعد از مباحثات طرفین و وقوع مکالمات فیما بین چون آن پادشاه
مؤید من عند الله علامه را غالب و علماء عامه را مغلوب یافته از مذهب شنیع شافعی نیز رو تافته عنان عنایت بجانب
نصرت مذهب شیعه اثنا عشریه معطوف و همت والا نهمت بر ترویج طریقه حقه حضرت خیر البریه معروف داشته باقی
ایام سعادت فرجام را بسلیقه و طریقه ائمه اثنی عشر علیهم السلام الی یوم المحشر بانجام رسانیده ببرکت آن پادشاه و الاحکام
جمعی کثیر از علماء اعلام و فوجی خطیر از رعایا و عساکر نصرت فرجام که اتصاف بانصاف داشتند دست از مذهب باطله
سنیان برداشته همت بر ترویج این مذهب حق گماشتند بالجمله باین تقریب علامه علیه الرحمه کتاب کشف الحق و نهج الصدق را

۱

هو الله الموفق والمعین وبه نستعین

کتاب ذخر العالمین در شرح دعاء الصنمین

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس وستایش خالص بی قیاس وثنا ونیایش افزون از حد وقیاس حضرت مالک الملکی را سزاوار است جل شأنه وعم احسانه که نوع انسان بتشریف التشریف امتیاز ابناء واباء ولقد کرمنا بنی آدم سزاوار فرموده وانتظام مهام معاش ومعاد انام را بطاعت وانقیاد وسلسلهٔ علیهٔ انبیاء واوصیاء امجاد نژاد منوط ومربوط نموده وصلوات وافیات وتحیات زاکیات بر روضهٔ مطهره ومضجع منور صاحب شرع شریف ومعلم دبستان تکلیف رسالت پیغمبری که بخطاب الطیف وطاوی وفهما جریان نوالش را مختوم بخاتم ولکن رسول الله وخاتم النبیین ساخته وخلایق را مبدء کاهی که حضرت رب الارباب بتوشیح خطاب مستطاب رسالتش لطف اعزاز وما ارسلناک الا رحمة للعالمین برداخته وبر آل اطهار واولاد اخیار او که دوستی با ایشان بمودای آیت وافی هدایت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مزد تبلیغ رسالت حضرت خاتم الانبیاست واطاعت ایشان بمقتضای کریمهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم مانند اطاعت خدا ورسول واجب الاداست خصوصا اول ائمهٔ اثنی عشر تالی حضرت خیر البشر امام در اسلام اقضی در احکام معصوم از هر صغیره وکبیره منصوب روز غدیر منصوص بخطاب لافتی مخصوص بسورهٔ هل اتی مختلف ملائکه وروح زینت افزای مرقد آدم ونوح امیر المؤمنین قاید الغر المحجلین اسد الله الغالب امام المشارق والمغارب المرتضی علی بن ابیطالب علیه التحیة والسلام ما امطر الغمام وبرز الازهار من الاکمام اما بعد معروض میدارد که کینه جاکر اهل بیت خاتم پیغمبران علیهم صلوات الرحمن ودیرینه دشمن ابی بکر وعمر وعثمان خلدهم الله فی درکات النیران وهو العبد الفقیر الی الله الغنی ابن علی صغر القزوینی محمد المدعو بمهدی

۸۴۵۲

حقی عن وعن والدیه بالنبی والوصی وسبطیه صلی الله علیهم وعلیه که بر ارباب الباب وطلاب طریق صواب ظاهر وهویداست که عمدهٔ ارکان ایمان تولاء ائمهٔ هادیست صلی الله علیهم اجمعین وتبرا از خلفاء دغابست علیهم لعنة اللاعنین ولهذا علماء عالیمقدار وفضلاء اخلاص شعار در هر عصری از اعصار وهر قطری از اقطار که بیمن تشیع پادشاهان کامکار وشهنشاهان ذوی الاقتدار انار الله برهانهم وجعل الجنة مکانهم از اضرار اشرار خاطر احلاء اخیار جمع داشته اند حفظا للودایع المتواترة عن التلف ودفعا لشبه المخالفین من اهل الخلاف والسلف همت بر تکرار وتذکار آیات واخبار متواتره در مناقب عترت طاهره ومثالب ائمهٔ فرقهٔ خاسره گماشته اند وهر کدام بر وجهی متین صفایح صحایف ورسایل خود را رنگین ساخته اند وبابطال تشکیکات مخالفین کرده تمکین نزاکت آزبای جوبین کماینبغی برداخته دوستان این خاندان امامت مکان را خوشنود ودشمنان ایشان را مانند سگ سوزن خورده ترنجیده فرموده اند بنابرین چون قلم اخلاص قرین این کمترین در بنای تحریر کتاب دلیل الدعاة فی شرح عین الحیوة بدعاء صنمی قریش رسید وآن دعاء اجابت انتما را مشعر بر قدری از محاسن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وبعضی از مطاعن خلفاء نفاق آئین دید واکثر کلمات اعجاز آیات آن برهانی قاطع بر وجوب لعن ابی بکر وعمر وعثمان بود وبیشتر فقرات بدیع الاستعارات آن دلیلی ساطع بر قباحت اقوال وافعال آن سگیتان مینمود ودیدهٔ اولی الابصار هر سطر از عبارات آن حکایتی سراپا حکمت میدید وخاطر ذوی الانظار از هر شطر آن اشارتی بموقعه در کمال شناعت میفهمید لهذا بخاطر فاتر خلید که چون در این ایام سعادت فرجام بیمن تأیید جناب حضرت رب الارباب درخشان نواب کامیاب سپهر رکاب عالمیان مآب درخشنده گوهر فرج شهنشاهی فروزنده اختر برج دین پناهی حامی حوزهٔ دین واسلام وایمان ماحی آثار طغیان سگیان ملقب بپادشاه دین پرور موفق بترویج مذهب ائمهٔ اثنا عشر مشرف بزیارت علی بن موسی الرضا مشتغل بتعمیر مشاهد مقدسهٔ ائمهٔ هدی علیهم الف الف تحیة وثناء ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ نبویهٔ علویه سلالهٔ سلسلهٔ سنیهٔ موسویهٔ صفویه لطمنم محتضر سازم سخن که تار وپود حرف وصوت ما نیست ممکن جامه مدحی که باشد در خورش برسریر شوکت وفتح وظفر باشد مدام با بخت دمساز وسعادت یار دولت جاکرش وهو السلطان الاعظم والخاقان الافخم مالک رقاب العرب والعجم بیت اگر شد فرمانروا از لطف رب المشرقین خادم آل عبا ظل خدا السلطان حسین خلد الله بنیان جلاله وابد الله ارکان دولته وافضاله طرفه خوفه ونحوه شیعهٔ اثنا عشریه هداهم الله واصلحهم بالهدی وادخلهم الجنة

تصنیف نموده آیات و روایات دال بر حقیت این مذهب را از اهل السنة از کتب معتبرهٔ ایشان جمع و تالیف فرموده چون در آن
اوان احدی از علماء سنیان را تاب و توان آن نبود که از دایرهٔ انصاف پا بیرون گذارد و در رد آن شبهه و تشکیکی که عادت
سنیان ارباب اعتساف است بمیان آرد لهذا طایفهٔ شیعهٔ اثنا عشریه شایع گشته و تا سال هشتصد و سی و شش هجری
که در تاریخ فوت سلطان ابو سعید بن اولجایتو سلطان است احوال بر این منوال گذشته و بعد از آن نوبت تغلب
ملوک طوایف رسید و بنحوست آن مذاهب سنیان شروع در شیوع نمود در سال نهصد و شش هجری بیمن تایید
جناب خالق البریات دولت پادشاهان رضوان مکان صفویه لا زالت دولتهم مستمرة الی ظهور القائم علیه السلام
و التحیه ایران جنت نشان مجدد را مقر و مظهر شیعیان و مؤمنان گردید و در سال نهصد و نه که اوایل زمان اقبال این دولت
بزوال و ادبار و تکذیب ارباب نفاق و ضلال بود فضل بن روزبهان که منجمله سنیان فضلاء شیراز و اصفهان است بسبب
تقلب در تعصب دیده بصیرتش از راه حق کور و زور تکلفات و تسویلات ارباب ضلالات خود دلش را مغرور ساخته و با غفلت
علم مخالفت با علامه را افراخته و در رد کتاب نهج الحق کتابی نگاشته که آن را ابطال نهج الباطل نام گذاشته و تاویلات
و تشکیکاتی را که از کتب عامه برچیده در آن انباشته که آنها بر انکار منقولات علامه از کتب عامه از معرکه گریخته و کالغریق
یتشبث بکل حشیش در تاویلات رکیکهٔ خویش آویخته و بعد از استیلاء و استعلاء این دولت رفیعه که
در زمان نواب معلی القاب گیتی ستان شاه عباس الموسوی الصفوی بهادر خان اسکنه الله فرادیس الجنان جناب
مؤید من عند الله قاضی نور الله طاب ثراه و جعل الجنة مثواه که از علماء شوشتر و در رتبهٔ دانش و هنر از همگنان
بیشتر و بهتر است سه کتاب در این باب تصنیف نموده و هر یک از آنها یکی از کتب نواصب را تزییف نموده اول
صوارم مهرقه در جواب صواعق محرقه دوم مصائب النواصب در رد نواقض الروافض سیوم احقاق الحق در
رد ابطال نهج الباطل و تصنیف آخر در سال هزار و چهارده در بلدهٔ اکره بود و بالغلت کفرهٔ هند او را شهید نموده اند
بالجمله چون طریقهٔ حمیدهٔ این برگزیده در احقاق الحق اینست که اولا کلام علامه و ثانیا سخن فضل بن روزبهان را ذکر نموده
و ثالثا در رد کلام فضل بنقل افادات خود و سایر علماء اعلام می پردازد لهذا این فقیر در مواضع تقریر دلایل امامت
حضرت علیه السلم و تحریر مطاعن خلفاء نفاق تخمیر تتمیم مقام بنقل خلاصه آنچه در احقاق الحق بود جابجا پرداخت و
اضافه بر آنها از احادیث ائمه کرام علیهم السلم و افادات علماء اعلام قدری را که اهم بود در مکان مناسب آن مذکور
ساخت و زیاده بر اینها اگر سخنی بخاطر قاصر رسید در محل خود بعرض رسانید با مید آنکه اگر اصدقاء ارجمند از اخوان
یابند بدعای خیر پردازند و اگر خطا بینند باصلاح آن خود را ماجور و فقیر را مسرور سازند و التوکل فی الکل علی

هادی السبل بهار مر بعد از آنکه این کتاب بحسب المیسور بپیرایهٔ انجام پوشید و فواید و فواید بسیار در آن مندرج گردید بخاطر
قاصر خلید که فهرستی که جامع اکثر مقاصد مهمهٔ آن باشد قلمی شود و هر صنفی از آلای متنازعه آن در ذیل عنوانی ملائم منتظم
گردد تا طالب فی الجملة اطلاعی بر مطالب آن بهم رساند و هر کدام را که خواهد بسهولت یابد لهذا اینه عار الصید اصل
منقسم کرده و در هامش هر مقصدی مجمل آن را بالقلم آورده و همان مجمل را در این فهرست ذکر ساخته بنقل عدد فصل مشتمل
بر آن بسرخی پرداخته اگر در هر کتابی اوراق آن معدود و عدد ورق بر روی هر مطلبی مرقوم شود وجدان آن امکان
اسهل میگردد و این فهرست مشتمل است بر بیست باب و علی الله التوکل فی المبداء و المآب باب اول در احوال خیر
اشتمال حضرت خاتم الانبیا علیه و آله التحیه و الثناء وجه تسمیه آنحضرت بمحمد و احمد و محمود و ماحی صلی الله علیه و آله
۲ نسب شریفش از جانب پدر تا آدم علیه السلم ۲ ایضا از جانب مادر ۲ پدرش عبد الله ۲ مادرش آمنه ۲ جد امجدش عبد المطلب
که وصی عیسی علیه السلم بود ۲ زمان و مکان و ابتداء حمل بآنخاتم پیغمبران ۲ دفع اشکالی که متوجه است بر مدت حمل او ۲
ادله بر اینکه روز مولد او دوازدهم ربیع الاول است ۲ توجیه حدیثی که صریح است در اینکه مولد او هفدهم ربیع الاول است
۲ نکته شهرت هفدهم ربیع بمولد او ۲ بعض وقایع غریبه که بعد از تولد او ظاهر شد ۲ شستن ملک دل او را ۲
شیر دادن ابو طالب او را ۲ بعض حالات میمنت سمات او ۲ اقوال در اینکه آنحضرت قبل از بعثت بکدام شریعت عمل میکرد
۲ وصایت او نسبت بعیسی علیه السلم در شریعت سالکی تا مبعث و دفع اشکال از آن ۲ بیان اینکه ابو طالب مر آنحضرت را تربیت
نمود ۲ غرهٔ شهر رجب سال بعثت او ۲ تشخیص روز بعثت او ۲ اثبات رسالت او بر همه خلایق بکریمهٔ قل یا اهل
الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ۱ و بکریمهٔ و ما ارسلناک الا کافة للناس ۲ معجزات او ۲
خصایص او ۲ انگشتر او و جهت تختم او بآن ۲ سبب هجرت او از مکه بمدینه و بعض وقایع آن سفر ۲ روز هجرت او ۲
محرم سال هجرت او ۲ روز رسیدن او بمدینهٔ طیبه ۲ سال حجة الوداع ۲ حکایت زیارت عکاشه مهر نبوت …
مرض الموت او ۲ روز وفات او ۲ بیان وضع قبر او ۲ و قبر ابی بکر و عمر با پیغمبر ۲ در ذکر صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلم
معنی صلوات بر او ۲ فایده صلوات بر او ۲ ادله صلوة بر او ۲ وجوب صلوات بر او و مواقع آن ۲ استحباب صد مرتبه
صلوة بر آنحضرت در شب جمعه و روز جمعه ۲ ثواب جمع آل پیغمبر با او در صلوات و عقاب ترک آن ۲ مذهب سنیان
در صلوات بر آل ۲ استدلال بر وجوب صلوات بر آل در نماز بحدیث معراج ۲ اعتراف شافعی باینکه نماز بدون صلوات بر آل
صحیح نیست ۲ نقل اقوال در جواز فصل بعلی در میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل در وقت صلوات ۲ باب سیوم در ذکر لعن ملاعین
معنی لعن ۲ غرض از لعن ۲ دفع اشکال از لعن ملاعین ۲ ثواب لعن بر مطلق ملاعین ۲ ثواب لعن بر ابی بکر و عمر ۲ ثواب

لعن بر ابی بکر با آنکه تخصیص لعن بکر و عمر بلعن در صدر اسلام بند عادی و نقل از لعن عثمان ۱ جمعی که لعن بر ابی بکر و عمر
میکنند و در خبر این آسمان و زمین اند [illegible]
جمع کردن حضرت علی علیه السلام قرآن را بعد از رحلت حضرت پیغمبر ص و نمودن بمردم ۱ جمع کردن صحابه قرآن را
جمع کردن عثمان قرآن را ۱ عدد قرآنهائی که عدد سوره اند ۱ عدد آیات قرآن بحسب قول ۱ عدد آیات
قرآن که حال در دست مردم است ۱ اقوال در تحریف قرآن و زیاده و نقصان در آن ۱ تسمیه و دلیل
قرآن بقرآن ۱ بعض آیات که تحریف شده ۱ تغییری که در آیه کنتم خیر امة داده اند ۱ سورهائی که
بعض آنها اسقاط شده ۱ دلیل بر [illegible] از قرآن تحریف و تغییر و تبدیل فیه ۱ ادله قائلین
با آنکه از قرآن چیزی ساقط شده و از جمله است تشکیکات صاحب نواقض الروافض [illegible] ۱ توجیه آنکه اگر
از قرآن چیزی ساقط شده باشد [illegible] ۱ طعن صاحب نواقض در تحدید آیة
آیة الکرسی بر روافض و در آن ۱ اسقاط که در آیة الکرسی شده ۱ فضل خواندن آیة الکرسی در سنه وقت از
سنت و بیان آنها ۱ ثواب ده آیه سوره بقره و بیان آنها ۱ سال نزول سوره برائت ۴ ثواب قرائت
قل هو الله احد ۱ ترتیب سور قرآن بحسب نزول ۱ ام قراءت قرآن بدستور مشهور ۱ باب پنجم در
احوال حضرت فاطمه علیها السلام [illegible] زمان تولد و مدت عمر آن علیا جناب ۴ دلیل عصمت او
۱ نزول آیت و آت ذا القربی حقه در شان او ۱ تزویج او با علی علیه السلام ۴ تلاش ابی بکر و عمر تزویج
او را و جهة عدم رضا حضرت پیغمبر ص آن ۱ بیان آنکه پیغمبر ص فدک را باو بخشیده ۱ جهة عطا پیغمبر ص
فدک را باو ۱ سبب آنکه او فدک را از حیثیت میراث طلب نمود ۱ جهة آنکه حضرت علی علیه السلام رد فدک
بحسنین علیهما السلام ننمود ۱ وجه تسمیه فدک باین اسم ۱ نام حصارها ۱ حدود آن مطابق طریقه خاصه
موافق طریقه عامه ۱ تحقیق آنکه فدک از جمله [illegible] ۱ رد ابی بکر فدک را بفاطمه و منع عمر از آن ۱
رد عمر فدک را بحضرت علی و عباس ۱ رد سفاح فدک را بحضرت امام حسن علیه السلام ۱ عزم مهدی عباسی برد
فدک بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام و [illegible] ۱ رد عمر بن عبدالعزیز فدک را باولاد فاطمه علیها السلام
۱ غصب یزید بن عبدالملک فدک را ۱ غصب منصور دوانیقی فدک را ۱ رد مامون فدک را باولاد علی علیه السلام
۱ انتزاع مروان فدک را ۱ باب ششم در معنی امامت و شروط و علامات آن و منزلت امامت ۲ اقوال
در وجوب نصب امام ۲ شروط امامت نزد شیعه ۲ شروط امامت باعتراف ابی بکر ۸ طریق تعیین امام

طریق تعیین امام نزد [illegible] ۱ عصمت امام ۱ عدالت امام ۱ تجویز بعض سنیان فسق و جهل را بر امام و رد شبهه [illegible] ۱
اعتراف صاحب کشاف بعدم جواز فسق امام ۱ صفات و خصائص و علامات امام ۲ بیان خلقت امام در شکم مادر ۱
حال امام در شکم مادر و معنی خروج امام از ران ۱ احوال امام در وقت تولد ۱ احوال امام در وقت رسیدن
بمرتبه امامت ۱ استدلال بر آنکه امام باید ظلم نکرده باشد بکریمه لا ینال عهدی الظالمین ۱ باب هفتم
در [illegible] علیهم السلام [illegible] تسمیه ایشان بآل محمد [illegible] و بباب سبیل الله
و [illegible] اهل بیت و آل عبا [illegible] طریق استخراج اسامی [illegible] از زبر و بینات کریمه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [illegible] اکرام الله تعالی اصحاب را بماندن بهشت [illegible] امامت
ایشان [illegible] استدلال بر امامت ایشان بآیت فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ۱ و بآیه
الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا ۱ و بآیه کنتم خیر امة اخرجت للناس ۲ و بآیه انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس [illegible] و بآیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ۱ و بآیه
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ۱ اعتراف بعض سنیان بآنکه مراد باولی الامر [illegible]
[illegible] ۱ استدلال بر امامت ایشان بحدیث معراج ۴ بیان عزت نبی [illegible] فضل
هر یک از ائمه علیهم السلام [illegible] ۱ بیان خلق حسنین از نور [illegible] ادله آنکه حضرت امام حسن و امام حسین پسران
صلبی اند نسبت برسول الثقلین [illegible] ۳ دفع شبهه بعض خوارج بر آنکه ایشان فرزند پیغمبر ص نیستند ۳
قول بعض سنیان بآنکه سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] بقیع شده [illegible] اعتراف سنیان بآنکه حضرت
امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام مدفون اند در بقیع [illegible] بشارت حضرت
پیغمبر ص جابر را برسیدن بخدمت حضرت امام محمد باقر ۹ روز وفات حضرت امام حسن عسکری ۴ و انتقال
امامت بحضرت صاحب الزمان ۴ ۹ انتفاع رعیت بآنحضرت در زمان غیبت ۹ استدلال بر آنکه آنحضرت
ظاهر شود بکریمه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم [illegible] احوال آنحضرت بعد از
ظهور ۴ [illegible] اشعار بر آنکه [illegible] ائمه علیهم السلام علم خود را پنهان میکردند ۳ باب هشتم در بعض حالات
[illegible] حضرت [illegible] ابن ابی طالب علیه السلام و وجه تسمیه [illegible] و [illegible] و بنیاد علم
[illegible] و بباب الله [illegible] و بسبیل الله [illegible] و بقسیم الجنة و النار [illegible] و بامیر المؤمنین [illegible] عدم جواز اطلاق امیر المؤمنین
بر غیر علی [illegible] در غیر مقام توبه [illegible] نسب [illegible] از جانب پدر [illegible] نسب او از جانب مادر [illegible] فضایل

۱۹ و ۲۰ اسماء بنت عمیس ۱ براء بن معرور ۲ بریده اسلمی ۲ جویریه بنت ... خذیفه ۲ و ۴ خزیمه ۲
دلیم ۲ دحیه کلبی ۲ رافع ۲ زید ۲ زینب بنت جحش ۲ حکایت نکاح و طلاق ابن زید و زینب ۳
تزویج ابن زینب با پیغمبر ۳ سعد بن عباده ۲ و ۴ سعد بن ربیع ۲ سعد بن خیثمه ۲ سلمان ...
مدح پیغمبر او سلمان منا اهل البیت ۲ طریف ۲ عبدالرحمن بن حزام ۲ عبدالله والد جابر
عبدالله بن رواحه ۲ عباده بن صامت ۲ عباده والد سعد ۲ عباس ۲ عثمان بن مظعون
اعتراف سنیان بدفن او در بقیع ۲ عقیل ۲ عمار ۱ فاطمه بنت اسد ۲ مالک بن نویره ۱ مقداد
منذر بن عمرو ۲ باب سیم در احوال کثیر الاختلال ابی بکر ... تسمیه او بابی بکر ۲ و عبدالکعبه
و عتیق ۲ و عبدالعزی ۲ و ابی الفصیل ۲ و عبدالله ۲ و صنم ۲ و وثن ۱ و جبت ۲
و طاغوت ۲ و افک ۱ شغل او قبل از خلافت ۲ نسب و حسب او ۲ جهت قدح شیعه در نسب او
... وجه تسمیه پدرش بعثمان ۲ و بابی قحافه ۲ شغل ابی قحافه ۲ وجه تسمیه مادرش بسلمی ۲ و بام الخیر
بعض حکایات سقیفه و بیعت مردم با ابی بکر ۲ اول کسی که در سقیفه با او بیعت نمود عمر بود ۲ و ۲
اول کسی که در منبر با او بیعت نمود شیطان بود ۲ شهادت زبیر که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اول بار در اسلام
کوفته شد در باب امامت او بود ۲ بیان اجماع مرکب بر اینکه امامت او منصوص نبود ۲ دفع اشکال از حدیثی
که دلالت میکند بر اینکه ادعا نص بر امامت او شده ۲ اعتراف فخر رازی باینکه پیغمبر تعیین وصی ننمود
دلیل شیعه بر اینکه اجماع بر امامت او منعقد نشد ۲ اعتراف شارح مواقف باینکه امامت او اجماعی نبود
ایضا اعتراف فخر رازی بآن ۲ استدلال سنیان بر امامت و فضیلت ابی بکر و رد آنها مثل حدیث ان الله لا
یجمع امتی علی ضلال ۱ دفن در حجره پیغمبر ۲ و ترک علی ... فدک را باولاد فاطمه علیها السلام ۱ و حکایت
غار ۲ و حدیث خلت پیغمبر ۲ و باینکه علی ۲ او را امام دانسته و در ابتدا مهاجران نامیده ... و تقدیم او در
صلوات ۲ و باینکه پیغمبر فرموده اقتدوا باللذین من بعدی ... اختلاف سنیان در ...
باب ابی بکر بمسجد مفتوح ماند ۲ تاویلات سنیان برای حدیث فتح باب ابی بکر بمسجد ۲ مطاعن ابی بکر
بآیات مثل ان الذین آمنوا ثم کفروا ۲ و انا عرضنا الامانة علی السموات ۲ و ما بکم المفتون ۲
مطاعن ابی بکر با حادیث مثل معزول کردن حضرت پیغمبر او را از رسانیدن سوره برائت بمشرکین ۲ و معزول
کردن آنحضرت او را از پیشنمازی ۲ و داخل بودن او در اصحاب عقبه ۱ و اینکه تزویج فاطمه را از حضرت پیغمبر ...

... طلبید و محروم گردید ۲ و گریختن او از جنگ در حکایات خیبر ۲ و حنین که در شان ابی بکر و عمر واقع شده که اما
... عادلان فاسقان کانا علی الحق ... رحمه الله ۲ و عیینه او و حضرت پیغمبر ۲
قول خودش ان لی شیطانا ... قول ابی بکر معضله و لا ابوالحسن لها ۲ و قول ابی بکر ولیتکم و لست
بخیرکم ۲ و قول عمر کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها ۲ و ۲ و قول علی ۲ لقد تقمصها
... و علیم ان محلی منها محل القطب من الرحی ۲ و معارضه پدرش ابی قحافه با او و عدم بیعت او ۲
... پرستیدن خودش ۲ و خواب دیدن خودش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را و پشیمان شدن از خلافت در ...
... و در شهادت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و ام ایمن در حکایات فدک ۲ و میراث دادن
... و حجره حضرت پیغمبر بعلی ۲ و قبول قول ازواج پیغمبر در مالکیت حجرات بدون بینه ۲
... امیرالمؤمنین بعون علی ۲ و امر کردن خالد را بکشتن حضرت علی ۲ و پشیمان شدن از آن
... کشتن قبل از اسلام ۲ و ترک قصاص و رجم خالد ۱ و الفاروق ۱ و خراب کردن بلاد و فساد کردن
... و خراب کردن خانه نبوت ۲ و تصرف او در حجره و مسجد پیغمبر ۲ و اسباب سعادت و فتح
... شقاوت ۲ و خونریزیها که بر خلافت او مترتب شده ۲ و اینکه خون شهدا در گردن او است ۲ و غصب
... حضرت پیغمبر ۲ و ۲ و شرک و کفر او بعد از اسلام ۲ و پاره کردن نوشته که حضرت پیغمبر در باب فدک
... فاطمه داده بود ۲ احتجاج حضرت امام حسین علیه السلام بر عایشه بر اینکه دفن ابی بکر در حجره پیغمبر خلاف قرآن ۲
... الی العین موضع قبر او و بیان اینکه شکافته شد باعتراف بعض سنیان ۲ باب چهارم در حالات نحس عمر
... ثم خلد الله فی سقر ... تسمیه او بعمر ۲ زفر ۲ و حبتر ۲ و عدی ۲ و صنم ۲ و وثن ۲ و جبت ۲ و طاغوت ۲
... افک ۱ و حدیث ۲ نسب او ۲ جهت قدح شیعه در نسب او ۲ و لد الزنا بودن او ۲ و شغل او ۲
... که معمول بوده ۲ شغل پدرش خطاب ۲ معنی ... شعر در باره او گفته که قوله شعر ... خاله و والده
... و عمه ... ابن عمر ۲ استدلال بعض سنیان بر امامت او بدفن شدن در حجره پیغمبر
... ۲ مطاعن عمر با آیات مثل ان الذین آمنوا ثم کفروا ۲ و ما بکم المفتون ۲ و ذرنی و من
خلقت وحیدا الایه ۲ مطاعن عمر بروایات مثل شرک و کفر او بعد از اسلام ۲ و داخل بودن در اصحاب عقبه
۲ و اینکه تزویج فاطمه را از حضرت پیغمبر طلبید و محروم گردید ۲ و گریختن از جنگ در حکایات خیبر ۲ و عیینه ...
حضرت پیغمبر ۲ او زدن در شکم حضرت فاطمه و طپانچه زدن بر روی او علیها السلام ۲ و مانع شدن او ابی بکر را

از رد فدک بفاطمه علیها السلام و اهتمام و در امامت ابی بکر و پشیمان کردن ابی بکر از رد خلافت بحضرت علی
و قول خودش لولا علی لهلک عمر و قول ابی بکر درباره او که ولکن لی شیطان یعترینی و خراب کردن
بلاد و افساد عباد و خراب کردن خانه نبوت و تصرفاتی که در مسجد و حجره پیغمبر کرد و سد باب
سعادت و فتح باب شقاوت و خونریزیها که بر خلافت او مترتب شد و غصب منبر حضرت پیغمبر
و اینکه خون شهدا در گردن اوست و پاره کردن نوشته که حضرت پیغمبر در باب فدک بحضرت فاطمه
داده بود و وصیت نامچه که بمعویه نوشته و سفارش کردن معویه را بقتل حضرت علی و حسنین علیهم السلام
و عزم سوزاندن خانه اهل بیت پیغمبر و جبر کردن حضرت علی را بر بیعت ظاهرا و ازام مردم
بر بیعت با ابی بکر و شرب خمر و اخذ احکام از اهل کتاب و بیزار او بان و غلطی که ابی بن کعب در بجا
بنا مسجد بر او وارد آورد و تصرف در بنا حجره حضرت پیغمبر و منع کردن حضرت پیغمبر را از نوشتن
وصیت نامچه و توجیه سنیان از او و رد آن و پاره کردن وصیت نامچه پیغمبر یا منع از اصل وصیت او علی
اختلاف الروایتین و ادعا نسخ امیر المؤمنین بودن حضرت علی و بدعت تعصیب در میراث و بدعت
عول در میراث و بدعت نماز تراویح و ترک حد مغیره بن شعبه و رد شهادت مغیره و الفاروقی
و تحریم متعتین و تحریم حی علی خیر العمل و اختلاف فتاوی در میراث جد و تغییر حکم تیمم و امر
بسنگسار حامله زناکار و امر برجم زانیه مجنونه و بدعتهای شوری اقوال در تعیین قبر عمر و شکافته
شدن آن و بدا شدن قدم آن از قبر و بیان اینکه خاکش بباد فنا رفت احتجاج امام حسین بر عایشه در
اینکه دفن ابی بکر و عمر در حجره پیغمبر خلاف قرآن است باب دوازدهم در بیان احوال عثمن علیه اللعنة و النیران
تسمیه او بعثمن و ابو عبد الله و ابو عمرو و ابو لیلی و تفصیل نسب او جهة قدح شیعه در نسب او
شغل پدرش عفان تاریخ تولد عثمن استدلال بر کفر او بآیه ان الذین امنوا ثم کفروا مطاعن
عثمن بروایات مثل رد حکم ابن ابی العاص بمدینه و عدم قبول پیغمبر و ابی بکر و عمر شفاعت او را و حاکم کردن
ولید بن عقبه و غصب بعض خانهای مردمان و عدم رعایت قواعد اسلام و اهل آن و سوزانیدن
قرآنها و ضرب عبد الله بن مسعود و تحریف و تبدیل و تغییر بعض آیه از قرآن در کتب و داخل بودن در
اصحاب عقبه و اخراج ابی ذر از مدینه بربذه و حلال شمردن خمس برای مروان و کشتن صحابه بجلة قتل او را
و نزاع طلحه با او و کیفیت قتل او و جلکید خون او بر قرآن مدفن او باب سیزدهم در احوال منافقین صحابه

و امثال ایشان عموما و جه تسمیه نواصب بسنی طعن صحابه بارتداد بعد از پیغمبر مگر چهار نفر دفع استبعاد از ارتداد اکثر صحابه
ابطال استدلال سنیان بر فضیلت صحابه بآیه کنتم خیر امة ابطال استدلال سنیان بر فضیلت صحابه بآیه محمد رسول
الله والذین معه اشداء بعض بدعتها که صحابه بعد از پیغمبر کرده بودند و علی آنها را از باب مدارات تغییر نداد
طعن قریش بآیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و بآیه ان الذین یلحدون فی آیاتنا و بآیه یحلفون
بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و بآیه ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی و بآیه
بعض آیات و بتحریف بعض آیات و بمخالفت سنت پیغمبر و بقطع رحم و بوضع اخبار و بترک
عمل بآیه نجوی و اعتذار از فرار از آن و رد آن و باسناد افترا به پیغمبر و بنصب ابی بکر و بتبدیل امر پیغمبر
و بحکایات سقیفه و بنفاق با علی و بمکر با آنحضرت و بمنع میراث پیغمبر و بخلف وعده
و بحکایات مالک بن نویره و بغلطهای که در باب بر ارضا ارباب حضرت رسالتمآب طعن اصحاب عقبه و صحیفه ملعونه
اسامی اصحاب عقبه طعن اصحاب عقبه بآیه یستخفون من الناس سبب عدم رجوع ولایت بآل
ابی بکر و آل عمر و بنی امیه و اولاد طلحه و زبیر تعبیر از بنی امیه بشجره ملعونه ملکیکه مقرر اند بر ابراء لعن بر ایشان طعن
بر ایشان بآیه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا طعن خلفا با قطع فدک طعن سنیان با فراد بلال
حال قیام و مسح بر خفین بر حضرت پیغمبر طعن سنیان بترک بعض سنن برای مخالفت شیعه
اهل ردة باب چهاردهم در نقل خصوص جمعی از اشقیا که مذکورند باسمائهم مثل کذاب ابو لهب زوجه او ابو سفیان
ابو الاعور سلمی ابو موسی اشعری طعن ابی حنیفه بتحلیل بعض مسکرات و بدعتهای که در نماز احداث کرده
و تجویز نکاح خواهر و دختر و فرزند برادر و خاله و عمه و مادر در بعض صور و تجویز جواب قباحتی فی ابی بکر
و عمر در حجره حضرت پیغمبر طعن ابی عبیده بدخول در اصحاب عقبه و دفن صحیفه ملعونه وجه تسمیه پیغمبر او را بامین
الامة و ورود شعر غلط الایل فی جزئها عن جدید درباره او و غلطات شارح مواقف در آن طعن ابن جوزی
بانکار حدیث رد شمس و اعتراض سنیان بر او و بالزام یکی از زنان او را در باب مهمل مانند جد بلید عنهما
ام جمیل حاطب حبیر بن مطعم حویطب بن عبد العزی حکیم بن حزام حارث بن نعمان حفصه
ذو الخویصره ذو الثدیه زبیر طعن شافعی بتجویز نکاح دختر خود در بعض صور شمر مصعب طلحه
طرق بن حران تسمیه عایشه با فک طعن او بجواز نکاح امهات عثمن عبد الله بن زبعری عبد الله بن زبیر
عمرو بن عاص ملا علی قوشچی طعن مالک بتجویز لواط با مملوک مرجان معویه دلیل حجاز

از رد فدک بفاطمه علیها السلام ۱۰ و ۲۰ و اهتمام او در امامت ابی بکر ۸/۱۷ و پشیمان کردن ابی بکر را از ردّ خلافت بحضرت علی ع
۱۷/۸ و قول خود کش تو را علی لهلک عمر ۴۲ و قول ابی بکر درباره او که ولکن لی شیطانا یعترینی ۱۰ و خرابی کردن
بلاد و افساد عباد ۲۱ و خراب کردن خانه نبوت ۱۳ و تصرفاتی که در مسجد و حجره پیغمبر ص کرد ۲۳ و سد ...
سعادت و فتح باب شقاوت ۲۴ و خونریزیها که بر خلافت او مترتب شد ۲۵ و غصب منبر حضرت پیغمبر ص ...
و اینکه خون شهدا در گردن او است ۱۰ و پاره کردن نوشته که حضرت پیغمبر ص در باب فدک بحضرت فاطمه
داده بود ۱۰ و وصیت ناجحه که بمعویه نوشته ۱۰ و سفارش کردن معویه را بقتل حضرت علی و حسنین علیهم السلام
۱۰ و عزم سوزاندن خانه اهل بیت پیغمبر ۱۹ و جبر کردن حضرت علی ع را بر بیعت ظاهرا ۱۹ و الزام مردم
بر بیعت ابی بکر ۲۰ و شرب خمر ... و اخذ احکام از اهل کتاب بی رضای او بآن ۱۹ و غلطی که ابی بن کعب در ...
بنای مسجد بر او وارد آورد ۲۳ و تصرف در بنای حجره حضرت پیغمبر ص ۲۳ و منع کردن حضرت پیغمبر ص را از نوشتن
وصیت ناجحه و توجیه سنیان آن را و رد آن ۲۰ و پاره کردن وصیت نامه پیغمبر ص با منع از اصل وصیت ... علی
اختلاف الروایتین ۱۶ و ادعای شیخ امیر المؤمنین بودن حضرت علی ع ۲۴ و بدعت تعصیب در میراث ۲۴ و بدعت
عول در میراث ۲۴ و بدعت نماز تراویح ۲۳ و ترک حد مغیره بن شعبه ۲۰ و رد شهادت مغیره ۲۰ و انکار ...
۱۰ و تحریم متعتین ۱۳ و تحریم حی علی خیر العمل ۱۰ و اختلاف فتاوی در میراث جد ۱۷ و تغییر حکم تیمم ۲۶ و امر
بسنگسار حامله زناکار ۲۶ و امر برجم زانیه مجنونه ۲۶ و بدعتهای شوری ۲۶ و اقوال در تعیین قبر عمر و نشکافته
شدن آن و بند شدن قدم آن ابتر و بیان آنکه خاکش باد فنا رفت ۲۴ احتجاج امام حسین ع بر عایشه ...
اینکه دفن ابی بکر و عمر در حجره پیغمبر ص خلاف قرآن است ۲۱ باب دوازدهم در بیان احوال عثمن علیه اللعنة ...
تسمیه او بعثمن ۶۰ و ابو عبدالله ۶۰ و ابو عمرو ۶۰ و ابو لیلی ۶۰ و تفضیل ... لقب او ۶۰ جهة قدح شیعه در نسب ...
شغل پدرش عفان ۶۰ تاریخ تولد عثمن ۶۰ استدلال بر کفر او بآیه ان الذین امنوا ثم کفروا ... ۲ مطاعن
عثمن بروایات مثل رد حکم ابن ابی العاص بمدینه ۲۰ و عدم قبول پیغمبر ص و ابی بکر و عمر شقاوت او را ۲ و حاکم کردن
ولید بن عقبه ۱۲ و غصب بعض نهرهای مردمان ۲۰ و عدم رعایت قواعد اسلام و اهل آن ۶۰ و سوزانیدن
قرآنها ۱۰ و ضرب عبدالله بن مسعود ۱۰ و تحریف و تبدیل و تغییر بهفتصد آیه از قرآن در کتب ۱۰ و داخل بودن در
اصحاب عقبه ۱۲ و اخراج ابی ذر از مدینه بربذه ۱۰ و حلال شمردن خمس برای مروان ... و کوشش صحابه بجلجله قتل او ...
و نزاع طلحه با او ... کیفیت دفن و قتل او ... چکیدن خون او بر قرآن ... مدفن او ... باب سیزدهم در احوال منافقین صحابه

... وجه تسمیه ابو طالب ... ۲ طعن صحابه بارتداد بعد از پیغمبر ص مگر چهار نفر ۲ و رفع استبعاد از ارتداد اکثر صحابه ۲/۱
... استدلال سنیان بر فضیلت صحابه بآیه کنتم خیر امة ۳/۲ و ابطال استدلال سنیان بر فضیلت صحابه بآیه محمد رسول
الله والذین معه اشداء ۲/۴ و بعض بدعتها که صحابه بعد از پیغمبر ص کرده بودند و علی ع آنها را از باب مدارا تغییر نداد ۴/۲
... و رد استدلال بآیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا ۵ و بآیه ان الذین یلحدون فی آیاتنا ۵ و بآیه یحلفون
بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر ۱۲ و بآیه ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی ۱۴ و بآیه
... آیات ۱/۱ و تحریف بعض آیات ۱۲ و ۱۳ و مخالفت سنت پیغمبر ص ۱۲ و قطع رحم ۱۴ و بوضع اخبار ۱۴ و بر
... نجوی و اعتذار ... از آن و رد آن ۱۴ و باسناد افترا به پیغمبر ص ۱۱ و بنصب ... ۲ و بتبدیل امر پیغمبر ص
... حکایت سقیفه ۲ و بنفاق با علی ع ۱۴ و مکر با آنحضرت ۱۴ و بمنع میراث پیغمبر ص ۱۱ و بخلف وعده ...
... مالک بن نویره ۸ و بغلط ... در باب ... آزار بجناب حضرت رسالتمآب ص ۱۴ طعن اصحاب عقبه و صحیفه ملعونه
۱۸/۱ اسامی اصحاب عقبه ۸/۱ طعن اصحاب عقبه بآیه یستخفون من الناس ... ۲۰ سبب عدم رجوع ولایت ...
آل عمر و بنی امیه و اولاد طلحه و زبیر ۱۰ تعبیر از بنی امیه بشجره ملعونه ۲۰ ملعونه که ... در قرآن ... طعن
... بآیه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا ... طعن خلفاء باقطاع فدک ... طعن سنیان بافترا ...
... مسح بر خفین بر حضرت پیغمبر ص ۱ طعن سنیان بترک بعض سنن برای مخالفت شیعه ۲۰ و ۲/۱
۱۰ باب چهاردهم در نقل خصوص جمعی از اشقیا که مذکورند باسمائهم ... کذاب ابولهب زوجه او ... ابوسفیان
... ابو الاعور سلمی ۲۴ ابو موسی اشعری ۲۴ طعن ابی حنیفه بتحلیل بعض مسکرات ... و بدعتهائی که در نماز احداث کرده
... تجویز نکاح خواهر و دختر و فرزند برادر و خاله و عمه ... در بعض صور ۱۲ و تجویز جواب قباحت دفن ابی بکر
... درباره حضرت پیغمبر ص ... طعن ابی عبیده بدخول در اصحاب عقبه و دفن صحیفه ملعونه ۱۰ وجه تسمیه پیغمبر ص او را بامین
... ورود شعر غلط الابل فی مجازات ... درباره او و غلط شارح مواقف در آن ۲۰ طعن ابن جوزی
... دشمن و اعتراض سنیان بر او ۲۴ و بالزام ... از زبان اولاد ... عثمانیه ...
... جاحظ ... جبیر بن مطعم ... حویطب بن عبد العزی ... حکیم بن حزام ... حارث بن نعمان ۱۰ حفصه
... الحوبه ... و المنذریه ... زبیر ... طعن سنیان بتجویز نکاح دختر خود در بعض صور ۱۲ شمر ... صهیب ... طلحه
... طوق بن حران ۱۹ تسمیه عایشه ... طعن او بتجویز خواهر عثمن ۱۱ عبدالله بن زبعری ۱۶ عبدالله بن زمعه
... عمرو بن عاص ... ملا علی قوشجی ۱۰ طعن ... بتجویز لواطه با مملوک ۱۱ مرجئه ... معویه ... دلیل ...

والمثال
ابطال
الله و
طعن
بالله ما قالو
بعض آیات
عمل آیه
... و بحکایت
و بحکایت
۵۲ و ۸۱
ابی بکر و
حال تیمم و مسح
اهل رده
۹۴ ابو الاعور سلمی
۷۲ و تجویز
و عمر در حجره
بانکار حدیث
ام حبیبه ۶۵
۸ ذو الخویصره
۷۵ طوق بن
عمرو عبدو ۶۵

لعن براء ٤٣ مغيرة بن شعبه ٥٣ منصور دوانيقي ٢٧ طعن وليد بن عقبه بآيه ان جاءكم فاسق ٤ اطلاع وآيه افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا ٤ لعن وليد بشرب خمر وچهار ركعت كردن نماز صبح ٤ يزيد بن معويه ٤ باب سيزدهم در بيان بعض آياتيكه تأويل آنها در اين كتاب مذكور شده بنو بيايت ذرني ومن خلقت وحيدا وجعلت له مالا ممدودا وبنين شهودا الآيه تاني عطفه ليضل عن سبيل الله له في الدنيا خزي ألذين خافي ابا لا فك عصبكم ١ اتخذوا ايمانهم جنة ابا ٥ ادرسك ما سقر لا تبقى ولا تذر لواحة للبشر عليها تسعة عشر ٩ اذا جاءك المنافقون قالوا ٥٨ واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه ٥ ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا بالسابق الاول ١١١ لقد نصركم الله في مواطن كثيرة ١ ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين ١ وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ٥ ٦٨ باب چهاردهم در ذكر بعض احاديث مشكله كه بيان آنها در اين رساله شده ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا ١ اسلم ابو طالب بحساب الجمل ٤ ولد الزنا شر الثلاثه ٤ انما العلم ثلثه آيه محكمة او فريضة عادلة او سنة قائمة ٤ معني حي على خير العمل ٤ معنى زكيه كبرا كه پيغمبر در نماز كسي نومي كرد او دعو نيابد بخلف مانده بود ٧٧ معني حديث البشرى الكنز من الصلوة على في الليلة الغراء واليوم الازهر ٤ ٩٧ باب پانزدهم در بعض احكام شرعيه فرعيه استحباب صد مرتبه صلوات بر پيغمبر صلى الله عليه وآله در شب جمعه و روز آن ١ سنتي كه عبد المطلب سنا نهاد در اسلام باقي ماند ٢ استحباب آية الكرسي تلاوت كردن در سه وقت از شب و تعيين آنها ١ استحباب حج ركبان و تسطيح قبور و انگشتر در دست راست داشتن ١ كراهت نعل در آشيان حيوان ٤ جهة بدعت عامه شستن پاها را در وضو ٨٠ بدعتها ابو حنيفه در نماز ١ ادات نوافل ابوحنيفه بر طريق خاصه عامه ١ نماز وتر ١ آداب سجده بعد از وتر و فضيلت آنها ١ نماز جماعت ١ نماز تراويح ١ سخن گفتن در نماز قبل از سلام ١ اموري كه مبطل نماز نيست اموري كه نماز بآن باطل نشود ١ كراهت نماز در زمين بابل و امثال آن ٤ اول وقت فضيلت و نفعه عصر ٤ دليل وجوب خمس جز از كه خمس آنها را بايد داد ٤ طريق تقسيم خمس نزد خاصه و عامه ٤ معنى حلال شمردن عامه خمس الحكامي و انفال ٤ طريق انبياء سلف در غنيمت ٤ نماز گزاردن پيغمبر بر ميت قرض دار ٤ ارثي قضاي كه ٤ اقسام سحت ٤ مذمت رشوه ٤ تحريم ربا ٤ اقسام ربا ٤ جواز معامله عينيه در مذهب ابو حنيفه و حيلهاي كه در آن ٤ اقسام عينيه ٤ دليل بر اينكه در دين شرع مؤاخذه بر فراموش كردن نيست و در شرايع سابق بوده ٤ مراد بما كثير در نذر ٤ تحريم خمر و ترتيب نزول آيات آن ٤ دليل حليت متعه زنان و بطلان شبهات حرمت آن ١٢٥ دليل حليت متعه حج و بطلان شبهات حرمت آن ١ دليل جواز نكاح زني كه مطلقه پسر خوانده ناكح باشد ٤ جواز تقيه وكتمان

حق در وقت ضرورت ١ اسلحه كج گذاشتن ٤ دفع اشكال الزام كردن بني ضمضم بنكاح بعضي قبطي مجهولا عاريه ٨ اقسام نكاح ذات محرم ٩٤ اقسام نكاح زمان جاهليت بزعم اهل سنت ٤ مذمت قطع رحم ٩٥ دليل آنكه انبياء عليهم ميراث برده ميشوند ٤ عول در ميراث ٢ تعصيب در ميراث ٤ باب شانزدهم در بيان معني بعض كلمات ٤ عنوان السنوم العلماء اللاسم ١ آمين ٩٩ ابدا ١٨٠ ابرار ٣ امامت ٤ الكليل ٤ اختلاف اللفظ مع اللفظ ٧٥ امداد ٤ آل عمران ٤ اهل ٤ اهل البيت ٤ امت ٤ آيه ٤ آيات محكمات ١ اعواج ١ اسقف ٤ اولوا الامر ٤ افك ٤ الحاد ٤ در آيات ١ ١١٨ اجماع ٤ اقتراف حسنه ١ اقطاع و قطع ٤ تبع ٤ بابل ٤ بدر ٤ بغض في الله ٤ بيعت ٤ بنين ٤ بني اسرائيل ٤ بيت النبوة ٤ بني امية ٤ تسليم ٩٢ تبري از اعداء ٤ تحريف قرآن ١٢ تعطيل احكام ٤ تعصيب ٤ تبوك ٤ تدليس ٤ تدنيس ٤ توابين ٤ تكتبه ٤ تبريد ٤ نعل ٤ جامعه ٤ جفر اكبر و اصغر ٤ خاخ ٤ جابت ٤ جلاد ٤ جمعه ٤ جندب ٤ جوط ٤ حوض ٤ حب في الله ٤ حتى كوكب ٤ حمر النعم ٤ حق ٤ حي ٤ خوط القتاد ٤ خلق ٤ خيبر ٤ خوخه ٤ خمر ٤ خيانت ٨ دابه ١٩ دائم ٤ ذوالحجاء ٤ ذوالفقار ٤ رب العالمين ١ رسول ٤ رواح ٩٩ رفق ٤ رهط ٤ رجم ١ رسوم ٤ زلفه ٨ سباط ٤ سحت ٤ سنت ٤ سنت قائمه ١ سرد ٨ سلقلقه وسلقلق ٤ سنخ ٤ سوره لا سفره ٩٩ شهود ٨ شرك ٨ شقي ٤ شيعه ٤ شمل ٤ شمرخ ٤ شيخ ٤ تجدد ٤ شجره ملعونه ٤ صاع ٤ صاحب ٤ صليب ٤ صهباء ٤ صراط ٤ صدق ٤ عنوان ٤ صلوة ٤٤ صعود ٤ صنم ٤ صحيفه ملعونه ٤ طاغوت ٤ طاهر العلانيه ٤ عقبه كه صحيفه ملعونه در آن نوشته شد ٨ عليه ٤٤ ٤٤ عبث ٤ عائلة ٤ عول ٤ عدالت ٤ عصمت ٤ عليين ٤ عراء ٤ عنبه ٤ عترت ٤ عنيده ٤ عار ٤ عذر ٤ عذر ٤ عدوه ٤ غنيمت ٤ فرات ٤ فلك ٤ فريضه ١ فريضه عادله ١ فتح ٤ فدك ٤ فلته ١ فقاع ٤ قاسطين ٤ قسطنطنيه ٤ قول حضرت پيغمبر ٧٤ قريش ٤ كليه ٤ كفر ٨ كراع الغميم ١ كثير ٤ كعب الاحبار ٤ كهنتي ٤ كسا ٤ كذب ٤ لعن ٤ مولي ١ و ١٩ مارقين ٤ مسدوح ٤ محمد ٤ مسجد شمس ٤ موالي ٩ محبت ٩ مكنون السر ٨ معلاة ٢ مكاء ٨ ممتحن ٤ متعه نسا ٤ محصب ٤ محرم ٤ مصحف فاطمه ٤ مرحب ٤ مرحل ٤ مرط ٤ متطهرين ٤ معروف شرعي ٢ منكر شرعي ٢ منافق ٤ منبر ٤ منجهل ٤ امر زحد ٤ ناكثين ٤ بني النسيان ٤ نوروز جلالي و ملكي و سلطاني ٢ نفاق ٤ نقباء ٤ نقص عهد ٨ نيل ٤ وحيد ٤ وصي ٤ وثن ٤ واجب ١ و ١١ وليل ٤ هاشم ٤ هرشي ٤ هبوات ٤ هيهب

... حکایت نکاح زید و زینب بنت جحش حکایت نبوذ و الا کتاف و قتل
عام عرب حکایت نقل حضرت پیغمبر بغار و خوابیدن حضرت علی بر فراش آن سید ابرار بعض
جزئیات در سقیفه بنقل ابن ابی الحدید حکایت مالک بن نویره با ابی بکر و عمر حکایت خلوت علی علیه السلام و ابی بکر
حکایت سعد بن عباده کشته شدن او حکایت عبد الله بن عمر با یزید پلید بعد از واقعه کربلا حکایت
سادات فضلا با پادشاه هند در مدح حضرت علی علیه السلام و قدح معاویه حکایت بعض وقایع جنگ صفین حکایت
... جواب که در زمان شاه طهماسب الموسوی علیه الرحمة و الرضوان مرقوم شده در مقابل سؤال
سلطان ... از قیاصره آل عثمان جواب دیگر از همان کتاب در مقابل سؤال همان ... حکایت نماز
بدستور ابی حنیفه در حضور سلطان محمود سبکتکین حکایت افک عائشه بروایت خاصه و عامه حکایت ماریه
قبطیه که زوجه حضرت پیغمبر بود و جریح قبطی حکایت امتحان داود علیه السلام بدو فرشته حکایت باب حطه بنی
اسرائیل ... نوادر متفرقه صفت علماء محمود و علامت علماء مومنین بیان آنکه علماء
ورثه انبیا اند ... شروط ایمان وجه اکرام مبروص نزد سنیان نامه که حضرت علی علیه السلام
بطلحه و زبیر نوشته استدلال مخالفان بر حجیت اجماع بآیه کنتم خیر امة و ابطال آن اکثر مدت
حمل زمان ... حل اشکالی که وارد مینماید بر آنکه ملک یا جن بصورت انسان متمثل
شوند ... آیاتی که اول و آخر آنها در یک غرض و وسط آنها در غرضی دیگر است بیان آنکه نجابت و ... ابا
کافر تخلف ... وجه حسن قبح بعض اسماء ... نکته تعیین عدد خزان نیران ...
زمان استغفار یعقوب علیه السلام درباره پسران خود ... فضل مقبره بقیع و بیان مدفونین در آن مکان
... اخبار موضوعه عامه نسخه صحیفه ملعونه رسم الخط ماء موصوله و ماء کافه در قرآن ...
... استقبال اصل در استثناء اتصال است نقل اقوال در آنکه تخصیص آیه عامه
بخبر واحد جایز است یا نه ... جواز استعمال لفظ واحد در معانی متعدده در یک وقت تحقیق آنکه اگر اعاده
... بعنوان ... تنکیر شود معنی آن اختلاف میکند یا نه کیفیت بناء بیت المقدس و بانی آن
... مدت ... دشاهی بنی امیه انتقال نبوت ... سال شمسی ... سال
قمری ... سال کبیسه فرق میان سال فرس و روم نوروز جلالی و ملکی و سلطانی و زمان حدوث آن
... طریق ضبط ... مقصد ... اصل ... عظیم ... ترجمه و شرح مطالب ... آن

اللهم صل على محمد وآل محمد والعن صنمي قريش
وجبتيها وطاغوتيها وإفكيها وابنتيهما اللذين
خالفا أمرك وأنكرا وحيك وجحدا إنعامك وعصيا
رسولك وقلبا دينك وحرفا كتابك وأحبا أعداءك
وجحدا آلاءك وعطلا أحكامك وأبطلا فرائضك
وألحدا في آياتك وعاديا أولياءك وواليا أعداءك
وخربا بلادك وأفسدا عبادك اللهم العنهما
وأتباعهما وأولياءهما وأشياعهما ومحبيهما فقد
أخربا بيت النبوة وردما بابه ونقضا سقفه وألحقا
سماءه بأرضه وعاليه بسافله وظاهره بباطنه
واستأصلا أهله وأبادا أنصاره وقتلا أطفاله وأخليا
منبره من وصيه ووارث علمه وجحدا إمامته وأشركا

برّهما فعظّم ذنبهما وخلّدهما في سقر وما ادريك ما
سقر لا تبقي ولا تذر اللهمّ العنهم بعدد كلّ
منكر اتوه وحقّ اخفوه ومنبر علوه ومؤمن
ارجوه ومنافق ولّوه ووليّ آذوه وطريد آووه
وصادق طردوه وكافر نصروه وامام قهروه
وفرض غيّروه واثر انكروه وشرّ آثروه ودم
اراقوه وخبر بدّلوه وكفر ابدعوه وحكم قلبوه
وارث غصبوه وفيء اقتطعوه وسحت اكلوه و
خمس استحلّوه وباطل اسّسوه وجور بسطوه ونفاق
اسرّوه وغدر اضمروه وظلم نشروه ووعد اخلفوه
وامان خانوه وعهد نقضوه وحلال حرّموه وحرام
حلّلوه وبطن فتقوه وضلع دقّوه وصكّ مزّقوه

وشمل بدّدوه وعزيز اذلّوه وذليل اعزّوه وامام
حقّ خالفوه وحقّ منعوه وكذب دلّسوه وحكم قلبوه
اللهمّ العنهم بكلّ آية حرّفوها وفريضة تركوها
وسنّة غيّروها ورسوم منعوها واحكام عطّلوها
وارحام قطعوها وبيعة نكثوها ودعوى ابطلوها
وبيّنة انكروها وحيلة احدثوها وخيانة اوردوها
وعقبة ارتقوها ودباب دحرجوها وازياف لزموها و
شهادات كتموها ووصيّة ضيّعوها اللهمّ في مكنون
السرّ وظاهر العلانية لعنا كثيرا ابدا دائما دائبا
سرمدا لا انقطاع لامده ولا نفاد لعدده لعنا يعود اوّله
ولا يروح آخره لهم ولاعوانهم وانصارهم ومحبّيهم و
مواليهم والمسلّمين لهم والمائلين اليهم والناهضين باحتجاجهم

العنهما [illegible]

وَالْمُعْتَقِدِينَ بِمُوَالاتِهِمْ وَالْمُصَدِّقِينَ بِكَلامِهِمْ وَالْمُصَدِّقِينَ بِأَحْكَامِهِمْ

و دل بستگان بدوستی ایشان و باور کنندگان کلام ایشان و تصدیق کنندگان باحکام ایشان

بعد از آن چهار مرتبه بگوید اَللّٰهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَاباً يَسْتَغِيثُ مِنْهُ اَهْلُ

خدایا عذاب کن ایشان را عذابی که بفریاد آیند از شدت آن اهل

النَّارِ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ و شرح این دعاء عظیم الشان در ضمن یکصد اصل بیان میشود

اَللّٰهُمَّ اقوال در لفظ جلاله بسیار است و صاحب قاموس گفته کما اختلف فیها علی عشرین قولا ذکرتها فی المباسط اصحها علم غیر مشتق انتهی اما حق [illegible] وصحت اشتقاق است و الله بمعنی المستحق عبادت است بشهادت شواهد و منع در آفاق و انفس بوجوب عبادت او نزد هر عاقلی که متحلی بعقل صحیح باشد و تفصیل این اجمال و رد سایر اقوال ظاهر میشود از آنچه در توضیح این کلمه طیبه ذکر کرده ام در کتاب دلیل الدعاة فی شرح عین الحیوة در توضیح اللّهمّ اقوال دیگر مختلف است کوفیون و فراء گفته اند که اصل این لفظ یا الله امّنا بالخیر بوده یعنی خدایا قصد کن ما را بخوبی باین معنی که حاجت ما را روا کن پس بجهة تخفیف حرف ندا و همزه [illegible] الفعل فعل امر است و مفعول آن حذف شده و بصریون گفته اند که اصل آن یا الله بوده پس حرف ندا را حذف کرده اند و میم را عوض کلمه افزوده اند و ازهری در تعریض بر فراء و کوفیین ایراد کرده که در این صورت لازم میاید که التزام حذف همزه فاء الفعل شده باشد با اینکه حذف آن خلاف قیاس است و ایضا در اللّهم امّنا بالخیر تکرار نیز لازم میاید انتهی و بخاطر قاصر میرسد که نظیر این حذف و التزام در همزه اسم که در اللّهم است در صورت خطی باشد با اینکه الهمزه یا فاء الفعل یا لام الفعل آنست علی الاکثر پس [illegible] ازهری در آن گوید اینجا نیز میتوان گفت و اقل ما یقنع به اینست که بجهة کثرت استعمال تخفیف در آن مطلوبست و تکرار برای تاکید شایع است با اینکه ممکن است که مراد بخیر اول غیر مراد بخیر ثانی باشد چنانچه احتمال در جواب ایرادات رح میاید پس تکرار لازم نمی آید کما لا یخفی و صاحب بحار الانوار رح در کتاب الطهارة بعد از نقل مذهب فراء گفته که شیخ رضی انکار کرده باینکه میگویند اللّهم لا تؤمّهم بالخیر و شیخ بهائی کلام شیخ رضی را رد کرده که لا تؤمّهم بالخیر با امّنا بالخیر منافات ندارد و بر شیخ بهائی رد کرده اند که مقصود شارح رضی اینست که اگر آنچه فراء گفته حق میبود میبایست و لا تؤمّهم بالخیر با عطف باشد از اینکه سببی از برای ترک عطف نیست و این رد را نیز رد کرده اند بر اینکه عطف در چنین صورتی وقتی در است

که جملتین هر دو مذکور باشند و شاید ما نحن فیه چنین نباشد پس ظاهر است که مقصود شارح رضی این باشد که اللّهم لا تؤمّنا بالخیر میگویند بضمیر متکلم و بنا بر آن تناقض لازم می آید لیکن تعبیر از ضمیر متکلم بضمیر غائب کرده بدستور ارباب ادب که در مقام حکایت نسبت امری که لایق نمیدانند بغیر از محلی متکلم بغائب منتسب سازند چنانچه الله تعالی در حکایت لعان فرموده اَنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و ایضا فرموده اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا اِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ که در هر دو مقام علیّ میگویند بضمیر متکلم انتهی مضمون ما فی البحار و بخاطر قاصر میرسد که توجیه کلام [illegible] و موافق فراء [illegible] باین که میتوان گفت که مراد از خیر در یا الله امّنا بالخیر خیری نیست که خواهنده دعا درباره خود خیر داند از آن جهة که آن خیر نباشد نزد عقلاء مثل لا تؤمّنا بالخیر پس حاصل معنی یا الله امّنا بالخیر اینست که خدایا [illegible] دعاء ما را مراد باید [illegible] که مذکور میشود بعد از اللّهم و بنا بر این اغفر له در اصل اللّهم اغفر لنا [illegible] و جواب سؤال مشهور هم است که بعد از قول اللّهم سؤال نشده که حاجت تعیین شود و [illegible] گفته اغفر لنا پس اللّهم در اول دعا نظیر آمین است در آخر آن و بر این [illegible] در اللّهم امّنا بالخیر تکرار لازم نمی آید چنانچه ازهری توهم کرده بود و در اللّهم لا تؤمّنا بالخیر تناقض نیست چنانچه بعضی گفته اند که مراد شارح رضی از اینکه مراد بخیر مقدر غیر مراد بخیر مذکور است و بنا بر این عطف در مثل اللّهم اغفر لنا ضرور نیست چنانچه ظاهر کلام شارح رضی است و اگر در موردی عاطف موجود باشد چنانچه در دعای صحیفه کامله مرویست بقوله علیه السلام اللّهم و اوصل الی التابعین لهم باحسان الخ و قوله علیه السلام اللّهم و منّ علیّ ببقاء ولدی واو در اینجا یا زائده یا استینافیه و یا برای عطف بر ما قبل اللّهم میباشد چنانچه نحاة گفته اند و بنا بر مذهب کوفیین و فراء بخاطر قاصر میرسد که ممکن است که آن واو عاطفه باشد بر مدخول حرف ندا که در اللّهم است از قبیل عطف تلقین کما لا یخفی علی البصیر و سایر متفرعات این عنوان نقل کرده ام در رساله نبذة الغرر فی تحقیق اللّهم من الاسماء الحسنی من اراد الاطلاع علیها فلیرجع الیها

اصل دویم **صَلِّ عَلَىٰ** در نسخه شارح و بحار الانوار [illegible] اللّهم العن [illegible] بدون ذکر صلوات و اما بعض النسخ [illegible] گویند که تتمه از متعلقات این کلام [illegible] میشود در ضمن پنج فصل متن فصل اول صلوة اگر اسناد بخدا تعالی شود کما نحن فیه بمعنی رحمت [illegible] و اگر اسناد بملائکه شود بمعنی [illegible] طلب رحمت و اگر اسناد بعباد شود بمعنی طلب رحمت و تصدیق برسالت چنانچه ظاهر میشود از آنچه فاضل لاهیجی در ذیل کریمه اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ الخ از کتاب ثواب الاعمال نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که صلوة الله

رحمة من الله له وصلوة الملائكة تزكية منهم له وصلوة المؤمنين دعاء منهم له و از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده که صلوات الله
تزکیة له وثناء علیه وصلوة الملائکة مدحهم له وصلوات الناس دعاؤهم له والتصدیق والاقرار بفضله انتهی
و در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام مرویست که من صلی علی النبی صلی الله علیه و آله فمعناه انی علی المیثاق والوفاء
الذی قبلت حین قوله الست بربکم قالوا بلی حاصل معنی اینکه غرض اصلی از صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او آنست که آن
پیمان و عهدی که در عالم ذر کردم الحال نیز اقرار بآن دارم پس مراد آن باشد که چون صلوة بر پیغمبر میفرستی صلوات بر آل
اوست و صلوة بر او و آل او مستلزم اقرار بمحبت ایشان است و اقرار بمحبت ایشان از فروع اقرار بربوبیت
خداوند عالمیانست پس صلوات بر ایشان از قبیل تجدید اقرار روا بهمانست و در اربعین فاضل مجلسی طاب ثراه
مذکور است که بعضی صلوة خدا را بمعنی مغفرت و صلوة ملئکه را بمعنی استغفار گرفته اند و این سخن بنا بر اصول
امامیه که پیغمبر و ائمه را معصوم میدانند صورتی ندارد مگر بنا و بلی بکمالات ... انتهی ملخصاً و فصل دوم در فضل صلوة بر پیغمبر
احادیث بسیار مرویست الجمله صاحب مجمع البیان روایت کرده که ابو طلحه گفت که روزی بخدمت امام سعادت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم و او را بسیار خوشحال و خوشوقت دیدم بحدی که هیچگاه چنان ندیده بودم پس سبب
آن سرور را از آن سرور سؤال نمودم در جواب فرمود که چرا مسرور نباشم و حال اینکه الحال جبرئیل علیه السلام رفت و
گفت که فرمود معبود که هر که بر تو که حضرت پیغمبری یک صلوات فرستد ملئکه خداوند مهربانم بازاء آن براو ده صلوات
فرستم و ده سیئه او را محو کنم و ده حسنه برای او بنویسم انتهی و حدیثی در خطبه علی الجنود روایت شده که قسم نام
واعظام دعوات صلوات موجب روا شدن حاجاتست و در کتاب الدعاء کافی از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که کل دعاء یدعی الله عزوجل به محجوب عن السماء حتی یصلی علی محمد و آل محمد یعنی هر دعائی که عرض شود بجناب خداوند
عالمیان منع کرده میشود از رسیدن باسمان تا وقتی که صلوة فرستاده شود بر محمد و آل محمد علیهم صلوة الرحمن
فصل سیوم در فایده صلوات علماء اعلام را دو قولست بعضی گویند که چون هر یک از چهارده معصومین صلی الله علیهم
اجمعین باعلی مدارج کمال رسیده و باکمل سعادات و مثوبات مستسعد گردیده اند صلوات عباد در باره ایشان اثری ندارد
در مراتب و مثوبات ایشان چیزی نمی افزاید بلکه منظور رضای باری تعالی از امر بصلوة آنست که عباد بوسیله آن اظهار
اخلاص نمایند و گوی سعادت و ثواب را بمجرد تلفظ بان ربایند و ادراک ما هلات ببرکت آن فرمایند چنانچه ظاهر
گشت از مضمون احادیث فضل صلوات که الحال گذشت و برخی گویند که چون دلیلی بر آنکه چهارده معصومین علیهم السلام
جمیع مدارج ترقی و قرب بجناب اقدس الهی را طی کرده بحدی که دیگر درجه و مرتبه فوق آنها نمانده باشد ممکن است که

حصول نوع صلوات بایشان نیز شود بچند وجه یکی آنکه صلوات سبب زیادتی قرب و کمالات ایشان گردد و دیگر آنکه
صلوات سبب زیادتی ثواب بهای ایشان شود هر چند که بر کمالات ایشان چیزی نیفزاید و دیگر آنکه صلوات
سبب امری چند شود که منسوبست بایشان مثل رواج دین و کثرت امت و استیلاء حضرت قائم صلوات الله علیه
فصل چهارم در وجوب صلوات و مواقع آن فاضل مجلسی طاب ثراه در اربعین گفته که علماء را در این مقام
چند قولست یکی آنکه مستحب است مطلقا و دیگر آنکه واجبست فی الجمله و اقل آنچه مجزیست یکمرتبه است در
مدت عمر هر چند که در نماز باشد و دیگر آنکه واجبست در تشهد آخر نماز و دیگر آنکه واجبست در تشهد کلیه
آن هر چند که مقید بعدد خاص نشده و دیگر آنکه واجبست در وقتی که اسم سامی آنحضرت مذکور شود و دیگر
آنکه واجبست در هر مجلسی یکمرتبه هر چند که نام نامی آنحضرت مکرر مذکور شود و دیگر آنکه واجبست در هر دعائی
بعد از آن گفته که مشهور میان اصحاب ما رضوان الله علیهم وجوب صلواتست در تشهد بلکه دعوی اجماع
بعضی بر آن کرده اند و استدلال کرده اند بعضی بر عدم وجوب صلوات باصل و بشهرت بسبب اینکه اگر واجب
بود مؤذنین تعلیم داده شده و ایشان ترک صلوات میکرده اند در اذان و دیگری معارضی نمیشود بر آن چه اگر تعلیم
یا نکیر میبود هر آینه نقل میشد و جواب آنست که اصل با وجود نصوص نافع نیست و همچنین شهرت بنا بر
اینکه این نصوص معارضی ندارد و اما عدم نکیر بر مؤذنین پس ثابت نیست که ایشان ترک صلوات میکرده اند
در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعضی از ائمه علیهم السلام که قادر بر نهی آن بوده اند بلکه انکار عدم علماء نیز
حجتی نمیشود بر اینمدعی از اینکه در زمانهای ایشان تقیه شایع بوده و احتیاط در اقسام امور ضرور نمیشود و علم
تعلیم مؤذنین معلوم نیست بلکه عموم این اخبار مشهوره نسبت بمؤذنین و غیر ایشان معلی فوری است
و ظاهر کلام ابن بابویه رحمه الله علیه وجوب آنست در هر وقتی که اسم سامی آنحضرت مذکور شود و صاحب
کنز العرفان نیز این را پسندیده و ظاهر بسیاری از اخبار بر جنبه آن اشعار دارد چنانچه بطریق خاصه و عامه مرویست
که عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من ذکرت عنده ولم یصل علی فدخل النار فابعده الله
حاصل معنی اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات نفرستد بر من داخل
میشود در آتش جهنم و دور میگردد از رحمت خداوند صاحب کرم و ایضا فرمود که من ذکرت عنده
فنسی الصلوة علی خطئ به طریق الجنة ملخص معنی اینکه کسی که جناب حضرت رسالتماب در حضور او
مذکور شود و آنکس صلوات بر آنجناب را از دانسته ترک کند انداخته میشود بغلط در راه بهشت با پیغمبر که در وقتی

که باید بسبب اعمال صالحه ببهشت رود راه آنرا گم کرده براهی دیگر میرود بلکه ظاهر اخبار وجوب تکرار صلواتست بتکرار
ذکر اسم سامی آنجناب ص مثل تعدد کفاره بتعدد موجب انتهی ترجمه موضع الحاجة من الاربعین للمقال فی
اثبات الوجوب بهذه الاقوال مجال تحقیق نماید که ترجمه حدیث آخر مبنی است بر اینکه و خطئی بجای اخذ و
طاء خطئی با همزه بصیغه مجهول از باب علم و ماخوذ باشد از خطاء بفتحتین که ضد صواب است این باب در بعضی تراکیب
تعدیه و طریق بحجة منقول فیه خطئی است متعدی فی ولسی از باب علم ماخوذ است از نسیان که بمعنی
ترک کردن چیزی دانسته و بمعنی فراموش کردن آمده صاحب مجمع البحرین گفته که قوله ولا تنسوا الفضل
بینکم قیل یحتمل انه من النسیان الذی هو الترک عن تعمد ای لا تقصدوا الترک
والاهمال لا النسیان الذی هو خلاف الذکر و بخاطر قاصر میرسد که در اینجا معنی اول اظهر باشد
و ترجمه معنی بر آنست بنا بر اینکه ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال باسناد روایت کرده که حضرت
پیغمبر ص فرمود که رفع شده از این امت مواخذه بر نه خصلت و یکی از آنها نسیانست یعنی فراموش کردن
و در تفسیر صافی در ذیل کریمه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا حدیثی طویل از حضرت پیغمبر ص مرویست
و از الجمله آنچه مناسب اینمقام است اینست که آنحضرت ص فرمود که در شب معراج وقتی که بساق عرش رسیدم
و از جانب جناب الهی بانواع اکرام که در آن حدیث مفصل شده ممتاز گردیدم مطالبی را که در آخر سوره بقره است
برای امت خود طلب نمودم از الجمله گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا یعنی ای پروردگار ما گرفت
و گیر مکن ما را اگر فراموش کنیم حکمی را یا بسبب بی پروائی غلط کنیم دران علی ما فی اکثر التفاسیر پس حضرت کریم
بالمشافهه فرمود لست اواخذ امتک بالنسیان او الخطاء لکرامتک علی و کانت الامم
السالفة اذا نسوا ما ذکروا به فتحت علیهم ابواب العذاب حاصل معنی آنکه امت ترا مواخذه
بر فراموش کردن نمیکنیم و امم سابقه اگر فراموش میکردند آنچه را که پند داده شده بودند بآن [illegible]
بر مخالفت احکام خدا میگشودیم بر روی ایشان درهای عذاب را و در شمار است حکایت ایشان در سوره انعام که
ولقد ارسلنا الی امم من قبلک الی قوله تعالی فلما نسوا ما ذکروا به الآیه و در حدیث صلوات بر پیغمبر
ممکنست که محمول شود نسیان بمعنی فراموشی و مؤول شود آن حدیث باینکه ترتب این عقاب بر نفس فراموشی نیست
بلکه بر تفریط و تهاونیست که مفضی بفراموش کردن حکم شرعی است چنانچه جمعی در تفسیر کریمه ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا گفته اند و بعضا و بتاویلی دیگر در ذیل این آیه نقل کرده و اگر صحیح باشد در این حدیث نیز جاری میتوان کرد

وکلام اوست لی ای لا تؤاخذنا بما ادی بنا الی نسیان او خطاء من تفریط و قلة مبالاة او بنفسهما اذ لا تمتنع
المؤاخذة بهما عقلا فان الذنوب کالسموم فکما ان تناولها یؤدی الی الهلاک وان کان خطاء
فتعاطی الذنوب لا یبعد ان یفضی الی العقاب وان لم یکن له عزیمة لکنه تعالی وعد التجاوز عنه
رحمة و فضلا و یجوز ان یدعو الانسان استدامة واعتدادا بالنعمة فیه و یؤید ذلک مفهوم قوله
رفع عن امتی الخطاء والنسیان حاصل معنی اینکه بحسب عقل ممتنع نیست که مواخذه بر فراموشی جایز باشد
بر اینکه گناهها از قبیل زهرهاست که تناول آنها میکشد هرچند که آن تناول بعنوان نسیان باشد پس ممکنست
که گناه نیز موجب عقاب شود هرچند که ندانسته بفعل آید لیکن حضرت کریم بلطف عفو وعده کرده که از آنها در
گذرد و فیها فیه فصل ششم در کیفیت صلوات بر پیغمبر ص بر وجهی که ماثور است ظاهر بسیاری از اخبار معتبره
اینست که ترک ذکر آل پیغمبر ص بعد از صلوات برآنحضرت خوب نیست بلکه مدلول بعض آنها اینست که آن ترک موجب عقاب
اخرویست چنانچه سید مرتضی رحمة الله علیه در رساله محکم و متشابه روایت کرده که پیغمبر ص فرمود که لا تصلوا
صلوة مبتورة اذا صلیتم علی بل صلوا علی اهل بیتی و لا تقطعوهم منی فان کل سبب و نسب منقطع
یوم القیمة الا سببی و نسبی حاصل معنی اینکه هرگاه بر من که پیغمبرم صلوات فرستید صلوات دم بریده مفرستید
بلکه اهل بیت مرا با من وصل کنید و ایشان را از من قطع مکنید چه هر سبب و نسبی بریده میشود در روز قیامت مگر
سبب و نسب جناب خاتم رسالت و شیخ ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده که روزی
حضرت پیغمبر ص بحضرت علی ع فرمود که آیا ترا مژده ندهم آنحضرت ع عرض نمود که بلی مژده بده فدای تو گردد پدرم
و مادرم چه بود بشری که تو همیشه مژده میدهی بخیر و خوبی بعد از آن پیغمبر ص فرمود که خبر داد الحال مرا جبرئیل ع بچیزی
عجیب پس حضرت علی ع آنرا سؤال نمود و حضرت پیغمبر ص در جواب فرمود که گفت جبرئیل ع که هرگاه کسی از امت
من صلوات فرستد بر من و صلوات بر اهل بیت مرا تابع آن کند گشوده شود برای او درهای آسمان و هفتاد صلوات فرستند
برا او فرشتگان و ریخته شود گناههای آن بنده چنانچه ریخته میشود برگها از درخت و میفرماید خداوند صمد که
لبیک عبدی وسعدیک یا ملائکتی انتم تصلون علیه سبعین صلوة وانا اصلی علیه سبعمائة صلوة
حاصل معنی اینکه این بنده من دعا ترا اجابت نمودم و حاجت ترا بر میآورم و بملائکه خطاب میفرماید که شما هفتاد صلوات میفرستید
بر این بنده من و من برا او هفتصد صلوات میفرستم بعد از آن حضرت پیغمبر ص فرمود که کسیکه صلوات بر من فرستد و صلوات
بر اهل بیت مرا تابع آن نکند میان آن صلوات او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و الله عز و جل گوید که لا لبیک و لا سعدیک

باملئکتی لا تصعدوا دعائه الا ان یلحق بالنبی عترته حاصل معنی آنکه چون دعا، تو از ذکر آل پیغمبر خالی است
ممنوع و مقبول درگاه الله نیست فرشتگان هم بلند نمیکنند دعاء او را مگر اینکه ملحق کند به پیغمبر عترت و آل او را
بعد از آن پیغمبر ص فرموده که اندعا پیوسته محجوب است وقتی که ملحق کند انداعی صلوات اهل بیت را بصلوات من. و فاضل
مجلسی رحمه الله تعالی در کتاب اربعین بعد از نقل این حدیث حدیث دیگر روایت کرده که مضمون آن این است که کسی که صلوات بر پیغمبر ص
فرستد و صلوات بر آل او را ترک کند بوی بهشت را نیابد با اینکه بوی بهشت از پانصد ساله راه میرود و بعد از اینها
گفته که حمل این خبر بر صورت قصد استخفاف ایشان ائمه علیهم السلام یا بر تقدیر عدم اعتقاد امامت و فضل آل
تکلف است که احتیاج بآن نیست و بخاری و مسلم و غیر ایشان در صحاح خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده اند که گفت
ملاقات کردم کعب بن عجره پس گفت آیا هدیه ندهم ترا هدیه که شنیدم آنرا از حضرت پیغمبر ص گفتم بلی بده گفت
سوال کردیم از آنجناب صلی الله علیه و آله که صلوة بر شما اهل بیت چگونه است چه بدرستی که ما میدانیم کیفیت تسلیم را بر تو آنحضرت
فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید
اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم انک حمید مجید و در
روایت مسلم ذکر علی آل ابرهیم در این دو موضع نیست و از امثال این حدیث ظاهر میشود که ذکر آل بعد از پیغمبر ص در صلوات
خواه در نماز باشد و خواه در غیر آن ضرور است پس ترک آل در غیر نماز چنانچه شعار سنیان است قول زور است
و متعصب بی انصاف در تفسیر کشاف گفته که اگر گوئی که صلوات بر غیر پیغمبر ص چه صورت دارد گوئیم که قیاس تقاضا میکند جواز
صلوات بر هر مومنی چنانچه فرموده هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و ایضا فرموده و صل علیهم ان صلوتک
سکن لهم و حضرت پیغمبر ص فرموده اللهم صل علی آل ابی اوفی اما علماء در اینمقام قائلند بتفصیل و حاصل آن این است
که اگر صلوات بر غیر آنحضرت بتبعیت او ص باشد پس سخنی در آن نیست و اگر صلوات بر غیر آنحضرت از اهل بیت او ص
بتنهائی باشد همچنانکه بر آنجناب ص بتنهائی صلوات میفرستند پس آن مکروه است برای اینکه صلوات بانفراد شعار
ذکر رسول ص است و برای اینکه افراد غیر او ص بصلوات مودی میشود بتهمت برفض انتهی کلامه سبحان الله این جمع بی دینان
چه دار معیند اند بلجاج و عناد که حکمی را که مدلول احادیث صحیحه خود میبینند و از آیات صریحه میفهمند و مدلول ها
که نزد ایشان معمول به است استعمال نمیکنند دست از آن بر میدارند برای اینکه مبادا متهم برفض شوند و این معنی مخصوص
بصلوات ندارد بلکه در بسیاری از احکام اینطور را التزام کرده اند چنانچه غزالی در کتاب وسیط گفته که منع اشیاء
استحبت فی زماننا لکونها قد صارت شعار الروافض منها الجهر بالبسملة و تسطیح القبور و التختم بالیمین.

و تفصیل آنها میاید در اصل هفتم دوم و در اینمقام سخنی دیگر هست که هر گاه ذکر آل بعد از ذکر اسم مبارک حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله شود فصل میان ایشان بعلی میتوان کرد یا نه مثل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد فاضل
مجلسی رحمه الله تعالی در اربعین نقل کرده که مشهور میان مردم عدم جواز این فصل است بدلالت خبری که مشهور است
در میان ایشان و آن خبر نزد ما ثابت نشده و در کتب ما موجود نیست و از شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه مرویست
که آن خبر از اخبار اسمعیلیه است لیکن ما در دعوات ماثوره از ائمه علیهم السلام نیافته ایم که فصل بعلی شده باشد
مگر نادر او ترک فصل اولی و احوط است انتهی ما فی الاربعین مضمونا و از مواقع نادر است آنچه در تعقیب نماز
عصر روز جمعه ماثور و مشهور است و قاضی نور الله مرقده در ذیل مسئله تسطیح قبر در کتاب آن نقل کرده که بعضی
از سنیان گفته اند که واجب است فصل بکلمه علی در میان نبی و آل او ص در وقت صلوات بر ایشان از ارکان شیعه انتهی

اصل سوم

محمد

چون قلم اخلاص رقم تقریبی برای نگارش شمه از نسب
و حسب آن اکمل سید اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم می بیند تیمن بتذکره اسامی صورت بعض آنها را
بر لوحه عرض میگذارد و اینمرام در ضمن هشت مقام مصور میشود مقام اول لفظ محمد در لغت کسی است
که خصال ستوده بسیار دارد و صاحب مجمع البحرین نقل کرده که قبل از آنجناب صلی الله علیه و آله کسی مسمی باین اسم
سامی نشده بود و خداوند و دا اهل آنحضرت را ص بآن الهام نمود برای اشعار باینکه خدا و ملائکه
و رسولان و انبیاء و امم ایشان ثنا گویانند بر آن علی عیان و ابن اعرابی گفته که الله تعالی را هزار نام و آل
رسالتمآب را نیز هزار نام است و بهترین آنها محمد و محمود و احمد است انتهی و فاضل لاهیجی در تفسیر سوره صف
نقل کرده که یکی از دانشمندان یهود از آنحضرت سوال نمود که وجه تسمیه تو باحمد و محمد چه بود آنحضرت ص فرمود
اما محمد فانی محمود فی الارض و اما احمد فانی محمود فی السماء یعنی اسم اول باعتبار ستایش
اهل زمین و اسم ثانی باعتبار ستودن اهل آسمان است و در تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده که و اما احمد
فانی فی السماء احمد منی فی الارض حاصل معنی آنکه احمدیت جناب سید المرسلین باعتبار اینست که ستایش
او صلی الله علیه و آله در آسمانها بیشتر است از ستایش اهل زمین انتهی ملخصا و در امالی ابن بابویه و کتاب خصال و
معانی الاخبار مرویست که حضرت پیغمبر ص فرمود که اسم من در توریة و انجیل احمد و در قرآن محمد و در زبور ماحی
و در وجه اسم آخر فرموده که محی الله عز و جل بی من الارض عبادة الاوثان یعنی بر طرف کرد حضرت رب العالمین
بسبب بعثت خاتم النبیین عبادت بتها را از زمین محو نماند که لوط ماحی و در امالی شیخ صدوق بابویه حطی و

مجدور معانی الاخبار وخصال با سقاط آنست مخفی نماند که نسب شریف آنجناب از جانب پدر بنقل شیخ جلیل طبرسی رحمه الله
در کتاب اعلام الوری با علام الهدی وابن جوزی در تلقیح وشارح شمنی در شرح مغنی اللبیب لعنهما الله بدین نحو است
که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب
بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان وگفته اند که
تا اینجا اتفاقی است وشیخ طبرسی قدس سره گفته که اسم عبدالمطلب شیبة الحمد واسم هاشم عمرو واسم عبد مناف
مغیره واسم قصی زید بود واین موافق است با آنچه ابن بابویه رحمه الله علیه در معانی الاخبار در ذیل اسامی آنحضرت مرقوم از
علیه السلم روایت کرده ودر اصل شصت وچهارم مذکور میشود وایضا شیخ طبرسی رحمه الله تعالی گفته که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود
که اذا بلغ نسبی عدنان فامسکوا یعنی وقتی که نسب من بعدنان رسید شما از نقل ما فوق آن ساکت شوید وبعد از
نقل اقوال در وسایط میان عدنان وآدم علیهم السلم گفته که وقیل وهو الاصح الذی اعتمد علیه اکثر النسابة واصحاب
التواریخ ان عدنان هو اد بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن
اسمعیل بن ابراهیم علیه السلم بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر وهو هود
النبی علیه السلم بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلم بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ
ویقال اخنوخ وهو ادریس بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم ابی
البشر علیه السلم ونسب خیر البشر صلی الله علیه وآله از جانب مادر از قرار نقل شیخ کلینی رحمه الله بر این وجه است محمد بن آمنه
بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب ودر کتاب الحجه کافی در باب مولد
النبی صلعم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که جبرئیل علیه السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلعم رسید وسلام ملک علام را باو رسانید وعرض نمود
که الله تعالی فرموده که انی حرمت النار علی صلب انزلک وبطن حملک وحجر کفلک حاصل معنی اینکه حرام کرد الله تعالی
آتش جهنم را بر صلبی که پیغمبر صلعم را نازل ساخت وبر جسم مادری که صدف این در آن لولوء الاکبر وکنار کسیکه آنعالی نژاد را پرورش
میداد بعد از آن حضرت صادق علیه السلم فرمود که مراد بصلب عبدالله وشکم آمنه وکنار ابوطالب است ودر روایت ابن ابی الکمال
حنبلی است که مراد بحجر کنار ابوطالب وفاطمه بنت اسد است که پدر ومادر حضرت علی علیه السلم اند واستاد قدس سره گفته که مراد
حصر در این نیست بلکه چون مخالفان بسیار گفتگو در باب ایشان کرده اند ذکر ایشان شده انتهی وفاضل مازندرانی در شرح گفته است
که اعتقاد فرقه ناجیه اینست که پدر ومادر پیغمبر صلعم از کفر بری بودند وهرگز خود را بصفات اهل جاهلیت نیالوده بودند وابوطالب
ایمان به پیغمبر صلعم آورده واذعان بنبوت او کرده وروایات در این معنی بسیار است وبعضی از آنها در اصل شصت وچهارم خواهد آمد والجلی را

سلیقه اینست که ابوطالب بر کفر مرد اما در شان والدین حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعضی از ایشان میگویند که مومن مردند
وبرخی گویند که بر کفر مردند انتهی وحکایت نمی ماند شک ایشان واقرار کردن بولایت حضرت امیر المومنان علیه السلم
مر آید در اصل سی وهشتم مقام سیوم در بیان حمل آن سلاله انبیا وخلاصه اصفیا علیه وآله التحیة والثنا شیخ کلینی رحمه الله
تصریح کرده باینکه حمل آمنه مادر آنحضرت در ایام تشریق نزد جمره وسطی که در منی است بعمل آمده واتفاقی است که ماه
سیم لولاک لما خلقت الافلاک بفروغ آفتاب نور لاهوتی ظلمتکده عالم خاک را در او اسط ربیع الاول پرضیا
نموده وبنا بر این مقدمات که اشکالی مشهور وحاصل آن اینست که چون متبادر از ایام تشریق دهم ویازدهم ودوازدهم ذیحجه است
لازم می آید که مدت حمل آنحضرت یک ماه یا پانزده ماه باشد وهر دو بسیار بعید است واز این اشکال چند جواب گفته شده
یکی اینست که شاید این از خواص آنحضرت باشد هر چند که در روایات ومشهوره اشعاری بآن نشده ودیگر اینکه شاید
قبل از خرق عادت باشد ودیگر اینکه شاید مراد ایام تشریق غیر ذیحجه باشد واستاد قدس سره گفته که مراد بایام تشریق
موسم حج نیست بلکه تشریق در اصل بمعنی رفتن بجانب مشرق است ودر اینجا عبارت است از رفتن بزرگان قریش
از مکه در تابستان بسوی طایف که در جانب مشرق مکه است وآن تقریب نزول ایشان در منی واقع میشده ودر آن
روان نطفه آن لولوء الاکبر در صدف رحم آمنه مستقر گشته انتهی ملخصا وفاضل استرابادی در حواشی کافی گفته که فی
مجمع البیان قوله تعالی انما النسیء زیادة فی الکفر الایه قال مجاهد کان المشرکون یحجون فی کل شهر عامین فحجوا
فی ذی الحجة عامین ثم حجوا فی المحرم عامین ثم حجوا فی صفر عامین وکذلک فی باقی الشهور حتی وقعت الحجة
التی قبل حجة الوداع فی ذی القعدة ثم حج النبی صلعم کان احد عشر شهرا الا ان عمره صلعم کان ثلثا وستین سنة
فی اخرها حجة الوداع وما قبلها اثنتان وستون سنة یدار الحج علی شهورها فاذا قسمناها وجدنا ثامن
ذی القعدة راجعا الی ما فوقه من الاشهر معطیا لکل شهر سنتین ینتقل الحج فی الجاهلیة والسنتین
الی جمادی الاولی مستقرا فی الثانیة والسنتین فی المولود فیها وفی الثالثة والسنتین التی وقع فیها
الحمل الی ربیع الثانی فیکون مدة الحمل الشریف احد عشر شهرا وهذا یقتضی تعیین تحدید اقصی الحمل
بالسنة وبطلان القول بالعشرة وبالتسعة الاشهر لم یکن ذلک من خصائصه صلعم ولم ینقل هذا الا هو
من فوائد بعض اعاظم السادة والعلماء ایده الله تعالی انتهی وفاضل مازندرانی اصلح الله شانه از این دفع اشکال را اقرار
عن بعض الافاضل بر حکایت نفی گذاشته اما مدت حمل را ده ماه بنداشته چه بعد از نقل کلام مجمع البیان بنحوی که مذکور شد گفته
کذا اعرفت ذلک وعرفت ان النبی صلعم توفی وهو ابن ثلث وستین سنة ودورة النسیء اربعة وعشرون سنة

ضعف عدد الشهور فلذا كانت السنة الثالثة والستون ابتداء الدور وكانت السنة الثانية والستون نهايته
فان بسطنا دورين اخذين من الثانية والستين على ما قبلها واعطينا كل شهر عامين يصير السنة الحادية
عشر من مولده ابتداء الدور لانه اذا نقصنا من اثنين وستين ثمانية واربعين تبقى اربعة عشر الاثنان
الاخيران منها لذي القعدة واثنتين قبلهما الشوال وهكذا فيكون الاوليان منها لجمادى الاولى
وكان حملهم في عام مولد النبي صلى الله عليه وآله وهو عام الفيل في جمادى الاولى فاذا فرض ان حمله كان في
الثاني عشر منه وتولده كان في الثاني عشر من ربيع الاول كانت مدة الحمل عشرة اشهر بلا زيادة ونقصان
ولعلهم لما ذكرنا يبطلون ما ذهب اليه بعض الاصحاب من ان امه حملت به في رجب فانه محض التخمين وما ذهب اليه
ابن طاوس في الاقبال من ان امه حملت في ثمان عشرة مضت في جمادي الآخرة انتهى و فقير گويد که فرض حمل
در دوازدهم جمادی الاولی عام الفیل صورتی ندارد باعتبار آنکه این جمادی الاولی که حج در آن واقع میشده از جمله اوقات
بعد از ولادت و از اجزاء چهارده سالی است که بعد از دو دوره نسیئ باقی مانده پس سال حمل سابق بر آنست و ماه حج آن
ربیع الثانی است از دوازدهم ربیع الثانی سابق بر عام الفیل تا یازده ماه میشود که مدت حمل آن خیر البشر است
چنانچه فاضل استرابادی نقل کرده فلا تغفل مخفی نماند که این استبعاد و جواب مبتنی است بر آنکه مدت حمل زیاده بر نه ماه
نتواند بود چنانچه علامه حلی رحمه الله تعالی در کتاب النکاح مختلف نقل کرده که سید مرتضی در کتاب انتصار گفته که مما
انفردت به الامامیة القول بان اکثر مدة الحمل سنة واحدة با آنکه در جواب مسائل موصلیات گفته که الاولی
انه لا یجوز ان یتجاوز الحمل اکثر من تسعة اشهر و ایضا از ابن حمزه نقل کرده که اکثر مدة الحمل فیه روایات ثلث
تسعة اشهر و عشرة و سنة و ایضا نقل کرده که اعتقاد شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در نهایه آنست که اکثر مدت حمل
نه ماه است و در کتاب خلاف گفته که یکسال نیز مرویست و در مبسوط گفته که بعض امامیه بیکسال قایل شده و ابن حنیفه گفته
که اقل زمان حمل نزد امامیه شش ماه و اکثر آن یکسال است اما اگر آنچه منقول از ابی علی سینا است صحیح باشد استبعاد در یازده
ماه بودن مدت حمل باقی نماند چه منصور بن محمد در کتاب تشریح الابدان نقل کرده که شیخ ابی علی اکثر زمان حمل چهار سال
و اقل شش ماه چنانچه گوید بعضی از مشایخی که اعتماد تمام بر قول او بود که فرزندی بوجود آمد بعد از چهار سال که در شکم
بود و گویند شافعی بر این منوال بود انتهی مقام چهارم در بیان بعض وقایع که بعد از تولد آن سعد الطالع واقع گردید
و این جهان را بر از رشک روضه رضوان گردید صاحب حق الیقین نقل کرده که خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت
کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنحضرت شیاطین از صعود باسمان منع کردند و باین سبب شهب از آسمان ...

مدت اکثر حمل زمان

حتی آنکه مردم رسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود
برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز با قلعت بلند چهارده کنگره اش
ریخت و از میانش تا زمین دو حصه شد و تا حال کسی تعمیر آنها نداد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب دجله در آن
جاری گردید و دریاچه ساوه که آن را می پرستیدند خشک شد و اهالی آنجا بر آن تمکین نکردند که نزدیک کاشان است و آتشکده
فارس که هزار سال بود که می پرستیدند در آن شب خاموش شد و رودخانه ساوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد
و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاه سرنگون شد و جمیع ملوک
در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح صلحا و پیغمبران در هنگام ولادت و اقرار الحسنی
آمنه سعادت حاضر شدند و رضوان بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت
حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او نوشید و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند
و از عطرهای فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت او زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده
بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه ملکوت بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند
و در ساعت ولادت آنحضرت چهار رکن کعبه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه بسجده افتاد انتهی و فاضل لاهیجی در
تفسیر کریمه و بقیة مما ترک آل موسی الآیة و فی تفسیر العیاشی عن العباس بن هلال قال سئل علی بن
اسباط ابا الحسن الرضا علیه السلام فقال ای شیء التابوت الذی کان فی بنی اسرائیل قال کان فیه الواح موسی
التی تکسرت و الطشت التی تغسل فیها قلوب الانبیاء علیهم السلام مخفی نماند که مقدمه طشت و قلوب انبیاء در کتب
مفصلاً بنظر نیامده اما آنچه در باب تغسیل قلب پیغمبر دیده شد و در تفسیر الم نشرح لک صدرک مذکور است آنست که در
وقت طفولیت که حضرت رسالت پناه با مادر رضاعی خود میبودند روزی بصحرا که شتران میچرانیدند رفتند و در این اثنا سه کس
پیدا شدند در دست یکی ابریق سیمین و در دست دیگری طشتی از زمرد پر برف بود و آنحضرت را ببالای کوه ابو قبیس آورده
یکی از آن کسان آنحضرت را خوابانیده سینه مبارکش را تا ناف چاک کرد و دل آنحضرت را برآورد بشکافت و از میان آن
حبه سیاهی خون آلود بیرون آورد و بیندازد و گفت در وجود تو این بهره شیطان بود آن را بیندازد ختم و دیگری از دست او
شیطان این ساختم پس دل مبارکش را بر برف کرده بجای خود نهاد و بجایی از نور مهر کرد و آن شخص ثالث دست
بر شکاف سینه آنحضرت مالیده زخم آن سر بهم آورد و گفته اند که در شب معراج نیز این مقدمه بوقوع آمده انتهی ما
نقله الفاضل اللاهیجی ملخصا و در کتاب الحجج الکافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که لما ولد النبی صلی الله علیه وآله مکث

ایاما لیس له لبن فالقاه ابوطالب علی ثدی نفسه فانزل الله فیه لبناً فرضع منه ایاماً حتی وقع ابوطالب علی
حلیمة السعدیة فدفعه الیها حاصل مضمون آنکه بعد از تولد حضرت پیغمبر صلعم چند روز گذشت که مادرش از او داشت و آن
علیه شیر نداشت پس ابوطالب او را برای مشغول کردن به پستان خود انداخت و روزی بر پستان او صغیر و کبیر پستان
او را پر شیر ساخت و چند روز از آن شیر میمکید تا آنکه ابوطالب حلیمه سعدیه را دید و او را دایه آنحضرت گردانید
و شیخ کلینی رحمه الله نقل کرده که آنحضرت دو ساله بود که پدرش وفات یافت و چهار ساله بود که مادرش بدار البقا
شتافت و چون قریب به هشت سال از عمرش گذشت جدش عبد المطلب که متوجه حضانت و تربیت او بود
روانه بهشت عنبر سرشت گشت و در حین ارتحال بدار الخلود آنحضرت را با اسباب رسالت و وصایت تسلیم نمود
بابوطالب که عم آنحضرت و پدر مرتضی علی علیه السلام بود و چون آنحضرت به چهل سالگی رسید در بیست و هفتم شهر رجب در مکه معظمه
برسالت مبعوث گردید و بعد از سیزده سال از بعثت بمدینه طیبه هجرت فرمود و در سال دهم از هجرت از دنیا
رحلت نمود مقام ششم در تشخیص روز ولادت و هجرت و وفات آنحضرت ارباب رسالت میان شیعه امامیه
دو قول است شیخ کلینی رحمه الله تعالی در اصول برآنست که مولد آنحضرت دوازدهم ربیع الاول عام الفیل بود و در مثل این روز
از ربیع الاول بدار البقا رحلت فرمود پس شصت و سه سال عمر بود بی زیاده و کم و در منزل محمد بن عم
نقل کلام نمود و این مو[illegible] تا احد احتمالین روضته الواعظین اما احتمال دیگران و طریقه شیخ مفید و شیخ طوسی
علیهما الرحمة والرضوان آنست که ولادت آنحضرت در هفدهم ربیع الاول و وفاتش در بیست و هشتم صفر بود
پس مدت عمر آن نور عالم افروز شصت و سه سال قمری کم بقدر بیست روز و از متقدمین علماء امامیه رضوان
الله علیهم در ترجیح احد قولین جزم نشد تا امر رسیده که شهر نزد متأخرین [illegible] هفدهم ربیع الاول است بلکه صاحب
جلاء العیون ادعای اجماع حقیقت آن نموده و قول شیخ کلینی را حمل بر تقیه نموده اما استاد رضی الله عنه و بعضی
الحساب [illegible] بود قول شیخ کلینی را راجح [illegible] حسابیه آنرا واضح ساخته اند و بنا بر این بخاطر
فاتر میرسد که وجه اشتهار هفدهم در میان شیعه امامیه آنست که چون احادیث و اقوال سلف در این مقام
مختلف بوده اند و از ائمه هدات [illegible] تصریح [illegible] نشده اند که دعوی [illegible] وفات او شده
[illegible] تا از بعد [illegible] موافق [illegible] سنیان است [illegible] کرده شد و خود بعد مخالفت
[illegible] شهر نزد سنیان دوازدهم ربیع الاول است [illegible] بسبب غفلت از این که آنچه حسابیه برابر مخالفت
بالسنة هفدهم [illegible] و بنا دیده [illegible] ولادت آنحضرت سعادت را بر آن نهاده اند و در [illegible]

[illegible] اول افادات استاد رضی الله عنه محرر نشود با لجمله و چون تعیین روز قمر از مهام امور بود نقل بعضی از [illegible]
مناسب نمود استاد رضی الله عنه در مبحث اربعه متناسبه از کتاب حسبان النجوم حسب بعض افادات در نظر داشته
اولاً تمهید مقدمه آنها را بر اینوجه نگاشته که اعلم ان السنة الشمسیة عبارة عن مدة دورة الشمس
بحرکتها الخاصة من ای مبداء فرض و تلک المدة علی ما استقر علیه رصد برخس و من وافقه من
المتقدمین ثلثمائة و خمسة و ستون یوماً و ربع تام من یوم و علی سایر الارصاد المشهورة لا یبلغ
الکسر الی الربع بل اقل منه بدقایق معدودة کما فصله البرجندی فی شرح التذکرة علی رصد البتانی
ثلث عشرة دقیقة و ثلث اخماس دقیقة و علی حساب المغربی اثنتا عشرة دقیقة و علی رصد [illegible] احدی عشرة
دقیقة و علی رصد بعض المتاخرین تسع دقایق و ثلثة اخماس دقیقة و علی رصد بطلمیوس اربع دقایق و
اربع اخماس دقیقة فالفرس من زمان جمشید و قبله والروم من عهد اسکندر و بعده کانوا یعتبرون الکسر
ربعا تاما موافقا للرصد ابرخس و انما الفرق بینهما ان الروم کانوا یکبسون الربع المذکور فی کل اربع سنین
فیزیدون علی الرابعة یوما فتصیر ثلثمائة و ستة و ستین و ان الفرس الی عهد یزدجرد آخر ملوک العجم
بعض الاکاسرة السابقة علیه کانوا یکبسونه فی کل مائة و عشرین سنة فیزیدون علی الاخیرة ثلثین یوما فتصیر
ثلثمائة و خمسة و تسعین یوما و قد کان یتفق لهم تجدید التاریخ و اسقاط ما مضی من السنین عند جلوس
ملک جدید منهم و اما بعد ذلک العهد فکانوا لا یلتفتون الی الکبس الکسر المذکور اصلا فکانت سنوهم دائما
ثلثمائة و خمسة و ستین فقط و سمی کل من هذه الطوائف کاول تشرین الاول للروم و اول فروردین ماه المسمی
بالنیروز للطوائف الفرس و کون اول کل جزء من شهورهم کان غیر مطابق لمبدء سنی الاخری و لا لجزء معین منها
دائما کل جزء من کل من هذه التواریخ لاختلاف طریق حسابهم و اما فی کل جزء من الاجزاء و الایام و ایضا لیس
شیء من تلک المبادی و لا سایر الاجزاء مطابقا دائما لمبدء فصل من الفصول و لا لشیء من اجزائها بل کل منها
دائر فی اجزاء الفصول و بالعکس و هکذا الحال الی عهد السلطان جلال الدین ملکشاه السلجوقی فاحب ان یضع
تاریخا فی زمانه باسمه ممتازا عن التواریخ المشهورة فامر من حضرته من اهل الخبرة بذلک فبنو الحساب علی رصد بطلمیوس
او من وافقه فی نقصان الکسر عن الربع اعتقادا منهم لقرب عهد الرصد للنبی علیه التواریخ المذکورة ثم اعتبر اول
السنة حفظا من ان یدور فی الفصول یوم انتقال الشمس الی الاعتدال الربیعی قبل نصف النهار فکان فی ذلک
الانتقال یوم الجمعة عاشر رمضان المبارک سنة احدی و سبعین و اربعمائة و کان مطابقا الثامن عشر من فروردین ماه

اليزدجردي وأول سنتهم فجعلوا اليوم المذكور أول فروردينماه من السنة الجلالية وأسقطوا الأيام السابقة عليه
من درجة الاعتبار وسمّوا هذا اليوم بالنيروز السلطاني فاستقر الأمر في حساب السنين الشمسية على أن يعدّوا
من النيروز المذكور ثلاثمائة وخمسة وستين يوماً فيجعلوا اليوم السادس نيروز السنة الآتية ثم يكبسوا الكسر
لكونه أقل من الربع في كل أربع سنين أو خمس سنين فتصير سنة الكبيسة ثلاثمائة وستة وستين يوماً وهذه الطريقة
مستمرة إلى زماننا هذا هو تصوير السنة الشمسية وأما السنة القمرية فهي عبارة عن مدة سير القمر من وضع معين
له بالنسبة إلى الشمس كالاجتماع متوالياً إلى مثل ذلك الوضع اثنتي عشرة مرة عدد الشهور الاثني عشر وهذه المدة
بالاتفاق ثلاثمائة وأربعة وخمسون يوماً وخمساً وسدساً من يوم وهو عبارة عن ثماني ساعات مستوية وثمان وأربعين
دقيقة فيصير حصة كل شهر تسعة وعشرين يوماً ونصف يوم وأربع وأربعين دقيقة فطريقة أهل الحساب من العرب
المستعملين للسنين القمرية أنهم يأخذون الشهور من المحرم أول سنتهم شهراً تاماً وشهراً ناقصاً فيجتمع من تلك
الشهور على هذا الوجه ثلاثمائة وأربعة وخمسون يوماً فيكبسون الكسر الزائد في كل ثلاثين سنة بأحد عشر يوماً فيزيدون على
ذي الحجة في السنة الثانية والخامسة والسابعة وبالجملة على ترتيب بهزيجوح ادوط وما يشبهه يوماً فيصير عدد أيامها لسنة
ثلاثمائة وخمسة وخمسين يوماً وهي سنة الكبيسة المعروفة عند العرب وقد عرفت طريق كبيسة الروم والفرس فسنة
الكبيسة على جميع الاصطلاحات سنة يزاد عليها يوم أو شهر وبعد أن عرفت ذكره وإذ قد عرفت حقيقة السنين
الشمسية والقمرية فتقول عندك بأدنى تأمل أن السنة القمرية ناقصة عن السنة الشمسية الأبرخسية بعشرة أيام
وإحدى وعشرين ساعة واثنتي عشرة دقيقة وبعبارة أخرى أحد عشر يوماً إلا ساعتين وثماني وأربعين دقيقة
وأما عن السنة الشمسية باعتبار الأرصاد الأخرى فالتفاوت أقل منها بعدة دقائق على حسب ما في تفصيلها
جنفاييد منحرف كرده واز جمله كفته الفائدة الثالثة أن يوم مولد نبينا صلعم باتفاق الخواص والعوام من
الأيام المشهورة المعظمة وهي من أعيادنا عليهم السلام فيه استحباب الغسل والصيام والصدقة ولا خلاف في كون هذا
اليوم من شهر ربيع الأول في عام الفيل قبل الهجرة بثلاث وخمسين سنة وإنما الخلاف في أنه أي يوم من الشهر
المذكور فالمشهور بين علماء الإمامية رضوان الله عليهم متفقون على كونه غير خارج من الثاني عشر والسابع عشر والأول
مطابق لما ذكره ثقة الإسلام نور الله مرقده في الكافي بقوله ولد النبي صلعم لاثنتي عشرة ليلة مضت من شهر ربيع الأول
في عام الفيل يوم الجمعة مع الزوال وروي أيضاً عند طلوع الفجر قبل أن يبعث بأربعين سنة انتهى والثاني موافق
لما نقله الشيخ المفيد عطر الله مضجعه في المقنعة بقوله ولد صلعم يوم الجمعة السابع عشر من شهر ربيع الأول في عام الفيل

بالرسالة في يوم السابع والعشرين من رجب وله يومئذ أربعون سنة انتهى ولما كان رئيس العلماء فهو رحمه الله تبع في
ذلك أستاذه المفيد ومصباحه هو المدار عليه بين الشيعة في النوافل والأدعية شاع العمل بالقول الثاني المذكور
فيه في أكثر بلاد العجم لكن العمل بالأول مستمر من قديم الأيام في مكة والمدينة مولده ومهاجره صلعم وبالجملة لما كان
في هذا المبحث من المهمات الدينية لبناء صحة العبادات المذكورة على تعيينه وقد كتبنا سابقاً رسالة مفصلة
لتحقيق هذا المطلوب من المدارك الذي لم يسبقنا إليه أحد فأقمنا فيه حججاً بالغة واضحة على صحة ما ذكره ثقة الإسلام
قدس سره وملخصها أن الشيخين القدوتين لسائر العلماء الإمامية رحمهم الله في ذلك متفقان على كون مولده صلعم
في يوم الجمعة وهذا الاتفاق منهما سيما إذا انضم إلى الطائفة المحققة المخالفة مع انضمام سائر الاتفاقات حاكم
في هذه المادة المختلف فيها بيانه أولاً أن وفاته صلعم كان في يوم الاثنين باتفاق هذين القدوتين بل باتفاق
جميع الشيعة بل جميع الأمة وكان إما لليلتين بقيتا من شهر صفر كما في المقنعة أو في الثاني عشر من شهر ربيع الأول كما
في الكافي وعلى كل تقدير يكون لا محالة غرة ربيع الأول في السنة الحادية عشر من هجرته الموافقة لوفاته صلعم مطابقة
ليوم الخميس ويلزم منه بالبرهان الحسابي أن يكون غرة ربيع الأول من سنة المولد يوم الاثنين أو يوم الثلثاء
بين غرتي هذين الربيعين ثلاث وستون سنة قمرية بلا زيادة ولا نقصان لعدم الخلاف في مدة عمره صلعم
ثلاث وعشرون أو أربع وعشرون منها ذات كبيسة والباقية خالية عنها كما يدل عليه الضوابط السابقة وبعد
طرح الأسابيع التامة من كل سنة يبقى من ذوات الكبائس خمسة أيام ومن غيرها أربعة أيام وهذا ظاهر
فيجتمع من بقايا أسابيع تلك السنين إما ثنتان وخمسة وسبعون أو ستة وسبعون يوماً والباقي منها بعد طرح
سبعة سبعة اثنان أو ثلاثة فيلزم من ذلك أن تكون غرة ربيع المولد يوماً من الأسبوع مقدماً على يوم غرة ربيع
الوفاة باثنين أو ثلاثة وكان هذا يوم الخميس فكان ذلك يوم الاثنين أو الثلثاء كما ذكرنا وكون يوم الثلثاء ساقط
بالاتفاق لعدم إمكان مطابقة الثاني عشر ولا السابع عشر على تقديره ليوم الجمعة فيتعين يوم الاثنين
فيصادف الثاني عشر دون السابع عشر وهو المطلوب وثانياً أن وفاة العسكري وانتقال الأمر إلى صاحب
الزمان صلوات الله عليهما باتفاق هذين القدوتين كما يظهر من الكافي والإرشاد المفيد كان في يوم الجمعة ثامن
شهر ربيع الأول سنة ستين ومائتين من الهجرة فكانت غرة شهر المذكور أيضاً يوم الجمعة وما بين غرة هذا الربيع
وربيع المولد ثلاثمائة واثنتا عشرة سنة كاملة فيظهر بالحساب الذي مر تقريره أن بقايا أسابيع أيام تلك
السنين أربعة أو خمسة أيام فيكون غرة ربيع المولد مقدماً على الجمعة بمثلها فيكون يوم الاثنين أو يوم الأحد

والثاني ساقط بالاتفاق و الاول مستلزم للمطلوب فان الثالث ان غرة محرم الحرام سنة البعثة بحسب عند اهل الحديث والحساب ايضا كانت يوم الخميس بحسب الحساب و يوم الجمعة باعتبار رؤية الهلال كما هو مذكور في الحقيقة و الزيج الجديد يمكن ان غرة رجب المرجب سنة المبعث مضبوطة بانها كانت يوم الاثنين كما يظهر مما رواه الشيخ رحمه الله في المصباح من ان المبعث كان في يوم السبت و لم اطلع على خلاف فيه فيستفاد من هذين الضبطين الحكم و بيان الخلاف على هذا المطلب و ايضا ان غرة ربيع الاول فيما نحن فيه من الزمان سنة ثمان و ثمانين و الف من الهجرة كان يوم الثلثا بلا اشتباه وقد مضى من غرة ربيع المولد الف و مائة و اربعون سنة و من المقررات الحسابية المعلومة لاهل الخبرة ان في كل ما يكون عشرة سنين بعد وضع ايام الاسابيع مع ايام الشهور العربية الى ما كان في الف و خمسين سنة تم العدد المذكور خمس مرات فيكون لنا النظر في تتمتها و هي تسعون سنة ثلث و ثلثون منها اثنتان كبيسة و سبع و خمسون بلا كبيسة فقد عرفت ان الباقي منها من يسوعا كل من الاولى خمسة و من الثانية اربعة مجموع البقايا مائتان و ثلث و تسعون يوما و اذا طرحناه سبعة سبعة بقي واحد فظهر ان يوم غرة ربيع المولد مقدم على يوم غرة ربيعنا بيوم و هذا كان يوم الثلثا فذاك يكون الاثنين و هو يستلزم المطلوب كما مر فان قيل ذكر الشيخ في المصباح و غيره رواية مشتملة على تفسير المولد بالسابع عشر قلنا لكونها منافية لمقتضى هذه الدلائل الحسابية الغير المشكوك فيها بل معارضة لما رواه ايضا في المصباح من موافقة المبعث يوم السبت لعدم امكان اجتماعهما على ما مر ينبغي حملها على انه لا يكون التفسير المذكور من كلام الامام بل من كلام بعض الرواة الا انه الابهام عنها على حسب اعتقاده و مثل ذلك ليس بعزيز في الروايات فان قلت في مولده صلى الله عليه وآله اقوال آخر فكيف يتطرق الثاني عشر بمحض صلاحية الدلايل الحسابية دون السابع عشر فلم خلل ذلك الى الدليل و لعلك لبعضها ايضا قلنا قد مر في مباحث الاجماع اثبات حجية اجماع الامامية رضوان الله عليهم و معلوم بالتتبع انهم مجمعون على ان مولده صلى الله عليه وآله يوم الجمعة و على انه غير خارج عن الثاني عشر و السابع عشر فكل من الاقوال الاخر مخالف للاقل لاحد الاجماعين و هذا كاف لبطلانه على ان بعضها كالقول بالثامن مخالف لكلا الاجماعين و بعضها كالقول بالثاني و بالعاشر مع كونه مخالفا لهما منافيا لقولهم عليهم السلام في كونه يوم الاثنين و صحة الجمعة على ما قرر فافهم و بنابر استقامت اين تحقيق مطلب آنست که استفادت میشود از اجمله و تعیین تعرف و علم بحرب شکام نمود فرمود که می موضع لکلالة الامة بعد اتفاقهم على وقوع محرم بنيانا من مكة الى المدينة في السنة الرابعة عشر من المبعث لحكمهم في شهرها بالنسبة الى الشهر و بالنسبة الى الاسبوع فقيل يوم الاثنين للثالث و العشرين

يومها

من صفر و قيل ليلة الاثنين السابع و العشرون منه و قيل اول ربيع الاول و قيل يوم الثلثا ثامنه و قيل يوم الاثنين بدون ذكر شهرها و قيل اول ربيع الاول بدون ذكر يومه و قيل الرابع منه و قيل العاشر منه كذلك و هذه اقوال ثالثه و لعل ارجح و اظهر قول از آنها بدلیل حسابی قول خامس است که مرویست از ابن عباس بلکه از حضرت رسول صلى الله عليه وآله و قول ششم که منقولست از شیخ مفید قدس سره اختیار نموده است چنانچه معلوم شود فتبين لنا ان الهجرة كانت في يوم الاثنين اول ربيع الاول و الحمد لله و بعد از این گفته که ثم بعد هذا التحقيق اذا نظرنا في تاريخ وصوله صلى الله عليه وآله الى المدينة و اختلاف القوم فيه فقيل هلال ربيع الاول و قيل لليلتين خلتا منه و قيل لاثنتي عشرة مضت منه عرفنا بطلان القولين الاولين من طريق العادة فتعين القول الاخير الذي ذهب اليه المفيد رحمه الله في حدائق الرياض و قد نقل ابن الجوزي في تلقيحه عن ابن سعد انه هو المجمع عليه ثم بعد تتبعنا عرفنا ان ما نقله ابن الجوزي عن ابن عباس و غيره و ادعى صاحب روضة الصفا اتفاق ائمة الاخبار عليه من مصادفة يوم وصوله صلى الله عليه وآله الى المدينة ليوم الاثنين لا عبرة به لعدم امكان اتفاق الاول و الثاني عشر من شهر في يوم فيكون وصوله يوم الجمعة انتهى كلامه زيد اكرامه مقام ششم در بيان نبوت و رسالت حضرت خير البشر صلى الله عليه وآله الى يوم الحشر از احاديث كتاب الحجة كافي كه بعضى از آنها را در فصل پنجاه و چهارم دعا از اول كتاب دليل الدعاة في شرح عشر مذكور كرده ام ظاهر ميشود كه در اطلاقات شرعيه نبى اعم مطلق است از رسول چه رسول كسى است كه جبرئيل را در بيدارى [illegible] كه جبرئيل را در بيدارى نمى بيند بلكه در خواب مى بيند او خو نبوت ميشود و ايضا ظاهر ميشود كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله قبل از رسالت نبى بوده از خواب استفاده اسباب نبوت ميشود و در اين مكونهم كه اما حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله البقلين گفته كه خلاف است در اينكه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله پيش از بعثت آيا بشرع عمل ميكرده يا نه بعضى گفته اند كه متعبد نبود و بعضى گفته اند بود و بعضى توقف كرده اند و فرقه چهارم نيز خلاف كرده اند بعضى گفته اند بشرع حضرت نوح عمل ميكرد و بعضى گفته اند بشريعت حضرت ابراهيم عليه السلام و بعضى بشرع موسى عليه السلام و بعضى بشرع عيسى عليه السلام و بعضى بهمه شرايع و حق آن است كه از بعثت آنحضرت متعبد بهيچ شرعى بغير شرع خود نبوده و شريعت آنحضرت ناسخ جميع شرايع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سؤال ميكردند تا وحى نازل نميشد جواب نميگفت و هرگز در هيچ امرى متمسك بكتب سابقه نميگرديد و در حكم سنگسار و زناكاران حوالة تورات داد براى اتمام حجت يهود و تكذيب قول ايشان و اظهار علم خود بكتب ايشان و آياتى كه اشعار بمتابعت انبيا دارد محمول بر اصول دين است كه متفق عليه جميع اديان است و بر موافقت ايشان در تبليغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق امت و امثال آن از بعثت مدلول اخبار و ادله عقليه بسيار است كه آنحضرت اهتمام تمام در عبادات و تتبع مكارم اخلاق و اجتناب از محرمات

و جواب ميديد و احكام الهى را از او خواهيد دونى كسى است كه

و ما و ادراک بجاوه از همه کس ممنوع بود و چون توانا بود که سایر خلق در حد آن کس مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی
کنند و اشرف مخلوقات نا جهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشند و در راه دین حیرت زده اند با آنکه منقولست که آنحضرت
عبادت میکرد و بسبب تحنث پیش از هجرت پنهان بجا آورد و اداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و دیگر
انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و ممنوع نبود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بالجمله این وجه اول است که اگر عمل
بشریعت پیغمبر دیگر نماید عیب آن خواهد بود پس باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضروریات دین است انتهی و بعد از نقل دو
دلیل دیگر بر این مدعا گفته که پس گوییم که پیغمبر آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال
رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید انتهی و برای اتمام الزام چند وجه نقل کرده من اراد فلیرجع الیها
و فقیر گوید که استاد قدس سره را اعتقاد اینست که پیغمبر صلعم بعد از عبد المطلب بفاصله از او صیاء عیسی ع گفته و بنا بر آن
مستغنی و جهی که از صاحب حق الیقین برای نفی آن نقل کردم نشده و آن را رد نموده پس در تقریر آن میگوییم که عبد المطلب
جد پدری حضرت پیغمبر صلعم نبی و وصی عیسی ع بود چنانکه ظاهر میشود از اخبار در ابواب التاریخ کتاب الحجه کافی از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که یحشر عبد المطلب یوم القیمة امة وحده علیه سیماء الانبیاء و هیبة
الملوک و استاد قدس سره در شرح آن گفته که الامة جنس از اجناس بشر که مخالف سایر اجناس است و
مراد اینجا مجموع اهل ایمانست و اشارتست باینکه بعد از وفات هاشم در اوایل زمان عبد المطلب مجموع اهل ایمان
منحصر در او بود و غیر او مؤمنی در زمین نبود و نبوت عبد المطلب [illegible] می آمده خاصه
در باب سیوم کتاب الحجه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که النبی الذی یری فی منامه و یسمع
الصوت و لا یعاین الملک و از انحصار مؤمن در عبد المطلب ظاهر میشود که عبد المطلب امام حق و از اوصیای
عیسی ع بود زیرا که زمین خالی از امامی نمیباشد انتهی موضع الحاجة ملخصا اما صاحب مجمع البحرین گفته که و فی
الحدیث ما یدل علی ان عبد المطلب کان لا یستقسم بالازلام و لا یعبد الاصنام و لا یاکل مما ذبح
علی النصب و یقول انا علی دین ابراهیم ع و قد سن فی الجاهلیة خمس سنن اجراها الله عز و جل له
فی الاسلام حرم نساء الآباء علی الابناء و وجد کنزا فاخرج منه الخمس و تصدق به و لما حفر بئر زمزم
سماها سقایة الحاج و سن فی القتل مائة من الابل و لم یکن للطواف عدد عند قریش فسن لهم عبد المطلب
سبعة اشواط حاصل غرض اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت علیه السلم فرمود که عبد المطلب سنت نمیکرد که وقت غیر را
برخیرها پی بروی کسان بانند اهل جاهلیت که قمار میکردند با آن و غیر پرستیدند بتها را و میخوردند گوشتی که برای بتها بجهة تبرک

عبد المطلب مبنی بر این است که در خواب باو وحی می آمده

۴۲ ۱ ص ل ۳

بهن بسته و بنهایند با برای تقرب آن بتها بدنج حیوانی برداشتند و مسکنت کرده بر دین ابراهیم ع و قرار داده بود در جاهلیت
پنج طریقه که جاری کرد آنها را خدا بعد از آن در اسلام اول حرام کرد زنان پدران را بر پسران آن پدران دوم گنجی
بدستش افتاد خمس آن را در راه خدا داد سیوم چون از کندن چاه زمزم فارغ گردید آن را سقایة الحاج نامید
چهارم قرار داد که اگر احدی بنا حق کسی را بکشد صد شتر خون بها آن را دهد پنجم نزد قریش عددی برای طواف
نبود و عبد المطلب آن را هفت شوط معین فرمود و از حدیث ظاهر است در اینکه عبد المطلب نبی بود و صریح است در اینکه
بدین ابراهیم ع عمل مینموده و فی فصل الخطاب در تفسیر سوره آل عمران نقل کرده از عیاشی که عن ابی عبد الله ع
ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا لا یهودیا یصلی الی المغرب و لا نصرانیا یصلی الی المشرق
لکن کان حنیفا مسلما علی دین محمد صلعم حاصل معنی اینکه ابراهیم ع نماز سوی کعبه میکرد و مانند یهود
و نصاری در وقت نماز رو بجانب مغرب یا مشرق نمی آورد و موافق بود در دین با حضرت خاتم النبیین صلعم و موید
اینست آنچه در قرآن مبین مذکور است بعد از این بقوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا
النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین ترجمه و الله اعلم بدرستی که سزاوارتر مردمان بابراهیم خلیل الرحمن
جمعی اند که تابع او گشتند در آن زمان و این پیغمبر آخر الزمان و جمعی از مؤمنان و خدا دوست و صاحب اختیار است
نسبت بمؤمنان و در کافی از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که مراد از للذین آمنوا ائمه و تابعین ایشان است
بالجمله بنا بر اعتقاد استاد قدس سره میگوییم که وقتی که عبد المطلب از دار دنیا بدار بقا شتافت نبوت و وصایت
علی ع بآنحضرت پیغمبر صلعم انتقال یافت چنانکه ظاهر میشود از اخبار در کتاب الحجه کافی مرویست که در سؤال ابی منصور از حضرت
امام موسی کاظم ع پرسیده بود که آیا حضرت پیغمبر صلعم محجوج بابی طالب بود علی اختلاف النسخ آنحضرت در جواب
گفته لا و لکنه کان مستودعا للوصایا فدفعها الیه ع استاد قدس سره گفته که حاصل سؤال آنست که آیا ابو طالب
امام و از اوصیا بود و عیسی ع بعد از عبد المطلب و رسول الله صلعم تابع او بود یا اینکه رسول الله صلعم بعد از آن بشریعت خود عمل کرد و از اوصیای
عیسی ع و متصل بعبد المطلب و باعث این سؤال آنست که رسول الله صلعم در وقت وفات عبد المطلب کودک بود بعمر
در بلوغ گفته که فبضت حیاة عبد المطلب فلما حضرته الوفاة اوصی به ابا طالب و لرسول الله یومئذ ثمانی سنین
و ثمان و عشرة ایام و مضمون جواب حضرت اشارتست و دویم و حاصل آن اینست که ابو طالب وصی نبود و لیکن وصایا نزد او نهاده بودند
و ودیعت با او سپرده بود که بعد از آن برساند و آنها عبارتست از جفر ابیض و جفر احمر و خاتم سلیمان و عصای موسی و مانند اینها
پس ابو طالب آنها را بآنحضرت پیغمبر صلعم داد اگر گوئی که رسول الله صلعم افضل از عیسی است چگونه تابع او شده باشد گوییم ایشان

بالجمله آن یهودی گفت که این خبر واحد است و افاده زیاده بر ظن نمیکند و این مسئله از اصول دین و ناچار است در آن از یقین
قاضی ابوسعید گفت که گفتیم کریمه وما ارسلناک الا کافة للناس دلیل این میشود بلا التباس چه ترجمه آن این
است که نفرستادیم ترا مگر برای نفع مردمان همگی آنجا یهودی گفت که این دلیل نمیتواند بود مگر وقتی که جواز تقدم
حال را بر ذی الحال مجرور بحرف [illegible] اثبات نمائی و چون من قایل بآن نیستم این دلیل را نیز قبول ندارم شارح شمنی بعد
از نقل این حکایات گفته که اعتراض یهودی بر دلیل اول مردود است با آنکه این خبر هر چند لفظش از قبیل آحاد است اما معنوش
متواتر و بنا بر آن احتجاج بآن در کمال سداد است و در تتمیم دلیل ثانی استدلال مینماید بر جواز تقدم اینقسم حال که همچو
که نماند در آن هیچگونه اشکال انتهی مضمونا و فقیر در رساله که مسماة بالدلالة علی عموم الرسالة بعون الهی برفع شبهه
یهودی کما ینبغی پرداخته و اشکالی که بر توجیه شمنی وارد است مفصلا مذکور ساخته و درینمقام بنقل مجملی از آن اقدام
مینماید و حاصل آن اینست که بر فرضی که کافة بمعنی جمیعا و حال از الناس نباشد بلکه حال مقدره از مفعول ارسلناک
بمعنی مانعا یا جامعا باشد باعتبار اینکه کافه مصدر است مثل عاقبة و عافیة و حمل مصدر بمعنی اسم فاعل مبالغه یا بر
تاویل آن باسم فاعل یا باعتبار اینکه کافه اسم فاعل و تا آن برای مبالغه است چنانچه رای بعض مفسرین است باز هم این
آیه دلالت میکند بر عموم رسالت از اینجهت که الناس در معنی جمع است محلی باللام و دلالت آن بر عموم اتفاقی است
نزد علماء اعلام چنانچه تفتازانی در مبحث مسند الیه مطول تصریح بآن کرده و بسیاری از آیات را شاهد بر این
آورده کقوله تعالی والله یحب المحسنین وقوله تعالی وما الله یرید ظلما للعالمین پس ترجمه این کریمه این است که نفرستادیم
ترا مگر در حالیکه مقدر بود اینکه منع کننده باشی تو همه مردم را از نافرمانی خدا یا جمع کننده باشی ایشان را بر راه هدی
و نظیر این است در افادت عموم رسالت کریمه یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین و کریمه یا ایها الناس انی
رسول الله الیکم جمیعا و استدلال بکریمه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة الایة بر اثبات عموم رسالت آن
نسبت بکل اهل کتاب می آید در اصل نوزدهم مقام [illegible] در معجزات آن منبع سعادات ظواهر اخبار اشعار دارد باینکه
مثل معجزات انبیا مع شیئ زاید بآنحضرت داده شده بفضل خدا و چون از کثرت [illegible] قابل استقصا [illegible]
لهذا درینمقام اقتصار میشود در بیست و چهار معجزه که در بدن مبارک آنحضرت بود چنانچه صاحب حق الیقین نقل نموده اول
اینکه پیوسته نور از رو و جبین ناطقش مانند خورشید و ماه بر در و دیوار میتابید و [illegible] مبارک [illegible]
مبارکش مانند شمع روشن مینمود دوم بوی خوش آنحضرت بحدی بود که از راهی که میگذشت تا دو روز زیاده از آن راه
معطر میگشت و عرق آنحضرت را جمع میکردند و بهترین عطرها می یافتند و [illegible] آنحضرت [illegible]

بیش از آن بود که افضل شود مثل اینکه ابراهیم علیه السلام در اول تابع نوح علیه السلام بود و موسی علیه السلام در اول از خضر تعلیم نمود و این
معنی کان علی دین قومه اگرچه ابن اثیر در نهایه و صاحب قاموس معنی دیگر گفته اند انتهی ملخصا و آخر این حدیث که کتاب
الحجه حنبلی است که در بیست [illegible] منصور از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سوال نمود که حال ابوطالب چه بود
آنحضرت فرمود که اقر بالنبی و بما جاء به و دفع الیه الوصایا و مات من یومه حاصل معنی آنکه ابوطالب
اقرار بوصایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از عبد المطلب بیفاصله و بشریعت او نمود و وصایا را بآنحضرت
تسلیم فرمود و مرد در همان روز که وصایا را سپرد و استاد قدس سره گفته که اقر بالنبی اشارت است باقرار او
بوصایت پیش از نزول شریعت او نظیر الحجة صاحب قاموس در حاء بی نقطه و میم و سین نقل کرده که و این [illegible]
للحمساء آمن بالنبی و تابعه قبل المبعث و بما جاء به اشارت است باقرار ابوطالب بشریعت او در وقت نزول
شریعت او و ظاهر [illegible] من یومه همین موت است بدو میم و تا و حدت الیوم مرض دماغی که باعث هذیان میشود و بنا بر این
من جاره برای سببیت در این کلام اشارت است باینکه ابی طالب بسبب [illegible] باعتبار آنکه مرضی که باعث هذیان میشود
عارض شد هیچ حجتی نشود انتهی ملخصا و تاویلات دیگر برای این حدیث می آید در اصل بیست و چهارم و در [illegible]
مسطور است مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بعد از فوت ابیطالب جبرئیل علیه السلام نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه آمد
و گفت اخرج من مکة فلیس لک فیها ناصر حاصل معنی اینکه ای محمد بیرون برو از مکه چه نیست ترا در آن بلده یار
که صاحب اقتدار و اعتبار باشد و مضمون تتمه این حدیث این است که مشرکان قریش از هر گوشه برخیزند و خاطر مبارک
آنحضرت را رنجیده نمایند پس بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه از مکه گریزان تا آمد سوی کوهی که در معلاة مکه معظمه و قبرستان مکه در
پائین آنست و آن کوه را حجون بفتح حاء حطی و تخفیف جیم نام است پس در شکاف آن کوه قرار گرفت و پناه بالهی
و بالجمله بعد از آنکه چهل سال بر این منوال گذشت آنحضرت در بیست و سیم رجب برسالت مبعوث بر جمیع خلایق گشت
ادله عموم رسالت آن سید بشر و نسبت بکل افراد بشر هر چند از کثرت و شهرت محتاج باحتجاج نیست لیکن نقل آن در اینمقام
[illegible] تیمنا تذکره اسامی بعض از آنها مذکور میشود اینجا شارح شمنی در ذیل جهت خامسه از باب پنجم مغنی اللبیب
باسناد روایت کرده از قاضی ابوسعید عقبانی که بر خورد در مدینه مرا یکی از یهود که مشغول بتحصیل علوم بود پس گفت مرا
که چه خبر است دلیل عموم رسالت پیغمبر شما گفتم که کلام آن خیر الانام که بعثت علی الاحمر والاسود یعنی برانگیخته شدم [illegible]
بر هر سرخ و سیاه صاحب مجمع البحرین گفته که مراد باحمر عجم است که اکثر ایشان سرخ و سفید میباشند و مراد باسود عرب که
اغلب ایشان سیاه گندم گون اند و بعضی گفته اند که مراد باحمر و اسود جن و انس اند یا آنکه مراد باحمر مطلق سفید است و باسود [illegible]

علاة
جحول

بو دهان مبارک گرفت و مضمضه کرده در آن دلو ریخت آن آب خوشبوتر از مشک شد سیوم آنکه در آفتاب سایه نداشت چهارم
اینکه با هر که براه میرفت هر چند او بلندتر بود آنحضرت بقدر سر و گردن بلندتر از او مینمود پنجم اینکه پیوسته در آفتاب
ابر بر سرش سایه می انداخت و بهر جانب که آنحضرت میرفت ابر نیز با آنجانب میرفت ششم مرغ از بالای سر مبارکش نمیگذشت
و جانوری مثل مگس و پشه بر آنحضرت نمی نشست هفتم اینکه چنانچه از پیش میدید از عقب نیز میدید هشتم اینکه خواب
سبب تعطیل او از ادراک نمیگردید و سخن بلکه [illegible] می شنید و [illegible] را میدید و هر چه در خواب میدید [illegible] نهم
اینکه هرگز نور بدن تمام مبارکش بهم نرسید دهم آب دهان در چاهی که می انداخت آن آب آب شیرین میشد و بهر صاحب درد [illegible]
از آزار فارغ میگردید و دست مبارکش بهر طعامی که میرسید برکت بهم میرسانید و از طعام قلیل جمع کثیر سیر میشدند
چنانچه از [illegible] و یکصاع جو جابر بمقصد نفر را سیر نمود یازدهم جمیع اشیا را میفهمید و میگفت دوازدهم در میان کتفش
یعنی موی سفید بهم رسید که مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت در پشت مبارکش نقش گرفته بود و نورش بر نور آفتاب
زیادتی مینمود چهاردهم آب از میان انگشتان مبارکش جاری گردید بقدری که جمعی کثیر را سیراب گردانید پانزدهم بانگشت
انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم سنگریزه در دست مبارکش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند هفدهم ختنه شده
و ناف بریده و پاک از آلایش خون متولد شد و در وقت ولادت از بازیرآمدن از سرو چراغ فرود آمد نور بهم از
بویش مشک میداد و بکعبه کرده بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بجانب آسمان بلند کرد و اقرار بوحدانیت
خدا و رسالت خود بزبان آورد و نور از او ساطع گردید و مغرب و مشرق عالم تابید هجدهم هرگز محتلم
نوزدهم [illegible] از آنحضرت بروز میگردید و بوی مشک میداد و کسی انظار هرگز بر آن نمیفتاد بلکه بفرمان رب العالمین
فرو میبرد از زمین بیستم چارپایی که آنحضرت بر آن می نشست چالاک شده هرگز پیر نمیگشت بیست و یکم کسی بر نبوت تاب
مقاومت او نداشت بیست و دوم جمیع مخلوقات عالم حرمت او را بجای آوردند و سنگ و شجر و حجر که میگذشت قامت خود را
خم مینمودند بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره او را میجنبانید بیست و سیوم اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پا
نمیماند و گاه بر سنگ سخت میرفت نقش قدمش در آن جا میگرفت بیست و چهارم حق تعالی مهابتی از آنحضرت در دلها افکنده بود
که بادشاهان گستاخی نمیتوانستند که در روبروی آنحضرت داشت بیست و پنجم کسی بر روی مبارکش درست نظر نتوانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را
میدید از ترس بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دل کافران اثر میکرد هفتم فصل هشتم در خصایص آن رسول
کریم صلی الله علیه و آله اجمالی منقول از کتاب حق الیقین که آنها شده است اول نماز شب و نماز وتر براو واجب بود دوم
قربانی براو واجب بود سیوم واجب بود بر او دادن کسی که فقیر باشد چهارم هر بدی که میدید بایست البته انکار آن کند

پنجم بعضی گفته اند که واجب بود براو مشورت کردن با صحابه ششم بعضی گفته اند که مسواک براو واجب بود هفتم مخیر کردن زنان که در کتاب
طلاق است هشتم زکوة واجب براو و بر ذریت او و اهل بیت او حرام بود در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت
خلاف است نهم بعضی گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز میل نمینمود و بعضی گفته اند که آنها براو حرام بود دهم بر پهلو تکیه
طعام میل نمیکرد و بعضی گفته اند که بر آنحضرت حرام بود یازدهم خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت در روزه حرام بود و ثابت نشد
جایز بود برای آنحضرت وصال در روزه و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز روزه بدارند و در میان افطار
نکنند یا افطار را بقصد تا سحر تاخیر کنند سیزدهم جایز بود برای آنحضرت زیاده بر چهار زن دائمیه و بر دیگران حرام است
حلال میشد برای آنحضرت زنی که خود را بآنحضرت ببخشد هر چند که عقدی نشود پانزدهم حرام بود بر مردم نکاح زنان
آنحضرت خواه دخول کرده باشد یا نشده باشد خواه طلاق گفته باشد یا نگوید در حال حیات و بعد از ممات شانزدهم حرام بود بر مردم ندا کردن آنحضرت
باسم مثل یا محمد و یا احمد صلعم و حق تعالی در قرآن نیز آنحضرت را بنام ندا نفرموده بلکه فرموده یا ایها النبی و یا ایها الرسول و
یا ایها المزمل و یا ایها المدثر هفدهم حرام بود بر مردم که صدا را در وقت عرض مطلبی که داشته باشند بلندتر از صدای او
کنند هجدهم حرام بود که از پشت حجرها ندا کنند آنحضرت را و صاحب حق الیقین بعد از نقل این مضامین گفته که خصایص
بسیار نقل کرده اند بغیر این اکثر آنها نزد این فقیر ثابت نشد لهذا آنها را بکتاب حیوة القلوب حواله نمود انتهی و در حیوة
القلوب بعضی خصایص اضافه بر اینها نقل کرده منقول است که پنج میشود اول حرام بود بر حضرت پیغمبر صلعم که چون اسلحه جنگ بپوشد قبل از
جنگ کردن با برادران کند بیرون آنها را از بر کنند و بعضی مکروه شمرده اند دوم حرام بود براو که چون شروع در فعل سنتی فرماید
از آن تمام ترک نماید سیوم اشارات بچشم و ابرو برای زدن و کشتن حرام بود براو چهارم حرام بود براو نماز کردن بر کسی که قرض
میداشت پنجم حرام بود براو عطا کردن چیزی بقصد زیاد گرفتن ششم حرام بود براو نگاه داشتن زنی که آنحضرت را
نخواهد هفتم حرام بود براو نکاح کنیز و بعضی نکاح کتابیه هشتم حلال بود برای آنحضرت اختیار آنچه از نفایس غنایم خواهد
نهم حلال شد براو داخل شدن مکه معظمه با سلاح و بدون احرام و بر دیگران حرمت دهم جایز بود برای آنحضرت
قرق کردن زمین بجهة چراگاه حیوانات و بر دیگران جایز نیست و بعضی در شأن امام علیه السلام تجویز کرده اند یازدهم جایز بود براو
او بر داشتن طعامی که صاحبش محتاج باشد بهم در وقت ضرورت و بعضی گفته اند که امام نیز چنین است دوازدهم هر زنی را که آنحضرت
رغبت بنکاح او مینمود اگر شوهر نداشت اجابت آنحضرت براو واجب بود و اگر شوهر داشت طلاق گفتن او بر شوهر واجب بود
سیزدهم خلافست که آیا قسمت میان زنان واجب است یا نه بر تقدیر دوم وجوب آن از خصایص آنحضرت است چهاردهم استخفاف
بآنحضرت کفر بود و امام نیز چنین است پانزدهم بعضی گفته اند که اگر آنحضرت کسی را ندا میکرد و او در نماز بود واجب بود که جواب

خصایص حضرت پیغمبر

بگوید و نماز نخواند باطل باشد با آنجواب گوئیم که در این باب نصی بنظر نرسید شانزدهم گفته اند که جمع میان اسم و کنیت آنحضرت دیگر را
جایز نیست و بعضی منع کرده اند از کنیت آنحضرت مطلقا و هیچیک در نصوص معتبر نیست هفدهم گفته اند که فرزندان دختران
آنحضرت فرزندان آنحضرت نمیشوند بر خلاف دیگران انتهی ملخصاً نقرب [illegible] گوید که خاصه اخری مضمون حدیثی است که از مجمع البیان
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که کل بنی بنت ینسبون الی ابیهم الا اولاد فاطمه علیها السلام فانی انا ابوهم یعنی پسران و
دختران مردم نسبت داده میشوند بپدران سوای [illegible] اولاد فاطمه زهرا علیها السلام بسبب آنکه منکه پیغمبرم پدر ایشانم و این
اشارتست بانکه قول شاعر بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد مخصوص است بغیر امام حسن و
امام حسین علیهما السلام که فرزندان برادر رسول ثقلین [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] عدد زیر [illegible]
ایراد وارد نیست و بالجمله چنین است کلام حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله در اثبات نسب حسنین علیهم السلام مناسبت [illegible]
و دفع این شبهه مقام محمد بن حسن رازی در کتاب تبصرة العوام نقل کرده که ابو الحسین [illegible] از جمله [illegible]
در کتاب [illegible] گوید که حسن و حسین نیز از ذریت رسول نبودند و آیه ما کان محمد ابا احد من رجالکم را دلیل سازد انتهی
هر چند که صاحب تبصره متوجه دفع این شبهه نگشته اما در وجه دفع آن میتوان گفت که این شبهه مبنی است بر غفلت از لفظ
رجالکم چه اگر خیال آنمرد درست باشد اضافه رجال بمخاطبین لغو میشود با اینکه ابراهیم و قاسم و طیب و مطهر از اولاد ذکور
پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند بلا اختلاف و تخصیص رجال بجمعی که بحد بلوغ رسیده باشند در حین نزول آیه خالی نیست از تکلف و تعسف
هر چند که محتمل آن شده بعض اهل خلاف و ایضا در مجمع البیان بعد از آنکه روایت شده در تفسیر [illegible] مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در شان حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ان ابنی هذا سید یعنی این پسرم حسن آقای مردم است و در شان حسنین علیهما السلام فرموده که
ابنای هذان امامان قاما او قعدا یعنی این دو پسرم حسن و حسین دو پیشوا اند بر امت خواه قیام کنند بطلب امامت و خواه
بنشینند از آن بسبب جور خلفاء ضلالت و [illegible] در کتاب روضه کافی از ابو الجارود مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
از من پرسید که مخالفان در شان امام حسن و امام حسین علیهما السلام چه میگویند عرض کردم که پسر بودن ایشان را نسبت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انکار
میکنند آنحضرت فرمود که شما بچه چیز بر ایشان احتجاج کردید گفتم بقول الله تعالی در شان عیسی بن مریم ع که و من ذریته داود و سلیمن
و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی بنا بر آنکه حق تعالی عیسی بن مریم را از
ذریت نوح شمرده [illegible] حسنین علیهما السلام که نسبت به پیغمبر [illegible] بطریق اولی فرزند و ذریت آنحضرت باشند فرمود که ایشان در جواب
چه گفتند گفتم گفتند که فرزند دختر گاهی از اولاد شمرده میشود اما فرزند صلبی او نمیباشد فرمود که شما بچه چیز احتجاج کردید
بر ایشان گفتم بآیه مباهله که قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم [illegible] چه باتفاق [illegible]

مراد از ابنائنا غیر حسنین علیهما السلام نبود و لنسائنا عبارتست از فاطمه و انفسنا عبارتست از علی علیه السلام بود آنحضرت فرمود
که ایشان در جواب این چه گفتند گفتم گفتند که گاهی در کلام عرب ابنائنا اطلاق میشود بر پسر مردی و پسر مردی دیگر
[illegible] صاحب ابو الجارود گفت که در آن وقت حضرت امام محمد باقر ع گفت ای ابو الجارود [illegible] لاعطینکها من کتاب
الله جل و علا انهما من صلب رسول الله صلی الله علیه و آله لا یردها الا کافر حاصل مضمون آنکه هر آینه عطا میکنم ترا حجتی از کتاب
خدا جل و علا بر آنکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما التحیة و الثناء فرزندان صلبی اند نسبت برسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حجت را
رد نمیکند مگر کسی که کافر باشد ابو الجارود گفت که گفتم قربانت شوم کجاست آن برهان از قرآن آنحضرت فرمود
آنجا که گفت خداوند عالمیان که حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم تا قوله تعالی و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم
یعنی حرام شده است بر شما نکاح مادران شما و دختران شما تا قول او تعالی که و زنان پسران شما که از صلب شما اند امام ع
فرمود که بپرس ای ابا الجارود از ایشان که آیا حلال بود برای رسول خدا که نکاح کند زنان ایشان را یا نه پس اگر گویند که
آری دروغ میگویند و فاجر میشوند بانکار اجماع امت بر حرام بودن حلیله ایشان بسبب این آیه بر حضرت خاتم [illegible]
و اگر گویند که حلال نیست پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا اند از صلب او پس بنا برین در
دفع شبهه آنمرد رجسی میگوئیم که معنی ما کان محمد ابا احد من رجالکم اینست که محمد صلی الله علیه و آله پدر نسبی حقیقی هیچیک از مردان شما
که علت [illegible] نیست و غرض از نفی ابوت دفع طعن منافقین است [illegible] چنانکه از شان نزول این آیه که در تفسیر علی بن
ابراهیم و شیخ طبرسی رحمهما الله مذکور است ظاهر میشود و مجمل آن اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زینب بنت جحش اسدی را که
دختر عمه آنحضرت بود برای زید بن حارثه خطبه [illegible] خواستگاری فرمود و ابا کرد زید هر چند که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را پسر خود میخواندند و او را
زید الحب ملقب کرده [illegible] در باره او میفرمود [illegible] که اگر گاهی دیر [illegible] آنحضرت میرسید آنحضرت
قدم رنجه داشته میرفت و او را امید [illegible] چون که [illegible] سلک غلامان آنحضرت [illegible] زینب از راه [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از استماع [illegible] فرمود [illegible] از خدمت آنحضرت [illegible] بعد از آنکه کریمه ما کان
لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة [illegible] که در سوره احزاب است نازل گردید زینب
مصلحت خود را با آنحضرت وا گذاشت و آنحضرت [illegible] مراسم عروسی زید و زینب [illegible] ده دینار طلا و شصت درهم
نقره در وجه مهر زینب داد [illegible] و پنجاه مد طعام و [illegible] برای او فرستاد و اتفاقا روزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بقصد دیدن زید وارد خانه زید گردید و زید در خانه نبود و زینب [illegible] چون یکبار
نظر مبارک آنحضرت بر زینب افتاد از غایت حسن و جمال او تعجب کرده فرمود سبحان الله خالق النور تبارک الله

احسن الخالقین وفی الحال بمنزل خود رجعت فرمود بعد از آنکه زید بخانه آمد زینب کیفیت حال را باو را نقل کرد
زید را بخاطر خلید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بزینب علاقه بهم رسیده پس بخدمت آنحضرت آمده بعرض رسانید که میخواهم
زینب را طلاق دهم آنحضرت او را بمقتضای امسک علیک زوجک که ایضاً در همین سوره است موعظه فرمود
اما زید از اینکه فهمیده بود که آنحضرت را بزینب فی الجمله علاقه بهم رسیده او را طلاق داد و بعد از آنکه عده او بسر رسید
این آیه نازل گردید فلما قضی زید منها وطراً زوجناکها لکیلا یکون للناس حرج فی ازواج
ادعیاءهم اذا قضوا منهن وطراً حاصل ترجمه آنکه پس آنهنگام که رفع کرد زید از زینب حاجت خود را
و طلاق داد او را تزویج کردیم ما تزا با او تا اینکه نباشد بر مؤمنان تنگی در نکاح زنان پسر خوانده‌های خود
وقتی که بر داشته باشند از آن زنان حاجت خود را و طلاق داده باشند آنها را بالجمله بعد از آنکه آنحضرت زینب را
زوجه خود فرمود بعضی از منافقین زبان بطعن آنحضرت گشودند که او ما را از خواستگاری زن پسر منع میفرماید
و خود کسی زینب را که زن زید است زن خود مینماید با اینکه زید پسر خوانده اوست باین تقریب فرود آمد
خداوند قول مجید ما کان محمد ابا احد من رجالکم یعنی نیست و نبوده حضرت محمد صلی الله علیه و آله پدر
نسبی هیچیک از مردان شما که زید بن حارثه باشد بلکه پدر فرزندان او سبطی او با و سبطا او در زید و مقصود آنکه
این بود که زید هر چند پسر خوانده نبی است اما حکم پسر خوانده حکم پسر نسبی نیست و لهذا نکاح زن زید
بعد از انقضای عده طلاق... حکم بر ایشان مباح و نکاح زنان حضرت امام حسن و امام حسین
علیهم السلام بر آنحضرت حرام بود با بعد از انقضای اقسام زناشوهریست کما تقدم اصل چهارم

وآل محمد بعضی گفته اند که اصل آل اهل بوده بدلیل تصغیر آن باهیل و بعضی گفته اند که
مشتق از آل بمعنی رجع باعتبار آنکه اتباع شخص در اطوار و اوضاع راجع
با او میشوند... الکسائی سمعت اعرابیاً فصیحاً
یقول اهل و اهیل و آل و اویل و صاحب قاموس... اهیل آنحضرت آل نقل کرده و بالجمله
آل محمد در لغت عبارتست از اتباع... و کافی قوله ادخلوا آل فرعون اشد العذاب
و بعضی گفته اند که آل کل تقی... بعنی هر پرهیزکاری تابع دوستست و صاحب قاموس گفته که استعمال...
آل کرده... الاستکاف... الاستکاف بکسر همزه و سکون...
بمعنی... معانی الاخبار...

که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود از معنی آل محمد و اهل بیت و عترت و امت آنحضرت فرمود که آل ذریت اویند
و اهل بیت ائمه اند که اوصیاء اویند و عترت اصحاب عبااند و امت جمع آنانکه تصدیق کرده اند پیغمبر را در جمیع آنچه
آورده از جانب خدا و تمسک جسته اند بثقلین که عبارتست از قرآن و اهل بیت رسول که شرح آن صلی الله علیهم... بعلی نقل
اما مراد بآل در این مقام حضرت فاطمه است و دوازده امام علیهم التحیة والسلام چنانچه فاضل مجلسی رحمه الله در آخر کتاب اربعین گفته
که الناس فی تحقیق الآل و اهل البیت قد قالت العامة فیهما ما قالوا و الانسب بذکر اقاویلهم الفاسدة
ما ذهبت الیه الفرقة الناجیة الامامیة و دلت علیه اخبارهم المتواترة هو ان المراد بالآل فاطمة و الائمة الاثنا عشر علیهم
و کذا اهل البیت و یظهر من بعض الاخبار اختصاص اهل البیت باصحاب الکساء اما مع الرسول او بدونه و لعله
احد الاطلاقات و مصطلحات فی عرفهم علیهم السلام و قد وافقنا علی ذلک کثیر من العامة و دلت علیه اکثر اخبارهم
و بیان اصحاب... شارح در این مقام افاده کرده لعن بمعنی

والعن اصل پنجم

منسوب شود بخدا عبارتست از دور کردن او تعالی آن ملعون را از رحمت خود برای عقاب کردن او بر معصیتی چنانچه شیخ طبرسی
رحمه الله تعالی در تفسیر کریمه اولئک الذین یلعنهم الله از سوره نساء گفته که اللعن الابعاد من رحمة الله تعالی عقاباً
علی معصیة فلذلک لا یجوز لعن البهایم و لا من لیس بعاقل من المجانین و الاطفال لانه سؤال العقوبة لمن لا
یستحقها فمن لعن بهیمة او حشرة او نحو ذلک فقد اخطأ لانه سأل الله تعالی ما لا یجوز فی حکمته فان قصد به
الابعاد لا علی وجه العقوبة جاز انتهی مخفی نماند که بعضی توهم کرده اند که طلب لعن خوب نیست باعتبار آنکه آن ملعون قبل از
طلب باید دور باشد از رحمت الهی یا نه و بنا بر اول لازم می آید تحصیل حاصل و تحصیل باطل و بنا بر ثانی لازم می آید بخل در باب خیر
که عبارتست از کرم حضرت کریم و الکل سقیم و در دفع این شبهه بعد از اختیار شق اول گفته شده که غرض از طلب لعن
تقرب بولاء و دوستی ایمان اهل آن و تفضیح حال ارباب کفر و عصیان و تبری و بیزاری از ایشان است و همانا که حب فی الله
و البغض فی الله... شده عبارت از آنحضرت که... الله... او ثق عری الایمان الحب فی الله و
البغض فی الله و التولی لاولیاء الله و التبری من اعداء الله یعنی محکم ترین دستاویزهای ایمان که سبب دخول
جنان است دوستی در راه خدا و دشمنی در راه او تعالی است که عبارتست از دوستی داشتن دوستان او و بیزار بودن از دشمنان او
و از جمله فواید اظهار بیزاری از مردم بدکردار یکی اینست که جمعی بر اطوار ناهنجار آن قوم زیانکار مطلع و خبردار شوند و بانبوه
قبول قول ایشان نکنند و بر امور مثل فعل ایشان اقدام نکنند و لهذا استحباب لعن و طعن در بارهٔ کفار و دشمنان اهل بیت
اطهار بدلالت اخبار ائمه اخیار علیهم السلام بالکیل و النهار ظاهر بلکه تأکید آن نزد متتبعین آثار متواتر است و از جمله آن

اخبار است آنچه در فصل ابتداء در دیباجه گذشت و آنچه در تفسیر منسوب بحضرت عسکری ع از جانب منبع علوم جعفری مأثور گشته که امام
از آبای کرام خود علیهم السلام روایت کرده که عن رسول الله صلعم انه قال من ضعف عن نصرتنا اهل البیت فلعن فی خلواته
اعدائنا بلغ الله صوته جمیع الاملاک من الثری الی العرش فکلما لعن هذا الرجل اعدائنا لعنا ساعدوه فلعنوا من
یلعنه ثم ثنوا فقالوا اللهم صل علی عبدک هذا الذی قد بذل ما فی وسعه ولو قدر علی اکثر منه لفعل فاذا النداء
من قبل الله تعالی قد اجبت دعائکم وسمعت نداءکم وصلیت علی روحه فی الارواح وجعلته من المصطفین الاخیار
حاصل معنی آنکه حضرت پیغمبر صلعم فرمود که کسی که بظاهر یاری اهل بیت پیغمبر صلعم نتواند نمود پس در خلوت لعن کند دشمنان ایشان را
میرساند خدای تعالی آواز او را بجمیع فرشتگان از زیر زمین تا عرش پس هر وقتی که آن مرد لعن کند دشمنان اهل بیت را آن ملائکه
یاری میکنند او را و لعن میکنند ملعون را بعد از آن میکردند حاجت خود را پس میگویند که خدایا رحمت کن بر این بنده
که بقدر توانائی خود سعی کرد در یاری اهل بیت و اگر میتوانست زیاده برین نیز میکرد پس ناگاه ندا رسد از جانب خدا که
اجابت کردم دعای شما را و شنیدم ندای شما را و رحمت کردم بر روح این مرد نیکوکار و گردانیدم او را از جمله برگزیدگان
پسندیده اطوار و ایضا از جمله آنست آنچه صاحب کتاب انساب النواصب گفته که روایت است از ابو حمزه ثمالی که او از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام که هر که لعن کند جبت و طاغوت را در هر بامدادی یکمرتبه بنویسد الله تعالی در نامه اعمال او هفتاد هزار
حسنه و محو فرماید از نامه اعمال او هفتاد هزار سیئه و بلند گرداند از برای او هفتاد هزار هزار درجه راوی گوید که
این حدیث را نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام ذکر کردم آنحضرت فرمود که روا میکند هفتاد هزار هزار حاجت او را راوی گوید چون
آنحضرت در گذشت بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمدم و گفتم که از پدر و جد تو چنین و چنین شنیدم حضرت فرمودند که
میخواهی که ثواب لعن جبت و طاغوت را برای تو زیاده کنم گفتم بلی فدای تو گردم فرمود که هر که لعن کند جبت و طاغوت را در هر بامداد
یکمرتبه بنویسد خدای تعالی برای او در آن روز گناهی تا شام و هر که لعن کند جبت و طاغوت را در شام یکمرتبه نمینویسد خدای تعالی
برای او گناهی تا صبح و مراد از جبت و طاغوت ابی بکر و عمر اند انتهی و بعضی از افاضل قدس الله لطیفه گفته در کتاب تنبیه الغافلین که
و اما اللعن و الطعن و سوء القول فی الظالمین فلیس ایضا ببدع فی الدین و لا مستنکر لذی المستبصرین بل فیه ارشاد
للعباد و ایقاظ لذوی الرقاد قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأیتم اهل الریب و البدع من بعدی فاظهروا البرائة
منهم و اکثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعة و باهتوهم لئلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لا
یتعلموا من بدعهم یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخرة والله سبحانه قد لعن الکافرین و المنافقین
و طعن فی الجاحدین و المکذبین بیوم الدین و دعا علیهم فی غیر مکان حتی قیل انه ثلث القرآن و لربما نص انه

فکر و قدر فقتل کیف قدر بل صرح بالاسم تبت یدا ابی لهب و تب و امرأته حمالة الحطب حاصل معنی این کلام بلاغت
نظام آنکه لعن و طعن درباره ظالمین بدعتی نیست در دین بلکه تنبیهی است برای غافلین چنانچه فرموده حضرت خاتم
النبیین صلی الله علیه و آله علیهم اجمعین که هرگاه ببینید صاحبان شک و بدعتها را بعد از من پس اظهار بیزاری از
ایشان بکنید و ایشان را دشنام دهید و سخنهای زشت درباره ایشان گوئید تا اینکه طمع در فساد اسلام ننمایند
و مردم از اطوار ناهنجار ایشان احتراز فرمایند و بدعتهای ایشان را نیاموزند و خشم [illegible] خداوند عالمیان دور نبند
پس اگر چنین کنید بنویسد خدای تعالی برای شما حسنات را و بلند میگرداند در آخرت درجات او تصریح کرده حضرت رب
العالمین بلعن مطلق کافرین و منافقین و طعن و ملامت منکرین قدر روز جزا [illegible] روز باز پسین و نفرین کرده
بر ایشان در چندین مکان حتی اینکه گفته اند که آن لعن و طعن ثلثی است از قرآن و گاهی طعن کرده در باره بعضی اشخاص
بنابر اختصاص او بوضعی خاص چنانچه فرموده در سوره مدثر انه فکر و قدر فقتل کیف قدر و گاهی مخصوص بنام شخص مخصوص
ساخته و لعن و طعن او کما ینبغی بر وجه چنانچه فرموده تبت یدا ابی لهب و تب و امرأته حمالة الحطب یعنی زیانکار
باد دو دست ابی لهب که در عداوت الد بود با کفار قریش بر قتل پیغمبر صلعم سعی مینمود و زیانکار است ابی لهب مردود و بعد
از آن الله تعالی فرموده ما اغنی عنه ماله و ما کسب سیصلی نارا ذات لهب و امرأته حمالة الحطب فی جیدها حبل
من مسد ترجمه والله اعلم منع نکرد از ابی لهب زیانکار را مال او و آنچه کسب کرده بود که عبارتست از عشیرت و اطفال
او زود باشد که داخل شود در آتشی شعله ور و داخل شود در آن آتش زن آن زیانکار که افروزان بود آتش هیزم گناه را
یافت [illegible] در حالی که در گردن آن زن بدبخت ریسمانی باشد از آتش بسیار سخت و چون
شیخ ترجمه [illegible] بر توضیح بعض آیات سابق و احوال آن لعو باعتبار اینکه در باب خصال و افعال ذمیمه عمر بن
خطاب علیه اللعنة و العذاب نازل گشته در مقام لطف مناسب نمینمود لهذا ترجمه آنرا از آیات ثانیه موخر داشت
و آنچه مناسب است بر وجه عرض مینماید قال الله تعالی ذرنی و من خلقت وحیدا واگذار ای محمد صلعم مرا با آنکه خلق کردم
او را در حالی که وحید است یعنی ولد الزنا است فاضل ابجر گفته که فی روایة انها نزلت فی عمر فی انکاره الولایة و انما
سمی وحیدا لانه کان ولد الزنی و ایضا در روایت آمده که الوحید من لا یعرف له اب و علی بن ابراهیم از حضرت
صادق ع روایت کرده که الوحید ولد الزنا و هو عمر و فی بعض النسخ و هو زفر و معلوم است زفر اسمی که در زمان با عمر
متحد باشد پس مراد عمر است و ترک تصریح برای تقیه شده و بیان ولد الزنا بودن عمر با دله دیگر در آید در فصل ششم
و صاحب مجمع البحرین گفته که ذرنی و من خلقت وحیدا ای لم یشرکنی فی خلقه احد او وحیدا لا مال له و لا بنین

وفي تفسير علي بن ابراهيم الوحيد ولد الزنا وهو زفر وعن الشيخ ابي علي رحمه الله تعالى يعني الوليد المغيرة انتهى
وفقير گويد كه اصل وحيد صيغه فعيل بمعنى فاعل است براي مبالغه در وحدت پس بمعنى نهايت تنهايي است واين گاهي در مقام
تعظيم مستعمل ميشود چنانچه صاحب مجمع البحرين حمل كرده وبنابرين در اين آيه حال از ضمير متكلم است وگاهي در مقام تحقير
مستعمل ميشود چنانچه مراد بآن ولد الزنا باشد باعتبار آنكه پدر و مادر حمل الزنا او استنكاف وعار دارند سبب اقرار
بفرزندي او دارد وبراي خود نميكنند واو را تنها ميگذارند وگاهي در مقام ترحم مذكور ميشود چنانچه در بعض ادعيه بانوار است
اذا دخلت قبري فريدا وحيدا باعتبار آنكه اهل واقارب ان ميت دست برداشته وبدست عمل او وا گذاشته اند
ومؤيد آنكه مراد زفر عمر است چنانچه فاضل الابحر گفته اينست كه تعبير از عمر بزفر در لسان اخبار از روايات واقع
از انجمله در باب النوادر كتاب النكاح كافي مرويست كه مردي از قريش گفت بي پيغام فرستادم بسوي دختر عموي من كه
مالي بسيار داشت اين را كه تو ميداني كه جمع كثير خواستگار من شده اند ومن قبول نكردم ومفهوم از پيغام بسوي تو اين
كه من رغبت بشوهر دارم ليكن استغفر است كه بمن رسيده آيتي از قرآن كه حلال كرد آنرا خداوند عالميان ونيان كرد آنرا
حضرت پيغمبر عليه وآله الصلوات التحية پس حرام كرد آنرا زفر ومن دوست داشتم اين را كه اطاعت خدا ورسول كنم وبا زفر
مخالفت نمايم پس مرا بحبالت خود كن بعنوان متعه آمد وگفت كه گفتم ابو العبد كره از خدمت حضرت امام محمد باقر عليه السلام مستفتي
كنم بعد از آن بخدمت آنحضرت رسيدم وحكايت را بعرض آنحضرت رسانيدم فرمود كه افعل صلى الله عليكما من زوج
بعزل آن متعه را بكن رحمت كنند الله تعالى بر شما كه دو همتا شده انتهى وپيدا است كه بكنه ونعير از عمر بزفر اين بتسهيل وزفر بلغت
بمعني كسي است كه متحمل بارهاي گران شود وبمعني كسي كه توانا بر برداشتن مشكلها باشد يعني آثار بزرگ وانتقال آنها شده اند ودر مقام
ايهام استعمال خفي لنظر اشارت ودر لسان دود كسره گفته كه زفر بمعني صاحب فيرا است وآن شتر شهوت اشارة
ناخوش حيوان وعبارت است از عمر كه در بالاي منبر آواز برآورد بتحريم متعه وما نند عمر عن منبر فلا استحسانه ولا اعمل
وكردانيديم براو مالي بسيار بالحلي ما مثال معاش چنانچه علي بن ابراهيم از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه مالا ممدودا
قال اجلاله الى مكة وبنين شهودا ودادیم او را پسران كه حاضر اند نزد او در مكه وتمتع از ملاقات آنها بر ميدارند وبعضي
گفته اند كه اين كنايه از كثرت خدم وعبيد است ومحتمل است كه مراد بپسران اينجا مصاحبان ودوستان عمر است كه او را شهود
جمع اند كه شهادت بناحق دادند براي ابن بكر به پيغمبر صلى الله عليه وآله ميراث بردند چنانچه علي بن ابراهيم در حق حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه
في قوله وبنين شهودا اي اصحابه الذين شهدوا ان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يورث ومهدت له تمهيدا وگسترانيديم
براو ملك وپادشاهي را كه بحيله وغصب گرفته بود گسترانيدني ثم يطمع ان ازيد پس با وجود اينها است طمع دارد كه زياد كنم احسان را

وكلا او نه چنانست انه كان لآياتنا عنيدا بدرستي كه عمر بود مر آيتهاي ما را كه آن ولايت حضرت
در باره او
مرتضي علي واولاد اطهار او عليهم السلام است انكار كننده علي بن ابراهيم گفته كه قال الصادق عليه السلام انه كان لآياتنا
عنيدا اي لولاية امير المؤمنين جاحدا ومعاندا لرسول الله صلى الله عليه وآله فيها اي في ولاية امير المؤمنين عليه السلام سارهقه
صعودا زود باشد كه در آوريم عمر را بر صعود ودر كتاب روضة الواعظين از حضرت امام محمد باقر عليه السلام مرويست كه ان في
جهنم جبلا يقال له الصعود وان في صعود لواديا يقال له سقر وان في سقر لجبا يقال له هبهب فلما
كشف غطاء ذلك الجب ضج اهل النار من حره وذلك منازل الجبارين يعني بدرستي كه در جهنم كوهي است كه آنرا
صعود ميگويند ودر آن كوه واديست كه آنرا سقر ميناميدند ودر آن سقر چاهيست كه آنرا هبهب ميخوانند پس هرگاه كه سر آن گشوده شود
برده از روي آن چاه لفرياد آيند اهل جهنم از شدت حرارت آن واينست منازل جباران ومتكبران انتهى واز حضرت
مرويست كه صعود كوهيست از آتش در دوزخ كه فرعونيان را مي آرند كه هفتاد سال بالا روند وبعد از آن
انه فكر وقدر عن الصادق عليه السلام انه فكر اي فكر فيما امر من الولاية وقدر ان مضي رسول الله صلى الله عليه وآله
لا يسلم لامير المؤمنين البيعة التي بايعه بها على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله يعني بدرستي كه عمر باز قرع على اختلاف النسخ
فكر كرد در آنچه مامور بود بآن كه عبارت است از ولايت امير مؤمنان عليه السلام وتقدير كرد پيش خود كه اگر پيغمبر صلى الله عليه وآله از دنيا برود
عمر با امير المؤمنين عليه السلام بيعتي كه با او كرده بود در زمان رسول صلى الله عليه وآله فقتل كيف قدر پس معذب باد عمر چگونه تقدير كرد باطل
خود را وتاكيد فرموده كه ثم قتل كيف قدر پس معاقب ومعذب باد عمر كه چگونه باطل را تقدير كرد وعن الصادق عليه السلام
عذاب بعد عذاب بعذبه القائم عليه السلام ثم نظر ثم عبس وبسر پس نظر افكند بسوي پيغمبر صلى الله عليه وآله وعلي عليه السلام پس روي خود را ترش
كرد وپيشاني خود را در هم كشيد ثم ادبر واستكبر پس پشت بر گردانيد وتكبر ورزيد
فقال ان هذا الا سحر يؤثر پس گفت نيست اين مگر سحري كه از پيغمبر نقل ميكرد
نقل ميشود ان هذا الا قول البشر نيست اين قرآن مگر سخن آدمي نه كلام الهي ساصليه سقر زود باشد كه در آوريم عمر را در سقر
كه عبارت است از آتش جهنم وبعضي گفته اند كه اسم طبقه ششم است از طبقات جهنم وبعضي گفته اند كه اسم طبقه هفتم است
واصل مجلسي رحمه الله در اوائل بعضي رسائل اشكال برلعن يزيد وجواب آنرا تقرير فرموده وهذا لفظه
ومما يناسب هذا المبحث حل اشكال يورد في اللعن على اعدائهم وسائر من يستحق اللعن فيقال انه هل يصير اللعن
سببا لزيادة عقابهم ام لا فعلى الثاني يلزم ان يكون لغوا وعلى الاول يلزم ان يتساووا من اشد الذنوب والعذاب
بفعل غيرهم مالا يستحقونه فنختار في حله مسالك المسلك الاول ان نختار الشق الثاني ونقول الفائدة لظهار بغض

اعداء لکنه و لیس الغرض منه طلب العقاب بل محض اظهار عداوتهم فیختص بذلک المثوبات العظیمة کما فی ذکر کلمة التوحید
للخبر بهما فی الضمیر من الاعتقاد الحق المسلک الثانی ان یختار الشق الاول و یقال ان مقادیر العقوبات لیست الا
بتقدیر الشارع فلو الشارع قدر علی ترک الصلوة عقاب الف سنة و قال العبد لا نترکها و الا لعاقبک کذا و کذا سنة
فیجد العقل حسن العقاب فی تلک المدة علی ترکها لامره تعالی و تحذیره من ترکها و اعلامه کون ذلک العقاب بازاء ترکها
فکذا ههنا قدر الشارع لهؤلاء الاشقیاء علی قبائح اعمالهم عقابا لا ینبغی لغیرهم عقابا مستحقا علی العمل من بلغهم فهم
یستحقون کل عقاب یترتب علی کل لعن المسلک الثالث ان یقال ان الله تعالی لا یعاقبهم علی قدر استحقاقهم فکلما لعنهم
لاعن یزید بسببه فی عقابهم لا بزیدها یستحقونه من العقوبات المسلک الرابع ان یقال ان لاعمال هؤلاء قبحا فی
نفسه من حیث مخالفة امر الله تعالی و قبحا آخر من جهة الظلم علی غیرهم و منع الفوائد التی کانت تترتب علی اقدام
المعصوم و بسط ایدیهم من المنافع الدنیویة و الاخرویة لعامة البرایا و رفع الظلم و کشف الحیرة و الجهالة
و لا یوجد احد لم یصل الیه من شوم تلک الشجرات الملعونة شیء بل یصل کل احد یصل الیهم من آثار ظلمهم مضار کثیرة
کما ورد فی الاخبار المتظافرة انه ما اهریق محجمة دم الا و هو فی اعناقهما یعنون ابابکر و عمر لعنهما
لعاین الله فکل الشیعة مطالبون بحقوقهم فی طالب الحق فیحق لکل ان یطالب حقه و استعدا عن ظلمهم فیزید عقابهم علی قدر لعن
من یلعنهم انتهی کلامه زید اکرامه اصل

قسم صنمی قریش

شارح مینویسد که مقام سال کرده است بعضی گفته اند که صنم و وثن هر دو بمعنی مطلق است که چیزی را می پرستند و برخی گفته اند که صنم آن
که از سنگ باشد یا مانند آنها بصورت انسان باشد و وثن آنست که بالصورت نباشد و قریش ماخوذ است از
قرش مثل جمع لفظا و معنی و وجه تسمیه آنست که ایشان قبایل متفرقه بودند که در حرم محترم مکه معظمه اجتماع نمودند و صاحب
مجمع البحرین گفته که اما النسب آنست قصی بن کلاب که او را مجمع میگفتند باعتبار آنکه قبائل فهر را جمع کرد و بعضی از
ایشان است عمرو که ملقب بهاشم گردیده است باعتبار آنکه هشم میکرد نان را برای ثرید یعنی [illegible]
بفتح تا [illegible]
لقومه و رجال مکه مسنتون عجاف یعنی عمرو است آنکه قطع میکرد نان را برای ثرید در مقام ضیافت قوم خود [illegible]
آنکه مردان مکه گرفتار قحط و گرانی و ضعف بدن و ناتوانی بودند و بعضی از ایشان آنست شیبة الحمد که ملقب بود به مطعم طیر
السماء و در سعی او خالی بود مثل ماه که در شب تار میدرخشید و وجه تسمیه قریش بنابر نقل صاحب قاموس یا آنست که متفرقها
متفرقه جمع میکردند و میخریدند و یا آنکه تقرش گفته اند که اصل آن تقلیب است یعنی [illegible] جمع کرد [illegible] قریش

ای جمع و یا آنکه روزی سوی قوم خود آمد غضنا الحسن گفتند کانه جمل قریش است یعنی گویا شتر است بسیار سخت و یا آنکه
و یا آنکه قصی را که این قبیله باو منسوب اند قریش بضم قاف و فتح را میگفتند و یا آنکه ماخوذ است از قرش بمعنی تفحص و تفتیش
باعتبار آنکه این قبیله تفتیش حاج مینمودند و رفع احتیاج ایشان مینمودند و یا آنکه قریش مصغر قرش است بفتح و آن حیوان
بحری که بسیار حیوانات دریا از و میترسند و یا آنکه نامیده شده بقریش بن مخلد بن غالب بن فهر که سر کرده قافله ایشان بوده

قسم وجبتیها و طاغوتیها

شارح مینویسد و لفظ را جبت
از ابوبکر و عمر کرده و در وجه این تعبیر نظر آنکه را که من یعبد [illegible] گفته و صاحب مجمع البحرین معانی متعدده برای جبت
و طاغوت نقل کرده یکی معبود باطل و دیگری سحر و دیگری شیاطین و دیگری کهنه بفتحتین که جمع کاهن و بمعنی جمعیتی که
گویند ما غیب را میدانیم و خبر دادن از آن را میتوانیم و دیگری ساحر و بعد از اینها گفته که و فی الحدیث عن الباقر علیه السلام الجبت
و الطاغوت فلان و فلان و فی الخبر الطیرة و العیافة من الجبت و فی الدعاء اللهم العن الجوابیت و الطواغیت
و کل ند یدعی من دون الله و یمکن تثنیتها للجمیع انتهی و شیخ طبرسی در تفسیر الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من
الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت از سوره نساء نقل کرده از سعید بن جبیر که جبت در لغت حبشه بمعنی ساحر است پس
استعمال عرب آن را یا از قبیل توافق لغتین و یا مبنی بر ادخال لفظ غیر عربی در کلام عرب است و در معنی این آیه گفته که یؤمنون
بالجبت و الطاغوت یعنی بهما الصنمان اللذان کانا لقریش و سجد لهما کعب بن الاشرف و قیل المعنی بالآیة حیی بن
اخطب و کعب بن الاشرف و سلام بن ابی الحقیق و ابو رافع فی جماعة من علماء الیهود و الجبت الاصنام و الطاغوت
تراجمة الاصنام الذین کانوا یتکلمون بالکذب عنها عن ابن عباس و قیل الجبت الساحر و الطاغوت الشیطان
عن ابن زید و قیل الجبت السحر عن مجاهد و الشعبی و قیل الجبت الساحر و الطاغوت الکاهن عن ابی العالیة و سعید بن
جبیر و قیل الجبت ابلیس و الطاغوت اولیاؤه و قیل هما کل ما عبد من دون الله من حجر او صورة او شیطان عن ابی
عبیدة و قیل الجبت ههنا حیی بن اخطب و الطاغوت کعب بن الاشرف عن الضحاک و فی بعض الروایات عن ابن عباس انتهی
و علی التقادیر مراد بجبت و طاغوت اینجا ابوبکر و عمر است که استعمال شده اند و لفظ در ایشان یا مبنی است بر تشبیه ایشان به دو بت که قریش
آنها را می پرستیدند پس عطف آنها بر صنمین از قبیل عطف خاص بر عام است برای اشعار به اهتمام در بیان شناعت حال آن دو بد نام
در دنیا و یوم القیام و یا مبنی بر تشبیه ایشان بسیار مصداقات اند و لفظ پس بر عطف عطف احد وصفین متخالفین است
برآن دیگر مثل الضارب الشاهد بالزور و الشارب الخمور و بر هر تقدیر وجه تشبیه آنست که چنانکه عبادت جبت و طاغوت
سبب شقاوت تبعه و اتباع ایمان را از مطیع و مطاع میزداید و عذاب اخروی را ایشان را می افزود همچنین اطاعت قریش اند و شقی

سبب خلاف ایشان گردید و بعلت مستحق نیران گردانید بدانکه از این تو بطاهر شد که اظهر بعضی تمام نیست که ضمیر جبتیها و طاغوتیها
مفرد مونث راجع بقبیله قریش باشد کما هو المضبوط فی اکثر النسخ و شیخ کفعمی رحمه الله تعالی گفته که در بعضی نسخ که بضمیر تثنیه و راجع بصنمین
ضبط شده مفید است که خدایا لعن کن جبتین و طاغوتین دو صنم قریش را و این بسیار بعید است انتهی مضمونه و بخاطر
قاصر میرسد که اگر در نسخه مصححه بضمیر تثنیه مضبوط باشد بر روش توجیه میتوان کرد که مراد از صنمین ابوبکر و عمر و مراد از
جبتیها و طاغوتیها دو دختران دو بد اختر باشد یکی عایشه و دیگری حفصه باعتبار آنکه ابوبکر و عمر چنین زوجیت النبی از
نسبت بجناب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خود فخر میدیدند انقدر در تعظیم ایشان مبالغه میکردند که گویا ایشان را می پرستیدند والعلم
لمستنسخ یا تخصیص ابوبکر و عمر بلعن در این مکان باینکه عثمن نیز در غصب خلافت استحقاق لعنت شریک ایشان است
باعتبار این باشد که ماده فساد آنند و ملعون دیگر در حکایت شوری که عمر قرار داد ملعون مردم اطاعت عثمن مینمودند بهمانند
بر بعضی نکته ایست آنکه در کتاب بصایر الدرجات ماثور است که گفت جابر شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود عقب این آفتاب
چهل آفتاب دیگر است که میان هر آفتاب تا آفتاب چهل سال راه است و در مکانها آن خلق بسیار هستند که نمیدانند که
الله تعالی خلق کرده آدم را یا نه و عقب این ماه چهل ماه دیگر است که میان هر ماهی تا ماهی چهل روزه راه است و در مکانها آنها نیز خلق بسیار هستند
و نمیدانند که الله تعالی خلق کرده آدم را یا نه و همگی الهام شده اند مگر عمل ملهم اند بلعن اول و ثانی در هر وقتی از اوقات و بتحقیق
موکل کرده بر ایشان خداوند عالمیان ملکی را برای آنکه وقتی که لعن میکنند ایشان اول و ثانی را عذاب کنند
و صاحب مجمع البیان در تفسیر عیاشی نقل کرده که زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در تفسیر کریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
که مراد بحسنه ... و لعن ... است
و بلند گرداند ... اصحاب بتشیم

وأفكيهما وابنتيهما

نقل شده افک بکسر همزه و سکون فاء اشهر و فتح همزه نیز در آن جایز است و علی التقدیرین در اصل عبارت است از دروغ
بسیار گفتن و بمعنی بهتان نیز نقل شده و ضمیر مضاف الیه آن در بعض نسخ مفرد مونث و راجع است بقبیله قریش و بنا بر آن مراد
با فکیه ابوبکر و عمر خواهد بود باعتبار دروغها که خود میگفتند یا باعتبار آنکه مردم ایشان را بدروغ خلیفه گرفتند و در بعض
دیگر بضمیر تثنیه و راجع است بصنمین و بنا بر این عایشه و حفصه خواهند بود چنانچه ابنتیهما نیز عبارت از ایشان و مضاف است
بضمیر تثنیه و ترجمه مبنی بر این است پس عطف ابنتیهما بر افکیهما بنظر عطف تفسیر است و اطلاق افکین بر ایشان یا باعتبار است که هر دو
بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغها را بسته اند و بیک سبب خاطر اهل بیت طیبین علیهم السلام را رنجانیدند یا باعتبار است که اطلاق افک در مقام
بر عایشه شده برای اشارت بحکایتی که بآن آیه کریمه ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم

در شان او نازل گشت چنانچه اکثر مفسرین عامه و خاصه معترفند بآن هرچند مختلفند در خصوصیات آن چه مدلول روایات عامه
است که این در شان عایشه و دروغی بسیار که گفتند باین نحو که زنا را نسبت باو دادند این آیه نازل شد و مدلول روایات خاصه
است که چون عایشه دروغی بسیار گفت باین نحو که زنا را بماریه قبطیه اسناد داد الله تعالی این آیه مبارکه را فرستاد
ولی هر است که درین مقام جهت ثانی مراد است و فاضل لاهیجی گفته که میتواند هر دو از ما صدقات این آیت باشد و علی هذا التقدیر
اطلاق افک بر حفصه درین مقام مبنی است بر تغلیب عایشه بر او و مجمل روایات عامه در شان نزول آن آیه بنا بر آنچه فاضل
لاهیجی نقل کرده است که در جنگ بنی المصطلق شبی از شبها وقت سحر ندای کوچ در دادند عایشه بعد از استماع آواز رحیل
برای قضای حاجت از لشکرگاه بیرون رفت چون بمنزل بازگشت گردن بند خود را نیافت پس بجهت پیدا کردن آن بموضع قضاء
حاجت شتافت و جمعی که هودج او را بار میکردند بگمان آنکه او در میان هودج است آن را بار کرده رفتند چون توقف
عایشه در موضع قضاء حاجت بعلت تفحص گردن بند قدری کشید بعد از آنکه بمنزل برگشت احدی را در آنجا ندید و صفوان بن
معطل سلمی که در ساقه لشکر بود چون بآنجا رسید و دانست که عایشه در آنجا مانده شتر خود را خوابانید و عایشه بر آن سوار شد
صفوان مهار شتر را میکشید تا او را بلشکرگاه رسانید پس جمعی از مردم مثل عبدالله بن ابی بن سلول منافق و حسان بن
ثابت و مسطح خاله زاده ابی بکر زبان بافک و افتراء عایشه گشودند و اسناد زنا باو نمودند تا آنکه الله تعالی این آیات را که دلالت
دارند بر برائت عایشه از این افترا نازل ساخت و از جمله روایات خاصه در قصه افک عایشه آنست که علی بن ابراهیم در ذیل
این آیه از ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که چون ابراهیم پسر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که از ماریه قبطیه متولد شده بود
از دنیا رحلت نمود آنحضرت در مصیبت فوت آن فرزند دلبند حزین شد پس عایشه عرض کرد بآنحضرت که
از غلب آن بر سید و در مقام تسلی گفت که اگر اندوه تو بواسطه فوت ابراهیم است او خود فرزند تو نبود بلکه فرزند جریح
قبطی بود که همراه ماریه آمده و همیشه باو میرسید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد که سر جریح قبطی را
بیاورد پس حضرت امیر شمشیر خود را برداشت و بقصد طلب جریح قبطی که آنجا بود روان شد جریح در میان باغی بافت بدر باغ
رفته اندر را از جریح خواست که اندر را بگشاید چون آثار غضب از روی مبارک آنحضرت فهمید جرأت نکرده در را باز
ننمود پس آنحضرت از راه دیوار باغ داخل شد و از عقب جریح شتافت جریح از ترس آنحضرت گریزان شده بالای
درختی بر آمد و از خوف قتل خود را از آن انداخت بالای آن درخت عورت خود را مکشوف ساخت پس دید او
از آلات مردان و زنان نبود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متعرض آن بیگناه نگردید و بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد
نمود و بعرض رسانید که ای رسول خدا هرگاه که مرا امر فرمودی باید البته آنرا بعمل آورم یا اینکه اول تحقیق کنم و بعد از آن

بانجام رسانیم حضرت رسالت پناه فرمود که اول با تحقیق نمود پس حضرت امیر معود من فرداشت که حقیقت این کار را [illegible]
و نه آنکه بزنان و اتهام عایشه گفته درباره او افک و ربی بهتان و ایضا علی بن ابراهیم در ذیل آیه ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا از سوره حجرات آورده که حضرت امیر جریح را در خانه ماریه قبطیه یافت و او از خوف حضرت
امیر بالای درخت خرمایی شتافت و خود را بر زمین انداخت و عورت خود را برهنه ساخت چون حضرت امیر آن را ملاحظه
کرد او را با خود بخدمت حضرت پیغمبر آورد و آنحضرت از حقیقت حال او پرسید جریح بعرض رسانید که یا رسول الله قاعده
قبطیان این است که چون خواهند کسی را داخل اهل بیت خود کنند آلات مردی او را قطع میکنند و قبطیان جز با صنف
الفت و موانست نمیکنند لهذا پدر ماریه مرا مجبوب ساخته همراه او فرستاد تا با او باشم و زنگ کدورت از خاطر او زدایم
پس حضرت پیغمبر فرمود الحمد لله الذی صرف عنا السوء اهل البیت و روایتی که محمد بن الحنفیه در باب [illegible] قبطی از پدر
بزرگوار خود حضرت حیدر کرار علیه السلام باللیل والنهار نقل کرده صحیح است در این [illegible] جریح [illegible] و جمعی نیز در افترا [illegible]
رفاقت نموده اند [illegible] اشتهار [illegible] حکایت ماریه در کتاب [illegible] خواهد [illegible] متفاوت [illegible]
از تفسیر علی بن ابراهیم شد و بعد از آن گفته که مجبوب تهمت [illegible] چون میشود که حضرت رسول صلعم حکم بقتل کسی کند و [illegible]
گفته که محتمل است که قبطی از اهل ذمه بود و حضرت از او عهد گرفته که تردد بمنزل ماریه نکند و بنابر این [illegible] نقض عهد نموده قتل
شده باشد [illegible] اعتراض کرده که [illegible] بنابر نقض عهد [illegible] مجبوب بودن او و دلالت [illegible]
ترک قتل او نداشت [illegible] حضرت امیر [illegible] چون قتل آن قبطی منوط برای امام علیه السلام بود لهذا [illegible]
بواسطه دفع تهمت از ماریه که آن امر عظیم و مطلب جسیم بود از ارتکاب قتل جریح نموده و حقیقت امر بر پیغمبر [illegible] و ماریه جریح را
از این افک [illegible] فارغ کرد [illegible] مرتب [illegible] اسلام [illegible]
جایز [illegible] باینکه حضرت پیغمبر صلعم [illegible] که مخصوص [illegible] عالم [illegible] جریح و ماریه از این [illegible] شد [illegible]
مقتضی بقتل [illegible] و اما [illegible] آن حقیقت حال [illegible] مصلحت در چنین امری [illegible] والله اعلم [illegible]
علی بن ابراهیم در سوره حجرات [illegible] عبدالله بن بکیر [illegible] حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که [illegible] پیغمبر صلعم حکم بقتل
قبطی فرمود [illegible] عایشه [illegible] قتل آن قبطی [illegible]
که حضرت علی علیه السلام [illegible] پس حضرت صادق علیه السلام گفت [illegible] عایشه [illegible]
میکرد [illegible] علی علیه السلام [illegible] امام علیه السلام [illegible] ولکن انما فعل رسول الله صلی الله علیه و آله
لئن [illegible] عایشه [illegible] الله [illegible]

کتاب [illegible] که گفت اما او رجوع نمود [illegible] مردم مسلمان [illegible] بهتان [illegible]
خداوند عالمیان [illegible] اللذین خالفا امرک [illegible]
و مراد با مراتی مدلول مثل کریمه سوره [illegible] یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم ترجمه [illegible] اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و صاحبان فرمان [illegible]
بنابر آنکه امر در اطیعوا [illegible] وجوب [illegible] خدا و رسول دلیل است بر اینکه مراد با ایشان جمعی اند که اطاعت
ایشان مثل اطاعت خدا و رسول واجب باشد و ایشان دوازده امام اند علیهم السلام بمقتضای اخبار متواتره المضمون [illegible]
امامیه [illegible] ابوبکر و عمر هر چند در ظاهر دعای اطاعت خدا و رسول میکردند اما چون اطاعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که اول اولوا الامر
بود نکردند [illegible] امر خدا داخل [illegible] و آنچه مذکور شد با مضمون موافق است با کلام شارح در کتاب کمال الدین
و تمام [illegible] جابر بن عبدالله الانصاری مرویست که بعد از نزول این آیه مبارکه عرض کردم بخدمت حضرت پیغمبر صلعم که خدا و رسول [illegible]
پس اولوا الامر که خدا [illegible] طاعت ایشان [illegible] ساخته [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible]
منند که بعد از من امامان مسلمانانند اول ایشان علی بن ابی طالب بعد از او امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام و بعد از او علی بن
الحسین و بعد از او محمد بن علی که معروف است در تورات بباقر و زود باشد که تو ای جابر او را دریابی پس چون او را ببینی سلام مرا باو برسان
بعد از او امام صادق جعفر بن محمد بعد از او موسی بن جعفر بعد از او علی بن موسی بعد از او محمد بن علی بعد از او علی بن محمد بعد از او
حسن بن علی بعد از او کسی است که با من [illegible] هم نام است و کنیت او نیز مثل [illegible] حجت خدا است در زمین [illegible]
[illegible] و تعالی [illegible] حسن بن علی [illegible] که میگشاید خدا بر دو دست او مشرقها و مغربهای زمین را
[illegible] شیعه [illegible] غایب [illegible] بر قول بامامت او
کسی که خدا [illegible] امتحان کرده [illegible] ایمان جابر [illegible] عرض کردم [illegible] شیعه او در زمان غیبت منتفع میشوند از او
پس حضرت پیغمبر صلعم فرمود که ای والذی بعثنی بالنبوه انهم یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته
کانتفاع الناس بالشمس و ان تجللها سحاب یا جابر هذا من مکنون سر الله و مخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله
[illegible] که [illegible] شیعه او در زمان غیبت [illegible] میکنند بنور او و منتفع میشوند [illegible]
مثل آنکه منتفع میشوند بآفتاب [illegible] گرفته باشد [illegible] جابر [illegible] اقسام علم [illegible]
از غیر اهل آن مخفی [illegible] آنچه مذکور شد معلوم میشود قول [illegible] مراد با اولوا الامر در اینجا [illegible]
از سنیه مثل فضل [illegible] قابل [illegible] مکابره و لجاج در احتجاج و لهذا [illegible]

اصل ۲

موصوف باشند بانصاف مثل فخر رازی و صاحب کشاف در این مقام اولو الامر را بمعنی مطلق صاحبان فرمان تفسیر نکرده اند
بلکه صاحب کشاف گفته که المراد باولی الامر امراء الحق و قاضی نور الله مرقده نقل کرده که فخر رازی در تفسیر کبیر گفته
ان الله تعالی امر بطاعتهم علی سبیل الجزم فوجب ان یکون معصوما لانه لو احتمل اقدامه علی الخطاء و
الخطاء منهی عنه لزم اجتماع الامر والنهی فی الفعل الواحد وانه محال ثم ذلک المعصوم اما مجموع الامة
او بعضها علی ما یقول الشیعة من ان المراد بهم الائمة المعصومون او علی ما زعم بعضهم انهم الخلفاء الراشدون
انتهی و ایضا در مقامی دیگر ذکر کرده که ذهب الرازی الی ان المراد باولی الامر اهل الاجماع و نفی ان یکون المراد بهم
الخلفاء لعدم عصمتهم انتهی و چون عدم عصمت مجموع امت مستغنی است از بیان ظلمهای ابی بکر و عمر و عثمان و حکمهای
ناحق ایشان ظاهرتر است از کفر شیطان معلوم شود که این آیه وافی هدایت شامل و سایر ضلالت نیست بلکه مراد آن جمعی است
که عصمت ایشان از خطا و غلط در احکام خدا منصوص بنص جلی است کما عرفت اصل سیم **و انکرا**
وصیّت شارح اشعار گرفته با انکار ابی بکر و عمر امامت حضرت امیر المؤمنین حیدر را علیه السلام که منصوص است
وحی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الآیه است که در روز غدیر خم شرف نزول یافت چنانچه اعتقاد فرقه امامیه
و اکثر سنیه است علامه حلی رحمه الله از جمهور مفسرین عامه لعنهم الله نقل کرده که این آیه مبارکه در روز غدیر خم شرف
نزول یافت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و در حضور الجمع باواز بلند فرمود که یا ایها
الناس الست اولی بکم من انفسکم یعنی ای مردمان آیا من صاحب اختیار شما نیستم از خودتان هیچیک از حضار
انکار نکردند بلکه اقرار بلی یا رسول الله بر زبان آوردند بعد از آن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اولوا الالباب و آن سرور
اولیا را برافراخته و بصدای فرح فزای من کنت مولاه فهذا علی مولاه حضرت علی مرتضی علیه السلام را وصی و خلیفه خود
ساخته و بصیقل دعای اللهم وال من والاه زنگ کدورت از آئینه خاطر دوستان او زدوده و بنای کفر و نفاق ضد علی را
من عاداه جگر دشمنان او را چون خون نمود و یاری او را مقتضای وانصر من نصره سبب یاری حضرت باری فرمود و خذلان
او را موجب واخذل من خذله بحضیض مذلت و خواری رسانید و آن نوع طلب کامل امامت را به مفاد اداره الحق معه کیف
ما دار مرکز دائره حقانیت گردانید و چون مولی در این مقام بمعنی اولی بتصرف است بقرینه کلام آن در مقام تسویه حضرت
علی علیه السلام با خاتم پیغمبران که بمقتضای الست اولی بکم من انفسکم اولی بتصرف است در مؤمنان از خود ایشان ظاهر شود که
منطوق الهی حدیث غدیر تنصیص و تصریح است بوصایت حضرت امیر علیه السلام و لهذا در آن زمان شک و شبهه نبود در این و عمر که از جمله
فصحای بلغاء مبارک باد الخ گفته اقدام نمود چنانچه غزالی از جمله علمای عامه در کتاب سر العالمین نقل کرده که اسفرت الحجة

وجهها و اجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبة صلوات الله تعالی علیه فی یوم غدیر خم باتفاق الجمیع
و هو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا ابا الحسن لقد اصبحت مولای و مولی
کل مؤمن و مؤمنة حاصل معنی آنکه ثابت شده باجماع جمهور که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در روز غدیر خم که من کنت مولاه
فعلی مولاه بعد از آن عمر گفت که مبارک باد مبارک باد برای تو ای ابا الحسن قسم بخدای که بتحقیق مولای من و مولای هر مرد مؤمن
و هر زن مؤمنه گردیدی انتهی و از ابی بکر نیز نظیر این تهنیت در کتب خاصه و عامه مذکور است بالجمله چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بجانب دار بقا شتافت رای آن دو شریر از آن اقرار تغییر یافت پس وصایت حضرت امیر را که مقتضای وحی روز
غدیر بود انکار کردند و انواع فتنه و فساد که در ضمیر نفاق تخمیر آنها و بد نهاد مستتر بود روز بروز بروز فرمودند و
بیان غدیر خم میاید در اصل پنجم و چهارم و از جمله ثمرات این شجره نفاق بود الخ ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب لهوف نقل
کرده که بعد از آنکه یزید پلید علیه العذاب سر حضرت امام حسین علیه السلام ملک الحق فعلی را که شهید دید به بیت عبدالله بن
زبعری متمثل کردید شعر لیت اشیاخی ببدر شهدوا... لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل حاصل مقصود آنکه عبد الله بن زبعری از خندف نیستم اگر انتقام نکشم از اولاد احمد بتحقیق که این زبعری و امثال آن پلید مردان مردود از جمله سادات اولاد احمد را و بیار کرده
این تهنیت با جنگ بدر که پدران ایشان کشته شدند بازی کردند قبیله بنی هاشم با پادشاهی بدون خبر و وحی آمده اللهم العن من
انکر وحیک و اذی نبیک و لیک امام شیعه نام مفضل بن روزبهان علیه النیران تسلیم حدیث غدیر نموده بتوکل و اما ما
روی ان رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر یوم غدیر خم حین اخذ بید علی و قال الست اولی بکم من انفسکم فقالوا بلی ثبت
فی الصحاح لیکن خم است که دفع قباحت منکرین هو لاکرده و وصایت کنند با عتقاد ناقص خفی سر برای انکار خیال کرده و
گفته اهل حکایت در زمان رجوع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع بود و غدیر خم جای متفرق شدن قبایل عرب بود و پیغمبر
میدانست که این حج آخر او است و دیگر ملاقات نخواهد شد چنین اجتماعی را دوست داشت و خواست که سفارش کند عرب را بحفظ
دوستی اهل بیت و قبیله خود و شک نیست که علی علیه السلام بعد از رسول صلی الله علیه و آله سید بنی هاشم و بزرگ اهل بیت پیغمبر است پس فضائل او را
مذکور نمود و او را با خود در وجوب ولایت و دوستی و یاری مساوی فرمود پس مولا در من کنت مولاه بمعنی دوست و یار است
نه بمعنی صاحب اختیار و اگر کلام حضرت رسول را نام علیه و آله السلام صریح بود در نص امامت که مراد از اولی بتصرف امام است با آنکه
جمیع قبایل عرب در آن مجمع حاضر بودند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ادعاء نبوت در باره مسیلمه و سجاح و طلیحه نمودند چرا در شأن حضرت علی علیه السلام
دعوی امامت نکردند و همگی طریق متابعت و متابعت ابی بکر را بعدم ادعای سپردند انتهی مضمون آنچه گفته و چون بعضی از متعصبین انبوه

مثل قوشجی در شرح تجرید منکر تواتر حکایت غدیر شده‌اند لهذا قاضی نور الله مرقده در این مقام اولاً اثبات تواتر خبر
غدیر در نزد سنّی و شیعه نموده و از جمله آنچه در این مطلب نقل فرموده این است که ابن عقده با وجود تصلّب در تعصّب این خبر را به
نود و پنج طریق روایت کرده‌اند و از ابن جریر طبری شافعی منقول است که گفت در بغداد نظر کردم بکتابی در دست صحّافی افتاده که مشتمل
بود بر اخبار حکایت غدیر و مکتوب بود بر آن که المجلدة الثامنة والعشرون فی طرق من کنت مولاه و تتلوه المجلدة التاسعة
والعشرون یعنی این مجلد بیست و هشتم است در بیان حدیث من کنت مولاه الخ و بعد از این مجلد بیست و نهم خواهد بود و صاحب
کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام که از مشاهیر شافعیه است اثبات تواتر این حدیث نموده و گفته که منکران آن جاهل یا
مجادل است انتهی و ثانیاً گفته که آنچه فضل در بیان سرّ این حکایت نقل کرده و مولا را بمعنی دوست و یار گرفته تا آن بهانه ادعای عدم
بودن این خبر نموده مدفوع است باینکه فضل و علم و شجاعت و سخاوت و قرابت حضرت علی علیه السلام نسبت بحضرت پیغمبر صلعم با آنکه [illegible]
و لسر غم و کاشف غمّ او بود فیما بین اظهر من الشمس و ابین من الامس بود چنانچه کتب احادیث عامه باین قسم اخبار مشحون
و مدلول آنها بین الانام متواتر المضمون است پس چه ضرور بود که در مکانی که منزل مألوف مسافران نبوده و زمانی که هوا در غایت
حرارت بوده بحدّی که مرویست که چون وقت ظهر بود و حدّت گرما بشدّت رسیده بود بعضی از مردم پناه بسایه شتر خود میبردند و
برخی پاهای خود را بردا[illegible] خود می‌پیچیدند با این وضع پیغمبر صلعم از جهاز شتر منبر سازد و آنحضرت را آنقدر بلند نماید که زیر بغلهای
مبارک آنحضرت دیده شود و اولاً اقرار باولی بتصرّف بودن خود در النسبة بهمه مردم از ایشان بگیرد بقوله صلعم الست اولی بکم
من انفسکم چنانچه فضل نیز مسلم داشته و ثانیاً به تخصیص بر مساوات مولویت آن شخص با مولویت خودش او را امتیاز دهد و
ثالثاً بدعای اللهم وال من والاه تا آخر که مناسب شأن صاحبان فرمان است او را سرافراز کند و مقصود از اینهمه حکایات آن باشد
که هر که من دوست اویم علی دوست او است باینکه هر کس که من یار او بودم علی یار او هست و قطع نظر از اینها اگر افاده این معنی بود
با تمهید این مقدمه که آیا من اولی نیستم بشما از شما لهذا این معنی بخاطر عمر رسید بلکه برای تهنیت منصب وصایت بخدمت حضرت علی ع
دوید و گفت بخٍ بخٍ لک الخ چنانچه از غزالی نقل کردیم و ایضاً حارث بن نعمان که از جمله ارباب لسان و ملازم نفاق و عدوان بود
بعد از آنکه این خبر را در بادیه شنید از لفظ مولی معنی اولی بتصرّف فهمید و چون آن را با سرشت نفاق خود نتوانست جمع کرد عذاب
عظیم بر خود واقع آورد چنانچه ثعلبی که از مفسرین عامه است نقل کرده که بعد از حکایت غدیر حارث بن نعمان فهری بعزم ادراک
پیغمبر صلعم بر ناقه خود سوار گردید و چون بابطح رسید از شتر فرود آمده [illegible] بعد از آن خود را بخدمت حضرت
رسانید و آنحضرت را در میان کثرت اصحاب دید و گفت که یا محمّد تو امر کردی ما را بشهادت بوحدانیت خدا و اقرار برسالت تو
و نمازهای پنجگانه و بروزه ماه رمضان و بحج خانه کعبه و ما اینها همه را قبول کردیم بعد از آن باینها راضی نشدی تا آنکه بازوهای پسر عمّ

خود را گرفتی و او را بر ما زیادتی دادی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه آیا این از جانب خود گفتی یا از جانب خدا
حضرت پیغمبر صلعم فرمود که والله الذی لا اله الا هو هذا امر من الله [illegible]
از جانب خداوند عالمیان پس حارث برگشت بجانب شتر خود میرفت بر حالی که میگفت خدایا اگر آنچه محمّد صلعم میگوید
حق باشد پس بباران بر ما سنگی از آسمان یا بفرست بما عذاب درد ناک پس هنوز بشتر خود نرسیده بود که سنگی از جانب الله
بر سرش رسید و از دبرش بیرون رفت و آن ملعون بجهنم واصل گردید و در این محل نازل ساخت خدای عزّ و جلّ سأل سائل
بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج در کتاب [illegible] و در کتاب روضه کافی از حضرت صادق ع
مرویست که جبرئیل ع این آیه مبارکه را باین نحو بپیغمبر صلعم نازل ساخت للکافرین بولایة علی لیس له دافع و در مصحف فاطمه
علیها السلام نیز باین روش مثبت است و بالجمله قاضی نور الله مرقده گفته که اگر خیال فضل بن روزبهان واقع باشد که چون
در این زمان محل حسد اشتدان قبایل عرب بود لهذا پیغمبر صلعم اظهار دوستی و یاری حضرت علی ع نمود [illegible]
در اول روز که هوا ملایم بود بفعل آید بلکه انسب آن بود که در ایام حج در مکه معظمه واقع شود چه ظاهر است که کل جمعی که در
مکه معظمه و [illegible] حاضر بودند در خدمت پیغمبر صلعم مراجعت ننمودند بلکه بعضی در مکه ماندند و برخی از راه یمن و راه
جزیره عرب برگشتند و نزد منصف همین دلیلست بر آنچه شیعه و جمهور سنیه میگویند که در خصوص همین زمان و مکان
امر فوری نازل گردید که یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک یعنی ای پیغمبر برسان آنچه فرو فرستاده شده است
بسوی تو از جانب پروردگار تو که آن تعیین علی ع است برای وصایت چنانچه در بعض روایات خاصه آمده که آیه مبارکه باین
نحو نازل شده که بلّغ ما انزل الیک من ربّک فی علی و صاحب مصابیح النبوة نقل کرده که سدی که از مفسرین عامه است
گفته که این آیه مبارکه باین نحو نازل گشته که بلّغ ما انزل الیک من ولایة علی و چون حضرت رسالت صلعم از مردم مطمئن
نبود الله تعالی در مقام تأکید بعنوان تهدید فرمود که فان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی و اگر نکنی این تبلیغ را پس
نرسانیده خواهی بود رسالت خدا را یا رسالتهای او را علی اختلاف القراءتین از بسکه تتمیم تبلیغ و اکمال دین موقوف
بر این بود و باوجود این مراتب چون پیغمبر صلعم از اتفاق اکثر قوم بر نفاق میترسید که مبادا فتنه کنند و از ایمان و اسلام ظاهر نیز
بدر روند حضرت حکیم جلّ شأنه او را مطمئن فرمود و کریمه والله یعصمک من الناس را ضمیمه آنها فرمود یعنی خداوند
العالمین نگاه میدارد ترا از شر منافقین تذییل در این مقام بعضی تشکیکات در شرح مواقف مذکور بود و ایراد و رد آنها تتمیماً
ضروریست یکی آنکه اگر مولی بمعنی اولی بتصرّف باشد لازم آید که مفعل بمعنی افعل آمده باشد و این در کتب عربیت ثابت نیست دوم آنکه
ضمیمه اللهم وال من والاه قرینه است بر اینکه چنانچه مراد از موالاة یاری و دوستی است مراد از مولی نیز یار یا دوست باشد سوم آنکه

اگر مولی بمعنی اولی باشد بایستی جائز باشد هو مولی الرجلین و مولی الرجال و مولی من کذا چنانچه جائز است هو اولی
الرجلین و اولی الرجال و اولی من کذا چهارم آنکه بر فرضی که مولی بمعنی اولی باشد شاید بمعنی اولی باختصاص و قرب
و امثال آنها باشد نه بمعنی اولی بتصرف کما فی قوله تعالی ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه که بمعنی اولی باتباع
و جواب اول اینست که اطلاق مولی بر متولی و مالک امر و اولی بتصرف شایع است چنانچه شارح تجرید از ابی عبیده که از
فن لغت امامست نقل کرده و کریمه مولیکم النار و حدیث ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولیها و امثال آنها را
شاهد آورده و مراد اینست که مولی اسم است مستعمل در معنی اولی بتصرف نه اینکه صفتی باشد بمعنی کلان تا لازم آید که اسم
تفضیل بروزن مفعل موضوع شده باشد و جواب ثانی اینست که هر چند موالاة در قول من والاه بمعنی اولی بتصرف نیست
اما این نحو دعا از جانب پیغمبر صلی الله علیه و اله التحیة و الثناء مناسب کسی است که امام مفترض الطاعة و سرکرده هر ترتیب
و دلیلست چه امثال این مردم را دوستی و دشمنی بسیار و در مقام اذیت ایشان آثار این مکاره و غدار بشمار میرسند و لازم
که و لفظ که لفظ هر از یکماده ماخوذ و با هم مستعمل شوند البته بیک معنی باشند چنانچه در کریمه ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما گفته اند که صلوات خدا بمعنی رحمت و صلوات ملائکه و خلایق
بمعنی طلب رحمت بلکه یکی از ایشان قسم آخر بمعنی استغفار است و علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته که صلوة الله علیه
تزکیته له و ثناء علیه و صلوة الملائکة مدحهم له و صلوة الناس دعاؤهم له و التصدیق و الاقرار بفضله
و بیان الحجت کفایت در اصل کریم و جواب سوم اینست که توافق دو لفظ در معنی مستلزم توافق آنها که استعمال است
چنانچه صلی علیه و دعا له میگویند با اینکه صلوة و دعا هر دو بیک معنی اند در اینجا و جواب چهارم آنکه لفظ من انفسکم
در کلام حضرت پیغمبر صلعم که الست اولی بکم من انفسکم صریح است در آنکه مراد با ولویت اینجا اولی بتصرف است و بعد از تمهید
آن ذکر من کنت مولاه فعلی مولاه مفید اینست که همان نحو که اولویت مر آن حضرت را ثابت است همانا مر حضرت علی علیه السلام را نیز ثابت است
قیدی من نفسه در تفسیر ان اولی الناس بابرهیم
مفید نیست پس قیاس مع الفارق است و قاضی نور الله در مجالس ثالثا در رد فضل بن روزبهان گفته که سبب اینکه کسی
بعد از پیغمبر صلعم دعوی امامت برای علی علیه السلام نکرد این بود که اکثر سلاطین آن زمان از کینه های خونی که حضرت علیه السلام در میان ایشان بر انگیخته
بود بجانبی که سلطنت غیر آن معترف شدند و مؤید این حکایت نیز باید که قبل از این در اصل هم مذکور کردید و سایر طوایف
چند در صحرا ها متمکن شدند و سالها در عمارت و دیگر بنیاد با اسلام و احکام آن نکشتند پس ایشان قابل این خطاب و مستوجب
این عتاب شدند و اکثر ایشان متابعت ابی بکر و عمر را نیز بر خود لازم نمیدانستند لهذا از کواتر ابعاد این [illegible] میدادند و با
جهه بعض از ایشان را مرتد نامیدند چنانچه صاحب کشاف در فتوح از بنی حنیفه و بنی کنده نقل کرده و ابن حزم در کتاب محلی آورده که

ان اهل الردة قسمان قسم لم یؤمن قط کاصحاب مسیلمة و سجاح فهؤلاء حربیون لم یسلموا قط لم یختلف احد
فی انه لا یقبل توبتهم و اسلامهم و الثانی قوم اسلموا و لم یکفروا بعد اسلامهم لکن منعوا الزکوة من ان یدفعوها
الی ابی بکر فعلی هذا قوتلوا و لم یختلف الحنفیون و الشافعیون فی ان هؤلاء لیس لهم حکم المرتد اصلا و هم قد
خالفوا فعل ابی بکر فیهم و لا یسمونهم اهل الردة و بالجمله از سخن او نقض و صحابت باستدراک بعینه و غلطت ارباب سقیفه
استنباط میشود و لیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام و الحمد لله المتکفل و المتمم و نقل قول در آنکه آیا
اظهار نبودیانه و بر فرض تسلیم نزول اظهار جمله آن چه بود مفصلا مذکور میشود در اصل ششم انشاء الله تعالی ایشان
تو تحقیق در شرح تجرید بعد از چندین تاویلات بعیده که بعض آنها احال از شرح موافق منقول کردید گفته که شاید منظور حضرت پیغمبر صلعم
این باشد که حضرت علی علیه السلام وصی من خواهد بود و دلیلی نیست بر اینکه وصی باید بی واسطه امام باشد انتهی و بر منصف ظاهر است
که بعد از تسلیم نبوت و وصایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بعضی خلفا و معاضدت آن بسایر ادله و نصوص بدون تعلیق و تفصیل
و نحو با خبران از زبان رحلت حضرت خاتم پیغمبران ثابت است و بعد از این توجیهی راضی شدن بتوسط امامت جمعی که اصلا نصی
در شان ایشان نرسیده قولیست بسیار علیل و از غایت وضوح بطلان مستغنی است از تطویل و الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء
الی سواء السبیل و نعم ما قیل شعر هر کس بر مهر و زبی انصافی ما رست ره علی و آنش گفت در جام دل از ساقی کوثر داریم
آن باده که در غدیر خم شد صافی اصل چهارم

وجدا النعامك

شارح گفته که مراد از
جحد انکار آن دو پیشوای مردم بدکردار نعمت حضرت پروردگار را اینست که الله تعالی حضرت پیغمبر را صلعم رحمة للعالمین
ارسال نمود و قرآن که تبیان کل شیء است بر او نازل فرمود و لوای ولای پیغمبر را و معجزات باهره برافراخت و اطاعت او را
در جمیع ما جاء به بر کافه خلایق لازم ساخت تا از ظلمات ضلالت و جهالت خلاص شوند و بنور علم و تقوی بدرجات
عالیه عقبی برسند پس ابو بکر و عمر قدر آن نعمت را نشناختند و تقدیم نکردند در تحصیل دنیای غدار باختند انتهی مضمونا
و بخاطر فاتر میرسد که انسب اینست که جحد انعام در این مقام شمارت باشد با انکار وصایت حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه
معصومین علیهم السلام که تعبیر از ایشان بنعمت شده در کریمه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا الآیة موافق آنچه در کتاب
کافی در باب ان النعمة التی ذکر الله فی کتابه عز و جل هم الائمه مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ما بال اقوام
غیروا سنة رسول الله صلعم و عدلوا عن وصیته لا یتخوفون ان ینزل بهم العذاب تا آخر حدیث و حاصلش آنکه پس از
طریق رسول الله صلعم انحراف ورزیدند و از وصی او تجاوز نمودند و واقعی او عدول ورزیدند آیا در دل خود نمیترسیدند از آنکه فرود آید بایشان
عذاب از جانب رب الارباب بعد از آن برای تصدیق این معنی خواند این آیه را که الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله

كفروا واحلوا قومهم دار البوار جهنم ترجمه والله اعلم آيا نظر نكردی بسوی جمعی که بجای نعمت خدا قبول کردند کفر را وفرود آوردند دوستان خود را در سرای بلاکت که جهنم است بعد از آن امام عم فرمود که نحن النعمة التی انعم الله بها علی عباده وبنا یفوز من فاز یوم القیمة یعنی اهل بیت نبوت آن نعمت انجام که انعام کرده خدا وند عالمیان بان نعمت بر بندگان خود وبرکت ما بطالب میرسند در روز عقبی کسی که فائز گردید بمقصد ما در دینا و الفرو و کسیکه عبد الرحمن کثیر از حضرت صادق علیه السلام تفسیر کریمه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله الایه پرسید فرمود این آیه امام عم در جواب فرمود عنی بها قریشا قاطبة الذین عادوا رسول الله صلعم ونصبوا له الحرب وجحدوا وصیته یعنی قصد کرده خدا تعالی بان آیه همگی قریش را که ایشان جمعی اند که خصم و دشمنی با رسول خدا صلعم را در دلها کاشتند و علم جنگ با او در برابر او افراشتند و وصی او را در میان حال بستند و عهد و صایت جانشینی او را شکستند وموافق آنچه در تفاسیر اکثر خاصه و عامه مرد است کریمه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی الایه در حکایت غدیر خم شرف نزول یافت و اکمال دین و اتمام نعمت عبارتست از تعیین حضرت خاتم النبیین صلعم جناب امیر المومنین عم را برابر و صایت علامه حلی رحمه الله تعالی نقل کرده که جمهور از ابی سعید خدری که از علمای عامه است روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم مردم را ندا بولایت حضرت مرتضی علی عم و امر کرد که آنچه در پای درخت ریخته بود جمع کردند پس بازوی حضرت علی عم را گرفته آنحضرت را بلند کرد و چندانکه سفیدی بغلهای حضرت رسول صلعم نمایان گردید پس مردم از آن مکان متفرق نگشته بودند که کریمه الیوم اکملت لکم دینکم الایه نزول نمود و حضرت رسول صلعم فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی والولایة لعلی بن ابی طالب بعدی و در مقام فضل بن روزبهان مثل ابی بکر وعمر منکر این خبر گشته وگفته که آنچه در صحیح بخاری و مسلم ثابت است آنست که این آیه در حجة الوداع در شب عرفه نازل شد و بعد از آن گفته ولا یخفی که هو من مفتریات الشیعة یعنی آنچه علامه نقل کرده که این آیه در روز غدیر نازل گشته از جمله چیزهایی است که شیعه بسته اند و قاضی نور الله مرقده گفته که این مضمون را متقدمین علماء اهل سنت مثل ثعلبی و طبری و ابن عقده و ابن مغازلی و ابن مردویه روایت کرده اند و از جمله متاخرین ایشان صاحب کتاب السنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام است که بطرق متعدده روایت کرده و بعد از اثبات تواتر آن منکر آن نسبت جهل و تعصب داده و هر چند در مقام اصلاح تقدم خلفا ثلثه عذری بیهوده از کنه گفته و حاصلش این است که آن از قبیل زلات و غلطهائی بود که از انبیاء علیهم السلام صادر میشد پس قبحی در تکرار و در خلافت ابی بکر و عمر و عثمان نمیکند و شیخ طبرسی در کتاب الانصاف نقل کرده که ابو عبیده از محمد بن کعب نقل نموده که سوره مائده که این آیه مبارکه جزو آنست در میان مکه و مدینه نازل شد بعد از آن گفته که وفی الصحیح عن عمر انها نزلت عشیة عرفة یوم الجمعة عام حجة الوداع لکن اخرج ابن مردویه عن ابی سعید الخدری انها نزلت یوم غدیر خم

واخرجها من حدیث ابی هریره انتهی بالفاظه القاضی من سوطی وفاضل لاهیجی از علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده که آخر فریضه که حق تعالی از آنها نازل فرمود ولایت حضرت امیر المومنین و ائمه معصومین علیهم السلام بود پس این آیه در کراع الغمیم نازل گردید بعد از آن حضرت رسول صلعم در جحفه اقامت نمود و حکم آن را ظاهر گردانید و در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر عم مرویست که کانت الفرائض ینزل بعد الفریضة الاخری وکانت الولایة آخر الفرائض فانزل الله عز وجل الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یقول الله عز وجل لا انزل علیکم بعد هذه فریضة وقد اکملت لکم الفرائض یعنی امام عم فرمود که عادت حق تعالی در زمان رسول صلعم این بود که فرائض یکی بعد از دیگری نزول مینمود و آخر فریضها ولایت علی مرتضی علیه التحیة والثنا و چون فرائض آن حضرت تمام گردید الله تعالی کریمه الیوم اکملت لکم دینکم الایه را نازل گردید و میفرماید الله تعالی که نازل نمیسازم بعد از فریضه ولایت علی عم فریضه دیگر را و حال آنکه بخیر کامل کردم برای شما فرائض را انتهی کلام الاهیجی ملخصا اصل دوازدهم و عصیان رسول

شارح این از رفته بابیکه چون بمقتضای کریمه من یطع الرسول فقد اطاع الله و بموداء حدیث نبوی صلعم که یا علی من اطاعک فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصاک فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی الله اطاعت حضرت امیر مستلزم اطاعت حضرت پیغمبر صلعم و عصیان حضرت امیر مستتبع عصیان آنحضرت است علیهما السلام الی یوم الحشر و ابوبکر و عمر عصیان حضرت امیر المومنین حیدر کردند پس عصیان حضرت رسول الله را نیز مرتکب گشتند و بخاطر نامی رسید که حجر این بکو عصیان مخصوص بابی بکر و عمر نبود بلکه نائره این فتنه از کانون خاطر اکثر صحابه بروز نمود و سبب آن بیکی از علامات بعض علمای کرام است که بعد از تصرف ... ابن بکر اشارت باشد بعصیانی که از خصوص آنها و منافقین عنید صادر گردید مثل آنچه علامه حلی رحمه الله از حافظ محمد بن موسی شیرازی نقل فرموده او در کتاب خود که آن را از دوازده تفسیر علمای عامه استخراج نموده که آنها تفسیر ابی یوسف یعقوب بن سفیان و تفسیر وکیع بن جراح و تفسیر یوسف موسی و تفسیر قتاده و تفسیر ابی عبیده و تفسیر علی بن حرب و تفسیر سدی و تفسیر مجاهد و تفسیر مقاتل و تفسیر ابی صالح و غیر اینهاست روایت کرده از انس بن مالک که گفت روزی در خدمت حضرت پیغمبر صلعم حاضر بودیم پس مذکور نمودیم مردی را که نماز میکند و روزه میگیرد و تصدق میدهد و زکوة را میدهد پس حضرت پیغمبر صلعم فرمود که نمیشناسم او را باز عرض کردیم که بندگی خدا میکند و تسبیح و تقدیس بجا میآورد و خدا را به یکانگی میستاید باز حضرت پیغمبر صلعم فرمود که نمیشناسم او را پس در خلال این حال که سخن آن مرد در اندکور میکردیم ناگاه او را دیدیم که حاضر شد پس گفتیم که یا رسول الله اینست آنکه میگفتیم چون حضرت پیغمبر صلعم در او نظر نمود بابی بکر فرمود که شمشیر مرا بگیر برو گردن این مرد را بزن و دو سبب ... فرمود که فانه اول من یاتیه بحزب الشیطان یعنی او ستاول کسیکه می آید این قرن را یعنی افساد آن میکند بعد از پیغمبر

۱۲ اصل

آخر الهی ص ۱ از لشکر شیطان است پس حضرت ابوبکر داخل مسجد گردید آن مرد را در سجده دید و با خود گفت که والله نمیکشم او را
برای آنکه نهی کرده است رسول خدا از کشتن نمازگذاران پس بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم برگردید و صورت
حال را بعرض رسانید آنحضرت فرمود که بنشین که تو صاحب این کار نیستی بعد از آن بعمر فرمود که برخیز و شمشیر را بگیر از
دست ابی بکر و داخل مسجد شو و گردن آن مرد را بزن عمر گفت که شمشیر را گرفتم و بمسجد رفتم پس دیدم آن مرد را در
سجده با خود گفتم والله او را نمیکشم چه بتحقیق امین کرده او را کسی که از من بهتر است پس بخدمت پیغمبر صلعم
و بعرض رسانیدم که چون آن مرد را در سجده دیدم بر او من قتل او دیگر ندیدم پس آنحضرت فرمود که بنشین که تو نیز
صاحب این کار نیستی برخیز ای علی که تو خواهی کشت او را اگر یابی و بر خوری چه اگر او را بکشی اختلاف در میان
امت من واقع نشود پس حضرت علی علیه السلام فرمود که شمشیر را گرفتم داخل مسجد گردیدم ندیدم آن شخص را ندیدم پس
بخدمت آنحضرت صلعم رجوع نمودم و بعرض رسانیدم که آن مرد را ملاقات ننمودم حضرت پیغمبر صلعم فرمود که یا ابا الحسن
امت موسی بعد از او هفتاد و یک فرقه شدند یکی از آن ناجی بود و باقی در آتش عذاب جهنم خواهند بود و امت عیسی
بعد از او هفتاد و دو فرقه شدند و یکی از آن ناجی و باقی جهنمی اند و زود است که امت من هفتاد و سه فرقه
شوند یکی از ایشان اهل نجات باشند و تتمه داخل آتش گردند حضرت امیر المؤمنین ع گوید که گفتم یا رسول الله
الفرقة الناجیة چه طایفه اند آنحضرت فرمود که جمع اند که تو و اصحاب تو با آن تمسک نمایند چنانکه انس بن مالک
راوی این حکایت است گوید که پس نازل کرد الله تعالی در شان ابن مرد ثانی عطفه گوید که این مرد کسی است که ظاهر میشود
از اصحاب بدع و ضلالت ابن عباس گفت که والله نکشت آن مرد را مگر حضرت امیر المؤمنین ع در روز جنگ صفین
بعد از آن فرمود که له فی الدنیا خزی قال القتل و نذیقه یوم القیمة عذاب الحریق بقتاله علی بن
ابیطالب ع یعنی برای آن مرد است در دنیا خواری که عبارت است از قتل و الله تعالی میفرماید که میچشانیم او را در آخرت
عذاب آتش سوزان بسبب جنگی که کرده با امیر المؤمنین علیه صلوات الرحمن حاصل معنی آنکه علامه حلی رحمه الله تعالی
بعد از این نقل گفته است که چون مضمون این خبر که مفسرین عامه آن معترف اند اینست که ابوبکر و عمر نافرمانی حضرت
پیغمبر صلعم کردند بهانه آنکه آن مرد نماز و سجده میکرد و نفهمیدند که پیغمبر صلعم اعرف است بحال او چه با وجود توصیف مردم او را
بصوم و صلوة و تصدق و زکوة امر بقتل او نمود و فرمود که اگر او کشته شود اختلاف امت بعد از من برطرف
گردد پس چگونه جایز باشد که عاقلی تقلید کسی نماید که نافرمانی رسول خدا را جایز داند انتهی فضل بن روزبهان
چون در این مقام چاره بهتر از انکار ندانسته لهذا گفته که الظاهر ان هذا الخبر موضوع و لا اصل لما ذکره

کتاب اهل السنة ع حکم علی صحته یعنی ظاهر است که این خبر را ساخته اند و سنیان اعتراف نکرده اند باینکه در
کتابهای ایشان نقل شده صحیح باشد و بعد از آن برای موضوع بودن آن باعتقاد خود مؤیدات نقل کرده یکی آنکه تا وقت
اطوار پیغمبر صلعم کسی که صحابه بصوم و صلوة و تصدق و زکوة تعریف نمایند آنحضرت امر بقتل او فرمایند دوم آنکه
بر فرض اگر او را واجب القتل دانند ضرور نبود که اکابر صحابه را بآن مامور کردانند یکی دیگر از صحابه مامور نمیشد سیوم آنکه کلام
راوی ظاهر میشود که آن مرد اصل خوارج بود که حضرت علی ع او را بعد از این کشت و او ذو الخویصره بود و این فرق الخویصره بود
که آنحضرت پیغمبر صلعم را به او گفت که اعدل فانک لا تعدل یعنی ستم در حکم مکن چه کسی که تو ستم میکنی و عمر در آن وقت
از پیغمبر صلعم رخصت طلبید که گردن او را بزند آنحضرت رخصت نداد پس اگر پیغمبر صلعم اراده او مینمود عمر را اذن آن وقت
رخصت میفرمود چهارم آنکه اصول فرق مختلفه چهار اند متفرق و مشهور شده که اصل ایشان یکی است و قاضی
نور الله مرقده فرموده که سخن اول مردود است بآنکه خلاف امور بسیار واقع نشده تا مالوف شود و عدم مالوفیت مانع
صحت نمیگردد و ثانی نیز ممکن است که مبنی باشد بر قصد قتل الشیطان و امتحان صحابه کبار را آن و دیگر آنکه عجبی نیست
خلاف حضرت علی ع را امر کرد که ولید بن عقبه را حد زند بسبب شراب خوردن پس چه الشاید که پیغمبر صلعم اکابر صحابه را
مامور کند بامری که غیر گوید که این ولید بن عقبه همانست که آیة ان جاءکم فاسق در باره او نازل شده چنانچه صاحب
استیعاب از جمله علماء نقل کرده بقوله قال ابو عمر و لا خلاف بین اهل العلم بتاویل القرآن فیما علمت ان قوله
ان جاءکم فاسق بنبا نزلت فی الولید بن عقبه و بیضاوی گفته که مرویست که حضرت پیغمبر صلعم ولید را برای جمع زکوة
نزد بنی المصطلق ارسال نمود و عداوتی میان او و ایشان در زمان جاهلیت بود چون ایشان خبردار شدند باستقبال او کمر زدند او توهم کرد
که برای قتال و جدال آمدند برگردید و بعرض حضرت پیغمبر صلعم رسانید که بنی المصطلق مرتد اند و زکوة نمیدهند پس حضرت
عازم قتال ایشان گردید و این آیة نازل گردید که ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا
علی ما فعلتم نادمین خلاصه ترجمه آنکه اگر فاسقی خبری برای شما نقل کند تفتیش صدق و کذب آن بکنید تا بر نخورید جمعی را
بنادانی پس صبح رسید بشما پشیمانی و با آنکه فسق او باین آیه و آیة افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا معلوم است
و سیوم منصوص شد و عثمان او را حاکم کوفه نمود و اتفاقا در حال مستی پیشنماز نماز صبح میکرد و آن از اجهارین بعضی آمدند
و معهذا بمأمومین گفت که میخواهید شما را که زیاد کنم عدد رکعات را و با تعلق عثمان بود امیر دل نمود و صاحب روضة الاحباب
گفته که سبب عزل او این که صیت استقلال وی در شرب خمر در افواه و السنه اهل کوفه افتاد و از ممالک مردم توجه مدینه نمودند
و بعرض عثمان رسانیدند عثمان او را طلب داشت و بمسجد سوی مدینه آمد بر ملاء حد بست تا بر آن طریق بعد از تیغ سیر ما مامرین اهل بشیر

کعبه چون آن رئیم چون ثمره بسوی خانه خمار دارد و بر ما ها پس بنابرین ذو النورین ولید را بمدینه طلبید و بعد از تفحص مطلوبش کرد که
آنچه شنید و فعلیت آن را در اجرای حد بر او توقف ورزید تا آنکه از مرتبه طعن بمرتبه تشنیع رسید و مردم این توقف را حمل بر
مسامحه و مساهله نمودند و زبان بطعن عثمان گشودند عاقبت الامر عثمان آن دو مرد را بدار الحکومه طلبید و از ایشان پرسید
که شما بچشم خود دیدید که ولید خورد از آن مایع بلید گفتند خوردن او را ندیدیم اما دیدیم که آب انگور از دهانش و از موهای
ریش او میچکید در حالی که بیشعور افتاده بود و خمر قی مینمود پس عثمان فرمود تا علی مرتضی کرم الله وجهه اجرای حد بر او کند
شاهزاده امیر المؤمنین حسن که در مجلس حاضر بود حضرت اشارت بوی فرمود وی در جواب گفت ول حارها من تولی قارها
جناب ولایت مآب بعبد الله بن جعفر فرمود تا ولید را چهل دره زد انتهی ملخصا و همین مرتکب شدن و نماز صبح را چهار رکعت کردن
بروایتی دیگر در روضة الاحباب مذکور است و بالجمله حکم عثمان او را از مطاعن آن ائمه ایمانست چنانچه علامه و غیره نقل کرده اند
والزام فضل بن روزبهان اینکه عثمان در وقتی که ولید را حاکم کرد بر مسلمانان عالم بفسق او نبود و بعد از آنکه معلوم شد او را
معزول نمود مستلزم اینست که عثمان عالم بقرآن و سبب نزول آیات آن نباشد و این از قبیل دفع فاسد است بافسد کما لا یخفی
علی اولی الرشد بالجمله قاضی نور الله قدس سره در جواب او بیست و سوم فضل بن روزبهان گفته و بیست و سوم نیز مردود است بانکه
فضل بانکه منقول روز صفین ذو الخویصره بود و او بود آنکه روزی که در خدمت حضرت پیغمبر صلعم گستاخانه سخن نمود مؤید آنست
که فضل نیز از این خبر دار است ولیکن اینجا بار او مبنی بر لجاج است و انکار دیگر اینکه بر فرضی که آن شخص که نفی عدالت پیغمبر
نمود و آنکسی که پیغمبر صلعم صحابه را بقتل او امر فرمود یک کس باشد ممکن است که مرخص نکردن عمر در آنوقت مبنی باشد بر اینکه
پیغمبر صلعم در آنوقت از جانب الله مرخص نبود و بعد از آن مرخص شده باشد و چهارم نیز مردود است بانکه ظاهر کلام پیغمبر صلعم اینست که
او اول کسی است که از اهل بدع ظاهر میشود نه اینکه اصل کل اهل بدع و ضلالات میگردد با اینکه انکار کردن این که یک کس
اصل کل ضلالات تواند بود سخن است مردود با آنکه صاحب ملل و نحل نقل کرده که اول کبیره صادر شد از و جمیع ضلالات ابلیس بود
علیه اللعنات از اینکه استبداد برای خود کرد در مقابل نص و اختیار هوای خود کرد در برابر امر بسجده انتهی کلام الناصبی
ملخصا و بخاطر قاصر میرسد که آنچه در گذارش امتحان صحابه کرده در زمان پیغمبر صلعم و آنحضرت فرمود که اگر کشته شود بعد از من اصلا
اختلافی نشود او شیطان بود که بصورت انسان متبدل شده و اگر کشته شده بود اصلا اختلافی در میان امت نمیبود و مؤید اینست آنچه
در اواخر کتاب الروضه کافی مرویست که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که خدمت حضرت امیر علیه السلام رسیدم و او را مشغول بتغسیل حضرت
پیغمبر صلعم دیدم و گفتم که ابو بکر در اینوقت بر منبر رسول خدا است و مردم با او بیعت میکنند بدست چپ و راست پس حضرت امیر ع پرسید که
دانستی که اول کی بود که با او بیعت کرد گفتم نه مگر اینکه در سقیفه بنی ساعده دیدم که وقتی که مغلوب شدند انصار اول کسی که با او

بیعت کرد بشیر بن سعد بود و بعد از و ابو عبیده جراح بعد از آن عمر بعد از آن سالم که مولای حذیفه بود حضرت امیر ع فرمود
که از این نپرسیدم ولیکن پرسیدم از آنکه اول مرتبه در منبر رسول خدا صلعم با او بیعت کرد گفتم نه ولیکن پیر سالداری که تکیه
کرده بود بر عصای خود و در میان دو چشم او اثر سجده مینمود و بغایت سعی کرد که اول مرتبه بعد از ابو بکر بر بالای منبر رفت
و گریه میکرد و میگفت الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی رأیتک فی هذا المکان ابسط یدک فبسط یده
فبایعه ثم نزل فخرج من المسجد حاصل مضمون آنکه آن پیر خطاب با بو بکر کرده گفت که شکر خدا را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا
اینکه ترا در اینمکان دیدم دست خود را بگشا پس ابو بکر دست گشود و آن پیر با او بیعت نمود بعد از آن از منبر فرود آمد
و از مسجد برآمد پس حضرت علی ع فرمود که ای سلمان دانستی که آن پیر که بود گفتم نه اما بسیار بد آمد مرا سخن او از اینکه شماتت
سخنان گفت گویا که خوشحال بود بموت پیغمبر صلعم فرمود که او ابلیس بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلعم که ابلیس و سرکشان
یاران او حاضر شدند در غدیر خم و دیدند و شنیدند که حضرت پیغمبر صلعم تاج وصایت و جانشینی خود را بر فرق
فرقدسای من انداخت و حاضران از رسالت این خبر نمودند ملعون رسانید پس ابلیس با سرکشان و سایر لشکر خود گفتند که این
امت رحم کرده شده اند و از شر ما نگاه داشته شده اند نیست برای ما که جنود توایم و برای تو که شیطانی برین امت راهی
برای گمراهی بتحقیق معلوم ایشان گردید امام زمان و پناه ایشان بعد از خاتم پیغمبران پس نومید شد ابلیس با کار آرزو داده اند [illegible]
پس خبر داد بمن حضرت پیغمبر صلعم که بعد از رحلت او مردم با ابی بکر بیعت میکنند در سقیفه بنی ساعده بعد از مخاصمه و
مجادله و بعد از آن بمسجد میآیند و اول کسی که با او بیعت میکند در منبر من شیطان است بصورت مردی پیر که بکمال
سعی و اهتمام و جنس چنین میگوید بعد از آن بیرون میرود و شیاطین خود را جمع میکند و از کمال خوشحالی خوانندگی میکند
و برای اهانت لشکر خود با ایشان سرجنگ میزند و میگوید که حاشا که دعوی کردید که مرا برین امت راهی نیست چگونه دیدید
آنچه را کردم با ایشان تا اینکه ترک دادند امر خدا و فرمان او را و فرمان رسول صلعم او را اصحاب سر [illegible]

فقلبا دینک شرح گفته که هو اشارة الی ما غیراه من دین الله کتحریمهما المتعتین
و غیر ذلک مما لا یحتمله هذا المکان انتهی و این اشارتست بآنچه از عمر مشهور و در کتب عامه مثل تفسیر زمخشری
و بیضاوی و غیر هما مذکور است که عمر گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلعم انا انهی عنهما و اعاقب علیهما
یعنی دو متعه مستعمل بود در زمان رسول خدا صلعم و عمر نهی میکند از آنها و عقاب میکند مردم را بر آنها اگر مرتکب شوند و قوشجی در
شرح تجرید نقل کرده که عمر بر منبر رفت و گفت ایها الناس ثلث کن علی عهد رسول الله صلعم انا انهی عنهن و احرمهن
و اعاقب علیهن و هی متعة النساء و متعة الحج و حی علی خیر العمل و چون تنقیح مرام در هر یک از این سه مسئله منوط به بسطی

در کلام الهی اشاره بان مذکور میشود در همین مقام بیان ادا و در متعه لسان متعه بضم میم و سکون تا ... در ترکیب معتقد باب تفعل
تمتع و بهره مندی اندک و مراد اینجا نکاحیست منقطع که هر یک از مقدار مهر آن و مدت آن معین باشد و کار طلاق نشود
بر معقوده باین نکاح واصل شد و علت آن مدلول آیه وافی هدایت سوره نساست چنانچه در باب المتعه کتاب النکاح
مرویست که ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از متعه آنحضرت در جواب فرمود که نازل شده در قرآن فما استمتعتم
به منهن فآتوهن اجورهن فریضة الحدیث حاصل معنی اینکه حلال بودن متعه زنان نازل شده در قرآن چنانچه
فرموده خداوند عالمیان که آنکه طلب بهره مندی اندکی در زنان محصور کردید بآن از جمله زنانیست که حلال کرده شده
برای شما پس بدهید بایشان مزدهای ایشانرا در حالیکه آنها باشد یا در یکی و زیاد ... بعد از رحمه
بر سه وجه گفته که بدانکه چند قرینه بر این معنی محتمل است اول اینکه الفاظ استمتاع و تمتع و امثال آنها در عرف شرع مخصوص
بهره مندی در زمان محصور است و آن مناسب نکاح دائم نیست دوم اینکه این الفاظ در عرف لغت نیز مخصوص به بهره مندی در زمان
مخصوص است سوم اینکه اجور مستعمل نشود در مهور نساء دائمیه مگر بعنوان مجاز و قرینه مجاز در اینجا منتفی است چهارم اینکه
واجب نیست تعیین مهر در نکاح دائمی بلکه تفویض در آن جائز است پس لفظ فریضه منافات دارد با آن پنجم اینکه ما موصوله
مبتداست و خبرش منهن است و ضمیر منهن راجع بزنانیست که حلال شده و خبر مبتدا فآتوهن نیست زیرا که اگر چنین بود
فآتوه میگفت بنا بر اینکه اختلاف دو نوع ضمیر با اتحاد مرجع در یک جمله مستبعد است بخلاف دو جمله والله العلیم انتهی و ایضا
... از همان کتاب مسطور مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود انما نزلت فما استمتعتم به منهن الی اجل
فآتوهن اجورهن فریضة حاصل معنی اینکه الی اجل مسمی که بمعنی مدت معین است در آیه مذکور بوده و محو کرده
اسقاط نموده اند و الفخر تحریف را در اینکه مراد باین آیه نکاح دائمی نیست و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی در مجمع البیان موافق این از
خصوص عامه نقل کرده گفته که قد روی عن جماعة من الصحابة منهم ابی بن کعب و عبد الله بن عباس و ابن مسعود رضی الله
عنهم انهم قرؤا فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن و فیه تصریح بان المراد به عقد
المتعة و قد اورد الثعلبی فی تفسیره عن حبیب بن ثابت قال اعطانی ابن عباس مصحفا فقال هذا علی قراءة ابی
فرایت فیه فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی انتهی و زمخشری در کشاف در ذیل آیه متعه گفته که و عن ابن عباس رضی
هی محکمة لم تنسخ و کان یقرأ فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و چون این خلاف سلیقه مطلوبه خود یافت اصلاح آن
نموده بجهت پیروی که امثال او بافته اند و یروی انه رجع عن ذلک عند موته و قال اللهم انی اتوب الیک من قولی
بالمتعة و قولی فی الصرف انتهی و ایضا در همین باب از کتاب النکاح کافی مرویست که ابو حنیفه از حضرت صادق علیه السلام

حقیقت متعه النساء را سؤال نمود آنحضرت بعض آیه تمتع را قرائت فرمود ابو حنیفه گفت که والله لکانها آیة لم اقرأها قط
یعنی قسم بخدا که گویا ابو حنیفه نخوانده آیه متعه را هرگز و از این حدیث ظاهر میشود که ابو حنیفه بعد از اطلاع مدلول این آیه
... آن فقره برای متابعت امام اهل ضلالت چنانچه بعد از این می آید که مباحثه مؤمن الطاق با ابو حنیفه
در مسئله گذشته و او بقول الله تعالی ملزم و ملجم گشته با آنکه همگی شیعه و سنی معتقدند در اینکه حضرت پیغمبر صلعم این
متعه را مرخص فرموده در اوایل اسلام و در شرعیت و اباحت آن کسی مخالف نبوده اما متفرقند در اینکه سنیه میگویند که بعد از آن
منسوخ شده و بنابر آن در این زمان متعه زنان جایز نیست و شیعه میگویند که چون نسخ آن ثابت نشده الآن همچنان
بر شرعیت باقی است ... لکن نسخ آن مذکور میشود برای شهادت بر صدق دعوی این
اتفاق ... فخر رازی سنی چنانچه صاحب بحار الانوار رحمه الله
... ان متعة النساء کانت مباحة ... فی اصل شرعیتها و ان اختلفوا فی
نسخها ... فیها نزل قوله تعالی فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة علی اکثر التفاسیر
والصحابة و قد اجمع اهل البیت علیهم السلام علی دوام شرعیتها کما ورد فی الاخبار المتواترة و قال الفخر الرازی
فی التفسیر اتفقت الامة علی انها کانت مباحة فی ابتداء الاسلام قال و روی عن النبی صلعم انه لما قدم مکة
فی عمرته تزین نساء مکة فشکا اصحاب الرسول صلعم طول العزوبة فقال استمتعوا من هذه النساء و قد
صرح بهذا الاتفاق کثیر من فقهاء الاسلام انتهی و از این تقریر محل نزاع ظاهر و معلوم شد و هر یک از متخاصمین باید
که مدعی نسخ متعه زنانست ... حجتی بر ... ابطال آن است و شیعه چون منکر آنند مانع دلالت
ادله ایشان اند یا اینکه بحمد الله ... اثبات عدم نسخ ... چنانچه بعد از این
بقلم خواهیم آورد و معلوم است که بعد از آن حکم منسوخ نمیشود کما لا یخفی علی اولی الالباب و بنابر این تقریر ...
... ایشان را بتوفیق الله تعالی ... فضل بن روزبهان گفته که
نص الکتاب یقتضی حرمة المتعة لانه تعالی یقول والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم فانهم غیر ملومین و انها لیست بزوجة لانها لیست وارثة و لا موروثة للتمتع و قد قال تعالی و لکم نصف
ما ترک ازواجکم و لهن نصف ما ترکتم حاصل مقصود آنکه دلیل بر آنکه حرام بوده متعه زنان مفهوم است از نص قرآن از آنکه
خداوند عالمیان در مدح مؤمنان گفته که ایشان جماعتی اند که نگاه میدارند فرجهای خود را از غیر زوجه خود یا آنچه مالک شده اند از
دستهای راست ایشان که عبارت است از کنیزان پس بدرستی که ایشانند غیر ملامت کرده شدگان و چون متعه زوجه نیست بسبب

باوجود این که از جمله ... تصریح به این
مباحة ... اللّه علی انها کانت
بروایات علی ابن الزبیر ... می نگارد

اینکه باعتبار تمتع میراث نمیبرد و میراث برده نمیشود پس نکاح او جایز نباشد چه اگر زوجه میشود مناسب است که بمقتضای
عموم آیهٔ میراث هم میراث برد و هم میراث برده شود جواب بنابر آنچه تمهید شد گوییم که اگر این شبهه تمام باشد
مناسب است که در صدر اسلام نیز متعه جایز نباشد پس آنچه فضل در جواب گفته همان جواب شیعه میشود مگر ادعا کند
که این آیه بعد از آیهٔ تمتع نازل شده و آن را منسوخ کرده اما در ثبوت باید که از عهدهٔ اثبات مدعای خود برآید والحمد لله
چون خود در کل میماند چه در کتاب النکاح کافی مرویست که مباحثه کردند در مسئلهٔ متعه ابو حنیفه و محمد بن نعمان که
مکنی بابی جعفر و ملقب بمؤمن الطاق و صاحب الطاق است باعتبار اینکه در طاق المحامل که موضعیست در کوفه دکان
داشته و از ثقات روات حضرت صادق علیه السلام [illegible] و در [illegible] الطاق
میگفتند [illegible] ابو حنیفه گفت که کریمه سوره سأل سائل [illegible] والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم
ناسخ آیه متعه است بنابر آنچه از حضرت [illegible] شده ابو جعفر گفت که این سوره [illegible]
مدنیه [illegible] یعنی سوره سأل سائل مکیه و آیه متعه مدنیه است [illegible] روایت [illegible]
اعتبار [illegible] ابو حنیفه گفت که آیه میراث ناطق است بنسخ آیه متعه ابو جعفر گفت که نکاح بدون میراث [illegible]
مثل اینکه اگر مرد [illegible] فوت شود و زوجه از اهل کتاب [illegible] میراث [illegible] انتهی [illegible]
کریمه الا علی ازواجهم که در سوره قد افلح المؤمنون نیز هست و آن نیز مکیه است [illegible] و از جمله سنیان اعتراف
کرده بمکیه بودن [illegible] سوره و مدنیه بودن سوره نسا که مشتمل است بر آیه متعه و استاد قدس سره در شرح [illegible]
گفته که مراد ابو حنیفه از نقل آیه میراث اینست که اگر متعه حلال [illegible] زوجه خواهد بود [illegible] میراث خواهد برد بحکم
آیه ولهن الربع مما ترکتم [illegible] حاصل جواب [illegible] و آن اینست که اگر این
دلیل تمام باشد لازم آید که نکاح زنی که [illegible] حلال نباشد و حال آنکه حلال است پس هر جواب که [illegible] گوید
ما انجا میگوییم [illegible] شیعه است که متعه [illegible] در بعض احادیث تصریح [illegible] و اجاره [illegible]
طرفین منفسخ میشود و لهذا اتمام اجرت [illegible] و عده وفات [illegible]
علاقه زوجیت باقی مانده [illegible] انتهی و بعد از این استاد قدس سره گفته که [illegible] نسخ آیه سابقه [illegible]
بسیار [illegible] ایضا کلام ابو حنیفه متناقض است زیرا که استدلال بآیه سأل سائل مبنی است بر اینکه اگر متعه
حلال [illegible] زوجه [illegible] انتهی ملخصا و زمخشری [illegible] آیه الا علی ازواجهم [illegible] تصریح کرده باینکه متعه زوجه است
از آنکه گفته که ان قیل هل فیه دلیل علی تحریم المتعة قلت لا لان المنکوحة بنکاح المتعة من جملة الازواج اذا

[illegible] بعد از ثبوت نسخ آیه متعه بعد از کریمه الا علی ازواجهم میتوان گفت که بر فرض
[illegible] آیه تمتع مخصص آیه والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم میشود و این نظیر عکس
[illegible] است که مدعای سنیان است کما لا یخفی علی اولی النهی شبهه دوم اخباریست که سنیان روایت میکنند آنها را
[illegible] ظاهر الدلالة اند بر نسخ اباحت متعه زنان و چون نقل تفصیل آنها موجب تطویل بلا طایل بود لهذا
[illegible] الجواب آنها نزد شیعه مردود است بچند وجه یکی اینکه با وجود اختلاف مضامین آنها در زمان [illegible]
[illegible] بآنها از قبیل استشهاد [illegible] است بعدم خود پس شیعه که اعتقاد و اعتمادی بر آنها ندارند حجت نمیشود
و دیگر اینکه چون آنها معارض است با اخباری که در مقام از کتب ایشان نقل میشود دلالت میکنند بر اینکه متعه زنان [illegible]
[illegible] ممنوع نبود لهذا المقتضی اذا تعارضا تساقطا هر دو قسم اخبار ایشان از درجه اعتبار ساقط میگردد و آیه [illegible]
[illegible] بعموم خود باقی میماند و دیگر اینکه آن روایات بر فرض عدم معارض و صحت اسناد [illegible] اخبار آحاد و نسخ آیه
[illegible] بخبر واحد جایز [illegible] اهل عبا [illegible] اثبات آن مشکل است [illegible]
[illegible] والتحقیق بطلان ماهو به حقیق و دیگر اینکه صاحب بحار الانوار گفته که چون اخبار ایشان [illegible]
بر نسخ متعه زنان میکنند باهم تناقض دارد همین معنی دلیل است که آنها موضوع باشد چه بعضی دلالت میکنند بر اینکه این
[illegible] در [illegible] خیبر بود و بعضی بر اینکه اباحت و تحریم بعد از فتح مکه و قبل از خروج آن بود و بعضی بر اینکه در حجة الوداع
[illegible] از غزوات [illegible] در تمتع زنان مرخص فرمود و بعضی بر اینکه در عمرة القضا
حلال [illegible] بعد از فتح [illegible] بود و بعضی بر اینکه در جنگ تبوک ممنوع شد و بعضی بر اینکه در صدر اسلام مباح بود
و کریمه الا علی ازواجهم آن را نسخ نمود [illegible] حجة الوداع و سال فتح مکه و جنگ خیبر [illegible] اول اسلام [illegible]
با اینکه کریمه الا علی ازواجهم در سوره مؤمنین و سوره معارج [illegible] و آنها مکی اند بنابر نقل [illegible]
تواند بود که اذن متعه و نهی از آن در حجة الوداع یا سال فتح باشد و بنابر اینکه سنیان این تناقض را دیده اند
[illegible] تکلفات [illegible] اند مثل اینکه شاید هر یک از اباحت و تحریم دو مرتبه شده باشد و مثل اینکه [illegible]
تحریم در بعض مواضع محمول بر تاکید و در برخی از آنها محمول بر تایید باشد انتهی ملخصا شبهه سوم فضل بن روزبهان
گفته که [illegible] شیعه [illegible] که حلیت متعه در زمان پیغمبر [illegible] منسوخ نشده بود و اول مرتبه عمر آن را حرام نمود [illegible]
حضرت امیر المؤمنین [illegible] در زمان امامت خود که متبوع بود آن را احلال نفرمود و صحابه در وقتی که تحریم عمر را شنیدند چرا
[illegible] بر او نکر [illegible] الجواب [illegible] قاضی نور الله مرقده گفته که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ایام امامت خود نیز در کمال استقلال

بود بلکه بعلت آنکه موم را کسی در محبت ابی بکر و عمر میدید بایشان بدارا امور زید و لهذا قضاة ایشان را معزول نمود و
فدک را بحسنین علیهما السلام رد نمود و اگر کاهی اندک تغییر میداد قبول نمیکردند آن قوم کج نهاد چنانچه ایشان را منع کرد از
نماز تراویح که بدعت کرده بود آن را عمر و سیاست بر فعل آن کردند آن را او کفتند و اعمراه و اعمراه انتهی کلامه چهارم
فضل بن روزبهان نقل کرده که شافعی گفت ما علمت شیئا حرم مرتین ثم ابیح مرتین الا متعة النساء یعنی نمیدانم
که چیزی حرام شده باشد دو بار در شریعت غرا و حلال شده باشد دو بار مگر متعه زنان و بعد از آن فضل بن روزبهان گفته که شافعی
اعلم مردم بود بناسخ و منسوخ قرآن از آنکه قرشی و حجازی بود و اگر حلیت متعه منسوخ نمیبود شافعی اختیار حرمت آن نمینمود
و همچنین مالک که از جمله علماء مدینه و شاگرد اهل سر عمر بود و در سر عمر متعه را حلال میدانست پس چرا مالک اختیار آن نمود و همچنین
ابوحنیفه شاگردی عبدالله بن مسعود میکرد و معهذا اختیار حلیت متعه نکرد دلیل اجماع اکثر علما را اختیار دلیلیت است آنکه
متعه زنان حرام است و در آخر کار بجواب قاضی نور الله مرقده گفته که استدلال بر اعلمیت شافعی باینکه قرشی بود و حجازی منقوض است
بعمر که او نیز این دو صفت را داشت و از علم شرعیات بهره نداشت و دیگر آنکه فتوای مالک بحرمت متعه و عدم اختیار او حلیت را
مسلم نیست از آنکه صاحب کتاب هدایه در فقه حنفیه و تفتازانی شافعی در شرح مقاصد و غیر ایشان نقل کرده اند که مالک
قایل بحلیت متعه نسا بود اما چون حنفیه و شافعیه و حنبلیه در تحریم آن مبالغه مینمودند متاخرین مالکیه نیز از ترس انکار
فتوای مالک بحلیت آن نمودند و دیگر آنکه شاگردی ابی حنیفه با ابن مسعود سخنی است مردود چه ابن حجر از جمله سنیان
در کتاب خیرات حسان بنقل احوال ابی حنیفه و فضایل او پرداخته و بلکه از صحابه را درک کرده و دوستان ابوحنیفه نقل کرده اند که او
ادراک خدمت ایشان نمود مذکور ساخته و همگی اقوال را رد نموده و ابن مسعود هم اصلا مذکور نموده و بعد از استقصای اقوال
از بعض متاخرین کم مرتکب مناقب ابی حنیفه شده بوده نقل کرده که جزم حفاظ من ائمة الحدیث بانه لم یسمع عن احد
من الصحابة شیئا و برای صدق این دعوی احتجاجات نقل کرده انتهی ملخصا و از جمله ادله شیعه بر عدم نسخ متعه زنان تا زمان عمر
دو دلیل در این مقام مذکور میشود دلیل اول اخباریست که در کتب معتبره سنیه روایت شده مثل آنچه مسلم در صحیح خود و ابن اثیر
در جامع الاصول از ابن الزبیر روایت کرده اند که گفت شنیدم از جابر بن عبدالله که میگفت کنا نستمتع بالقبضة من
التمر والدقیق الایام علی عهد رسول الله صلعم و ابی بکر حتی نهی عنه عمر فی شان عمرو بن حریث لما استمتع
و همچنین بعضی از اصحاب کتاب تیسیر الوصول فی مختصر جامع الاصول نیز روایت کرده و مثل آنچه فخر رازی در تفسیر آیه متعه از عمران
بن حصین روایت کرده که نزلت هذه المتعة فی کتاب الله لم ینزل بعدها آیة تنسخها و امرنا بها رسول الله صلعم و تمتعنا
بها و مات و لم ینهنا عنه ثم قال رجل برأیه ما شاء و مثل آنچه ایضا در تفسیر این آیه از محمد بن جریر طبری روایت کرده که گفت

علی بن ابی طالب ع لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شفا و مثل آنچه ابن اثیر در نهایه گفته که فی حدیث ابن عباس ما کانت
المتعة الا رحمة رحم الله امة محمد صلعم لولا نهیه عنها ما احتاج الی الزنا الا شفا ای الا قلیل من الناس من قولهم
غابت الشمس الا شفا ای الا قلیل من ضوئها عند غروبها و قال الازهری قوله الا شفا ای الا ان یشفی یعنی
یشرف علی الزنی و لا یواقعه فاقام الاسم مقام المصدر الحقیقی و هو الاشفاء علی الشیء و حرف کل شیء شفاه
انتهی بدانکه شفا بشین قرشت و تخفیف فاء و الف مقصوره است و چون در اینجا منون است الف آن بالتقاء ساکنین افتاده اما
کتابت آن بالف است چنانچه در اکثر کتب لغت مضبوط است خلاف قاعده رسم الخط بنا بر اعتبار آنکه آن الف مبدل از یا
و در مرتبه ثالثه است موافق القاعده چنین شفی بصورت یا مکتوب میشود و در کتاب الکافی حدیثی از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که میفرمود حضرت علی ع لولا ما سبقنی به بنی الخطاب ما زنی الا شقی و استاد قدس سره در توضیح آن گفته که بنی
تصغیر ابن است برای تحقیر و تجهیل و الا ادات استثنا و شقی بکسر قاف و تشدید یا بمعنی بدبخت است و در بعض نسخ شفا
بفا و الف است بمعنی قلیل و عبارت نهایه را نقل کرده اما در مرآة العقول بعد از ذکر آنچه و توجیه کرده و یحتمل ان یکون
الاشقی علی صیغة اسم التفضیل ای ما زنی الا الناصب و هو اشارة الی مسئلة للنواصب فلو ادعی علی رجل انه
احل مع غیره فحد فان قال تمتعت بها قبل و ان قال زنیت بها خلی عنه لان الزنا الا شبه بالعرف و احد لا
ابناء هذا و احد و له بها خلاف البدعة و الرفض فیرجحون بذلک الزنا علی التمتع انتهی و علامه گفته که حمیدی و مسلم در صحیحین
خود و بخاری نیز از چند طریق روایت کرده اند جواز متعه زنان را و اینکه عمر بود آنکسی که ابطال متعه نمود بعد از آنکه مسلمانان
میکردند آن را از زمان پیغمبر صلعم تا حین فوت آنحضرت و در ایام ابی بکر و فضل بن روزبهان در حل آن از رد این اخبار عاجز آمده گفته که
از شافعی منقول است که میگفت نمیدانم چیزی را که دو مرتبه حرام و دو مرتبه حلال شده باشد مگر متعه نساء و فضل گفته که
سر آن اینست که عرب در جنگها بسبب بعد عهد از زنان صبر بر ترک نکاح نمیکردند و با بغلت و متعه زنان مرخص شدند بعد از آن
کار قرار گرفت بر حرمت آن و احادیثی که شیعه متمسکند بآنها و دلالت میکنند بر آنکه تا اوایل زمان عمر متعه مباح بوده
روات آنها جمعی اند که از آخر کار خبر دار نبوده اند و قاضی نور الله مرقده گفته که قول باینکه متعه در میان احکام باین خصوصیت
ممتاز گشته که دو بار حرام و دو بار حلال شده تکلفی است که فضل و امثال او متحمل آن شده اند برای ترویج بدعت عمر و اصلاح
اختلاف روایات سلف و دلیل تکلف بودن آن اینست که از جمله سلف جابر و عمران بن حصین اند و روایتی که از ایشان شده
صحیح و صریح است در اینکه حلیت تا زمان عمر و حکم بحرمت آن از عمر ناشی شده نه از حضرت پیغمبر صلعم پس با وجود آن چگونه بر ایشان
ثابت شد که آخر کار حرمت شد بر قرار دلیل دوم بنا بر آنچه در صدر این بحث گذشت ظاهر گشت که عمر گفت متعتان

كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله انا احرمهما واعاقب عليهما حاصل معنى آنكه دو متعه مباح بود در زمان حضرت خاتم الانبياء
عليه وآله التحية والثناء و عمر حرام ميكند آنها را و عقاب ميكند بر آنها علامه گفته كه اين سخن قدح در عدالت عمر ميكند از اينكه
حرام كرده او چيزى را كه حلال كرده آن را خدا و چگونه جايز است براى عمر قرار دادن شرع از پيش خود و نسخ كردن احكام خدا و
حكم كردن باينكه اطاعت او اولى است از اطاعت رسولى كه لا ينطق عن الهوى نيست چه اگر تجويز كنند كه حكم ايشان و متعه از جانب
پيغمبر باشد نه از جانب خدا لازم آيد كه در ساير احكام نيز احتمال دهند آن را و اگر اعتراف كنند باينكه آن از جانب خدا بود نه
باختيار پيغمبر پس چگونه تغيير داده از ائمه و قاضى القضاة از جمله عامه در اين مقام دو جواب گفته يكى اينكه شايد از آنجهة باشد كه
عمر متعه را مكروه داشته و ديگرى آنكه شايد اين سخن عمر مبنى بر روايتى باشد كه باو رسيده از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله و سيد مرتضى رضى الله عنه
اين سخن را رد كرده باينكه قول عمر كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله دلالت ميكند بر اينكه ايشان و متعه در زمان پيغمبر مستمر بود
تا وفات آن حضرت و اين عبارت صريح در حليت متعه و اگر روايتى بعمر رسيده بود البته آن بود كه آن تحريم را به پيغمبر اسناد كند نه باد
ذهبنها او قبح باشد و معهذا در طرق عامه مرويست كه عبد الله بن عمر حكم بحلال بودن ايشان و متعه مينمود و شخصى باو گفت كه پدرت
آنها را حرام كرد عبد الله گفت انما كان عن رأى رآه يعنى كار عمر بنا بر رأيى بود كه ديد از صواب بديد كرد بزعم خود از اسنديد بود
جمع بين الصحيحين از جابر بن عبد الله مرويست كه تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله فلما قام عمر قال ان الله تبارك و تعالى كان
يحل لرسول الله صلى الله عليه وآله بما يشاء وان القرآن قد نزل منازله فاتموا الحج كما امركم الله ودعوا نكاح هذه النساء فلن
اوتى برجل نكح امرأة الى اجل الا رجمته بالحجارة حاصل مقصود آنكه دو دين اينكه خداوند عالميان حلال ميكرد براى رسول خود
آنچه را كه ميخواست و الحال قرآن فرود آمده در منازل آن پس حج و عمره را تمام كنيد و در ميان آنها محل شويد و نكاح اين
زنان متعه را واگذاريد چه نخواهند آورد نزد من مردى را كه نكاح كرده باشد تا مدتى معين زنى را مگر اينكه سنگسار خواهم كرد او را
علامه رحمه الله گفته بعد از نقل اينحكايت كه اين سخن عمر نقص است [illegible] مخالفت كتاب خدا و ترك تبعيت محمد مصطفى صلى الله عليه وآله
اينكه اگر فرض كنيم كه متعه حرام باشد هر آينه فاعلش [illegible] خواهد بود و حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود كه حدود را بشبهات دفع
نمود پس چگونه عمر اجراء رجم بر متمتع مينمود و فضل بن روزبهان گفته كه مراد از انا انهى عنهما اينست كه انا اخبركم بالنهى
واو افق رسول الله صلى الله عليه وآله و قول عمر كه كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله دلالت بر استمرار اباحت متعتين در زمان پيغمبر صلى الله عليه وآله
نميكند چنانچه سيد مرتضى خيال كرده و قاضى نور الله مرقده گفته كه حمل انا انهى عنهما بر معنى كه فضل گفته بسيار بعيد است
واگر قايل اين كلام گويد كه مراد من همانست كه فضل گفته بسيار غريب است و اينكه گفته سيد مرتضى رضى الله عنه نسبت داده كه كانتا
دلالت بر استمرار ميكند مدخولست باينكه سيد رضى الله عنه نگفته كه از مجرد كانتا استمرار فهميده ميشود بلكه مراد سيد اينست كه

در مخالفت
در شبهه

مجموع آن و اضافه عمر نهى را بجود شان اينمعنى مفهوم ميگردد چه مجموع آنها دلالت ميكند بر اينكه حكم حليت متعه منتهى شده
انتهى و بخاطر فاتر ميرسد كه تقديم مسند اليه در انا انهى افاده حصر ميكند چنانچه تفتازانى در مطول و امثال او
مصنفات خود گفته اند پس ظاهر ميشود كه بغير عمر كسى اين نهى را نكرده و اينكه سنيان ميگويند كه دو بار متعه منسوخ شده و دو بار مباح شده
اگر رسد باشند حصر عمر نهى را در خودش دروغ ميشود بر فرضى كه انا انهى بمعنى انا اخبر بالنهى باشد چنانچه فضل تكلف كرده باز اين
ميكند كه اين خبر را كسى نقل نكرده غير عمر و بنا بر اين در محل مناسب گفته كه بايد خبر واحدى كه چنين معارض از اخبار معتبره باشد نسخ
آيه محكمه قرآن كه متواتر است نشود و اين صحيح نيست نزد اكثر سنيه چگونه نزد محققين شيعه چنانچه قاضى عضد در شرح مختصر گفته
اما الخلاف فى نسخ المتواتر بالآحاد و قد نفاه الاكثرون و جوزه الاقلون و چه لطيف گفته آنمرد ظريف كه متعه كرده بود
شخصى از او پرسيد كه حلال بودن متعه را از كه فرا گرفتى گفت از عمر آن شخص پرسيد كه عمر چگونه ترا امر خواهد فرمود و حال آنكه
نهى از آن مينمود آنمرد گفت از اينجهة كه عمر ميگفت دو متعه در زمان پيغمبر صلى الله عليه وآله حلال بود و عمر نهى از آنها مينمود پس شرع
آن او در باب [illegible] عمل آنها نمودم و نهى او را كه از پيش خود ميكرد [illegible] و فاضل لاهيجى در [illegible]
تمتع گفته كه گويند كه وجه انكار عمر متعه نكاح را آن بود كه امير المؤمنين صلوات الله عليه خواهر او را متعه كرد انتهى
انتهى و صاحب مجالى الانوار در ذيل مطاعن عمر گفته كه و فى خبر طويل رواه المفضل عن الصادق عليه السلام فهو مشتمل
على سبب تحريمه المتعة وانه كان لمكان اخته عفراء انتهى و عفرا بفتح عين و سكون فاء و راء و الف
ممدوده در لغت بمعنى زنيست كه سفيد و سرخ باشد و در اينمقام علم است طرفه اينكه با وجود شبهات سنيه [illegible]
ادله شيعه در مسئله متعه كما عرفته صاحب [illegible] متعه را از هوا [illegible] افضل [illegible] و طريق طعن [illegible] القدم جهاد
[illegible] و صاحب مصائب النواصب گفته كه حليت [illegible] آية تمتع و روايت جمهور از ابن عباس و غيره معلوم
و فتوى مالك بجواز آن [illegible] صاحب كتاب بدايه [illegible] شارح مقاصد كه از اعاظم شافعيه است مفهوم
وليك اين سخن صاحب نواقض معارض است بمذهب ابى حنيفه كه اگر [illegible] يا فرزند برادر يا خاله يا عمه خود را
تزويج عقد كند هر چند كه العقد باطل است اما [illegible] حد [illegible] و اگر بر عورت [illegible] حد
با مادر خود موقعه كند حد بر او واجب نميشود و مالك گفته كه لواطه با مملوك جايز است و شافعى گفته كه دختر را كه شخصى
از حرام بهم رساند يا بزوجه خود مينواند كرد و ابو حنيفه و شافعى گفته اند كه اگر مردى مالك خواهر خود يا دختر برادر يا خواهر
خود شود بملك يمين با آنها [illegible] كند حد بر او جارى نميشود و ابو حنيفه گفته كه اگر مردى بسفر رود و دو كس شهادت
دهند كه او فوت شده و زنش [illegible] از عدة شوهر كند و از اين شوهر اولاد بهم رساند پس بعد از مدتى شوهر اول

از شوهر رجعت نماید اولادی که از شوهر دویم بهم رسیده اولاد شوهر اول میشوند و از او میراث میبرند و با وجود این [illegible]
و ازین قبیل اقوال در مقام انکال النوم بد فعال نقل کرده بیان دویم در متعه حج و آن عبارتست از تمتع
کسی که احرام عمره بسته باشد از مباشرت زنان و بوی خوش و امثال آن در اوقات حج بشرطی که در مظان آن
مضبوط است و چه مذهب شیعه امامیه رضوان الله علیهم اینست که هرگاه کسی از بلاد بعیده بمکه معظمه رسد و قربانی را
همراه نبرده باشد میباید در میقات احرام عمره تمتع بندد و بعد از دخول مکه تمامی افعال عمره را بجا آورد پس درینوقت
محل میشود و اگر خواهد تمتع از زنان و بوی خوش و امثال آن میبرد و میباید که بعد از آن در مکه معظمه احرام تمتع بندد
و سایر مناسک حج را بجا آورد و پیروان عمر را طریقه اینست که کسی در موسم حج احرام عمره بسته و داخل مکه شده از
افعال عمره فارغ گشت بهمان احرام او باقیست تا مناسک حج را نیز بجا آورد و مستمسک شیعه احادیثی است که از طریق
خاصه و عامه مرویست از آنجمله در باب حج النبی صلعم از جمله ابواب کتاب الحج کافی از حضرت صادق ع منقولست که بعد از آنکه
حضرت پیغمبر صلعم در حجة الوداع سعی ما بین صفا و مروه را بجا آورد جبرئیل [illegible] مبارک بجانب مردم کرد و بعد از
حمد و ثنای الهی فرمود که این جبرئیل است [illegible] در حالی که [illegible] خدا [illegible] پیغمبر صلعم [illegible] اگر
امر کنم [illegible] که قربانی را همراه نیاورده باشد [illegible] احلال کند با تمتعی که از موی [illegible] کم کند و از احرام بیرون آید و
بعد از آن فرمود که لو استقبلت من امری ما استدبرت لصنعت مثل ما امرتکم ولکن سقت الهدی
ولا ینبغی لسائق الهدی ان یحل حتی یبلغ الهدی محله حاصل معنی اینکه اگر پیش ازین میدانستم آنچه را که الحال
میدانم میکردم مثل آنچه را که شما را بآن امر کردم ولیکن چون قربانی را همراه آورده ام و جایز نیست برای کسی که سیاق هدی
کرده باشد اینکه محل شود تا وقتی که قربان بجای خودش برسد من خود هم محل نمیشوم [illegible] ع فرمود که درینوقت مردی
گفت که نخرج حجاجا و رؤسنا و شعورنا تقطر [illegible] حج خواهیم گذاشت و حال آنکه سرها و موهای ما
میچکاند آب غسل جنابت را مقصود آنمرد استهزا بایسن سخن بود پس حضرت پیغمبر صلعم با نمنافق فرمود که اما انک
لن تؤمن بهذا ابدا یعنی آگاه باش ای شقی بدرستی که تو هرگز بابن حج تمتع ایمان نخواهی آورد [illegible] که آنمرد عمر بود
چنانچه این انکار را [illegible]
مخصوص [illegible] است یا [illegible] مستقبل [illegible] پس حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بل هو للابد الی یوم القیمة یعنی
حکم حج تمتع مستمر است تا روز قیامت بعد از آن انگشتان مبارک [illegible] را داخل یکدیگر کرد و گفت که [illegible]
حج تا روز قیامت [illegible] اتفاق [illegible] که عمره تمتع در غیر اشهر حج جایز نیست علی ما فی الشرح [illegible]

قدس سره در شرح باب الحج الاکبر والحج الاصغر از همین کتاب مستطاب گفته که بدانکه جمهور [illegible] قرار کرده اند باینکه
تمتع موافق کتاب خدا و سنت رسول است صلعم از آنجمله بخاری در صحیح خود گفته در باب قوله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی
الحج گفته که عن عمران بن الحصین قال انزلت آیة المتعة فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله صلعم ولم ینزل
قرآن یحرمه ولم ینه عنها حتی مات قال رجل برأیه ما شاء و قال ابو عبد الله یقال انه عمر و در باب [illegible] گفته
که عن ابی موسی الاشعری قال بعثنی رسول الله صلعم [illegible] بالابطح فقال احججت یا عبد الله بن قیس قلت نعم یا رسول
الله قال کیف قلت قال قلت لبیک اهلالا کاهلالک قال فهل سقت معک بدنا قلت لم اسق قال فطف
بالبیت واسع بین الصفا والمروة ثم حل ففعلت حتی مشطت لی امرأة من نساء بنی قیس وعملنا بذلک حتی
استخلف عمر انتهی و مستند سنیان همان کلام عمر است که مذکور شد در بیان سابق که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله
انا احرمهما واعاقب علیهما و بعد از آنکه علامه رحمه الله منع متعه حج را از جمله مطاعن عمر نقل کرده فضل بن روزبهان گفته که مسئله
متعه حج میان علما مختلف فیه است و جواز آن موافق مذهب فقهاست و روایات صحیحه در منع آن نیست و اگر صحت منع عمر
ثابت شود پس ممکنست که او از حضرت پیغمبر صلعم شنیده باشد و در مسائل اختلافیه اعتراض بر مجتهدین نمیباشد و قاضی نور الله
مرقده گفته که روایت منع عمر متعه حج را همان روایتست که منع کرد از آن و متعه نسا چنانچه الحال مذکور شد پس منع صحیح است و
احتمال اینکه شاید عمر منع از پیغمبر شنیده باشد از حضرت پیغمبر صلعم مدفوع است بمثل سابقا مذکور شد و صاحب بحار الانوار
رحمه الله الغفار اولا نقل اتفاق اهل اسلام بر مشروعیت تمتع حج نموده و اختلاف فقها در فضلیت آن گفته که [illegible]
در احد قولین [illegible] و مالک گفته اند که تمتع افضل است و قول دیگر شافعی اینست که افضل اقسام حج افراد است بعد از آن تمتع
و بعد از آن قران و معنی حج افراد و قران مذکور است در مظان و نیز بسیاری از اخبار ایشان [illegible] دلالت دارند بر
[illegible] متعه حج روایت کرده و ثالث گفته اعتماد کرده اند مخالفان در دفع طعن آن باینکه نهی عمر و عثمان از آن مبنی بر اینکه
حج افراد نزد ایشان افضل بوده و مقتضای اجتهاد ایشان اینکه در بارهٔ حج تمتع حکم کنند بجهت دفع فساد [illegible] این قول را بسه وجه
رد کرده اول اینکه ظاهر انا احرمهما که عمر گفت تحریم است نه تنزیه و بر فرض تسلیم صحت روایت انا انهی عنهما بجای آن چنانچه بعضی
سنیان متمسکند بآن چون مقرونست بقول عمر که و اعاقب علیهما باز تحریم اظهر است از اینکه با تنزیه عقاب [illegible] دویم
اینکه اگر نهی عمر از متعه حج برای تنزیه باشد میباید که نهی او از متعه نسا نیز چنین باشد پس [illegible] عمر بر رجم بر آن چنانچه گذشت [illegible]
[illegible] سیوم اینکه روایت عمران بن سواده ظاهر الدلالة است بر اینکه مراد عمر تحریم بوده نه تنزیه [illegible]
و از روایت [illegible] عبارتست از آنچه ابن ابی الحدید از محمد بن جریر طبری نقل کرده که گفت که روایت کرده عبد الرحمن [illegible] زید در حدیثی طول

که عمران بن سواده لیثی گفت بعمر که میگویند مردم که تو حرام کرده متعه را در ماههای حج را و حال آنکه آن حلال بود و حرام نکرد آن را رسول خدا
و نه ابو بکر پس عمر گفت اجل انکم اذا اعتمرتم فی اشهر حجکم لم تروها مجزیة عن حجکم فقبح حجکم فکانت قائبة قوب
عامها والحج بهاء من بهاء الله و قد اصبت اجل بتخفیف جیم حرف تصدیق است و قوب بقاف و واو و تا
بقاف و الف و همزه و با، ابجد پوست مرغانه است بعد از آنکه جوجه از آن برآمده باشد و قوب بضم قاف و واو و با ابجد عبارت
از جوجه چنانچه ظاهر میشود از نهایه ابن اثیر پس حاصل معنی کلام عمر اینست که من حرام کردم متعه حج را برای اینکه شما ها
عمره را در ماههای حج می بجا آرید که آن مجزیست از حج پس خالی میشود ایام حج شما از مردم و میشود مثل پوست مرغانه که برآمده
باشد از آن جوجه و حال آنکه حج بهاء دولت و بزرگیست از آن شما پس راضی نمیشوند که این حج بر عمر باعتقاد خود ممنوع
و بعد از این صاحب بحار رحمه الله تعالی نقل کرده که فخر رازی در مقام دفع این طعن به امر دیگر رفته و در مقام توجیه گفته که تمتع
بعمره سوی حج دو قسم است یکی اینکه شخص بمکه آید و در ماههای حج افعال عمره بجا آرد و انتظار در مکه بماند که حج را نیز
در آن سال بانجام رساند و این عملیست که در زمان جاهلیت آن را فسخ ندانسته و قسم دیگر را مکروه کرد آن را عمر عبارت از
اینکه در حال احرام قصد عمره و حج هر دو کنند و بعد از آن فسخ حج نموده انتقال بعمره نمایند و تمتع اندازند و بعد از آن
آن بدارند و در بعض روایات آمده که پیغمبر صلعم آن را در اول امر بخصوص تجویز نمود و آن را بعد از آن منسوخ فرمود و غرض عمر حکم بتحریم این بود
و صاحب بحار الانوار رحمه الله الغفار در رد این بیهوده چنین طریق پیموده که اولاً اینکه این معنی برای تمتع مفهوم نیست بلکه
نقر این معلوم است که آن از تکلفات آن ناصبی است دوم اینکه روایات عمران بن حصین که از ثقات روات ایشانست
ظاهر است در اینکه مراد از حج تمتع که عمر حرام نمود همین معنی اول بود که متبادر است چنانچه از جمله آن روایات است آنچه در صحیح مسلم منقول است
که مطرف گفت که گفت مرا عمران بن حصین که نقل میکنم برای تو امروز حدیثی که نفع میرساند تو را بعد از این بدانکه جمعی از اهل بیت رسول
عمره بجا آوردند در ده روز اول ذیحجه پس آیه که نسخ آن کند نازل نشد و پیغمبر صلعم از آن نهی نفرمود تا اینکه از این عالم
رحلت نمود در این مقام گفت که حتی اذا مضی لوجهه ارتأی کل امرء بعد ما شاء ان یرتأی یعنی بعد از آن گفت که
همگی این نحو دیگر سخنی گوید معلوم است که این سخن را بعد از پیغمبر صلعم قبل از عمر کسی نگفت و عمران از ترس نام او را نبرد سیم
نهم اینکه ابن ابی الحدید نقل کرده که عمر نهی کرد از متعه حج و گفت که قد علمت ان رسول الله صلعم فعلها و اصحابه و لکن
کرهت ان یظلوا معرسین بهن تحت الاراک ثم یلبون بالحج تقطر رؤسهم و در توضیح آن گفته که المعرس الذی یغشی
امرأته و الکره ان یحل الرجل من عمرته ثم یأتی النساء ثم یهل بالحج حاصل غرض اینکه عمر میدانست که پیغمبر صلعم و اصحاب او متعه
حج را بجا آوردند اما عمر ناخوش داشت که در بنا، معدرت اینکه مردم با زنان خود جماع کنند بعد از آن تجدید احرام برای حج نمایند.

و سرهای ایشان آب غسل جنابت را بچکانند و قرب بهمین معنیست آنچه در نهایه ابن اثیر مرویست و از این ظاهر میشود که مراد عمر از
متعه ای که منع کرده غیر معنی متبادر نیست چهارم اینکه در روایت ابن عمران سواده گذشت که عمر بتحریم متعه در ماههای
حج اعتراف نمود و آن صریحست در اینکه مراد او عمره تمتع بمعنی مشهور بود پنجم اینکه اگر آنچه عمر نهی از آن نموده در زمان رسول خدا
منسوخ شده بود عمر تصدیق عمران بن سواده نمینمود در این قول او که تحریم نکرده ماه رسول الله صلعم و ابو بکر و حال آنکه
تصدیق او گذشت در روایتی که اندکی قبل از این مذکور گشت انتهی ما فی البحار ملخصا بیان ششم در حی علی خیر العمل
قوشجی در شرح تجرید بعد از اعتراف باینکه عمر تحریم متعتین و اسقاط حی علی خیر العمل نموده در وجه دفع طعن از عمر گفته
بود که اینها از مسائل اجتهادیست و این نحو اختلاف موجب طعن در مجتهد نیست انتهی مضمونا و بخاطر قاصر میرسد که
این عقد در صورتی موجه است که اجتهاد مناط عمل عباد تواند بود و ثابت شود که حضرت پیغمبر صلعم اجتهاد در نفس احکام شرعیه
فرعیه میفرمود و حال آنکه صحت اول نزد شیعه خلافی و بطلان ثانی نزد ایشان اتفاقیست بلکه بعضی از اهل سنت نیز در این مسائل با
عمر دارد است لیکن اعتراض مجتهدین ایشان از یکجهت و اعتراض خبر آن ایشان از دو جهت کما لا یخفی علی اولی النهی و
تفصیل ادله ابطال اجتهاد مذکور است در رسائل اسناد بر عده اصول شیخ طوسی عطر الله مرقده بهاد و رکتب علل الشرایع صدوق
که ابن بابویه گفته که رسیده حضرت ابو الحسن علیه السلام را که چرا ترک شد حی علی خیر العمل در اذان پس امام علیه السلام فرمود که علت
ظاهره را میخواهی یا علت باطنه را راوی گفت هر دو را پس آنحضرت فرمود که علت ظاهره باعتقاد آنها بود و این بود که مردم
جهاد را و اگذارند از راه اعتماد بر نماز که بهترین اعمال است بدلالت این الفاظ و علت باطنه اینست که در واقع مراد بخیر عمل
در این مقام ولایت و دوستی ائمه علیهم السلام است پس اراده کرد شخصی که امر بترک حی علی خیر العمل نمود از اذان این را که کسی ترغیب شود مردم را
بر آن و در کتاب معانی الاخبار مرویست که محمد بن مروان گفت که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که آیا میدانی تفسیر حی علی خیر العمل را
گفتم نمیدانم آنحضرت علیه السلام فرمود که دعاک الی البر الله خیر من ... میخواند ترا بسوی نیکی کردن آیا میدانی بکه میخواند بسوی نیکی
راوی گفت گفتم نمیدانم امام علیه السلام فرمود که دعاک الی البر فاطمة و ولدها یعنی میخواند ترا بسوی نیکی بفاطمه و اولاد او علیهم السلام
بسیم و حرفوا کتابک شارح گفته که مراد از تحریف
کتاب مبتنی در آن نیست که عبارت باشد از تغییر عبارات و تبدیل کلمات بلکه مقصود به تحریف در این مقام ترک عمل
کتابست بر مراد شارع علیه السلام و ترک اوامر و نواهی آنست چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده لیس فیهم سلعة ابور من
الکتاب اذا تلی حق تلاوته و لا سلعة انفق بیعا و لا اغلی ثمنا من الکتاب اذا حرف عن مواضعه و لا عندهم
انکر من المعروف و لا اعرف من المنکر و کذلک قوله علیه السلام قد حمل الکتاب علی آرائه و عطف الحق علی اهوائه

من العظایم ویهون کبیر الجرایم یقول اقف عند الشبهات وفیها وقع ویقول اعتزل البدع وبینها اضطجع فالصورة
صورة انسان والقلب قلب حیوان لا یعرف باب الهدی فیتبعه ولا باب العمی فیصد عنه فذلک میت الاحیاء
انتهی ما نقله الشارح حاصل معنی آنکه نیست در میان این گمراهان متاعی کمتر و بی بهاتر از قرآن در وقتی که تلاوت کرده شود چنانچه
که سزاوار است تلاوت آن ونیست متاعی مرغوبتر و پر بهاتر از قرآن در وقتی که گردانیده شود از جاهای نزول آن ونیست نزد ایشان چیزی
منکرتر از معروف حق ونه معروفتر از منکر وهمچنین حضرت امیر ع در جای دیگر فرموده که حمل کرده آنرا بر خیالهای باطل خود میل
داد حق را بر خواهشهای باطل خود این مسکین خود مرد را از گناههای بزرگ آسان میشود بر همگنان تبلیغات او غلطهای بزرگ
میگویند نزد شبهات توقف وایستادگی دارم ودر میان آنها افتاده ومیگویند گوشه گیری از بدعتها مینمایم ودر میان
آنها خوابیده پس صورت او مثل صورت انسانست ودل او مانند دل حیوان که نمیشناسد راه هدایت را تا تابع آن شود
ونه راه کوری را تا از آن اعراض کند پس چنین شخصی مرده است در میان زندگان نظم ظالمی التحقه دیدیم وزنده کنیم
این فتنه نیست خوابیدن بوده بد انکه را خواب من از بیدار است ما اخیتن بر زندگانی مرده دیده وفقیر گوید ایمعنی بر تحریف موافقت
با انچه اکثر مفسرین در ذیل کریمه یحرفون الکلم عن مواضعه که در سوره نساء در شان یهود نازل گشته گفته اند از آنجمله شیخ
طبرسی رحمه الله گفته که ای یفسرونه علی غیر ما انزل ویغیرون صفة النبی فیکون التحریف بامرین احدهما سوء التأویل
والاخر التغییر والتبدیل کقوله سبحانه ویقولون هو من عند الله وما هو من عند الله انتهی ومعنی مکرر اراد تحریف
آیات ... در اصل ... بیان

واحبا اعدائک و جحد الائک

این دو فقره در نسخه شارح نیست و توضیح فقره اولی ظاهر میشود از آنچه می آید در اصل بیستم و توضیح فقره ثانیه ظاهر است از آنچه گذشت در اصل یازدهم ...

وعطلوا احکامک

اشارتست بانکه احکام الهی کماهی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محفوظ بود وبهانه اینکه
ابوبکر وعمر اورا معطل داشتند آنها نیز معطل ماندند در باب اول کتاب فضل القرآن کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که لا والله لا یرجع الامر والخلافة الی آل ابی بکر وعمر ابدا ولا الی بنی امیة ابدا ولا فی ولد طلحة والزبیر
ابدا وذلک انهم نبذوا القرآن وابطلوا السنن وعطلوا الاحکام حاصل معنی آنکه قسم بخدا که برنمیگردد حکومت وخلافت
پیغمبر بسوی اولاد ابی بکر وعمر هرگز ونه بسوی بنی امیه که اولاد عثمان واولاد معویه بن ابی سفیان واولاد مروان بن حکمند هرگز
وحادث نمیشود در اولاد طلحه وزبیر هرگز بسبب اینکه ایشان انداخته اند یعنی قرآنرا بامعنی که آیات بینات انرا که نهی از
اتباع ظن وامر بسؤال امام زمان میکرد پنهان کردند وباطل کردند طریقه های رسول را که عبارتست از نهی از پیروی ظن واختلاف

از دو بال و معطل و بیکار گذاشتند حکمها را باعتبار انکه ائمه هدی را متحمل تقیه نمودند و اثر از بنیاد انها بکندند
... الظاهر من الشرح الصافی وقریبست باین معنی آنچه در سال نهصد ویازدهم هجری بغریبان پادشاه جنت
مکان شاه طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان اسکنه الله بحبوحة الجنان نوشته گشته در جواب مکتوب
سلطان سلیمن که از قیاصره آل عثمان بود چه از جمله فقرات آن مکتوب اینست که باید منبعد چنین چیزی را ترک کنید واز
سب صحابه دست بردارید تا ما با شما صلح کنیم ودر جواب این مرقوم شده که نفهمیده که عداوت با ائمه معصومین
صلی الله علیهم اجمعین میمنت ندارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید که ما عادانا بیت الا وقد خرب
ومن شک فیه فلیجرب واگر در این سخن شکی دارید درنگرید که آل سفیان وآل مروان وآل زیاد وبرامکه وآل عباس
که صاحب مهدها گهوارهای زرین باطراف وجوانب عالم میبردند هریک از ایشان چندین سید را کشتند و منصور خلیفه در
بغداد بنای ملیها و ... سادات بنی هاشم را بجای خشت وسنگ بدیوارها میگذاشت که نسل حضرت سید
المرسلین منقطع گردد و هرون کوشید چندین هزار شیعیان حیدر کرار را بقتل رسانیدند که شاید از ائمه نسب
طاهره دست بردارند واز سطوت محقه اثری نماند وباوجود این سعی واهتمام از ایشان نه اثر مضجعی ونه مقبره ونه
از ایشان مهدی ومریدی ونه نسلی وذریتی باقی نمانده بلکه جمله مستاصل شده بدست پادشاهان چنانکه نسلهای ایشان
منقطع گردید وهریک از ایشان بابتلا ومحنتی گرفتار شده بجهنم واصل شدند وبعد از اهلاک واستیصال
ایشان سادات عظام را استمالت داده قلم رحمت از ایشان برداشتند امروز الحمد لله در مغرب ومشرق سادات
عالی درجات بیش از نجوم اندر سموات ونعت که در آن زمان بعلت قلت انصار واعوان ضرور بود الکنون بدولت ما
اعوان وانصار مکروه بلکه حرام مینماید انتهی ملخصه وفقیر گوید که مدد آنچه والاخلفا ضلال در تحمل اینهمه ظلم
اعتساف سبب اینست که خبر است پور زد والاکتاف که در خبر معتبره مرویست که او نیز عازم استیصال قبایل
عرب گشت وبعد از انکه جمعی کثیر از ایشان را کشت نزار بن معد بن عدنان که بنا بر آنچه در اصل سوم گذشت
جد بعید همه است نسب حضرت خاتم پیغمبران علیهم صلوات الرحمن نزد او ... گفت که مراد ... بر سر اعضا بود
نگاهدار چون شاپور آن ذلیل را دید پرسید که اینمرد کیست عرض کرد که بعد از انکه نزار را احضار کردند اظهار
کرد که من مردیم از عرب ومیخواهم که از تو بپرسم که تو قبل از این همت گماشتی بر قتل جمع کثیر که گناه کاری نبود ...
انجمع بیگناه را چرا میکشی و بار گران خون ایشانرا بچه جهه بدوش میکشی شاپور گفت که در کتاب بها دیده ام که مردی
از عرب بوجود خواهد آمد مسمی بمحمد ص که بادعای نبوت دولت ملوک عجم زایل کند لهذا میخواهم که طوایف عرب

مستاصل کنیم تا آنکه دیهم رسد دولت ملوک عجم زایل شود نزار گفت اگر این خبر را در کتب صادقین یافته البته بوقوع
مقرون و این سعی شود در استیصال ایشان از طریقه عقل بیرون است چه حافظ حقیقی آن اصل اصیل را در کنف عنایت خود
نگاه میدارد و قضاء خود را البته با مضا میرساند و اگر این خبر از کتب کذابین بشما رسیده بر اقوال ایشان
چه اعتماد خواهد بود که بنا بر آن اینهمه فساد و ارتکاب دیوان نمودید بنابر این سخن را پسندیدند و گفت بلکه خود کرده
ازین حرب بر دارید اصل سی و هفتم

وابطال فرائضك

شارح در این مقام
ساکت است فرایض جمع فریضه است و آن یا مصدر مجرد و یا اسم مصدر باب افعال است بمعنی واجب کردن و یا
صیغه فعیل بمعنی مفعول است بمعنی واجب کرده شده و چون مراد بآن حکم است در بنوقت تا آن یا برای مبالغه است
مثل و کراهیة من الوقس الفتنة و یا برای نقل از وصفیت باسمیت است مثل تاء حقیقة و بالجمله فرق میان فریضه
و واجب نیست که واجب اعم از عقلی و شرعیست و فریضه مخصوص بشرعیست علی ما فی مجمع البحرین و گاهی بر دو
مستحب موکد که مستعمل میشود چنانچه در غسل الجمعة واجب و در السجود علی الارض فریضة و علی غیر الارض سنة
بعضی گفته اند در باب فرائض الصلوة بحار الانوار چنین است که المراد بالفرض ما ظهر وجوبه بالقرآن او
شرعیته اعم من الوجوب و الاستحباب و با نچه نیز واجب اعم است از مفروض کما لا یخفی و علی التقادیر مراد
بابطال ابی بکر و عمر فرایض را در این مقام اینست که احکامی که مدلول قرآن بود ایشان باطل کردند و عمل بمقتضای
آنها نکردند بود از جمله فرایض میراثست بمقتضای سوره النساء که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین
الی قوله تعالی فریضة من الله و شارح رکاز از فقهاء عامه در کتاب متعلق بمیراث گفته که الفرایض جمع فریضة بمعنی
فعیلة بمعنی مفروضة و هی الشیء المقدر و الفرض القطع و التقدیر سمیت اوامر الله فرایض لانها مقدرة
بحیث لا یجوز الزیادة علیها و لا النقصان و لهذا سمی هذا العلم بالفرایض اذ بیّن فیه الانصباء و لا
فیه لعدة قوله تعالی یوصیکم الله ما روی عن ابن مسعود ان النبی ص قال تعلموا الفرائض و علموها الناس
فانی امرؤ مقبوض و ان العلم سیقبض و یظهر الفتن حتی یختلف الاثنان فی الفریضة فلا یجدان من
یفصل بینهما و قوله ع تعلموا الفرائض فانها من دینکم و انه نصف العلم فانه ما ینزع عن امتی انتهی پس
ممکنست که مراد بفریضه اینجا حکم میراث باشد که چنانکه پیغمبر صلعم در مثل آیند و خبر اعلام فرموده بود بعد از رحلت آنحضرت
سعادت تغییرات در آن روز بروز بروز نمود و از جمله آنها این بود که میراث پیغمبر را اصلا بحضرت فاطمه علیها السلام
ندادند چنانچه بیان میشود در اصل چهل و پنجم و بنا عول و تعصیب را نهادند چنانچه میاید در اصل چهل و ششم و از الجمله بود

آنچه منقولست که عمر در میراث جد با هفتاد قول گفت چنانچه صاحب بحار الانوار در مطاعن عمر نقل کرده و در مسئله جد که جاهل
شده دلالت باحد بحکم علی اختلاف النسخ صد فتوی مختلف داد چنانچه متعصبین عامه قوشچی صاحب تجرید قبول نموده
و در مقام عذر خواهی گفته که آنها از راه اجتهاد بود و نمیتوان گوید که در اصل سی و دویم گذشت که حجت اجتهاد در غیبت در زمان
غیبت نیز نزد شیعه خلافیست و تمسک با آن نزد مذهب رئیس ایشان بمعنی نیست با اینکه اعتقاد و طریقه شیعه اثنی عشریه
اینست که ائمه ایشان علیهم صلوات الرحمن علم قطعی دارند بکل احکام عباد و با آن سبب با وجود ظهور و حضور یکی از ایشان جایز
نیست اجتهاد و التحقیق بطلب تمامه بموضع تحقیق اصل سی و دویم [illegible]

والحادا فی آیاتك

شارح در اینجا ساکت است و ظاهر نیست که اینفقره اشاره است بآیه سوره فصلت که ان الذین یلحدون فی
آیاتنا لا یخفون علینا چه این آیه مبارکه برای بیان حال ابی احمد نازل شده که اهتمام تمام نمودند در اینکه احکام پیغمبر را
برهم زنند و مردم را از راه حق بدر برند و از آیات قرآنیه آنچه صریح در بیان اهل حق و اهل باطل بنده بر طرف کنند
لهذا چون حضرت امیر المومنین علیه السلام قرآن را جمع فرمود و مجموع آنرا بایشان نمود قبول نکردند و مواضع غلط خواه خود آنچه
خواستند کردند چنانچه مفصلا بیان میشود در اصل شصت و نهم انشاء الله و چون مدرس اطوار ناهی رستها بودند بتقلید
ابی بکر و عمر [illegible] همانکه در بیمقام استناد این نوع الحاد بآن دو بد نهاد شده مصداق این قال حدیثی است که شیخ
طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج روایت نموده در ذیل احتجاجی که حضرت امیر المومنین ع فرمود بر زندیقی که بخدمت آنحضرت
رسیده و از متشابهات قرآن سؤال نموده از جمله سؤالات او این بود که الله تعالی لوای فضل پیغمبر آخر الزمان را بر سایر
انبیاء مکرر در قرآن بر افراخته و با وجود آن آیاتی که دلیلست بر نقص و تجلیل او نیز نازل ساخته پس حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود که و اما ما ذکرته من الخطاب الدال علی تهجین النبی و الازراء به و التأنیب له مع ما اظهر الله تعالی فی کتابه
من تفضیله ایاه علی سایر انبیائه فان الله عز و جل جعل لکل نبی عدوا من المشرکین کما قال فی کتابه و بحسب
جلالة منزلة نبینا ص عند ربه کذلک عظم محنته لعدوه الذی عاد منه الیه فی شقاقه و نفاقه و کل اذی و مشقة
لدفع نبوته و تکذیبه ایاه و سعیه فی مکارهه و قصده لنقض کل ما ابرمه و اجتهاده و من مالاه علی کفره و عناده
و نفاقه و الحاده فی ابطال دعواه و تغییر ملته و مخالفة سنته و لم یر شیئا ابلغ فی تمام کیده من تنفیرهم عن موالاة
وصیه و ایحاشهم منه و صدهم عنه و اغرائهم بعداوته و القصد لتغییر الکتاب الذی جاء به و اسقاط ما فیه من
فضل ذوی الفضل و الکفر ذوی الکفر منه و ممن وافقه علی ظلمه و بغیه و شرکه و لقد علم الله ذلک منهم فقال ان
الذین یلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا و قال یریدون ان یبدلوا کلام الله و لکم [illegible] الکتاب

كلو مستمراً على التأويل والتنزيل والمحكم والمتشابه والناسخ والمنسوخ لم يسقط منه حرف الف ولا لام فلما وقفوا
على ما بيّنه الله تعالى من اسماء اهل الحق والباطل وان ذلك ان ظهر نقض ما عقدوه قالوا لا حاجة لنا فيه ... فبئس
ما يشترون الحديث حاصل غرض ازين كلمات شكايت آيات آنكه الله تعالى براى هر پيغمبر جمعى از مشركين دشمن كرده چنانچه
مذكورست در قرآن مجيد و بعد از رحلت آنحضرت خاتم الانبياء در نزد خدا بعضى ... عظيم نمود ...
كه اقسام مكاره با آنحضرت صلعم رسانيدند و شكست قواعد دين كه آنحضرت محكم كرده بود و اجتهاد و سعى كرده در
در ابطال دعوت و تغيير ملت و محو لوازم آنحضرت ختم نبوت ... بر آن در اتمام آن كار از آنكه انكار كردند مردم از ...
وصى او كه عبارتست از حيدر كرار و برانگيختند ... در دشمنى آنحضرت و اوصياء و تغيير كتابى كه پيغمبر صلعم آورده و اسقاط
در فضل اهل فضل و كفر اهل كفر در آن بيان كرده و بتحقيق كه دانست خداوند عالميان پيش از وقوع آن خبر داد در قوله تعالى
بقوله تعالى ان الذين يلحدون فى آياتنا ترجمه والله اعلم آنجماعت كه ظلم ميورزند و از راه حق بيرون ميروند در آيات ما ...
قرآنست و در آنها تحريف و تبديل و تغيير و تصرفات ميكنند بر ما پنهان نيستند بلكه ... نه از جهة فعل ...
فرموده كه اراده دارند كه تبديل كنند كلام خدا را كه قرآنست ... حاضر كرده شد قرآن نزد ايشان تمامه برجا كه مذكور بود
در آن تأويل و تنزيل و ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه كه سبقت داده بود از آن يكحرف نه الف و نه لام پس مطلع شدند بر آنچه
مذكور بود در آن از نامهاى اهل حق و اهل باطل ... ظاهر شود ... آنچه را كه ايشان ...
امامت با اول ... ضلالت و گفتند كه ما احتياج باين قرآن نداريم و بآنچه نزد ماست ... و لهذا فرموده الله تعالى
كه انداختند قرآن را ... در عوض آن بهائى كم ... الشاء الله تعالى بتفصيل مى آيد در اصل ... و شيخ طبرسى رحمه الله در مجمع البيان در تفسير اين آيه مباركه گفته ان الذين
يلحدون فى آياتنا اى يميلون عن الايمان بآياتنا لا يخفون علينا ... و اقوالهم و افعالهم ... و
وعيد عن قتاده و ابن زيد و السدى و قد قيل ان معنى الالحاد فى آيات الله هو ما كانوا يفعلونه من المكاء
والتصفية عن مجاهد و قيل هو ... عن ابن عباس فقال ابن عباس المراد
بالآيات هنا الادلة التى هى ... فيها الانحراف عنها و ترك الاستدلال بها انتهى و مكا ... بخفيف
كاف ... و صفير ... و يا ... و ... يكنند ... چنانچه ... رحمه الله در تفسير ... مكا و ... عند البيت الا مكاء ... مذكور ... كاف ... غلبت
مجاز على ما فى مجمع البحرين ... مكا يمكو مكاء اذا جمع يديه ثم صفر فيهما ... الحاد در آيات الله تعالى ...

اينكه ... حضرت پيغمبر صلعم در نماز مشغول تلاوت قرآن ميشدند كفار ... آواز بلند ... دست ميزدند
تا پيغمبر صلعم از نماز باز دارند و الباقى ظاهر اصل نوزدهم

وعاديا اوليائك

اشاره است الى قوله تعالى انما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون
الزكوة و هم راكعون و قوله رسول الله صلعم فى حديث الراية رجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله
فنصب الخلافة و قلد امر الولاية فهما المعاديان لهما اياه ... عليه غيره و فوض اليه امره ...
اولياء در مقام بمعنى مطلق دوستان و مطلق نصرت كنندگان دين خاتم پيغمبران صلعم ميتواند بود و بنابراين حضرت امير المؤمنين
و اولاد اطهار آنحضرت عليهم السلم بالليل والنهار و خلص صحابه كبار مثل ابوذر و سلمان و مقداد و عمار ...
رفيع مقدار داخلند در اولياء و دشمنى كردن ابى بكر و عمر با ايشان اگرچه از غايت وضوح مستغنى از بيان است اما مجملى
از آن اينست كه علامه حلى رحمه الله از تاريخ طبرى و كتاب محاسن و كتاب انفاس الجواهر و كتاب غرر ابن خزانه نقل كرده كه عمر
با جمعى كه از جمله ايشان بود اسيد بن حضير و سلمة بن اسلم بمنزل حضرت امير المؤمنين عم رفت در وقتى كه حضرت على و فاطمه و
حسن و حسين عليهم السلم و جمعى از صحابه كبار در آنجا بودند پس گفت كه بيرون بيائيد و با ابى بكر بيعت كنيد و اگر نه ...
خواهيم سوزانيد در اين وقت حضرت فاطمه عليها السلم گفت كه اى عمر خانه مرا بر فرزندانم ميسوزانى عمر گفت ...
... بعزت و قسم بخداوند مجيد انكار را عمر ميكند براى آنكه تمام بيرون آئيد و بيعت كنيد و نقل كرده ابن خزانه
از زيد بن اسلم گفت كه من از جمعى بودم كه همه بر دوش ... بوديم با عمر براى سوزانيدن منزل اولاد و اصحاب ... و باجمله
حضرت على عم و خلص صحابه را بزور به بيعت ظاهرى وادار ساختند و ... عداوت و دشمنى اولاد و اتباع او عليهم السلم ...
... كردند ... و فضل بن روزبهان ... قباحت آن ... حاضر شده علاج ... انكار ...
... را يافته كه طبرى رافضى مشهور ... تشيع و ... و ساير روافض ... كرده اند ...
... سخنان ... و قاضى نور الله مرقده گفته كه قطع نظر از آنكه علامه اين نقل را از طبرى
... نكرده بلكه جمعى از ثقات علماء ... و ... طبرى ... و ... كتاب ...
... نقل كرده است ... فضل بن روزبهان ... طبرى شافعى و طبرى شيعى ...
علماء و اعيان ... صاحب تاريخ محمد بن جرير بن ... طبرى شافعى است ... و از جمله اعاظم علماء ...
و علامه اين روايت را از تاريخ او نقل كرده و طبرى شيعى محمد بن جرير بن رستم طبرى و كتاب او مسمى بالايضاح است
و بعد از تمام ... الكلام ... تشكيكات فضل بن روزبهان را ... رد كرده ...

الملال و الکلال و مبتوا اند بود که اولیا اینجا جمع ولی بمعنی اولی بنفس باشند چنانچه مدلول کریمه انما ولیکم الله است و این آیه
مبارکه از جمله ادله واضحه است بر امامت و ولایت حضرت امیر مؤمنان علیه و آله صلوات الرحمن فضل بی روز [illegible] و امثال آن
از ارباب عناد علیهم اللعنة و الخزی تشکیکات بود در آن و بغیر جوابها که قاضی نور الله مرقده ایراد فرموده در جواب [illegible]
میرسد که با اینکه بلی از اینها بحسب تنبیه تحت مقدم بر آن جوابها و دیگر را موضحا از آنها میدید و در کتب اینفرقه مجموعه شکر
مساعی علیهم الجمیلة آنها را میدید لهذا اکتفی بذکر الامام الهمام علیه التحیة و السلام نقل آنها را بعد از ذکر مجملی از شان نزول آیه
مناسب دیدم و المراد حقیر از رجال [illegible] در الموقف [illegible] بارگاه سلیمین [illegible] مؤمنان علیه صلوات الرحمن [illegible]
اجماع شیعه و سنی محقق شده بر معنی آیه مبارکه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة و هم راکعون در شان جناب مستطاب حضرت ابی تراب علیه و علی اولاده السلام فی المبدا و المآب نزول یافته
با قصه و اشتهر که سبب آن این است که بعد از آنکه آن جناب و الاتمام در بیست و چهارم ذی الحجة الحرام در مسجد مشغول نماز بود سائلی داخل
مسجد شد سوال نمود آنحضرت در حال رکوع بخنصر دست راست که انگشتر در آن بود اشاره فرمود سائل آن را بیرون
کردن انگشتر گران بها را از انگشت آنحضرت جود و سخا بعمل آمد [illegible] اخلاص با عطا انگشتری مکین قرین بود موالات [illegible]
سلک موالات خدا و رسول منتظم نمود در [illegible] مجمع البحرین [illegible] جواهر حقایق و دقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که وزن حلقه آن انگشتر چهار مثقال نقره بود و وزن یاقوت سرخ که نگین آن بود پنج مثقال که از [illegible] متصل [illegible]
معمول این زمان یکدانگ و نیم کم باشد و قیمت آن مساوی خراج [illegible] و خراج شام [illegible] نقره و چهار [illegible]
طلا بود و آن انگشتر بود که [illegible] که سرحلقه اصحاب طغیان بود [illegible] بعد از آنکه حضرت [illegible] بضرب ذو الفقار
صاعقه بار روح نحس آن نحس را از جسد پلیدش جدا کرده روانه دار البوار کرد [illegible] آن انگشتر را [illegible] بخدمت خاتم رسل
آورده آنحضرت [illegible] را باو بخشید [illegible] بر تبه علیا سعادت [illegible] دینار [illegible] و در بعضی [illegible]
کما تفصیلی در فتوحات مکیه مرویست و صاحب کتاب آیات الاحکام [illegible] که از علمای عامه است در کیفیت [illegible]
روایتی نقل کرده و از ظاهر میشود که انگشتر مذکور طلا بود [illegible] چون طلا بودن آن انگشتر [illegible] نقل [illegible] مجمع
البیان [illegible] یا اینکه [illegible] غلطی کرده باشند [illegible] بعد از عطا [illegible]
شده باشد انتهی [illegible] فاضل [illegible] نقل کرده اند که [illegible]
انگشتر را امیر المؤمنین [illegible] انگشتر [illegible] که آنحضرت [illegible]
داده بود انتهی [illegible] کافی مروی [illegible] ظاهر میشود که [illegible]

[illegible] باب [illegible] الائمه علیهم السلام من آیات الانبیاء از کتاب [illegible] مأثور است که عن ابی جعفر [illegible]
[illegible] و هو یقول [illegible] لیلة [illegible] خرج علیه الامام علیه [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] اسناد قدس سره بعد از شرح و ترجمه آن گفته که بیرون آمد امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] که [illegible] آنچه میگویم [illegible] این [illegible] بیرون آمد و برسم امام
[illegible] و [illegible] آن [illegible] در دست [illegible]
[illegible] که در [illegible] قادر [illegible] که [illegible]
[illegible] رضای خدا [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] از آنحضرت امیر [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] علیه و علیهم التحیة و الثنا آمده [illegible] در زمان [illegible] السائل [illegible]
[illegible] کافی [illegible] که [illegible] آیه ولایت [illegible]
[illegible] و تخفیف [illegible] بود [illegible] بخدمت حضرت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] الخاتم [illegible] انگشتر [illegible] که آنحضرت [illegible] ظهر بود
[illegible] المؤمنین [illegible] بتصدق [illegible]
[illegible] خداوند عالمیان [illegible]
[illegible] مبارکه [illegible] و ایضا در [illegible] روایت [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] و اسناد قدس سره در شرح [illegible] گفته که [illegible] قیمه آن [illegible] که [illegible]
[illegible] آنچه مشهور است [illegible] تصدق [illegible] انگشتر [illegible] منافات ندارد [illegible]
[illegible] بتصدق دو مرتبه واقع شده باشد و فاضل الاحسائی رحمه الله [illegible] از بعضی [illegible] عبارت [illegible]
تصدق [illegible] بالحلة و الاخری بالخاتم و الآیة نزلت بعد الثانیة فان قوله [illegible] و یؤتون [illegible]
انتهی و [illegible] حدیث [illegible] که [illegible] ائمه معصومین صلی الله علیهم اجمعین [illegible] تصدق [illegible]
[illegible] علامه رحمه الله [illegible] آیه مبارکه [illegible] و اجمعوا علی نزولها فی علی [illegible] و هو مذکور فی الصحاح
الستة لما تصدق بخاتمه علی المسکین فی الصلوة بمحضر جمع من الصحابة و الولی هو المتصرف و قد اثبت الله
الولایة لنفسه و [illegible] رسوله و امیر المؤمنین علیهما السلام و ولایة الله عامة فکذا النبی صلی الله علیه و آله و الولی علیهم السلام

انتهی حاصل استدلال اینکه این احتجاج دلیلی جلی است بر اینکه مراد بالذین آمنوا درین آیه حضرت مرتضی علی است و منطوق آیه آنست
باینکه ولایت که در شان خداوند عالمیان مخدوم بوده است و در شان حضرت رسول صلعم و آن امام متقیان هم کوه بوده است و معلوم است که ولایت
خدا عام و بمعنی اولی بتصرف بودن نسبت بکل انام است پس حضرت علی بعد از خدا و رسول نسبت بکل مکلفین ولی بود و فدای [illegible]
و فضل بر روز بهان باینکه از راه کثرت لجاج و عناد و قلت تتبع و اجتهاد که امر انکار متواترات از کتب عامه میکند و [illegible]
قاضی نور الله مرقده رسول صلعم در مقام تواتر آن در کتب خواص و عوام ملزم گشته و بزعم فاسد خود مفری دیگر برای خود [illegible]
و عمر علیهم اللعنة و سقر جسته و خلاصه سخنش اینست که جعفر ولی که بلغت مشترکست میان ناصر و محب و احق بتصرف و غیرها پس تعیین
معنی محتاج است بقرینه و درین مقام قرینه دلالت میکند بر اینکه مراد از ولی محب است نه احق بتصرف و در بیان دلیل گفته که لان لو
حمل علی هذا المکان غیر مناسب لما قبلها و هو قوله یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء
بعضهم اولیاء بعض فان الاولیاء ههنا بمعنی الانصار لا بمعنی الاحقین بالتصرف غیر مناسب لما بعدها و هو قوله و
من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون فان التولی ههنا بمعنی المحبة و النصرة فوجب
ان یحمل ما بینهما علی النصرة ایضا لیتلائم اجزاء الکلام انتهی بلفظه مقصود آنست که چون ولایت در آیه سابق لا
بمعنی نصرتست که درین آیه بمعنی احق بتصرف باشد این آیه مناسب طرفین خود نباشد پس حمل ولایت درین آیه بر نصرت
واجب و لازم است و بنا بر آن اجزاء کلام ملک علام متلائم است و آنچه بخاطر فاتر رسیده آنست که شاید ولایت در [illegible]
نیز بمعنی احق بتصرف باشد و بنا برین اجزاء کلام متلائم نباشد مفصل این مجمل آنست که در سوره مائده چنین است یا ایها الذین
آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی
القوم الظالمین فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة فعسی الله
ان یاتی بالفتح او امر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین و یقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا
بالله جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون
لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
پس میگوئیم که شاید مراد از لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء این باشد که ایشان را نسبت بخود اولی بتصرف مکنید باین معنی
که مجتهدات شرعیه از ایشان مپرسید و اتباع ایشان را در فتاوی بر خود لازم ندانید از آنکه چون این یک گروه فتوا میدهند بر خلاف [illegible]

نیست از قبیل حضرت نیست و ایشان تمام بدین خود میخوانند و از صراط مستقیم باز مانده‌اند چنانچه در کتاب محاسن برقی روایت کرده از محمد
بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام قال ان من عندنا یزعمون ان قول الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون انهم الیهود و النصاری قال اذن یدعونهم الی دینهم ثم قال بیده الی صدره نحن اهل الذکر و نحن مسئولون
حاصل معنی آنکه محمد بن مسلم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمود که جمعی از عامه که بیضاوی و صاحب کشاف از تابع ایشانند
اعتقاد ایشان اینست که مراد باهل الذکر درین آیه کریمه امر شده باینکه سؤال مجهولات از ایشان نمود دانشمندان یهود و نصاری اند
آنحضرت فرمود که در اینصورت که مردم مامور باشند باینکه مجهولات را از ایشان بپرسند ایشان مردم را بدین خود دعوت کنند
و مردم را از راه حق بدر برند بعد از آن بدست مبارک اشارت بسینه خود که معدن علم و حکمت بود نمود و فرمود که ما
اهل بیت ائمه اهل الذکریم و مائیم سؤال کردگان که مردم مامورند بسؤال از ما و ازین حدیث ظاهر میشود که چنانچه مراد باهل ذکر
یهود و نصاری نیستند همچنین مراد بان نیز طلق علماء نیستند بلکه مؤمنین باید که نیز باشند چنانچه صاحب مجمع البیان
نقل کرده نیز نمیشوند و مؤید آنچه در معنی لا تتخذوا الیهود معروض شد آنست که در تتمه آن میفرماید بعضهم اولیاء
بعض یعنی بعض یهود و نصاری که عبارت از احبار و رهبان ایشانست اولی بتصرف شده‌اند نسبت بعضی دیگر که مقلدین ایشانند
چنانچه در سوره توبه فرموده اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله از آنکه ظاهر معنی والله اعلم آنست که
افراد مقلدین احبار و رهبان دانشمندان خود را پروردگاران خود و صاحبان اختیار و معبودان بغیر خدا بودند
لا اصطلاحی که اینان ظن و تخمین بیان مینمودند مقلدین بطوع و رغبت میشنودند و غافل بودند از آنکه این عمل عبادت
ایشانست و مرتد صاحب حکم و فرمانست چنانکه در کتاب العقل کافی مرویست که عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فقال اما و الله ما دعوهم الی عبادة انفسهم و لو
دعوهم ما اجابوهم و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون خلاصه مضمون اینکه
ابو بصیر گوید معنی این آیه مبارکه را از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم آنحضرت فرمود آگاه باش قسم بخدا که علماء نصاری نخواندند مقلدین
خود را بعبادت که برخود متوجه خواندند ایشان قبول نمیکردند لیکن حلال کردند برای ایشان بعضی چیزها را که خدا حرام کرده بود و حرام کردند
بعضی چیزها را که خدا حلال کرده بود پس اطاعت ایشان کردند و ندانستند که این اطاعت عبادتست و صاحب کشاف و قاضی
بیضاوی نیز بهمین معنی تصریح کرده‌اند چه در کشاف گفته و نحوه تسمیة اتباع الشیطان فیما یوسوس به عبادة بل کانوا یعبدون
الجن یا ابت لا تعبد الشیطان و بعد ازین گفته که روی عن الفضیل ما ابالی اطعت مخلوقا فی معصیة الخالق او صلیت
لغیر القبلة و بیضاوی گفته که و اما طاعة الرسل و سایر من امر الله بطاعته فهو فی الحقیقة طاعة الله و بنا بر آنچه معروض شد معنی

ومن يتولهم منكم فانه منهم که در مقام تهدید و تنفیر مذکور شده اینست که هر که از جمله تمام امت محمد صلعم قبول ولایت
و یاری و نصرت یهود و نصاری کند پس وی هم از جمله ایشان میشود و از دین محمد صلعم بدر رود و نظیر اینست آیه خطاب بیهود که
حضرت رسالتمآب صلعم در بیان الزام نبوت و ولایت خود باینمعنی بر اهل کتاب فرموده که یا اهل الکتاب تعالوا الی
کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله
از اینکه اینجا اراده عوت نمود بیک کلمه که متفق علیه خود کس و ایشان بود و بیان آن کلمه چه فرمود برای تصدیق
و استعار باینکه تمام این سه کلمه جز یک نیست بدون احتیاج ال لا نعبد الا الله که حقیقت آن مستلزم امری است که لا نشرک
به شیئا که عبارت اخری است سیوم لا یتخذ بعضنا که ایضا عبارت اخری و بر اینمعنی از قبیل برهانست
معلوم بود که اهل کتاب قایل بودند بجا باینکه بعضی از ایشان نسبت به بعضی دیگر رب و صاحب فرمانست بلکه قایل
بودند از اینکه عمل ایشان بجای اتخاذ رب و ترک خداوند عالمیانست اما بنا بر اینکه معترف بودند که اوصیاء ایشان
ایشان منقرض شده و مدعی بودند که چون عالمی بکل احکام شرعیه معلوم ایشان نیست تقلید احبار و رهبان
ایشان بظن و تخمین بیان کنند بر این یاد حق بندگی کافیست لهذا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین
در تنبیه این قوم بدآئین مبتنی بر این مضمون مبتلی شد که تقلید مذکور از قبیل شرک برب العالمین است
سواء بین الملتین اینست پس لا بد موافق مذهب شما نیز بر شما واجب است که تفتیش نموده تحتی عالم بجمیع احکام از خالق
خلایق پیدا کنید و در مسائل دینی از او تبعیت نمایید تا از این نوع شرک مبتنی گردید و چون معلومست که در زمان آنحضرت
پیغمبری کسی مصداق اینمعنی بعد از آنحضرت نایاب بود اگر اهل کتاب بمقتضای دین خود عمل میکردند تصدیق نبوت
و ولایت آنحضرت صلعم را بر خود لازم میشمردند و هرگاه بدلالت مقامات چنین که مذکور شد معلوم شد که ولایت در کلام لا تتخذوا
الیهود و النصاری اولیاء الخ ظاهر در معنی اولی بتصرف بودن است در آیه انما ولیکم الله بطریق اولی باینمعنی خواهد بود برای
اتفاق سیاق بجهة التیام تمام اجزاء الکلام مسکوتم در آیه متصله بآن که ومن یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب
الله هم الغالبون است باید معنی این باشد که هر کس که راضی شد باولی بتصرف بودن خدا و رسول و این مؤمنین که در آیه سابقه
مذکور و موصوف بصلوة و زکوة در حال رکوع شدند انکس از جمله حزب الله است و حزب الله ایشانند غالب الخ پس الذین
اینجا همانست که در ذیل انما ولیکم الله مذکور شده تتمه اینکه چنانچه ذکر ومن یتولهم منکم الخ بعد از لا تتخذوا الیهود الخ برای آن
بود که مخاطبان خوف کرده امتثال آن نهی کنند و مرتکب آن تولی خاص نشوند باینمعنی که یهود و نصاری را اولی بتصرف اخذ نکنند و
همچنین ذکر ومن یتول الله الخ بعد از انما ولیکم الله الخ برای آنست که مخاطبان رغبت در امتثال امری که مدلول انما ولیکم الله الخ

است و تحمل این تولی مخصوص شوند که عبارتست از اولی بتصرف بودن خدا و رسول و همان مؤمنانی که موصوف شدند
بصلوة و اعطاء زکوة در حال رکوع پس معنی تکرار این صفات در ومن یتول الله و رسوله و الذین آمنوا مبنی بر ظهور مراد
و اختصاص است پس بنا بر مراتب مذکوره احتجاج اصحاب بلحاظ اینکه ولی در انما ولیکم الله الخ آیه بمعنی ناصر است از دلالت
قاصر است بعد از این جواب موافق ترتیب جواب اصحاب که قاضی نور الله مرقده فرموده بعضی از آنها علی الاجمال مذکور میشود اول
حصر در انما ولیکم الله و لیست مراد اینکه ولایت مخصوص است درین مقام بخدا و رسول صلعم و کسی که اعطاء زکوة در حال رکوع یا قیام نموده
پس اگر ولی بمعنی ناصر یا محب باشد لازم آید که مؤمنی که این عطا از او صادر نشده ولی نباشد و هذا باطل اجماعا و اگر بمعنی
اولی بتصرف باشد این حصر تمام و مصداق الذین یقیمون الخ حضرت امیر المؤمنین و یازده امام دیگر علیهم السلام خواهند شد چنانچه این
در بیان نزول این آیه گذشت که هر یک از ائمه اثنی عشر باینعمل قیام و اقدام نموده اند و اگر متعصبی باینمعنی راضی نشود مصداق
آن منحصر در علی بن ابی طالب علیه السلام داند باید برای اطلاق الذین بصیغه جمع بر مفرد تکلف کند و بگوید مثل تعظیم که زمخشری و بیضاوی علیهما ما
گفته اند دویم اینکه ملاحظه ملایمت آیات ثلثه و فهمی باید نمود که تا ثابت شود که ایشان فوت شرف ورود و نزول آیه و هو ممنوع
اند اولی که فاصله بسیاری دارد که ما عرفت سیوم اینکه رعایت ملایمت واجب نیست بلکه از جمله محسنات است و بنا بر این اگر در مقام
مانعی نباشد در آن رعایت حسن لفظی نماید چنانچه ادعا کرده این باشد و بعد الاتیان التی تحافظ فاصله میرسد که بر فرضی که انچه علامه حلی رحمه الله
گفته با وجود مؤید مذکوره راجح نباشد لا اقل احتمال خواهد بود و مقتضی اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال دلیل مذهب
بر اینکه واجبست که ولی در آیه بمعنی ناصر باشد علیل خواهد بود پس در اینصورت اذا تعارضا تساقطا هیچ یک از این دو تقریر مفید جزم
نباشد و برای حمل این آیات بتخصیص طریقی دیگر باید پس گوییم که غایة الباب اینست که ولایت لفظیست مشترک در چند معنی و در مقام
احد معانی معین نشده بدلیل عقلی و هرگاه چنین لفظی متعلق امر یا نهی بود و وقت عمل بآن رسد چون آن معانی با هم منع جمعی ندارند
مقتضای قاعده اصول فقه اینست که بر جمیع معانی محمول شود چنانچه شیخ طوسی رحمه الله در عدة الاصول فرموده عبد الرحمن الخ ولی در
شرح منهاج بیضاوی گفته که این مذهبست نقل قاضی باقلانی که از علماء عامه اند بنا بر این در ما نحن فیه بمقتضای لا تتخذوا
الیهود و النصاری الخ اینرا هیچ یک از معانی ثلثه ولی اخذ نباید نمود و بموجب انما ولیکم الله الخ ولایت رسول خدا و حضرت علی علیه السلام را
بهمه معانی ثلثه قبول باید نمود و بجهات مذکوره بتخصیص مؤمنین مطلق را در ومن یتول الله و رسوله و الذین آمنوا مؤمنین موصوفین
التسلیم و التزین باید شنید و مصداق آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که تولای او و اهل بیتش در معانی ثلثه بر ما واجب است و بنا بر این
لا اقل احتمال تمام و برهان مخالف الزام میشود اصل بیستم

و اولیاء اعدائک

شارح بدل اولیاء احبا نقل کرده و گفته که اشاره الی بنی امیة اعداء الله و هم الشجرة الملعونة فی القرآن اجابهم

وحكما جو على المسلمين ومهد الهم من الخلافة من بعدهما انتهى و فقيه گويد كه بنا بر نسخه شارح معنى اجتماعا على آنكه گردند
ميد اشتند ابوبكر وعمر دشمنان خدا را مثل آنكه با بني اميه كه در قرآن تعبير از ايشان بالشجرة الملعونة شده طرح دوستی انداخته
وانطاعا نزد مسلمانان حاكم ساختند و بتمهيد خلافت ايشان بعد از ابي بكر وعمر بقدري كه ممكن بود در پرداختند چنانكه عمر از الحكم بو
البكه معويه را حاكم شام كرد و سفارش او بمخالفت و مخاصمت با علي ع و اولاد او نمود اهتمام تمام بجا آورد چنانكه ظاهر ميشود از
وصيتنامه كه بمعويه نوشته بود و يزيد پليد از اعداد و اعداء كربلا تعبير عبد الله بن عمر نمود و مجملي از آن در اصل شنيدي بلكه
مي آيد و بنا بر من ممكن نيست كه والله اعلم اين نيز بهمين معنی باشد و تعبير از بني اميه بشجره ملعونه موافق حديثي است كه در جمع البحرين در
باب كفر الثلاثة و نفاقهم از ابواب كتاب الفتن بحار الانوار از حضرت حيدر كرار مرويست و علامه در طي تعداد مطاعن
معويه گفته كه در شأن او و خويشان او نازل شده آية والشجرة الملعونة في القرآن و فضل بن روزبهان گفته كه در شأن نزول اين آيه مفسرين
خلاف است و كثيري از علماء سنيه بنزول آن در شأن معويه قايل نيستند بلى بعضي گفته اند كه بعد از آنكه پيغمبر صلعم در خواب ديد كه اولاد مروان
بر بالاي منبر او ميروند و از او نوعي ذكر شده اين آيه نازل شد و قاضي نور الله مرقده گفته كه فخر رازي در تفسير كبير در تفسير اين آيه از ابن
عباس روايت كرده اند كه مراد بشجره ملعونه بني اميه است و شك نيست كه بني اميه شامل معويه و خويشان آن منتحق باديه
وبراي علامه در مقام احتجاج همين بس است با آنكه اگر مراد از آن اولاد مروان باشد اگرچه معويه بيرون ميرود اما عمر بن عبد العزيز
داخل ميشود و حال آنكه فضل بن روزبهان او را از جمله دوازده نفر ميداند كه پيغمبر صلعم در شأن ايشان فرموده كه لا يزال امر الناس ماضيا
ما وليهم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش حاصل سخن آنكه بهمين كار مردم گذاردست بوجهي متين دامي كه در زمانهاي ايشان باشند
دوازده جانشين حضرت خاتم النبيين صلعم كه همه ايشان از قريش باشند اشارتست بآنكه علامه از جمله ادله ائمه اثنا عشر امثال اين حديث را
كه در طرق عامه نيز مرويست آورده و فضل آنها را تاويل ببعض خلفا كرده و عمر بن عبد العزيز را از جمله ايشان شمرده و قاضي نور الله مرقده
بوجوه وجيهه بعز رد علامه نموده و رد تشكيكات و تاويلات عامه فرموده و شايد كه والله اعلم اين اشارت باشد با آنكه عمر در خلافت
ابي بكر كه قدوه دشمنان خدا است اهتمام نمود چنانكه تفصيل آن در اصل بعنوان دوم هشتم مي آيد و منظور سهمين تمهيد مقدمه خلافت خود
چه باوجود آنكه سلطنت ابي بكر و عمر و تابعان ايشان آنند و ابتدا اينست كه حضرت پيغمبر صلعم تعيين وصي نمود بلكه چون مسلمانان را فرمودند با هل
زمان خود گذاشتند آن تعيين را منوط بسليقه ايشان فرمود چنانكه مي آيد در اصل پنجاه و سيوم مباد نيست كه ابوبكر نيز استخلاف نمود و سلوك داد
بلكه انتظام آن از المرتضاني وكلكم في رسول الله اسوة حسنة بر خود واجب دانسته دار تعيين وصي ببرو انستة كار مسلمانان از هم بود
وا گذارد اما او مخالفت بظاهر تقيه رسول و قرآن را بر خود پسنديد و در وقتي كه بجهنم واصل گرديد عمر را جانشين خود كرد تا بعد از آن ستمگر را
بر مسلمانان مسلط ساخته و نيز بنا بر قضيه شوري بتمهيد و رعايت عثمان دغا پرداخت چنانكه در اصل شصت و سيوم مي آيد

و بنا بر سخن صحيح ابي الصلاح اشارتست بمثل آنچه علامه ره در مطاعن عمر گفته كه او بيعت ابي بكر را بر گردن مردم انداخت و دشمني
با علي ع و اهل بيت ع كه اهل بيت پيغمبر صلعم و ذريت او را كه خدا مودت ايشان را بر ما واجب گردانيده
فلا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى واجب فرموده و پيغمبر صلعم چندين مرتبه در دوستي با ايشان سفارش نموده
در سينه … آزرده … بحدي كه … چنانچه بيان شد و در اصل
نوزدهم آيا چگونه تواند بود كه عمر چنين امري را بر جميع واجب كند بدون آنكه از جانب خدا و رسول مرخص شود مگر آنكه
ادعا كند كه عمر بمصالح عباد و بلاد اعلم بود يا آنكه از جانب خدا و رسول نيابت داشت در امام كردن ابي بكر بود
ويا آنكه گويد كه اهل مردم چون اعتماد و اعتقاد تمامي براي و تدبير عمر داشتند كار خود را با او واگذاشتند پس عاقل
منصف بايد تامل كند كه كدام اينها را مي پسنديد با آنكه پيغمبر صلعم كه … سياست و شريعت است او … تشريع
از انصار و مجوس و يهود بگرفتن جزيه قناعت نمود و عزم سوزاندن منازل ايشان ننمود پس چگونه ابوبكر و عمر با اهل
بيت پيغمبر صلعم بالاتر از جزيه نگرفتند و قصد سوزاندن خانه ايشان كردند با آنكه مسئله امامت نزد سنيان از جمله اصول
عقايد و اركان دين نيست بلكه از متعلقات مصالح امور دنيويست بخلاف مسئله نبوت كه از جمله اركان دينيست باتفاق
با آنكه … نبوت ومعهد جمعي از انصار رجال مثل سلمان و ابوذر و مقداد از بيعت ابا كردند و ابوبكر و عمر عازم
سوزاندن خانه ايشان گرديدند و اسامه بن زيد نيز تا وقت مردن قبول بيعت ننمود و ميگفت كه پيغمبر صلعم مرا بر شما امير فرموده
پس ابا بكر دعا كه لازم ساخت بمن بيعت ترا و فضل بن روزبهان گفته كه خلافت ابي بكر را عمر و ابو عبيده منعقد نمودند
و ايشان از جمله اهل حل و عقد و از اكابر صحابه بودند و عمر از جمله محدثين و وزير رسول خدا صلعم بود و پيغمبر صلعم ابو عبيده را
بامين الامة ملقب فرموده پس اينها در حين ابتداء اجماع گشتند و همين موجب امامت نشد بلكه اجماعي كه بعد از آن حاصل شد
موجب آن بود و دستور اجماع اينست كه مبدا آنكه شخصي يا چند شخص مبايعت كنند و بعد از آن جمع باز ملحق ميشوند و اما سوزاند
خانه اهل بيت پيغمبر صلعم پس … مذكور نيست بلكه اسناد آن بعمر از دروغهايي است كه رفضه بسته اند بر او … كه صحابه كبار را
رسوا كنند و قاضي نور الله مرقده گفته كه مكرر مذكور شد كه اجماع نه در اول و نه در آخر تمام نشد از بسكه سعد بن عباده
و اولاد او و اتباع او هيچوقت بيعت نكردند چنانچه مي آيد در اصل بيست و سيوم و همچنين اسامه بن زيد چنانچه علامه نقل كرد
و اينكه گفته كه مبدا اكثر اجماعي شخصي يا چند شخص مبايعت كنند پس منعقد ميشود كه اين ناصب اختراع كرده و مخالف دارد با آنچه
اصوليون در حقيقت اجماع اعتبار نموده و گفته اند كه اجماع اتفاق اهل حل و عقد است بر امري واحد در وقت واحد چه مركب
اجماع از اتباع در يكوقت نبايد شد احتمال دارد كه اكثر اول راضي بانعقاد شده در وقت دوم رجوع نموده باشند قبل از آنكه

دیگر باید موافقت کنند پس اجماع تدریجی معنی ندارد و بر فرض تسلیم صحت اجماع تدریجی از کجا معلوم شد که ابتدا[ی] ...
اجماع دارد تا اینکه او مبدأ آن شود و اهتمام در آن از ابر خود التزام نماید و مردم را جبراً و قهراً بر آن الزام فرماید
آیا در غیر این اجماع کسی شنیده که برای انعقاد آن مردم اینقدر زحمت کشیده باشند که یکی را لگد کوب کنند و دیگری را
خانه آتش بزنند و خواهند که خانه اهل بیت را بسوزانند و بر سکینه تخمیر نشینند و شمشیر استدعا کشند و امثال این
فضایح که در اصل انعقاد و تتمیم آن آید متحمل شوند تا درباره اجماعی ادعاء انعقاد کنند با اینکه جمعی از صحابه مثل سعد بن
عباده و سلمه و ابو قحافه باتفاق ثقات رواة داخل آن نشوند و اینکه در فصل نوشته که عمر از جمله محدثین بود اگر
منظور شما این است که این لفظ بتخفیف دال و بمعنی احادیث کننده باشد مراد [illegible] است پس مسلم است اما این [illegible]
و اگر مراد شما این است که این لفظ بتشدید دال و بمعنی راوی حدیث پیغمبر است بنابر روایتی که عامه از پیغمبر صلی الله [illegible] اسناد کرده اند
که در [illegible] عمر گفته پس نزد شیعه مسلم نیست و [illegible] ابوعبیده جراح با مین الامه ملقب [illegible]
بود که ابوبکر و عمر برا و کد داشتند در عوض معاضدتی که از او در غصب خلافت توقع داشتند چنانچه شاعر اشارت
بآن نموده و گفته شعر غلط الامین فجازها عن حیدر والله ما کان الامین امینا یعنی غلط کرده ابوعبیده که ملقب
بامین شده بگذرانید خلافت را از حیدر که لقب علی مرتضی است قسم بخدا که آنکسی که ملقب بامین شد [illegible] معنی
امانت ندارد و مراد بامین در بیت شعر ابوعبیده است چنانچه در صاحب روضة الصفا و غیره از ارباب تواریخ و سیر
موافق غلط کرده که این بیت از اشعار غلاة خیال نموده و این را عبارت از جبرئیل علیه السلام گرفته و گفته که مقصود غلاة این است که
جبرئیل غلط کرده در تبلیغ رسالت از علی علیه السلام بسوی محمد صلی الله علیه وآله و اما انکار سوزاندن خانه اهل بیت پیغمبر پس مسلم است اما
کسی این ادعا نکرده بلکه آنچه مشهور و مدعی است این است که عمر [illegible] قصد آن نمود و این کم قباحتی نبود انتهی کلام القاضی
ملخصاً و مجملی از قصه قصد عمر سوزاندن آن خانه را گذشت در اصل نوزدهم و فقیر گوید که در طریق شیعه [illegible] که
ابوعبیده جراح را ملقب بامین هذه الامة فرمود اما این از راه تعریض و دشنام بود چه از قراری که در اصل [illegible]
میآید معلوم میشود که بعد از آنکه چهارده نفر از منافقین صحابه اجتماع کردند در عقبه و صحیفه ملعونه را نوشتند و آنچه در ضمیر
تخمیر شان مکنون بود در آن سرشتند آن صحیفه ملعونه را بابی عبیده دادند که در کعبه معظمه دفن کنند و پیغمبر صلی الله علیه وآله بر [illegible] مطلع
بعد از نماز صبح التفات بابی عبیده نمود و فرمود که بخ بخ من مثلک وقد اصبحت امین هذه الامة بعد از آن
این آیه مبارکه را خواند که فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قلیلا
فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون حاصل ترجمه آنکه [illegible] و ویل که عبارت است از چاهی در جهنم و در بعضی روایات [illegible]

علی [illegible] را جمعیت که میگویند [illegible] استهزای [illegible] بعد از آن میگویند که این کتاب از جانب خداست
برای [illegible] این کتاب [illegible] از متاع [illegible] آنچه نوشته
[illegible] استهزای ایشان و ویل برای ایشان [illegible] که کسب کرده اند آن [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] جمعی از این امت [illegible] خواند این آیه را که یستخفون من الناس
ولا یستخفون من الله وهو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول وکان الله بما یعملون محیطا ترجمه [illegible]
[illegible] از مردمان [illegible] از خداوند عالمیان [illegible]
[illegible]
[illegible] لیلاً یبیتون ما لا یرضی من القول
[illegible] ابا عبیدة بن الجراح انتهی [illegible]

و خرّبا بذلک

وانشد عبادک [illegible] الی ان عمارة الارض [illegible] والبلاد
ولطاعة الله لا بالکفر ومعصیة الله تعالی فی القرآن ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها [illegible]
[illegible] بعد الایمان [illegible] قواعد الدین و تغییر احکام الشریعة و تفضیل المفضول علی الفاضل و [illegible]
علی الافضل فی بدو الاسلام مع وفاة رسول الله صلی الله علیه وآله واضطراب الناس فی تزلزل الاقدام و تقدیم من
[illegible] من [illegible] الظلم [illegible]

فقد اخرب البلاد واهلک العباد وسلّ السیوف من الاغماد حاصل معنی آنکه بسبب ظلمهای که از آنها واقع شد فساد در کردند
و فساد ها آمد بد که حال بلاد و عباد بسبب آنها از نظم و نسق افتاد و نظم خانه ابوبکر را ظلم ها [illegible]
اصل

اللهم العنهما واتباعهما و اولیاءهما واشیاعهما ومحبیهما

در بحار الانوار
بدل و اتباعهما تا آخر و انصارهما است و شارح در این مقام چیزی ننوشته و فقیر گوید که اتباع و اولیا [illegible]
با یکدیگر مساوی فقد اما اتباع جمع تبع است بتحتین که بر مفرد و جمع اطلاق میشود چنانچه میگویند المصباح تبع للامام و [illegible]
الناس تبع له و اولیاء جمع ولی است که بچند معنی آمده یکی فرمانفرما و دیگری یاری کننده و دیگری دوست و دیگری [illegible]
کار شخص شود و بغیر معنی اول اهلی این مناسبت بکر اینکه بنا بر معنی اول از آن فرمانفرمای ظاهری و مصداق آن ابوبکر و
و عمر باشند و بنا بر اضافه با دنی ملابست خواهد بود و اشیاع بمعنی اشباه و نظرا آمده چنانچه [illegible]
ولقد اهلکنا اشیاعکم نقل کرده اصل

فقد اخربا بیت النبوة

این فقره تا اللهم العنهم بعدد کل منکر اتوه در شرح نیست و اضافه بیت بنبوة مثل اضافه [illegible]
پس مراد از بیت نبوت خانه حسی باعتبار آنکه چنانچه خانه حسی حافظ آدمی است از اضرار و حوادث لیل و نهار است [illegible]
نبوت نیز در دنیا سبب امنیت خاطرها از ظلم لئام و موجب انتظام مهام انام و در عقبی منهج نجات از عذاب [illegible]
اگر مردم از راهی که شارع مقرر فرموده روند و طریق مخالفت آن نسپرند پس ذکر باب و سقف و ساحه و ارض و امثال آنها در مقام از
قبیل استعارات تخییلیه و ترشیحیه است و حاصل مراد آنکه ابوبکر و عمر قواعد دین حضرت پیغمبر را از نظام انداختند و مردم را
حیران و سرگردان ساختند مثل کسی که خانه او را خراب سازند و خود او را در بدر اندازند و شاید که اضافه بیت بنبوة لامیه باشد
از قبیل دار الهجرة و دار الامارة پس مراد بیت مسجد و حجره حضرت پیغمبر است و ذکر باب و سقف در این مقام مبنی بر حقیقت
و انکار است باینکه بعد از رحلت حضرت پیغمبر اولاد ابوبکر و عمر و تابعان دیگر با تفاق از آن دو ابتر [illegible]
آنها را از هم انداختند و بوضعی دیگر مسجد را ساختند چنانچه ظاهر میشود از نقل سمهودی در کتاب خلاصة الوفا باخبار دار
المصطفی که ابوبکر و عمر بعد از آنکه متکلف یافتند مسجد را آن حضرت پیغمبر را شکافتند اما ابوبکر چیزی ... بنزد
و عمر قدری از آن زیاد نمود از آنکه گفته و فی الصحیح سنن ابی داود ان ابا بکر لم یزد فی مسجد رسول الله شیئا فاکل
السیل لاشتغاله بالفتنة نبأ علی لا بنائه بالا بداد و من ان سواد بر جزیرت فی خلوة ابی بکر فیستلها بحذوع النخل اذا
المنور الزیادة و فی الصحیح و السنن ایضا ان عمر زاد فیه و بناه علی بنائه فی عهد رسول الله صلعم باللبن و الجرید و اعاد عمده

خشبا و نورد بانه ابن بالآجر ان عمر جعل اساطینه من لبن و نزع الخشب و اد مده فی القبلة و کان حد جدار
عمر من القبلة علی ادان اساطین القبلة التی الیها المقصورة القبلة التی کانت بین صف الاساطین التی تلی القبلة
علی ادان الصلی و بعد از این بفاصله نقل کرده که عمر گفت بعباس که مسجد تنگ است و من منازل حوالی آنرا خریده ام تا آنرا
وسیع کنم مگر منازل تو و حجرات امهات مؤمنین که عبارت است از حجرات زنان حضرت پیغمبر صلعم اما حجرات پس کاری با آنها ندارم
الیک اما خانه تو پس آنرا بمن بفروش یا آنچه خواهی از بیت المال مسلمانان بتو بدهم از جای از مدینه که عوض
تو باشد و برای تو خانه تازه بسازم و یا آنکه تصدق کن آنرا بر مسلمانان عباس گفت من هیچیک از آنها را نمیکنم از آنکه
آنرا حضرت پیغمبر بمن عطا نموده با من سر آنرا افروختن با هم نزاع کردند و مرافعه را نزد ابی بن کعب بردند او گفت که
من از حضرت پیغمبر صلعم شنیدم که الله تعالی فرمود بحضرت داود که برای الله خانه بساز که او تعالی در آنجا ذکر شود کنید
برای او بیت المقدس پس کار مربع شد آن بنی تمود بر اینکه قدری قلیل از خانه یکی از بنی اسرائیل داخل گنج از آن کرده با بجهت
عوض آن داود خواهش نمود و آن شخص شق اللجوج چند آنکه در قیمت واقعی آن افزود آن مرد قبول ننمود پس داود با خود گفت که
انکار ابتیاع آن بزور از او بگیرد پس الله تعالی وحی کرد بداود که امر کردم ترا که خانه از برای من بنا کنی و تو بخاطر ساختن
کد از آن سازی در آن مکان غضبی و حال آنکه نیست از شأن من مال مردم را غصب کردن و عقوبت تو بازداشت این خانه گرد
اینکه بر امور بنای آن مسجد بکر دیگر دادو داود از این سعادت محروم شد است نمود که یکی از اولاد او یعنی فرزند
الله تعالی دعای او مستجاب ساخت داد پس حضرت سلیمان بتوفیق خداوند عالمیان به بنای بیت المقدس دست زد راوی گوید که
بعد از آنکه ابی بن کعب این حدیث نقل عباس نمود عباس خانه خود را بر مسلمانان تصدق فرمود و سخنهای دیگر که مذکور
بود میان عباس و عمر در باب این امر منقول است در خلاصة الوفا و از جمله تصرفات عمر در حجره حضرت پیغمبر این بود که خانه آن
قدری بزرگ تر ساخته بود از گل و خشت و حجره داشت از چوب خرما که بوریا بر گرد آن بود که بلای کرده شده بود از مو بها
پس عمر آن حجره را از هم انداخت و دیوار آنرا از گل و خشت بر آن ساخت چنانچه الشیخ سمهودی در خلاصة الوفا نقل کرده که
ان البیت کان مبنیا باللبن و الحجرة من جرید النخل مستورة بمسوح الشعر و کان عمر بن الخطاب ابدل الجدار
فلون بن سعد عن عمرو بن دینار ... بن ابی یزید قال لا لم یکن علی عهد رسول الله صلعم علی بیت النبی حائط
فکان اول من بنی علیه جدارا عمر بن الخطاب ... عبید الله بن ابی یزید کان جداره قصیرا ثم بناه عبد الله بن
الزبیر انتهی و قال الحسن البصری کنت اعقل بیوت رسول الله صلعم و انا مراهق و انال السقف بیدی و کان لکل
بیت حجرة و کانت حجره من اکسیة من شعر مربوطة فی خشب عرعر و لابن عسکر عن داود بن قیس قال الطن

سمعت ابن الثمان والتسع ووقفت عند باب عایشه فاذا هو مستقبل المغرب و مشهور اولا موافق نقل کرده اند در
خانه عایشه در جانب مغرب بود و بعد از آن گفته که بعضی گویند که در خانه عایشه در جانب شام بود و طریق جمع بین القولین
اینست که آنخانه دو در داشته و برای تصحیح وجه جمع بعض روایات نقل کرده والله یعلم و صاحب بحار الانوار در جمله
مطاعن عثمن بن عفان از کتاب روضة الاحباب نقل کرده که عثمن در سال بیست و ششم هجرت حج نمود و توسیع در
مسجد مکه جمعی را امر فرمود پس خانهای جمعی را که در جوار مسجد مبارک بودند بعضی را بیع شرعی خریدند و بعضی را که
ملاک آن راضی نشدند بغصب متصرف گردیدند بعد از آن مظلومان جمعیت کرده تظلم بعثمن آوردند و او امر نمود
تا همگی را حبس کردند آخر الامر عبدالله بن خالد بن ولید شفیع ایشان گردید و ایشانرا از زندان عثمن رهانید و از جمله
خرابیها که ابوبکر و عمر رسانیدند بحجره حضرت پیغمبر صلعم این بود که حضرت فاطمه علیها السلم را از تصرف در آن منع کردند
و حدیثی که خود متفرد بودند که نقل آن مخالف میشود با صریح قران بسند آوردند که پیغمبر صلعم فرمود نحن معاشر الانبیاء
لا نورث ما ترکنا صدقه حاصل معنی اینکه مخلف انبیا میراث نمیشود و آنچه از ایشان باقی ماند صدقه بر مسلمانان میگردد
و با اینکه اینحدیث را خود بافته بودند زمین حجره را شکافتند و جسد پلید خود را در آن انباشتند و خود متقلد این
آزار فخر نمیدانستند بهانه اینکه مکان قبر ایشان بقدر حصه ارثیه عایشه و حفصه است چنانچه در مجالس [illegible]
علیه الرحمه منقولست که فضال ابن حسن برای حنیفه مرور نمود و او در مجمع تعلیم فقه و حدیث مینمود پس فضال با رفیق
خود گفت که بیا تا ابو حنیفه را خجل و شرمنده بکنیم از [illegible] بجای نمود پس پیش رفته سلام کرد و ابو حنیفه و حضار
مجلس همگی جواب سلام گفتند فضال گفت که ای ابو حنیفه من برادری دارم که میگوید بهتر مردم بعد محمد مصطفی صلعم حضرت
علی مرتضی است و من میگویم که بهتر مردم بعد از حضرت نبی الله صلعم ابوبکر است و عمر پس تو چه میگوئی و طریق ترجیح یکی
از این دو قول چگونه میشود ابو حنیفه ساعتی سر بزیر انداخت بعد از آن سر خود را بلند ساخت و گفت بس است برای
گرامی بودن و فخر کردن ابی بکر و عمر اینکه مدفون شدند در حجره با حضرت پیغمبر صلعم و کدام حجت میباشد از این ظاهرتر فضال
گفت که من این سخن را ببرادرم گفتم او گفت که اگر مکان حجره مال رسول خدا بود پس ایشان ظالمند از اینکه حقی در آن مکان ندارند
و اگر از ایشان بود که برسول خدا بخشیده بودند پس بد کردند از اینکه از بخشش خود برگشتند و عهد خود را شکستند ابو حنیفه
ساعتی دیگر سر بزیر انداخت بعد از آن جواب داد که نه از پیغمبر بود و نه از ابی بکر و نه از عمر بلکه منظور حق عایشه
و حفصه بود از آن مکان که مدفون گشتند در حصه ارثیه ایشان فضال گفت که این را نیز ببرادرم گفتم او در جواب گفت که وقتی
که پیغمبر صلعم از دار دنیا رحلت فرمود او را نه زن بود و نصیب هر یک از ایشان زیاده بر نه یک از جمله ثمن یک [illegible] نشود و این مقدار

از مکان این حجره آنخاتم پیغمبران بلوح [illegible] در یک حجت باید شود پس چگونه ایشان بیشتر تصرف نمودند و قطع نظر از این
چون است که [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله بعایشه و حفصه میرسید و دختر حضرت پیغمبر صلعم از میراث پدر خویش محروم گردید ابو حنیفه
در بیوقت [illegible] گفت بیا تا بیرونش کنیم فانه رافضی خبیث و غرار قوم دور گشتند ایمردرا از مجمع بدر [illegible]
کردند انتهی [illegible] اینکه مقتضای ان اکرمکم عند الله اتقیکم معلومست که مجاورت قبر انبیا و اوصیا
و علما و صلحا وقتی نافع است که مقرون باشد بتقوی والسلم علی من اتبع الهدی [illegible] تتمه اینکه صاحب نواقض الروافض
مدفون شدن آندو ابتر را در حجره حضرت پیغمبر صلعم از جمله ادله امامت ایشان گرفته و در تقریر آن گفته الدلیل الثانی
ان الله تعالی جعل مکانهما بعد الموت فی جنب حبیبه صلعم کما کانوا فی الحیوة ولو کان فیهما العیاذ بالله
ما یوجب عدم رضائه تعالی لما جعلهما من خاتم اصفیائه ان یصاحبهما ایام الحیوة و بعد الموت حاصل معنی اینکه
دلیل دوم بر امامت ابی بکر و عمر اینست که الله تعالی مکان ایشانرا بعد از وفات در جنب قبر حضرت پیغمبر صلعم مقرر فرمود
چنانکه در زمان حیات آنحضرت نیز سعادت مجاورت او برای ایشان حاصل بود و اگر در ایشان عیبی میبود الله تعالی در زمان
حیات و ممات آنحضرت ایشانرا گرامی نمیفرمود انتهی و صاحب مصائب النواصب در رد این هذیان سخنان گفته و از جمله
آنها اینست که نفس مجاورت قبر پیغمبر صلعم دلیلی بر رضای خدا بدفن ایشان در آنجا نیست بلکه این جسارت و جلافت ایشان بر غصب خلافت
مبنی است و لیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام والله المشتکی فی کل مقام و اگر محض دفن ایشان در آن مکان
کاشف باشد از رضای خداوند عالم ایشانرا باید او بخش بتها در خانه کعبه نیز دلیل باشد بر رضای خداوند عز و جل
بقول بمن لا ادنی علمی انتهی و بخاطر قاصر میرسد که بحسب واقع معارضش اینست با اینکه اگر خداوند معبود بایستی
دوری از معبودات برای تطهیر آن آستان ملائکه آشیان از لوث جسد پلید ایشان وسیله میساخت و کسی که کافی قرآن دیده
[illegible] که بر پیغمبر [illegible] برداخت و حال اینکه بحمد الله الملک المنان شکافته شد آنها بفرمان ولید بن عبد الملک بن مروان
باعتراف بعض علمای اهل سنت چنانچه نقل میکنیم الان لطف اینکه حکیم بادشاه جنت مکان شاه اسمعیل بهادر خان [illegible]
[illegible] جمعی همت بر تخریب قبر ابو حنیفه گماشتند و [illegible] انهار الحیوة [illegible] ساختند مکان او [illegible] نجاسات انباشتند
[illegible] قیاصره روم قربله کردید و مقبره یزید پلید شوم و حقا که اگر عنایت مجاورت ظاهری مرقد مطهر حضرت پیغمبر صلعم
نبود البته مدفن ابی بکر و عمر بسیار بدتر از اینها میبود و اگر قبر ایشان مثل مدفن عثمن در مقبره یهود یا محل تجمع
نجاسات میبود قرار می یافت چون اسباب از انجائی برای ایشان نبود کسی آنرا منکشف ساخت چنانچه مدفن عثمن تغییر یافته الی الان
و بیان آن خواهد در اصل شصت و ششم [illegible] جملا جهت برای توضیح انیرام کلام استاد قدس سره در شرح کتاب الحج تمام بود

لهذا انتقال آن در پیغام قیام و اقدام نمود فالتفت بسیره بدانکه مخالفان در تعیین موضع قبر تیمی و عدوی حسب اختلاف
مذهب جهت ساخته و موافق هر کدام روایات ذکر کرده اند ابن جوزی در مثیر العزم سه احتمال نقل کرده و سمهودی در خلاصة
الوفا قریب بده احتمال نقل کرده و تماشا کنان کنار معرکه میگویند که تیمی و عدوی نزد رسول صلعم نیستند و حجره که آنحضرت
در آن وفات یافته و مدفون شده دو در داشته یکی در جانب مغرب که مسجد در آنجا است و دیگری در جانب شمال و رسول
در کنجی از حجره مدفون شده که میان دیوار قبلی و دیوار شرقی و برابر آن بود در لیوه تیمی و عدوی در کنجی از آنخانه مدفون شده بودند
که میان دیوار غربی و دیوار شمالی بود و گذشت در کتاب الحجة در باب الاشارة و النص علی الحسین علیهما السلام که در وقتی که
امام حسین علیه السلام نعش برادر خود حضرت امام حسن علیه السلم را آورد نزد قبر حضرت پیغمبر صلعم برای تجدید عهد و عایشه ملعونه توهم کرد که
میخواهد که نعش آن را در آن حجره دفن کنند بر استری زین دار سوار شده آمد و ممانعت نمود حضرت امام حسین علیه السلم فرمود که و قدیما
انتهکت بیت رسول الله صلعم الرجال بغیر اذنه و قد قال الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی و لعمری لقد ضربت انت لابیک و فاروقه عند اذن رسول الله صلعم المعاول الحدیث حاصل [illegible]
داخل کردی در خانه رسول خدا صلعم مردان را برای دفن ابی بکر و عمر بی رخصت حضرت پیغمبر صلعم و حال آنکه بتحقیق فرموده الله عز و جل
که ای کسانی که ایمان آورده اید آوازهای خود را بالای آواز پیغمبر بلند مکنید و بجان خود قسم ای کسی که [illegible]
برای پدرت و فاروق که عمر است نزد گوش رسول خدا صلعم کلنگها را بالجمله چون نوبت خلافت بنو امیه در سال [illegible]
هجری رسید ولید بن عبد الملک مروان امر کرد عمر بن عبد العزیز را که توسیع کرد مسجد رسول الله صلعم را در مدینه پس [illegible]
عدوی را اسکاف برای استحکام اساس دیوار قبه مبارکه و خاکستر آنها را باد فنا داد هر چند که سکان [illegible]
که آنکه فایده نکرد باین سبب قبر رسول الله صلعم متصل بدیوار غربی شد ابن جوزی از مخالفان در کتاب مثیر العزم گفته که
و کان الولید بن عبد الملک قد امر عمر بن عبد العزیز بحجرة رسول الله صلعم بعد ان اشتراها من اهلها
لیدخلها فی المسجد فلما هدمت ظهرت القبور فسار وی بکاء فی یوم کان اکثر الیوم و سمهودی از مخالفان در کتاب
خلاصة الوفاء باخبار دار المصطفی صلعم گفته که و عن عروة قال نزلت عمر بن عبد العزیز فی قبر النبی صلعم ان لا یجعل فی
المسجد اشد المنازل فابی و قال کتاب امیر المؤمنین لا بد من انفاذه قال فعلت و ان کان لا بد فاجعل له
جوجوا و گفته که عن رجا بن حیوة کتب الولید الی عمر و کان قد اشتری الحجرات ان اهدمها و وسع بها
المسجد فقعد عمر فی ناحیة ثم امر بهدمها فما رایته باکیا اکثر من یومئذ ثم بناها کما اراد [illegible]
سیر و آنکه در زمان مستنصر عباسی [illegible] تغییر [illegible] لطیف کرده [illegible] گفته که [illegible]

[illegible] که الخط [illegible] و لین سطری که نوشته [illegible] خورشید [illegible] بجای بادشاه [illegible]
بادشاه [illegible] جواب [illegible] گفتن روایت [illegible] که مراد بخط اینجا
تعیین [illegible] میان مسجد و قبه مبارکه رسول است موافق آنچه در کتاب المعیشة در باب شراء العقارات
روایت که لما دخل النبی صلعم المدینة خط دورها برجله [illegible] و آن از مجهول گفته [illegible] که خط [illegible]
[illegible] در زمان عبد الملک و ولید سطری که بر آن خط نوشته شده عبارتست از آنچه مستنبط میشود از جمله
احوال الخط [illegible] استنباط سایر احوال الخط بنابر اینکه آن از اوضح و اصح است و تشبیه تیمی و عدوی بجوزا که آن را
[illegible] ایشان [illegible] بغایت لطیف است زیرا که جوزا الشکل دو کوکب مربع [illegible] بر یکدیگر است که روی [illegible]
[illegible] آنها برابر یکدیگر است و موضع آنها بالای موضع خورشید است و خط حجره گذشته است [illegible]
[illegible] آنها را فرو گرفته است حجر بمعنی غیر است و مراد آنست که در آن بقعه مبارکه [illegible]
[illegible] بر [illegible] این بحث و نفی امامت آنند و منافق مخفی نماند که صاحب مجالس المؤمنین [illegible]
[illegible] و لیکن آنها را معنی دیگر گفته و الله العلم انتهی ملخصا و فقیر گوید که سمهودی در خلاصة الوفا [illegible]
[illegible] گفته که عن محمد بن عبد العزیز الزهری انه امر [illegible] ان یکشف عن الاساس
[illegible] الی ان رفع یدیه [illegible] فقام عمر فزعا فقال عبد الله بن عبید الله [illegible] فانک
[illegible] عمر بن الخطاب ضاق البیت عنه فحفر له فی الاساس فقال یا ابن [illegible]
[illegible] عن ابیه انه لما سقط عنهم الحائط فی زمن الولید اخذوا فی بنائه فبدت لهم قدم ففزعوا
و ظنوا انها قدم النبی صلعم فما وجدوا احدا یعلم ذلک حتی قال لهم عروة و الله ما هی قدم النبی صلعم ما هی الا قدم
عمر و بعد از آن گفته و اما صفة القبور الشریفة بالحجرة المنیفة فقد اختلف فیها علی نحو سبع کیفیات ذکرناها
فی الاصل بادلتها و الذی علیه الاکثر ان قبر النبی صلعم امامها الی القبلة مقدما ای لجدار القبلة کما سیاتی
ثم قبر ابی بکر حذاء منکبی رسول الله صلعم و قبر عمر حذاء منکبی قبر ابی بکر و هذه صفته [النبی صلعم]
[ابی بکر]
[عمر]
[illegible] ما رواه ابو داود و الحاکم و صحح اسناده عن القاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق قال دخلت علی عائشة فقلت لها یا امه اکشفی لی عن قبر النبی صلعم و صاحبیه فکشفت عن ثلثة قبور لا مشرفة
و لا لاطئة مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء زاد الحاکم فرایت قبر رسول الله صلعم مقدما و ابا بکر راسه بین کتفی النبی
و عمر راسه عند رجل النبی صلعم قال ابن عساکر و هذه صفته [النبی صلعم] [عمر] [ابو بکر] و بعد از اینها گفته که در بعض

روایات [illegible] که عایشه بیان قبور [illegible] که راس النبی ص تمایلی المغرب وقبر ابی بکر [illegible]

عمر خلف النبی ص ولیس موضع قبر و هذه صفته [النبی ص] [ابوبکر] [عمر] ویوجهها ما ثبت فی الصحیح من ان

الذی بدت قدمه عند هدم الجدار انما هو عمر لان الجدار المنهدم هو الشرقی ولو صحت هذه الروایه

لکان البادی قدم ابی بکر واشهر الروایات الاولی والثانیه صححها الحاکم کما سبق فما ان الروایه الرابع

ما ورد فی ذلک [illegible] [illegible]

[illegible]

ولحقا بسماء ه بارضه وعاد بابه وتقضا سقفه

وظاهره بباطنه

[illegible]

انصاره وقتل اطفاله واستاصل اهله واباد

[illegible]

وصیه ووارث علمه واخلا منبره لامن

[illegible]

علوم و [illegible] که [illegible] باو میسپارم و او قرض مرا میدهد و بوعده من وفا میکند علی بن ابیطالب علیه السلام

[illegible] که وصی [illegible] بمعنی خلیفه و جانشین در کل امور موصی بهباشد بمعنی جانشین [illegible]

[illegible] و قاضی نور الله مرقده گوید که [illegible]

[illegible]

[illegible] مسترکا بین موسی واخیه هرون اذ قال اشرکه فی امری فلما مات هرون فی حیوته انتقلت الوصایه الی

یوشع و [illegible] الوصیه والامامه لبعضها مستقر

وبعضها مستودع انتهی [illegible]

[illegible]

وجدا امامته [illegible]

[illegible] و قد وجدوا بها واستیقنتها

انفسهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل اول امامت در لغت [illegible]

[illegible]

[illegible] هی ریاسه عامه فی امور الدین والدنیا

خلافه عن النبی ص [illegible] مثل القضاه والرؤساء فی بعض النواحی وکذا

ریاسه من جعله الامام نائبا عنه علی الاطلاق فانها لا تعم الامام و موافق [illegible] کلام تفتازانی در شرح مقاصد

روایات آینده در عبارت بیان قبور را بیرون نوشتن شود که راس النبی صلعم تمایل المغرب و قبر ابی بکر راسه عند رجلی النبی صلعم و قبر

عمر خلف النبی صلعم و بقی موضع قبر و هذه صفته [النبی صلعم] [ابوبکر] [عمر] و یرد هذا ما ثبت فی الصحیح من ان

الذی بدت قدمه عند هدم الجدار انما هو عمر و ان الجدار المنهدم هو الشرقی و لو صحت هذه الروایة

لکان البادی قدم ابی بکر و اشهر الروایات الاولی و الثانیة صححها الحاکم کما سبق فیها ان الروایة اربع.

ما هو فی ذلک و از مضمون این کلمات ظاهر میشود که اولا مدفن عمر قدری در داخل اساس دیوار حجره شده بود و ثانیا که [illegible]

کو حک کردن حجره برای بزرگ کردن مسجد دیوار شرقی آن شکافته اند تمام پا [illegible] آمد [illegible] و اساس دیوار حجره [illegible]

کذا [illegible] والتعلیم [illegible]

و ردما بابه و نقضا سقفه و الحقا سماءه بارضه و عالیه بسافله و ظاهره بباطنه

ردما بصیغه تثنیه ماضی [illegible] از ردم بفتح را و [illegible] و سکون دال [illegible]

بمعنی [illegible] و در این مقام بنابر معنی اول باب النبوة که در اصل [illegible] لطلبش [illegible] نبوت استعارت [illegible]

ابوبکر و عمر عهد و صایت حضرت علی علیه السلام [illegible] و راه تردد مردم برای تعلیم بدر خانه او بستند و حدیث انا مدینة العلم

و علی بابها که در اصل [illegible] مرآید [illegible] و علم فی [illegible] و [illegible] القدر [illegible]

معنی [illegible] باب النبوة مراد [illegible]

و استاصلا اهله و ابادا انصاره و قتلا اطفاله

این فقرات اشارت است بمفاسدی که بر خلافت ابی بکر و عمر

مترتب گردید و آزارها و خونریزیهایی که نسبت بعترت طاهرین و سایر مومنین رو زبروز بلکه دم بدم رسید خصوصا در زمان خلافت

ابی بکر و عمر و عثمان و بعد از آن در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس آن زیاد و آل مروان [illegible] از غایت اشتهار محتاج به بیان

اللهم العنهم جمیعا فانهم حزب الشیطان [illegible]

و اخلیا منبره من وصیه و وارث علمه

توضیح منبری اید در اصل سی دویم و مراد بوصی و وارث

علم پیغمبر صلعم حضرت امیر المومنین حیدر است علیه السلام بشهادت روایات خاصه و عامه و چون تواتر معنوی روایات خاصه [illegible]

ظاهر و استقصاء تمام روایات عامه متعذر بود لهذا با براد بعض روایات آنان که بمقتضای و الفضل ما شهدت به الاعداء

در مقام احتجاج انسب است اکتفا می نمود علامه حلی رحمه الله از کتاب مسند احمد روایت کرده که سلمان فارسی بعد از حضرت

پرسید که وصی تو کیست حضرت فرمود که ای سلمان وصی برادرم کوی که بود سلمان گفت یوشع بن نون پس حضرت پیغمبر صلعم فرمود که

وصی و وارث من بعضی دینی و منجز موعدی علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] بعد از فوت خود مرا با دو [illegible]

و علوم و اسباب نبوت را که میراث انبیاست با و میسپارم و او قرض مرا میدهد و بوعده من وفا میکند علی بن ابیطالب علیه السلام

و قاضی [illegible] روزبهان گفته که وصی نه بجهت آنکه بمعنی خلیفه و جانشین در کل امور موصی میباشد بمعنی جانشین در دانش و [illegible]

[illegible] و حفظ قوانین دین نیز میآید و شاید اینجا معنی دویم باشد و قاضی نور الله مرقده گفته که بهیچ معنی و صایت بمعنی [illegible]

بمقتضی خلافت و امارت است چرا که مراد از خلافت پیغمبر صلعم غیر از نگاهداری علم نبوت و هدایت خلایق بطریق [illegible]

و معلوم است که خلفای ثلثه از علم و معرفت دور افتاده اند پس چگونه مردم را براه راست و امید [illegible] باینکه در این مقام [illegible]

[illegible] اینکه مراد از وصی آن امام و خلیفه در کل مهام است و آن نقل و صایت یوشع است نسبت بموسی علیه السلام برای تمهید

مقدمه الزام و شک نیست که یوشع بعد از موسی نبوت و امامت یافته چنانچه شهرستانی گفته که ان الامر کان

مشترکا بین موسی و اخیه هرون اذ قال اشرکه فی امری فلما مات هرون فی حیوته انتقلت الوصایة الی

یوشع [illegible] الی شبر و شبیر ابنی هرون قرارا و ذلک ان الوصیة و الامامة بعضها مستقر

و بعضها مستودع انتهی و قوشچی [illegible] شرح تجرید گفته که جواب این حدیث و صایت علی علیه السلام خبر واحد است معارض [illegible]

که امامت خلفای ثلثه منعقد است انتهی و این سخن بر ثبوت انعقاد اجماع مبتنی است و آن نزد شیعه مسلم نیست چنانچه

در اصل [illegible] گذشت بلکه بعض سنیه نیز مثل شارح مواقف بعدم انعقاد آن معترفند چنانچه در اصل [illegible] دو چهارم [illegible]

و بیان وراثت حضرت علی علیه السلام [illegible] و بیان قضا او دین نبی [illegible] در اصل نصت و چهارم آید ان شاء الله تعالی

و جحدا امامته

ضمیر امامت راجع است بوصی و وارث علم نبی که گذشت در اصل سابق که

عبارت از حضرت مرتضی علی علیه السلام و جحد بمعنی انکار خبر است که معلوم باشد چنانچه الله تعالی فرموده و جحدوا بها و استیقنتها

انفسهم یعنی انکار کردند آیات الهی که بودند با آنکه کمال یقین با آن داشتند پس در این کلام اشارت است باینکه

ابوبکر و عمر بمقتضای ادله عقلیه و نقلیه یقین میدانستند که امام حق علی علیه السلام است بنابر اینکه شروط امامت در ایشان او

تمام بود اما گرفتار هوا و هوس گردیدند و انکار معلوم برای خود پسندیدند و قلیلی از مطالب مناسب این اصل مبین میشود

در ضمن پنج فصل

فصل اول

امامت در لغت بودن شخص است بحیثیتی که مردم اقتدا باو کنند و بنابر این اعم است از نبوت

و و صایت بلکه از مطلق ریاست و در اصطلاح عبارت است از سرکردگی کل خلایق بحسب دین و دنیا بعنوان خلافت از پیغمبر صلعم

خدا و بمعنی فیما بین شیعه و سنی اتفاقی است چه توشجی در شرح تجرید گفته که هی ریاسة عامة فی امور الدین و الدنیا

خلافة عن النبی صلعم و بهذا القید خرجت النبوة و بقید العموم مثل القضاء و الریاسة فی بعض النواحی و کذا

ریاسة من جعله الامام نائبا عنه علی الاطلاق فانها لا تعم الامام و موافق اینست کلام تفتازانی در شرح مقاصد

وفضل بن روزبهان گفته که الامامة عند الاشاعرة هی خلافة الرسول فی اقامة الدین وحفظ حوزة الملة بحیث یجب
اتباعه علی کافة الامة اما شمس الدین سمرقندی در شرح صحایف قید خلافة عن النبی ذکر کرده و بنابر آن با حد او مانع
نیست با التزام خواهد کرد که امام اعم از نبی و وصی است و مولانا عبد الرزاق لاهیجی رحمه الله در رساله سرمایه ایمان گفته امامت
ریاستی است بر جمیع مکلفین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی از پیغمبر و این تعریفی که کردیم مر امامت را مسلم است میان
جمیع فرق اهل اسلام انتهی و موافق این است کلام صاحب حق الیقین و آنچه منقول است در کتاب شرح الامامة از بعض فضلا
اما از کلام شیخ طبرسی طاب ثراه در مجمع البیان ظاهر میشود که امام در دو معنی مستعمل میشود و بنابر احدهما اطلاق میشود
چه در تفسیر سوره بقره انی جاعلک للناس اماما گفته که المستفاد من لفظ الامام امران احدهما انه المقتدی به فی
افعاله واقواله والثانی انه الذی یقوم بتدبیر الامة وسیاستها والقیام بامورها وتقدیم جناتها وتولیة
ولاتها واقامة الحدود علی مستحقیها ومحاربة من یکیدها ویعادیها فعلی الوجه الاول لا یکون نبی من الانبیاء
الا وهو امام وعلی الوجه الثانی لا یجب فی کل نبی ان یکون اماما اذ یجوز ان لا یکون ماموراً بتادیب الجناة
ومحاربة العداة والدفاع عن حوزة الدین ومجاهدة الکافرین انتهی و بنابر همین آیه مبارکه معنی
الخ و در کتاب الحجة کافی از حضرت صادق ع در حدیثی طویل مرویست که وقد کان ابراهیم نبیا ولیس باما حتی قال
الله انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی فقال الله لا ینال عهدی الظالمین من عبد صنما او وثنا
لا یکون اماما خلاصه معنی آنکه حضرت ابراهیم ع قبل از امامت نبی بود و بعد از آنکه حضرت معبود او را بامامت سرافراز
فرمود استدعا نمود که ذریه او نیز بسعادت امامت مستسعد گردند الله تعالی فرمود که جمعی از ذریت تو که ظالم باشند
نرسند حضرت صادق ع گفته که بنابر این هر کس که معبودی از سنگ و چوب پرستد یا عبادت غیر خداوند بدون الله
کند مثل اتباع ارباب هوا را واجب داند اینچنین کسی از ادراک سعادت امامت محروم ماند
گفته کسی را در معنی امامت خلافی نیست بلکه خلاف در این است که نصب رئیسی چنین که امام عبارت از اوست بعد از انقراض زمان نبوت
واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر خدا واجب است یا بر امت و وجوبش عقلیست یا سمعی طوایف خوارج بر آنند که نصب امام
نیست اصلا بلکه هر که مدعی امامت باشد خروج بر او و محاربه با او واجب دانند و با این سبب خوارج موسوم شدند و جمهور اهل سنت بر آنند
که نصب امام واجب است بر امت سمعا و جمهور معتزله و زیدیه بر آنند که واجب است بر امت عقلا و بعضی بر آنند که واجب است عند الخوف
والفتن ... و جمهور فرقه امامیه بر آنند که واجب است نصب امام بر خدا عقلا
انتهی و صاحب حق الیقین گفته که اکثر فرقه امامیه بر آن اتفاق کرده اند که واجب است بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب

... و ببیان تعیین او واجب میدانند و محمد ... اختلاف السنة
انتهی و فقیر گوید که چون معنی مطلب در این کتاب ثابت شد ... ان سه مرام و فضول
در شروط امامت و اوصاف امام و طریق تعیین آن شرح خصایص و علامات ایشان و در این مقام به بیان این سه مرام و فضول
آنچه قیام و اقدام میشود در فصل دوم در شروط امامت است بهر سبیل تعلیل بنابر آنچه مذکور است در کتاب حق الیقین
اول آنکه در امامت سه شرط معتبر است که بعضی باثبات آن رأی علامه نقل کرده اما صاحب حق الیقین گفته که این شرط
بنصوص کی از خصوص هر یک از ائمه علیهم السلام وارد شده معلوم است دوم آنکه باید امام بهمه جهت افضل باشد از جمیع امت خصوصا
در علم و معرفت والا لازم آید تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح و قبحه عند العقلاء فی غایة الوضوح والیضا فرموده
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون حاصل ترجمه و الله اعلم آیا کسی که
هدایت میکند خلایق را بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او نمایند یا کسی که راه بحق نمییابد مگر آنکه دیگران او را
هدایت فرمایند پس چه حجت است شما را که چنین حکم میکنید و چگونه تجویز عدم فضیلت امام مینمائید و ایضا فرموده جناب
رب الارباب که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب خلاصه مضمون آیه آنکه
دانا و نادان مساوی اند خواهی بیشک که صاحبان عقلهای عقلیه منتفع میشوند و بر جمیع دانایان ... و علامه
افضلیت از شروط امامت شمرده اما تقیید آن بقید بعضی فرموده و استدلال و مخالفت آن بعضی از آنها آورده و فضل
بن روزبهان چون اشعری است از طریق طریقه اشاعره انکار مطلق قبح عقلی کرده و تا آنکه گفته که مراد او از این
اکثریت ثواب و حسب و نسب و شجاعت و علم و امثال این ... عقلی آن است که امام ممنوع است بلکه مناط امامت
حفظ حوزه اسلام و رعایت مصالح امام است و گاه میشود که شخصی با شجاعت آراسته باشد و این خطاء
از او متمشی شود و اگر مرتبت بحسب ثواب ... آن را دور ... اگر ... چنین باید امام
باشد بحفظ حوزه اسلام و تدبیر امور ... لایق نیست که چنین کسی بامامت اولی است او و جب
تقدیم او در کسی که ... باشد و شاید در وقتی که بیعتی منعقد شده باشد برای آن اولی و ...
در مرتبه خلافت و در جواب استدلال بآیه ... گفته که از آنها مفهوم میشود مرتبه عالم بر جاهل و این صحیح است
مسلم از دهر عاقل و در وقتی که مفضول حفظ حوزه اسلام بهتر کند مرتبه الفاضل را و از جهت علم بر طرف نمود
و نخواهد ... بلکه بعض ایشان ... افضل موجب فتنه و فساد ... و بلا شود
مثل اینکه ... اطاعت ... امامت آن افضل ... مفضول ... امامت سزاوار ...
و قاضی نور الله قدس سره بعد از ... گفته که مراد در این مقام آنچه متنازع فیه بین المعتزلة والاشاعرة نیست آنکه بدیهی است

کردند کن نزاع حق نامعتبر است الا آنکه مراد عقلا از فضیلت نیست که بهمه جهة باید امام سبحان که مشتهر باشد بر عیب
خبار باشد که امام چون قایم مقام رسول است اتصاف او با وصاف او عقلا و نقلا ضرورست و بر تقدیر تسلیم اینکه
امام محض حفظ حوزه اسلام باشد شکی نیست که بناید آنکه فطن موافق قوانین شریعت باشد تا جور و ستم راه نیابد
نشود و این بدون علم باحکام شریعت و زهد و شجاعت و تسلیم نمیشود بلکه بدون عصمت میسر نمیشود که الا
یخفی علی اولی الارشاد و بدون تعلیم نمیشود و لهذا اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم گفت ابوبکر
بر نهاد و خلیفه بعد از او بکلمه لولا علی لهلک عمر اقرار داد و بنا بر رد جواب آیة گفته که مناط استدلالا علی
من لا یهدی الا ان یهدی است چه از آن ظاهر میشود که کسی که محتاج باشد در یافتن راه بر اهنمای دیگر
قابل پیشوایی امامت نیست انتهی ملخصا موجب نقل سایر آفادات قاضی نور الله مرقده در همین مقام منتفی
میشد بسط زیاده در کلام فتامل شد با قل ما یحصل به المرام سیوم از شروط امامت آنست که امام علیه السلام باید
معصوم باشد از جمیع کبیره و صغیره اثام از اول عمر تا آخر آن بدلیل اینکه چون امام امین است از جانب خالق بر
امور دین و دنیا بر خلایق پس اگر حال معلوم العصمة نباشد محتمل است که در احکام الهی خیانت کند و اعتماد مردم
بر اقوال و افعال او بر طرف شود و امضاء فرمان الهی معطل ماند و ایضا چون حق تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام را
با امامت سرافراز فرمود حضرت خلیل سؤال نمود از رب جلیل که بذریت او نیز رسد این عطاء جمیل در
انعام فرمود حضرت رب العالمین لا ینال عهدی الظالمین یعنی جمعی از ذریت تو که ظلم از ایشان
سعادت محروم شوند و شک نیست که گناه بر نفس خود لا اقل ظالم و ستمکار است کما قال الله تعالی
حکایة ربنا ظلمنا انفسنا و گذشت در فصل سابق اینکه فرمود حضرت صادق علیه السلام که کسی که صنم یا وثن پرستیده
نمیتواند امام انام گردد و بنا برین امامت ابی بکر و عمر و عثمان که قبل از بعثت حضرت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله
مشغول بت پرستی بودند باتفاق مسلمان از درجه اعتبار ساقط و باطل است نزد منصفان و لهذا ابن ابی
الحدید در قصیده رثاییه خود در مقام تعریض با بی بکر گفته شعر تنح عن العلیا یحجب فعلها همام توری بالجمل
اوقات دهر کهله فتی لم یعرف فیه تیم بن مرة و تعبد لا عبد اللات الجنیبة اعصل بمعنی بیاید که علامه در مقام استدلال
بر وجوب عصمت امام گفته که چون امام در حفظ شرع و قیام بهمه آن قایم مقام پیغمبرست اکمل الرجال احوال الفقد و بعد از آن
دیگر انتقاف هر دو بعصمت ضرورست و انواع عصمت رسول دون الوحی افرادست و قول دیر الصاحب باید امام
آنست که اخذ حق مظلوم از ظالم کند و شجره فتنه و فساد را از بیخ بر کند و کسی که بحسب دنیا غالب باشد از تعدی و ستم

منع نماید و بر ارتکاب طاعات و اجتناب از محرمات مردم را ترغیب فرماید و حدود و فرایض را جاری گرداند و فساق
و اهل تعذیر را با جراء حدود و از عذاب دار الخلود رهاند پس اگر بر خود پیش معصیت روا باشد و گاهی مرتکب آن شود
فواید بر امامت او مترتب نگردد و خودش محتاج بامام دیگر باشد و بنا بر آن تسلسل لازم آید و فضل بن روزبهان
گفته که اگر مراد از عصمت در بن مقام آنست که اجتناب کند در همه احوال از کل صغایر و کبایر پس این مسلم نیست بسبب
آنکه صدور بعض صغایر مدفوع عنه لمنزو با وجود اجتناب کبایر مانع نشود از اینکه رفع ظلم از مظلوم کند با فواید امامت
از و منتفی گردد و اگر مراد از عصمت ملکه و حالتی است که مانع شخص را از فجور باز دارد پس شبیه نیست بلند موجب
انصاف امام زمان باین صفت از ینکه شرط امید نیست عدالت را در امامت و در بن مقام گفته که العدل من له ملکة
العصمة المانعة من الفجور و صدور بعض الصغایر عنه فی بعض الاوقات لا یبطل ملکة العصمة لان الملکة
کیفیة راسخة فی النفس متی اراد صدور الفعل عنه صدر بلا مشقة و رویة و کلفة و صدور خلاف مقتضی
الملکة لا ینفی وجود الملکة العوارض لا یخلو الانسان عنها ما قول اذکره فالعصمة بمعنی الملکة حاملة للتجنب
عن الکبایر المصرح بها و ان صدر عنه نادرا بعض الصغایر فاندفع هذا الاشکال و لم یلزم التسلسل
حاصل معنی اینکه عادل کسیست که نزد عصمت یا بمعنی متحلی است اما صدور بعض صغایر از و در بعض اوقات مبطل
الملکه نیست چه ملکه عبارتست از کیفیتی راسخه در نفس که هرگاه اراده شود صدور فعلی از ان بدون مشقت صدور کرد و
صدور خلاف ملکه بسبب امور عارضه آنرا بر طرف نمیکنند پس عصمت با بمعنی برای مجتنب از کبایر که مقرر نزد آنها
باشد حاصل است و صدور بعض صغایر در بعض احیان ازاله آن نمیکند و تسلسل لازم نمی آید و قاضی نور الله مرقده
در بمقام افادات دارد و نقل مجموع آن منجر به بسط زیادی در کلام میشود لهذا اقصد القدر من الاختصار بنقل بعض
آنها اقتصار میرود و خلاصه آن اینست که غرض از نصب امام بدایت امامت باین روش که ایشان را بطاعت و رضوان
و دور از خطا و معصیت لایق سازد پس اگر امام خودش جایز الخطا باشد محتاج با امامی دیگر میگردد و آن دیگر نیز اگر معصوم نباشد
محتاج بامام ثالثی میشود و هکذا پس تسلسل لازم است بلا مراء و خار که ناصبی مکابره کرده گوید که شاید غرض از نصب امام
محض انتظام امور اسلام باشد بر وجهی که منتفی شود فساد عباد و بلاد گردد چنانچه از کلام فضل بن روزبهان ظاهر میشود و این
معنی عصمت را لازم ندارد جواب او آنست که بدیهه عقل حاکم است باینکه انتظام امور بر وجهی که منتفی بخلاف شرع
نشود مطلوب شارع نمیباشد پس لابد است که امام معصوم باشد و بعد از این گفته که ما ذکره بقوله و صدور بعض الصغایر عنه
فی بعض الاوقات لا یبطل ملکة العصمة فاذن دعوی کاذبة باطلة و ما استدل علیه بقوله لان الملکة کیفیة راسخة

فی النفس الذی منه وانما المذکور فی الکتب المتداولة فی تعریف الملکة ما اخذ فیه الدوام والضبط یعنی قولی باینکه صدور
صدور بعض صغایر در بعض اوقات مبطل ملکه نیست دعوای ثبات رسوخ و استدلال کردن باینکه ملکه باین معنی که نقل شد
از فضل بن روزبهان امر ثابت است فروغ بنا بر اینکه جمهور سنیه دوام و ضبط را اعتبار کرده اند در تعریف ملکه و برای
استشهاد برین مراد نقل کرده اند از علامه دوانی که در بعض رسائل خود در بیان معنی عدالت گفته که چون متمرن بملکات
ثلثه حکمت و عفت و شجاعت گردید بر وجهی که علی الدوام افعال مناسبه بدون تکلف و بی تعب از و صدور یابد
تخم روییت جدید و بعضی سالف آنکه ملکه عدالت باشد و از ابن حاجب که در مختصر و غیره گفته که العدالة کیفیة راسخة
تنبعث للمتصف بها علی ملازمة التقوی فی المروة و ظاهرست که رسوخ و ملازمت تقاضای دوام و عدم تخلف میکند
انتهی و فقیر گوید که آنچه از سه خلیفه ثلث صادر گشت از کبایر گناه و در حین غصب خلافت رسول الله صلعم قلبت برای قدح
در عدالت و امامت ایشان چنانچه مذکور شد مورد رین کتاب شمه از آن و در فهرست اشاره شده بمواضع آن بس است آنچه در معنی
عصمت مذکور گردید همین است مشهور عند الجمهور و صاحب مجمع البحرین گفته که المعصوم الممتنع من جمیع محارم الله کما
جاءت به الروایة و عن علی بن الحسین ع الامام منا لا یکون الا معصوما و لیست العصمة فی ظاهر الخلقة معرفا قیل
ما معنی المعصوم قال المعتصم بحبل الله و حبل الله هو القرآن لا یفترقان الی یوم القیمة و الامام یهدی الی القرآن
والقرآن یهدی الی الامام و ذلک قوله تعالی ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم خلاصه معنی آنکه حضرت امام زین العابدین
فرمود که امام از جمله اهل بیت پیغمبر صلعم نباشد مگر معصوم و مراد از معصوم آنست که دست میزند برشته محکم خدا و آن قرآنست
که از هم جدا نمیشوند تا روز جزا چه امام مردم را بمعنی متشابهات قرآن راه مینماید و محکمات قرآن مردم را بمتابعت امام
زمان امر میفرماید از اینکه منصف حسن میباید که با وجود اینکه قرآن حجتی است به مردمان از جانب خالق فهم کل آن میسر
نیست برای غیر امام از جمله خلایق پس لابد است که از او فهمی باشد در بیان معانی آن کما ینبغی باید و جهل خلفا و ضلالت ثلثه
مشهور [illegible] کفر [illegible] پس بطلان امامت ایشان مستغنی است از بیان [illegible] شارح مقاصد باینکه خلافت
پیغمبر صلعم و عدالت را در امامت اعتبار ننموده طریق انکار این شرط را سپرده چه با وجود تحدید امامت بقول خود پس که
الامامة ریاسة عامة فی امر الدین و الدنیا خلافة عن النبی ع گفته که وفی ذکر فی کتبنا الفقهیة انه لا بد للامة
من امام یحیی الدین و یقیم السنة و ینتصف للمظلومین و یستوفی الحقوق و یضعها مواضعها و یشترط ان یکون مکلفا
مسلما عدلا حرا ذکرا مجتهدا شجاعا ذا رای و کفایة سمیعا بصیرا ناطقا قرشیا و ان لم یوجد فی قریش من یستجمع
الصفات المعتبرة ولی کنانی و ان لم یوجد فرجل من ولد اسمعیل فان لم یوجد فرجل من العجم و لا یشترط ان یکون

هاشمیا و لا معصوما و لا افضل من تولی علیهم و ینعقد الامامة بطرق و بعد از این گفته که والثالث القهر و الاستیلاء
فاذا مات الامام و تصدی للامامة من یستجمع شرایطها من غیر بیعة و استخلاف و قهر الناس بشوکته انعقدت
الخلافة له و کذا ان کان فاسقا او جاهلا علی الاظهر الا انه یعصی بما فعل و بعد از این گفته که و لا ینعزل الامام
بالفسق و الاغماء و ینعزل بالجنون و بالعمی و الصمم و الخرس و المرض الذی ینسیه العلوم و بر ارباب انصاف ظاهرست
تنافی این کلمات بلا اعتساف چه شرط کردن در امامت اجتهاد و عدالت و امثال آنها را منافی است
با تجویز فسق و جهل بنا بر اینکه جاهل باحکام الهی احیای دین پیغمبر نمیتواند نمود و بر قول و فعل فاسق و جاهل اعتماد نمیتوان
و بر فرضی که جهل منافی امامت نباشد چرا که مرضی که سبب نسیان علوم گردد سبب عزل امام شود و بنا علی هذه الکلمات
من الهفوات عجیب اینکه فضل بن روزبهان چون بمقصد رسیده که فسق و عدالت با هم جمع نمیشوند از امثال این کلمات
نفرت از عاقل متعادل شده و گفته که آنچه علامه نقل کرده که سنیان تجویز فسق نموده اند برای امام زمان افترا و بهتان است که
ایشان در بیان آن گفته که لان کتب اهل السنة مشحونة بالقول بوجوب عدالة الائمة فالفاسق کیف یجوز عندهم
ان یکون اماما و الحال انه ضد العدل فعلم انه مفتر کذاب و قاضی نور الله مرقده اگرچه کلام شارح مقاصد را در رد او
نیاورده اما کلمات سعد الدین تفتازانی شافعی در شرح عقاید نسفی و شارح وقایه را در فقه حنفی مذکور کرده و عبارت نسفی اینست که
و لا ینعزل الامام بالفسق و الجور لانه قد ظهر الفسق و الجور من الائمة و الامراء بعد الخلفاء و السلف کانوا ینقادون
لهم و یقیمون الجمع و الاعیاد باذنهم انتهی و صاحب کشاف در تفسیر لا ینال عهدی الظالمین گفته که بعضی استدلال کرده اند
باین آیه بر اینکه فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت داشته باشد برای امامت کسی که جایز نیست حکم او و مسموع نیست
شهادت او و واجب نیست اطاعت او و مقبول نیست خبر او و در نماز پیش قدم نمیتواند شد [illegible] و ابو حنیفه گفته در پنهان فتوی
میداد بوجوب نصرت زید بن علی ع و حمل مال بسوی او و خروج با او بر دزدی که متغلب بود و خود را امام و خلیفه می نمود
که عبارتست از منصور دوانیقی و امثال آن [illegible] ابو حنیفه گفت [illegible] که اعانت کنند ابراهیم و محمد را که پسران
عبد الله بن الحسن و از ائمه زیدیه اند در زمان منصور دوانیقی [illegible]
کردن [illegible] شهادت [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible]
و ابن عیینه گفته که ظالم هرگز امام نمیشود چگونه امام تواند گشت [illegible] غرض از وجود امام دفع ظلم است [illegible]
که با امامت ظالم راضی نبود [illegible]

انتهی ملخص الکشاف مضموناً اما چه فایده می‌بخشد که خود کشاف این احتجاج رسیده باز امامت ناتمام خلفا ثلث گردیده به آنکه

برستی الشیطان دل بسیار از زمانی که مشهور تر است از کفر شیطان و علامه رحمه الله نقل کرده که جمهور سنیان از ابن مسعود

روایت کرده اند که در بیان آیه انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی پیغمبر فرمود که انتهت الدعوة الیّ

و الی علی لم یسجد احد منا قط للصنم فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی آنحضرت رسید دعای ابراهیم بمن و علی

که سجده نکرد هیچیک از ما هرگز بت را پس فرا گرفت الله تعالی مرا نبی و علی را وصی و فضل [illegible] روز بهان و لا الکار اصلا

کرده و بنا بر فرض تسلیم گفته که این نص در امامت حضرت علی نیست بلکه دلیل آنست که علی وارث علم و حکمت نبی است

نور الله مرقده گفته که چون ابن مغازلی شافعی این روایت را در کتاب مناقب آورده رد انکار فضل [illegible] روزبهان مبنی بر [illegible]

و عدوان چون مراد بدعوت در این حدیث دعوت ابراهیم است که امامت را برای ذریت خود خواسته عامتو بس این حدیث [illegible]

امامت حضرت علی علیه السلام دلیل جلی است بر بطلان امامت ابوبکر و عمر و عثمان بعلت پرستیدن ایشان بت [illegible] انتهی مضمونه

دفع کر کوینده که چنین وصایت بر فاصله حضرت مرتضی علی مذکور واقع مستلزم وصایت یازده امام بعد از او است کما تقرر فی محله

پس انتها و وصایت با وجود اینکه منطوق این خبر است منافی امامت ایشان نیست [illegible] اینکه این خبر از طرق سنیان [illegible]

قبول کردن مدلول آن بر ایشان ضرور و رد کردن شیعه از آن خالی از محذور است اگر کوینده که ارباب اصول فقه نقل کرده اند

که هرگاه لفظ مشتق بر شخصی اطلاق شود پس اگر آن شخص در آن حین موصوف بمبدا آن اشتقاق باشد آن اطلاق حقیقی است مثل اینکه زید

زید ضارب است و اگر در زمان ماضی موصوف بآن مبدا بوده و در حین استعمال موصوف بآن نباشد حقیقی

مجازی است آن اطلاق نزد علما خلاف است بعضی مثل زمخشری و اتباع او قایل بمجازیت آن باشند و در [illegible]

الظالمین گوینده که اصل در استعمال لفظ حقیقت است تا قرینه مجاز معلوم شود و بنابرین مراد از این کلام این خواهد بود

که ظالم در حین اتصاف بظلم امامت نتوانند نمود و خلفا ثلثه اگرچه قبل از تشرف بشرف اسلام بسبب کفر [illegible]

آن ظالم بوده اند اما بصیقل اسلام و ایمان زنگ ظلمت ظلم را از خود زدوده اند پس در حین ادعای امامت ظالم حقیقی نبوده

گوییم اولا که بمقتضای ادله عقلیه و نقلیه که در [illegible] در اصل [illegible] ذکر شد [illegible] اینست که اتصاف بمبدا در زمان ماضی [illegible]

بودن این اطلاق کافی است کما لا یخفی علی ارباب التحقیق فلیرجع الی ما هو التحقیق و ثانیا اینکه صاحب الخلافه نیز ممنوع است [illegible] اسلام این [illegible]

عنید چنانچه در اصل العدا این خواهی دید و هر حیله که در استدلال بر کفر و ظلم ایشان [illegible] بسبب غایت شهرت مستغنی است از بیان

اما حب الاقتضاء بعض مواضع همکیاب بقیه آن آنها مرقوم میشود و بنظر در فهرست آن خصوص آن مواضع معلوم میگردد

و سلطان المحققین نصیر الملة والدین در بعض رسائل خود در امامت شرط اعتبار نموده اول معصوم بودن از گناهان کبیره

در [illegible] بیان شد

صغیره یعنی کوینده مذکور شد دوم عالم بودن بهرچه در امامت احتیاج بآن است از علوم دینیه مثل احکام شرعیه

و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین باقامه برهان برای دفع شبهات ایشان سیم شجاعت

چهارم اینکه افضل باشد در کل صفات کمال از رعیت مثل علم و سخاوت و مروت و شجاعت تا تفضیل مفضول لازم

نیاید پنجم اینکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت خلایق میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی

و خواه در خلق مثل بخل و حرص و خواه در اصل مثل ولد الزنا بودن و خواه در فرع مانند اشتغال بصنعتهای خسیسه چون حولاهگی

ششم اینکه مرتبت و منزلت او در درگاه اله از همه رعیت خود بیشتر و زهد و عبادت او از همکنان بلند تر باشد هفتم

آنکه معجزات از او ظاهر شود هشتم اینکه امامت او عام باشد بالنسبة بکل اهل زمان خود پس در زمان او امامی غیر او نباشد

و چون اثبات این شروط و رد مخالف آنها منوط بزیادتی بسطی که مسطورات این رساله [illegible] قلم شکسته زبان خوض ننمود در آن مکر

مکر در باب طهارت نسب ائمه علی نبینا و علیهم السلام بالیل والنهار که مدلول شرط نهم است چه بنابر اینکه در معنی آن فی الجمله اشتباه

در افواه و در بعض عبارات علماء دین پناه بود قلم اخلاص شیم بتنقیح آن حسب المقدور قیام و اقدام نمود در باب

جامع فی فضل الامام و صفاته از کتاب الحجه کافی در حدیث طویل در بیان صفت امام مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام

لا مغمز فیه فی نسب و مغمز بفتح میم و غین معجمه و سکون زای هوز بمعنی طعن و عیب است یعنی جرحی نیست در نسب و تحقیق عبارت

از النسب بید رجا نجیب استاد قدس سره تصریح کرده و صاحب کشاف در تفسیر کریمه و هو الذی خلق من

الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا گفته که اراد فقسم البشر قسمین ذوی نسب ای ذکورا ینسب الیهم فیقال فلان

بن فلان و فلانة بنت فلان و ذوات صهر ای اناثا یصاهر بهن و نحوه قوله تعالی فجعل منه الزوجین الذکر

والانثی پس حاصل معنی لا مغمز فیه فی نسب آنست که عیبی در نسب پدر و مادر امام از خود تا آدم علیهما السلام ممکن نیست و احتمال

کفر و شرک و زنا و امثال آنها در شان ایشان نمیرود و بنابر این احوال دران ائمه معصومین صلی الله علیهم اجمعین در

این مقام سکوت عنها است اظهر جمیع میان عموم اخبار و خصوص بعض امهات ائمه اطهار اینست که میباید مادران

بواسطه الشیطان در حین حمل و ولادت انتظام داشته باشند در سلک خلص مومنان و آلوده نباشند بزنا اما امثال آن

بالی بواسطه آنها در آن گرفت شک نباشد با مثال اینها هم حصال چه اگر حمل امام از نطفه زنا متلا شود لازم آید که پدر

و مادرش هر دو فاعل زنا باشند و ارباب عقل و انصاف از اطاعت چنین فرزندی استنکاف مینمایند و هر مرد که

بشهادت و ولد زنا بود امام انام نباشد و تفصیل آن در اصل پنجم گذشت و در اصل شصت و پنجم نیز می آید بلکه اعتقاد

بعضی اینست که ابوبکر و [illegible] ولد زنا بوده و تفصیل آن در اصل شصت و پنجم نقل خواهم نمود و صاحب جلاء العیون نیز

تصریح کرده باینمعنی در مقام بیان نسب شریف جناب مسلم مخالف و موافق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفته که پدر من
حضرت امام محمد باقر ع و مادرش ام فروه دختر قاسم پسر محمد بن ابی بکر بود و اکثر پدران مادران انبیا و اوصیا
کافر یا منافق باشند ضرر ندارد و می باید که ایشان در پشت کافر و در رحم کافره نبوده باشند و گویند که نام او فاطمه بود و کلینی
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که قاسم از معتقدان و مخصوصان حضرت امام زین العابدین ع بود و فرمود که مادر ما از آنها بود
که ایمان آوردند و پرهیزکار و نیکوکار بودند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را انتهی و بخاطر قاصر میرسد که هر چند گویند صحابی
امثال یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی که در اصل شصت و پنجم می آید معلوم است که نجابت و دنائت سلسله اثری
معتد به در حال فرزندان ندارد و استبهار دیگران فیما بین خصوص شیعیان مبنی است بر مماشات یا بر الغاء ان اما بود
مذکور کردید چند چیز را بشنوانید یکی اتفاق مؤالف و مخالف بر اینکه در نجابت و دنائت فرزند محض نجابت و دنائت
پدرش را اعتبار میکنند و همانا که این معنی را اقتباس کرده اند از آنچه از حضرت پیغمبر صلعم مرویست که در شان حسنین علیهما السلام
میفرمود که کل بنی بنت ینسبون
الا اولاد فاطمه فانی ابوهم یعنی همه پسران و دختران منسوب میشوند بپدر سوا
خود مگر اولاد فاطمه چه پدر ایشان منم پدر ایشان علیهم صلوات الرحمن اصل سیوم گذشت و همه آنچه مذکور گشت
که این مخصوص شرع عند الجمهور است که شعر بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد دوم اینکه در سیادت
و اهلیت خمس که از احکام شرعیه است سیادت پدر کافی است و عدم نجابت و دنائت مادر و آن نیست سیوم اینکه پدران
بعض ائمه اطهار ولاد از جمله کفار و تابعان انتظام یافته اند در سلک اخیار چهارم اینکه چنین است امهات ائمه و نیز از حوا تا
تا آدم و حوا علیهم التحیة و الثناء در کتب معتبره او که مشهور است بلکه محض نجابت پدر بعد بعضی اصحاب کافیست اگر گویند که بعضی
اشعار دارد باینکه نزد عرب نجابت مادر معتبر است در نجابت نسب مثل اذا ما التسبنا لم تلدنی لئیمة و لم تجد بدا
من ان تمری ابن لئیمة گوئیم مقصود این شاعر تفخیر بنجابت مجموع ابوین است بنا بر اینکه نزد عرب نجابت مادر لیلیت
بنجابت پدر رضا بخ سیوطی در شرح شواهد مغنی اللبیب در توضیح همین شعر گفته که انما ذکر الام لانها اذا کانت من
الکرام فالاب اولی لان العرب کانت تزوج من دونهم و قد یتزوجون دونهم امثال آنچه در زیارت سالعه
ائمه اربعه بقیع علیهم السلام در کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه مذکور است که لم تزل الوابعین الله ینسخکم فی اصلاب کل مطهر
و ینقلکم فی ارحام المطهرات لم تدنسکم الجاهلیة الجهلاء محمول است بر اینمعنی که همه ایمه علیهم السلام در نظر عنایت الله تعالی
بودند میکردند و پدرانشان و صلبهایی که پاکیزه بودند از شرک و زنا و امثال آنها منتقل میشودند ایشان از در رحمهای مادران بی
واسطه ایشان که پاکیزه بودند از شرک و کفر و زنا و امثال آنها و استاد قدس سره در شرح مشکلات گفته که اصلاب بانتوین

کل مرفوع و مبتدا و بتقدیر کلهاست مطهر اسم مفعول از باب تفعیل مرفوع خبر و مبتدا هست و این ابطال میکند آنچه را که در کتاب
الروضه بعد از خطبه امیر المومنین و پیش از حدیث العابد هست که آن و الکلینی ابراهیم بود و لهذا میگوئیم که کتاب الروضه
جزو کافی نیست و شاگردان مصنف الحاق آن کرده اند الجهلاء بفتح جیم و سکون ها و الف ممدوده برای تاکید است نظیر
لیل اللیل و مراد این است که هیچکدام از پدران و مادران شما مشرک نبودند با وجود آنکه شرک بجاهلیة الغایة کمتر بود
در مردمان دیگر انتهی و مخفی نماند که چون استاد قدس سره پدران و مادران را از یک سیاق نقل کرده توهم میشود که حکم
مراد پدران از پدر بی‌واسطه تا آدم ع است مراد از مادران نیز چنین باشد اما بنابر جهتی که معروض شد خلاف آن
ظاهر است پس شاید مراد از ایشان در همگان پدران بی‌واسطه و مادران بی‌واسطه باشند و این منافات ندارد با اینکه پدران
با واسطه ایشان نیز از لوث شرک و کفر و امثال آنها مبرا باشند و در کتاب من لا یحضره الفقیه بجای فی اصلاب کل مطهر
فی اصلاب المطهرین است و فاضل مجلسی رحمه الله در ترجمه آن گفته که پیوسته در عالم ارواح قبل از وجود اجساد منظور
نظر التفات الهی بوده اید و بهمچنین در عالم اجساد که از طینتها برداشتند و جسد حضرت آدم ع آفریدند و طینت جمیع
فرزندان او را در صلب او جا دادند طینت شما را نیز که جا دادند در ابدان انبیا و اوصیا مقرر فرمودند و از اصلاب
مطهره بارحام مقدسه در آمده و شما را چرکی نگرفت که در پشت کافر یا در رحم کافره یا زانیه در آمده باشید بلکه آبا و اجداد
و امهات و جدات شما همه نبی یا وصی نبی یا متقی و ولی بوده اند انتهی و این عبارت نیز اطلاق اجداد و جدات اگر چه موهم
این است که اجداد و جدات پدری و مادری ائمه علیهم السلام از عیب شرک و زنا و امثال آنها مبرا باشند اما بنابر مراتبی که مذکور
گشت شاید مراد خصوص اجداد و جدات پدری باشد اعتماد علی ظهور الحال و العلم عند الله المتعال و چگونه
همگی اجداد و جدات مادری ایشان باید که از عیوب فارغ باشند و حال آنکه ابوبکر لعین جد مادری و سلمی مادرش بود جد مادری
حضرت امام جعفر صادق ع بودند چنانچه اندکی قبل از این گذشت و حال آنکه احوال ایشان بر منوالی است که می آید در اصل
شصت و پنجم و الضاد در همان اصل می آید که استاد قدس سره تصریح نموده باینکه ابوبکر ولد الزنا بوده و الضاد در اصل سی
و هشتم می آید که همین امام علیه السلام فرموده که ابوبکر عند سه مرتبه کفر ورزیده و آخر کافر بجهنم واصل گردید فصل چهارم
در بیان بعض از صفات و خصائص امام منقول از کتاب حق الیقین که در کتاب حجت کافی از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که
امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه شده متولد میشود و چون بزمین می آید دستها را بر زمین میگذارد
و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و جنابت بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب
نمیرود یعنی آنچه در حال خواب از وی واقع شود معلوم او میگردد و خمیازه کشیدن نمیکند و از پشت سر می بیند و فضله او را

جدا میشود بوی مشک از آن می آید و زمین آنرا فرو برده از مردم پنهان میسازد و چون زره حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در کند
بر قامتش خوب راست میآید و اگر دیگری بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یکوجب از قامتش زیاده می آید و ملک با او [illegible]
سخن میگوید و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردمست در
حکمت و علم بر خلایق و از همه پرهیزکارتر است و بردبارتر و دلیرتر و سخی تر و عبادتش از همه کس بیشتر است و عباداتش
از همه بیشتر است و سایه ندارد و هوشش باید مراد آن باشد که ظاهر چنین است و از حضرت رسول صلعم دائمی بود و بول
و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکلست باینکه آنچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از بوی مشک
خوشتر است و اولی است بمردم از جان ایشان و باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند
با آنکه مردم بی اختیار اینحالت را ندارند و بهم میرسانند و مشفق تر و مهربانتر است بر ایشان از پدران و مادران
و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران
عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجابست
حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربه‌ها و اسلحه حضرت رسول الله صلعم نزد او است خصوص
شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمده و بیان ذوالفقار می آید در فصل ششم و نزد او کتابیست که در آن
نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته شده است و نزد امام میباشد جامعه
و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوستی که سفید و چون پیچیده میشود بکندی
ران شتر میشود و در آن نوشته گشته هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگتر و جفر
کوچکتر یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غیر آنها هست حتی
ارش خراشی که در پوست کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا
حضرت رسول صلعم املا فرموده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها
نزد امام است و در آن نامها و احوال دشمنان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا باآنحضرت نسبت میدهند
که چون حضرت رسالت صلعم از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلام را اندوهی عظیم از مفارقت آنحضرت دست داد
و منافقان غصب حق او کردند حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت میفرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می نوشت و در آن کتاب احوال و اخبار آینده تا روز قیامت هست و در حدیث دیگر وارد شده
که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان را می بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر

میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که امام را بچند وجه میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او
نص بر امامت او میکند چنانچه حضرت رسول صلعم نص بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام کرد دوم آنکه آنچه از او بپرسند جواب میگوید
و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سوم خبر میدهد مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس بهر لغت
او جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغ و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بل متواتره
ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بکرات مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث
بسیار وارد شده که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبر داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر
بوده اند در طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یکروز یا لحظه چندین مرتبه بدور دنیا بگردند
و کتابهای جمیع پیغمبران مانند تورات و انجیل و زبور و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان است
و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر
سلیمن و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود الحال همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است
و حق تعالی ابری را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت آسمانها و زمینها بگردند و هفتاد و دو حرف از اسم اعظم
حق تعالی را میدانند که برای هر چه بخوانند البته مستجاب میشود و یکی از آن اسما را آصف میدانست که بآن تخت
بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمن حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را
میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مصاحب ایشان الهام میکرد و گاهی
حق تعالی در دل ایشان نکته می افکند و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید
و در احادیث بسیار وارد شده است که عمود علم یا علمی است که در هر آن عمود هر ساعت از دریای ناپیدا کنار علم
الهی بر ایشان فایض میشود و [illegible] جمیع [illegible] در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت
سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب تقدیر شده است بآنحضرت عرض میکنند و علوم گذشته و آینده
همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث جمیع علوم پیغمبرانند و ایشان
میتوانند که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان یا کفر و نفاق او را میشناسند و بهر درختی و برگی و ریگی و سنگی
که امام نظر میکند از آن علمی باو ظاهر میشود و تمام قرآن از علم ظاهر و باطن آن با ایشانست و بطن مخصوص امامست و جمله
و حربه‌ها و زره‌ها و علمها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزد

و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است و صندوقی از چوب است نزد ایشان که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن
مضبوط است و از جفر ابیض مسکوت شده و جفری دیگر نزد ایشان است که جمیع اسلحه حضرت رسول صلعم در آن مضبوط است و اگر
جفر احمر مسکوت شد و حضرت صاحب الامر عم از آن اخراج خواهند نمود و در احادیث معتبره بسیار منقول است که هر شب جمعه روح مطهر
حضرت رسول صلعم و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان صلوات الله علیهم در صحبت یکدیگر
که با آسمان عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط میکنند و نزد هر پایه از قوایم عرش دو
رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف بر میگردند با سرور فراوان و علم بی پایان و اعمال هر یک از امت در این شب
و بیان در هر شب سیم هر ماه و در هر جمعه و هر ماه عرض میکنند بروح حضرت رسول و بر ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان
صلوات الله علیهم و بر در و دیوار و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مغرب و مشرق عالم واقع میشود از آن
مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلعم در هنگام وفات جمیع علوم خود را با امیر المؤمنین عم تسلیم کردند
و حضرت امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب منفتح میشد و فرمود که چون من را غسل
دهی و کفن کنی و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من جواب گفتم آنوقت هزار باب از علم تعلیم
کرد از هر بابی هزار باب گشوده میشد و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم نمایند
و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکنند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته
در آنوقت با معجز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را اخذ میکند و تجهیز او مینماید که اکثر مطلع نشوند
چنانچه حضرت امام رضا عم در بغداد حاضر شدند و حضرت امام محمد تقی عم در طوس حاضر شدند و در احادیث بسیار وارد
وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنهای ایشان از طینت عرش آفریده شده
و چون حق تعالی میخواهد که امامی را خلق کند ملکی را امر میفرماید که شربتی از زیر عرش برمیدارد و نزد پدر امام میآورد که او تناول
و آن از آب مقدس است که در مرتبه تفصیل تفسیر آن تعلیم ارشاد شده و بعد از تولد از رحم مادر
پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن منعقد میشود و چون چهار ماه در شکم مادر میماند عمودی از نور در آن
و دیگر بعد از چهار ماه بسوی سخن مردم را میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی راستش مینویسد این آیه را وتمت کلمة ربک صدقا
و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و بسیار
مینماید و چون متولد میشود در ربع رفته بجانب آسمان سر بر میآورد و چون بر زمین میآید بسوی قبله سجده میکند و شهادتین بر زبان میگوید
و بجانب آسمان بلند میکند ... و عمودی از نور در میان وی و ... نقش است

از میان عرش ندا میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام و تو برگزیده منی از خلق و محل راز منی و صندوق
علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را
و بخشیده ام بهشت خود را بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم
هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام چون ندای منادی تمام شود آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی بخواند پس
آنوقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر بسوی او آید و از زیارت
کند پس چون بمرتبه امامت فائز گردد حق تعالی در هر شهری عمودی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان
خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که ببیند ملائکه از آسمان
نماید و چون بر زمین آید بدرو بقبله نماید و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده باید
و دندانهای پیش همه روئیده باشند و در یکشبانروز نوری زرد مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث
بسیار وارد شده است که خانههای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانههای ایشان بکثرت نازل میشوند و حضرت صادق عم فرمود
که بسا که با اطفال ما مهربانتر اند از ما و دست زد حضرت بمتکی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها
ملائکه و بسیار میباید که پرهای ایشان را برمیچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان جمیع حیوانات را بر جمیع
جن و افواج جن بخدمت ایشان میآیند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان میپرسند و ائمه ایشان را خدمت
میفرمودند و بر رسالتهای میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد بخدمت حضرت امیر المؤمنین عم آمد در وقتی
که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشارت فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت که منم
عمرو بن عثمان که پدرم مرا بر جن خلیفه کرده بود و او در این وقت فوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه کرد این
اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقول اکثر خلق بآن میتوانند رسید و غرائب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند
و نمیتوانند دانست مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و منور بکمال
منور گردانیده و در اخبار وارد شده است که ما را بر تربیت خدا مگردانید و بعد هر چه بگوئید در فضایل ما متوجه میشود و غیر اینها آنچه از فضایل
و کمالات برای ما اثبات کنید بکنه آن نخواهید رسید چنانچه حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی بگو یا محمد اگر باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار
هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم مثل آن دریا مدد و در احادیث
وارد شده است که ماییم کلمات پروردگار که فضائل ما را احصا نمیتوان کرد چنانچه گفته اند ... کتاب فضلک ... آنچه

شریعت ای

روح

کافی نیست و اگر ترکیبی سرگذشت صفحه ... انتهی و حقیر گوید که اکثر خصال امام علیه السلام که نقل شد در این مقام مروی است در کتاب حجت کافی و مذکور است
با افادات استاد قدس سره در شرح آن اما در حدیث شیخ در باب مولد الائمة علیهم السلام از جمله ابواب آن حدیثی است که فاذا وقع
ولده قاعدا و تفتحت حتی یخرج متربعا ثم یستدیر بعد وقوعه الی الارض فلا یخطی القبلة حیث کانت بوجهه
که بضم میم و فتح تا و راء ... کسره ... با الجر ... صاحب حق الیقین مربع نشسته ترجمه کرده و معنا چنانچه گفت
در استاد قدس سره در شرح معانی گفته که متربع کرسی ... یکون ... حال در ... بنا شدن ... مراد اینست که طفل بر روی ... بر زمین ... مستقیم
مستقیم ... یکون بعد از ... بیرون آمدن طفل ... وارد آمدن بر زمین بر ... خطا نمیکند قبله را
انتهی ملخصا و مخفی نماند که از نقل صاحب حق الیقین ظاهر شد که جای نطفه امام علیه السلام رحم مادر است و این موافق نیست
با آنچه در باب مولد الائمة از ابواب کتاب حجت کافی مروی است که ... نطفه الامام مما اخبرتک فاذا اسکنت النطفة
فی الرحم اربعة اشهر ... انتهی الحدیث و با آنچه ابن بابویه رحمة الله علیه در زیارت ائمه علیهم السلام نقل کرده که ینقلکم فی الارحام
المطهرة و امثال اینها از روایات مستفیضه بل متواترات اما صاحب حق الیقین نقل کرده در باب ... کرده ...
که حضرت فرموده که حمل ما اوصیا ... در شکم ... باشد و در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران ... فرود
می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است انتهی و همانا که ... حدیثی
که در مجلد سیزدهم بحار الانوار با این عبارت نقل کرده که رایت فی بعض مؤلفات اصحابنا روایة هذه صورتها
و بعد از آن ... حدیثی طویل نقل کرده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعمه خود حکیمه گفت که انا معاشر الاوصیاء
لسنا نحمل فی البطون و انما نحمل فی الجنوب ولا نخرج من الارحام و انما نخرج من الفخذ الایمن من
امهاتنا لاننا نور الله الذی لا تناله الدانسات ... این حدیث ... بر فرض تسلیم صحت سند ... وجه ...
... حمل ائمه علیهم السلام در ارحام منافاتی با ظواهر امثال آنچه
که مذکور شد در این مقام پس شاید مراد از رحم در امثال آنچه و حدیث مطلق مقر نطفه باشد اعم از آنکه مقر نطفه
سایر اولاد است و از آنچه مقر نطفه ائمه علیهم السلام ... و توهم آنکه ظاهر خروج ائمه علیهم السلام از ران ... ران در
انسان محل الولادة نیست ... مولود ... متولد گردد و هر چند خرق عادت در شان ایشان بعید
اما حجز ... روایات مشهور که مشتمل است بر غرایب حالات ولادت آن اصول سعادت از نقل مضمون حکایتی
اذعان حقیقت مضمون ظاهر آن نزد بعض اذهان خفی است خصوصا که از قرار نقل صاحب جلاء العیون اسماء
بنت عمیس قابله حضرت امام حسن علیه السلام و صفیه دختر عبدالمطلب قابله حضرت امام حسین علیه السلام بوده اند و حکیمه صبیه حضرت

امام موسی علیه السلام با قوابل ... ملاحظه ولادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام نموده اند و مجلسی ... با وجود اهتمام به نقل غرایب اوضاع
و احوال این ولادتها چنانچه مذکور است از روایتها خروج از ران را که در کمال غرابت است نقل نفرموده اند
پس شاید مراد بارحام در لا نخرج من الارحام معنی متبادر در آن بود و ذکر نخرج من الفخذ بعد از آن برای
بیان باشد که خروج باطنی ایشان از رحم نیست پس لازم نیست که در حین خروج ظاهری ران مادر
ایشان شکافته شود چنانچه از عبارت حق الیقین مفهوم میگردد بلکه اگر مراد این بود که صاحب حق الیقین
ترجمه نموده است این بود که لفظ حدیث چنین است که لا تنزل من الفروج و انما تنزل من الفخذ ...
آثار حمل ائمه علیهم السلام در مدت آن پنهان است پس حمل در پهلوی مادر منافات ندارد با اینکه خروج باطنی ایشان از ران
شود چه ممکن است که نطفه امام علیه السلام اول بار در پهلو قرار یابد و بعد از آن تدریجا بعضی از آن در ران رسد و
در حین تولد مخرج باطنی ران و مخرج ظاهر مخرج معروف زنان باشد کما لا یخفی علی اولی الرشد والله اعلم
... در طریق شناختن امام مسئول از کتاب حق الیقین آنکه بچند وجه میتوان شناخت اول آنکه از همه
ظاهرتر و آسانتر است و مناسب لطف و حکمت الهی آنست چنانکه دانستی نص حضرت رسول صلی الله علیه وآله است بر امامت ایشان
از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه در طریق شیعه متواتر و محرر شد دوم افضل بودن امام است از جمیع امت
با آنکه جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت ایشان ... سیم معجزه که مقارن دعوی امامت باشد
... ایشان دعوی میکنند که امامت به بیعت منعقد ... حاصل میشود چنانکه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی
گفته اند پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا نمود و زیاده از پنج نفر گفته اند امر ...
که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همینکه پنج نفر یا یک نفر
با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا مطیع او شوند و اگر اطاعت او نکنند قتل ایشان
حلال بلکه واجب باشد اگرچه آنچه گفت کنند علی بن ابیطالب علیه السلام باشد یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم ...
و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت
برای مخالفت او ... جایز و ... بن الحکم با انواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین
بیعتی که ... در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند نفر منافق دشمن امیرالمؤمنین بدون حضور آنحضرت و حسنین
صلوات الله علیهم و اصحاب ... بنی هاشم و بدون حضور سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر ... و سایر اکابر
صحابه واقع شود از اجماع نام گذارند و بجبر امیرالمؤمنین و سایر صحابه را کشند به بیعت آوردند و این را اتفاق

اهل حل و عقد تمام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقل تجویز میکند که جمعی که ریاست عامه دین و دنیا را که
رتبه نبوت است بر چنین نا نجیبی بگذارد و اگر کسی بدیده بصیرت خواهند تعقل کنند اکثر اهل آن فرقه بر کسی اتفاق
نکنند تقلید او را عقلا نمی‌پسندند پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که در فصل سابق مذکور شد
و هر یکی از این سه امر در باب هر یک از ائمه علیهم السلام باخبار متواتره از ثقات و معتمدین رواة شیعه امامیه
که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده است و بعین الیقین حقیت ایشان را
میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان از برای ایشان حجت گردانیم
لهذا علمای ما بسیاری از احادیث کتب معتبره ایشان را حجت آورده اند بر ایشان الحاصل اگر ما از کتب و اخبار خود
بر ایشان حجت کرده ایم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای
خلفاء جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کنند بر ما قبول آنها
لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر
حقیت مذهب حق حقه استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است
استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشان است بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند بر
موضوعیت آن انتهی ما فی کتاب حق الیقین و بحمد الله که در این مجموعه در بیان ادله امامت و مطاعن خلفای ضلالت
[illegible] سطور معمول گشته و مواضع آنها را اقلم اخلاص رقم در فهرست نوشته [illegible]

اشرکا بربهما

مراد باشراک در این مقام قرار دادن [illegible] است بر خلاف دین حضرت [illegible]
چنانچه طور ابی بکر بود و عمر که از وصایت حضرت امیر المؤمنین ع دست بر داشتند و علم خلافت و خلافت خود
بر پا داشتند و فرائض و سنن حضرت پیغمبر را تغییر دادند بنحوی که خود خواستند و بساط کار دنیای خود را آراستند
چنانچه در شرح فقرات ادعیه ما مکرر اثبات شده اینجا ع و چون شرک بعد از کفر و سهلتر است از آن اولا
کفر ایشان مراد آید [illegible] شرک و ثم بدلالة آیه قرآن در اینجا احتیاج بذکر نیست دیگر برای شرک آن
دو [illegible] و اشعر برای شراکت اعظم بودن کفر نسبت بآن مذکور است و بسیاری از احادیث از الجمله در باب
الکفر کتاب الایمان و الکفر کافی مرویست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که والله ان الکفر لاقدم من الشرک
واخبث واعظم قال ثم ذکر کفر ابلیس حین قال الله عز وجل له اسجد لآدم فابی ان یسجد فالکفر
اعظم من الشرک فمن اختار علی الله عز وجل وابی الطاعة واقام علی الکبائر فهو کافر ومن نصب

دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرک حاصل معنی آنکه فرمود که کفر بحسب حدوث [illegible] بنسبت و بحسب بودن بیشتر و بحسب [illegible]
بزرگتر است از شرک و از حدیث زراره [illegible] گفت که امام ع برای استدلال بر حقیت این مرام نقل فرمود کفر ابلیس که از جانب الله
ممتنعا اسجد لآدم مأمور بسجده گردید ابا و امتناع از آن ورزید بکسی که اعتبار کنند بر حضرت باری و امتناع کند
و ما بر دار [illegible] اشاره کند بر گناهان بزرگ [illegible] و معصیت بر [illegible] رد کما فرا است [illegible] اعتبار [illegible] بر باری وارد [illegible]
[illegible] مؤمنین [illegible] معصومین [illegible] علیهم [illegible] است

فعذبتهما وخلدتهما فی سقر وما ادریک ما سقر لا تبقی ولا تذر

[illegible] نکته [illegible] در نفرین منکل نکته ایست که گذشت در
اصل [illegible] وما ادریک ما سقر اقتباس است از آیه سوره مدثر که الفاظ در اصل پنجم گذشت و بعضی توضیحات آن
بضمیمه تفسیر آیات سابقه بر آن در آنجا مذکور گشت و در اینجا میگوئیم که منظور از این استفهام تفخیم شان سقر است این زیادتی
[illegible] و نظم آیه در قرآن چنین است که وما ادریک ما سقر لا تبقی ولا تذر لواحة للبشر علیها تسعة عشر
ترجمه والله العالم چه میدانی که چه چیز است سقر باقی نمیگذارد هیچ یک از اهل شرک و نفاق را و فرو نمیگذارد هیچ عضوی از اعضای ایشان را
مگر اینکه بسوزاند [illegible] کذا فی تفسیر الاهیجی و مکلف که مفعول محذوف مفرد و راجع باهمین خلقت وحید [illegible] مذکور
[illegible] نظایر این [illegible] والله العلم این سقر لواحه است یعنی سوزاننده و سیاه کننده است پوست [illegible] ظاهر شود
[illegible] لواحه [illegible] مشتق [illegible] العطش که [illegible] و باین معنی است که تغییر دهنده [illegible] البشر جمع
[illegible] مشتق است از لاح که لازم و متعدی [illegible] آمده است و بشر بمعنی انسان است و مؤید ثانی است
[illegible] فاضل [illegible] کرده که انها تلوح من مسیرة خمسمائة عام یعنی سقر ظاهر میشود از پانصد ساله راه و بعد از آن فرمود
علیها تسعة عشر حاصل معنی آنکه موکلند بر سقر نوزده عدد یا نوزده صنف از [illegible] علی اختلاف المفسرین و در کتاب
[illegible] بحار الانوار و در چند حدیث در معنی سقر مرویست که از الجمله حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که در جهنم دره‌ایست
مخصوص متکبران [illegible] از سقر شکایت کرد بزبان حال یا بزبان قال از سوز حرارت خداوند متعال [illegible]
[illegible] او را رخصت فرمود چون نفس کشید جهنم را سوزانید مراد اینست که باقی اجزای جهنم بآن گرمی [illegible]
[illegible] از اعاده فرمود و [illegible] امام همام [illegible] علیهم السلام روایت است که برای جهنم هفت در است
[illegible] جهنم میشوند فرعون و قارون و هامان [illegible] از در دیگر داخل میشوند مشرکین و کفار و جمعی که ایمان [illegible]
[illegible] از در دیگر داخل میشوند [illegible] مخصوص [illegible] ایشان [illegible]

که می افتند در دوزخ در هفتاد سال و بعد از آن می‌جوشد آن آتش پس بلند میکند ایشان را تا بالای هفتاد سال و محبوس خلایق

بود در این عذاب ویکال و داخل میشوند از در دیگر و شکنجه اهل آن بسیار سخت است و جنگ کنندگان با ما و خارکنندگان

ما را و ابدا بزرگتر است از سایر دریاها و گرمی آن بیشتر است از گرمی دریاهای دیگر الحدیث و از الجمله حضرت امام موسی کاظم

با اسحق بن عمار صیرفی فرمود که ای اسحق بدرستی که در آتش وادی است که نامیده میشود سقر که نفس نکشیده از زمانی که خلق

گردیده و اگر مر خدا بگذارد و بعد سوزنی نفس میکشید هر آینه تمام آنچه بر روی زمین است میسوزانید و اهل آتش

گرفتاران شراره پناه میبرند از گرمی آن وادی و بدبویی آن و آنچه آماده کرده الله تعالی در آن برای گرفتاران آن

و در آن وادی کوهی است که اهل آن وادی از گرمی و عفونت و قذارت و آنچه خدا آماده کرده در آن پناه میبرند و در آن کوه

شکافی است که اهل آن کوه پناه میبرند از گرمی و عفونت و قذارت و آنچه خدا تعالی آماده کرده در آن و در آن شکاف

چاهی است که پناه میبرند اهل آن شکاف از گرمی و عفونت و قذارت و آنچه خدا تعالی آماده کرده در آن و در آن چاه ماری است که

اهل آن چاه پناه میبرند از بدبویی آن و عفونت و قذارت و آنچه خدای آماده کرده در نیشهای آن از زهر و در دهان

آن مار صندوقی است که در آن پنج کس از امم سابقه و دو کس از این امت میباشند اسحق بن عمار گوید که گفتم فدایت

شوم چه کسانند آن پنج و دو کس آنحضرت فرمود که آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که در مقام

احتجاج با حضرت ابراهیم گفت که منم زنده میکنم و میمیرانم و فرعون است که میگفت انا ربکم الاعلی و یهود است که یهود

یهود را رواج داد و بولس است که نصاری را از راه بدر برد [illegible] اعراب اند انتهی و لفظ اعرابی که اشاره است از

ابوبکر باشد و عمر و با این جهت ظاهر میشود نکته تعبیر امام علیه السلام از ابی بکر و عمر را الجمله در سقر چه اشاره است ایشان مکان و مستقر

برای ایشان علیه اللعنه جهنم میشود زیرا که مجملا معلوم است که افعال حکیم تعالی مشتمل است بر مصالح لا تعد و لا تحصی بعضی

نکته‌ها گفته اند و از الجمله فاضل لاهیجی [illegible] نقل کرده [illegible] اینکه باعث فساد نفس یا با اعتبار قوای نظریه است و یا به اعتبار قوای

عملیه که آنها را قوای حیوانیه و طبیعیه گویند اما قوای حیوانیه حواس خمس ظاهره و حواس خمس باطنه است و شهوت و غضب که مجموع

دوازده است و اما قوای طبیعیه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده است که مجموع هفت است و هفت با دوازده

نوزده میشود و چون منشأ آفات و فتنه در دوزخ این قوای نوزده گانه اند بنابراین عدد زبانیه دوزخ نه جهنم [illegible]

عدد [illegible] کرده اینکه عدد ابواب جهنم هفت است یکی از برای کفار و یکی برای فساق مؤمنین و باعث ادخال کفار در دوزخ

سه چیز است یکی ترک اعتقاد دوم ترک اقرار سوم ترک عمل پس سه باب از ابواب بسته باشد و این سه چیز زبانیه قرار

داده اند که مجموع هیجده باشد و درباره فساق زبانیه برای ترک اعتقاد و ترک عمل و ارتکاب معصیت و آنچه در ارتکاب معاصی [illegible]

[illegible] و بر این تعلیق شیخ مجلسی نوشته [illegible] بنگر [illegible] عبارت است منقسم بنوزده جمله

[illegible] مشغول [illegible] ساعات که در آنها امور الهی و الهی مشغول تواند شد [illegible]

[illegible] قرار یافت انتهی کلام استاد [illegible] در ذیل حدیث بنوزده [illegible] نکته و نقصان [illegible]

[illegible] علیها تسعة عشر نقل نموده در توضیح آن فرموده که موکلند بر جهنم نوزده کس [illegible] نوزده

صنف [illegible] ماسه [illegible] هر قسم از اقسام کفر در هر امتی [illegible] اول انکار ربوبیت [illegible]

[illegible] الکار رسالت رسول [illegible] که مذهب [illegible] علم غیب [illegible] وحی بر رسول [illegible]

وصی رسول [illegible] که [illegible] علیه [illegible] ابراهیم و نوح و رسول [illegible]

اللهم العنهم بعدد

نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم [illegible] انتهی

کل منکر اتوه

منکر نوع کاف عبارت است از آنچه شارع ارتکاب آن را قبیح و حرام کرده و

مقابل است معروف که عبارت است از آنچه شارع ارتکاب آن را ترجیح داده است خواه واجب و مندوب [illegible]

و مباح از آن [illegible] و شیخ طبرسی در تفسیر سوره آل عمران گفته که معروف آن است که خدا و رسول

امر بان نموده باشند و منکر آن است که ایشان نهی از آن فرموده باشند و بعضی گفته اند که معروف آن است که خوبی آن عقلا ظاهر یا

شناخته شده باشد و منکر آن است که عقل یا شرع انکار آن کند انتهی مجملا چون هر یک از معطوفات بعد از این فرد [illegible]

از منکر بالالتزام عطف آنها بر آن از قبیل عطف خاص است بر عام برای اشعار بکمال اهتمام چنانچه در کریمه و اذ اخذنا من

النبیین میثاقهم و منک و من نوح گذشته است پس احتیاج بمتعلق [illegible] در مقام و شارح گفته که از جمله [illegible]

که ابوبکر و عمر و اتباع ایشان ارتکاب نموده اند یکی این بود که گفتند که حضرت خاتم الانبیاء وصی تعیین نکرد و دیگر آنکه

فاطمه علیها السلام را از تصرف در باغ فدک ممکن نداشتند و شهادت علی و حسنین [illegible] رد کردند انتهی و تفصیل آن میاید [illegible]

و حق اخفوه

شارح گفته که عبارت است از امامت [illegible]

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حقیت آن را از حضرت پیغمبر شنیده بودند و به سبب جاه و منصب آن را پنهان نمودند چنانچه

روایت است که حضرت [illegible] گفت که [illegible] خلافت که وصی آنحضرت [illegible] انتم والله احرص و ابعد و انا اخص و اقرب

و انما طلبت حقا و انتم تحولون بینی و بینه و تضربون وجهی دونه والله لقد علمتم انی احق بها من

غیری والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة التماسا لاجر ذلک و فضله و

زهدا فیما تنافستموه من زبرجه و زخرفه حاصل [illegible] که [illegible] منافقان فریب خدا که [illegible] برای انکار [illegible]

مراء ارزم در دیکرز

وبسبب عدم قابلیت و وزر بدار آن می بسیار او در ... [illegible] ... کی طلب میکنم حق خود را و نا
حایل شود میان من و آن ... [illegible] ... بیند که من بسیار او در نرم باز
از غیر خود م و والله که هر آینه بر بار میدارم ... [illegible] ... مانند کار بار مسلمانان ...
و ستمی نرسیکی به ما شد از اهل آن ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

این را

بیعت

مرا کار حرب و فضیلت ابی ... [illegible]

بی دعا

بقت

با عتبار

... وفی الحدیث ان الذین یکتمون کاحبار الیهود الکاتمین
... [illegible] ... علی امر محمد و علی علیهما السلام و نعتهما و حلیتهما و کالنواصب الکاتمین لما نزل فی علی
وفی تفسیر العیاشی عن ابی عبد الله ع ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی فی علی ...
ما انزلنا من البینات والهدی یعنی ... [illegible] ... المستعان ... [illegible] ... ظاهر میشود که مراد به
... [illegible] ... حضرت محمد مصطفی ...
... حضرت علی مرتضی علیهما ... [illegible]

[illegible]

در تفسیر فرات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که شخصی بخدمت حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه رسید از او حدیثی پرسید سلمان
ساکت گردید مرتبه دیگر آن سائل سؤال حدیثی نمود سلمان کوتاهی نمود پس آن مرد از سلمان روی گردانید در حالی که این آیه را تلاوت می‌نمود
ان الذین یکتمون الخ پس سلمان او را طلب نمود و فرمود انا لو وجدنا امینا لحدثناه یعنی اگر کسی که سر ما با او بگوییم
امینی می‌یافتیم از او خاطر جمع باشیم برای او حدیث را نقل می‌کنیم و در آخر باب النهی در کتاب العقل کافی مرویست که مردی
از اهل بصره بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض کرد که حسن بصری می‌گوید که ان الذین یکتمون العلم یؤذی ریح بطونهم
اهل النار یعنی جمعی که علم را پنهان میکنند و بهم نمی‌رسانند خود در آتش جهنم خواهند بود و بوی شکم ایشان
اهل آتش جهنم را آزار خواهد نمود پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که فهلک اذن مؤمن آل فرعون ما زال العلم
مکتوما منذ بعث الله نوحا فلیذهب الحسن یمینا و شمالا فوالله ما یوجد العلم الا ههنا حاصل معنی آنکه بر
قول حسن بصری لازم می‌آید که جهنمی باشد مؤمن آل فرعون که از خویشان فرعون بود و بمضمون وقال رجل مؤمن من آل فرعون
یکتم ایمانه ایمان و علم خود را پنهان می‌نمود و همیشه علم پنهان بوده از آن زمانی که فرستاده شد نوح علیه السلام
پس برود حسن بصری بجانب راست و جانب چپ که قرار داده الله تعالی برای علم و ادب قسم بخدا که یافت نمی‌شود علم
در اینجا که عبارتست از سینه ما سلسله خود حسن علیه التحیة و الثنا که مخزن علوم اولین و آخرین است که انتخابه داده حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله اجمعین همانا که اشعار یا مضمون شده در اشعار منسوبه بحضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء که ماثور است در کتاب
عیون الاخبار انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری العلم ذو جهل فیفتتنا فقد تقدم فی هذا ابو حسن الی
الحسین و وصی قبله الحسن و رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا

ومنبر علوه

شارح گفته اشاره الی ما روی عن رسول الله انه قال رأیت فی المنام
فلانا و فلانا ینزون علی منبری کالقردة و الخنازیر فساء ذلک فما رؤی رسول الله ص بعد ذلک ضاحکا و
عن رسول الله ص قال اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة فاذا رأیتم معاویة علی منبری فارجموه بالحجارة فلما رآه
ابو ذر رضی علی منبر رسول الله ص مرارا بحمص [illegible] الا امر رسول الله ص فانکروا ذلک علیه فقعل ما فعل
واخرج الی ما الربذة الی زمان طریده رحمه الله منبر بکسر میم ماخوذ است از نبر بمعنی بلند کردن باعتبار آنکه آن نیز آلت بلند
شدن ظاهر است و چون حق مقام اینست که تا کسی بلندی رتبه واقعی نبود استحقاق نداشته باشد بر آن منبر رود و نشستن آن نشان
بلندی رتبی متمکن بر آن مکان است اول کسی که بعد از پیغمبر ص ناحق قدم جسارت گذاشت بر منبر ابوبکر شقی بود و بعد از آن
سایر خلفای ضلالت و فقهای جهالت که غرور اهل سنت و جماعت نامیدند و حضرت امیر المؤمنین و حجج معصومین علیهم السلام

نقلها و اخلاص الذین [illegible] و تحقیق کرده‌اند و انجکات منبر بهمان بود که حضرت پیغمبر ص در خواب دید و آن تعبیر سوره
مبارکه قدر نازل گردید چنانچه شارح نیز اشارت بآن کرده که ما عرفت تفصیل این اجمال از تفسیر اللاهیجی است که علی بن
ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده که رأی رسول الله ص فی نومه کان قرودا تصعد منبره فغمه ذلک فانزل الله انا
انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملئکة و الروح تملکه بنی امیة
لیس فیها لیلة القدر یعنی پیغمبر ص در خواب دید که بوزینه چند بر بالای منبر او میروند چون از خواب بیدار شد اندوهناک گردید پس فرو
فرستاد الله تعالی سوره قدر را و ترجمه آیه و الله اعلم اینست که فرو فرستادیم ما مجموع قرآن را در شب قدر به بیت المعمور
و حضور [illegible] در علت مجهول و برای ائمه علیهم السلام معلوم است و بهتر است [illegible] و بیست و سوم
ماه رمضان و ظاهر اکثر روایات بیست و سوم است که شب بیست و سوم آن ماه باشد که آن لیلة الجهنی گویند و جهه [illegible] که حضرت شب قدر
و شرف و منزلت آن پس در بیان شرافت آن فرمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه که مشتمل بر لیلة القدر نباشد و آن مدت
حکومت ظاهری بنی امیه است و جهه بهتر بودن شب قدر از آنها همانا اینست که در آن شب کرامتها برای ائمه علیهم السلام [illegible]
چنانچه در بطلان آن [illegible] منفصل شده [illegible] که از محدثین و فقهاء عامه با اسناد خود از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کنند که حضرت
پیغمبر بنی امیه بصورت میمونها بر منبر خود دید و این معنی آنحضرت را بد آمده غمگین گردید پس نازل شد انا اعطیناک الکوثر
یا محمد یعنی نهری در بهشت و نازل شد انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر
یملکها بعدک بنی امیة یا محمد قاسم بن فضل گوید که ما شمردیم مدت سلطنت بنی امیه که هزار ماه بود نه یک روز کم و نه یک روز
زیاد و فخر رازی این حدیث را از قاسم بن فضل روایت کرده و بعد از آن گفته که قال القاسم فحسبنا ملک بنی امیة فاذا هو الف
لیکن طعن [illegible] بر این حدیث باین توجیه کرده که ایام بنی امیه مذموم بود زیرا که ظلم و جور آنها اعلی [illegible] بر کافه برایا
الطاهر [illegible] مشغول [illegible] و مدتی [illegible] و دولت ایشان [illegible] بر منابر لعن میکردند بر حضرت امیر المؤمنین
پس از این لازم می‌آید که حق تعالی لیلة القدر را تفضیل داده باشد بر هزار ماه مذموم و فخر رازی گفته که این طعن ضعیف است از آنکه
ایام بنی امیه روزگار عظیم [illegible] سعادات دنیویه ایشان پس ممنوع نیست اینکه خدا [illegible] گفته باشد که عطا کردیم بتو بر
[illegible] بهتر است از هزار ماه که مشتمل باشد بر سعادات دنیویه انتهی ما نقله اللاهیجی ملخصا

ومؤمن ارجوه

و شارح گفته عنی بالمؤمن نفسه لقوله تعالی افمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون [illegible] الولید بن عقبة بن ابی معیط و موید [illegible] علامه نقل کرده از جمهور عامه که این آیه در شأن
حضرت امیر المؤمنین و ولید نازل گردیده و ترجمه آن و الله اعلم اینست که آیا کسی که مؤمن بوده مثل کسی است که فاسق بوده و

بعضی معلوم نیست و مصنف با او نسبتی که ایشان و کسی فیه بدی که آنها مساوی نیستند و صاحب کتاب استیعاب نیز از ابن عباس
روایت کرده که این آیه در شأن حضرت علی ع و ولید بن عقبه نازل گشته و بیان فسق ولید بآیه دیگر و حکایت [illegible]
و چهار رکعت گذاردن او نماز صبح را در اصل دوازدهم گذشت و فضل [illegible] بعلاوه تسلیم ایشان نزول آن گفته که این آیه
دلالت بر فضیلت حضرت امیر علی ع میکند و حصر فضیلتها را و برای کسی میسر نمیشود و قاضی نور الله مرقده گفته که [illegible]
میکند بر افضلیت و اولویت آن امام ع بر امارت انام از آنکه فسق آن خلیفه باطل غیر خفی است و امامت کافر فاسق
نیست کما نطق به القرآن و تقرر مفصلا فی المظان و [illegible] اشارتست باینکه حقیقت [illegible]
نشنیده الا که [illegible] و او را در مرتبه چهارم به بیعت خود امام و [illegible] بشکستند و باوجود آن [illegible]
عائشه و طلحه و زبیر بیوستند و در برابرش صف جدال بستند و همیشه خاطر ملکوت ناظر شر را نخستند تا وقتی که زهر جفا [illegible]
شمشیر آمیختند و خون سرش را بر محاسن مبارکش ریختند اصل بیست و چهارم

و منافق وله

منافق کسی است که کفر خود را پنهان و اظهار [illegible] در باره خود ایمان کند تا خود [illegible] النفق بمعنی [illegible]
که پنهان از مردم در آن روند برای اینکه از ایشان خلاص شوند و بعضی گفته اند که ماخوذ است از نافقاء و آن یکی از دو
آشیانی است که موش صحرائی برای خود میسازد متصل بیکدیگر و آشیان دیگر را قاصعاء گویند [illegible]
و وجه تسمیه است که چنانچه هرگاه موش را در نافقاء طلبند از قاصعاء بیرون رفته میگریزد و همچنین منافق را
بعلامات کفر [illegible] او با آثار ظاهر ایمان متشبث شده حفظ مال و جان خود میکند و صاحب مجمع البحرین گفته که
الحدیث المنافق الذی یظهر الایمان و یتصنع بالاسلام یعنی منافق کسی است که اظهار ایمان کند و متحمل قواعد
اسلام بتکلف شود و استاد [illegible] در شرح کافی باب صفة النفاق و المنافق از کتاب الایمان و الکفر گفته که النفاق
بکسر نون مصدر باب مفاعله پنهان کردن کفر و اظهار ایمان و این بر دو قسم است اول آنکه از خود پنهان کنند و خود را
بازی زنند و اعتقاد [illegible] بایمان [illegible] کنند مثل مخالفان شیعه اما [illegible] آنکه نزد خودشان صریح باشد و نزد مؤمنان
اظهار خلاف آن کنند و برای نشان منافقین حدیثی درین باب روایت از حضرت امام زین العابدین علیه صلوات المصلین که
ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یامر بما لا یاتی و اذا قام الی الصلوة اعترض قلت یابن رسول الله ما الاعتراض
قال الالتفات و اذا رکع ربض یمسی و همه العشاء و هو مفطر و یصبح و همه النوم و لم یسهر ان حدثک کذبک
و ان ائتمنته خانک و ان غبت اغتابک و ان وعدک اخلفک حاصل معنی آنکه منافق کسی است که نهی میکند مردم را
از مخالفت فرمان الهی و خود مخالفت آن میکند و امر میکند مردم را با آنچه خود [illegible] نمیکند و چون بنماز برخیزد پنهان میرود ابو حمزه ثمالی

لغت که بخدمت آنحضرت عرض کردم که حقیقت مراد از پنهان رفتن فرمود عبارتست از
راو التفات است [illegible] بعد از آن فرمود که منافق وقتی که رکوع
نظر کردن [illegible] چنانچه شیوه متکبران سر بهوا است [illegible]
میکند در رکوع بدون برداشتن سر خود پهن میشود یعنی بسجده میرود و بشام میرسد و فکر او تمام است در
حالتی که روزه بوده و بصبح میرسد و فکر او خواب است آنکه بیخوابی شب نکشیده بوده و اگر سخنی با تو گوید
دروغ خواهد بود و اگر امینش شمری او را در مال با مقال خیانت خواهد نمود و اگر غایب شوی از او غیبت تو
خواهد کرد و اگر وعده کند با تو خلاف آن بفعل خواهد آورد و ایضا در همین باب مرویست که حضرت
رسالتپناه صلی الله علیه و آله فرمود که ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق حاصل معنی آنکه
آنچه زیاده باشد که افتادگی بظاهر بدن نسبت بر افتادگی که در دل است چنانچه شیوه سالوسان است حاصل است پس آن نزد ما
نفاق و علامت عدم وفا و وفاق است و بالجمله مراد بمنافق در مقام مطلق [illegible] میتواند بود
که اعم است از قول با مانت و اتم است
و بنابر آن مراد از تولیت که مدلول [illegible] است نصرت و محبت خواهد بود [illegible] و بنابرین
در لعن و طعن غاصبین خلافت و شاید که مراد بتولیت قبول ولایت بمعنی اولی بتصرف بودن باشد [illegible]
مراد بمنافق اینجا کسی است که با وجود تلبس بنفاق تقمص لباس خلافت نمود و اول ایشان ابوبکر ملعون بود که حضرت
امیر المومنین ع در خطبه شقشقیه در شأن او فرموده اما و الله لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی
منها محل القطب من الرحی یعنی آگاه باشید قسم بخدا که بتحقیق که قمیص [illegible] ابوبکر خلافت را
و حال آنکه بدرستی که او جزم میدانست که مرتبه من نسبت بخلافت مثل مرتبه میخ است نسبت با آسیا یعنی که
چنانچه آسیا بدون آن میخ نمیگردد کار خلافت پیغمبر نیز بدون وجود علی مرتضی که منصوص علیه بود از جانب
حضرت معبود [illegible] و از جمله اهل النفاق ابوبکر و عمر و عثمان است حکایت [illegible] ملعونیکه مذکور میشود در اصل
پنجاه و سیوم

و ولی ذوی

اصل [illegible] ولی چنانچه سابقا مذکور شد بمعنی دوست [illegible] و محبت [illegible]
یا [illegible] اولی بتصرف آمده و اگر در مقام بر معنی اول باید محمول شود نسبت بمعنی [illegible]
لعن بر جماعت [illegible] و از آنجهت در مقام اهم [illegible] مراد بولی اینجا اولی بتصرف و مصداق آن
[illegible] رسول و ائمه علیهم السلام باشند بدلالت کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون چنانچه در اصل [illegible] مفصلا بیان شد و هر چند که اذیت و آزار ابوبکر و [illegible]
و اتباع آن [illegible] و اولاد [illegible] و از غایت اشتهار مستغنی است از تکرار اما بعضی از آن مذکور

بنود در بیکان بعنوان اختصار بانکه بستان بهمه با یمنیون قابلند اما از قبیل علم غیر عالمند

از مسند احمد حنبل بچندین طریق روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که من آذی علیا فقد آذانی ایها الناس من

آذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا خلاصه معنی آنکه کسی که آزار علی عم کند خیانت کرده

آزار کرده باشد و کسی که آزار رساند بحضرت علی عم مبعوث شود بهیئت یهود و نصرانی در روز قیامت و فضل بن روزبهان

گفته کما لا شک ان علیا سید الاولیاء وقد جاء فی الحدیث من عادی لی ولیا فقد [illegible] الله بالحرب

معاداة احد من الاولیاء واذاه محاربة مع الله تعالی فکیف لا یکون اذی سید الاولیاء موجبا للدخول

ولکن لا یدل هذا علی النص حاصل معنی آنکه شک نیست در اینکه علی اقا دوستان خداست در حدیث پیغمبر صلعم آمده

هر که دشمنی کند با دوستی من پس بتحقیق آزار کرده خدا را [illegible] ترجمه یعنی بر بنیت اذنته بهمزه و ذال معجمه و نون

ثابت و ضمیر چنانچه در نسخه حاضر نزد فقیر مضبوط است از سهو ناسخان باشد و اصل آن آذی الله بهمزه و ذال معجمه

حطی لفظ جلاله بنا بر آنچه ظاهر میشود از فحوای کلام فضل بن روزبهان که واذاه محاربة مع الله فی الجمله فضل

هر گاه دشمنی کردن با یکی از اولیا و آزار رسانیدن او را از قبیل جنگ با خدا باشد پس چنین تواند بود که آزار کردن سید الاولیا

از تمام تعین سبب موجب دخول آتش جهنم باشد لیکن مفید نیست که این نص در امامت باشد و قاضی نور الله مرقده فرموده

که هر گاه ثابت شد که دوستی علی موجب دخول جنان و دشمنی او موجب عذاب نیران است پس اقتدا با او بعد از پیغمبر و اطاعت

کردن او از تقدیم بر غیر در منصب امامت حسن است چه اگر این منع کردن در شأن او آزار کردن اوست و منع کنندگان

و او را دخول نار از مقتضی آن [illegible] گویند که در حرم کرم هر گاه سنیان مرتضی علی را سید اولیا خوانند و آزار او را موجب

عذاب عقبی دانند چگونه تجویز میکنند که او محکوم حکم دیگری شود بجایی که غبار فتنه و فساد بهر سو برخیزد و بر سر خانه اش ریزند و آتش

نجاح و فرزند او ریزند و خواهند که او و عیال و اطفالش را بسوزند چنانچه در اصل بیستم گذشت انتهی

وطرید آواه

شارح گوید اشاره الی الحکم بن ابی العاص وهو ابو مروان فلما تولی عثمان

اواه اولاده عمه وعظمه واعطاه مائة الف درهم هبة انتهی و فقیر گوید که تفصیل این اجمال آنست که در مطاعن عثمان بن عفان

علیه اللعنة والنیران از واقدی وغیره علمای عامه نقل کرده با تیر که حین پیغمبر صلعم فتح مدینه طیبه کرد حکم بن ابی العاص داخل مدینه

و آنحضرت صلعم او را از مدینه اخراج و مقرر فرمود که در طائف باشد و فرمود که در شهری که من باشم نباید هرگز او باشند و همچنین بود

بر اینکه آن حکم مطرود بسخن ناخوش تکلم مینمود در شأن آن برگزیده حضرت رب عزت حتی آنکه عثمان در خدمت پیغمبر صلعم شفاعت او نمود

و از آنکه خاطر مبارک آنحضرت از او رنجیده بود شفاعت عثمان را قبول نفرمود و در زمان خلافت ابی بکر و عمر نیز عثمان التماس کرد که آن

حکم را بمدینه باز آورد ابی بکر و عمر گفتند که پیغمبر صلعم او را اخراج فرموده و تو میخواهی که او را داخل کنیم فی التحکم اگر پیغمبر صلعم کنیم

و جواب عثمان گفت و کیف اخالف رسول الله صلعم فایاک یا ابن عفان ان تعاودنی فیه بعد الیوم یعنی چگونه

مخالفت کنم رسول خدا صلعم را پس دور باش ای پسر عفان از آنکه التماس او را نزد من کنی بعد از این و علامه بعد از

نقل این حکایات گفته که قاضی القضاة که از جمله علمای عامه است در این مقام عذر خواسته و گفته که بعد از آنکه مردم عثمان را ملامت

کردند بر این عثمان گفت که من از رسول الله صلعم رخصت گرفتم و بر جواب اعتراض گرفته اند که این سخن بیجا و دروغ باشد

چرا که در کتابهای عامه مذکور نیست و دیگر اینکه چرا در زمان ابی بکر و عمر اظهار این عذر نکرد تا از توبیخ ایشان فارغ شود

و حکایت کرده اند که عثمان حکم بن ابی العاص را بمدینه آورد آمدند نزد او حضرت علی عم و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف و عمار یاسر

و گفتند که حکم و رفقای او را داخل مدینه کردی و حال آنکه پیغمبر صلعم او را اخراج کرده بود پس بحق خدا و اسلام

و روز قیامت پس ترس از روز معاد و بعد از آن رسید بحضرت پیغمبر صلعم این حکایات را از تو خواهد پرسید و ابا و امتناع از انکار نکند

و طلبید که پس از تو بود و نه طمع بکرم و احدی که در این باب این سخن گوید و کسی از ارتکاب انکار نماید باید که

انتقام حضرت پروردگار را بخاطر رسانند پس در جواب ایشان گفت عثمان بلید که خویشی ایشان را با سبب من

است و خانه رسول الله صلعم اخراج او بسخنانی که از حکم رسید بآنحضرت و او را خاتم باو رسید و گفت

از آنچه رنجیده بود و ضرری نیست بر شما و بودن آن اینجا و حال آنکه بدتر از ایشان نیز هستند در میان شما

علی عم فرمود که بدتر از و کسی نیست آیا بخاطر نمی رسد سخن عمر که به پسر خطاب میکند حکم بن ابی العاص را بر گردن دم

و قسم بخدا که اگر عثمان انکار کند حکم میکنند او را اعتمادی گفتند هر کدام از شما که با او خویشی است بخود گیرد

و الغدر لو اماتت مبدا انشت که من مادام هر آنچه او را داخل میکرد و حال آنکه بدتر از او در مدینه هیچ کس نیست حضرت علی عم

از این کلام غضبناک گردید و فرمود که این شخص را امیر نمی بماند زود باشد که بر سینه عیب انکار خود را علامه رحمه الله

گوید که اگر رخصت رسول صلعم که قاضی القضاة برای عثمان ادعا کرده واقع شود پس چرا عثمان با این همه سخنان اظهار آن نمود

و فضل بن روزبهان در این مقام گفته که ارباب صحاح نقل کرده اند که بعد از آنکه عثمان حکم بن ابی العاص را داخل مدینه کرد گفت

استأذنت رسول الله صلعم فی ادعاله فاذن لی فذکرت ذلک لابی بکر وعمر فلم یصدقانی فلما صرت الی الامر عملت بعلمی

فی اعادتهم الی المدینة یعنی از حضرت خود استیذان کردم در داخل کردن حکم بن ابی العاص در مدینه پس پیغمبر مرا رخصت فرمود

این را با ابی بکر و عمر گفتم و باور نکردند پس چون بمن رسید که خود فرمانفرما شدم عمل کردم بعلم خود در بر گردانیدن او

و بعد از آن گفته که بنا بر این انکار قاضی القضاة این حکایات را صورتی ندارد و هر گاه ثابت شود که عثمان در این کار ماذون بود

و عمل بعلم خود نموده پس مخالفتی با رسول خدا صلعم نموده طعن بر او وارد نیست و نمود قاضی نور الله مرقده فرموده که اگر عثمان در این
صادق می‌بود چرا در زمان پیغمبر صلعم حکم بن ابی العاص را اخراج [illegible] ابی بکر و عمر او را متهم [illegible]
و سخن او را چون آب [illegible] نمیدانستند و اگر فرض [illegible] روز [illegible] از روی عناد ادعا کنند که شاید از جهت اعتمادی
در مرض الموت پیغمبر صلعم [illegible] در خفیه و پنهان گرفته باشد و چون [illegible] مصلحت [illegible] مکان حکم بن ابی العاص [illegible]
زمان طلب [illegible] او به جانب [illegible] نوشته با عمر که حضرت پیغمبر صلعم [illegible] جواب [illegible]
از التعقل است و اعتماد بر آن نیست تا آنکه سخن عثمان محض ادعا است و این ادعا در صحاح مشهوره ایشان نیست [illegible]
متاخرین ایشان برای اصلاح حال سلف این سخن را ساخته باشند و در طعن [illegible] ابو بکر و عمر [illegible]
نکردند بلکه طریق [illegible] تکذیب او [illegible] اهتمام [illegible] شیعه [illegible] انتهی موضع الحاجه [illegible]

و صادق طرده

شارح گفته که این اشارت است به حکایت ابی ذر غفاری رحمه الله
که او را عثمان لعنه الله از مدینه طیبه اخراج نمود به ربذه و از جمله ادله صدق او حدیثی است که از حضرت پیغمبر صلعم مروی گشت
ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر و فقیر گوید که ربذه بفتح را و [illegible]
و ذال معجمه از دهات مدینه [illegible] و میان آن و مدینه سه منزل راه است و مدفن ابو ذر و جمعی از صحابه پیغمبر صلعم [illegible]
و در این زمان [illegible] از آن [illegible] در مجمع البحرین [illegible] کتاب خلاصة الوفا گفته که الفصل الثالث
فی الاحماء و من حماها الحمی بالقصر و قد یمد موضع من الموات یمنع من التعرض له لیستوفر فیه الکلاء فترعاه
مواشی مخصوص [illegible] و قد اشتهر بذلک مواضع من الجهات المدینه و بعد از آن گفته که و منها حمی الربذه [illegible]
نجد من عمل المدینه علی نحو ثلاثة ایام منها نزلها ابو ذر الغفاری قال الاصمعی انها من شرف الذی هو
کبد نجد و انه حمی الایمن و قال الاهوازی انها خربت سنه تسع عشره و ثلثمائه لاتصال الحروب بین اهلها و
اهل ضریه فاستخیر اهل ضریه بالقرامطه فارتحل اهل الربذه عنها و تقدم ان النبی صلعم حماها لابل الصدقه و قیل
حماها ابو بکر و قیل عمر و هو الاشهر فیتعین الجمع بان النبی صلعم حمی منها شیئا ثم زید بعده فی حماها لکن نقل
الهجری ان عمر اول من حمی الحمی بالربذه و ان سعه حماه برید فی برید ثم زاد الولاة بعد فی الحمی و اخر من حماه
ابو بکر الزبیری [illegible] و کان [illegible] فیه اهل المدینه و کان جعفر بن سلیمن فی عمله الاخیره علی المدینه احماه لیظهر بعد
ما ابیحت الاحماء فی ولایه المهدی ثم لم یحمه احد [illegible] و حدیث صدق ابی ذر رحمه الله علیه را ابن بابویه رحمه الله علیه
در کتاب معانی الاخبار باین روش روایت کرده که ابو ذر روزی بمسجد پیغمبر صلعم آمد و گفت که ندیدم چیزی مثل آنچه دوش دیدم گفتند

[illegible] که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی مرتضی علیهما [illegible] را گرفته و فرمودند که با ما
[illegible] گفتند چه چیز دیدی گفت دیدم [illegible] پس ما با ایشان رفتیم تا اینکه به قبرستان بقیع رسیدند پس حضرت پیغمبر صلعم متوجه قبر پدر خود گشت و در آن مکان
[illegible] پس ناگاه قبر شکافته شد و عبد الله نشسته بود بر حالی که میگفت انا اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله پس پیغمبر صلعم به پدر خود گفت که ولی تو کیست ای پدر او پرسید که [illegible] پیغمبر صلعم فرمود این
ولی و صاحب [illegible] است پس عبد الله گفت و ان علیا ولیی پیغمبر صلعم فرمود که برگرد بروضه خود بعد از آن پیغمبر صلعم متوجه
بر سر قبر مادر خود آمنه رفت و همان که در سر قبر پدر خود کرد اینجا آورد پس ناگاه قبر شکافته شد و آمنه میگفت اشهد
ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله پس پیغمبر صلعم از او پرسید که ولی تو کیست ای مادر من آمنه پرسید که ولایت
[illegible] پس پیغمبر صلعم فرمود [illegible] علی بن ابیطالب ولی است پس برگرد بمکان و روضه خود پس انس بن مالک که راوی
[illegible] ابو ذر [illegible] نقل کرد مردم تکذیب او نمودند و [illegible] حضرت پیغمبر صلعم [illegible] که امروز
ابو ذر [illegible] دروغ گفت پیغمبر صلعم پرسید که چه گفت عرض کردند که چنین و چنین حکایتی نقل نمود حضرت
پیغمبر صلعم فرمود که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر یعنی سایه نیفکند آسمان
و بر [illegible] زمین صاحب سخنی را که راستگوتر باشد از ابی ذر و در حدیث دیگر [illegible] است که مردی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم سؤال نمود که آیا پیغمبر صلعم در شأن ابو ذر فرموده که ما اظلت الخضراء [illegible] حضرت صادق فرمود که بلی
آن مرد عرض کرد که [illegible] امیر المومنین و حسن و حسین علیهم السلم [illegible] فرمود که سال چند ماه است عرض
کرد که دوازده ماه فرمود که چند ماه از آنها ماه حرام است عرض کرد که چهار ماه فرمود که ماه رمضان از آنها هست
[illegible] فرمود که در ماه رمضان شبی هست که بهتر از هزار ماه که مراد شب قدر است بعد از آن فرمود که انا اهل بیت لا یقاس
بنا احد یعنی [illegible] قیاس کرده نمیشود بما کسی و این کلام را
[illegible] نقل کرده اند از حضرت امیر المومنین ع و جاحظ بیان آن کرده بوجهی متین چنانچه می آید در اصل [illegible]
و اما حکایت اخراج عثمان علیه النیران ابو ذر علیه الرحمه را بربذه پس با آنکه علامه [illegible] بر این وجه بیان کرده
که ابو ذر در اسلام مقدم بود عثمان او را بربذه اخراج نمود و قاضی القضاة در جواب گفته که شاید ابو ذر باختیار خود
رفته باشد و سید مرتضی علیه الرحمه گفته که متواتر خلاف این است چه مشهور است که عثمان ابو ذر را [illegible]
معاویه [illegible] بعثمان نوشت [illegible] و از مدینه طلبید و بعد از آن بربذه روانه اش کرد [illegible]
[illegible] عثمان روزی پرسید که آیا جایز است که امام از بیت المال بعنوان قرض چیزی بردارد و بعد از آنکه [illegible]

ابوذر

از بیت المال بسیار داد و در مقام کعب الاحبار حاضر بود گفت که باکی نیست پس گفت ابوذر که یا ابن الیهودیه تعلمنا دیننا
بعزا فرزند و یهود ... بسیار ... پدر ایام ... تسلیم ... سکنی و فتوی ناحق میدادی پس گفت عثمان که ای ذره بسیار آزار
من میکنی پس او را بشام اخراج فرمود و چون معویه آنجا بود ابوذر کارهای منکر او را منکر بود و او را از آنها نهی میفرمود
معویه سیصد دینار برای ابوذر فرستاد که شاید ساکت شود و معویه را رسوا میکند ابوذر آنها را مسترد کرد و میگفت
بخدا ظاهر شده کارهائی که میدانم نه در کتاب خدا و نه سنت خاتم انبیاست و بر این ... سخنان میگفت تا اینکه ابن مسلمه به معویه گفت اگر علاقه بشام داری در باره ابی ذر فکری بکن که او اهل شام را از تو
منقلب میکند پس معویه بعثمان نوشت و حکم او بعبارت ... در کتب اما بعد فاحمل جندبا الی علی اغلظ مرکب
و اوعره یعنی بعد از حمد و صلوة پس بفرست اباذر را که ملقب بود بجندب بسوی من بر جائی که سوار باشد بر مرکبی ناهموار
رفتار پس فرستاد او را معویه با جمعی ... از راه ... در منازل نخفتند و او را بر شتری که ... سوار نمود
... مدینه طیبه رسید بر جائی که گوشت رانهایش او بعلت ... سوار ... بود
نزد او فرستاد که بهر مکانی که خواهی برو ابوذر گفت مکه معظمه و بعد از آن بیت المقدس و بعد از آن حد مصرین ...
از کوفه و بصره علی ما فی مجمع البحرین تعلیق فرمود عثمان هیچکدام راضی نشده او را بربذه اخراج نمود و بعد از این
دیگر از ... که دلالت میکند بر اینکه عثمان ابوذر را از مدینه طیبه اخراج کرد و فضل بن روزبهان در
این مقام گفته که ارباب صحاح مطهر و ابن جوزی و غیره ... نقل کرده اند که ابوذر بشام رفت و ... الذین
والذین یکنزون الذهب والفضة منسوخ شده و گنج نهانی از طلا و نقره بمقتضای عموم آیت حرام است هر چند زکوة
آنها داده شده باشد و عامه صحابه و علمای اعتقاد ... بعد از دادن زکوة میتوان آنها را گنج نمود بنا بر اینکه آیة زکوة ناسخ
آیه اولی است اتفاقا در حضور معویه در ... این سخن میشنود و کعب الاحبار حاضر بود و ادعا نمود که آیه گنز منسوخ است بایه زکوة
ابوذر از این سخن ناخوش آمد پس ... برداشت و چنان بر سر کعب الاحبار زد که بشکست ... و ...
گشت ... معویه ... شکایت او را بعثمان نوشت پس ابوذر بمدینه بازگشت و عثمان او را در مقام نصیحت ... با مردم ...
خوب باید نمود ... و ... رسول خدا است و در میان مردم خوب ... ابوذر گفت که مرا ...
بیابانی بردم پس بیرون رفت ... و بعد از فراغ ... در ربذه پس علامه ... قاضی القضاة ... علما
اینکه موافق نقل ارباب تاریخ ... و ... و در بعض نقلها ... و قاضی نور الله مرقده گفته که قبل از این
حکایت سوزاندن خانه فاطمه را که عمر اراده کرده بود فضل آن را رد نمود و گفت که او رافضی متعصب است و علمای بغداد ...

واقع ... و بعد از آن قسم خورد که تاریخ طبری را ندیده و نسخه آن بعراق عجم نرسیده لکن تاریخ فارسی اعثم ...
... است و با وجود این محال که صرف خود را در دیده از کتاب ... و نقل میکنند بالجمله قصه ...
... موضوع خود ... و امثال او ... از رفع ... اینکه شهرستانی در کتاب ملل و نحل ...
... در روضة الاحباب ... کرده اند با اینکه عثمان ابوذر را جبر نمود بر خروج ... و شاهد دیگر بر اینکه ...
... خلاف ... که فخر رازی در تفسیر والذین یکنزون الآیة گفته که این آیه احتمال دارد ... اینکه ...
... گفته اند ... اینکه مراد ... باشد که مال بگنج بگذارد و حقوق واجبه را از آن بیرون نیارد خواه از احبار
... در همین مقام گفته که لا شک ان اللفظ محتمل لکل واحد من هذه الوجوه الثلثه
و بعد از این نقل کرده که زید بن وهب گفت که وارد ربذه گردیدم و از ابوذر پرسیدم که چه چیز سبب ابتلاء تو باین ... گردید
گفت در شام آیه والذین یکنزون الذهب والفضة را میخواندم معویه گفت این آیه مخصوص اهل کتاب است و من میگفتم که شامل ما
و اهل کتاب ... هر دو هست ... و ... سخن بد آمد و بعثمان شکایت کرد و او مرا بمدینه آورد و بعد از آن فخر رازی
گفته که ... این آیه را ابوذر ... خوانده بر اینکه مال بیت المال را ... میکردانید ...
... در میان ابوذر و کعب الاحبار در این باب سخنی گذشت بلکه آنچه ... نزاع ... از ...
... در روایت ... که عثمان و ابوذر در زمان حضرت پیغمبر ... نزاع کردند در مسئله زکوة عثمان میگفت که ...
من ذهب و فضة ... و یتجر به ففیه الزکوة اذا حال علیه الحول یعنی طلا و نقره که ... زند با ...
تجارت ... بشود پس در آن زکوة واجب است و ابوذر میگفت که اما ما اتجر به او دیر و عمل به فلیس فیه الزکوة انما
الزکوة فیه اذا کان رکازا او کنزا موضوعا فاذا حال علیه الحول فعلیه الزکوة یعنی طلا و نقره که تجارت و
... آن شود یا بعنوان قرض ... زند و عمل ... آن شود زکوة ندارد و جز این نیست که زکوة در نقد است که ...
... شود و چون یکسال از آن بگذرد پس بر صاحب آن زکوة است پس نزاع ایشان بخدمت حضرت خاتم النبیین صلعم
عرض شد آنحضرت فرمود که القول ما قال ابوذر یعنی سخن ... است ... این سخن ... قاضی نور الله مرقده گفته
که کلام فخر رازی تمام شد و سخن دیگر با فضل بن روزبهان اینست که آنچه بعامه صحابه و علما نسبت داده که گنج ...
... هر چند زکوة آنها داده شده باشد فی الف ... از کلام فخر رازی در مقام ظاهر میشود ... گفته
اختلف علماء الصحابة فی المراد بهذا الکنز المذموم فقال الاکثرون هو المال الذی لم یؤد زکوته ...
عمر بن الخطاب ما ادی زکوته فلیس بکنز و بعد از اینها گفته که سخنی دیگر با فضل اینست ... نقلها ...

ضرری بنقل عامه ارباب تاریخ ندارد ظاهر البطلانست بلکه نحی لغة افتد که از ابا رسیدن النسب [illegible]

آنچه عامه این گفته اند بهتان و برادری [illegible] از عثمانست [illegible]

فی کفر بعض

اینلفظ در بعض متون نشر بیت و شرح در بیمقام بسیار نست و ظاهر بیت که مراد بکافر اینجا ابوبکر و عمر و عثمان است [illegible]

کریمه سوره نساء که ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم

جه در باب [illegible] نکت و نتف من التنزیل فی الولاية از ابواب کتاب الحجه کافی مرویست که عبد الرحمن بن کثیر

آیه را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود آنحضرت [illegible] جواب فرمود که نزلت فی فلان و فلان و فلان

امنوا بالنبی ص فی اول الامر و کفروا حین عرضت علیهم الولاية حین قال النبی ص من کنت مولاه فعلی

مولاه ثم امنوا بالبیعة لامیر المومنین ع ثم کفروا حیث مضی رسول الله ص فلم یقروا بالبیعة ثم

ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الایمان شیء حاصل خبر اینکه این

آیه نازل شد در شان ابی بکر و عمر و عثمان که اظهار ایمان به پیغمبر آخر الزمان ص نمودند در اول کار بعد از ان کافر

شدند وقتی که حضرت پیغمبر ص فرموده که هر که من اولی بتصرف و فرمانفرمای اویم پس علی ع مولی و صاحب فرمان اوست

بعد از ان از ترس حضرت پیغمبر ص اظهار ایمان کردند بیعت کردن با حضرت امیر چنانچه بیان شد در اجمال بهم بعد از ان

کافر شدند در وقتی که حضرت پیغمبر ص از دنیا رحلت فرمود پس اقرار نکردند به بیعتی که در روز غدیر کردند بعد از ان زیاده

شد کفر ایشان باینکه بیعت گرفتند بر خلافت خود در سقیفه بنی ساعده از جمعی که در روز غدیر با حضرت امیر بیعت کرده

بودند پس باقی نماند در ایشان چیزی از ایمان [illegible] و در تفسیر علی بن ابراهیم مرویست که نزلت الایة فی الذین امنوا

برسول الله اقرارا لا تصدیقا ثم کفروا لما کتبوا الکتاب فیما بینهم ان لا یردوا الامر فی اهل بیته ابدا

فلما نزلت الولاية واخذ رسول الله المیثاق لامیر المومنین ع امنوا اقرارا لا تصدیقا فلما مضی

رسول الله ص کفروا فازدادوا کفرا حاصل این تفسیر نیز آنست که [illegible] کفر [illegible] بنا بر این

اول کفری که بعد از اظهار ایمان حاصل شد ازانها فی الحال عبارتست از اینکه باهم متفق گشتند و صحیفه در میان خود

نوشتند که بعد از رحلت رسول از جمند اهل بیت او را در وصایت دخل ندهند و تفصیل الصحیفة الملعونة [illegible] در اصل [illegible]

و سیوم [illegible] نه که صاحب نواقض [illegible] بعکس [illegible] الصدر الاول

روی الکشی فی رجاله و غیره عن الصادق ع انه قال کان الناس اهل ردة بعد النبی ص الا ثلثة [illegible]

الا اربعة مقداد و حذیفة و سلمان و اباذر فقیل و کیف حال عمار قال حاص حیصة ثم رجع [illegible]

[illegible] نعیم ما و سکون فاء بمعنی لغزشها و بعنوان زبان عبارتست از سخنهای بیفکر انه و در بحار [illegible]

جمیع معروه است [illegible] اند بود و حاصل مقصود [illegible] از جمله غلطهای شیعه است اینکه النسبت بکفر میدهند [illegible]

از انها [illegible] امیر [illegible] از حضرت پیغمبر ص ماندند بدلیل اینکه کشی و غیره از حضرت صادق ع روایت کرده اند که آنحضرت فرمود

[illegible] اصحاب بعد از [illegible]

و حال اینکه آنحضرت منزه است از اینکه چنین سخنی گوید که مرتد شدند جمیع صحابه بعد از پیغمبر ص مگر مقداد [illegible]

سلمان و اباذر [illegible] رسیده شد تمام [illegible] از حال عمار فرمود که او مضطرب شد اول بار و رجوع کرد و بعد آخر کار

و نقل بود [illegible] حاشا [illegible] صاحب نواقض [illegible] زیاد کرده برای ایهام اینکه حضرت صادق ع این گفته بلکه

روافض [illegible] اند و از آنچه منقول شد از کافی مفهوم میشود که الحاقی صاحب نواقض و امثال استبعاد [illegible]

دیگر اختلاف [illegible] امام ع [illegible] کفر [illegible] معلومست از قرآن [illegible] و النعم ما قبل [illegible] هر کرا

[illegible] بوده [illegible] بالجمله صاحب نواقض [illegible] روایت کشی رحمه الله [illegible] گفته که چون آیات و

اخبار [illegible] تفضیل صحابه خصوصا مهاجرین و انصار بسیار است و از انجمله است آیه کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون

بالمعروف و تنهون عن المنکر و آیه محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر

اگر ارتداد صحابه واقع باشد لازم می آید که این امت بدترین امم باشند باعتبار اینکه ما مطلع نشده ایم بر جمعی که از صدر اول

کسی [illegible] باشند پیغمبر در میان ایشان بیست سال [illegible] زندگی کرده باشد [illegible] بحالت احتضار رسید همگی الجماعت

مرتد شوند و دوستی دنیا را [illegible] وحال آنکه وفات یافتند هیچ احدی از ایشان [illegible] مرتبه ولایت باشد مگر

اینکه باقی مانده اند از تاثیر کلام و علو مقام او جمعی که با او ارادت [illegible] داشته اند و بر مراعات طریقه او کمال نعمت

میکشیده اند و بنا بر آنچه شیعه میگویند لازم آید که [illegible] از نفس آنحضرت و برکت [illegible]

بعد از فوت او باقی نمانده باشد [illegible] تسلیم کنیم و در توجیه آیات و روایات [illegible]

بعید [illegible] این تعجب را چگونه رفع کنیم که جمعی بعد از پیغمبر ص مرتد شدند خود را برای بلند کردن کلمه خدا که

عبارتست از ترویج ملت بیضا در مهلکه [illegible] افکندند و برای [illegible] حضرت خاتم النبیین ص از وطن [illegible]

خود را آواره کردند و جمعی را [illegible] کشتند انتهی و صاحب مصائب النواصب گفته که اینها محل نظر است [illegible]

آیه کنتم خیر امة الخ منافاتی ندارد با روایت کشی [illegible] از اینکه مراد بکنتم جمعی از صحابه اند که [illegible] اولی القرابة و [illegible] صحابه

[illegible] در شان حضرت مرتضی علی ع استماع نموده [illegible] آن از دعای [illegible] اند و لهذا [illegible] حضرت علی ع و فاطمه و حسنین ع

[illegible] و موافقین [illegible] را مذکور نکرده باینکه معلومست که [illegible] ارتداد [illegible] صحابه جمعی اند که [illegible]

صحابه نباشند هر چند که از جمله بالعرض [illegible] باشند دوم آنکه این آیات و روایات دلالت ندارد بر مطلوب صاحب نواقض
بهیچ یک از اقسام دلالات چنانچه نزد اهل تتبع پنهان نیست بر وجهی انتهی و مخفی نماند که چون موضع حوالهٔ صاحب مصائب النواصب
بنظر نرسید لهذا آنچه بخاطر قاصر خطور میکند در تقریر عدم دلالت این روایت بر مطلوب در اینمقام بر رشته تحریر کشید
بعون الله الحمید المجید پس در رد استدلال صاحب نواقض بر فضیلت صحابه بآیه اولی که کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون
بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله است میگوئیم که این استدلال وقتی مفید است که مخاطب بکنتم کل [illegible]
پیغمبر صلعم باشند و این غیر مسلم است باعتبار آنکه اگر تمام امت خوب میبودند اینهمه مفسده که در زمان پیغمبر صلعم و بعد از
رحلت آنسرور بمنصهٔ ظهور آوردند از ارتکاب معاصی نمودند و پیغمبر صلعم در شان ایشان تصریح فرمود که امت من بعد از من
هفتاد و سه فرقه میشوند یکی از آنها ناجی و تتمه هالک اند چنانچه فیمابین سنی و شیعه این خبر مشهور و در کتب معتبرهٔ ایشان
مثل شرح مواقف و غیره مسطور است پس معلوم شد که خطاب بجمیع امت نیست که معلوم شود اتصاف ایشان بامر بمعروف
نهی از منکر و سایر لوازم ایمان و اتصاف ابی بکر و عمر و عثمان و تابعان آن بدین [illegible] اتصال اول مقال و ابتدای آن [illegible]
از قبیل مصادرت در کمال اشکال است بلکه محتاج باثبات است که جمع کردن اینمعنی مد افعال اختصاص که مشهور است [illegible]
[illegible] اشکال مجالست و بعضی از دانشمندان احتمال آن داده اند که مدلول و ثابت شد و در شرح [illegible] فهرست [illegible]
آنها و بنا بر این مخاطب بکنتم اهل بیت معصومین اند صلی الله علیهم یعنی جمعی که تابع ایشان باشند در اصول و فروع دین
مبنی بر [illegible] عبارات بکنایه و حمل عبارت بر معنی که متبادر است [illegible] آن اما در بعضی روایات شیعه امامیه رضوان الله علیهم
تصریح شده باینکه مخاطب باینکلام حضرت پیغمبر صلعم و اوصیای اوست علیهم السلام چنانچه در تفسیر عیاشی از عیاشی
منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که انما نزلت هذه الایة علی محمد صلعم فیه و فی الاوصیاء خاصة فقال انتم خیر
امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر هکذا والله نزل بها جبرئیل علیه السلام و ما عنی بها الا
محمدا و اوصیائه علیهم السلام فی هذه الایة قال یعنی الامة التی وجبت لها دعوة ابراهیم فهم الامة التی بعث الله
فیها و منها و الیها و هم الامة الوسطی و هم خیر امة اخرجت للناس و در کتاب مناقب منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود انتم خیر امة بالالف نزل بها جبرئیل و ما عنی بها الا محمدا و علیا و الاوصیاء من ولده علیهم السلام بلکه از بعضی روایات
ظاهر میشود که در لفظ امت تغییر شده چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم مروی است که شخصی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
این آیه را تلاوت نمود آنحضرت فرمود که خیر امة یقتلون امیر المؤمنین و الحسن و الحسین بنی علی علیهم السلام یعنی بهترین
جمعیتی میباشند که حضرت علی و دو جگر گوشه او علیهم السلام را بکشند پس آنشخص گفت که قربانت شوم بچه نحو این آیه نازل شده آنحضرت در

جواب فرمود که نزلت انتم خیر ائمة اخرجت للناس الا تری مدح الله لهم تامرون بالمعروف و تنهون
عن المنکر و تؤمنون بالله حاصل معنی آنکه شما ائمه بهترین پیشوایان باشید که امر بمعروف و نهی از منکر میکنید
جمیع مردم را و ایشان میشنوند و ایمان کامل دارید بجناب حضرت خداوند تعالی شانه و از این تقریر ظاهر [illegible] دکه
در این آیه و نحو آن تغییر شده و کلمه کان زیاد کرده اند که دلالت بر زمان ماضی میکند و تفریع مقام معلوم است که مراد اینجا
اخبار بوقوع مضمون جمله است در زمان حال بلکه استقبال و باین سبب جماعتی از مفسران در توجیه آن و نحو آن از جنابان
الشیان مذکور است در مجمع البیان منقول است که چون بشارت باین امت در کتب رسل سابقین گذشته پس حضرت [illegible]
از وجود ایشان خبر داد یا آنکه در لوح محفوظ الله تعالی خبر داده است از مکتوب و یا آنکه کان تامه است و خبر اینکه منصوب است بحال
پس مراد اینست که شما یافت شدید بر حالی که بهترین امم بودید یا آنکه کان زائده است برای محض تاکید بمعنوان جمله کان
کان الله غفورا رحیما یا آنکه کان بمعنی صار و مراد اینست که شما بهترین امم سابقه گردید باعتبار آنکه موصوف باین صفات
گشتید و در و حدیث سابق نیز اشعار باین تغییر بود فلا تغفل و تبدیل لفظ ائمه بامة بهمزه که جمع امام و بمعنی پیشوا
امام است بلفظ امة بتکبیر همزه که عبارت است از جماعت و اشعار باین تبدیل نیز در احادیث بسیار است والا انحلال [illegible] صادق
از عیاشی نقل شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که فی قراءة علی علیه السلام کنتم خیر ائمة اخرجت للناس و فرمود که هم آل محمد
علیهم السلام و بخاطر قاصر میرسد که شاید اضافه کان در قرائت علی علیه السلام مبنی باشد بر مشهور عند الجمهور برای اشعار باشکال ظرفی
چنان که مناسب باشد باصل مضمون است بخلاف تبدیل ائمه بامة که مخفی ماند که بنا بر این احادیث ظاهر میشود که استدلال باین آیه بر
اجماع امت بصورت نمیرود چه بر تقدیر تسلیم آنکه الف و لام در المعروف و المنکر برای استغراق و مدلول آیه این باشد که ایشان
بهر چه امر میکنند البته معروف است و از هر چه نهی میکنند آن منکر است زیاده بر این فایده میکند که اجماع ائمه علیهم السلام
حجت باشد و شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب عدة الاصول طریق استدلال مخالفان را باین آیه بر حجیت اجماع امت ایراد کرده
و چند وجه اعتراض بر آن وارد آورده اما هیچیک از این احادیث را مذکور نساخته و بذکر این مذکور نپرداخته من اراد الاطلاع علیه
فلیرجع الیه و در رد استدلال صاحب نواقض بر فضیلت عامه صحابه بآیه ثانیه که کریمه محمد رسول الله و الذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم الخ است میگوئیم که این استدلال وقتی مفید است که کافی باشد در ادراک فضیلت محض مصاحبت
ظاهری با آنحضرت و اتصاف ظاهری بصفات مذکوره در آیه اما بطلان این ظاهر البطلان است باتفاق امت چه معلوم است که منافقین نیز
در ظاهر با آنحضرت مصاحب بوده اند اما چون در باطن بمقتضای نفاق عمل مینمودند بالفعل از دریافت فضیلتی دور بوده اند
بمقام ویل و ثبور نبودند و همانا که برای اشعار باینکه همگی جمعی که مذکور شدند در اینمقام نیستند صاحب فضیلت و اکرام فرموده خداوند

در آخر اینکلام که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما جاری [illegible]

ایمان [illegible] همه آیه مشتمل وعده اجر عظیم و غفران [illegible] و در این [illegible] کلام [illegible] بود [illegible] وعد الله مغفرت [illegible]

و برفرض [illegible] اتیان بموصول وصله آن برای بعض نکات باشد که مذکور است در رفع [illegible] منهم که مفید تبعیض است کافی

و در این اشعار [illegible] لا یخفی علی اولی الابصار پس ظاهر شد که رتبت فضیلت وعده اجر عظیم و مغفرت برای جمعی [illegible]

ایمان واقعی سزاوار و بتادیه اعمال صالحه کما ینبغی ممتاز باشند نه اینکه مثل ابی بکر و عمر و عثمان و اتباع آن [illegible] ایمان بعلامات

کفر و نفاق بگشتند و بآثار شقاوت و شقاق مبتلی نمایند چنانکه اتباع [illegible] ائمه ما در شرح بسیاری از فقرات [illegible]

[illegible] بمواضع آنها [illegible] از وجوه رد صاحب مصائب النواصب صاحب نواقض الروافض [illegible]

ارتداد اکثر این امت کرده مرفوع می‌شود بآنکه اکثر امت موسی در زمان حیات او بعجل آمد بسیار غریب [illegible]

اینکه حضرت موسی [illegible] زنده بود و در وقتی که بمیقات رفت هارون را که پیغمبر خدا بود از جانب خود خلیفه نمود چون ده روز از وعده

میقات او گذشت و سامری گوساله ساخت [illegible] بنی اسرائیل [illegible] که [illegible] همگی دست از دین موسی و متابعت [illegible]

برداشتند و همت بر متابعت سامری و عبادت گوساله گماشتند تا آنکه خداوند معبود در قرآن فرمود که وما محمد الا رسول

قد خلت من قبله الرسل افإن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ترجمه [illegible] نیست حضرت پیغمبر [illegible] مگر رسول

[illegible] رسولان [illegible] که زنده ابدی نیست بلکه بمقتضای انک میت وانهم میتون از این [illegible]

او را موتی رسد یا کشته گردد شما [illegible] خواهید تافت و بر پاشنهای خود بعقب خواهید [illegible] و ایضا حضرت [illegible]

کل ما کان فی الامم السالفة یکون فی هذه الامة حذو النعل بالنعل [illegible] که در [illegible]

در این امت نیز واقع می‌شود مثل [illegible] بالنعل [illegible] دیگران [illegible] تعجب باید نمود [illegible]

[illegible] نفاق [illegible] اینکه تعجب صاحب نواقض از اهتمام [illegible] در بلند کردن کلمه خدا [illegible]

[illegible] بعض [illegible] بسیار [illegible] ظاهر است که انتظام [illegible] موقوف [illegible]

عوام [illegible] آن چنانکه صاحب نواقض نیز در فصل [illegible] کتاب [illegible] اعتراف کرده [illegible] السقفا [illegible]

[illegible] علی کثرة الابتداء وکان الکثر [illegible] علی [illegible] السنة حاصل [illegible]

[illegible] بر کثرت بدعت [illegible] بلکه در اکثر [illegible] سنت [illegible]

[illegible] رانکوم [illegible] در کفر [illegible] ضعیف [illegible] تمام [illegible]

[illegible] و فقیر گوید که مؤید این وجه است آنچه در کتاب العقل [illegible] از حضرت امام محمد باقر [illegible] مرویست که حضرت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] فلو ان الباطل خلص لم یخف علی ذی حجی ولو ان الحق خلص لم یکن اختلاف

ولکن یؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فیمزجان فیجیئان معا فهنالک استحوذ الشیطان علی اولیائه ونجا الذین

سبقت لهم من الله الحسنی حاصل معنی آنکه اگر باطل خالص باشد [illegible] بطلان آن [illegible] عاقلی پنهان نماند و اگر حق خالص [illegible]

اختلاف میان مردمان برطرف شود و لکن [illegible] از باطل دسته‌ای و از حق دسته‌ای [illegible] داخل [illegible]

و با هم [illegible] در [illegible] غالب [illegible] شیطان [illegible] فتنه [illegible]

فاما من قهره

از جانب خداوند عالمیان [illegible] اصل [illegible] شارح گفته که اشارتست

بآنکه حضرت امیر المؤمنین و [illegible] ائمه معصومین صلی الله علیهم اجمعین را مغلوب [illegible] طریق [illegible] انتهی

و فقیر گوید که [illegible] از آنچه در اصل [illegible] گذشت ظاهر گشت و از جمله [illegible] منافقان [illegible]

سوزاندن خانه او بود که در اصل [illegible] گذشت و دیگر [illegible] معویه مرد [illegible]

وفرض

[illegible] بیان آن می‌آید در اصل شصت و چهارم [illegible]

غیره

شارح گفته اشارتست بآنچه مرویست که حضرت رسول صلعم [illegible] در شب معراج چون بآسمان

[illegible] رسیدم [illegible] دیدم [illegible] ازرق [illegible]

[illegible] کرامت [illegible] علی امتک الا ابلغهم عنی فرض الله تعالی محبة آل محمد علی امتک

حتی لا تقبل صلوة مسلم الا بذکر الصلوة علی محمد و آل محمد حاصل [illegible] که خداوند عالمیان فرض [illegible]

[illegible] امت [illegible] که حضرت محمد صلعم [illegible] دوستی آل محمد

امت محمد حتی [illegible] مقبول [illegible] صلوة بر محمد و آل محمد [illegible] تغییر [illegible]

بعد از [illegible] امیر المؤمنین حیدر [illegible]

دوستی [illegible] دشمنی تبدیل نمودند و [illegible] انتهی و فقیر گوید که معنی فرض [illegible]

در اصل [illegible] و از جمله [illegible] که عمر تغییر داد [illegible]

واثر انکره

[illegible] و عمر علیه اللعنة [illegible] در اصل [illegible]

شارح گفته اشارتست بانکار [illegible] غدیر و برادری [illegible] حضرت پیغمبر صلعم با حضرت امیر [illegible] انتهی و فقیر گوید که

تفصیل [illegible] اجمال در اصل [illegible] گذشت [illegible]

صاحب [illegible] البحرین گفته [illegible] الحدیث [illegible]

کرچون اینفقره متصل بغرض غلبوده است از آنست که از در اینجا بتحقیق بعض سنت پیغمبر صلعم باشد چنانچه صاحب مجمع البحرین گفته
وسنن النبی صلعم آثاره انتهی وبنا برین مراد از آثار اکثر وه است که مستحباتی که پیغمبر صلعم سنت قرار داده بود آنها متروک
آن شدند چنانچه بعضی از آنها می‌آید در اصل هفتاد و یکم اصل هفتاد و دوم **وکثّر آثره**
شارح گفته اشارتست بکریمه اولئک هم خیر البریة وقول پیغمبر صلعم علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی علیه السلام
بهتر افراد انسان است وکسی که در دل با او دشمنی از قبول این داشته باشد کافر و مستحق نیران است و بعد ازین گفته
اختیار کردن و ترجیح دادن ابی بکر بر علی علیه السلام از قبیل اختیار خبریست که متروک و مجهول شده بود بر خبری که مأخوذ
و معلوم بود انتهی و فقیر گوید که بمقتضای حدیث جنود عقل و جهل که در کتاب العقل کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
وزیر جهل وضد خیر است و استاد قدس سره آنرا بمعنی ضرر رسانیدن نقل کرده و بنا بر آن مصدر است و بمعنی
زبون نیز مستعمل میشود و بنا بر اینها اسم تفضیل است و در نسخه که اثره با همزه میگویند جوهری در صحاح گفته که
ولا یقال اثر الناس الا فی لغة ردیة و در اینجا هر دو مناسب نمیباشد و اینفقره اشارتست بآنچه علامه حلی نقل کرده در
فضایل حضرت علی علیه السلام که جمهور از ابن عباس روایت کرده اند که وقتی که کریمه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریة نازل شد پیغمبر صلعم بحضرت علی علیه السلام خطاب نمود و اینکلام بشارت نظام را فرمود که هم انت یا علی
وشیعتک تأتی انت وشیعتک یوم القیمة راضین مرضیین ویأتی اعداؤک غضابا مقمحین یعنی مراد از خیر
البریه که بمعنی بهتر خلایق است تو ای علی و شیعه و پیروان تواند که خواهید آمد در روز قیامت بحالیکه راضی و خوشنود باشید
از افعال خود و می‌آیند دشمنان تو برحالی که خشمناک باشند و بسبب غلها و بندها که دارند سرهای ایشان در هوا مانده قدرت
ندارند که سر را بر اندازند و فضل بن روزبهان گفته که این در کتب اهل سنت نیست و بظاهر عمومی دارد و بر وضعی که مسلم باشد
که مخصوص حضرت علی است نص در امامت او نیست و قاضی نور الله مرقده گفته که علامه ادعا نکرده که در تفاسیر عامه ثابت بلکه
گفته که جمهور روایت چنین کرده اند و این روایت در کتاب صواعق محرقه که از مصنفات ابن حجر است مذکور است و صاحب
کشف از حافظ ابن مردویه نقل کرده و اگر تتبع تفاسیر متقدمین مثل تفسیر ثعلبی شود ظاهر میشود که در اینجا نیز خواهد بود و بالجمله
این حدیث اگرچه نص در امامت نیست اما صریح در افضلیت حضرت مرتضی علی است علیه السلام و ازین لازم می‌آید نفی امامت غیر او بنا بر آنکه
تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست چگونه بر افضل انتهی و فقیر گوید که بیان اشتراط افضلیت امام علیه السلام در اصل پیش
گذشت و ممکن است که کثر اثره اشارت باشد باینکه عمر را که بدتر از ابی بکر و عثمان است بدلالت حدیث ان ولد الزنا
شر الثلثة که در اصل شصت و پنجم می‌آید اختیار کردند برای امامت یا اشارت باشد باینکه بیعت ابی بکر را مردم اختیار کردند

باینکه شد و فتنه عظیم بود شهادت عمر مردود است چنانچه ظاهر میشود از آنچه علامه رحمه الله نقل کرده در مطاعن ابی بکر که
عمر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعتی که مردم با ابی بکر
کردند فلته بود که نگاهدارد خداوند عالمیان مردم را از شر آن پس کسی که مرتبه دیگر چنین کاری بکند بکشید او را و فلته
بفتح فا و سکون لام و تا و فوقانی بمعنی سخنی یا کاریست که بیفکر از قایل یا از فاعل آن بعمل آید علامه گفته که
ویلزم منه خطأ احد الخطائین لان ارتکاب احدهما ما یوجب القتل حاصل مغز اینکه لازم می‌آید از اینکلام عمر غلط کاری
یکی ازین دو امر چه اگر عمر راست گفته میباید خلافت ابی بکر بد باشد و اگر دروغ گفته میباید خودش غلط کرده باشد
و فضل بن روزبهان و لا انکر صحت این خبر نشده و تأیید بر تقدیر تسلیم صحت خبر گفته که این تحذیر و ترسانیدن
بود از جانب عمر که مبادا مردم بسر خود بدون حضور علماء عقد بیعتی برای رجلی کنند و لهذا این فتنه نامید بفا
و تا و فوقانی و نون بمعنی وسیله امتحان و آنچه در باره ابی بکر شده ضرورت داعیه آن بود از اینکه پیغمبر صلعم چون
از دنیا رحلت نمود خلیفه تعیین نکرده بود تا معلوم شود که نصب امام از اصول دین نیست بلکه بر امت واجب است
تعیین امام بعد از پیغمبر صلعم پس بعد از فوت او انصار خواستند که از خود خلیفه تعیین کنند و مهاجرین نیز خواستند
که از خود خلیفه تعیین کنند و بهمین معنی سبب اختلاف گردید و اسلام از دست میرفت برای یکی ... مردم
دکر دیدن آنها از اسلام بسبب فوت پیغمبر صلعم وارتداد عرب پس ابوبکر و عمر پیش دستی کردند بسقیفه بنی ساعده
برای رفع این اختلاف و بیعت ابی بکر واقع شد و گفته ولو کانوا یؤخرون البیعة لحضور جمیع الناس و اتفاق
کل الاراء لکان یخاف منه وقوع الفتنة والاختلاف فتسارعوا الی وقوع البیعة و اکتفوا باجماع اهل
الحل والعقد وهم کانوا ذلک الیوم الانصار لانهم کانوا العسکر و اهل الحل والعقد فی الحرب فهم العساکر
وامراؤها فهذه الضرورة دعت الیها الضرورة فلا تعاودوا الی مثله ولا تجعلوه دلیلا فلا مصنوع فی
هذا الکلام بالحمل لان الارتکاب حال الضرورة لاینافی ترکه فی غیر حالها انتهی و قاضی نور الله مرقده در مقام
سخنان بسیار تمام دارد اما چون امکان گنجایش تمام آن ندارد لهذا فقیر بعضی از آنها را بر لوح عرض میگذارد
اول اینکه در جمیع کتب لفظ فلته بفا و لام و تا روایت شده نه بفا و تا و نون چنانچه تحریف کرده فضل بن روزبهان
برای تمهید سخنان خود و ثانیا اینکه لا نسلم که خلیفه و وصی تعیین نکرد بلکه شیعه علیه السلام قایل بتعیین اند و از جمله عامه
فخر رازی گفته که ان النبی صلعم وان لم یستخلف احدا بالتعیین ولکنه قد استخلف بذکر الوصف والامر
بالاختیار فتامل انتهی و ثالثا اینکه ادعای مسئله امامت از اصول دین نیست مردود است بدلیل اینکه قاضی بیضاوی

در منهاج الاصول گفته که انه من اعظم مسائل اصول الدین و رابع آنکه ازین معلوم شد که اکثر
امیری از خود نصب میکردند فتنه بیش ازین میشد که شد اصل چهل و سیوم و دم را افو
شارح گفته اشارتست باینکه ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن الجراح در سقیفه بنی ساعده جمعیت نمودند و در مقام تغلب
حکم و بیعت بودند و برو ایشان زینهار ثم نکرده اعتباری باهل بیت علیهم السلم ننمودند و هر یک ازین سه منافق در باطن
برای خود تلاش کم داشتند و در ظاهر قلاده این کار را بر گردن دو رفیق خود میگذاشت چون سعد بن عباده که رئیس
انصار بود اینجا اثر مشاهده نمود انکار آن نمود و گفت که والله لا نرضی منا امیر و منکم امیر یعنی قسم بخدا
که راضی نمیشویم ما جماعت انصار که شما فرمانفرما شوید نسبت بما بلکه باید راضی شوید باینکه امیر از ما و امیر از شما
معین شود در برابر کلام خدا درینوقت آتش غضب و عناد بجان عمر رفت دو بار گفت سعد بن عباده را العقب برد
پس او در زیر پای مردم ماند و مرد پس جمعی گفتند که سعد بن عباده را کشتید و عمر گفت که او را خدا کشت پس این
اول اهانتی بود که بر اهل بیت پیغمبر صلعم آوردند و بعد ازان تمهید خونریزیها کردند تا اینکه حضرت امام حسین علیه السلام را
شهید ساختند و اصحاب آن حضرت شهدا معرکه کربلا ساختند انتهی و فقیر گوید که مشهور است که سعد بن عباده در روز
کشته نگشته چنانچه درین مقام مذکور میشود اما ظاهر بسیاری از اخبار ائمه اخیار علیهم السلم باللیل و النهار افاده این
میکند که هر قسم خونی که بناحق ریخته میشود از آثار ظلم الخلفاء الضلالت است و خاتمه عاقبت آن بگردن ایشان است
از انجمله صاحب بحار الانوار از کتاب مناقب نقل کرده که محمد بن ابی کثیر کوفی گفت که قسم میخوردم نماز خود را ادا
نمیکردم تا آنکه لعن ابی بکر و عمر تا اینکه شبی در خواب دیدم مرغی را با ظرفی که در آن بود خبر سرخ شده مخلوق
و آن لوحی خا نخنده و فاف عطر لیته مرکب از زعفران و غیره پس فرود آمد انگشته در حجره حضرت پیغمبر صلعم بود
شخص جلو امکان ابرد و از خلوقی که در انظرف داشت بر روی آنها اثبات باز السیار در مکانی که اول
بودند گذاشت و بعد ازان رفت بجانب آسمان پس من سوال کردم از جمعی که در انجا دیدم که این مرغ که بود و این خلوق
چه بود یکی از ایشان گفت که این فرشته ایست که هر شب میآید و این خلوق را میاورد و بر ایشان شخص میمالد پس مضطرب
از خواب جستم و در فکر کار خود نشستم چون صبح رسیدم در لعن ابی بکر و عمر خود را متوقف میدیدم پس رفتم بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون مرا دید فی الحال خندید و فرمود که آن مرغ را دیدی در خواب گفتم آری یا ابن النبی فرمود
آیه انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله و علی الله فلیتوکل
المؤمنون را بخوان در هر وقت که بخواب بینی چیزی را که مضطرب شوی ازان پس فرمود بخدا که آن ملک موکل شده بر ایشان برای

آزار ایشان بلکه حضرت رب العالمین فرشته را موکل کرده بمشارق و مغارب زمین که هرگاه چیزی بر سند از زد و
ظلم و ستم کشته گردیده آن فرشته فرا گیرد قدری از خون آن ستم دیده و بگردن آنده سه کرد و ارباب طغیان که مدتها ند
آن در گردن ایشان باشد و برای اینکه ایشان سبب این ظلم اند انتهی و ازین تعبیر امام علیه السلام مستفاد میشود که غرض از مالیدن
خون مظلومان بر گردن ایشان اینست که روز قیامت هر شهیدی خون خود را در گردن ایشان بشناسد و خونخواهی خود
از ایشان نماید و سبب حکم ایشان را ربط آن ثابت بکر اینکه هر قطره از آن خون شهیدیست فی النعم ما قیل لعنت بعمر که ظلم ما حق
ان اوست هر جگر ز دل و جان دشمن اوست بد کردن ثم هم ز بد کردن اوست خون شهدا تمام در گردن اوست
و حکایات سعد بن عباده از قراری که شارح نقل کرده مدلول بعض روایاتست اما اکثر روایات عامه و خاصه دال بر اینکه
سعد بن عباده در آن روز کشته نگشته از انجمله صاحب نواقض الروافض در مقام تشکیک درینکه حضرت علی علیه السلام به بیعت ابی بکر
راضی بوده گفته که ثم لو لم یکن علی رضی الله عنه راضیا بهذا الامر فلا اقل من ان یهاجر عن المدینه و یخرج عن
تحت رایة العصیان کما فعله سعد بن عباده الانصاری که حاصل مقصود آنکه اگر حضرت علی علیه السلام به بیعت
خلفا راضی نبود البته مانند سعد بن عباده طریق مهاجرت از مدینه می نمود مخفی نماند که شیعه را ازین شبهه جوابهاست
و از انجمله اینکه چون عصمت آنحضرت از خطا بادله عقلیه و نقلیه مفهوم شد مجملا نزد شیعه معلوم است که هر یک از افعال آنحضرت
بر صواب مقرون است و بالجمله در تتمیم حکایت سعد میگوئیم که در بحار الانوار نیز از کتاب غصب لصوص من الکلمات از محمد بن [illegible] طریق
مرویست که سعد بن عباده در روز رحلت حضرت پیغمبر صلعم صاحب الرای بود و انصار او را بسقیفه آوردند که با او بیعت کنند چون
از بیعت [illegible] شدند و مردم با ابی بکر بیعت کردند سعد را بمنزل خود در حالتی که مریض بود رسانیدند و بعد ازین چند روز ابوبکر و عمر تلاش
کردند که شاید سعد را راضی به بیعت کنند او راضی نشد و در جواب ایشان سخنی گفت و از ابو عبدالله بن عبدالرحمن منقول است
که گفت ازدحام مردم برای بیعت ابی بکر بحدی رسید که نزدیک شد که پا بر سر سعد بن عباده گذارند پس جمعی گفتند که خبردار باشید
که سعد در زیر پای مردم نماند عمر درینوقت گفت که سعد را بکشید بعد ازان بر سرش ایستاد و گفت میخواهم که زیر انگشتان
در زیر پای خود بکوبم که اعضای ترا خورد کنم درینوقت قیس پسر سعد ریش عمر را گرفت و گفت که بخدا اگر یک مو از سعد کم
کنی با دندان بخانه خود بر میگردی پس ابوبکر بعمر گفت که همواری درین مقام انسب است و ابن ابی الحدید از سعد بن [illegible] روایت
کرده بر خوبیهای حکایت سقیفه نقل کرده که سعد بن عباده را از سقیفه بخانه بردند و بعد ازان هر چند ابوبکر و عمر خواستند
که او بیعت کند راضی نشد و صاحب بحار در بعضی از کتب نقل کرده که فخر رازی که امام اهل سنت است در کتاب نهایه العقول
گفته که اجماع بر خلافت ابی بکر در زمان خودش منعقد نشد بلکه چون سعد بن عباده در زمان عمر بدار بقا شتافت اجماع در

آن وقت انعقاد یافت و اتفاق نقل کرده که ابن عبد البر در کتاب استیعاب و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه روایت کرده‌اند که
سعد بن عباده با ابی بکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند ایشان الزام بیعت بر او کنند چنانچه بر دیگران میکردند بسبب بسیاری
از خزارج که قبیله سعد بودند چون نوبت حکومت بعمر رسید روزی سعد را در بازار مدینه دید و با او گفت که یا سعد
یا داخل بیعت ما شو و یا از مدینه بیرون رو سعد گفت که حرامست بر من ماندن در شهری که تو امیر آن باشی پس از مدینه
بجانب شام شتافت و در میان قبیله خود که در اطراف دمشق بودند بار یافت و در مدت قلیلی [illegible]
روزی از دیهی بدیهی میرفت [illegible] دلش تیری با و انداختند و او را روانه دار البقا ساختند و صاحب روضة الصفا گفته که
سعد بن عباده در شام کشته گشت بتحریک بعض عظماء و بلاذری در تاریخش نقل کرده که عمر خالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری را
بکشتن سعد مامور ساخت و هر یک از ایشان تیری بجانب او انداختند که تا با او رسید او را بدار البقا رسانیدند و چون
قبیله خزرج میرسیدند [illegible] که قتل او را بجن نسبت میدهند و این شعر را بر زبان ایشان می‌بندند که شعر
قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده * فرمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده حاصل مضمون آنکه ما قبیله خزرج را که سعد بن
عباده نام داشت کشتیم بدو تیر که بر دل او زدیم انتهی ما فی البحار و استاد الکل قدس سره در شرح کتاب الروضه در ذیل خطبه وسیله
گفته که این ابیات از جمله مخترعات [illegible] در رجال جامع الاصول گفته که سعد بن عباده هو ابو ثابت و یقال ابو قیس سعد بن
عباده بن دلیم بن حارثه بن ابی حلیمه و یقال ابن ابی خزیمه بن ثعلبه بن طریف بن الخزرج بن ساعده بن کعب
بن الخزرج الانصاری الساعدی الخزرجی شهد العقبه مع السبعین و کان احد النقباء الاثنی عشر و شهد
بدرا عند قوم و لم یشهدها عند الآخرین و شهد ما بعدها من المشاهد و کان سید الانصار مقدما
فیهم وجیها له ریاسه و سیاده یعترف له قومه بها یقال لم یکن فی الاوس و الخزرج اربعه مطعمون بنو الون فی
بیت واحد الا قیس بن سعد بن عباده بن دلیم و لا کان فی العرب الا ما ذکر عن صفوان بن امیه و یجی فی حرف
الصاد و کانت رایه رسول الله ص یوم الفتح بید سعد ثم اخذها و اعطاها ابنه قیسا و قیل بل اعطاها الزبیر
بن العوام و قیل بل اخذها علی فذهب بها حتی دخل مکه فغرزها عند الرکن روی عنه ابناه قیس و سعید
و ابن عباس و انس بن مالک و تخلف سعد عن بیعه ابی بکر و خرج عن المدینه و لم یعد الیها و مات بحوران من
ارض الشام لسنتین و نصف من خلافه عمر سنه خمس عشره و قیل سنه اربع عشره و قیل مات فی خلافه ابی بکر سنه
احدی عشره و لم یختلفوا انه وجد میتا فی مغتسله و قد اخضر جسده و لم یشعروا بموته حتی سمعوا قائلا یقول و لا
یرون احدا شعر قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده و رمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده فیقال ان الجن قتلته

و الله عالم عباده بضم العین و تخفیف الباء الموحده و دلیم بضم الدال المهمله و فتح اللام و سکون الیاء تحتها نقطتان و حزیمه
بفتح الحاء المهمله و کسر الزای و طریف بفتح الطاء المهمله و کسر الراء و شاید که [illegible] عبارت باشد از اخراج عمر او را از
مدینه [illegible] و از زهر خوردن شده باشد و این بیت را الشخص در پس دیوار خوانده باشد از جانب عمر که
باشد انتهی [illegible] محقق رحمه الله در کتاب شرایع در آداب خلا نقل کرده که مکروه است بول کردن در سوراخهای حیوان
و سید محمد قدس سره در مدارک در شرح آن گفته که و انما کره ذلک لوقوع النهی عنه فی بعض الاخبار و لانه لا یؤمن
خروج حیوان لسعه فقد حکی ان سعد بن عباده بال فی جحر بالشام فاستلقی میتا فسمعت الجن تنوح علیه
بالمدینه و تقول نحن قتلنا سید الخزرج الخ حاصل مضمون آنکه سبب کراهت بول در سوراخ حیوان یکی آنست که در بعضی احادیث
نهی شده از آن و دیگر آنکه منقولست که سعد بن عباده در شام در سوراخ حیوانی بول نمود پس بر پشت افتاد در حالتی که مرده بود
و مردم در مدینه از جن میشنیدند که او را باین بیت نحن قتلنا سید الخزرج الخ نوحه میکردند انتهی و بر الباب الباب مخفی نیست
که دلیل اول برای بیان کراهت کافیست و دلالت حکایت سعد بر فرض صدق [illegible] و کیف [illegible]
سابقه [illegible] که شاید جن بصورت حیوانی متمثل گشته و سعد بن عباده را کشته باشد در وقتی صورت [illegible] حیوانی
[illegible] دیده باشد و دلالت قتل او تیر [illegible] باشد

و خبر بدلوه

در نسخه شارح بدل
خبر او است و بنابر آن گفته که اشاره است بآنکه حضرت [illegible] مکرر رتبت خود را با طاعت حضرت امیر المؤمنین ع امر میکرد و او
بعد [illegible] غیر امر و فرمان او را پسندیدند و غیر علی ع را برای خود برگزیدند و فقیر گوید که شاید مراد بامر همان باشد که در حکایت
[illegible] گفته که الامر [illegible] الامر و او در جواب گفت و الله ما حلت شیئ و انکم لحنتم الله و رسوله
چنانچه مفصلا بیان شود در اصل [illegible] و بنابر نسخه خبر بدلوه شاید اشارت باشد باخبار موضوعه سنیان که خلاف
اخبار است که از ائمه معصومین علیهم السلام مرویست چه منطوق آنها ناطق است بآنکه هیچیک از خلفا ضلالت و مقلدین آنها
بجهالت [illegible] از شمول رحمت الهی نخواهند گردید و بهشت را نخواهند دید و سنیان برخلاف این سخنان میگویند و [illegible]
آنها را باحادیث موضوعه منسوب میدارند در کتاب بحار الانوار در ذیل [illegible] عن ابی بکر مذکورست که صغانی از علماء عامه در کتاب
الدر الملتقط نقل کرده که از جمله احادیث موضوعه است آنکه پیغمبر ص خطاب بابی بکر کرده فرموده ان الله یتجلی للخلائق
یوم القیمه عامه و یتجلی لک خاصه یعنی خدا تجلی خود را بر مردمان وقتی مینماید که باهم باشند و ترا که ابی بکری امتیاز داده خود را
تنها بتو مینماید و بعد از این [illegible] گفته که من از اولاد عمرم و در شأن او سخنی حق میگویم برای آنکه پیغمبر فرمود که حق را بگویید
هر چند که بر خود یا پدر و مادر یا خویشان ضرری برسد تصور [illegible] و آن سخن حق اینست که این حدیث از جمله خبرهای ساخته شده است که

اول من يعطى كتابه بيمينه عمر بن الخطاب وله شعاع كشعاع الشمس قيل فاين ابوبكر قال سرقته الملائكة يعني اول كسى
نامهٔ اعمال او را بدست راستش ميدهند عمر است و حال آنكه برابر عمر يا برابر آن كتاب روشنى است مانند روشنى آفتاب كسى
پرسيد كه در آنوقت ابوبكر كجاست حضرت فرمود كه او را در انوقت ملائكه دزديده اند و امثال اين از احاديث موضوعه
در كتاب ملكوك بسيار مذكور است

وكفر تعبوه

شارح گفته اشارت است باينكه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله اظهار اسلام و اعلاء آن نمود و اعلام كفر و طغيان را سرنگون فرمود و قواعد
شرع شريف را محكم ساخت و اصول كفر و نفاق را از بيخ انداخت و بعد از انكه خلفاء ضلالت عليهم ما عليهم اللعنة آمدند
قواعد كفر را بر پا داشتند و آنچه از پيغمبر صلى الله عليه و آله شنيده بودند نشنيده انگاشتند انتهى مضمونه و شايد كه مراد از كفر در مكان
هر يك از ابى بكر باشد و عمر و عثمن از باب مبالغه باعتبار اينكه هر يك از اين سه ملعون بسيار بعد از ايمان ظاهرى كافر گشت
چنانچه در اصل نبى و سيّم گذشت ليكن مراد اينست كه منافقين نصب كردند ابنلاء علىّ براى محاربه حضرت امير المؤمنين در جاى حضرت

وحكم قلبوه

خاتم النبيين صلى الله عليه و آله متعلق
در بعض نسخ اين فقره مقدمست بر كفر تعبوه و شارح گفته اشارت است بميراث بنات و اخوه و اخوات كه عمر آن را تعديل داد
و بناء عصبه نهاد و ديگر اينكه بمعلمه تفضيل اهل البيت خود بر ساير مردم ميداد و بعد از فوت او مردم ابى بكر و عمر را بر اهل
بيت عليهم السلم تفضيل دادند انتهى ملخصا و بناء عصبه اشارت است بمسئله تعصيب و آن عبارت است از ميراث دادن تعصيبه
و سكون صاد و تعصيب و باء الجد يعنى خويشان پدرى ميت مثل برادران و اعمام و اولاد هر يك از ايشان در وقتى كه ورثه جمعى باشند
كه هر گاه ميراث مفروض خود را كه در صريح قرآن مذكور است اخذ كنند قدرى ديگر از مخلف ميت فاضل ماند و طريق شيعه امامية
رضوان الله عليهم اينست كه تعصيب بدعت عمر و باطل است بلكه آنچه زياد ماند بر ارباب سهام بنسبت نصيب هر كدام از ايشان
تسليم ميشود بغير زوج و زوجه كه بايشان اضافه بر مادّ كر فى القرآن داده نميشود مثلا هر گاه ورثه منحصر باشند در سه كس
و مادر و شوهر ثلث مخلفات ميت از مادر است بسبب عدم حاجب كه عبارت است از فرزند و برادر و نصف آن از شوهر است
بسبب عدم ولد و باقى يكسدس از پدر است كه بمقتضاى ولابويه لكل واحد منهما السدس فرض خود اوست و در
اينوقت حصه از سهام فاضل نيست و اگر در مفروض ما در ان ميت باشند سدس مخلف او از مادر است بسبب وجود حاجب كه برادر باشند
و نصف آن از شوهر است بسبب عدم ولد در اينوقت باقى ماند يكسدس از الجمله يكسدس از پدر است كه فرض خود اوست و طريق
شيعه اينست كه يكسدس ديگر رد ميشود به پدر و بمقتضاى مسئله تعصيب ميبايد داده شود به برادران و نظر مسئله تعصيب
مسئله عول فتح عين و سكون واو و لام كه آن نيز از بدعتهاى عمر و عبارت است از اينكه هر گاه سهام از قرارى كه در قرآن

بيان شده و كسر سهم ميبايد نقصان بكل ورثه برسد و طريق امامية رضوان الله عليهم اينست كه چون ايشان در غير صورتى كه زوج باشد
سهام باشند بعضى از ايشان چون در صورتى كه اضافه مى آيد زياده بر فريضه بعضى چيزى نميگيرند در صورتى كه ناقص
مى آيد بر چيزى از فريضه بعضى كم ميكنند مثلا هر گاه ميت فوت شود از سر شوهر و پدر و مادر و يك دختر ربع مخلف او يكسدس
و هم است از شوهر و دو سدس آن از ابوين است تتمه بماند و سدس و نيم ديگر كه داده ميشود بدختر و چون فريضه يكدختر نصف
در مقام نيم سدس كم كرده و طريقه عمر و تابعان آن از اهل سنت كه اين نيم سدس ميبايد بر كل سهام توزيع شود و بهر يك
كسر سهم و جزئى برسد ان تعصيب و عول موقوفست بر نقل اقوال طرفين و ترجيح راجح قولين با ملكشف تحقيق بلا ادلة ان مقام
كجا است تمام آن ندارد تحقيق آن از مظان خود دست محوّل ميدارد

وارث عصبوه

شارح گفته ملك آن اشارت باشد باينكه خلافت و وصايت ميراث حضرت علىّ عليه السلام بود و خلفاء ضلالت غصب آن نمودند
چنانچه مستفاد ميشود از كلام حضرت امير عليه السلام كه ارى تراثى نهبا يا اشارت باشد بحكايت فدك كه حضرت فاطمه عليها السلام در باب
ابا بكر گفت انرث اباك و لا ارث ابى يعنى آيا تو ميراث پدر خود ميبرى و من ميراث پدر خود نميبرم يا اشارت باشد
بحكايت خمس كه مخصوص آل محمد عليهم السلم بود و ايشان غصب آن نمودند انتهى و فقير گويد كه اظهر در اين مقام معنى ثانى است بقرينه آنكه
حكايت خمس در وخمس اسحلوه كه در اصل نجا هم مى آيد مذكور است و اطلاق ارث بر خلافت و وصايت
مجازيست على الاشهر و موافق گفت قول حكيم سنائى غزنوى عليه الرحمة كه گويند چو پيغمبر بار رفت ز عالم منبر خلافت بفلان دادو
بهمان هر گز بملك ملك بيگانه ندادند روز فرشاهان جهان جمله تو بر خوان با دختر و داماد و پسر عم و نبير منبر ...
بوى مسلمان وجهه مجازيت در اين مقام دو چيز است يكى آنكه خلافت از اعيان محسوسه مثل درهم و دينار و حمات و عقار نيست
ديگر آنكه در واقع وصايت و امامت كار كسى است كه الله تعالى او را شايسته آن كرده و چون وجوب عصمت او ثابت است بادله عقليه و نقليه
چنانكه در اصل نهم گذشت طريق تعيين امام نزد شيعه امامية منحصر است در نص و معجزه چنانچه علامه رحمه الله گفته كه البحث الثالث
في طريق تعيين الامام ذهبت الامامية كافة الى ان الطريق الى تعيين الامام امر ان النص من الله او نبيه او امام
ثبتت امامته بالنص عليه او ظهور المعجزات على يده لان شرط الامام العصمة وهي من الامور الخفية الباطنية التي
لا يعلمها الا الله تعالى و خالفت السنية في ذلك و اوجبوا الطاعة لمن على جميع الخلق في شرق الارض و غربها باعتبار مبايعة
عمر بن الخطاب برضاء اربعة ابي عبيدة و سالم مولى حذيفة و بشر بن سعد و اسيد بن الحضير لا غير انتهى قدر الحاجة
... اهل طهور است كه مراد بارث عصبوه در اين مقام و تراث در كلام حضرت امير عليه السلام كه ارى تراثى نهبا ربع فدك باشد كه كل ان
موهبت پيغمبر صلوات الله عليه مال فاطمه عليها السلام بود و بعد از انكه او عليها السلام بروضه رضوان شتافت ربع آن حق الارث از نمى

بحضرت امیر المؤمنین علی اشتغال یافت و ابوبکر و عمر و عثمان چنین همت بر غصب میراث فاطمه علیها السلام گماشتند حضرت امیر المؤمنین برا
از آن رجوع که بعد از فاطمه میراث او را بعد محروم داشتند محقق نماند که مطالبه فاطمه علیها السلام فدک را من حیث المیراث مبنی
بود بر مدارات آنحضرت علیها السلام با ابی بکر مردود چه ظاهر احادیث شیعه امامیه آنست که آنرا پیغمبر صلعم بفاطمه بخشید و تصرف
او داده بود و وکیل او علیها السلام آنرا ضبط مینمود و ابوبکر آن وکیل را اخراج کرد و فدک را مغصوبا بتصرف خود در آورد پس فاطمه علیها السلام
اول فرمود که پیغمبر صلعم فدک را بمن بخشید با آنکه او علیها السلام متصرفه بود بازش ابوبکر از او طلب بینه نمود و معهذا حضرت امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن بر طبق صدق او شهادت دادند ابوبکر نپسندید پس حضرت فاطمه علیها السلام چون اصرار
او در انکار بخشش ملاحظه نمود ثانیا از راه العنوان میراث از باب الزام و مدارات مطالبه فرمود و در این وقت نیز ابوبکر
تمسک با فتراء و کلام نحن معاشر الانبیاء لا نورث که منسوب به پیغمبر ساخت با اینکه آیات قرآن شواهد است بر بطلان
بودن آن کما فصل فی المطالب چنانچه قاضی رحمه الله گفته انکار الناصب لذلک لغرض لم یکن هناک شیء سوی فدک بید اهل البیت
علیهم السلام حتی یحتاج ابوبکر فی انتزاعه عنهم الی کذب حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث و اما دعوی النحلة
فقد مر نقلها عن کتاب المعجم و قد روی عدة طرق من طرق غیره ایضا و الظاهر انها علیها السلام ادعت النحلة اولا
ثم لما رأت انهم عکسوا القضیة الشرع فی شانها و طلبوا منها البینة علی ان ما فی یدها ملکها لها اباها قالت لهم ان لم تقبلوا
النحلة فالارث ثابت فدفعوا ذلک بما اخترعوا من قولهم نحن معاشر الانبیاء لا نورث انتهی و مؤید آنچه قاضی نور الله نقل
کرده است که در اواخر کتاب الحجة کافی مرویست که وقتی که وارد شد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر مهدی المنصور دوانیقی
و خلیفه سوم بود از خلفاء عباسی و در حجه سال یکصد و پنجاه و هشت هجری کشته شد در محرم سال صد و شصت و نه فرمان بمات
حبابش بازنوشت دید امام علیه السلام که این مهدی مردود در رد مظالم بسته نمود پس فرمود امام علیه السلام که چرا مظلمه ما بر گردانده نمیشود سوال
مهدی رسید که مظلمه شما کدام است حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که بدرستی که الله تعالی وقتی که برای پیغمبر صلعم فدک و توابع آنرا مفتوح ساخت
کسی بدو اسباب الجیش مور نساخت یا یعنی که بدون جنگ بجنگ حضرت پیغمبر صلعم در آمد پس فرود فرستاد الله
این که و آت ذا القربی حقه یعنی بده بصاحب قرابت حق خود ش را و ندانست آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بکدام یک از ایشان
بدهد پس خدا ان تبارک و تعالی را از جبرئیل علیه السلام پرسید و او بپروردگار جناب اکبر معروض کرد اند بعد از آن وحی رسید که بده فدک را بفاطمه
پس حضرت پیغمبر صلعم فاطمه را طلبید و فرمود که مرا مامور کرد انید خداوند دو عالم باینکه فدک و توابع آنرا بتو واگذارم
پس فاطمه صلوات الله علیها فرمود که این عطیه را از جانب الله و از تو قبول دارم بعد از آن در مدتی که پیغمبر صلعم زنده بود وکیل فاطمه علیها السلام
آنرا ضبط مینمود و چون ابوبکر غصب خلافت نمود وکلاء فاطمه علیها السلام را اخراج کرد و فدک را مغصوبا بتصرف خود در آورد بعد از آنکه حضرت

فاطمه علیها السلام طلبکار آن گردید ابوبکر از رد آن ابا نمود پس حضرت فاطمه امیر المؤمنین علیه السلام و ام ایمن را بشاهد گذرانید ابوبکر
سند داد و نوشته داد بحضرت فاطمه که متعرض آن نگردد پس حضرت فاطمه علیها السلام از نزد ابی بکر بر آمد و این نوشته را در دست
داشت پس عمر در عرض راه او را دید و احوال آن نوشته را پرسید حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که این نوشته است که
ابوبکر برای من نوشته عمر گفت بنما آنرا بمن حضرت فاطمه امتناع فرمود از نمودن پس عمر آن نوشته را
از دست او ربود و دید آنچه را که در آن مکتوب بود آب دهن نجس خود را در آن انداخت و آنرا پاره پاره ساخت
و بفاطمه علیها السلام خطاب کرد که اگر آنچه در دست مسلمانانست بدون جنگ و جهاد در تصرف آنان است پس کلاه
و بهار را بر گردن ما گذار مراد آنحضرت عناد و فساد است که اگر فدک را باین سبب منع باید داد که بدون جنگ و جنگ
بدست پیغمبر صلعم افتاد و در چنین مال لشکر را نصیب نمی‌باشد و بعد از پیغمبر صلعم بحسب ارث بدختر منتقل نمود
پس چیزی را که بدون جنگ آل او شده باشد باید امروز مال تو گردد و اگر این معنی را تو برما الزام کنی
پس کوهها را بر گردن ما نهی بالجمله در این وقت مهدی عباسی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام حدود فدک را استدعا
نمود آنحضرت فرمود در مقام تحدید که یک حد آن کوه احد است و حدی دیگر عریش مصر است که شهریست در کنار بحر و
حدی دیگر سیف البحر است بکسر سین مهمله و سکون یا بمعنی کنار دریا و در اکثر موارد مراد بآن کنار دریای عمان میباشد
و حدی دیگر دومة الجندل است بضم دال ابجد و واو و میم و آن حصاریست میان مدینه و کوفه که دوری آن
از مدینه سیزده منزل و از کوفه ده روز است پس مهدی گفت که همه اینها حدود است امام علیه السلام فرمود آری اینها
همه حدود است کل اینها از جمله آنچه پیغمبر صلعم بی اسب و شتری بر آن دوانیده گشته و گسی (لشکری؟) اتحصیل
آن گشته پس مهدی گفت ... [illegible] انتهی مضمونا موافق
للشرح الکافی من الاستاد قدس سره و در ... [illegible] مجمع البحرین گفته که
فدک بفتحتین قریة من قری الیهود بینها و بین مدینة النبی صلعم ... و بین خیبر دون
مرحلة و هی مما افاء الله علی رسوله صلعم منصرف و غیر منصرف انتهی و بهانا که انصراف آن مبنی است بر اینکه
اهل لغت را علم المکان اعتبار کنند و عدم انصرافش مبنی است بر اینکه آنرا علم بقعه و قریه گیرند و صاحب
قاموس گفته که فدک محرکة قریة بخیبر و صاحب مغرب گفته که فدک قریة بناحیة حجاز افاء الله علی
نبیه صلعم و قد تنازعها علی و عباس فسلمها الیهما عمر و سمهودی در خلاصة الوفا گفته که فدک قال المجد
انها علی یومین من المدینة و کذا هو فی الروض المعطار قال لم حصنها یقال له الشموخ نصف خیبر

در بیان فدک مدینه النبی

انتهى و قال عياض على يومين و قيل ثلثة و قيل على ست ليال من المدينة و لطنة الصواب و كان اهلها
يهود فلما فتحت خيبر طلبوا الامان على ان يتركوا البلد للنبي صلى الله عليه و آله فكانت له خاصة قيل و سميت بفدك
بن حام لانه اول من نزلها انتهى و فضل بن روزبهان گفته که فدک از دهات خیبر بود و در صحیح بخاری مذکور است
که عمر آن را بعلی و عباس سپرد و قاضی نور الله مرقده تکذیب او کرده در اینکه فدک از دهات خیبر بوده [illegible]
از الجمله اینکه یاقوت حموی شافعی در کتاب معجم البلدان گفته که فدک قرية بالحجاز بينها و بين المدينة
يومان و قيل ثلث افاءها الله على رسوله في سنة سبع صلحا و بعد از ین گفته که فکانت خالصة لرسول
الله صلى الله عليه و آله و فيها عين فوارة و نخل كثيرة و هي التي ادعت فاطمة عليها السلام الى ابى بكر ان رسول الله صلى الله عليه و آله نحلنيها فقال
اريد بذلك شهودا و لها قصة ثم ادى اجتهاد عمر بن الخطاب بعده لما ولى الخلافة ان يردها الى
ورثة رسول الله صلى الله عليه و آله فكان علي و العباس يتنازعان فيها و كان علي يقول ان النبي صلى الله عليه و آله جعلها في حيوته لفاطمة
و كان العباس يأبى ذلك و يقول هي ملك رسول الله صلى الله عليه و آله و انا وارثه فيتخاصمان الى عمر و يقول انتما اعرف بشأنكما
اما انا فقد سلمتها اليكما فاقتصلا ثم لما ولى عمر بن عبد العزيز الخلافة كتب الى عامله بالمدينة يامره برد
فدك الى ولد فاطمة فكانت في ايديهم ايام عمر بن عبد العزيز فلما ولى يزيد بن عبد الملك قبضها
فلم تزل في ايدي بني امية حتى ولى ابو العباس السفاح الخلافة فدفعها الى الحسن بن الحسن بن علي بن ابيطالب
فكان هو القيم عليها يفرقها في بني علي بن ابيطالب فلما ولى منصور و خرج عليه بنو الحسن قبضها
عنهم فلما ولى المهدي بن المنصور اعادها عليهم ثم قبضها موسى الهادي و من بعده الى ايام
المأمون فجاء رسول بني علي فطالبها فامر ان يسجل لهم بها فكتب السجل و قرئ على المأمون فقام دعبل
و انشد [illegible] اصبح وجه الزمان قد ضحكا برد مأمون هاشم فدكا و في فدك اختلاف كثير في امرها
بعد النبي صلى الله عليه و آله و من رواة خبرها بحسب الاهواء و شدة المراء انتهى ملخصا و درینمقام قاضی نور الله مرقده
تکذیب این نیز نموده که عمر فدک را بعلی و عباس سپرد کرده و بعد از ان گفته که جلال الدین سیوطی شافعی در کتاب
تاریخ الخلفا آورده که مروان فدک را اقطاع نمود و عمر بن عبد العزیز آن را از اولاد [illegible] گرفت و بعضی گفته
که باولاد فاطمه رد کرد انتهی مضمونا و بالجمله از جمله مخالفات پیغمبر صلى الله عليه و آله شمشیر و عمامه که در میراث بردن آنها
از حضرت پیغمبر صلى الله عليه و آله عباس که عموی امیر المؤمنین بود نزاع کردند و مرافعه نزد ابی بکر بردند ابوبکر آنها را بحضرت
علی علیه السلام داد چنانچه علامه در مطاعن ابی بکر نقل کرده و برطبق دعوی اینکه قول و فعل ابی بکر باهم موافق

و فضل بن روزبهان درینمقام بهانه جسته و بجهة اصلاح ما افسد الدهر گفته ابوبکر آنها را از [illegible]
[illegible] اگر ابوبکر آنها را بعلی داده از انست که علی را وارث میدانست با اعتبار اینکه مال [illegible]
[illegible] آنها را بمقتضای خلافت تصرفات میکرد و اگر ابوبکر آنها را میراث میدانست مطالبه عباس حقه سابقه
[illegible] وارث میدانند و قاضی نور الله مرقده گفته که این قول مردود است باینکه آنچه در [illegible]
عامه منقول است اینست که عباس و علی باهم نزاع در میراث داشتند و ابوبکر حکم را من حیث المیراث جاری کرد و در [illegible]
[illegible] درینمقام باینکه عم اقرب بحسب نسب مبنی بوده برینکه از دو جهت اینکه علی ابن عم است پدری و مادری بود
عباس عم پدری تنها و منفرد بود سبب اولی است در میراث از منفرد بیک سبب اینکه عم با وجود دختر میراث
[illegible] چنانچه مذهب اهل سنت علیهم است بخلاف ابن عم و بعد ازین بر این مؤیدات آورده و بعد از آنها
[illegible] که ابن حجر در صواعق محرقه نقل کرده که علی علیه السلام با عباس در زره و استر رسول صلى الله عليه و آله نیز نزاع داشت و ابوبکر آنها را نیز بعلی داد
[illegible] در حدیث مناقب محققه حضرت علی علیه السلام که در اصل سنت چهارم ترجمه میشود مذکور است که حضرت رسالتمآب
[illegible] را در زمان حیات خود بحضرت علی بخشیده بود بحضرت ابی ذر در حضور عباس و سایر اصحاب پس ظاهر است که غرض حضرت علی
و عباس از دعوی در آنها من حیث المیراث نبود مگر امتحان و الزام ابی بکر مردود و بنابرین گویا حضرت [illegible]
[illegible] لجاج و جواب قاضی نور الله مرقده مبنی است بر مدارات در احتجاج و مؤید اینست آنچه قاضی
نور الله مرقده درینمقام نقل کرده که یحیی بن خالد برمکی از هشام بن حکم که از شاگردان حضرت صادق علیه السلام بود در حضور
هارون الرشید خلیفه عباسی سؤال نمود که ای هشام خبر ده مرا از اینکه آیا میشود که حق در دو جهت مختلف باشد یا نه هشام گفت نه
[illegible] کس در امری نزاع کنند یا هر دو محق اند یا هر دو مبطل یا یکی محق است و دیگری مبطل هشام گفت بلی
[illegible] نزاعی که عباس و علی در باب میراث کردند و مرافعه آن را نزد ابی بکر آوردند کدام محق بودند لشاید که هر دو محق
یا هر دو مبطل باشند هشام گوید که من عاجز شدم از اینکه اگر میگفتم علی علیه السلام مبطل بود از مذهب خود بیرون میرفتم و اگر میگفتم عباس
مبطل بوده هارون الرشید بر من گردن ام میزد پس بخاطرم رسید کلام حضرت صادق علیه السلام که یا هشام لا تزال مؤیدا بروح
القدس ما نصرتنا بلسانک یعنی همیشه تایید جبرئیل علیه السلام مؤید میشوی مادامی که یاری اهل بیت بزبان خود کنی پس گفتم که درینمقام
هیچکدام از آنها مبطل نبود و نظیر این گویا است در قصه داود علیه السلام چنانچه الله فرموده هل اتاک نبأ الخصم اذ تسوروا المحراب
الى قوله خصمان بغى بعضنا على بعض پس آن دو فرشته کدام محق بودند و کدام مبطل یا خواهی گفت که هر دو مخطی بودند پس
[illegible] جواب من از من خواهی بود یحیی گفت من میگویم که هیچکدام مبطل نبودند بلکه غرض از آن مرافعه امتحان داود بود هشام بن حکم

گفت شد نیز مسلم که منحیث از علی و عباس مخطی بود و غرض تنبیه ابوبکر بود که عبث فاطمه را از میراث منع نمود پس بود ان ارشاد
پسندید تفهیم فقه چون صاحب نواقض الروافض در این مقام شبهه دارد و بزعم فاسد خود آن را دلیل حقیت امامت
ابی بکر می‌شمارد قلم اخلاص رقم اولا بنقل آن می‌پردازد و ثانیا بعنایت سبحانه آن را از بیخ می‌اندازد مسئله اول ایشان گفته
الدلیل الحادی عشر من اوضح الدلائل علی حقیة الصدیق و یلزم حقیة سایر الخلفاء و هو ان المرتضی لم یرد
فدک الی اولاد فاطمة عم فی زمان خلافته مع انه کان شاهد بذلک لئلا یلزم نقض حکم خلیفة رسول الله صلعم و کان
هذا اولی من رده الیهم مع علمه بانه ملک لهم فان سال سائل عن عدم حکم الصدیق بالشهادة قلت انما هو
الحدیث الذی سمعه هو باذنه عن النبی صلعم و هو قوله نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و لم یثبت
عنده هبة النبی صلعم ایاه لها لعدم بلوغ الشهادة نصابها فان علیا شهد بذلک و ام ایمن غیره و المرأة الواحدة
لا تقوم مقام الرجل الواحد فیها حاصل تعصب آمیز وی اینکه دلیل یازدهم بر حقیت امامت ابی بکر که مستلزم حقیت امامت
سایر خلفا است نیز همین است که حضرت علی عم فدک را در زمان امامت خود باولاد فاطمه عم مسترد ننمود با اینکه در حضور
ابی بکر ادای شهادت نموده بر اینکه حضرت پیغمبر صلعم آن را در زمان حیات خود بحضرت فاطمه عم بخشیده بود و جهت این ترک
فدک این بود که حکم خلیفه پیغمبر صلعم که ابوبکر بود نشکند و اینمعنی نزد آنحضرت بهتر بود از اینکه فدک را باولاد فاطمه عم رد کند
بر طبق علمی که خود داشته باشد و اگر کسی گوید که چرا ابوبکر فدک میراث فاطمه نگردانید گفته شود که بسبب حدیثی که ابوبکر بگوش
خود از پیغمبر صلعم شنید که ما گروه پیغمبران را میراث نمی‌باشد و آنچه ترک کنیم مر مسلمانان را صدقه شود و بخشیدن پیغمبر صلعم
فدک را بحضرت فاطمه نزد ابی بکر بثبوت شرعی نرسید از اینکه غیر علی و ام ایمن کسی شهادت بر آن نکرد و دید شهادت یک زن
بجای شهادت یک مرد نمی‌شود و بعد از این گفته که طعن در ابی بکر با اینکه حجت شهادت علی عم را به تنهائی قبول نکرد از جهالات
روافض است از اینکه آیه واستشهدوا ذوی عدل منکم مطلق است و در آن آیه مذکور نشده که اگر فاطمه عم ادعا کند علی عم شهادت
دهد اکتفا بیک شاهد نتوان کرد و ادعای عصمت علی و فاطمه علیهما السلام نیز مخصوص شیعه امامیه است و در نزد سنیان عصمت ایشان ثابت نیست
جهار [illegible] صاحب مصائب النواصب اسبغ خوفا بالجنة وجه رد کرده اول اینکه ابوبکر خلیفه بحق حضرت پیغمبر صلعم نبود
و حضرت علی رد فدک را برای عدم نقض حکم او ترک ننمود بلکه آن ترک مبنی بود بر چندین وجه متین که مرویست از ائمه معصومین
صلی الله علیهم اجمعین مثل آنچه ابن بابویه رحمة الله علیه در علل الشرایع روایت کرده که شخصی از حضرت صادق عم علت این ترک را سؤال نمود
آنحضرت فرمود که جهت آن اقتدا برسول خدا بود در حجه عقیل بن ابی طالب خانه پیغمبر صلعم را که در مکه داشت بعد از هجرت بفروخت
و آنحضرت صلعم بعد از فتح مکه نزول در آن خانه ننمود و فرمود هل ترک لنا عقیل دارا انا اهل بیت لا نسترجع شیئا اخذ منا

یعنی عقیل برای ما خانه وانگذاشت و بدرستی که ما خانواده ایم که برگشتن چیزی را که از ما بظلم گرفته باشند طلب نکنیم و در حدیث دیگر
حسنین است از حضرت امام موسی کاظم عم در سبب ترک رد فدک فرمود لانا اهل بیت لا یأخذ لنا حقوقنا ممن ظلمنا الا
الله تعالی و نحن اولیاء المؤمنین نحکم لهم و نأخذ حقوقهم ممن ظلمهم حاصل معنی اینکه سبب ترک علی عم رد فدک
باولاد فاطمه عم این بود که حقوق ما اهل بیت را نمیگیرد از ظالمان ما مگر خدای تعالی و ما صاحبان فرمانیم در میان مؤمنان حکم
میکنیم برای ایشان و میگیریم حقوق ایشان را از ظالمان انتهی و فقیر گوید که در کتاب کشف الغمة مرویست که ابو بصیر سبب این
ترک را از حضرت [illegible] سؤال نمود آنحضرت در جواب فرمود که لان الظالم و المظلومة قد ما علی الله و جازی الله
علی قدر استحقاقهم فکره ان یسترجع شیئا قد عاقب الله علیه الغاصب و اثاب المغصوبة خلاصه معنی اینکه چون
ابی بکر و عمر و غصب کنندگان حق فاطمه عم مردند و فاطمه عم که فدک را بغصب از او گرفته بودند بانجهان رسیدند و بقدر استحقاق
جزا و جزای شر خود را دیدند ناخوش داشت حضرت علی عم که برگرداند چیزی را که بازای آن عقاب کرده الله تعالی غاصبین و ثواب
بخشیده و صاحب مصائب النواصب جوابی دیگر گفته و حاصل آن اینست که حضرت علی عم چون اعتماد بر آن قوم نداشت اگر
بمنع ایشان از خلف ثلثه در احکام باطله ایشان میکرد منتهی میشد بلجاج و عناد و فساد بلاد و عباد چنانچه نهی فرمود
از نماز تراویح که بدعت کرده بود آنرا عمر روسیاه و امتناع کردند از آن قوم حال تباه و گفتند وا عمراه وا عمراه و فقیر
گوید که مؤید اینست آنچه در کتاب الروضه کافی در ذیل خطبه طولانی مرویست که حضرت علی عم فرمود که قد عملت الولاة قبلی
اعمالا خالفوا فیها رسول الله متعمدین لخلافه ناقضین لعهده مغیرین لسنته و لو حملت الناس
علی ترکها و حولتها الی مواضعها و الی ما کانت فی عهد رسول الله صلعم لتفرق عنی جندی حتی ابقی وحدی او
قلیل من شیعتی الذین عرفوا فضلی و فرض امامتی من کتاب الله عزوجل و سنة نبیه صلعم ارایتم لو امرت بمقام
ابراهیم عم فرددته الی الموضع الذی وضعه فیه رسول الله صلعم و رددت فدک الی ورثة فاطمة عم و رددت صاع رسول
الله صلعم کما کان الی قوله عم اذا لتفرقوا عنی و الله لقد امرت الناس ان لا یجتمعوا فی شهر رمضان الا فی الفریضة
و اعلمتهم ان اجتماعهم فی النوافل بدعة فتنادی بعض اهل عسکری ممن یقاتل معی یا اهل الاسلام غیرت سنة
عمر انتهی خلاصه معنی اینکه عمل کردند صاحبان فرمان قبل از من عملی چند که در آن با رسول خدا صلعم مخالفت کردند و عهد او را
شکسته بودند و سنت او را تغییر دادند و اگر وادارم من مردم را بر ترک کارهای ایشان و بگردانم آنها را از رسول صلعم
بمواضع آن که بود در زمان خاتم پیغمبران صلعم هر آینه لشکر من پراکنده شوند و مرا تنها واگذارند یا باقی مانند با من قلیلی از شیعیان
من که فضل مرا دانند و فرض امامت مرا شناسند از کتاب خدا و سنت خاتم انبیاء صلعم خبر دهید مرا که اگر مقام ابراهیم علیه السلام را

برگردانم بمکانی که پیغمبر ص آنرا بعد از فتح مکه الحاق کرده است که عبارت است از جائی که در این زمان از مطاف است و معروف است
سفیان ثوری بنجس و برگردانم فدک را بورثه فاطمه ع و برگردانم صاع و پیمانه زمان پیغمبر ص را بآنچه در آن زمان بود آنچه منقول است
از من بخدا قسم که امر کردم مردم را که در ماه رمضان غیر نماز فریضه را بجماعت نکنند و نماز نافله را بجماعت بدعت دانند
از جمله جمعی که یاری من در جهاد میکردند فریاد بر آوردند که ای اهل اسلام تغییر یافت سنت عمر در این ایام وجه دوم
ادعاء ابی بکر استماع حدیث نحن معاشر الانبیاء ع را از حضرت پیغمبر ص مسموع نیست بلکه از جمله دروغهای ابی بکر است
چه اگر پیغمبر ص متلفظ میشد باین خبر محال است که جمعی که ادراک ملازمت آنحضرت بسیار نموده اند مثل ازواج آنحضرت و حضرت علی ع
نیز نشنیده باشند بلکه جمعی که بمقتضای عموم آیه میراث وارث آنحضرت بوده اند نشنیده اند این حدیث را و اولی نمیتوانند با اسلحه
آیاتی است که صریحست در اینکه انبیا میراث برده میشوند کقوله تعالی وورث سلیمان داود و قوله تعالی فی قصة زکریا فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی و بعد از اثبات اینکه مراد بمیراث در این دو آیه علم و دانش نیست گفته که بر فرضی که این خبر موضوع نباشد نمی
تواند که آیه میراث که جزء قرآن و متواتر است تخصیص شود بخبر واحد که زیاده بر ظن افاده نمیکند خصوصا در وقتی که جمعی منکر
صحت این خبر باشند چه جمعی که تجویز تخصیص آیه عامه بخبر واحد میکنند شرط مینمایند که آن خبر صحیح و محکم باشد و ما نحن فیه از آن قبیل
نیست و ایضا حکم ابی بکر نقیض قول خود دلیل گذشت بنا بر اینکه عمامه و دره و شمشیر و غیره را بعنوان میراث بعلی ع داد چنانچه
اندکی قبل از این گذشت وجه سیوم اینکه طعن شیعه بر ابی بکر محض بعلت نیست که چرا اقوال فاطمه و علی علیهما السلام را در باب فدک
قبول نکرد بلکه این نیز میگویند که چونست که ادعای زوجات پیغمبر ص را در باب مالکیت حجرات قبول کرد با اینکه بمجرد ادعای
ایشان شاهدی نیاورد و دعوی دختر پیغمبر ص را با شهادت علی ع و ام ایمن و اسماء بنت عمیس رد نمود و حال آنکه یقین
علی و فاطمه علیهما السلام قایل بود غریب تر اینکه قوشچی گفته در شرح تجرید که بر حاکم نیست که بشهادت یک مرد و یک زن حکم کند
هر یک از مدعی و شاهد معصوم باشد و میتواند که بعلم خود حکم کند هر چند که شاهدی نباشد و این سخنی است بسیار واهی
چه بر فرض علم بعصمت برای حاکم علم قطعی بصدق مدعی حاصل میشود پس چگونه میتواند که عمل بعلم خود نکند با آنکه سفیان ثوری نیز
معترفند باینکه پیغمبر در باره شتری با اعرابی نزاع نمود و خزیمه بن ثابت بر مالکیت آنحضرت ادای شهادت نمود و آنحضرت
از خزیمه پرسید که مالکیت من نسبت بآن شتر نزد تو معلوم گردید یا دیدی که من [illegible] ابتیاع نمودم خزیمه عرض کرد که ندیده بودم و لیکن
مالکیت ترا از این دانستم که بصدق و عصمت تو علم دارم پس پیغمبر ص شهادت او را بمنزله دو شهادت [illegible]
الکاشف پس اگر عصمت مدعی دلیل صدق او نشود پیغمبر ص چگونه قبول شهادت خزیمه مینمود و بالجمله عموم الطلاق [illegible]
مخصص و مقید است بغیر صورتی که صدق مدعی معلوم باشد چنانچه از عمل پیغمبر ص مستفاد میشود انتهی کلام القاضی ملخصا و شارح [illegible]

در اینمقام [illegible] ذکر کرده اند اینکه حضرت امام حسن و حسین علیهما السلام [illegible] بر رد آنها فساد تمام باعتقاد [illegible]
نیز از جمله شهود نحله فدک بودند پس چرا ابوبکر قبول شهادت ایشان نکرد در جواب گفته که شهادت فرزند برای والدین
نزد اکثر سنیان قبول نیست با اینکه ایشان در آن وقت صغیر بودند دوم اینکه هرگاه فاطمه ع یکشاهد عادل داشت
ابوبکر او را قسم دهد چنانچه مقتضی علامت که با یکشاهد و یمین حکم میکنند و در جواب گفته که شاید ابوبکر [illegible] را
مستند نداند که یک شاهد نیز برای زن مقبول نداند انتهی مضمونا و بنا بر اینکه عصمت فاطمه و علی علیهما السلام
بالاطلعیة منتفی است ظاهر است که این جوابها و امثال آن جواب نیست و باز آنچه ابن ابی الحدید نقل کرده که از علی بن
فارقی شنیدم که مدرس بغداد بود پرسیدم که آیا فاطمه ع در دعوی صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا
ابوبکر که علم بصدق فاطمه علیهما السلام داشت فدک را باو نداد مدرس خندید و گفت ابوبکر
میدانست که اگر بمجرد دعوی قبول قول فاطمه نماید فردای آن روز فاطمه آید و ابوبکر را از مقام خلافت بیرون اند و حضرت
علی را بجای حضرت پیغمبر نشاند وجه چهارم اینکه منع عصمت فاطمه بلکه منع عصمت ائمه علیهم التحیة والثنا ناشی است
از تعصب آنقوم دعا برای دفع طعن از ابی بکر و سایر خلفا با اینکه عصمت ایشان مبین شده در مطاوی آنچه اول از جمله ادله
عصمت فاطمه ع حدیثی است که باتفاق فاطمه امت از جناب حضرت رسالتماب ص مرویست که من آذی فاطمه فقد آذانی و من
آذانی فقد آذی الله تعالی حاصل معنی اینکه هر که آزار بفاطمه ع رساند چنانست که حضرت پیغمبر ص را آزار کرده باشد و هر که آنحضرت را آزار
کند پس چنانست که حق تعالی را آزار کرده باشد چه اگر فاطمه ع معصوم نبود هر آینه جایز میشود که چیزی که موجب آزار اوست
بعمل آید [illegible] شرعی شود و بنا بر این آزار او موجب آزار رسول مختار ص و آزار آنحضرت موجب آزار حضرت پروردگار
گردد و چون معلوم است که آزار جایز نیست عصمت فاطمه ع بی دغدغه منجلی است انتهی کلام القاضی ملخصا توضیح
در طرق شیعه امامیه رضوان الله علیهم مرویست که ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا و بعضی توهم کرده اند که مضمون
این حدیث با مضمون نحن معاشر الانبیاء لا نورث یکی است لهذا قلم اخلاص رقم توجیهی را که در دلیل الدعاة فی شرح
این حدیث تحریر کرده در این مقام نیز بر لوحه تقریر میگذارد در باب سیوم کتاب العقل کافی از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
ان العلماء ورثة الانبیاء و ذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا و انما اورثوا احادیث من احادیثهم
فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافرا حاصل معنی اینکه دانشمندان مسائل دین که عمل کنند کامل باشند یا منصف
میراث برانند نسبت بپیغمبران صلی الله علیهم اجمعین از اینکه مخلف ایشان که باقی ماند تا انقراض دنیا و بهره مند شوند از آن کل
علما درهم و دینار که از جمله زخارف دنیای بی اعتبار است نیست بلکه آن میراث احادیث و روایات است که دلیل طریق [illegible]

چنانچه مشهور است برخی که مراد از آن ... از این تقریر رفع توهم

و عالم عامل آن در اعلی مرتب خند کیست پس کسی که فرا گرفت چیزی از آن احادیث را پس بهره کامل یافت از سعادات
دین و دنیا مخفی نماند که این تقریر مبنی است بر اینکه مراد از لفظ علما در اینجا خصوص ائمه علیهم السلم نیست چنانکه در
یکی العلماء الاعلام و متبادر است از جمع محلی بالف لام و روایات صحیحه صریحه نیز شاهد است بر التزام ... مراد
خصوص اوصیا علیهم السلم باشند چنانچه در شرح عین الحیوة مفصلاً مذکور شده ضرری باین مقام ندارد و بالجمله از این تقریر رفع
توهم مذکور میشود باین نحو که مراد بمیراث اینجا چیزیست که واصل شود بکل علماء اعلام و از آن منتفع شوند از آن در نزد
مشهور و اعوام و ظاهر است که درهم و دینار تخلف از انبیاء عالی تبار با کمال عدم اعتبار در نظر علما که امثال آن
مقدار در دنیا بقا و استقرار ندارد که هر عالمی از آن منتفع بردارد و شان انبیاء و علما ارفع از آنست که میراث ایشان
از زر بیشمار و دینار بی بقا باشد کما قال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند
ربک ثوابا و خیر املا پس معلوم میشود که آنچه من حیث النبوة میراث علماء عالیمقام باشد اختصاص بامر نیست
بسیار خطیر که زخارف دنیویه را نسبتی نیست و نظیر و آن علم دین و لوازم آنست که سبب تفوق انبیا و اوصیا بر عامه
و مقصود از ان الانبیاء لم یورثوا تفضیض نیست پس منافات ندارد باینکه درهم و دینار و امثال آنها از ایشان
دینار بی اعتبار که از انبیا تخلف شود من حیث النسب او السبب میراث حمل کرد موافق عموم آیات میراث و لیس
للمنصف تفاوت عنه مناص و بنابر این احتیاج نیست بتجویز عدم صحت این حدیث چنانچه صاحب مجمع البحرین متحمل شده و گفته
فی الخبر نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة بفتح دال و کسرها قال بعضهم و حکمته انهم لا یخلفوا لا باء للامة فما لهم لکلهم
او تسلو او بطن بهم الرغبة فی الدنیا و قد انکر اصحابنا هذا الحدیث و انکر و اصحته و هو الحق لمخالفته القرآن الکریم
و ما خالفه فهو زخرف مردود و باطل لا یعتد به نعم روی ثقة الاسلام عطر الله مرقده عن الصادق علیه السلم
ان العلماء ورثة الانبیاء و ذاک ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا الحدیث و هو بعد تسلیم صحته
لیس فیه دلالة علی عدم التوریث المطلق کما هو ظاهر انتهی باینکه شیخ کلینی رحمه الله که ملقب بثقة الاسلام و باتفاق
خواص و عوام در نهایت جلالت مقام است کل احادیث کافی را توصیف بصحت نموده چنانچه در دیباچه آن فرموده بالآثار
الصحیحة التی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عز و جل ... و [illegible]

و فی اقطاعه

شارح گفته که اشاره الی اقطاعهم انها مما افاء الله علی رسوله من خمس خیبر ملکها و وهبها لابنته فاطمه علیها السلم
حین نزل علیه و آت ذا القربی حقه و عبر عن ذلک امیر المؤمنین علیه السلم و قال کانت فی ایدینا فدک من کل ما
اظلته السماء فشحت علیها نفوس قوم مؤمنین و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله فلما کان من

مروان بن الحکم خلاصه معنی اینکه فی بفتح فا و یا حطی و همزه در این مقام عبارتست از بلیتهائی که آنها فقط
خاص فاطمه بود مروان بن الحکم ... اینکه آنها از چیزهائی بود که خدا ایشانرا برسول خود صلعم مسترد نموده از جمله خمس خیبر که بخشید و
بغصب نمودند با اختیار ... در وقتی که کریمه و آت ذا القربی حقه نازل گشت چنانچه
تملیک کرد آنرا آنحضرت پیغمبر بدختر خودش حضرت فاطمه علیها ... از بعضی تعبیر نمود آنجا که فرمود که فدک در دست تصرف ما بود از جمله
در اصول کافی گذشت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از بعضی تعبیر نمود آنجا که فرمود ... و ابتدا و کی کردند و اگذاشتن آن
اسمان که سایه انداخته بر آن پس حریص بودند بر نگاهداشتن آن جمعی از مومنان و ابتدا کی کردند ... آنها را مخصوص
برخی از ایشان فتال و خوب حاکمی است خداوند عالمیان پس چون نوبت خلافت بعثمان رسید آنها را ... اگر
مروان بن حکم کرد ... مخفی نماند که فدک را از اقسام فیء بشمردن مبنی است بر اینکه فیء اعم از انفال باشد چه اگر
مراد از آن غنیمت و مقابل انفال باشد فدک از جمله فیء نیست بلکه از جمله انفال است چنانچه شیخ کلینی رحمه الله تعالی
تصریح بآن کرده بتفصیل این اجمال اینکه فیء بفتح فا و سکون یا و همزه در لغت بمعنی برگشتن و رفتن و غنیمت
و تحصیل کردن آن و سایه شاخص در اول زوال مستعمل شده هر چند که در بعض اینها مجاز و در برخی حقیقت
و مبنی بر غنیمت چنانچه منقولست که اصمعی در بادیه بدختری گفت سال رسید احوال پدرش را از او و رسید آن نتیجه
بلغاء بدیع البیان با بعبارات مبادرت کرد در جواب آن که فاء الی فیفاء لبنی الفیء فاذا فاء الفیء فاء یعنی
پدرش رفته است به بیابان برای اینکه تحصیل غنیمت کند پس هرگاه زیاد شود سایه اول زوال برگردد و آن پدر بمنزل خود
و در استعمالات شرعیه گاهی عبارت است از اموالی که بعنوان غنیمت و بوسیله جهاد بدست لشکر اسلام می افتد
و حضرت پیغمبر صلعم خمس آنرا باهل آن و چهار خمس را بلشکر میداد و گاهی عبارتست از مطلق آنچه از اموال کفار مستفید
خواه بجنگ و خواه بغیر آن و علی التقدیرین وجه تسمیه اینست که آن اموال در حقیقت مال حضرت کریم متعال بوده و
اختیار از الحجت در هر زمان مفوض فرموده و چون تصرف کفار در آنها مقرون برضاء الهی نبوده لهذا از ایشان
مسترد فرموده چنانچه فاضل مازندرانی اصلح الله باله در شرح اصول کافی گفته الفیء فی اللغة الغنیمة
و یطلق علی الرجوع المطلق ایضا و هو بالمعنی الاول مقابل للانفال لانه عبارة عن الرجوع بغلبة
و حرب و اما المعنی الثانی فهو یشمل الغنیمة و الانفال جمیعا و هذا المعنی ایضا شایع یقول الجوهری
الفیء الرجوع بل یمکن ان یقال انه مختص بالانفال نظرا الی الظاهر ما ذکره ابن الاثیر فی النهایة حیث قال
الفیء ما حصل للمسلمین من اموال الکفار من غیر حرب و لا جهاد و اصل الفیء الرجوع کانه کان فی الاصل
لهم فرجع الیهم و یدل علیه ایضا ما رواه الشیخ فی التهذیب باسناده عن ابی عبد الله علیه السلم فی الغنیمة

منها ۶ انها

قال يخرج منه الخمس ويقسم ما بقي بين من قاتل عليه وولي ذلك واما الفيء والانفال فهو خالص لرسول الله صلى الله عليه وآله

ايضا في حديث طويل قال وما كان من ارض خربة او بطون اودية فهو كله من الفيء والانفال لله وللرسول

يضعه حيث يحب ومنه ايضا في حديث طويل قال الفيء ما كان من اموال لم يكن فيها هراقة دم والانفال

مثل ذلك بمنزلته انتهى وشيخ كليني رحمه الله در اواخر مجلد كتاب عنوان بابي باين نحو ايراد كرده كه باب الفيء

والانفال وتفسير الخمس وحدوده فيء وانفال را قسيم هم گرفته وگفته كه ان الله تبارك وتعالى جعل الدنيا

باسرها لخليفته حيث يقول للملائكة اني جاعل في الارض خليفة فكانت الدنيا باسرها لآدم وصارت

بعده لابرار ولده وخلفائه فما غلب عليه اعداؤهم ثم رجع اليهم بحرب او غلبة سمي فيئا وهو ان يفيء اليهم

بغلبة وحرب وكان حكمه فيه ما قال الله واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى

واليتامى والمساكين وابن السبيل فهو لله وللرسول ولقرابة الرسول فهذا هو الفيء الراجع وانما يكون

الراجع ما كان في يد غيرهم فاخذ منهم بالسيف واما ما رجع اليهم من غير ان يوجف عليه بخيل ولا ركاب

فهو الانفال هو لله وللرسول خاصة ليس لاحد فيه شركة وانما جعل الشركة في شيء قوتل عليه فجعل لمن

قاتل من الغنائم اربعة اسهم وللرسول سهم والذي للرسول ص يقسمه على ستة اسهم ثلثة له وثلثة لليتامى و

المساكين وابن السبيل واما الانفال فليس هذه سبيلها كانت للرسول ص خاصة وكانت فدك لرسول

الله ص خاصة لانه ص فتحها وامير المؤمنين ع لم يكن معهما احد فزال عنها اسم الفيء ولزمها اسم الانفال

وكذلك الآجام والمعادن والبحار والمفاوز هي للامام خاصة فان عمل فيها قوم باذن الامام فلهم اربعة

اخماس وللامام خمس والذي للامام يجري مجرى الخمس ومن عمل فيها بغير اذن الامام فالامام يأخذه

كله ليس لاحد فيه شيء وكذلك من عمر شيئا او اجرى قناة او عمل في ارض خراب بغير اذن صاحب الارض

فليس له ذلك فان شاء اخذها منه كلها وان شاء تركها في يده حاصل معنى آنكه خدا تعالى گردانيده جميع اموال و

زمين را براي كسي كه نسبت بجناب رب العالمين جانشين باشد پس در زمان آدم ع او بود مالك عالم و بعد از او فرزندان

خوب او و جانشينان او كه عبارتند از رسل و انبيا و اوصيا عليهم التحية والثنا پس اموالي كه دشمنان ايشان غالب شوند بر آن

بوسيله جنگ و غلبه بر گردد برجعت زمان آنرا در شرع فيء مينامند باعتبار آنكه بر گرديده اموال برجعت

زمان و علت او با شمشير و جدال و حكم آن بمقتضاي كريمه فاعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه الآية اينست كه

حضرت پيغمبر يا وصي شرعي آن حضرت چهار خمس آنرا در ميان اهل الجهاد تقسيم و خمس آنرا بشش بخش كنند و سهمي

سهم رسول و ذي القربى است مخصوص خود دانند و سه سهم ديگر را بيتامى و مساكين و ابناء السبيل آل رسول دهند

ز آل هاشم دهند و اموالي كه بدون جنگ و جدال بدست آيد نامیده میشود در اين شريعت انفال و انفال مخصوص خدا و رسولست كسي را در آن شريك

بر گردد و از اموال بردن جنگ و جدال ... نامیده میشود ... عقيل

اندک ... باعتبار آنكه آنرا پيغمبر با علي ع فتح نمود و از لشكر مسلمانان كسي با ايشان نبود و همچنين بيشه ها

و معدنها و درياها و صحراها كه آنها نيز انفال و مال حضرت امام است بلا جدال پس اگر كسي در آنها عمل كند برخصت امام آن

چنانچه شيعه ... بمقتضاي بعض ... چهار خمس آن مال عامل و خمس آن مال امام ع است و اگر كسي بدون

اذن امام تصرف ... كند امام ع تمام آنرا ازو ميستاند و كسي را در آن شريك نميكرداند و همچنين است اگر كسي زميني را آباد

سازد و كاريزي در آن جاري گرداند بدون رخصت صاحب آن مكان پس اگر مالك آن خواهد از او گرفته بتصرف خود ملود

و اگر خواهد آنرا در تصرف او باقي ميگذارد پس بنا بر آنچه مذكور شد فيء در بنده عبارتست از غنيمت كه بجنگ تحصيل ميشود و غني

اما انفال كه بدون جنگ بدست پيغمبر و مسلمانان در آمده ميشوند بود بنا بر آنكه خلفا ثلثه و پيروان ايشان امام

اند فات ... ميكردند در بيت المال مسلمانان و على التقدير اطلاق فيء بصورت منفرد بر اموال كه جمع است

مبني است بر آنكه اين لفظ هر چند در ... بمعنى اسم فاعل و بمعنى راجع است اما چون در اصل مصدر است افراد

و تثنيه و جمع در آن برابر است كما نص عليه الاستاد قدس سره و اقطعه بقاف و طاء فوقاني ... و حطي و ميم

سعفص ... ماضي باب افعال است و ضمير منصوب آن مذكر راجع بفيء است

... ماضي باب افتعال ... و در بعضي ديگر بدون تاء ماضي باب ... بنا بر اولى معنى متصرف شدن ... بنا بر دو خواه بعنوان الكسب

بنا بر عاريت ... كه مفرد است و اقتطاع ... بنا بر اول بمعنى متصرف ... دیگر است بنحوی که مذکور شد و بنا بر

دوم بنا بر بنا بر ... مغصوب ... و بنا بر ثاني بمعنى متصرف ... ابن اثير در نهايه گفته كه الاقطاع يكون

... دو مفعول ... اول مجذوف ... اي اقطعني من يشاء واياها ابن اثير ... تمليكا

تمليكا وغير تمليك ومنه الحديث لما قدم النبي ص المدينة اقطع الناس الدور اي انزلهم في دور الانصار

للحديث انه اقطع الزبير نخلا يشبه انه اعطاه ذلك من الخمس الذي هو سهمه لان النخل مال ظاهر العين

حاضر النفع فلا يجوز اقطاعه وكان بعضهم يتأول اقطاع النبي ص المهاجرين الدور على معنى العارية ... ومنه

الحديث كانوا اهل ديوان ومقطعين بفتح الطاء ويروى مقتطعين لان الجند اما ان يكونوا من هذين

وسحت اكلوا

... شارح گفته كه شايد اشارت

الوجهين انتهى ... فدك

بتصرفات فاسده كه در بيت المال مسلمانان ميكردند و حاصل خرما و غله آنرا صرف ميكردند و از ... ابتداء

كه از تصرف فاطمه صلوات الله عليها جبرا بر آوردند و حكايت خمس كه اهل بيت پيغمبر را از آن محروم كردند و فقرا بودند

که سحت بسین سعفص و حا حطی و تا قرشت مالیست که تحصیل آن حرام باشد قاموس السحت بالضم وبضمتين الحرام او ما خبث من
المكاسب فلزم عنه العار وصاحب مجمع البحرين گفته که السحت بضمتين وباسكان الثاني تخفيف كل ما لا يحل كسبه واشتقاقه
من السحت وهو الاستيصال وسمي الحرام به لانه يعقب عذاب الاستيصال وقيل لانه لا بركة فيه وقيل لانه يسحت مروة
الانسان اي يستأصلها انتهى ملخصا ودر کتاب معاني الاخبار روایتست که عمار بن مروان گفت از حضرت صادق علیه السلام از غلول پرسیدم
وآن بضم غین معجمه بمعنی بردن غنیمت لشکر است قبل از قسمت پس امام علیه السلام فرمود که كل شيء غل من الامام فهو سحت واكل
مال اليتيم سحت والسحت انواع كثيرة منها ما اصيب من اعمال الولاة الظلمة ومنها اجور القضاة واجور الفواجر وثمن
الخمر والنبيذ المسكر والربا بعد البينة فاما الرشوة يا عمار في الاحكام فان ذلك الكفر بالله العظيم وبرسوله یعنی
دزدیده شود از غنیمت لشکر که در تصرف امام زمان است پس آن بغایت حرام است وخوردن مال یتیم نیز سحت است و سحت انواع بسیار است
واز الجمله آنچه برخورده شود از مال کسانی که ... روا از الجمله است مزدهای جمعی که بدون علم بحکم شرعی واقعی الزام احکام شرعی
بر مردم کنند واز الجمله است مزدهای زنان زناکار و بهای شراب انگوری و نبیذ مست کننده که عبارتست از آبی که قدری خرما را
افکنند و واگذارند که مست کننده شود و قید مست کننده برای اینست که اگر قدر قلیلی خرما برای اصلاح مزه آب در آب افکنند
و آن را قبل از آنکه مسکر شود بیاشامند حلال است موافق ظاهر حدیث ششم باب الفصل بين دعوى المحق والمبطل في امر
الامامة از ابواب کتاب الحجه کافی واز جمله سحت است ربا بعد از علم بتحریم آن بمقتضای الذين يأكلون الربا الاية كما فسر
و فصل في المطان آمار شده گرفتن قاضی بسبب طرف گیری رشوه دهنده در حکم کردن پس آن کفر است بخداوند عالمیان
وبجناب حضرت خاتم پیغمبران صلی الله علیه وآله که اعظم است از شرک چنانچه بیان شد در اصل بیست و ششم تقریب چون حرمت ربا از ضروریات
ملت بیضا و مغایرت آن با عینه شرعیه از مقررات ائمه هدی علیهم التحية والثنا است و قول باینکه عینه شرعیه از اقسام
رباست مذهب بعض سنیان و غلط است پس اگر در تمهید مجملی از معنی و اقسام آنها بعد از نقل قدری از عقاب ربا بیان شود بجا
درباب الربا کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که درهم ربا اشد من سبعين زنية كلها بذات محرم حاصل معنی اینکه
خوردن یک درهم ربا بدتر است از هفتاد زنا که جمیع آنها با زنی شود که عقد نکاح او حرام باشد بسبب قرابت یا اعم از آن و بنا بر اول
یکی از چهار قسم است ... مادر هر چند که بالا رود ... دختر هر چند که پائین رود ... فرزند مادر بی واسطه یا پدر بی واسطه
هر چند که پائین رود ... فرزند بی واسطه از مادر یا پدر هر چند که بالا رود والفقیه بهمین باب از این کتاب مرویست از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که آکل الربا وموكله وكاتبه وشاهده فيه سواء خلاصه معنی اینکه خورنده ربا یعنی گیرنده آن و خوراننده ربا
یعنی دهنده آن و نویسنده تمسک ربا و شاهد آن در گناه برابرند نزد الله تعالی و استاد قدس سره در شرح عنوان این باب

... نصر زیادت است چه بانضمام هم جنس آن با آن و جمل
و سوره که الربا بکسر راء بی نقطه و تخفیف بای یک نقطه والف منقلب از واو مصدر باب
سودی که در قرض دادن شود و مثل آن از انواع بیع میباشد مثل آیه سوره بقره الذين يأكلون الربا
میشود در ... قدر مشترک میان قرض و هدیه بقصد سود مثل آیه سوره روم و ما
دوم ... سوره بقره يمحق الله الربا ... سوم
چهارم مرکب از قرض و سود یا مثل آن و سود چنانچه می آید در حدیث چهارم این باب
اتيتم من ربا ليربوا في اموال الناس ... در اول بمعنی چهارم و در دوم بمعنی اول باشد اگرچه
وان عرفت ... انه ربا طلبا لخلاص ... پس مال و ليردا الربا بنابر اینکه ربا
ممکن است که در هر دو بمعنی اول ... یعنی عینه از جمله قرض دادن سود و مثل آن از انواع بیع مثل قول آکلان ربا که میشود
در آیه سوره بقره که انما البيع مثل الربا واحل الله البيع وحرم الربا و ظاهر آنست که استعمال میشود در قدر مشترک میان معنی سوم
وعیان ... چنانچه اشعار بآن میشود در شرح حدیث ششم این باب و بر هر تقدیر ربا بمعنی عینه نیست چنانچه ظاهر میشود در
احادیث باب العينة پس قول صاحب قاموس که الربا بالكسر العينة باطلست مگر آنکه مرادش عینه باشد که حضرت بارداران فی
وتفسیر ... مثال کرده باشد انتهى و فقیر گوید که استاد قدس سره این ابیات را در ذیل احادیث این باب تفسیر کرده من اراد الاطلاع
عليه فليرجع اليه و درباب العينة گفته که العينة بكسر عين بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و نون مصدر نوعی باب ضرب
نوعی از دادن و مراد اینجا بیش بینی در تجارتست مثل خریدن متاعی از کسی بنقد و بعد از تمهید فروختن آن بدیگری بنسیه و
مثل فروختن بدیگری بنسیه بعد از تمهید خریدن آن متاع از آن دیگر بنقد و در هر دو مثال آن دیگر را طالب عینه میتوان گفت
مطرزی در مغرب گفته که العينة السلف ويقال باعه بعينة اي بنسيئة من عين الميزان وهو ميله عن الخليل لانها زيادة
وقيل لانها بيع العين بالربح وقيل هي شراء ما باع باقل مما باع وابن اثير در نهایه گفته که وفي حديث ابن عباس انه كره
العينة هي ان يبيع من رجل سلعة بثمن معلوم الى اجل مسمى ثم يشتريها منه باقل من الثمن الذي باعها به فان اشترى
بحضرة طالب العينة سلعة من آخر بثمن معلوم وقبضها ثم باعها المشتري من البائع الاول بالنقد باقل من الثمن فهذه
ايضا عينة وهي اهون من الاولى وسميت عينة لحصول النقد لصاحب العينة لان العين هو المال الحاضر من النقد و
المشتري انما يشتريها ليبيعها بعين حاضرة تصل اليه معجلة انتهى و فقیر گوید که آنچه استاد قدس سره از نهایه نقل کرد
موافق نسخه دیگر از نهایه که نزد فقیر حاضر است اما تأمل ظاهر است که از بعض نسخ نهایه سهو قلم شده چه بعین حکایت ...
منقول است در کتاب غریب ابی احمد بن محمد هروی و نسخه از آن که نزد فقیر است مکتوب و مصحح شده در سال ... و یک
که شصد و ... قبل از اینست و عبارتهای بعد و یکیست مگر اینکه بعد از و قبضها در کتاب ... احمد حنبل است که ثم
باعها من طالب العينة بثمن اكثر مما اشتريها الى اجل مسمى و بعد از این عبارت نهایه است که ثم باعها المشتري ...

ودیگر آنکه بدان معجله در غریبان من فوره است للبعض آنکه گویند که شاید در عبارت نهایه سقط شده باشد یا که مراد او شود این باشد
که شخص از دیگری متاعی بمبلغ نسیه خود و همان متاع ابتعد بهمان دیگری بکمتر از آنچه خریده بفروشد و بنابرین عینه لیس حیله قصد شود
گوئیم که اگر مراد این باشد سه محذور را اقل لازم می آید یکی آنکه اسم ظاهر در مقام ضمیر بدون ضرورة در باعها المشتری
و دیگری لغو بودن توصیف البایع بالاول و دیگر لغو بودن تقیید اشتری بقید حضور طالب عینه پس معلوم شد که آنچه هروی
نقل کرده و آن از اقسام عینه مرکبه است نظیر آنچه استاد قدس سره در شرح حدیث باب العینه گفته و ملخص الحدیث ابا
حسین بن منذر گفت که معروض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یجیئنی الرجل فیطلب العینة فاشتری له المتاع ثم
ابیعه مرابحة اباه ثم اشتریه منه مکانی قال اذا کان بالخیار ان شاء باع وان شاء لم یبع وکنت انت بالخیار ان
شئت اشتریت وان شئت لم تشتر فلا باس فقلت ان اهل المسجد یزعمون ان هذا فاسد ویقولون ان
جاء به بعد اشهر صلح فقال ان هذا تقدیم وتاخیر فلا باس یعنی میاید نزد من مردی و طلب عینه میکند از من پس میخرم
متاعی را برای او و میفروشم آن را باضافه نفعی با او و بعد از آن میخرم همان متاع را از او در همان مکان خود آنحضرت علیه السلام فرمودند
هرگاه باشد آن مرد باختیار خود که اگر خواهد فروشد و اگر نخواهد نفروشد و باشی تو باختیار خود که اگر خواهی خرید از آن شوی و اگر
نخواهی نشوی پس باکی نیست راوی گفت که عرض کردم که اهل مسجد که عبارتست از مدرسان فرقه سنیه دعوی میکنند که این
خریدن متاع را از او باطل است و میگویند که اگر آورد آن متاع را بعد از چند ماه صحیح میشود آنحضرت امام علیه السلام فرمودند
که این تقدیم و تاخیر و در همان مکان که باختیار طرفین باشد تعجیل خریدنست در ظاهر و تاجیل خریدنست در باطن پس نیز باکی نیست
و استاد قدس سره در شرح این گفته که عینه دو قسم است اول عینه بسیطه دوم عینه مرکبه و در اینجا قسم دوم مذکورست زیرا که
فاشتری له اباه بر اسیان یک عینه است و ثم اشتریه منه مکانی بر اسیان عینه دیگر است که بعد از عینه اولست و تجویز آن
مستلزم عینه اول نیز هست بشرطی که مذکور شد در حدیث چهارم و پنجم و ششم باب الرجل یبیع ما لیس عنده انتهی و فقیر
گوید که حاصل این شرط آنست که اختیار طالب عینه در خریدن متاع باقی باشد و چون سلیقه فقهاء عامه در باب عینه معلوم
نیست آنکه صاحب مجمع البحرین از جمله علماء خاصه رحمه الله گفته که والعینة بالکسر السلف وقد جاء ذکرها فی الحدیث واختلف
فی تفسیرها فقال ابن ادریس فی السرائر العینة معناها فی الشریعة هو ان یشتری سلعة بثمن مؤجل ثم یبیعها بدون
ذلک الثمن نقدا لیقضی دینا علیه لمن قد حل له علیه ویکون الدین الثانی هو العینة من صاحب الدین الاول مأخوذ من
ذلک من العین وهو النقد الحاضر وقال فی التحریر العینة جائزة وقال فی الصحاح هی السلف وقال البعض انها
هی ان یشتری السلعة ثم اذا جاء الاجل باعها علی بایعها بمثل الثمن او ازید وفی الحدیث عن ابی عبد الله علیه السلام وقد سأله

رجل زمیل لعمر بن حنظلة عن الرجل یعین عینة الی اجل فاذا جاء الاجل تقاضاه فیقول لا والله ما عندی ولکن عیّنی
ایضا حتی اقضیک قال لا باس ببیعه ومنه یفهم المغایرة للمعنیین الاولین و در باب العینه کافی وارد شده
در بیان صحت و شرح اقسام آن مرویست و چون انضمام جای نقل تمام آنها نبود هر که خواهد که بتفصیل اطلاع بر آنها یابد رجوع
بشرح صاحب الاستاد قدس سره خواهد نمود و هر چند که صحت معامله عینه بعد از اجماع شیعه و دلالت احادیث واضح میان فرقه شیعه
بحسب اتفاق ثابت و با وجود احادیث کافی و امثال آن احتیاج بذکر مؤید دیگر نیست اما تاکید الهذا الکلام
بخاطر فاتر میرسد که چون در کتب فقهیه مرویست که دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم و نیز اکثر ازین روایات
و احکام مخالف آنچه را که موافق مذاهب سنیانست حکم بدرستی کرده و خوب بود معنی لغت آن استاد در بین الطرفین
بعضی از آن اگر ابنست چنانچه ظاهر گشت از تقریر احمد بن محمد هروی و ابن اثیر و سلیقه بعض حنفیان که ظاهر شد
از تقریر صاحب قاموس در باب العینه و نقل کرده استاد قدس سره در باب العینه که مدرسان مخالفان میگفته اند در مسجد
که اکره والعینه فانها العینه پس بر فرض که در طریق شیعه حدیثی بهم رسد که بحسب ظاهر دلالت بر حسب یکی از دو قول
سنیان کند و جمع آن با احادیث کافی و غیره بهیچ وجه میسر نشود و کسی بمقتضای دعوی وافق القوم الحق طرح آن کند بلکه
برای معنی لغت با سنیان در یک معامله عینه معنی عینه شود لا اقل فایده معنی لغت باشد از آنکه سنیان میکنند کالذی علی اولی الامر
بلکه چون از آنچه در اصل بیستم گذشت ظاهر گشت که سنیه بسبب تعصب ترک سنن معلومه خود میکنند برای مخالفت
با شیعه پس اگر شیعه برای معنی لغت با سنیه فعلی کنند که صحت آن از ائمه علیهم السلام رسیده با ایشان التقدیر مثل قضیه
نکرده خواهند بود با آن بدکیشان انتهی

وخمسین مسئله

شارح گفته استادنست بخمسی که حلال بود برای اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بنص قرآن و حرام بود بر غیر ایشان پس حلال نمیداد از آن اعثمن و
داد در زمان حیات خود بمروان بن حکم افرنغیه را و آن پانصد هزار دینار طلا بود از روی ظلم و عدوان انتهی و فقیر
گوید که افرنغیه در نسخه شرح بهمزه و فاء و راء و نون و قاف و یاء حطی و هاء است و معنی آن الحال معلوم نیست اگر
بجای نون یاء حطی باشد عبارتست از بلادی چند که در حوالی اندلس بوده اند علی ما فی القاموس پس شاید مراد این باشد که
خراج آن بلاد را عثمن داد بمروان و اخراج از قراری که شارح نقل کرده شیعه آنزمان که دینار رایج بهفت عباسی داد است شود
مبلغ پنجهزار و دویست تومان میشود و تعیین معنا باید که استدلال شارح بنص قرآن بر وجوب خمس مبنی باشد بر اینکه غنیمت
در آیه واعلموا انما غنمتم من شیء الآیه بحسب ظاهر اعم است از آنچه از اموال اهل حرب بجنگ گرفته شود و از مطلق منافع
که کسب شود هر چند بر آن اسم مال و مانند آن باشد و اصل عدم نقل شرعی است پس آیه خمس شامل کل فوائد است فتأمل فیما حققنی

باطل نیستند معنی لغات ما بعد از آن فرموده که شیئی بجد قسم فایده روز بروز نشد بلکه مقصد است که بدرم کردند مبرد آن
خود را در نوعی از رخصت ... آن اینکه در ارباح تجارات و زراعات و صنعت عات البال قرار داد تا بایع غش شوند
شیعه و استاد قدس سره گفته که اشارت امام ع بدست حفیه برای استفهام تعجبی و مراد اینست که خیال آنچه لغات کرده در این
آیه بیان وجوب خمس در غیر غنایم نشده بغایت واضح البطلانست ضمیر هی راجع بشیئی و تانیث آن باعتبار
خبر است الافاده مصدر باب افعال فایده کسب کردن و فایده رسانیدن و مراد اینجا فایده است که عبارتست از آنچه
کسب شود در تجارات از نفع آن و در زراعت بعد از خرج عمل و خرج مقرر خود و عیال و از جایزه بمعنی عطا که با او
رسد و این قسم بعنوان مثال است و منافاتی ندارد با وجوب خمس در غیر اینها و در بحث تعریف بیان غلط
مفسران عامه است در ترکیب این آیه و اشارتست باینکه ما در انما موصوله و اسم ان است و من تبعیضیه ظرف
خبر است و شیئی عبارتست از هر چه بدست آید خواه بغنیمت لشکر اسلام از اموال کفار خواه بتجارت و خواه
بزراعت و خواه بحرفت و خواه بهدیه کسی و خواه به بخشش کسی و خواه بعمل معدن و خواه بغیر آنها فا در فان لله تعقیبیه
در اول عطف بر انما است بتقدیر فاعلموا ان الخمس ظاهر این آیه اینست که در هر چیزی که بدست آید در هر وقتی
که بدست آید خمس واجبست الا ما اخرجه الدلیل و چون غنیمت از جمله چیزیست که بدست آمده و دلیلی اخراج آن نکرده پس
در آن نیز خمس واجبست و موافق لغت الخمس می آید در کتاب المعیشة در باب المکاسب الحرام که قال الله عز و جل رضی من
الاشیاء بالخمس و مفسران عامه مثل زمخشری و بیضاوی و ... ما موصوله و فان لله را خبر ان گرفته اند
فثابت ان لله و در این چند غلط است اول اینکه بی ضرورتی ارتکاب تقدیر صحیح نیست دوم اینکه دخول فا در خبر ان
مفتوحه غریب و رکیک است و نظیری در کلام فصیح ندارد و مذهب سیبویه اینست که جایز نیست اصلا و بعضی عدم تجویز
از ابن باخفش داده اند چنانچه شیخ رضی نقل کرده در شرح کافیه در مبحث مبتدا و خبر سوم اینکه بر تقدیر تسلیم
مفتوحه مانند ان مکسوره باشد در عدم ... دخول فا بر خبرش میگوئیم که ذکر ان مفتوحه بعد از فا ... و اگر ... بجمع
در خبر ان مکسوره اینست که بعد از فا نیز ان مکسوره باشد مثل قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم و حال آنکه
قراء سبعه اتفاق کرده اند بر فتح ان در فان لله خمسه ... اینکه اهل عربیت اتفاق کرده اند بر اینکه هر جا که حمل لفظ
بر تاسیس ممکن باشد حمل بر تاکید خوب نیست پس تاسیس بودن من شیئی بهتر است از تاکید بودن آن اگر گوئی که در ترکیب
سابق نیز منافی ... است و آن اینست که اخبار باینکه ما غنمتم هر چیزیست لغو مینماید و بر تقدیر تسلیم ذکر من تبعیضیه در این کلام
لغو مینماید گوئیم که در این اخبار چند فایده است اول دلالت بر اینکه غنیمت در شرایع انبیاء سابق و ... لغو زیرا که

شرعی در خصوص فایده بنا شد اخراج خمس از آن واجبست بنص قرآن چنانچه قاضی نور الله مرقده در رد فضل ابن روزبهان گفته
تفصیل این اجمال اینکه فقهاء اربعه عامه چون پنداشتند که غنیمت بر غیر مالی که در معرکه جهاد و جنگ تحصیل شود اطلاق
نمیشود گفته اند که این آیه دلالت بر وجوب خمس در غیر غنیمت بآن معنی نمیکند و وجوب خمس در مال فیئ و خراج و عشور
تجارات اهل ذمه از نصوص دیگر فهمیده میشود و مرادشان از فیئ مالیست که بعنوان صلح با کفار بدست آید بدون جنگ
چنانچه فضل ابن روزبهان تصریح کرده بآن و حاصل جواب قاضی نور الله مرقده اینست که تخصیص غنیمت بآن معنی بخلاف ظاهر این
آیتست چه ظاهر ما موصوله در انما غنمتم و بیان آن به من شیئ عمومست و روایات خاصه و عامه تصریح بعموم دارد پس
ادعاء اینکه غنیمت بر غیر مالی که در جهاد تحصیل شود اطلاق نمیشود اصطلاح فقهاء اربعه محتاج است باقامه دلیل و این جواب
مبنی مینماید بر دو حرف یکی اینکه مراد بغنیمت در این آیه معنی اصلی آن باشد نه معنی اصطلاحی صاحب مجمع البحرین گفته الغنیمة
فی الاصل هی الفایدة المکتسبة ولکن اصطلح جماعة علی ان ما اخذ من الکفار ان کان من غیر قتال فهو فیئ و ان
کان مع القتال فهو غنیمة والیه ذهب الامامیة وهو مروی عن ائمة الهدی علیهم السلام کذا قیل و قیل هما بمعنی واحد
انتهی و شارح لمعه دمشقیه علیه الرحمه گفته که الغنیمة هی ما یحوزه المسلمون باذن النبی و الامام من اموال اهل الحرب
بغیر سرقة و لا غیلة من منقول و غیره او من مال البغاة اذا حواها العسکر عند الاکثر و من الغنیمة ... الکفار
و ما صولحوا علیه و ما اخرجناه من الغنیمة بغیر اذن الامام و السرقة و الغیلة من اموالهم فیه الخمس ایضا لکن لا یدخل فی
اسم الغنیمة بالمعنی المشهور لان الاول للامام خاصة و الثانی لآخذه نعم هو غنیمة بقول مطلق فیصح اخراجه
منها انتهی و مراد از غیله بفتح غین و سکون یا حطی اینست که کسی یکی از اهل حرب را مثلا بازی داده بموضع خلوت
ببرد و در آنجا بکشد و مالش را متصرف شود علی ما یظهر من مجمع البحرین دوم اینکه آنچه در تفسیر این آیه نزد جمهور مفسرین مشهور است
خالی از قصور نباشد اما چون استاد قدس سره هیچ یک از این دو امر را نه پسندیده متعرض حل این آیه بنحوی دیگر گردیده بیان این آنکه
حدیث ... باب ... کتاب ... کافی چنین است که راوی گفت سالت ابا عبد الله ع عن قول الله عز و جل و اعلموا انما
غنمتم من شیئ فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی فقال ابو عبد الله ع بمرفقیه علی رکبتیه ثم اشار بیده ثم
قال هی والله الافادة یوما بیوم الا ان ابی جعل شیعته فی حل لیزکوا یعنی پرسیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از آیه خمس و ترجمه آن بنا بر حل استاد قدس سره اینست که بدانید این که آنچه فائده گیرید آنرا از مشرکان بجنگ از جمله ...
بدست شما آمده پس بدانید این که برای الله است خمس آن و برای رسول است و برای صاحبان قربی است که امام معصوم ...
از اهل بیت رسول است پس امام ع برداشت ... بر دو زانوی خود بعد از آن اشارت کرد بدست خود بر جانب راست و چپ که بلا

کل شیئ

حرام نبود بر ایشان و احل مال ایشان نشده چنانچه ظاهر شود از آنچه مروی است در باب الشرایع از جمله آنهاست ابواب الایمان والکفر
که و احل له الغنم والفیء یعنی خدا از برای تو حلال کرد از برای پیغمبر غنیمت و فیء را و بعضی نقل کرده اند که اشکال در
غنیمت را ملبوس انیده اند … انتهی و مقدمه مطویه موجبه کلیه که کبری شکل اول است و آن این است که کل ما
هو من شیء لله خمسه تا آخر پس دلالت بر کمال تاکید وجوب خمس در هر چیز بنود الا ما اخرجه الدلیل
دفع توهم آنکه نحوه سفر مجاهدان و نفقه سالیانه ایشان مستثنی باشد پیش از اخراج خمس … دفع توهم
اینکه اشتراک لشکر و عدم اختصاص شخص مانع وجوب خمس باشد و فایده زیاد کردن من تبعیضیه این است که شیء
بسیار مستعمل میشود در چیزی که معتد به باشد پس زیاد کردن من برای تعمیم وجوب خمس در قلیل و کثیر
اگر گوئی که میتواند بود که ضمیر بهی در این حدیث راجع به غنیمت باشد که مفهوم است از ما غنمتم و مراد این باشد که ما
غنمتم بحسب لغت شامل غیر آنچه از مشرکان بجنگ گرفته باشند نیز هست مثل ارباح تجارات و زراعات و حاصل
معادن … آنها و بنا بر این تعمیم وجوب خمس احتیاج باین تکلفها نیست گوئیم غنیمت در لغت دو معنی
دارد اول فیء دوم آنچه بی تعب بدست آمده باشد و ارباح تجارات و زراعات و حاصل معادن و امثال آنها
داخل اول نیست و این ظاهر است و داخل دوم نیز نیست براکه اکثر افراد آنها بتعب بسیار در آید و ایضا بنا بر این دلیل
امام ع دو آنچه خود در ابد روزانو و اشارت باین است برای تعجب و قسم خوردن نا خوش میشود و الفاظ ظاهر انه
در حدیث چهارم این باب گذشت که الخمس من خمسة اشیاء من الغنایم والغوص ومن الکنوز ومن
المعادن والملاحة الحدیث ابا دارد از این احتمال انتهی ما افاده الاستاد قدس سره ملخصا و چون طالب رساله
شیر و شکر رضی الله عنه بالرضوان الاکبر اولا تفسیر این آیه را از تفسیر … و ثانیا افادت استاد قدس سره را
ابراد فرموده و ثالثا مناقشاتی که بر هر یک از آنها بخاطر عاطرش رسیده مذکور کرده و رابعا طریق تفسیر …
و یکی دیگر نسبت آن کی نقل کلام او نیز در این مقام سود آن این است و منها قال الله تبارک و تعالی فی سورة
الانفال واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الآیة قال الطبرسی فی مجمع البیان قیل فی فتح ان قولان
احدهما ان تقدیره فعلی ان لله خمسه ثم حذف حرف الجر والآخر انه عطف علی ان الاولی وحذف خبر
الاولی لدلالة الکلام علیه وتقدیره واعلموا انما غنمتم من شیء یجب قسمته فاعلموا ان لله خمسه انتهی
ولم یرض جمهور المفسرین بشیء من هذین التوجیهین فذهب صاحب الکشاف والبیضاوی ومن
تبعهما الی ان ما فیه موصولة فی محل النصب لیکون اسما لان ومن شیء بیانه للتاکید وقوله فان لله

٨٧

مسند الخبر بحذف کذلک یدل علی قانون النحو مقتصرا علیه تقدیره فحق او واجب ثابت ان لله خمسه ثم قال النسفی
خبر المبتدا المحذوف لذلک تقدیره فالحکم ان لله خمسه والجملة علی التقدیرین فی محل الرفع لیکون خبرا عن ما
المذکور فیعبر … علی هذه التوجیهات الذی اخذتموه من الکفار … ان کان شیئا قلیلا یجب خمسه
لکن در هذه التوجیهات عیوب ذکر الاستاد طاب ثراه اربعة منها و در این مقام مختصرا افادت استاد قدس سره
بیکی از آنها اکتفا کرده … ابتدا آن است که لا یخفی اشتمال هذه التوجیه ایضا علی امور یمکن ان تکون غیر …
لبعض الناظرین فیه ان التعبیر عن حلال المنافع بالشیء وعن مقابلة بالا شیء غیر مانوس وان تقدیر مقدمة
تامة فی الکلام لکبرویة ما فرض صغری لها لتصحیح ترتیب غرض نتیجة لهما علیهما بالتفریع لیس باقرب مما قلناه
… مبتدا او خبر مع ان تقدیر مقدمة تامة فی الکلام انما یرتکب اذا کانت صحتها امرا بینا او ثابتا بخبر
دال شرع قبل هذا الخطاب ومعلوم ان وجوب الخمس من کل شیء لیس من هذا القبیل بل المقصود اثباته
بهذا الخطاب فلا ینبغی ان یطوی فی الکلام ما هو المقصود اصلا ویکتفی بذکر ما یتفرع علی تقدیره ثم ان حمل لفظ الغنیمة
فی الآیة علی المنفعة المستفادة کما هو ظاهر الروایة یمکن ان یکون … بعض … علی …
جمیعها کما یلوح من کلام بعضهم ولو سلمنا عدم مطابقته لشیء منها حقیقة لکان یمکن ان یکون من مجازاتها
المبنیة علی … صحیحة باستعمالها کذلک من العموم والخصوص وغیر ذلک من الروابط التی بین هذا المعنی
وبعض حقائقها اللغویة او یکون من الحقائق العرفیة العامة او الخاصة او الحقائق الشرعیة کالصلوة والصوم
ونظایرهما التی لیس لاستعمالها فی معانیها المقصودة منها سند من اهل اللغة بل انما سندها النص علیها
من العارفین بمعانی الکتاب المقصودین بالذات فی هذا الخطاب من النبی صلعم ومن یقوم مقامه من سایر
المعصومین وبالجملة حمل الغنیمة فی الآیة علی هذا المعنی ببعض الاعتبارات المذکورة لیس بابعد من حمل الشیء
علیها فما المانع من حمل الروایة علی تقدیر صحتها علی ان المراد بهذا اللفظ فی الآیة لیس معناه اللغوی الاعم
منه علی انه مع قطع النظر عن هذه الروایة وامثالها یمکن ان یحمل هذا اللفظ هنا علی معناه اللغوی کما
حمله المفسرون علیه نظرا الی مناسبته لاطراف الکلام ویحال ما فی حکمها من الارباح والمعادن ونحوهما کسایر
شرایطها وآدابها علی بیان المعصومین واجماع الطائفة الحقة کما فی سایر الاعمال والعبادات التی لیس فی کلام
الکتاب اثر منها ثم بعد اللتیا واللتی یتوجه فی هذا المقام من عیوب ترکیب هذا الکلام لم یتوجه الیه المفسرون
او تغافلوا عنها او تساهلوا فیها هی ان حمل ما هنا علی الموصولة ینافی حفظ مقتضی رسم الخط فان المکتوب فی جمیع

المصاحف انما على صورة وصل ان بما كما هو ادب رسم ما الكافة مع ان على خلاف ادب رسم ما الموصولة فيهما فانها تكتب
مفصولة ولا شك في اولوية رعاية هذا الفرق في الكتابة بينهما كما نص عليه الزمخشري في المفصل مع احتمال وجوبه
كما ذكره الاندلسي في اواخر شرح المفصل في اداب رسم الخط وكما ذكره النسفي في تفسيره المسمى بالمدارك في ذيل هذه الآية
بقوله ما بمعنى الذي لا يجوز ان يكتب الا مفصولا اذ لو كتب موصولا لوجب ان يكون ما كافة انتهى
که اظهر دلایل آنها موصوله بودن ما است و مع ذلک متصل بان نوشته گشته مثل انما حرم عليكم الميتة برفع الميتة
توجيه آن دو وجهي وجيه بوده و بعد از آن گفته که فلم يثبت في رسم خط المصاحف خلاف ما هو المقرر في اداب رسم
الخط في هذه الكلمة من وصل ان بما في غير صورة كونها كافة الآن اذا فالاولى في الآية التي نحن فيها رعاية تلك
منهما امكن بلا شبهة فنقول بناء على تلك الرعاية والله اعلم انه يجوز كون ما في الآية كافة كما هو الظاهر سواء كانت
حرفا او اسما ومن شيء يجري مجرى المفعول به لقوله غنمتم اي بعض شيء هذا اذا كان متعديا كما يلوح من بعض
في كلام المفسرين واما اذا كان لازما كما هو ظاهر كلام جمهور اللغويين فمتعلق به باعتبار تضمين ما يناسب
كالاخذ والاستفادة فيلايم ما مر من قولهم عليهم السلام في تفسيرها والله الافادة يوما بيوم فان معنى الافادة و
الاستفادة في اللغة واحد فيكون قوله تعالى انما غنمتم من شيء جملة تامة منصوبة المحل بالمفعولية لقوله اعلموا
لكن اما عطف عليه بالفاء التفريعية وحاصلها الاعلام اولا على سبيل التذكير والامتنان والتمهيد للحكم الاتي بانكم
بتوفيقي ونصرتي غلبتم على خصومكم واخذتم منهم قهرا اشياء قليلة ثم ثانيا على سبيل الحكم الممهد سره بالاعلام الاول
بوجوب اخراج الخمس شكرا لهذه النعمة فيظهر سر التفريع وانما النكتة في الاشعار بقلة الغنيمة بادخال من التبعيضية
انه يجري مجرى الوعد بما فتح لهم بعد ذلك من المنافع العظيمة الحاصلة لهم من فتح البلاد ترغيبا وتحريضا على قبول
الحكم بكونه الصواب المقصود واسلم من العيوب واحق بالاختيار من التفاسير السابقة والسلم على من اتبع الهدى
انتهى كلامه زيد اكرامه وبالجمله حلال كردن خلفاء ضلالت و تابعين آن رؤساء جهالت خمس را عبارت است از اینکه بعض از اقسام
که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مستحق بوده اند بر طرف کردند و بعض دیگر را که برقرار میداشتند موافق معمول زمان حضرت رسول تقسیم
نمیکنند چه بدلالت منطوق آیه خمس و حکایتی که در اصل ... مذکور شد میباید که خمس شش سهم منقسم و سه سهم آن مخصوص
خدا و رسول و ذوی القربی است بعد از پیغمبر مخصوص کسی باشد که ذو القربی و وصی بحق حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و سه قسم باقی ماند بایتام و مساکین
و ابناء سبیل سادات که از اولاد او و اولاد ایمه عالی نژاد ... شود و ... هیچیک از ایمه معصومین که اوصیاء حضرت خاتم
النبیین صلی الله علیهم اجمعین اند در ... نمیکنند و حصه ایتام و مساکین و ابن سبیل را باولاد ایمه ع مخصوص نمیگردانند بلکه

تقسیم خمس را بر قسم دیگر نهاده اند چنانکه بیضاوی گفته که فان لله خمسه ... الجمهور على ان ذكر الله للتعظيم كما في قوله والله ورسوله
احق ان يرضوه وان المراد قسم الخمس على الخمسة فكانه قال فلله خمسه يصرف الى هؤلاء الاخصين به وحكمه بعد
بان يصرف سهم الرسول الى ما كان يصرفه من مصالح المسلمين كما فعله الشيخان وقيل الى الامام وقيل الى الاصناف
الاربعة وقال ابو حنيفة سقط سهمه عليه السلام ومنهم ذوي القربى بوفاته وصار الكل مصروفا الى الثلثة الباقية وعن مالك
الامر فيه مفوض الى راي الامام وذهب ابو العالية الى ظاهر الآية فقال يقسم ستة اقسام ويصرف سهم الله الى الكعبة وقيل
سهم الله لبيت المال وقيل مضموم الى سهم الرسول انتهى ملخصا و در مختصر زیاده بر آنچه از بیضاوی نقل شد گفته که عن ابن عباس انه
كان يقسم على ستة لله وللرسول سهمان وسهم لاقاربه حتى قبض فاجرى ابو بكر الخمس على ثلثة وكذلك روي عن عمر
ومن بعده من الخلفاء وروي ان ابا بكر منع بني هاشم الخمس وقال انما لكم ان يعطى فقيركم ويزوج ايمكم ويخدم من
لا خادم له منكم فاما الغني منكم فهو بمنزلة ابن سبيل غني لا يعطى من الصدقة شيئا ولا يتيم موسر وعن زيد بن علي
كذلك قال ليس لنا ان نبني منه قصورا ولا ان نركب منه البراذين وقيل الخمس كله للقرابة وعن علي انه قيل له ان
الله تعالى قال واليتامى والمساكين فقال ايتامنا ومساكيننا وعن الحسن في سهم رسول الله انه لولي الامر من
بعده انتهى و در تفسیر وسیط گفته که قوله وللرسول وكان لرسول الله خمس الخمس من الغنيمة يصنع فيه ما يشاء
واما اليوم فانه يصرف الى مصالح المسلمين ولاهم السلاح والكراع ولذي القربى هم بنو هاشم وبنو المطلب خاصة
دون سائر قريش يقسم بينهم خمس الخمس حيث كانوا للذكر مثل حظ الانثيين واليتامى هم اطفال المسلمين الذين
هلك آباؤهم والمساكين قال ابن عباس يريد المحتاجين وهم اهل الفاقة والحاجة من المسلمين وابن السبيل المنقطع
في سفره فلا يترك صنف من هذه الاصناف بغير حظ في قسمة الخمس ويجوز تفضيل بعضهم على بعض انتهى و در اواخر
کتاب الخمس کافی مرویست که وارد شدند جمعی از خراسان بر امام رضا علیه السلام ... طلب کردند از او که خمس را بر ایشان حلال کرداند
فرمود چه سخن است اینها شما بزبان دوستی ما را خالص میکشید و با وجود آن حقی را که خدا تعالی مخصوص ما کرده میبرید آن خمس است بعد از آن
برای تاکید فرمود که ما حلال نمیکنیم هیچ یک از شما را ... و ایضا در همین باب مرویست از احدهما علیهما السلام که ان اشد ما فيه الناس
يوم القيمة ان يقوم صاحب الخمس فيقول يا رب خمسي ... آنچه مردمان گرفتار اند در روز قیامت آن است که صاحب خمس
... امام ... طلب خمس خود ... پروردگار من خمس مرا که مخصوص کرده بودی ... امروز برای من بعد از آن
امام ع فرمود ... از برای شیعه خود ما پاکیزه ... ولادت اولاد ایشان ... حدیث دیگر
باب مرویست که حضرت امام جعفر صادق ع ... فرمود که ... از جهت زنا داخل مردم گردید ...

قربات ستوم آنحضرت فرموده از جانب خمس مال اهل بیت رسول صلعم با ینمعنی که آن ندادن خمس باعث حرام زادگی اولاد کسیکه [illegible] مردمان که
شیعه ماکه پاکیزه کانند چه بکر رستی که خمس حلال شده برای ایشان بسبب کنیزی که بزایند برای ایشان مراد [illegible]
خمس آن نداده باشند و شیعه امامیه بفروشند خمس آن حلال است برای کسی که خریده و بر کنیز شیعه امامیه حلال است کذا افاد
الاستاد قدس سره مخفی نماند که تسمیه این نحو وطی بزنا باعتبار آنست که شبیه بزنا در آن هست یا باعتبار آنست که چون
استحقاق ذی القربی خمس منصوص علیه است در این آیه و ابوبکر و عمر اسقاط حق ایشان نمودند کما نقلنا عن [illegible] پس
شیعیان هرگاه وطی کنیز کنند که خمس آن بذی القربی داده نشده مانند است با وجود اطلاع بمضمون صریح این آیه مباشرت زنا [illegible] بود
علی ما افاده الاستاد قدس سره

وباطل اسسوه

شارح گفته اساس باحکام باطله که احداث کردند و اهتمام تمام در ترویج آن بعد الایام بجای آوردند انتهی و فقیر گوید که از جمله آنها بود خلافت
ابی بکر که برای استحکام آن غبار فتنه و فساد برانگیختند و خون جمعی خلص صحابه را ریختند چنانچه در حکایت مالک بن نویره
گذشت در اصل چهل و چهارم و حکایت سعد بن عباده گذشت در اصل چهل و سیوم و مناسب باید در اصل شصت و نهم

وجور بسطوه

شارح گفته از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلعم شروع کردند در جور بر اهل
بیت علیهم السلام پس علم مخالفت افراختند و اهل بیت را از خلافت ظاهر محروم ساختند و حدیث [illegible] معاشر الانبیاء
لا نورث را از پیش خود گفتند و بآن بهانه فدک را از تصرف حضرت فاطمه علیها السلام گرفتند و تهمت برخفت و امانت اهل بیت
گماشتند و متقلدین [illegible] را ستم [illegible] شدند [illegible] استحکام یافت در میان مردمان کم بعد از آنکه اقرار [illegible]
باقامت حضرت امیر المومنین علیه السلام آوردند حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بخدمت پدر بزرگوار خود عرض کردند که تو میدانی که فدک
حق ما است پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که شکی و شبهه در این نیست که حق شما است اما چون فرمانفرمایان قبل از من
شما را از آن منع کردند و جمعی دیگر از مستحقین خمس را ندیده ام مرا شرم می آید که آنرا برگردانم بشما با اینکه علم دارم بحقیت شما آری اگر
قرار گیرد پای من در [illegible] تنبیه خواهم داد چیزهای بسیار انتهی مضمونا و مراد حضرت امیر علیه السلام آنست که چون اعتماد بر قول و عمل
مردم زمان خود ندارم با ایشان مدارات و ملاحظه میکنم چنانچه در بسیاری از اخبار منقول مرویست و جهات دیگر نیز از ترک رد
امیر علیه السلام فدک را گذشت در اصل چهل و سیوم و فقیر گوید که جور در اصل بمعنی طرف گیری است و تهمت بادر حکم میان دو کس و بمعنی
در مقابل عدل مستعمل میشود چنانچه در کتاب العقل کافی در حدیث جنود عقل و جهل مرویست که والعدل وضده الجور و از جمله
جور خلفاء ضلالت و رحمت این بود که پیغمبر صلعم حصه غنایم را بعرب و عجم و مهاجر و انصار مساوی عطا میفرمود و عمر بعضی از
ایشان را بر بعضی تفضیل میداد چنانچه علامه حلی [illegible] از جمله مطاعن عمر شمرده و فضل بن روزبهان در مقام اصلاح بهانه آورده که [illegible]

طعن [illegible] الجور [illegible]

[illegible] امور موکول برای امام [illegible] وحال آنکه پیغمبر صلعم منع بر تفضیل در عطا می فرمود [illegible] در غنایم حنین
فی الفور عمر [illegible] صد عطا فرمود و ذو الخویصره تجرات اعتراض بر آنجناب نمود و قاضی نور الله قدس سره گفته که مراد
بعض [illegible] بزرگان [illegible] نه آنست که چون عمر عرب و از جمله مهاجرین بود تفضیل عرب بر عجم و مهاجر بر انصار نمود
از تفضیله [illegible] و آنچه پیغمبر صلعم در غنایم حنین کرد از آنجهت نبود بلکه مرویست که از غنایم حنین مهاجر و انصار را نداد
من جلب بهم عرب [illegible] مهاجر و غرض از آن تالیف قلوب الشبان و تشدید مبانی الاسلام و ایمان بود نه تفضیل در عطا و جور
[illegible]
و از جمله جور خلفای ضلالت در احکام حکایت مغیره بن شعبه است که علامه رحمه الله تعالی نقل کرده که بعد از آنکه سه کس شهادت
داده بودند [illegible] عمر شاهد چهارم را تلقین کرد که امتناع از شهادت کند و گفت [illegible] رابع که ادای [illegible]
[illegible] الله [illegible] من المسلمین اتباعا الهواه یعنی می بینم عمر روی کسی را که رسوا نکند خدا بسبب او مردی از مسلمانان را
بعد از آنکه عمر این [illegible] شهادت خود را نگفت و عمر آن سه نفر را حد زد و رسوا کرد و قاضی القضاة در جواب گفته
[illegible] بود که حد را ساقط کند و حیله برای دفع آن جوید و سید مرتضی رحمه الله تعالی در رد قاضی گفته که چگونه
حیله برای دفع حد از یک کس طلبید و حد قذف را بر سه کس [illegible] جاری نمود و ایشان را رسوا کرد با اینکه همه وقت
[illegible] امید بود [illegible] که خداوند عالمیان [illegible] سنگی از آسمان انتهی کلام العلامه و فضل بن روزبهان
اولا انکار روایت [illegible] حکایت را بر اینوجه کرد که گفته حکایت بنا بر آنچه طبری و ابن خلکان و سایر ثقات روات نقل کرده اند چنان
بود که او امیر کوفه بود و مردم با او دشمنی داشتند و تهمت بر رخت او میگماشتند پس جمعی را شاهد کردند و نزد عمر
آمده گفتند که مغیره زنا کرد پس عمر او را از کوفه طلبید بحضور خود آورد پس یکی از شهود ادای شهادت نمود [illegible]
که [illegible] بعد از آن شاهد دیگر شهادت داد و عمر مغیره را [illegible] بعد از آنکه شاهد سیوم گفت
[illegible] ربع [illegible] هلاک گشت چون نوبت شهادت بچهارم رسید [illegible] متلقی کرد دیدم که من مغیره را باز [illegible]
در لحافی دیدم اما [illegible] المیل فی المکحله ندیدم چون این شهادت [illegible] عمر اسقاط حد از مغیره نمود و حد
قذف بر سه شهود فرمود و تا اینجا گفته که بر تقدیر تسلیم اینکه روایت علامه موافق واقع باشد باز طعنی بر عمر لازم
نیاید از آنکه [illegible] است که [illegible] شهادت امریست مندوب الیه چه واجبست بر امام که دفع حد کند [illegible] شهادت
از امام و مراد [illegible] اینکه ترغیب کند [illegible] و جهت تفضیح سه شاهد این بود که ایشان تهمت و تفضیح
امیری از امرای اسلام گماشتند و عمر میدانست که ایشان چه غرض داشتند انتهی و فقیر گوید که این مغیره از اصحاب عقبه
و کتاب صحیفه ملعونه است چنانچه می آید [illegible] استادم نظر این توجیه بغیر سند در بحار الانوار منقولست از ابن ابی الحدید

و با اینکه او نیز از تاریخ طبری نقل کرده گفته که مغیره عامل بصره بود و دست یافت که امارت هم دو ملکان او با وقتی که زنان مرفوعه
در باب این اختلاف خبر نوشته اما او لا متوجه جرح روات او و طرح از روایت گشته و از جمله آنچه در مقام ... نوشته
روایت فضل بن روزبهان نیست در تاریخ ابن خلکان لیکن از جزئیاتی که در آن تاریخ مذکور است در ترجمه ... بعنوان
کتاب المنتظم ابی الفرج ابن الجوزی آنست که زیاد که شاهد چهارم بود دعوی علی ما فی البحار کرد گفت که دایته را افعادی جلیبا فی ابیه
حصیته تو دو لی یحفرانها ... حفرا شدیدا و نفسا عالیا و ایضا نقل کرده که عمر بعد از آنکه مغیره را باز آورد با وی گفت
کرفتم بخدا اگر گمان میکنم که ابوبکره که شاهد اول زنا مغیره بود علی ما فی البحار دروغ گفت تو دروغ گفتی ... باشند و ... ترا ...
که ببیند از خداوند عالمیان سنگی بر من از آسمان و ایضا نقل کرده که عباس بن عبد المطلب گفت بعمر ... که حضرت عمر ...
بحرین را با قطع من ادیم از دست شاهد طلبید بعد از آنکه مغیرة بن شعبه را شاهد آورد و عمر ... شهادت ... و او را در کرد با اینکه اگر
فضل است ... قاضی القضاة نیز ... آن ... گفت که وجوب دفع حد بر امام از امام در وقتی است که فاعل
اشتباه کرده باشد و در وجوب حد مثل اینکه با زنی ... جماع کند بگمان اینکه زن خود وی است و از مغیره چنان شبهه منقول
و اشتباه عمر ... در رفع حد ... و ... دیگران ... مسلم نیست ... الابرار جرح و تعدیل رجال
مسدود ... و نفاق ... و ... و تضعیف کتب رجال که میزان احوال روات است باطل ... نمود ... اینکه
گفته که رسوا کردن ... مبنی بر این بود که ... امیری از امرای اسلام را رسوا کرد ... صحیح است که ایشان ...
شرع کرده باشند ... خواهند که ... حد بر عرب ... کنند و ما ... با اینکه شاهد چهارم باشارت عمر
کتمان شهادت ... گناه آن ... ثابت نمیشود و متمسک با اینکه عمر عالم بود بغرض ... ادعای علم غیب ...
کرکه خود معترف بود ... لولا علی لهلک عمر ... در چندین مقام با اینکه فضل بن روزبهان سابقا اقرار کرده
با اینکه علم غیب مخصوص ... با وجود ... متفق ... با اینکه ... عمر هر وقت که مغیره ...
با این ... میکرد و که ... خداوند عالمیان ببیند ... سنگی بر من از آسمان انتهی و در بحار الانوار مذکور است که
ابن ابی الحدید ... مغیره گفته که قال اصحابنا البغدادیون من کان اسلامه علی هذا الوجه ای علی الخوف ... وکانت
خاتمته ما تواتر به الخبر من لعن علی علی المنابر الی ان مات علی هذا الفعل وکان المتوسط من عمره الزنا و اعطاء
البطن و الفرج سؤلهما ... الفاسقین ... فی غیر طاعة الله کیف نتولاه و ای عذر لنا فی الامساک عنه
وان لا نکشف للناس فسقه و ایضا مذکور است که ابن ابی الحدید اعتراف کرده باینکه مغیره مشهور بود بزنا در جاهلیت و اسلام
... و سیوم **و نفاق ابتر و** ... شارح گفته اشارت است باینکه چون حضرت عمر ...

... کرد غصب ... غصبه برای ابی بکر و عمر بهجوم آورد پس یکی از ایشان ... گفت که راضی نیستیم باینکه
حضرت علی ... اما قدرت اظهار آنرا نداشتند بلکه تعظیم و تکریم حضرت علی ع میکردند
نبوت ... داده باشد اما ...
فانجه حضرت امیر المؤمنان فرموده است این ... که والذی فلق الحبة وبرأ النسمة ما اسلموا ولکن استسلموا
... و نطفه ... در ارحام امهات ... تقدیر ... مسلمان
یعنی ... ظاهرا ... بلکه اقرار باسلام بزبان ... مانند ... و جان بالجمله بعد از آنکه ...
... بلکه ... و با اینکه عمر مکرر میگفت یا علی لا ابقانی الله بعدک ...
باشند ... و ... لولا علی ...
لا ... یعنی خدا باقی ندارد ... بعد از علی ... عمر رسول ... و با وجود ... کلمات ... روی
... برای امامت شوری قرار داد و امامت را ... ششکس نامزد نمود که یکی از ایشان علی بن ابی طالب بود
... اعظم از این باشد که کسی حضرت علی ع را مثل آن ... شخص دیگر داند انتهی ... که معنی نفاق گذشت
... و از جمله نفاق ابوبکر و عمر علیهما اللعنة که پنهان ... کنند یکی حکایت صحیفه ملعونه است که فاضل
مجلسی رحمه الله ... در اربعین خود نقل نموده از حذیفة بن الیمان ... که چهارده نفر اصحاب عقبه که در اصل ...
ذکر ... ابوبکر و عمر و عثمان علیهم النیران از جمله ایشان بودند ... در خانه ابی بکر ... و بر
شکستن قول پیغمبر ص در امر وصایت علی ع عهد و پیمان بستند ... موافق آنچه هم عهد گشتند صحیفه نوشتند حذیفه
گفته که نقل کرد ... اسماء بنت عمیس که زن ابی بکر بود ... جمع شدند ... در منزل ابی بکر ... سخنان میگفتند
... اسماء ... پنهان ... مقرر ... سعید بن عاص اموی ... ایشان صحیفه نوشت
بالنفاق ... نفاق ... و این عبارت الصحیفه ملعونه است که بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اتفق علیه الملأ
من اصحاب رسول الله ص من المهاجرین والانصار الذین مدحهم الله فی کتابه علی لسان نبیه ص اتفقوا جمیعا بعد ان
اجهدوا فی رأیهم وتشاوروا فی امرهم وکتبوا فی هذه الصحیفة نظرا منهم الی الاسلام واهله علی غابر الایام وباقی
الدهور لیقتدی بهم من یأتی من المسلمین من بعدهم اما بعد فان الله بمنه وکرمه بعث محمدا رسولا الی الناس
کافة بدینه الذی ارتضاه لعباده فادی من ذلک وبلغ ما امره الله به واوجب علینا القیام بجمیعه حتی اذا اکمل
الدین وفرض الفرائض واحکم السنن واختار الله له ما عنده فقبضه الیه مکرما محبورا من غیر ان یستخلف احدا
بعده وجعل الاختیار الی المسلمین یختارون لانفسهم من وثقوا برأیه ونصحهم ولان للمسلمین فی رسول الله ص
اسوة حسنة قال الله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر وان رسول الله صلی الله علیه و آله

جامش خرد ۵۰ ذریکخانه

ایمنا فتان

لولا علی لهلک عمر ...

لم يستخلف احداً الله ويجري في ذلك في اهل بيت واحد فيكون ارثاً دون ساير المؤمنين [المسلمين] ولئلا يكون دولة
بين الاغنياء منهم ولئلا يقول المستخلف ان هذا الامر باق في عقبهم من والد الى ولد الى يوم القيمة
والذي يجب على المسلمين عند مضي خليفة من الخلفاء ان يجتمع ذووا الراي والصلاح فيتشاوروا
في امورهم ويجعلوه القيم عليهم فانه لا يخفى على اهل كل زمان من يصلح منهم للخلافة فان ادعى مدع من
الناس جميعاً ان رسول الله صلعم استخلف رجلاً بعينه نصبه للناس ونص عليه باسمه ونسبه فقد ابطل في
قوله واتى بخلاف ما يعرفه اصحاب رسول الله صلعم وخالف على جماعة من المسلمين وان ادعى مدع ان خلافة
رسول الله صلعم ارث وان رسول الله صلعم يورث فقد احال في قوله لان رسول الله صلعم قال نحن معاشر الانبياء
لا نورث ما تركناه صدقة وان ادعى مدع ان الخلافة لا تصلح الا لرجل واحد من بين الناس جميعاً وانها
مقصورة فيه ولا تنبغي لغيره لانها تتلو النبوة فقد كذب لان النبي صلعم قال اصحابي كالنجوم بايهم
اقتديتم اهتديتم وان ادعى مدع انه مستحق الخلافة والامامة بقربه من رسول الله صلعم ثم هي مقصورة عليه
وعلى عقبه يرثها الولد منهم عن والده ثم هي كذلك في كل عصر وزمان لا تصلح لغيرهم ولا ينبغي ان يكون
لاحد سواهم الى ان يرث الله الارض ومن عليها فليس له ولا لولده وان دنا من النبي صلعم نسبه لان الله يقول
وقوله القاضي على كل احد ان اكرمكم عند الله اتقيكم وقال رسول الله صلعم ان ذمة المسلمين واحدة يسعى
بها ادناهم وكلهم يد على من سواهم فمن آمن بكتاب الله واقر بسنة رسول الله صلعم فقد استقام واناب
واخذ بالصواب ومن كره ذلك من فعالهم فقد خالف الحق والكتاب وفارق جماعة المسلمين فاقتلوه
فان في قتله صلاحاً للامة وقد قال رسول الله صلعم من جاء الى امتي وهم جميع ففرقهم فاقتلوه واقتلوا الفرد
كائناً من كان من الناس فان الاجتماع رحمة والفرقة عذاب ولا تجتمع امتي على الضلال ابداً وان المسلمين
يد واحدة على من سواهم وانه لا يخرج من جماعة المسلمين الا مفارق ومعاند لهم ومظاهر عليهم اعداءهم فقد
اباح الله ورسوله دمه واحل قتله وكتب سعيد بن العاص باتفاق ممن اثبت اسمه وشهادته آخر هذه الصحيفة
في المحرم سنة عشر من الهجرة والحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وسلم وبعد از آن صحيفه را
بابي عبيدة بن الجراح دادند و او را بمكه معظمه فرستادند و آن صحيفه مدفون بود در مكه معظمه تا زمان خلافت عمر عليه اللعنة
پس بيرون آورد عمر آنرا از مكاني كه در آنجا مدفون بود و آنست آن صحيفه كه حضرت علي عليه السلم آرزوي ديدن آن مينمود
در وقتي كه عمر بجهنم واصل گرديد و حضرت علي عم بر سر او رسيد و او را مرده ديد فرمود ما احب الي ان القى الله

بصحيفة هذا المسجى يعني بر خواست نزد من آنكه بر خود رحمت خدا تعالى بنوشته اين مرده بجاي حذيفه لكن بعد از آن برگشتند بجانب حق
بعمر پس با مردم نماز صبح بجا آورد و بعد از آنكه ذكر خداي عز وجل ميكرد چون آفتاب طلوع نمود آنحضرت التفات بسوي ابو عبيده
بن الجراح كرد و فرمود بخ بخ من مثلك وقد اصبحت امين هذه الامة يعني خوشحال تو كه بصبح رسيدي بحالي كه محل اعتماد
اين امت گرديدي و اين سخن بنابر استهزا بود بدليل آنكه بعد از آن اين آيه را تلاوت فرمود كه فويل للذين يكتبون الكتاب
بايديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا فويل لهم مما كتبت ايديهم وويل لهم مما يكسبون
بعد از آن فرمود شبيه است حال اين امت بحال جمعي كه پنهان ميكنند خبرها را از مردمان و پنهان نميتوانند كرد آنها را از خداوند
عالميان و خدا با ايشانست در هر جا كه شب ميكنند سخني را كه نمي پسندد از او و ليكن خدا تعالى كمال اطلاع بر آن دارد و بعد از آن
فرمود كه بصبح رسيدند در اين امت امروز جمعي كه شبيه اند با جماعت كه صحيفه نوشته بودند بر ما در زمان جاهليت و او را آويخته بودند
از اندرون كعبه معظمه والله تعالى مهلت ميدهد ايشانرا تا مبتلا كند ايشانرا و تا بعد از آن بيايد كسي ايشانرا براي آنكه تنگ كند بر ايشان و باز هم جدا شوند
و از جانب الله مامور شده بودم باينكه درباره ايشان مدارا كنم تا هر آينه گرد نمايد ايشانرا امر دوم خدا نكه كو بد كه فيض بحرا
او بدهم ما الجماعت در توقف كه پيغمبر صلعم اينها را ميفرمود كه لرزه بر ايشان افتاده بود و نگاهداري نفس خود نميتوانستند كرد
وحضار المجلس دانستند كه مراد پيغمبر صلعم كدام جماعت اند الحديث مجملا خلاصه مضمون آن صحيفه ملعونه اينست كه در عنوان آن نوشتند
كه اين صحيفه ايست كه اتفاق كردند بر آن جمعي از اصحاب رسول آخر الزمان از جمله انصار و مهاجران كه ستايش كرده است ايشانرا خدا تعالى
در قرآن بعد از آنكه بذل جهد در راي خود كردند و مشورت يكديگر را فراهم آوردند و آنرا در اين كتاب نوشتند و اتفاق كردند
زمان بعد از اين عامه مسلمين بود و در آن نوشتند اما بعد پس بدرستي كه خداوند منان منت نهاد محمد صلعم را بر همه مردمان
بديني كه پسنديد آنرا براي بندگان و رسانيد آنرا پيغمبر صلعم بهمگنان و قيام بهمگي اداي وافي كمال آنرا بر ما واجب گردانيد تا آنكه فرايض
و سنن آنرا تمام گردانيد پس خدا تعالى او را بسوي خود برد و جانشيني براي او معين نكرده و بعد اختيار آنرا بمسلمانان گذاشته كه ايشان هر كرا
خواهند بپسندند امامت را باو مفوض خواهند داشت و ولكم في رسول الله اسوة حسنة تهمت بر قيد اين پيغمبر صلعم
خواهند كه امانت در جمهور آنكه پيغمبر تعيين خليفه براي خود نكرد اين بود كه اختلاف مخصوص بجا نه واو نمود تا اينكه باقي باشند
اختلاف را ميراث نبرد و آنچه واجبست بر مسلمانان اينست كه بعد از فوت خليفه زمان صاحبان عقل و صلاح باهم جمع شوند
و در طريق تحصيل راه صلاح با يكديگر مشورت كنند پس هر كرا اهل خلافت دانند كار دين و دنياي خود را باو واگذارند از آنكه دانا
اهل هر زمان كسي كه قابل است براي پادشاهي بر ايشان پس اگر كسي گويد كه پيغمبر صلعم شخصي را براي وصايت خود تعيين فرمود
و نسب او را براي مردم مذكور نمود پس آنكس دروغ گو خواهد بود از اينكه سخني گفته كه اصحاب رسول الله صلعم آنرا نميدانند و اتفاق

بر خلاف آن دارند و اگر کسی گوید که خلافت پیغمبر صلعم میراث است پس بقول خود خلاف کرده‌اند زیرا که پیغمبر صلعم فرمود که ما گروه پیغمبران میراث
برده نمیشویم و تصدق بر مسلمانانست آنچه ما وامیگذاریم و اگر کسی گوید که خلافت بغیر یک شخص صلاحیت بدیگری ندارد و غیر
آن شخص را نمیشاید از آنکه انخلافت کاریست بعد از نبوت پس شایسته کار هر که باشد از جمله امت است چنانچه در روضه الاحباب در بیان
آنکه پیغمبر صلعم فرمود که اصحاب من مثل ستارگانند بهر کدام که اقتدا کنید شما را راه مینمایند و اگر کسی گوید که من در مرتبه خلافت
بیشتم از آنکه با حضرت پیغمبر صلعم خویشم پس انکار من و فرزندان من خواهد بود مادام که دنیا باشد و ما فیها محلی است بنور وجود
پس انکار کار او نیست هر چند که خویش نزدیک نبی اکرم است زیرا که فرمود خدا که گرامی‌تر شما نزد الله کسی است که پرهیزگارتر باشد
نجیب نبوی و پیغمبر صلعم فرمود که ذمه مسلمانان یکی است و همه اتباع غالب‌اند بر کسی که اجنبی است پس کسی که ایمان بخدا و رسول آورد
راه راستی را اخذ کرد و کسی که اینقول را ناخوش داشت دست از حق و کتاب خدا برداشته است چون از جماعت مسلمانان مفارقت
نمود کشتن او صلاح حال امت خواهد بود و پیغمبر صلعم فرمود کسی که جمعیت امت مرا پریشان سازد پس بکشید او را هر که باشد
از آنکه اجتماع امت سبب رحمت حضرت باری و افتراق ایشان موجب عذاب و خواری است و اجتماع نمیکنند امت بر گمراهی و
مسلمانان یار یکدیگراند در اوامر و نواهی و بیرون نمیرود کسی از اجتماع مسلمانان مگر آنکس که معاند باشد با ایشان و اظهار
زیادتی کند بر ایشان پس بتحقیق جدا شد او رشته اسلام از گردن خود و اباحه خون او نموده‌اند و حکم بحلال بودن قتل او نموده‌اند و صحیفه را سعید بن عاص
نوشته باتفاق جمعی که اسم ایشان و شهادت ایشان در آخر این صحیفه تحریر یافته ثبت شد در ماه محرم سال دهم از هجرت مترجم صحیفه ملعونه
گوید که غرض از ترجمه مضامین این تعاهد نامه النوم بود آیت بینه است که هر یک از ارباب الباب بدیده تامل نظر کنند در افعال و
اقوال ناصواب آنگروه خسران مآب که با اعتقاد تمام فساد خود بعضی کلمات را که ظاهر الورود لیکن با احادیث موضوعه
با مؤکد نموده‌اند از جواب ابلیس از آن غافل گشته با طریق تغافل را پیموده‌اند که چه سان نسبت به حضرت حکیم علی الاطلاق و عالم
بر وفاق و نفاق پیغمبر را رحمة للعالمین ارسال فرماید و بمعجزات قاهره بطاعت فرمان او را برگردن همگنان الی آخر الزمان واجب
نماید و قرآنی که ظاهر آن دلیل حق و مبطل باطل نتوانند شد برای درستید و از محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و مفصل و
مجمل و خاص و عام مشتمل و آن پیغمبر صلعم مکرر گوید که امت من هفتاد و سه فرقه میشوند یکی از ایشان ناجی و باقی هالکند و معهذا خداوند
عالمیان وصی قیمی برای رسول و قرآن معین نسازد و کار کافه خلایق را بکف کفایت جمعی نادان گرفتاران هوا النفس و شیطان
اندازد که ایشان هر گاه که خواهند بر خود و همگی مکلفین امیر گردانند و خود دانند را بتقلید ایشان فاسد دادیر نمایند سبحان
الله الحکیم هذا بهتان عظیم غریب‌تر اینکه بعد از آنکه خود غصب خلافت نمودند در وقتی که طریق ادراک الیه را مسدود نمودند
راضی نگشتند که مردم را بگذارند که هر کرا خواهند بر خود امیر سازند بلکه ابوبکر بر طبق خواهش عمر خلافت را چون

طوق لعنت بر گردن او است و بهمین نحو را بکیفیت خاص مقرر ساخت که هر کدام بعد از بنام او منتهی شود امیر مردم گردد

و غدراً اضمره

فالحذر اصل نصیحت می‌آید اصل پنجاه و چهارم

شارح گفته اشارتست بخلاف اقوال و تفاوت احوال آن منافقان خسران مآل از آنکه بزبان چیزی چند میگفتند و خلاف
آنها را در ضمیر نفاق تخمیر خود می‌نهفتند حتی اینکه ابوبکر مکرر رجال را بجمال حضرت علی علیه السلام امید بعد از آنکه کسی از او وجه آن را
پرسید گفت که شنیدم از حضرت پیغمبر صلعم که نگاه کردن در روی علی عبادتست بالجمله بعد از آنکه پیغمبر صلعم از دنیا رحلت
نمود آنچه مکنون خاطر آن منافقان بود روز بروز بروز نمود کما ینفی الغبار من اللباب انتهی ملخصا و غدر گویند بفتح غین
معجمه و سکون دال ابجد و راء قرشت مصدر باب ضرب و از جنود جهل و ضد وفا است چنانچه در کتاب العقل کافی از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست پس عبارتست از شکستن پیمان و وفا نکردن بآن صاحب مجمع البحرین گفته که والغدر ترک
الوفاء و نقض العهد و اضمره بفتح ضاد ضطغ و میم و راء قرشت ماضی باب افعال و ماخوذ است از اضمار بمعنی پنهان کردن
قصد بر خاطر خود و اینکلام اشارتست بآنچه علامه حلی رحمه الله تعالی از ابن مغازلی شافعی روایت کرده که حضرت پیغمبر صلعم فرمود
بعلی بن ابیطالب ع ان الامة ستغدر بک بعدی یعنی زود باشد که امت بعد از من عهد امامت ترا بشکنند و آنچه
در آن باب از من شنیده‌اند نشنیده انگارند و فضل بن روزبهان بعد از تسلیم این روایت گفته که اشارتست بآنچه
ناکثین و قاسطین و مارقین با غدر و خوارج با حضرت امیر المومنین ع در جنگ صفین و غیر آن کردند و این را با خلفا چه
نسبت و قاضی نور الله مرقده گفته که چون سین برای استقبال قریب و غدر ناکثین و امثال ایشان بعد از سی سال تقریبا بود
پس آنرا مصداق این غدر نمیتوان نمود و انکار خلفای ثلثه بیعت غدیر و امثال آن بهتر اکمل غدرها نبود بلکه سبب
غدرهای دیگران نیز بهمین فعال این خلفای بدسگال بود که آخر منجر باختلال احوال گردید و خونریزیها نسبت بعلی و آل او گردید
و فقیر گوید که قول بدلالت سین بر استقبال قریب و سوف بر استقبال بعید مذهب بصریین و مخفی نیست اعتبار بسید که
مبنای آن بر آنچه مقرر است نزد ادبا که کثرت لفظ دلالت میکند بر کثرت معنی و این قاعده هر چند در جمیع مواضع خود
جاری نبود و فوق کل ذی علم علیم برین شاهد قویست اما چون در اکثر موارد جاریست ترک رعایت آن بدون قرینه
مانعه جایز نیست پس منع و لست از قبول نزد ادیب چه در مبحث سین گفته در مغنی اللبیب که لیس مدة الاستقبال معه
اضیق منها مع سوف خلافا للبصریین و در مبحث سوف گفته که سوف مرادفة للسین او اوسع منها علی الخلاف و کان
القایل بذلک نظر الی ان کثرة الحروف تدل علی کثرة المعنی و لیس بمطرد با اینکه سوف نیز دلالت بر بعد زیاد نمیکند
و کلام حضرت یعقوب ع که سهم صدق ابن ترام ... بعد از آنکه آنحضرت بوی پیراهن یوسف را شنید و دیده رمد دیده

صاحب مجمع البیان از ابن عباس

بآن منور گردید و فرزندانش از طلب مغفرت نمودند گویند سوف استغفر لکم ربی [illegible] صاحب مجمع البیان از ابن عباس

[illegible]

مرویست و بعضی گفته اند که در مدت بیست و چند سال در هر شب جمعه برای فرزندان خود استغفار میکرد و بعضی گفته اند ایشان

میایستاد و اولاد او در عقب او صف میزدند و او دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند تا بیست سال که بر همین منوال [illegible] قبول

توبه و استغفار ایشان از جانب خداوند عالمیان نازل گشت و موافق این معنی منقولست در تفسیر زمخشری و بیضاوی پس

بر فرضی که سین سوف مراد نباشند باز فاصله میان کلام ستغفر لکم [illegible] و زمان غدر ایشان [illegible]

حمل آن بر خصوص غدر ناکثین و امثال آن مردم لیکن باید نمود و از جمله شواهد غدر ابی بکر و عمر با حضرت امیر المؤمنین حیدر

حکایت خالد بن ولید است که صاحب بحار الانوار رحمه الله الغفار آنرا در باب نزول الایات فی امر فدک از روایات متعدده

نقل کرده و از آنجمله روایتیست از کتاب احتجاج [illegible] آن است که ابو بکر و عمر خالد بن ولید را طلبیدند و او را

بوعده [illegible] خورسند گردانیدند و در وقتی که از هم مفارقت نمودند خالد را بقتل حضرت علی ع [illegible] نهاده بودند و بنا

برین بود که چون ابو بکر از نماز صبح فارغ شود خالد گردن حضرت علی ع را بزند و قضا را اسما بنت عمیس که در آن اوان در حبالۀ

نکاح ابی بکر بود از این واقعه خبردار گردید پس بخادم خود گفت که برو و در سرای علی ع این کلام را بخوان که ان الملأ

یأتمرون بک لیقتلوک پس آن خادم قرائت آن آیه نمود و حضرت علی ع از استماع آن فرمود که بگو [illegible]

اسما بنت عمیس را ای خادم برو و بخاتون خود بگو که اگر خیال آن مردم باشکال بعمل آید ناکثین و قاسطین و مارقین را که میکشد

یعنی [illegible] بعد از این زنده خواهم بود و جمعی را در جنگ جمل و جنگ

نهروان وغیرهما بدار البوار روانه خواهم نمود بالجمله تتمه روایت اینست که خالد بن ولید در پهلوی حضرت علی ع [illegible]

ابو بکر در نماز صبح بتشهد رسید مشغول فکر در عاقبت این کار گردید و در تشهد [illegible] تا نزدیک شد که آفتاب طلوع

کند پس پیش از آنکه سلام دهد سه بار گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک به و بروایتی دیگر لا یفعلن خالد ما امرته و حاصل

معنی آنکه باید که خالد نکند آنچه را که ابو بکر او را امر بآن کرده بعد از آن حضرت علی ع بجانب خالد التفات نمود دید بر کمر خالد شمشیر

بود پس از خالد پرسید که اگر ابو بکر نهی نمیکرد این کار را میکردی خالد گفت ای والله لولا انه نهانی لوضعته فی اکثرک شعرا

یعنی آری قسم بخدا که اگر ابو بکر نهی نمیکرد هر آینه خالد شمشیر را میگذاشت در عضوی از اعضای علی که موی بیشتر داشت

کنایه است از نحر و روی آن امام علیه السلم پس حضرت علی ع فرمود که کذبت ام لک من یفعله اضیق حلقة است منک

یعنی دروغ میگوئی مادرت بنا شد کسی که ارتکاب این کار خواهد کرد تنگ تر است حلقه دبر او از تو [illegible]

در اویش

تا بیست سال بر همین منوال

و بیضاوی پس

فی اکثرک شعرا

[illegible] که قسم [illegible]

[illegible]

[illegible] رحمه الله این ضمیمه است که حضرت علی ع با آنکه [illegible] و سطی مبارک خالد را گرفت و بهمان

[illegible] برآورد پس فریاد و اضطراب روی بمردم نهاد و هر یک از ایشان بفکر خود افتاد و خالد [illegible]

[illegible] بلیه نمود و از شدت بیم بال خود را بر زمین میسود و سخنی نمیگفت اما ابو بکر بعمر گفت که این شور [illegible] نتیجه

[illegible] گویا [illegible] قبل از این اینرا دیده بود و شکر میکنم خدا را که بسلامت ماندم بالجمله هر کس استدعا خلاص کرد خالد

از دست حضرت امیر علیه السلم نمینمود آنحضرت ع بجانب او التفات نمیکرد و غضب آنحضرت [illegible] پس ابو بکر عمر را نزد

عباس [illegible] در مقام شفاعت آنحضرت درآمد پس قسم داد که بحق القبر و من فیه و بحق ولدیه و امهما الا ترکته

[illegible] بحق قبر پیغمبر و حرمت این بدن مطهر و [illegible] خالد

و اگر [illegible] پس حضرت علی ع خالد را رها کرد [illegible] عباس میان دو چشم علی ع را بوسید و صاحب بحار الانوار بعد از نقل این روایت

[illegible] از جمله مشهورات [illegible] العامه انکار آن کرده و بعد از آن [illegible]

[illegible] زفر بن هذیل را که مصاحب ابی حنیفه بود دید و از او پرسید که چه میگوید [illegible] از نماز

[illegible] سلام [illegible] سخنی [illegible] بسیار بد باشد یا حدثی زفر بن هذیل [illegible] جائز است

[illegible] ابو بکر [illegible] سخنی گفت [illegible] رسید که چگفتی [illegible] گفت که بر تو ضرور نیست [illegible]

[illegible] گفت کلان درم که [illegible] از اصحاب ابو الخطاب باشد [illegible] گفت

[illegible] استبعاد دارم و چون این روایت امامیه است بر آن اعتماد ندارم

وظلم الشره

[illegible] اول ظلمی که بعد از حضرت پیغمبر ص آنها بعمل آوردند این بود که منصب خلافت را بزور متصرف گشتند با آنکه [illegible]

[illegible] فلست بخیرکم یعنی واگذارید خلافت مرا از اینکه من بهتر نیستم از شما چنانچه حضرت امیر علیه السلم

[illegible] در خطبه شقشقیه فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیوته اذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما

تشطرا ضرعیها فصیرها والله فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها الخطبه

[illegible] که میان [illegible] ابو بکر طلب فسخ بیعت خلافت خود از مردم میکرد در زمان زندگی خود و میگفت اقیلونی

[illegible] عقد کرد خلافت بعد از وفات خود [illegible] دیگری [illegible] کردند در میان خود [illegible]

خلافت [illegible] ابو بکر الخلافة [illegible] سخت [illegible] آن و در شقشقیه [illegible]

ولسیما سبب بسور آمدن در آن وعند خواهر از آن اشارتست بانکه عمر با وجود خشونتی که در سرشت زشت خود داشت بسیار میلکرد در فتوی و قضا از جاده راستی و درستی ها بیرون میگذاشت و بعد از آنکه خبردار میکردند هر چند که مقتضای خشونت طبیعی او این بود که اعتراف بغلط خود نکند اما از بس که بسیار رسوا بود طوعا او کرها اعتراف مینمود و ظلم و غدر را نوع برای غلطهای خود می نمود چنانچه سنیان نیز در موارد شتی اعتراف باین دارند بلکه این فعل عمر را از اقسام حلم و شکست نفس او میشمارند چنانچه در اصل نصت و چهارم می آید و توجیهات سنیان بوجوه وجیهه میشود و در همینجا نیز فعل این روز بهاری بی تمیز گوینده که اگر صحیح باشد که ابوبکر گوینده که اقیلونی فلست بخیرکم مملکت یکی از بابی تواضع و تالیف قلوب بعض مردم با از باب شکست نفس و اظهار فروتنی باشد و قاضی نور الله مرقده گفته که اولا جواب این روایت را ابو عبید بن سلام در کتاب الاموال ایراد نموده و صاحب تجرید و رجال آن مسلم داشته اند تشکیک در صحت آن بسیار رکیک است و ثانیا هضم نفس و تواضع چنین امر در امور دین معقول نیست از آنکه بعبور اعتقاد و قصور اعتماد مردم مفضی است بلکه از سیاق کلام ابوبکر که گفت فلست بخیرکم ظاهر میشود که تقدیم مفضول بر فاضل جایز نباشد و اینجا از فرط تعصب سنیان است که آنرا جایز و معمول به میدانند اصل نحوه و پنجم

وعدا خلفوه

شارح گفته اشاره الی قول الله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات الآیه وعد الله المؤمنین بالاستخلاف منهم ووعد الله صدق هو الذی لا یخلف المیعاد وقد استخلف الحجاز الی عدو اکره العبد و وفاء بعهده کان خلیفة رسول الله خلیفة الله کان طاعته طاعة رسول الله طاعة الله وانزل علیه تاکید العهد وتصدیقا للقول الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا حتی قال رسول الله الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی والولایة لعلی فلما استقر الامر واستقام و مضی النبی بحجر انهم و اقام به و توفی رسول الله اخلفوا وعده وخالفوا امره وبدلوا حکمه وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم الآیه انتهی و فقیر گوید که الله تعالی در سوره نور فرموده که وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون ترجمه والله تعالی اعلم وعده داده خداوند تعالی آنهایی را که ایمان آورده اند از جمله شما و کرده اند اعمال صالحه را که هر آینه خلیفه کرداند آنها را در زمین همچنانکه خلیفه کرداند جمعی را پیش از ایشان و هر آینه متمکن و غالب گرداند برای آنها دین ایشان را که برگزیده آنرا برای ایشان و هر آینه بدل سازد بعد از ترس امنیت ظاهر و اطمینان که نمودند عبادت میکنند مرا در حالتی که شریک نمیکنند بمن چیزی را و هر که بعد از این وعده

کافر شود و قبول خلافت ایشان نکند پس آنگروه آنها نند کاملان در فسق و کفر پس مراد شارح اینست که ترک این چنین وعده فرمود و خلاف وعده او نموده و نخواهد بود برای وفا بان وعده حضرت علی عم را در روز غدیر خم بعد از نزول الیوم اکملت لکم دینکم خلیفه پیغمبر کردند و آنرا اکمال دین و اتمام نعمت نامیدند و حضرت ختم الانبیاء در مقام شکر این موهبت عظمی گفت بنقل حلی که الله اکبر علی اکمال الدین باقوال ولایة علی اما بعد از آنکه این کار استحکام یافت و حضرت پیغمبر صلعم بدار بقا شتافت جمعی از اصحاب جور و جفا تمرد نمودند و وفا کردند بان خداوندی که علم حق الغیب را خبر و خلیفه را که خدا و رسول تعیین فرموده بودند از آن تمکین ننموده مسکوت ساختند و نجا طرفا میرسد که هر چند این مضامین واقع موافق است اما چون تنزیل این آیه بر مضمون با طامه آنچه از ائمه عم در شان نزول آن مرویست مخالف است پس باید که کلام شارح مبنی باشد بر الزام مخالفان بر روایات ایشان که این آیه مبارکه در شان حضرت مرتضی علی عم نازل گشته چنانکه تا آن مراد الآن و ممکن است که مراد بوعده که آنقوم خلاف آن کردند امثال این باشد که بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلعم در روز غدیر حضرت مرتضی علی عم را بر کافه مسلمانان امیر فرمود اول کسی که تهنیت ادا در این کار نمود عمر بن الخطاب علیه اللعنه بود که گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة چنانچه اقراف بالمضمون منقول شد در اصل دهم از غزالی ملعون و این وعده بود از آن گروه دایکه بعد از پیغمبر صلعم اطاعت حضرت علی عم کتاب نخواهد نمود اما بعد از رحلت آنحضرت اهتمام عمر در نقض عهد خلف وعده بیشتر از دیگران بود بلکه بقصد سوزاندن حرم سرای حضرت امیر عم جرات و جسارت نمود چنانچه بیان شد در اصل ششم و می آید در اصل هفتاد و هشتم و نیز آنچه از کلام علامه حلی رحمه الله ظاهر میشود که بنا بر روایت سنیان کریمه وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیه در شان حضرت امیر مؤمنان عم شرف نزول یافته جواب دلیل هشتم و چهارم گفته که عن ابن مسعود قال وقعت الخلافة من الله تعالی لثلثة نفر آدم فی قوله انی جاعل فی الارض خلیفة وداود انا جعلناک خلیفة فی الارض وامیر المؤمنین لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم داود وسلیمان ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم یعنی ولیبدلنهم من بعد خوفهم من اهل مکة امنا یعنی فی المدینة یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک بولایة علی فاولئک هم الفاسقون یعنی العاصین لله ولرسوله وهذا کله نقله الجمهور و اشتهر عنهم وتواتر حاصل معنی اینکه گفت ابن مسعود که خداوند معبود در قرآن تصریح بخلافت سه نفر نموده یکی آدم

که قبل از خلق او ملائکه اعلام فرمود که من در زمین برای خود قرار خواهم داد خلیفه و جانشین دیگر را
ما کردانیدیم ترا خلیفه روی زمین که سوم حضرت امیر المؤمنین ع اکر در شان او نازل کردیده ... خلیفه
ساخت حضرت رب العالمین فی الحقیقت ازو مومنان را در زمین خبر داد که چهار خلیفه ساخت قبل از این که آدم و داود
و سلیمن و هر آینه تمکن خواهد کرد برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است برای ایشان مراد از اسلام است
بشرط مقارنه آن با ذات ایمان و هر آینه بدل خواهد ترس ایشان را که از اهل مکه داشتند با منیتی که در مدینه طیبه
بهم رسانیدند در حالتی که عبادت خدا کنند به یگانگی شرک نیارند او و هر که کافر شود بولایت حضرت ... بعد از این
پس ایشان کافران ایشانند فاسقان و نافرمانان خدا و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجحاب و انهار الجمهور سنیه
نقل کرده‌اند ... ایشان جمهور و متواتر گشته انتهی و فضل بن روزبهان گفته که ظاهر شد ... در حق آنحضرت
مرتضی علی است بلکه اظهر آنست که آیت شامل چهار امام ... پادشاهان عرب است بنابر آنکه مفهوم آیت
آنست که الله تعالی مؤمنان عرب را خلیفه خواهد فرمود و انتزاع ملک از کسری که پادشاه فرس و قیصر که پادشاه
روم است خواهد نمود و قاضی نور الله مرقده درین مقام او کن شبهات فخر رازی را که سخن فضل بن روزبهان که مبنی بر آنست ...
و ثانیا آنها را با کمل وجوه رد فرموده و چون تفصیل آنها مفضی به تطویل ... فقیر متعرض عرض آنها درین مقام نگردید
و ثالثا گوئیم که و المنقول کما صرح به اصحابنا ... به الخبر عن طریق اهل البیت ع ان المراد بهذه الخلیفه هو
مهدی اهل البیت علیهم السلام لا جمیع الامة و لا الخلفاء الثلثة بناء علی فتح بلاد العرب و بعض بلاد العجم
فی زمانهم کما اشار الیه الناصب ههنا بقوله و بنزع الملک من کسری و قیصر و لا علی ع بناء علی ما اخبر به
المصنف هنا الی ما عن روایة ابن مسعود المرویة من طریق اهل السنة و انما قلنا ذلک لان الظاهر من
قوله تعالی فی الارض مشارق الارض و مغاربها و تمکین الدین و تبدیل الخوف بالامن علی الوجه الذی ذکر
فی الآیة و علی جهة الاطراد انما یحصل للمهدی ع الامة الموعود المنتظر الذی قال فیه النبی صلعم لو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا
و عدلا کما ملئت جورا و ظلما حاصل معنی اینکه حق در شان نزول این آیه تمام بشارت اعتقاد شیعه ... و مدلول
روایات ائمه اینست که مراد بخلیفه در آن حضرت صاحب الزمان است ع نه تمام ائمه معصومین علیهم السلام و نه خلفاء ثلثه
علیهم اللعنة الاغلیظ که توهم کرده‌اند اهل سنت ... و نه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بتنهائی خاتم علیه رحمة الله تعالی
از باب الزام برخصم بروایت ابن مسعود تمسک شده انتهی و چون عبارات فاضل الاهجی که موافق فاده شیخ طبرسی رحمه الله

عبارتست از

... الا تاکید ... این مبادرت بود و قال الفاضل ... علیهم ...
... آل محمد ... نازل شده بلکه جمع اهل بیت ... گشته ...
... انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ... ابدا ...
... مطلق ... و نعوذ ... آل ... ممدوحست ... همه روی
... امام زین العابدین ع ... فرموده ... انهم الشیعتنا
... اهل البیت یفعل ذلک بهم علی یدی رجل منا و هو مهدی هذه الامة و هو الذی قال رسول الله صلعم لو لم یبق من
الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم ... مضمون ... علیهم ... مراد از ... و عد الله الذین آمنوا
منکم شیعیان اهل بیت ... حضرت امام زین العابدین ع فرموده هم والله شیعتنا اهل البیت ...
الذین آمنوا و عملوا الصالحات ... و عده داد ...
... و عملوا الصالحات ... از جمله ... اهل بیت ... ساخته باشم
... خلیفه روی زمین ... اخبار ... خلیفه ... انهار ...
... عالم ... خوف ... با امنیت مبدل سازد و خاطر مومنان را از غبار فتنه ... و چون ...
... و قائم آل محمد ... خواهد آمد ... امام ع فرموده ... علی الذی ...
... مهدی ... این امة ... خلافت ... اوصیا ... خلاف ... حجت ...
... علیهم التحیة و الثنا و فرموده لیستخلفنهم فی الارض ... ازعبداللّه ...
... حضرت ... که مراد از الذین آمنوا در آیت وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم کدام جماعت اند آنحضرت فرموده که هم الائمة مراد همان خواهد بود که ما بتوفیق الله الکریم ذکر کردیم زیرا که خلافتی ...
... باشد جز در زمان مهدی ... قائم آل محمد ... بوقوع نخواهد آمد اما چون خلافت آنحضرت ... واقع ...
... ائمه طاهرین ... بنابر آن حضرت صادق ع فرموده هم الائمة و غبار منافات ... میان ... حدیث ... مرتفع ...
... بیت ... که ... گذارش ... بیان قول عامه که گفته اند این آیه در شان ... خلفا ...
... خلافت ... بلکه بنابر آن خلافت ... اظهر من الشمس ... خواهد ...
... و در شرح ... انا انزلناه فی لیلة القدر ... مبارکه ... نور ...
... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول

بتعیینه
با یقیم وعده داد
روی زمین
الیقین
آنحضرت را خبر داد
حوف
پرسیده است در باب

الا البلاغ المبین وعد الله الذین امنوا منکم الآیة فی طبیان در اطیعوا و در تولوا و در علیکم و در حملتم و در [illegible]
و در منکم رؤسای منافقانند که تولی بمعنی [illegible] ولایت امر کردند بعد از رسول زور و کذب [illegible] امنوا [illegible]
بمعنی امر کردن تابعان حق و فعل ماضی برای تحقیق وقوع است من در منکم صله امنوا است بمعنی من نه که [illegible]
باب الاجتهاد و اتباع الظن است تو بیخیه آنکه امر برای تعظیم و یا برای بیان یا برای بدل میشود چنانچه جمهور [illegible]
کرده از موخر میشود از وعملوا الصالحات چنانچه منهم مؤخر است در آیه سوره فتح وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات
منهم مغفرة واجرا عظیما و در انفاق است تقدیم منکم در آیه سوره حدید فالذین امنوا منکم وانفقوا لهم اجر کبیر انتهی
موضع الحاجة از تتمة الجذر ظاهر میشود که الذین آمنوا عبارت از ائمه علیهم السلام است

و امان خانوا

شارح گفته اشارت است بکریمه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض الآیه
و مراد با مانت در اینجا ولایت حضرت مرتضی علی علیه السلام است انتهی و فقیر گوید که این آیه مبارکه در سوره احزاب باین نظم است که
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان
ظلوما جهولا ترجمه الله [illegible] بدرستی که ما عرض کردیم امانت یعنی ولایت و ریاست عامه خلایق را بر آسمانها و زمین و کوهها پس ابا
و امتناع کردند از آنکه بردارند از او ترسیدند از برداشتن آن و برداشت آنرا انسان بدرستی که او بسیار ستمکار است بر خود
و بر دیگران و بسیار جاهل است و نادان در باب [illegible] گفت و نقد بن التنزیل فی الولایة و در کتاب الحجة کافی از حضرت [illegible]
که مراد با مانت اینجا امامت است و فاضل لاهیجی نقل کرده که در عیون الاخبار مرویست که حسین بن خالد این آیه مبارکه را از حضرت امام رضا علیه السلام
سؤال نمود آنحضرت در جواب فرمود که الامانة الولایة من ادعاها بغیر حق کفر و ایضا گفته که و فی روایة الامانة الولایة و
الانسان ابو الشرور المنافق یعنی الاول و فی روایة الانسان ابو فلان یعنی ابو بکر و علی بن ابراهیم گفته که دلیل بر آنکه
از امانت امامت و خلافت است آیه دیگر است که خطاب بائمه علیهم السلام کرده و فرموده ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها یعنی باید که هر امامی امامت خود را باهل آن بسپارد تا آنکه مهر منیر دوازده امام از مشرق عالم طالع و لامع گردد انتهی
مراد از امان خانوا این است که سیاست خلفا ضلالت و مقلدان ایشان که الذاراند امامت را بعلی و اولاد او علیهم السلام که اهل آن بودند [illegible]
ثلثه از بیعت خیانت ورزیدند [illegible] تحمل آن کردند و مقلدین ایشان از این حیثیت خیانت کرده باشند که نسبت بائمه خدا را بیعت آنها [illegible]
کذب شدند بانکه در آن باب نصی از خدا و رسول نداشتند

و عهد نقض

نقض معروف است یعنی شکستن بعد از بستن آن چنانچه فرمود کالتی نقضت غزلها من بعد قوة و صاحب کشاف در ذیل
کریمه ینقضون عهد الله گفته که فان قلت من این ساغ استعمال النقض فی العهد قلت من حیث تسمیتهم العهد

بالحبل علی الاستعارة لما فیه من ثبات الوصلة بین المتعاهدین [illegible]
ان بیننا و بین القوم حبالا و نحن قاطعوها و بعد از این گفته که هذا من [illegible] وان یسکتوا
[illegible] المستعار ثم یرمزوا الیه بذکر شیء من روادفه فینبهوا بتلک الرمزة علی مکانه انتهی و شارح در توضیح و
تفسیر گفته که اشارة الی قوله تعالی و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و قوله تعالی و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا الآیه و کم
[illegible] عهد عهده رسول الله صلی الله علیه و آله فنقضوه و لم یوفوا انتهی و فقیر گوید که مخاطب آیه اولی بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] مذکور است که یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و مراد بعهد در اینجا
اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان علیه و آله الصلوات الرحمن است چنانچه از احادیث ائمه علیهم السلام ظاهر میشود و [illegible]
و اسرائیل یعقوب است و اسرائیل [illegible] اسرائیل عبد الله [illegible] العبد [illegible] العرض [illegible]
[illegible] بنو قریظه اهل نام خدا است مراد از بنی اسرائیل و در حقیقت یهودان مدینه و حوالی آن است حاصل ترجمه آنکه [illegible]
فاضل لاهیجی است ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام کرده [illegible] انها عبارت است از بعثت محمد صلی الله علیه و آله
[illegible] علامات نبوت [illegible] اهل عهد او [illegible] وفا کنید بعهد [illegible] که اخذ کرده بود [illegible] آنحضرت [illegible] بسیار از پیش از ارسال
زبان آنحضرت [illegible] امر کرده بود و آن [illegible] که برسانند آن بشارت بشما چنانچه ظاهر میشود از احادیث [illegible]
[illegible] وفا کنم بعهد [illegible] بنعیم ابدی و ثواب [illegible] میشود هر چند نقل شارح
[illegible] از کتاب [illegible] تنظیر است باین آیه فاضل لاهیجی از کتاب الاخبار بروایت ابن عباس
نقل کرده [illegible] بعد از نزول آیه اوفوا بعهدی فرمود که [illegible] آدم [illegible] و قوم او
وفا کردند بعهد [illegible] در باب فرزند خود هبة الله از ایشان گرفته بود و قوم نوح عهد کردند که سام را وصی دانند و چون نوح
از دنیا رفت وفا بآن عهد نکردند و قوم ابراهیم بعد از رحلت او از دنیا وفا ننمودند بعهدی که در باب اسمعیل کرده بودند و قوم
عیسی بعد از رفع او باسمان عهدی که در باب شمعون وصیت شمعون بن حمون الصفا بسته بودند شکستند و [illegible]
[illegible] من [illegible] موافق امم سابقه خلاف عهد [illegible] در باب وصایت و ولایت علی بن ابیطالب اخی اهند کرد و بس تجدید عهد
بعد از آن فرمود که یا ایها الناس ان علیا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم و هو وصیی و وزیری ایها الناس [illegible]
بعهد الله فی علی یوف لکم بالجنة یوم القیمة [illegible] ای گروه مردمان بدرستی که علی امام [illegible] است بعد از من و جانشین
بر شما و وصی و وزیر است که کار نبوت خود را بعد از خود باو وا میگذارم ای گروه مردم وفا کنید بپیمان الله در شان علی مرتضی
تا وفا کنند برای شما به بهشت در روز جزا و مخاطب بآیه ثانیه که کریمه و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم امت پیغمبر آخر الزمان

الا البلاغ المبین وعد الله الذین امنوا منکم الآیة فی طبان ورا طیعوا و در تولوا در علیکم و در حملتم و در تطیعوا و در تهتدوا
و در منکم رؤسای منافقانند که تولی بمعنی دعوی ولایت امر کردند بعد از رسول زوراً و کذباً و بهتاناً امنوا ... اذ ایمان
بمعنی اقرار کردن بالعیان حقه و فعل ماضی برای تحقق وقوع است من در منکم صلة امنوا است بمعنی من شهد که وادّعاء کم فی الله من یبغی
باب الاجتهاد و اتباع الظن است تو بیخ انکه آخر من برای تبعیض و یا برای بیان با برای بدل میشود چنانچه جمهور مفسرین قبول
کرده اند مؤخر شده از وعملوا الصالحات چنانچه منهم مؤخر است در آیة سورهٔ فتح وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات
منهم مغفرة واجراً عظیما و برانیفاس است تقدیم منکم در آیة سورهٔ حدید فالذین امنوا منکم و انفقوا لهم اجر کبیر انتهی
موضع الحاجة از تتمة الحذر ظاهر میشود که الذین آمنوا عبارت از ائمه علیهم السلام است مم

و امان خانوا

لا شارح گفته اشارت است بکریمه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض الآیة
و مراد بامانت در اینجا ولایت حضرت مرتضی علی علیه السلام است انتهی و فقیر گوید که این آیه مبارکه در سورهٔ احزاب باین نظم است که
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان
ظلوما جهولا ترجمه والله اعلم بدرستی که ما عرض کردیم امانت یعنی ولایت و ریاست عامه خلائق را بر آسمانها و زمین و کوهها پس ابا
و امتناع کردند از آنکه بردارند آنرا و ترسیدند از برداشتن آن و برداشت آنرا انسان بدرستی که او بسیار ستمکار است بر خود
و بر دیگران و بسیار جاهل است و نادان در باب فتنه گفت و نقد من التنزیل فی الولایة در کتاب الحجة کافی از حضرت صادق و امر و
که مراد بامانت اینجا امامت است و فاضل لاهیجی نقل کرده که در عیون الاخبار مرویست که حسین بن خالد این آیه مبارکه را از حضرت امام
سوال نمود آنحضرت در جواب فرمود که الامانة الولایة من ادعاها بغیر حق کفر و ایضا گفته که و فی روایة الامانة الولایة و
الانسان ابوالشرور المنافق یعنی الاول و فی روایة الانسان ابو فلان یعنی ابوبکر و علی بن ابراهیم گفته که دلیل بر آنکه مراد
از امانت امامت و خلافت است اینست که حق تعالی در آیه دیگر خطاب با ائمه علیهم السلام کرده و فرموده ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها یعنی باید که هر امامی امامت خود را بامام بعد از خود بسپارد تا آنکه مهر منیر دوازده امام از مشرق عالم طالع و لامع گردد انتهی بنابراین
مراد از امان خانوا اینست که مسببات خلفاء ضلالت و مقلدان ایشان که گذارند امامت را بعلی و اولاد او عم که اهل آن بودند بلکه خلفای
ثلثه از جهة خیانت و ... تحمل آن کردند و مقلدین ایشان از این حیثیت خیانت داشتند که تقلید بندگی خدا را تبعیت آنها
کذا شتند با آنکه در آن باب رخصتی از خدا و رسول نداشتند

و عهد نقض

نقض بمعنی واپاشیدن ریسمانست بعد از تابیدن آن چنانچه فرموده کالتی نقضت غزلها من بعد قوة و صاحب کشاف در تفسیر
کریمه ینقضون عهد الله گفته که فان قلت من این ساغ استعمال النقض فی العهد قلت من حیث تسمیتهم العهد

بالحبل علی سبیل الاستعارة لما فیه من ثبات الوصلة بین المتعاهدین و منه قول ابن التیهان فی بیعة العقبة یا رسول الله
ان بیننا و بین القوم حبالاً و نحن قاطعوها و بعد از آن گفته که و هذا من اسرار البلاغة و لطایفها ان یسکتوا
عن ذکر الشیء المستعار ثم یرمزوا الیه بذکر شیء من روادفه فینبهوا بتلک الرمزة علی مکانه انتهی و شارح در توضیح و
تفسیر گفته که اشارت الی قوله تعالی و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و قوله تعالی و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤلا الآیة فکم
... عهد و عقد رسول الله فنقضوه و لم یوفوا انتهی و فقیر گوید که مخاطب آیه اولی بنی اسرائیل اند چنانچه در
سورهٔ بقره مذکور است که یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و مراد بعهد در اینجا
اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان علیه و آله الصلوات الرحمن است چنانچه از احادیث ائمه علیهم السلام ظاهر میشود و بنی اسرائیل عبارت از فرزندان
و دودمان یعقوبست و اسرائیل و معنی اسرائیل عبد الله است لغت اسر بمعنی العبد و ایل بمعنی الله ... است ... در تفسیر ...
که اسرای بمعنی قوت و ایل نام خداست و مراد از بنی اسرائیل در زمان آنحضرت یهود ان مدینه و حوالی آنست حاصل ترجمه بنابر آنچه در تفسیر
فاضل لاهیجی است اینست که ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتهای مرا خدا را که انعام کرده بشما که آنها عبارتست از بعثت محمد صلی الله علیه و آله
و ایضاح علامات نبوت او برای اهل عهد او و وفا کنید بعهد من که بشما عهد اخذ کرده بودم که ایمان آورید بعهد من و بشما بر اسلاف شما
بزبان انبیاء الیشان امر کرده بود و آن ... آنکه برسانند آن بشما از آنچه ظاهر میشود از احادیث ائمه هدی
تا وفا کنم من که خداوند عالمیانم بعهد شما که ثمرهٔ آن نعیم ابدی و ثواب دائم است بنابرآنچه مذکور میشود هر چند نقل شارح
... است ... مقام ... رد ... بدو طور نص اسماء است بآنچه فاضل لاهیجی از کتاب معانی الاخبار بروایت ابن عباس
نقل کرده ... یا ... بعد از نزول آیة اوفوا بعهدی فرمود که بخدا قسم که آدم از دنیا رفت و قوم او
وفا کردند بعهد او در باب فرزند خود هبة الله از ایشان که قبر اوست و قوم نوح عهد کردند که سام را وصی او دانند و چون نوح
از دنیا رفت وفا بآن عهد نکردند و قوم ابراهیم بعد از رحلت او از دنیا وفا نمودند بعهدی که در باب اسمعیل کرده بودند و قوم
علیه السلام بعد از رفع او بآسمان بعهدی که در باب قبول وصیت شمعون بن حمون الصفا بسته بودند شکستند و نقض کردند و
من از شما و امت خود موافق امم سالفه خلاف عهد خود در باب وصایت و ولایت علی بن ابیطالب اخذ کرده و من بتجدید آن تکلیف
و بعد از این فرمود که یا ایها الناس ان علیاً امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم و هو وصیی و وزیری ایها الناس ... بعهد الله فی علی یوف لکم بالجنة یوم القیمة ای گروه مردمان بدرستی که علی امام شما است بعد از من و جانشین من
بر شما و وصی و وزیر منست که کار بار نبوت خود را بعد از خود باو وا میگذارم ای گروه مردم وفا کنید بپیمان الله در شان علی مرتضی
تا وفا کند خدا از برای شما به بهشت در روز جزا و مخاطب آیة ثانیه که کریمه و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم امت پیغمبر آخر الزمان

علیه و آله صلوات الرحمن [illegible] و توضیح [illegible] منها از الحجه درباب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمه علیهم السلام واحدا فواحدا

از ابواب کتاب الحجه کافی [illegible] روایت [illegible] امام جعفر صادق ع امر و کیست که بعد از [illegible] الاب حضرت

علی بن ابی طالب در روز غدیر حضرت [illegible] ان الله تعالی [illegible] بود و ان الجمله بخبار آنمقام فرمود که سلموا علی علی بامره المؤمنین

یعنی سلام کنید [illegible] علی ع پادشاه بود [illegible] اللّه او من رسوله [illegible] یعنی اینکه

[illegible] فرمایی [illegible] علی ع اسلام کنیم و او را امیر المؤمنین

[illegible]

[illegible] حضرت صادق ع فرمود که [illegible] الله عز و جل و لا تنقضوا الایمان بعد

[illegible] یعنی بقول رسول الله صلعم لهما و قولهما امن [illegible] رسوله

[illegible] تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون ائمة هی ازکی

[illegible] آیه فرمود این والله راوی گفت که عرض کردم که ما [illegible]

[illegible] الجبار امام ع در جواب فرمود ما ادری

[illegible] بعد از آن تتمه آیت را خواند

[illegible] الله الجبار [illegible]

[illegible] و لا تتخذوا ایمانکم

[illegible] تم عن سبیل الله

[illegible] بعهد الله [illegible]

[illegible] ائمة هی [illegible]

[illegible] بدیت [illegible]

[illegible] عهدا [illegible] مصدر مضاف [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] سوره اعراف الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب

[illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] منافقون [illegible]

[illegible] امام [illegible] علی [illegible] و لا تنقضوا

[illegible] متضمن تکفیل کردن یعنی [illegible] کردن الله تعالی [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] عظیم [illegible] مصاحف مشهوره [illegible]

[illegible] و لا تنقضوا الایمان [illegible] و بجای ائمة هی ازکی [illegible]

سوال [illegible] امام ع [illegible] العظیم بعد از [illegible]

[illegible] که مخاطبان [illegible]

در امثال سوره یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا

ان لا [illegible] الا الحق و از جمله عبادت شیطان [illegible]

[illegible] مثل اکرام الغدیف [illegible]

[illegible] متضمن [illegible]

الایمان [illegible] رسوله [illegible]

ما نفعادین خدا [illegible] نقض ایمانی که در زمان رسول صلعم در پنهان و بعد از او در آشکارا کردند با وجود [illegible] المؤمنین

ادهن [illegible] حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هم از جانب خداست و هم از جانب رسول او [illegible] دخل در نقضان [illegible] که در اظهار آن [illegible]

[illegible] را اظهار و صد [illegible] سبیل نظر [illegible] لتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله [illegible] یعنی این که آن

[illegible] دادند شما در میان یکدیگر است و حاصل ترجمه آیت و حدیث این است که [illegible] امر پیغمبر صلعم بر بیمان الله که عبارت است از

[illegible] شیطان و ترک پیروی ظن در بعض احکام آنحضرت چون عهد کردید با پیغمبر اقرار بامامت حضرت علی ع کردید و

[illegible] خود را بعد از آنکه موکد ساختید و حال آنکه خدا را بر خود شاهد گرفتید [illegible] از توضیح ظاهر شد [illegible] که خدا

آنچه اکنون میکنید امام ع فرمود که مراد این است که خدا میداند که پیغمبر صلعم امر کرد شما را [illegible] امر کرد در حضرت امیر المؤمنین و سوال

و جوابی که میان شما و پیغمبر صلعم گذشت و مباشید مانند زنی که بر هم زد رشته تابیده خود را بعد از آنکه محکم کرده بود تا بیکی

از او پاره پاره کرد در حالتی که فرا میگیرید این قسمهای خود را [illegible] در میان شما برای آنکه بهم رسند امامان [illegible]

زعم شما بیشتر اند از امامان و اقوی شما جز این نیست که عذاب میکنند شما را الله تعالی با و یعنی بعلی ع و هر آئینه بیان خواهد کرد

برای شما در روز قیامت عاقبت مسائلی را که در آنها اختلاف میکردید بسبب انکار ولایت حضرت علی ع و اگر میخواست الله تعالی

هر آئینه شما را یک جماعت میکرد بتوفیق خود و لیکن گمراه میکند بخذلان هر کرا که میخواهد و راه مینماید بتوفیق هر کرا که میخواهد

[illegible] هر آئینه پرسیده خواهید شد البته در روز قیامت از آنچه در دنیا میکردید و [illegible] قسمهای خود را [illegible] در میان

[illegible] قدمی بعد از استقرار آن مراد ارتداد کسی است که منافق شود و باز [illegible] از آن منافقان امام ع فرمود که

مراد [illegible] بعد از قبول قول رسول در حق حضرت امیر در روز غدیر است و بچشید عذاب را بسبب منع شما مردم را

از راه خدا امام فرمود که میخواهد راه خدا علی ع و حال اینکه برای شما عذابی عظیم است انتهی [illegible]

وحلال خمره

شارح اشاره کرده بتمثیل حرام کردن عمر متعه زنان و متعه حج را [illegible] در اصل [illegible] گذشت

وحرام الحلوه

شارح گفته که تحلیل الفقاع و نهره و شرب الخمر [illegible] و فیروز آبادی گفته که فقاع بضم فا و تشدید قاف و علی [illegible] است [illegible]

چو خالق [illegible] صاحب مجمع البحرین گفته که مست نمیکند اما نهی از آن در احادیث وارد شده و آنرا فقاع میگویند بسبب

کفی که بر روی آن می ایستد و [illegible] بفتح نون و کسر فا یعنی قسمی از نگاه که سفید و سست میباشد و علامه حلی رحمه الله در

فصل [illegible] نقل کرده که ابو حنیفه اعتقاد این است که آنچه از غیر تاک انگور و درخت خرما بهم رسد مثل عسل و جو و گندم و ذرت

همه اینها مباح است و حد لازم [illegible] نیست [illegible] شما را مست کند یا نه و [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله

کان من العنب خمراً وان من التمر خمراً وان من العسل خمراً وان من البر خمراً وان من الشعیر خمراً وقال کل مسکر
حرام و کل مسکر خمر و کل خمر حرام حاصل معنی اینکه خمر از انگور و خرما و عسل و گندم و جو بهم میرسد و ایضا رسول خدا
فرموده که هر مست کننده حرام است و هر مست کننده خمر است و هر خمری حرامست انتهی و فضل بن روزبهان در اینجا نقل
کرده اما این قول ابو حنیفه منسوخست باینکه بر شارب خمر انگوری حد بزنند مادام که آن شراب مست کننده باشد
فضل بن روزبهان بنا بر کلام ابی حنیفه را بر این گذاشته که موجب حد شرعی نزد ابی حنیفه مست شدنست نه مسکر خوردن
و بر صحت این مدعی استدلال کرده باینکه بعض صحابه شراب انگوری خوردند بعد بر [illegible] مست شدند و قاضی [illegible] مرقده بجواز
بیان آنکه هر چه بسیار آن مست کند کم و زیاد آن حرام و موجب حد است گفته که شرب صحابه دلیل حلال بودن آن نیست
و الا از جمله صحابه بعضی الفسق خوردند که مستحق [illegible] پس آن نیز باید که جایز باشد خالد زمخشری در کتاب ربیع الابرار
نقل کرده که در باب خمر سه آیه نازل گشته اول یسألونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر الایه بعد از آن
مسلمانان بعضی میخوردند و بعضی ترک کردند تا اینکه مردی خورد و بعد داخل در نماز گشته بیهوده میگفت پس نازل شد آیه دوم
یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری بعد از آن جمعی میخوردند تا اینکه عمر نیز خورد و چون مست گشت
با استخوان چانه شتری سر عبد الرحمن بن عوف را شکست و بعد از آن در محل تاسف از شغل کشتن [illegible] اشعاری که از [illegible]
او اشعار بر داشت مترنم گشت پس حضرت پیغمبر صلعم از این واقعه خبردار گردید و آمد که انتقام کشد [illegible] که داز [illegible]
مبارک خشمناک بلند ساخت چیزی را که در دست مبارک داشت برای اینکه عمر را با آن زند عمر گفت اعوذ بالله من غضب الله
و غضب رسوله پس فرو فرستاد الله تعالی آیه سیوم را که انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
فی الخمر والمیسر تا قول او تعالی که فهل انتم منتهون در این وقت عمر گفت که منتهی شدیم و بعد از این شرب نمیکنیم و ظاهر
بعض احادیث کتاب الاشربه بخاری آنست که شرابی که از عسل گرفته میشود آنرا بتع گویند بکسر با ابجد و سکون تا قرشت
و عیون بعض [illegible] آنچه از گندم گرفته میشود آنرا مزر گویند بکسر میم و سکون زاء قرشت و زای هوز و آنچه از خرما گرفته میشود
آنرا [illegible] گویند خلاصه معنی اینکه [illegible] از سلیمیه نقل کرده ام اصل شصت و یکم
شارح اشارات گفته تا اینکه عمر پلید در بر شکم حضرت فاطمه علیها السلام زد و استخوان
پهلوی او را بشکست و تفصیل این اجمال در باب کفر الثلثه و نفاقهم از کتاب بحار الانوار منقولا من کتاب دلایل الامامه
بر وجه مرویست که بعد از آنکه خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمدینه طیبه رسید و جز بیان آن حکایات شایع شد و در میان
مردم مذکور گردید ازواج پیغمبر صلعم در منزل ام سلمه و سایر دوستان اهل بیت اطهار در سرایهای مهاجرین و انصار مجلس عزاداری

و گریه و سوگواری قیام و اقدام نمودند و از جمله عبد الله بن عمر بن الخطاب از خانه بر آمد بحالی که فریاد میکرد و
طپانچه بر روی خود میزد و لباسه خود را چاک کرده و میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و مهاجرین و انصار آیا حلال است
که زنده باشید و احوال اهل بیت و ذریت پیغمبر صلعم خود را با این حال بشنوید و بشنوید و حال آنکه قرار نمیکنید و
بر یزید پلید بر سانم و بهر جمعی که بر میخورد یزید پلید را لعنت میکرد و اخبار او را بیان میکرد [illegible]
مجلس بد گویی کرد در باره یزید که لشکر اهل شام را از مذمت [illegible] پلید [illegible]
شد و در خانه یزید آمد بر جایی که دست بر سینه خود مردم را بگریه میاورد و در لعن و طعن مبالغه شد چون یزید او را
چنین دید کرد این شور بسبب که بر سر ابو محمد افتاد و دود و بهوش خواهد آمد و بعد از آن جمعی از اکابر [illegible]
گرد او بودند مانع گشته او را به تنهایی بمجلس خود طلبید و او گفت که من داخل مجلس تو نمیشوم بسبب اینکه تو
کردی با اهل بیت پیغمبر صلعم اگر از ترک و روم [illegible] نمیکردند این نسبت تمیز از این مسند
برخیز تا مسلمانان هر کس سزاوار آن است بر آن بنشانند یزید شروع کرد در لطف و مهربانی با او و گفت
بخشم خود را بگوش خود بشنو درست این سخن دست عمر بن خطاب چه میگویی آیا مهدی و مهدی بود
و بار پیغمبر میبود و خواهر تو حفصه را او تزویج نمود عبد الله گفت او چنانست پس در بار او
یزید گفت پدر تو پدر مرا امیر شام ساخت بعد من خلافت پیغمبر را بگیرم پدر تو اند جهت عبد الله گفت بدین
پدر ترا امیر کرد یزید گفت آیا به پدرت و بمالیع راضی هستی عبد الله گفت ابلغهم پس یزید دست عبد الله را
گرفت و او را یکی از خزانهای خود برد و در صندوقی را باز کرد و صندوقی قفل دار و مهر دار از آن بر آورد و آن را
گشود پس طوماری از حریر سیاه بود و آن طومار را بعبد الله بن عمر داد که آیا این خط پدرت است گفت آری
بخدا قسم این خط اوست آنرا گرفت از دست یزید و برای تعظیم خط پدر خود آنرا بوسید پس شروع در خواندن آن
نمود مشتمل بود بر یزید و اعتراف [illegible] خود در ابنفاق با پیغمبر و در آن دید و ایضا دید که عمر بدست خود در آن طومار نوشته
که امامت حق علی بن ابیطالب بود بجهت اینکه خونریزیها در جنگهای پیغمبر صلعم نمود و هشتاد هزار درهم قرض پیغمبر را ادا
فرموده و از عهده وعدهای پیغمبر صلعم بر آمد و قرآن را بجا کان جمع کرد و همچنین بسیاری از مفاخر و مناقب علی بن ابیطالب را
در آن طومار اظهار نموده و بعد از آن طریق غصب ابو بکر را برای خلافت بر نوعی بیان نمود که او از عموم اهل امت فوقی
و عمر اسکار را بر گردن او گذاشت و بعد از آن نوشته که چون ابو بکر بمنبر رسید و او ضعیف بود در کلام عقلم کرد
ولیتکم ولست بخیرکم و علی فیکم و اعلموا ان لی شیطانا یعتریني [illegible] اراد به سوای خاذا زلت فقوموني

لا اقع في شيء مما كرهوا ابشاركم حاصل غرض اینکه ابوبکر فرمانفرمائی میکرد بر شما و نیست او بهتر از شما و بدانید که ابوبکر شیطانی دارد که او را
بر این کار وا میدارد پس اگر از ابی بکر گوشتی شنیدید او را از راه راست ادا وعمر در آن طومار نوشته که ابوبکر از این شیطان
عمر مرا خواسته بالجمله بعد از نقل قدری از طومار ناصحف رجم مردود در آن طومار مکتوب بود که عمر گفت چون بیعت برای
ابی بکر انعقاد یافت جمعی را که منکر بیعت او بودند همه جمع نمودم و بیعت منقول نمودم تا اینکه بخانه علی آمدم قنفذ در را
زدیم و علی ع کار را طلب کردم فضه کنیز او بود گفت که علی مشغول است گفتم بگو علی را که بیرون آید و اگر نه داخل میشویم و او را از خانه
بیرون میکشیم در این وقت فاطمه علیها السلام عقب در آمد و فرمود ای گمراهان ای مکذبین گمشدگان چه میگوئید و چه میخواهید پس
می گفتم ای فاطمه چرا ایستاده و در خانه نشسته و نه اشعری جواب کرده گفت طغیان و سرکشی تو ای شقی مرا از جا در آورد
پس گفتم یاد که این سخنان بیهوده را مگو بگو علی که بیرون برود فاطمه گفت که مرا آیا از لشکر شیطان میترسانی و حال آنکه شیطان
بیدمانی که حزب شیطان ضعیف و ناتوان گفتم که علی اگر از خانه بیرون نیاید بخانه را خواهیم سوزانید یا اینکه علی را
به بیعت ابی بکر خواهیم کشانید پس تازیانه قنفذ را گرفتم و بخالد بن ولید گفتم که تو و مردان ما بروید و هیمه جمع کرده بیاورید
فاطمه ملتفت شدم او دست خود را بر در گذاشت نتوانستم از آنکه بشکنم پس چندانکه خواستم که در را باز کنم از عهده بر نیامدم
آخر دستهای او را با تازیانه چندان زدم که در در برو خالی دید و ناله میکرد و میگریست بحدی که نزدیک بود که رحم شود دلم و
از آن در برگردم و دستانی بخاطر بیاورم پس بخاطرم رسید کینه های علی و حرص او در خونریزی و مکر محمد و سحر او پس در را
بعنف گشودم و متوجه بودم که فاطمه سلم خود را بر در تکیه داده لگدی بر آن میکرد بعد از این شنیدم که ناله کرد که گمان کردم
بالای مدینه را زیر و بالا آورد و گفت یا ابتاه یا رسول الله امت تو چنین میکنند بدختر تو آه ای فضه مرا بگیر چه قسم بخدا
بکه کشته شد بچه در شکم من بود و شنیدم من آواز او را از شدت درد زائیدن بر حالیکه تکیه بر دیوار کرده بود پس در را
باز کردم و داخل خانه شدم و او نگاهی غضبناک بمن کرد دو دست را از بالای خمار بر روی صورت زدم که گوشوار او گسیخت و اجزاء آن
بر زمین ریخت چون علی از بیرون خبردار شد از خانه بر آمد و من نیز بر آمدم و بخالد بن ولید گفتم که از سخت حربی بگذاریم
بالجمله بعد از نقل بیعت گرفتن از علی ع و امتناع آن امام همام را نگه میخواهد و طول مباهات نامی ز لاف خود را با شعبان
مینماید که تمثیل عمل با معاویه فعلی و استنار احفاده السالفه عزیزی تغرا آنچه من کردم که گرد وی نخواهی کنید تا بکار گذشته را زنم
کجا آورد و بعد از آن تفصیل کند یا ... رایک یک بخط معاویه رسیده و از الجمله گفته که محمد میگفت که مراد شجره ملعونه فی القرآن
شما بنی امیه بعد از آن شروع کرده در وصیت بنفاق با بنی هاشم کار اشرف البان ... علی و اولاد او علیهم السلام بما یضیق عمن
وسعه نطاق الکلام بعد از آن گفته که توسل الی قتلهم بتکبیهم لظهار البشر و البشاشه بل اکظم غیظک واعف عنهم

یحبون و یطیعون کما امرهم علینا و علیک نبوة علی و شبلیه الحسن والحسین حاصل غرض اینکه در فکر باش که بنی هاشم را بکشی
رئیس ایشان مرتضی علی و بظاهر اظهار خوشحالی کن از دیدن ایشان و اگر خبر ایشان بخشم آورد آن را از ایشان بگذران و بگذران
غلطهای ایشان تا دوست تو شوند و اطاعت تو کنند چه امین نیستم من ایشان بر خودم و بر تو از جای بلعین
دو شیر بچه او که حسن و حسین اند بعد از این باز سفارش بنفاق و غدر با بنی هاشم نموده و طریق اهتمام در کتمان این معنی
نموده مجملا چون عبدالله بن عمر این عهدنامه را دید بر خواست و سر یزید را بوسید و در بعضی روایات مرویست که یزید
از غم بعبدالله بن عمر نمود که آثار نفاق و عدوان در آن ظاهر از عهدنامه عمر بود و عبدالله بن عمر از فعل خود پشیمان
و از فعل یزید خوشحال و خندان گردید و یزید در تعظیم و تکریم او کوشید و او را روانه مدینه گردانید و حکایت جهت
فاطمه علیها السلام در کتاب ارشاد القلوب بالمضمونی نزدیک است بآنچه مذکور شد چه مرویست که حضرت فاطمه ع در وقتی که از جهت
پدر خود شکایت مینمود بر پنهان کردن زمان موت و صلوه و دفن خود بحضرت علی ع سفارش میفرمود که ثم ینفذون الی
دارنا فقعدا و معه عمر بن الخطاب و خالد بن الولید فخرج ابن عمی علی الی سقیفه بنی ساعده لبیعتهم الخاتم
فلا یخرج الیهم متشاغلا بما اوصاه به رسول الله صلعم و بازواجه و بتالیف القرآن و قضاء ثمانین الف درهم وصاه
بقضائها عنه عداة ودینا فجمعوا الحطب الجزل علی بابنا و اتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا فوقفت علی عضادة
الباب و ناشدتهم بالله و بابی ان یکفوا عنا و ینصرونا فاخذ عمر السوط من ید قنفذ مولی ابی بکر فضرب
عضدی فالتوی السوط علی عضدی حتی صار کالدملج و رکل الباب برجله فرده علی و انا حامل فسقطت
لوجهی و النار تسعر و تسفع وجهی فضربنی بیده حتی انتثر قرطی من اذنی و جاءنی المخاض فاسقطت محسنا قتیلا
بغیر جرم فهذه امة تصلی علی و قد تبرا الله و رسوله منهم و تبرات منهم الحدیث اما در باب ... فی امر فدک از
کتاب بحار الانوار مرویست که بعد از آنکه عمر خبردار شد که ابوبکر بحضرت فاطمه ع نوشته داده ملکیت فدک حق او است عمر آن نوشته را
از او علیها السلام طلب نمود و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در دادن امتناع فرمود پس عمر لگدی بر آنحضرت زد جنین بکری که
طفلی که در شکم داشت سقط ساخت و ضربت طپانچه بحضرت فاطمه علیها السلام زد که گوشوار از گوش شکست و بر گوشش ... بعد از آن
عمر آن نوشته را گرفت پاره کرد پس فاطمه هفتاد و پنج روز بعد از آن ... آن زن بیمار بود در روز آخر از آنحضرت رحلت
فرمود والله اعلم اهل نعمت

فصلک مزرقوه

صلب بفتح صاد سعفه ...
کاف نوشته است که براق قطع و فصل معامله کرده شده و مزرقوه لبند زاری ...
و الخبر باره که داشت ... و بات تعغیل الشعار ... نیکم بغوا کرده ... تعغیل ...

کرانیفقره اشارتست بآنچه در بعض روایات آمده که حضرت پیغمبر صلعم در مرض الموت فرمود که دوات و کاغذ بیاورید تا بنویسم برای شما نامه
که اگر عمل بآن کنید هرگز گمراه نشوید پس عمر مانع گردید و گفت ما شانه لیهجر استفهموه حسبنا کتاب الله یعنی چه حالت پیغمبر که بهذیان
میگوید از احوال او بپرسید پس بسبب این گفتار اختلاف کردند و بعضی دیگر اهتمام داشتند که کاغذ و دوات بیاورند و منازعه ایشان در
خدمت آنحضرت بطول انجامید بحدی که آنحضرت غضبناک شده فرمود که از نزد من برخیزید بدرستی که نیز او اذیت است برای شما اینکه
در حضور من نزاع کنید و در بعض روایات آمده که آخر کاغذ و دوات آوردند و حضرت آنچه را که خواست نوشت و باو داد و مکرر آنرا
عمر بدرید یا بسوخت و بعضی گفته اند که چون ابوبکر در منع حضرت فاطمه ع از فدک اصرار نمود مهاجرین و انصار او را ملامت نمودند پس
نوشت ابوبکر نوشته که فدک را بتصرف حضرت فاطمه دهند و عمر از این خبردار شد و گفت چرا کار بی کمک و حجت از امیدانی
پس آن کاغذ را از ابوبکر گرفت و پاره کرد انتهی و فقیر گوید که چون این اشتهار نزد شیعه و سنی است که عمر از نوشتن وصیت نامچه
حضرت پیغمبر صلعم مانع گردید تنزیل این کلام بر بعض روایات که شیعه نقل کرده تاویلی است بعید بلکه بعضی سنیه دعوی اجماع
برین ممانعت عمر نموده و طریق توجیه آن بوجوه بسیار سخیفه نموده چنانچه استاد … قدس سره در شرح … دیباجه کافی ذکر
کرده که ابن حجر عسقلانی در شرح کتاب بخاری که آنرا فتح الباری نامیده در مقام دفع طعن از عمر که منع کرد حضرت پیغمبر را از نوشتن
وصیت نامچه و گفت حسبنا کتاب الله نقل کرده از نووی شارح کتاب مسلم که او گفته اتفق العلماء علی ان قول عمر حسبنا کتاب الله
من قوة فقهه و دقیق نظره لانه خشی ان یکتب امورا ربما عجزوا عنها فاستحقوا العقوبة لکونها منصوصة واراد ان لا
ینسد باب الاجتهاد علی العلماء حاصل مقصود آنکه اتفاق کرده اند علماء سنیه بر اینکه سخن عمر که گفت بس است ما را کتاب خدا
از … وقت فکر او بود زیرا که ترسید که در وصیت نامچه نوشته شود چیزی که بعد از آن از عمل آن عاجز شوند پس
مستحق عذاب گردند … آنکه آنها منصوص و صریح باشند و اراده کرد عمر اینکه بسته نشود در اجتهاد …
… انتهی سبحان الله … آیه و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی … و با وجود آن … جایز دانسته اند … اینکه … حکمی … مردم
از آن … مستحق عذاب … باب اجتهاد …
الاناس عن العناد و … الفساد والآفة المنتهی فی یوم المعاد … بر …
… ابوبکر … حضرت فاطمه ع …
مراد از … نوشته باشد که حضرت پیغمبر صلعم در باب … فاطمه ع … و عمر آنرا … گرفته پاره نمود چنانچه …
از کتاب … نقل کرده که … حضرت فاطمه … علی … وصیت … علی …

وعهد ابی بشر … فی امیر المؤمنین علی … حقی و اخذ ارثی و خرق الصحیفة التی … فدک
وکان یطلب … جبرئیل و میکائیل و امیر المؤمنین ع و ام ایمن … حاصل معنی آنکه … نگذارد …
امتی که وانابند عهدی را که با خدا و رسول کرده بودند … حضرت امیر المؤمنین ع … فدک …
… نوشته بود آنرا ابدیدم … فدک … جبرئیل …

و تشمل بدده

و حضرت امیر المؤمنین ع و ام ایمن بودند …
اشارتست بآنکه بنای نظام اسلام بر نبوت و خلافت و تنزیل و تاویل قرآنست … و علم
ابناء … خود را بر اخرت … دنیا … و مردم … میکردند
و فقیر گوید که … بفتح شین … و سکون میم بمعنی مجتمع و متفرق آمده پس از اضداد است صاحب مجمع البحرین گفته که
جمع الله شمله ای ما تشتت من امره و فرق الله شمله ای ما اجتمع من امره و در اینجا مراد مجتمع است بقرینه … و دال
الجد که از باب تفعیل و ماخوذ است … بدد بفتح با و تشدید دال که مصدر باب فعل است بمعنی متفرق کردن …
والمذکور است علی ما فی مجمع البحرین و از جمله افعال القوم … که سبب تفرقه احوال امت و موجب اختلال …
ابن … که عمر … سقیفه … امامت …
امام را … که خود اختیار کرد … علامه رحمه الله … ابن عبد ربه در کتاب العقد نقل کرده که معویه …
ابی الحصین … ما الذی شتت امر المسلمین و جماعتهم و فرق ملاءهم و خالف بینهم …
… معویه گفت … ابن الحصین …
معویه گفت … ابن الحصین …
خبردار کنم … مسلمانان … امامت …
… معویه … و لو لا عمر استخلاف …
استخلاف ابوبکر ما کان فی ذلک اختلاف حاصل معنی آنکه اگر عمر خلیفه … ابوبکر …
… گفت که عمر میگفت لا احمل امرکم حیا و میتا یعنی … خلافت …
و ممات خود … خدا و رسول …
… خلافت …
… شوری …

و جای فی الهیون یعنی سند گویی مینمود بر جهود رضا شبیه بمؤمنان و در غضب بطور کافران مسلک می‌سپردی و روزی شیطان و روزی رحمن می‌شوی

و کمال بخل موصوفی زبیر و حاصل سخن آنکه احوالت در کمال اختلال است و اما تو ای عثمان پس قسم بخدا که اگر خلیفه شوی بنی معیط را

بر گردن مردم سوار میکنی و اگر چنین کنی هر آینه کشته میشوی بعد از آن این سخن را گفت و اما تو ای عبدالرحمن پس مرد عاجزی هستی

و بالجمله قوم خود را دوست میداری و اما تو ای سعد پس صاحب تعصب و خشم و جنگ و کشتن بسیار میکنی و اگر مباشر خلافت شوی در یکجا

می‌ایستی و اما تو ای علی پس اگر ایمان ترا با ایمان تمام اهل زمین بسنجند هر آینه از آنها افزون میشود پس علی ع از مجلس

بیرون رفت عمر گفت ... علیه اللعنه میگفت که قسم بخدا که میدانم مرتبه و منزلت این مرد را اگر او را بر خود فرمانروا سازید

هر آینه شما را بر راه راست خواهد رسانید پس ابن عباس گفت که مانع از تعیین کردن او برای خلافت چیست عمر گفت که راهی باو

نیست مانند آنکه پس عبدالله پرسید که چه مانع داری گفت ما خوش نمی‌آید که متحمل خلافت شوم در زمان زندگی و مردگی

دیگر چنین همچنین در جواب گفت که جمع نمیکنم برای بنی هاشم میان نبوت و خلافت بالجمله با اینکه هر کدام از آن پنج کس را

بعیبی معیوب کرد و در شان علی ع هیچ عیبی نتوانست گفت و بعد باز اثبات از او اخلال شوری ساخت و طرح این بنا را نمود که ای

کرد خانه دنیای عثمان ابادان و خانه عقبای او ویران شود و بیعت مردم برای امامت حضرت علی ع منعقد نشود و تحمل خلافت برای

ترک تعیین او می‌بهانه نمود با اینکه شوری مشتمل بر این نحو قبود عین تعیین بود و ابقا اینکه اختیار را بر طرفی که عبدالرحمن که

عبدالرحمن در آن باشد و امر ... مخالف آنها نمودن و مدت شوری را حصر در سه روز نمودن بدون عتی چند بود که سند ... گذاشت

و اگر این امور را با مجتهد ایشان امیکذاشت که بود که اختیار میکردند چیزی را که بهتر بود بحسب ... با اینکه تکلف ... که

از این قیود شرعا موجب قتل نبود ... بالجمله که قرار داد این شوری بنحو مذکور شرعی بود که مبادا که کسی معین

... باشد و وبال آن بعهده عمر باشد چنانچه بسا ابن تغابن گذاشته با تأیید استبعاد کرده از اینکه عمر چنین

باطل ... بندگی کند و اصحاب بنای شوری را بر این نهج نهند با آنچه منکر ... شده و بعضی از آنها مجتهد

... بر تسلیم آن گفته شده و گفته که شاید منظور او از آن ... تفضیل باشد بر امامت علی بن ابیطالب ع و ... که شاید چه اهل شوری ... باشند بر اجتهاد ... گفته که ... از امر ... بعد از سه روز ... و ... الذین ... فتنه و فساد ... که قرار دادن شوری و تعیین آن بهر ... که ... امامت ... بلکه ... تعیین عبدالرحمن ... احتیاط ... حضرت ... خاتم الانبیا

علیه و آله التحیه و الثنا روا باشد که شوری قرار دهند و شخص را معینه معین نکنند چنانچه سنیان میگویند از عمر نیز

چنین میکرد و البته با ... اقرب مینمود بلکه لا اقل با اعتقاد فاسد خود مقتضای و لکم فی رسول الله اسوة حسنة

عمل کرده بود لعنه الله که او را غیر از عناد غرضی نبود قاضی در رد ثانی گفته که حکایت ... عمر آن پنج نفر را چون

بسیار مشهور است ظاهر میشود که فضل در این مقام تجاهل نمود با اینکه قاضی القضاة که از جمله متعصبین و متعنتین

اینان است تکذیب آن نمود و ... این قضیه در کتب ... با نظر ... این مضامین را نقل کرده و در رد ثالث گفته که با وجود

اطلاع و اعلام عمر بر معایب آن پنج نفر باز ایشان را در شوری شریک کردن با تجویز اینکه فرعه امامت بنام یکی از ایشان

بر آید دلیلی است بر اینکه منظور آن لعین نسبت تفضیل بر حضرت امیر المؤمنین ع است پس حمل اظهار عیوب ایشان بر تنقیص

... از امر عیب ... بسیار خفیفست و در رد رابع گفته که نزاع در محض حصر اهل شوری در شش نفر نیست بلکه سخن در ...

ارباب ... کار را بنحوی گذاشتن که حضرت علی ع محروم شود بر اینست و قرار دادن این نحو شوری که عبارت اخری ... بعضی

الی است با قول عمر که متحمل آن در حیات و ممات نمیشوم منافات ... با اینکه خلافت عثمان منتهی بمعایب عظیمه گردید و

رخنه فتنه بخروج ناکثین و مارقین و قاسطین انجامید و ... از ناصواب ... و ابدا الا باد خواهد کشید

و در رد خامس گفته که اگر امام زمان حکم حرم ... کنند و حمل آن بر تهدید و وعید بدون دلیلی ... مجاز باشد هر آینه

امان از دلالات برخیزد و راه ضلالات با این نحو تاویلات مفتوح گردد و بعد از این گفته که بسیار عجب است که

نامه ... اجتهاد در شان عایشه و طلحه و زبیر و معاویه میکنند و ایشان را بسبب این اجتهاد خطا معذور و ماجور

میدانند و حضرت امیر المؤمنین ع را در ... امامت و خلافت معذور نمیدارند انتهی و فقیر گوید که جواب

اجتهاد معاویه را بسیار صواب گفته‌اند بعضی سادات فضلا منقولست که در زمان ... که صاحب ... ممالک ... بود

بود ... فاضل وارد مجلس ... اهل سنت در باب ... سخنان در آن مجلس میگذشت ... از آن سید پرسید که

چه دلیل دارند بر جواز لعن معاویه سید گفت ایشان میگویند که معاویه چه دلیل داشت بر جواز محاربه با علی ع ... گفت

او مجتهد بود و خطا کرد و مجتهد مخطی ... با اینکه ... باشد سید گفت که شاید ... و ... نیز اجتهاد غلطی کرده باشند

و باین سبب معذور و ... رحمی را ما جور ... بعد از آن سید گفت که مرا سوالی دیگر بخاطر میرسد اگر

حضرت ... بعرض ... شود ... گفت بپرس سید گفت اگر فرض کنیم که اگر در این عصر علی ع و معاویه هر دو زنده

و ... مجادله و محاربه باشند و هر یک حضرت را باعانت خود بطلبند حضرت اعانت کدام خواهد فرمود ... تامل

کرد و گفت که چون علی را امام ... لابد اعانت او خواهیم نمود سید گفت که با وجود ... علی ... هر گاه ...

وجمعی که معاویه گویند که برای خود تلاش خلافت میکردند با عثمن معارضه نکردند تا معارضه آنها مفضی شود بوقوع فتنه و عدوان بلکه
سبب تفرقه امور مسلمانان خروج طائفه بود که بهرش که باجتهاد غلط خود با علی عم معارضه نمودند و طریق تجاوز و محاربه
با او را پیمودند با آنکه در این مقام حق بجانب علی بود علیه السلم انتهی و فقیر گوید که این کلام آخر فضل بن روزبهان تعریض است بطلحه
و زبیر و معویه که با علی عم محاربه کردند و قاضی نور الله مرقده گفته که اگر عمر در این سخن خود صادق میبود که از ترس خدا تقبل
خلیفه بعد از خود ننمود میبایست تقریر خلافت ابوبکر نیز نکند با آنکه شارح موقف معترف است بانکه خلافت ابی بکر
باختیار عمر بود و دیگر آنکه قرار دادن شوری نیز قسمی از تحمل است خصوصا با قیدی که در آنجا ملحوظ داشته و آن این بود بنا
گذاشته که غیر عثمن کسی مرتکب آن نشود بلکه منظور عمر از قرار دادن [illegible] اهلیت بود که بحسب ظاهر ترجیح احدی بر حضرت امیر علیه السلام
ننهد و فتنه که مترتب بود که بر آن ترجیح مترتب شود و ایضا امر کشتن بعض اهل شوری بنا بر بعض صور چگونه جمع میشود
با ترس از خالق البشر و دیگر آنکه استدلال فضل بر اینکه فتنه در زمان عثمن شد و بعد از فوت او بروز نمود مدخول است
بانکه شاید منشاء خروج طلحه و زبیر حکایت شوری باشد باعتبار آنکه چون بسبب شوری خود را در عرضه امامت
دیدند بنا بر خام طمعی بود در تحصیل آن دویدند با آنکه در زمان عثمن نیز علم مخالفت او افراختند و مردم را بر قتل عثمن حریص
میساختند و آن را از جانب او انداختند چنانچه ابن قتیبه در کتاب السیاسة والامامة نقل کرده که وکان طلحة بن
الفریقین جمعا علی عثمن یعنی اهل البصرة والکوفة و مال عثمن الی علی عم فاخبره انه منع من الماء و یستغیث به فبعث
الیه بثلث قرب من الماء فما کادت ان یصل الیه حاصل معنی آنکه طلحه رغبت میفرمود اهل کوفه را بر جنگ با عثمن و عثمن بجانب حضرت
علی عم عرض کرد که آب را بر روی او بسته اند و طلب داد خواهی از آنحضرت میکرد پس آنحضرت سه مشک آب برای او فرستاد
نزدیک شود که آن آبها باو برسد و ایضا ابن قتیبه گفته که بعد از آنکه بیعت امامت حضرت علی عم انعقاد یافت طلحه
بعایشه این خبر نقل کرد عایشه گفت علی چه کاره است که بر ما مسلط شود من داخل نمیشوم در مدینه مادامکه علی عم در آنجا باشد
پس فرستاد عمرو بن عاص را نزد سعد بن ابی وقاص و سئوال نمود از قتل عثمن و قاتل آن پس نوشت سعد در جواب عایشه که
انک سالتنی عن قتل عثمن و من قتله و تولی کبره و انی اخبرک ان عثمن قتل بسیف سلته عایشه و صقله طلحة و سمه
ابن ابی طالب حاصل معنی آنکه عثمن کشته گشت بشمشیری که کشید آن را از غلاف عایشه و تیز کرد آن را طلحه و زهر آب داد آن را علی بن
ابیطالب عم با جمله که هر کدام دخلی در انجام این امر داشتند و دارند قاضی نور الله مرقده گفته که از این ظاهر شد که شوری
فتنه بود که عمر آن را ابتدا کرد و آخر منجر بمفاسد عظیمه انجامید و چون تفصیل این امر موقوف بنقل حکایت شوری
در این مقام مینماید لهذا قلم صدق رقم مجملی از آن را بر لوحه عرض میگذارد صاحب مجالس الانوار از کتاب ارشاد القلوب نقل کرده

ابو [illegible] رضی الله عنهم گفت که عمر بن خطاب قدس سره بعلی عم و عثمن و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص گفت بعد از فوت
عمر داخل خانه شوند و در خانه را بر روی مردم ببندند و تا سه روز در کار امامت با هم مشورت کنند پس اگر پنج کس از ایشان
اتفاق بر قولی کنند آن یکی را که مخالف ایشان [illegible] را اتفاق بر قولی کنند آنگاه سه کس که خلاف
ایشان گویند بکشند [illegible] که عمر خلافت را در میان شش کس قرار داد
[illegible] راضی با امامت آنها [illegible] شوند تمام جمعی را که عبد
الرحمن بن عوف داخل ایشان باشد بکشند جمعی را که عبد الرحمن [illegible]
از آن سه اقدم بیرون گذاشته حالی که بر دست عبد الله بن عمر [illegible]
اند با تمام بعد از سه [illegible] منزل کشتی که در زمان حیات [illegible]
[illegible] ابن عباس از کیفیت [illegible] آنحضرت [illegible] شنیدی قول [illegible]
[illegible] دیگر با دیگر بیعت کنند [illegible] که عبد الرحمن میان ایشان باشد [illegible]
پس حضرت امیر عم فرمود [illegible] عثمن داماد عبد [illegible]
حضرت امیر عم فرمود که [illegible]
[illegible] شود و تا با او [illegible]
[illegible] اگر عمر زنده [illegible] با اهل بیت [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] و او امروز که جدا میشود [illegible] حق از باطل و در بعض روایات [illegible]
[illegible] حضرت علی عم [illegible] فضایل خود را بر اهل شوری فرمود [illegible]
[illegible] رحمه الله گفته که عمر در قضیه شوری [illegible] بیعت کرده [illegible]
[illegible] اینکه بنا بر آن در حصر [illegible]
[illegible] اهل امامت [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible]
عبد الرحمن بن عوف راضی شود [illegible] ابن عمر [illegible] سعد [illegible]
[illegible] که عمر در [illegible] نظر کرد و گفت که هر یک از شما امید [illegible]
[illegible] از دنیا [illegible] و [illegible] زبیر [illegible]

آتش میکنیم و دشمن او را هر چند که اطاعت کند بآتش عذاب نمائیم مراد این است که الله تعالی دوستان علی علیه السلام را توفیق توبه میدهد و مشمول شفاعت
پیغمبر و اوصیاء او میکند تا گناه هر که نسبت بدرگاه اله کرده باشند برطرف شود و دشمن حضرت علی علیه السلام هر چند که اظهار
اطاعت کند باید که این اطاعت مقبول نشود و توفیق توبه از گناهان نیابد و مشمول شفاعت پیغمبر نشود روز جزا

فصل اول نسب رفیع آن امام شفیع و منیع از جانب پدر از عبد المطلب تا آدم آن است که تفصیل نسب شریف
پیغمبر صلی الله علیهم اجمعین یوم المحشر و تفصیل آن در اصل سوم گذشت و بعضی از احوال خیر اشتمال عبد المطلب نیز در آنجا مذکور
گشت و عبد المطلب ده یا یازده پسر داشت علی اختلاف الروایات یکی از ایشان عبد الله است پدر حضرت پیغمبر و دیگری ابو طالب
پدر امیر المؤمنین حیدر علیهم سلام الله الملک الاکبر و باقی زبیر و حمزه و حارث و غیداق و ضرار و عباس و مقوم و حجل و عبد العزی
که نام ابی لهب بود و اگر مقوم و حجل نام یک کس باشد که قیل او ده پسر داده میشوند و تتمه از احوال ابو طالب در اصل سوم گذشت و در اینجا
نیز قلیلی از آنها در ضمن سه مقام بیان میشود [illegible] مقام اول بعضی گفته اند که ابو طالب علم او است [illegible]
در قرآن که حضرت علی علیه السلام از آن قلم نوشته این عبارت مکتوب بود که کتبه علی بن ابی طالب و بعضی گفته اند که ابو طالب کنیت و علم او عمران
و آنچه در بعضی تفاسیر مرویست مؤید است چنانچه فاضل الاحجی در تفسیر کریمه ان الله اصطفی آدم و نوحا الی قوله و آل عمران علی
العالمین گفته که ملا فتح الله رحمه الله در ترجمه خود آورده که در تفسیر اهل بیت وارد است که مراد با آل عمران علی بن ابی طالب و اولاد
امجاد او است زیرا که عمران نام ابو طالب است و این روایت در تفاسیر مشهوره یافت نشده بلکه بعضی را اعتقاد این است که مراد با آل عمران
اولاد عمران بن یصهر است که موسی و هرون باشند و بعضی گفته اند که مراد از آل عمران عیسی است که مادر او مریم دختر عمران بن ماثان است
و میان این دو عمران یکهزار و هشتصد سال بود انتهی ملخصا و جمعی را عقیده این است که ابو طالب کنیت است و علم او عبد مناف
بود بدلیل آنچه از عبد المطلب مرویست که در حین وصیت با بطالب فرموده که اوصیک یا عبد مناف بعدی بواحد بعد ابیه فرد یعنی سفارش
میکنم ترا ای عبد مناف بعد از من بیگانه و یکتا که بعد از پدر مانده تنها مراد حضرت محمد مصطفی است و ایضا گفته
وصیت من کنیته بطالب عبد مناف و هو شیخ [illegible] گرامی را که کنیت قرار دادم او را ابو طالب
که نامیدم او را ابو طالب او عبد مناف است در حالتی که صاحب تجارب روزگار و عارف [illegible] غدار و صلاح کار [illegible]
و مؤید این است حدیثی که در فصل بعد از این از معانی الاخبار نقل میشود و [illegible] بر شرح شافی [illegible] ظاهر میگردد که
تسمیه ابو طالب بعبد مناف باعتبار این است که قصی که از اجداد ایشان است [illegible] مسمی بعبد مناف و بعد از تعظیم او پسر خود را
که مسمی بمغیره بود ملقب بعبد مناف نمود و عبد المطلب نیز جد خود را در علم پسر خود ابو طالب فرمود و ایضا ظاهر میشود که مناف لفظی است
مشترک میان نام برادر قصی و اسم بتی که در زمان جاهلیت می پرستیده اند و اضافه عبد با آن باعتبار معنی اول است نه ثانی بنا بر آنکه

مقام دوم

آبا و اجداد او مؤمن بوده اند که نور محمدی منتقل بود و در اصل سوم گذشت که پیغمبر فرموده لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام المطهرات [illegible]
و دیگر آنکه ابو طالب مؤمن بود و لیکن بجهة مصلحت اعانت حضرت پیغمبر ایمان خود را پنهان میکرد چنانکه بسیاری از علمای نیز با این
عقیده اند و ابن ابی الحدید [illegible] در شرح نهج البلاغه [illegible] گفته که والظاهر انه کان من اوصیاء ابراهیم
اسلامه من مذهب الامامیة بحیث نسب المخالف فی ذلک الیهم و تواترت الاخبار من طرق الخاصة و العامة
فی ذلک و نقل کرده که شمس الدین فخار بن معد الموسوی که از اعاظم علمای امامیه است کتابی در این باب نوشته و اخبار و احادیث بسیار
از طرق خاصه و عامه برای تصدیق این دعوی در آن نوشته و ایضا نقل کرده که ابن اثیر از جمله علمای عامه در جامع الاصول گفته که
و ما اسلم من اعمام النبی صلعم غیر حمزه و العباس و ابی طالب عند اهل البیت علیهم السلام و از جمله اخبار عامه نقل کرده که
ابو الفرج اصفهانی بسندی که مذکور است در آن کتاب روایت کرده از ابن عباس که روزی ابو بکر دست پدر خود ابو قحافه را
گرفته بخدمت حضرت پیغمبر صلعم رسانید در حالی که ابو قحافه از غایت پیری کور شده [illegible] پس پیغمبر صلعم بابی بکر فرمود
که این مرد پیر را سوار کرده نزد من میاوردی ابو بکر گفت که اراده کردم یا رسول الله که او را اجر دهد الله تعالی اما و الذی بعثک
بالحق لانا کنت فرحا باسلام عمک ابی طالب منی باسلام ابی التمس بذلک قرة عینک حاصل معنی آنکه سوگند
[illegible] که من مسرور تر بودم باسلام عم تو ابو طالب [illegible] باسلام پدر خود
فی الواقع در حالی که توقع دارم این که بسبب آن چشم تو روشن گردد آنحضرت فرمود که راست گفتی و شیخ طبرسی رحمه الله گفته که اجماع
اهل بیت بر ایمان ابو طالب تمام شده و اجماع ایشان حجت است باعتبار آنکه ایشان یکی از دو ثقل اند که پیغمبر امر باتباع
ایشان فرموده بقوله انی تارک فیکم الثقلین [illegible] و غیره گوید که حدیث ثقلین در اصل [illegible] گذشت و هم
می آید و از جمله ادله ایمان ابو طالب است بعضی احادیث ابواب [illegible] کتاب الحجه کافی مثل اینکه الله تعالی حرام کرده آتش را بر
[illegible] که تربیت حضرت پیغمبر صلعم نموده و در اصل سوم گذشت که مراد از آن ابو طالب است و مثل آنچه مرویست [illegible] عبد الله علیه السلام
قال ان مثل ابی طالب مثل اصحاب الکهف اسروا الایمان و اظهروا الشرک فآتاهم الله اجرهم مرتین حاصل معنی
اینکه حضرت صادق علیه السلام فرموده که حال ابی طالب حال اصحاب کهف است که از باطن مؤمن بودند و اظهار شرک میکردند
[illegible] از زمان [illegible] دو بار یکی برای ایمان و دیگری برای تقیه [illegible]
و مثل اینکه مرویست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که بعضی از مخالفین میگویند که ابو طالب کافر بود
آنحضرت علیه السلام فرمود که کذبوا کیف یکون کافرا و هو یقول الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبیا کموسی خط فی اول الکتب
یعنی دروغ گفتند [illegible] چگونه ابو طالب کافر میباشد و حال آنکه در شان پیغمبر [illegible]

کارزار حاضر شوید و معویه بمیدان آمده مبارز طلبد و علی ع حضرت را بمجاهده با او امر فرماید آیا با او جهاد توانید نمود حزم گفت
که غرض از اطاعت علی ع حضور در موکب همایون او و بغیر از جهاد چیزی نبود سید گفت که اگر در مقام جدال بر معویه غالب
شوید او را خواهید کشت حزم گفت که بغیر این چیزی بخاطرم نخواهد گذشت سید گفت که هرگاه حضرت اطاعت علی ع
بر خود اینقدر لازم دانند که اگر غالب شوند او را بکشند روافض چه کاری بکرده اند که بر طبق اخلاص با علی ع لعن بر معویه
بحسب اجتهاد خود میکنند مشهور است که سید بدان تنفر پیش از آن روز در باب تحقیق حزم توقف نمود و آن مجلس
بجانب ایران جنت نشان ارتحال فرمود انتهی … سوم

و عزیز ذلیل بود

اشاره کند
مراد بعزیز حضرت امیر المؤمنین ع است بنابر آنکه مردیست که او و فاطمه علیهما السلم از رسول الله صلعم پرسیدند که
کدام یک ما را بیشتر دوست میداری فرمود که فاطمة احب الی وانت اعز علی منها یعنی فاطمه را بیشتر دوست میدارم
و تو عزیزتری پیش من اما مراد این باشد که بر تو بیشتر مهربانم از آنکه میدانم که مقتبر تو ظلم و ستم بیشتر خواهند کرد
بالجمله المنافقان حضرت امیر المؤمنین ع را که عزیز پیغمبر بود صلعم ذلیل و خوار ساختند و بلعن و طعن و دشنام مبالغه
پرداختند و این از شامت امامت ابی بکر بود که چون غصب خلافت نمود جمعی از منافقین را فرمود که غبار فتنه و فساد
برانگیختند و بر سر حرم سرای حضرت علی ع آتش ریختند و او را برای این بیعت مظلوم بزور از خانه بیرون کشیدند و این را برای
خود فخر میدانند چنانچه معویه در اوقات حکومت خود آنحضرت را به بیعت خود تکلیف نمود و بعد از آنکه آنحضرت
تخلف فرمود آن زشت بد سرشت باین عبارت نامه بآنحضرت نوشت که انک علی الخلفاء حسدت و علی کلهم بغیت
ولو متبیک تنتظر الوحی کانک نبی … فادوک للبیعة کما یقاد الجمل المخشوش حاصل معنی آنکه بدرستی که تو یا علی
حسد بردی بر خلفا و سرکشی کردی بر همه آنها و ملازم خانه خود گردیدی بر حالی که انتظار وحی میکشیدی گویا که خود نبی …
میدیدی تا اینکه کشیدند برای بیعت ترا چنانچه میکشند شتر مخشوش را و آن بجا آوردند … عبارت …
که در بینی او … کنند تا رام شود و بهر جانب که اگر کشند سر باز نزند پس آن امام همام علیه التحیة والسلم در جواب
کلمات چند قلمی فرمود که از آنجمله اینست فلعمری لئن اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع ولعمر الله لقد اردت ان
تذم فمدحت وان تفضح فافتضحت وما علی المسلم من غضاضة ان یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی دینه
ولا مرتابا بیقینه الحدیث حاصل معنی آنکه گفتی ای معویه که میکشیدند مرا برای بیعت چنانچه شتر مخشوش کشیده میشود …
که خواستی مذمت من کنی پس مدح کردی و خواستی که مرا رسوا کنی پس خود رسوا شدی چه ظاهر است که اگر آن بیعت راضی میبودم
از آن امتناع نمی‌ورزیدم و جبر کردن ایشان مرا بر انکار برای تو و الخلفا عیب است و عار و بر مرد مسلمان نقص …

١٠٤

بکه مطلع باشد … کسی که در دین خود … داشته باشد و شبهه بیقین خود راه ندهد حاصل آنست که با وجود خلاص بعد کافتاد
عالمیان ناقص نشود مرتبه آدمی بطلوع … قیل … سگ بر کوه … اگر کاسه زرین بشکند قیمت سگ …
زر کم نشود انتهی کلام آن … معصوما و لغو گوید که بر خلاف … حضرت مرتضی علی ع از دوستی و شیعه حقی آن
کلام اما چون … امام مشارق و مغارب با قرار احباب و اقارب متعبر است بحصول مقاصد و وصول
مآرب … قلم … شمه از حسب و … القاب آن … در ضمن مقدمه چهار
نقل … علامه حلی رحمه الله … از اخطب خوارزم که از اکابر … است … حضرت
پیغمبر ص فرمود که بدرستی که خدا … گردانید برای برادرم علی ع فضیلتی چند که از جهت کثرت شمرده نمیشوند پس کسی
ذکر فضیلتی از فضایل آنحضرت کند و اقرار بآن داشته باشد خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و
کسی نویسد یکی از فضایل او را همیشه ملائکه طلب آمرزش کنند برای او از الله تعالی در مدت زمانی که باقی باشد از آن نوشته
… بشنود فضیلتی از فضایل او را آمرزیده شود برای او گناهانی که … کسب کرده آنها را …
نوشته را که فضایل علی ع در آن … آمرزیده شود برای او گناهانی که بدیدن کسب کرده بعد از آن حضرت پیغمبر
فرمود که نگاه کردن بجانب علی ع عبادت است و یاد کردن او عبادت است و قبول نمیکند خدای تعالی ایمان هیچ بنده را مگر
بدوستی او و بیزاری از دشمنان او و بعد از آن در فضایل آن امام عالیمقام علیه التحیة والسلم نقل کرده از ابن مسعود که حضرت
پیغمبر ص فرمود که بعد از آنکه الله تعالی آدم ع را آفرید و روح در قالب او دمید آدم عطسه کرد و گفت الحمد لله پس وحی
رسید بآدم ع که ای بنده من ستایش کردی مرا قسم بعزت و جلال خودم که چنانچه اراده خلق دو بنده …
نمیکردم … ترا خلق نمیکردم … حضرت آدم ع پرسید که آن دو بنده … رسید حضرت باری
فرمود که ای آدم سر خود را … نظر بجانب عرش انداز پس آدم سر خود را بلند کرد پس دید … نوشته دید
لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکر حقه لعن و خاب اقسمت
بعزتی و جلالی ان ادخل الجنة من اطاعه وان عصانی واقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه وان اطاعنی
حاصل معنی این کلمات … آنکه … مستحق عبادتی مگر خدا … بتصدیق … مستحق عبادت … میکنند عاقلان
و محمد ص پیغمبر رحمت … بر عالمیان چنانچه فرموده در کتاب مبین خود وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و علی ع برپا دارنده
حجت و امامت … امام … حق او را بشناسد … پاکیزه بود و کسی که حق او را انکار کند از رحمت خدا دور …
… قسم … خود … داخل … اطاعت او کند … قسم … که داخل

پیغمبر صلعم که بعضی مؤمنان ... [illegible] ... بعضی گفت ... فاطمه ... حضرت پیغمبر ... [illegible]

[illegible] ... حضرت پیغمبر ... [illegible]

[illegible] ... فاطمه ... [illegible]

... حضرت پیغمبر ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... انتهی ... [illegible]

[illegible] ... امام ... [illegible]

... والله اعلم انتهی فصل سیوم در ...

در ولادت و وفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و وقت اسلام ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... در خانه کعبه ... [illegible]

[illegible]

که دعوی کفر درشان او میکنند این بیت که ما یافتیم محمد صلعم را پیغمبری که مانند موسی علیه السلام نوشته گشته بنبوت او در کتابهای سابق
آسمانی پس نامبرده او امام علیه السلام فرمود که این شعر یکجهت دلالت بر ایمان ابوطالب دارد یکی تصدیق بنبوت محمد صلعم و دیگر تصدیق
بنبوت عیسی علیه السلام و دیگری التصدیق کتب آسمانی از رسل علیهم السلام پس کفر درشان ابوطالب دروغ است و بهتان و مثل آنچه منقول است
که عن ابی عبد الله علیه السلام قال اسلم ابوطالب بحساب الجمل وعقد بیده ثلثا وستین و اینحدیث باشکال مشهور
و از مطارح انظار ارباب شعور است استاد قدس سره گفته که با در بحساب برای آنست حساب بمعنی کاف است الجمل بضم جیم
وتخفیف میم مفتوحه جمع جمله طوائف دمان عقد لفظ عین بی نقطه وقاف ودال بی نقطه از باب ضرب است و ضمیر راجع است
بابی عبد الله العقد کردن و لکنا بهم داشتن انگشتان بر وضعی که از آن عددی معلوم شود بیان این آنکه قدماء بسی هیئت را
در انگشتان دست راست و دست چپ قرار داده اند برای ضبط یک تا ده هزار مثل اینکه برای دلالت بر یک انگشت کوچک دست راست را
میخوابانند بر وضعی که سر انگشت از بیخ انگشت بسیار نگذرد و برای دلالت بر دو انگشت پهلوی او را نیز میخوابانند بهمان روش و برای
برسه انگشت میانه را نیز میخوابانند بهمان روش و برای دلالت بر شصت ناخن انگشت دست راست ابر بشکم شند میان ای از جمله سه بند
شهادت دست راست میرسانند پس هیچگاه اینها بعمل آورند چنانچه بر آنند از آن میکنند عدد شصت وسه مفهوم میشود و در اینحدیث
در احتمالست یکی اینکه خصوص این صورت انگشتان مطلب باشد و خصوص عدد مطلب نباشد پس مراد اینست که ابوطالب
بعمل سر کلام مرد خواه بشعر و خواه بغیر شعر دوم اینکه خصوص عدد مطلب باشد پس مراد اینست که ابوطالب شصت وسه سالگی
در اظهار اسلام پس هرکه منکر اسلام او شود مکابره میکند و حاصل معنی اینحدیث اینست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مسلمان ابوطالب
بروش کهکافی اصناف ظاهر بود است برای توضیح یا ترقی و بیان اینکه بر موافق معنی الف اسلام او ظاهر است لکن بهم داشت
انگشتان جمع امام عم شصت وسه انتهی ملخصا وفاضل مجلسی رحمه الله در کتاب اربعین بعد از نقل اینخبر گفته که اقول هذا الخبر مما تحیر
فیه الجهله وقد قیل فیه وجوه الاول ما رواه الصدوق رحمه الله فی کتاب معانی الاخبار عن محمد بن المظفر عن محمد بن احمد
الداودی عن ابیه قال کنت عند ابی القاسم بن روح فسأله رجل ما معنی قول العباس للنبی صلعم ان عمک اباطالب قد
اسلم بحساب الجمل وعقد بیده ثلثة وستین فقال عنی بذلک اله احد جواد وتفسیر ذلک ان الالف واحد واللام ثلثون
والهاء خمسة والالف واحد والحاء ثمانیة والدال اربعة والجیم ثلثة والواو ستة والالف واحد والدال اربعة فذلک
ثلثة وستون اعترض علیه بعض الفضلاء فی العصر السابق بعد حکمه بالبعد بان قوله بیده لا فائدة له حینئذ و ان ضمیر
للعباس او لابیطالب قول الاعتراض علی الاخبار و ان بعدت عن الافهام لیس من طریقة الاتقیاء الاخیار اذ هؤلاء
الاجلاء الفائزون بمدرجة السعادة کانوا فی تلو تبعة العصمة وکثیرا ما کانوا یقولون لا نقول شیئا برایتنا

اله احد

الی الایمان ولذا لم یؤمن فقال علیه السلام لیس الامر کذلک بل کان قد امن واقر وکیف لا یکون کذلک والحال انه
کان من الاوصیاء وکان امینا علی الوصایا الانبیاء وحاملا لها الیه صلعم فقال السایل هذا موجب لزیادة
لزوم الحجة علیهما حیث علم بنبوته بذلک ولم یقر فاجاب علیه السلام بانه لو لم یکن مقرا لم یدفع الوصایا الیه
الثالث ان یکون المعنی انه لو کان محجوجا به ونائبا لم یدفع الوصیة الیه بل کان ینبغی ان یکون عند
ابیطالب الوصایا التی ذکرت بعدها لانها غیر الوصیة الاولی واختلاف التعبیر یدل علیه فدفع الوصیة
کان سابقا علی دفع الوصایا واظهاره لا قرار وان دفعها فی غیر وقت یدفعها الحجة الی المحجوج بان
کان متصلا علیه وانه لعدد فعها فالحمل الدفع یوم موته انتهی سلسبیلا نسب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از جانب مادر بر نوحیه است که علی بن فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و حیران سبکی قبل از این امام اصاغر
داعاظم که از جانب پدر و مادر منسوب باشند بهاشم لهذا مذکور شده در مناقب ابن شهر آشوب که هو اول
هاشمی ولده هاشم مرتین لتغیر علی عالی تبار علیه السلام بالتیل و النهار و اول کسی که زاییده او را هاشم دو بار
ابراز زیادتی توضیح بجناب علی علیه السلام از احوال مادرش فاطمه بنت اسد مذکور میشود در این مقام فاضل مازندرانی رحمه الله
نقل کرده از مادر علیه اللعنه که وما جاء فی الحدیث من ذکر فاطمه بنت اسد صحیح وصحت هجرتها کما قال العینی و لعله
خلط فالمن غرم القائل هاجرها لحدیث حجة علیه انتهی وشیخ مفید طاب ثراه در کتاب ارشاد نقل کرده که فاطمه بنت
اسد از قبیل مادر مهربان بود نسبت بحضرت پیغمبر صلعم و آنحضرت را در کنار خود تربیت مینمود و آنحضرت شکر نیکیهای
او را بسیار مینمود داایمان آورد در میان جمعی که اول ایمان آوردند و در باب مولد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
از کتاب کافی حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ترجمه آن علی ما فی الشرح الکافی اینست که وقتی که
فاطمه بنت اسد مژده ولادت حضرت پیغمبر صلعم را بابیطالب رسانید ابوطالب او را این نوید تمام امید خوش سند کرداند
اصبری سبتا ابشرک بمثله الا النبوة یعنی صبر کن بقدر یک سبت تا بشارت دهم ترا بفرزندی که مثل او باشد در صفات
غیر از پیغمبری حضرت صادق علیه السلام فرمود که سبت عبارت از سی سال است که میان تولد حضرت پیغمبر و حضرت علی علیهما السلام فاصله
فاصله بود و ایضا حضرت صادق علیه السلام فرمود که این فاطمه اول زنی بود که مهاجرت کرد بسوی پیغمبر صلعم از مکه تا مدینه پیاده و
مهربان ترو تحسین شنوتر مردمان نسبت بحضرت پیغمبر صلعم پس شنیدند روزی از آنحضرت سؤال از جمیع که مردمان در روز قیامت
برانگیخته وجمع میشوند بهمان حالی که بر هنگان باشند چنانچه از مادران زاییده شدند پس فاطمه گفت واسوئتاه
در نوبت حضرت رسول صلعم با او فرمود که من مطلبیم از خدا آنچه که رخت کوشیده برانگیزاند ترا و دفنی دیگر شنیدند که حضرت

لهذا متعرض آن نگردید و صاحب مجمع البحرین گفته که در حدیث شعبان نور که اسناد آن کرده‌ایم در غفاری روایت کرده بود در آن نور
که مستحق حساب نیست مگر او که ابوطالب در نادانی که بزبان حبشه ایمان آورد با این که گمان بخدمت حضرت پیغمبر صلعم عرض کرد که بزبان
حبشیه یعنی آنحضرت فرمود که ای عمو خداوند دود جمیع اسم کلام ابن مسلم فرمود ابوطالب گفت اسلمت لله ما فاطا
بعد شهادت میدهم از روی اخلاص و تعیین که نیست مستحق عبادتی مگر خداوند رب العالمین و پس از آن حضرت پیغمبر صلعم گریه کرد
و فرمود که خدا تو را حکم کرد ساخت با ابیطالب رحیم مراد و در ابواب التاریخ کتاب الحجة کافی مرویست که عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ان اباطالب اسلم بحساب الجمل بکل لسان و فاضل مازندرانی گفته که شاید مراد از بکل لسان این باشد که آنحضرت جمع
که ایمان ابیطالب بزبان حبشه بود واقع نیست بلکه حق این که ایمان آورد بزبان عربی یا مراد این که بهر زبانی اظهار ایمان نمود
و زبان حبشه نیز از جمله آنها بود و در این مقام حدیث ابی ذر را از تفسیر وکیع مذکور ساخته و نقل بعض احتمالات سابقه نیز کرده
و استاد قدس سره احتمال داده که در این حدیث مراد از حساب کافی و جمل بضم جیم و تخفیف میم مضمومه جمع جمل بر وزن
بمعنی کلام که نیکو صفات و جود منه شد و قول امام عم بکل لسان برای ترقی و عبارت باشد از انواع بیان مثل نظم
و نثر و فعل و قول و قبل از بعثت رسول و بعد از آن و کنایه و صریح و حقیقت و مجاز و امثال اینها که در ابیات و خطب و اشعار
ابوطالب هست و دلالت بر اسلام او میکنند ظاهر اکثر احادیث این است که ابوطالب بر پیغمبر صلعم حجت نبود چنانچه در
ابواب التاریخ کتاب الحجة کافی مرویست که عن درست بن ابی منصور انه سال ابا الحسن الاول عم اکان رسول الله صلی الله علیه و آله
محجوجا بابیطالب فقال لا و لکن کان مستودعا للوصایا فدفعها الیه قال قلت فدفع الیه الوصایا علی انه
محجوج به فقال لو کان محجوجا به ما دفع الیه الوصیة قال قلت فما کان حال ابیطالب قال اقر بالنبی صلعم و بما جاء
به و دفع الیه الوصایا و مات من یومه و از اخبار استاد قدس سره در حل این حدیث در اصل سیوم گذشت
که سلیقه او قدس سره این است که ابوطالب وصی نبوده اما فاضل مجلسی رحمه الله بعد از نقل این حدیث در اربعین باو بل
نقل نموده و بعض آنها مرجحیت است که ابوطالب وصی نبوده بوجهی عبارت اربعین چنین است که الاول هو الاظهر عندی انه
سال هل کان ابوطالب الحجة علی رسول الله صلعم و امامه فاجاب عم بنفی ذلک معللا بانه لو کان مستودعا للوصایا
لما دفعها الیه الا علی انه اوصی الیه و جعله خلیفة له لیکون حجة علیه بل کما یوصل المستودع الودیعة الی صاحبها
فلم یفهم السائل ذلک و اعاد السؤال و قال دفع الوصایا مستلزم لکونه حجة علیه فاجاب عم بانه دفع الوصایا
علی الوجه المذکور و هذا لا یستلزم کونه حجة بل ینافیه و قوله عم مات من یومه ای یوم الدفع لا یوم الاقرار
الثانی ان یکون المعنی هل کان الرسول صلعم محجوجا ای مغلوبا فی الحجة بسبب ابیطالب حیث قصر فی هدایته

اصلی الله علیه و آله ... گفته که جمهور مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه حضرت علی عم اول کسی است که اقرار کرد بنبوت پیغمبر
و منقولست از حضرت امیر المؤمنین عم که عبدت الله تعالی قبل ان یعبده احد من هذه الامة خمس سنین یعنی بندگی کردم مر
خدا تعالی قبل از همه این امت به پنج سال و در بعض ایام عمر در حین قرار باسلام در آن وقت بین الانام پنج سال و هشت سال و دوازده سال
و بعضی اقوال گفته شده و آنحضرت در همه مشاهد جنگ در خدمت حضرت رسول صلعم بود مگر در جنگ تبوک که حضرت او را در مدینه خلیفه
خود فرموده و گفت که اطمینان خاطر آن برگزیده معبود که اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و بیان این حدیث
در اصل سیوم شده و بکم و ایضا در مشکاة دیگر نقل کرده که اول کسی که حضرت علی عم در اسلام اتفاقی است بلا کلام و محی السنة بغوی
از معانقان منزلتی ندارد در میان ایشان باعتبار اینکه ابی یکی از اعاظم علماء سنیان است در کتاب رجال الاکمال گفته که اتفق الجمهور
علی ان علیا رضی الله عنه اول من اسلم الحدیث اولکم واردا علی الحوض اولکم اسلاما علی بن ابیطالب نزد جمهور سنیان
بر اینکه حضرت علی عم اول مسلمانانست باعتبار اینکه دلالت این حدیث پیغمبر صلعم بر این دعا که آنحضرت صلعم فرمود که اول کسی
که وارد میشود در حوض کوثر بر من اول کسی است که ایمان آورد به من داده است علی بن ابیطالب علیه السلم ما تقی قبل اللیالی و الایام انتهی و علامه
رحمه الله گفته از جمله احادیث عامه و دلالت امامت علی عم است حدیثی است که در کتاب مناقب ابن مردویه که حجت است نزد اهل سنت
باسناد مرویست که ابوذر رضی الله عنه گفت که بخدمت حضرت پیغمبر صلعم رسیدم و از آنجناب پرسیدم که محبوب‌تر اصحاب نزد تو کیست
تا اگر کاری روی دهد با او باشم و اگر حادثه رخ دهد در خدمت او بسر بریم آنحضرت صلعم فرمود که هذا علی اقدمکم سلما و اسلاما یعنی
الامر که تو میخواهی علی است عم که بیشتر است از شما در سلم و سلام و فضل بن روزبهان گفته که این حدیث بر تقدیر صحت نص در امارت نیست
بلکه دلیل فضیلت و بسیار محبوب بودن نزد نبی است و اگر مقصود پیغمبر صلعم نص بر امارت بود باینکه این مقام برای اظهار آن
بسیار مناسب بود که میفرمود ان الامیر بعدی علی و قاضی نور الله مرقده گفته که نص بر امارت چنانچه بصریح لفظ میباشد
بنص قرائن و منجمله نیز میشود و ما نحن فیه از این قبیل است چه قول سائل و ان کان امر کنا معه و ان کان نائبة کنا دونه با قول
پیغمبر صلعم که هذا علی اقدمکم سلما نص است در اراده امارت و امامت باعتبار اینکه ذکر اقدمکم سلما و اسلاما برای توجیه حکم
علی عم امیر اولی است و عبارتی که فضل آن را صریح گرفته از قبیل تعیین طریق نیست که دلیل تحصیل نیست با اینکه اگر عبارت چنین میبود که
ان الامیر بعدی باز این متعسف حسود طی این احتمال مینمود که شاید این امارت یعنی بهر کردن لشکر جنگ باشد یا بمعنی جمع
باشد چنانکه انصار در روز سقیفه با مهاجرین گفتند منا امیر و منکم امیر انتهی و نعم ما قیل خدا علاج حسود آن کند و گر
نه چو کم زبان ایشان بر بدن میشود کوتاه و صاحب روضة الصفا گفته که باتفاق علما اول کسی که ایمان آورد او بخلعت اسلام
مشرف گشته خدیجه بود و بعد از خدیجه علی بن ابیطالب ... که مولای خواجه کونین بود و توفیق ... روایات که وارد

در دوازدهم ربیع الاول و در سال یازدهم هجرت بود این تاریخ وفات موافق کتاب الحجه و در باب الغسل فی شهر رمضان از کتاب
الصیام کافی مرویست که اصیب امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی لیلة تسع عشرة وقبض فی لیلة احدی و عشرین و منه
و هم نوشت با الحجه در باب صدقات النبی ص از کتاب الوصایا کافی مذکورست که تمام کرد قول بقول لا اله الا الله حتی
قبض صلوات الله و رحمته علیه فی ثلث لیال من العشر الاواخر لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان فی لیلة الجمعة سنة اربعین
من الهجرة و کان ضربه لیلة احدی و عشرین من شهر رمضان و ابن جوزی نیز در تذکره کلام عبد الرحمن بن الحجاج را
نحو کشن انتهی ملخصا و شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد گفته که علی ع اول کسی است که ایمان بخدا و رسول آورد و اول مرد بود که
پیغمبر ص او را دعوت باسلام کرد و بعد از بعثت آنحضرت بود و در نصرت سیف او بجهاد با مشرکین پیغمبر بود و منع دشمنان و قتل
ایشان کرد و اکمل و اعلم مردمان بود باحکام قرآن و سنن خاتم پیغمبران امتثال ساخته حکم میکرد میان مردمان بعدل و احسان و بود
بعثت پیغمبر سی و سه سال او در خدمت پیغمبر بود تا بعثت آنحضرت سیزده سال در مکه با آنحضرت شریک بود در محنتها
و ده سال بعد از هجرت آنحضرت بود در رفاقت بود با او در ستمها و جهاد مشرکین و در زمان آنحضرت با مشرکین جنگ کرد و
دارای آنحضرت و بعد از وفات آنحضرت بود و در زمان ابو بکر و از افراد اشرار بسبب و قتی که حضرت رسول ص از دنیا رحلت فرمود حضرت علی ع سی و سه ساله بود
و بعد از آنحضرت سی سال امامت نمود که بیست و چهار سال و چند ماه از امامت ظاهری ممنوع بود و مدارات و تقیه میکرد
و پنج سال و چند ماه آخر که امام بود ظاهر مشغول جهاد با ناکثین و قاسطین و مارقین گشت و در سال چهلم هجرت ابن ملجم
بی ابقا در گذشت و وفات آن امام مؤمنان نزدیک صبح بود از جمله شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان و ابن ملجم مرادی در در
نوزدهم ماه رمضان از اول شب تا صبح در کمین بود چون آنحضرت در مسجد کوفه وقت صبح بر مردم برای نماز بیدار میساخت
آن ملعون در کمین بار شمشیر زهر آلود بر فرق مبارک او انداخت که سر مبارک شکافت پس دو روز بعد از آن زنده بود
شب بیست و یکم بروضه رضوان شتافت و قبل از زوال این ناله انجم اندوه و مصیبت طاقت سوز بکر زمین خبر داد
بشفقت این خوانغ بر جگر دوستان اخلاص آیین میتهادند و بعد از آن که در تسعیر غسل سالح کرده دوزخی را ما بسر آیات رساند
و دشمن بیت حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بلا انی عقل او را غسل و تکفین کرده و نماز گزاردند و نعش مبارکش برگرفتند
بجانب کوفه بردند و در آنجا بتمام امام اخیر را بخاکش سپردند و آثار آنرا کثیر الانوار از سبب وصیت پدر بزرگوار مخفی میکردند تا آنکه
دولت بنی امیه عداوت بسیار ایشان باسلسله علیه علویه اخفا آنحضرت بکسی بوده و بعد از حضور قبر آن امام همام علیه التحیة و السلام مخفی
بود تا اینکه حضرت امام جعفر صادق ع در ایام دولت خلفای بنی عباس تشخیص و تعیین آن موضع فرمود انتهی ملخصا من کتاب الارشاد للمفید علیه
رحمة الله الماجد بود و خلاصه العمل بعد ازین میآید که بعضی عامه توهم کرده که مدفن حضرت علی ع در جامع است فاصل بار زنده کردن

ولا یبدی الا ما یعناه من الجنة ع‍م مع ان اعتراضه رحمه الله مبنی علی عدم فهم المراد اذ المراد ان ابا طالب ع اظهر اسلامه
للنبی ص لا لغیره بحساب العقود بان اظهر الالف اولا ثم اللام ثم الهاء وهکذا انما اظهر کذلک للتقیة من قریش ولیتمکن
من معونة النبی ص ودینه نظهر فائدة ذکر حساب الجمل وهو حساب الابجد اذ دلالة الاعداد المبنیة بالعقود علی الحروف
انما هی بحساب الجمل فتامل وقیل یحتمل فی هذا الخبر الذی رواه العامة وقال ان یکون العاقد العباس حین اخبر النبی ص
بذلک اخفی لمعنیه وعدم انطباقه علی الخبر الاول الثانی انه اشار باصبعه المسبحة الی قول لا اله الا الله محمد رسول الله و
فالها مشیر الی ذلک فان عقد الخنصر والبنصر وعقد الابهام علی الوسطی تدل علی الثلث والستین علی اصطلاح اهل العقود
فیکون المراد بالجمل حساب العقود ویؤیده ما رواه الشیخ بن شهر آشوب المازندرانی فی کتاب المناقب باسناده عن شعبة عن
قتادة عن الحسن فی خبر طویل نقلنا منه موضع الحاجة وهو انه لما حضرت ابا طالب الوفاة دعا رسول الله ص وبکی وقال
یا محمد انی اخرج من الدنیا وما لی غم الا غمک الی ان قال النبی ص یا عم انک تخاف علی اذی اعادی ولا تخاف علی نفسک
عذاب ربی فضحک ابو طالب وقال لی یا محمد دعوتنی وکنت قدما امینا وعقد بیده علی ثلث وستین عقد الخنصر والبنصر
وعقد الابهام علی اصبعه الوسطی واشار باصبعه المسبحة یقول لا اله الا الله محمد رسول الله فقال علی ع وقال الله اکبر
والذی بعثک بالحق نبیا لقد شفعک فی عمک وهداه بک فقام جعفر وقال لقد سدتنا فی الجنة یا شیخی کما سدتنا
فی الدنیا فلما مات ابو طالب انزل الله تعالی یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون انتهی وهذا
حل متین مؤید بالخبر وفیه انه لم یعهد اطلاق الجمل علی حساب العقود الثالث انه اشار بذلک الی کلمتی لا و الا
والمراد کلمة التوحید فان الاصل والعمدة فیها النفی والاثبات الرابع ان ابا طالب ابا عبد الله ع امر بالاخفاء اتقاء
فاشار بحساب العقود الی کلمة سبح من التسبیح وفی التنظیر غلط واستر هذا فانه من الاسرار وهذا هو المروی عن
شیخنا البهائی طیب الله مضجعه ولا یستقیم هذا الا بما ذکرنا فی الوجه الاول الخامس انه اشار بذلک الی انه اسلم بثلث
وستین لغة ویؤیده ما رواه الکلینی ایضا عن علی بن محمد بن عبد الله ومحمد بن یحیی عن محمد بن عبد الله رفعه
عن ابی عبد الله ع قال ان ابا طالب اسلم بحساب الجمل قال بکل لسان بان یکون الظرف متعلقا بالقول السادس ان
ابا طالب علم نبوة نبینا ص قبل بعثته بالجفر فالمراد انه اسلم بسبب حساب مفردات الحروف بحساب الجمل السابع انه
اشار بذلک الی عمر ابی طالب حین اظهر الاسلام ولا یخفی بعد هذه الوجوه ورکاکتها سوی الوجهین الاولین المؤیدین
بالخبرین والاول منهما اوثق واظهر انتهی ما فی الاربعین و استاد قدس سره توجیه اول را که از قاسم بن روح نقل شده
در ابواب التاریخ کتاب الحجة مذکور ساخته و بحل آن بنحوی دیگر پرداخته چون نقل آن با ذکر مؤیدات مقتضی زیادتی و تطویل میکرد

وتفصیل اقسام اشتقاق امثله آن در حواشی فقیر بر شرح شافی منجلی است و از بعض تفاصیل استطلاع رود بعیف ... و در بعضی از اخبار

از خطاب ... که خدا ... نام ... بن ... از ... نام ... که خود ... لفظ بود که اشتقاق فرموده و صاحب مجمع البحرین گفته

قال بعض الافاضل ان امیر بمعنی الغا ... فان علیا علیه السلام ... مناسب فی الاشتقاق ثم قال ولك ان تقول ...

ان تسمیته بامیر المؤمنین لیس لاجل انه مطاعهم بحسب الدنیا بل لاجل انه مطاعهم بحسب العلم ای الاحکام ...

عن هذا المعنی بلفظ مناسب للفظ الامیر انتهی و چون تسمیه آن امام به نباء عظیم اشارت است بکثرت علوم ... در ذیل آیات ...

برای اثبات ... نقل کرده که محمد بن ... شیرازی که از علمای عامه ... بحافظ باسناد ... السدی روایت کرده ...

بعد پیغمبر ... که ولایت حضرت علی ... سوال میشود در قبر ... و ... و بر ... منکر ...

سوال میکنند او را از ولایت و ... حضرت علی ... من ربك ... ومن نبیك ... من امامك

بعد ... خود و سایر عالمیان ... وجه خدا ... پیغمبر ... منکر ...

علیه السلام ... و فضل بن روزبهان ... قوم ... که مقصود ... که مراد بلفظ ...

که در صدر این سوره مبارکه است حضرت علیه السلام است ... بطلان اطلاق این لفظ بر ... کیف معنی ...

... گفته که حضرت رسول صلی الله علیه وآله ... نقل شده ... سوال ... علی ... مطلقا ... وقایع ...

... خبر از ارکان ... اخبار ... فاضل ... گفته که مراد ...

بلکه مقصود ... مصداق این آیه حضرت علی علیه السلام است ... خود گفته که مراد بنبا عظیم ...

باعث ... که ... آن اختلاف ... کنند که ... بعضی ... از قبیل ...

بنبا عظیم نبوت محمد مصطفی است ... که مراد بنبا عظیم علی بن ابی طالب علیهما ...

العظیم ... که ... بعد از ... بتصدیق ... بعد از آن گفته ... ما رواه الحافظ ...

انه قال خرج یوم صفین رجل من عسکر الشام وعلیه سلاح ومصحف فوقه وهو یقرأ عم یتساءلون فاردت البراز فقال

علیه السلام مکانك وخرج بنفسه فقال اتعرف النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون قال لا قال انا النبأ العظیم الذی فیه

اختلفتم و ... تنازعتم وعن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ... باسیفی ... یوم غدیر

علمتم ویوم القیمة تعلمون ما عملتم ثم علاه بسیفه ... والحدیث حاصل ... موسی ...

روز جنگ صفین مردی از لشکر شام بمیدان جدال آمد ... جنگ ...

بر حالی که سوره عم میخواند ... حضرت علی ... که ... مامور ...

... فرمود که میشناسی نبا عظیم را که درین سوره خواندی که در حق آن اختلاف میکنند آنم گفت

... بخدا که منم مراد بنبا عظیم که در شأن من اختلاف کردید و در دوستی بر امامت من نزاع ورزید

... بعد از آنکه قبول کرده بودید و بسبب ... بعد از آنکه ... منم

... بود در روز غدیر ولایت مرا دانستید و در روز قیامت خواهید دانست که چه کردید بعد از آن ...

... دانست ... انداخت و چه ... فلك ... سکون لام ...

... کشتی است که بوسیله آن اموال از دریا میگذرانند ... جمع ... بمعنی ... چنانچه در ...

... اللهم صل علی محمد وآل محمد الفلك الجاریة فی اللجج الغامرة یامن من رکبها و

... من ترکها المتقدم لهم مارق ... بقرینه ... در این صلوات که عبارتست از ائمه معصومین علیهم السلام

... جمع است ... لهذا المتقدم لهم ... جمعیت ... فلك ...

... و در حال جمعیت مثل ... که جمع ... حضرت علی ... فلك نوح ...

... بعض اهل ... هو النبأ العظیم و فلك نوح ... باب الله ... و انقطع ...

... که مذکور شد فی قوله عم یتساءلون عن النبأ العظیم ... علیه السلام کشتی نوح ...

... او علیه السلام ... خداوند ... که وحی منقطع شد ... حضرت ... و بالجمله ...

از ائمه علیهم السلام ... کشتی ... چنانچه کشتی آلت نجات ... همچنین هر یک از ائمه علیهم السلام ...

... خطرها ... برای کسی که ... امر و نواهی ... طریق ... خدا ...

... بسبل ... تشبیه بکشتی نوح ... بمقام ... افاده ...

... فیلی ... منزل مراد ... ساحل ... تمام از خطرهای دریا ...

... آن کشتی ... کشتی نوح که حمل جمیع انواع موجودات عالم سفلی ...

... من کل شیء زوجین ... اهل آن در کمال اطمینان بودند ...

... حضرت امیر علیه السلام بکشتی نوح ... حضرت خالق کاینات انواع موجودات ...

... وجود ... باخلاص متوسل بآن امام عام و خاص شود ...

... سکر ... و همچنین ... هر یک از ائمه معصومین صلی الله علیهم اجمعین ...

... در کتاب ... کافی در باب ان الائمه علیهم السلام ارکان الارض ... از حضرت امام جعفر صادق ... مرویست که

که تصدیق نمود علی است و اول کسی که با آنحضرت صلعم گروید زید بن حارثه بود و آنست که اولویت ایشان [illegible] در تصدیق
قول احمد مختار است پس فضیلت یعنی امیرالمؤمنین حیدر اول رجالست در تصدیق و زید بن حارثه اول موالیست در قبول و بنا بر علم
و اولویت خدیجه را احتیاج بتاویل نیست آورده اند که مدت سه سال حضرت مصطفی صلعم مردم را خفیه دعوت میکرد و بعد از آن زمان
مذکور منقضی شد آیه فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین نازل شد بعد از آن دعوت را آشکار کرد انتهی
و در ذکر اسماء و القاب آن امام همام چون نقل همه آنها در مقام منفی میشد بزیادتی تطویل در کلام لهذا در اینجا اقتصار بر بعضی
آنها میکنیم و آنها زید است و علی و امیرالمؤمنین و فلک نوح و باب الله و نبأ عظیم و وجه الله [illegible] در آن امام علی
باین رکوش منقولست در کتاب معانی الاخبار که روزی حضرت علی ع بر منبر بصره را العقود مبارک حضور مزین ساخت [illegible]
پرداخت که ایها الناس هر که مرا شناسد پس نسب مرا بیان کند و الا من خود بیان کنم تا او بفهمد منم زید بن عبد مناف بن عامر
بن عمرو بن المغیره بن زید بن کلاب پس برخاست ابن کوا و گفت که نسبی برای تو نمیشناسیم ما غیر اینکه تو علی بن ابیطالب بن
عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب پس آن امام ع او را بکلمه یا لکع دشنام داد و فرمود که پدرم مرا زید نام نهاد
باسم جد خود قصی و پدرم العبد مناف میگفتند بعد از آن کنیت را بر اسم غالب کردند و اسم عبدالمطلب عامر بود پس لقب او بر اسم غالب
شد و اسم قصی زید بود و عرب او را مجمع ملقب نمود باینجهه که او عرب را از بلاد بعیده بمکه معظمه جمع میکرد و وجه تسمیه او [illegible]
در کتاب معانی الاخبار مرویست که ابوذر غفاری علیه رحمة الباری گفت که شنیدم از حضرت رسول خدا صلعم که میفرمود که من و علی از یک نور
مخلوق شدیم و در جانب راست عرش تسبیح خدا میکردیم قبل از خلق آدم بدو هزار عام بعد از آنکه خداوند حمید آدم را آفرید
آن نور را در صلب او مستقر کرد پس آدم ساکن بهشت گشت و ما در صلب او بودیم و قصد عصیان کرد و ما در صلب او بودیم و نوح
بکشتی نشست و ما در صلب او بودیم و ابراهیم ع را باتش انداختند و ما در صلب او بودیم پس خداوند ودود همیشه ما را از اصلاب
طاهر بارحام طاهر نقل میفرمود تا وقتی که ما را بعبدالمطلب رسانید در اینجا آن نور را دو نصف کرد پس مرا در صلب عبدالله
و علی را در صلب ابیطالب قرار داد و نبوت و برکت را در من و فصاحت و فروسیت را در علی ع نهاد و در مقام فرمود رسول انام علیه
و آله السلام که شق لنا اسمین من اسمائه فذو العرش محمود و انا محمد و الله الاعلی و هذا علی حاصل معنی آنکه چون حضرت معبود
مسمی بمحمود بود و اعلی بود از آن نامها محمد را برای من و علی را برای او مشتق فرمود و الصادر بکتاب مستطاب مرویست که چون
الله تعالی بود الجناب را مسمی بعلی فرمود و در بعضی کتب بوجه دیگر برای این تسمیه مذکور شده و حاصل ترجمه آنها اینست که در تسمیه حضرت
علی ع باین نام اهل معرفت را چند قول است یکی اینکه از اولاد آدم ع مثل آنحضرت کسی مسمی نشده بود باین نام نه در عرب و نه
در عجم مگر اینکه عرب میگفتند که ابنی هذا علی یعنی این پسر من بلند است و مقصود ایشان معنی علمی نبود و بعد از آن تسمیه باین اسم

[illegible] اینکه ماخوذ است از علو یعنی غلبه باعتبار اینکه آنحضرت فائق بود بر همه و مبارزت مینمود با هر که
[illegible] لفظ بلند است که محو نیست با مکان نسبتین علیهم صلوات المصلین [illegible] اینکه با برکت حضرت
خاتم الانبیاء [illegible] گذاشته فالت فی البیت افراخته و بتهای خانه کعبه را سرنگون ساخت و دیگر اینکه خدا اسم او را
اعلا کرد [illegible] او را بلندترین آسمانها و دیگر اینکه بعد از جناب حضرت خاتم بلند مرتبه بود بر تمام عالم
[illegible] و در حدیث طویل مرویست که فاطمه بنت اسد حضرت علی را در خانه کعبه زائید و آنحضرت تا چهار روز در آن مکان فیض بنیان
از میوه ها و برگهای بهشتی تناول مینمود فاطمه گفت که میخواستم که از آن مکان بیرون آیم از هاتفی شنیدم که سمیه علیا
فهو علی و الله العلی الاعلی اشتققت اسمه من اسمی الحدیث حاصل معنی اینکه مخاطبه او را علی نام گذار چرا که او
دوست خداوند پروردگار بلندیست که منم خداوند بسیار بلند مرتبه نام او را از نام خود بر آورده ام و او را بعلوم
مخفیه دانش [illegible] تنها بخانه کعبه سرافراز فرمودم و با ذان گفتن و تمجید و تقدیس کردن در بام این مقام ممتاز نمودم پس خوشا حال
کسی که او را دوست دارد و فرمان او ببرد و وای [illegible] تمام رد و ویل بر کسی که با او دشمنی ورزد [illegible] و وجه تسمیه آن
[illegible] بامیر مؤمنان اینست که چون وصایت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین با و انتقال یافت در نواحی [illegible]
بر زمان [illegible] موید است [illegible] آنحضرت روایت شده حضرت سید المرسلین که در روز غدیر فرمود که سلموا علی علی
بامرة المؤمنین و صاحب مجمع البحرین گفته که این اسم مخصوص است با آن امام ع قبل از او و بعد از او کسی باستحقاق مسمی
باین نام نشد حتی قائم آل محمد علیهم السلام بلکه در سلام بر آن حجت خدا میگویند که السلام علیک یا بقیة الله و در منقبت [illegible]
از بعضی [illegible] مستفاد میشود که این نام را جبرئیل ع آورد و حضرت پیغمبر صلعم در زمان صحابه بر آن اهتمام تمام کرد و لفظ امیر مؤمنین [illegible]
[illegible] بعد از پیغمبر صلعم حجت [illegible] کل عباد باشد باعتبار اینست که مؤمنان [illegible] اطاعت [illegible] نمودند و مانند منافقان
در [illegible] عذر و مکر با او [illegible] و هر که [illegible] با نسبت [illegible] مؤمنان [illegible] مخلوقات [illegible]
کل خلائق [illegible] بطریق اولی که لا یخفی علی اولی النهی [illegible] در کتاب معانی الاخبار مرویست که جابر بن یزید
از حضرت امام محمد باقر ع پرسید که وجه تسمیه حضرت علی بامیرالمؤمنین چه بود آنحضرت فرمود که لانه یمیرهم العلم اما سمعت
کتاب الله عز و جل و نمیر اهلنا حاصل معنی اینکه چون علی ع بتعلیم علم [illegible] فرمود پس [illegible]
لهذا حضرت رب العالمین او را باین نام نامی ممتاز ساخت چنانچه فرموده در حکایت برادران یوسف که و نمیر اهلنا
یعنی بار میکنیم [illegible] اصل خود را [illegible] که اشتقاق امیر [illegible] الفاء و تصحیح العین و اللام [illegible]
را جوف است [illegible] اشتقاق اکبر [illegible] در بعض حروف و تناسب [illegible] در آن [illegible] چنانچه [illegible] از ارباب [illegible]

که تصدیق ایشان بدل و جان نموده و فاروق کبری است که فرق میان حق از باطل در شأن ایشان نموده و ازین قبیل اوصاف بسیار که ایشان الیوم

بسندید گفته و بعد از آن گوهر این عبارت را سفته که فاما علی ع فلو افردنا ایامه الغر بعده و مقاماته الکریمة و مناقبه

السنیة لافنینا فی ذلک الطوامیر الطوال العرق صحیح و المنشأ کریم و الشأن عظیم و العمل جسیم و العلم کثیر و البیان

عجیب و اللسان خطیب و الصدر رحیب و اخلاقه وفق اعراقه و حدیثه یشهد بقدیمه و فضل ابن روزبهان در این مقام بعد

از اعتراف بکثرت فضائل آن امام الانام علیه التحیة و السلام گفته که هر چند که آنچه از جاحظ نقل شده راست است اما اسناد عداوت

بجاحظ دروغ است باعتبار آنکه محبت سلف نسبت بخلفا معلوم میشود مگر از نسبکه فضائل ایشان را ذکر کرده زند و نقل می کنند از شرح

البیان [illegible] مؤلفات [illegible] پس از سخن کلام جاحظ و سایر کلماتی که در مصنفات دیگر خود دارد استنباط میتوان نمود که او از جمله

دوستان حضرت مرتضی علی ع بود و قاضی نور الله مرقده گفته که عداوت جاحظ نسبت بحضرت مرتضی ع از کلمات دیگر و عقاید او

بسیار جلی است آنچه در زمان [illegible] عباسی که در صدق [illegible] منجلی است چه برای تقرب بآن ملعون رساله در [illegible] دولت [illegible]

اختلاف الشیخ اظهار کرد که امامت بمیراث منتقل میشود و وارث پیغمبر ص عم او عباس بود نه علی ع و این سخن خلاف قول شیعه [illegible]

و نیز بخلاف فعل ابی بکر است که شمشیر پیغمبر ص را بعنوان میراث بعلی ع داده نه بعباس چنانچه مذکور شد در [illegible]

پس ظاهر میشود که جاحظ در این کلام از آنجمله است که در شأن ایشان فرموده خداوند علام که و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا

و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام ترجمه و الله اعلم و بعضی از مردمان کسی است که خوش می آید ترا سخن او که در باب مصالح زندگانی دنیا

و اسباب معیشت [illegible] و شاهد میآورد خدا را بر آنچه در دل دارد یا معنی که سوگند میخورد که نفاق نمیورزد و حال آنکه سخت ترین

دشمنان است برای مسلمانان [illegible] از نفاق با ایشان انتهی کلام القاضی طیب الله [illegible] و هر چند که مناقب حضرت علی بن ابیطالب

زیاده از آنست که عشری از اعشار آن را درین درج و بیان توان نمود [illegible] زبان [illegible] آن را توان نمود [illegible]

جهت کتاب [illegible] که [illegible] و بکری [illegible] استغفار [illegible]

با [illegible] توان ره وصف [illegible] قطع کرد [illegible] سوار [illegible] بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله [illegible]

فضله [illegible] عطر [illegible] خصایص آنجناب [illegible] و بشرح [illegible] که در آن باب مروی است [illegible]

که در کتب [illegible] ابن بابویه رحمة الله علیه منقول است [illegible] حضرت امیر المومنین ع که [illegible] از جمله اصحاب حضرت خاتم

النبیین صلی الله علیه و آله [illegible] که [illegible] از آن [illegible]

[illegible] تفضیل آنها را از خدمت آنحضرت [illegible]

اینکه [illegible] برای خدا [illegible] بعبادت لات و عزی [illegible] هر چند که در زمان [illegible]

بنظر لاینال عهدی الظالمین عقده در امامت میکند چنانچه در اصل بیست و هشتم گذشت و ابو بکر [illegible] دست [illegible]

اشتغال داشت علی الاشهر [illegible] دوم آنکه هرگز خمر ننوشیدم و خلعت اختصاص [illegible] پوشیدم [illegible]

[illegible] از پدرم طلب نمودم که مرا با او بخشد در وقتی که من کوچک بودم [illegible] و در طعام و آب رفاقت مینمودم و [illegible]

[illegible] میگفتم و از و [illegible] میشنودم اشارت است بآنکه صاحب روضة الصفا نقل کرده که ائمه اخبار آورده اند که نوبتی در مکه قحط عظیم

پیدا شده و غلا [illegible] روی نمود و در آن زمان ابو طالب اندک مالی و بسیار عیالی بود لاجرم حضرت [illegible] با عباس که از او [illegible]

مال [illegible] ابو طالب صاحب عیال و فقیر است مصلحت آنکه درین قحط سال در تخفیف عیال او کوشیم و هر یک [illegible]

فرزندان [illegible] عباس [illegible] موافق افتاده با هم بخانه ابوطالب آمدند و صورت اتفاق خود را اظهار نمودند [illegible]

[illegible] عقیل [illegible] باقی را شما دانید چون [illegible] مرخص شدند حضرت [illegible] پناه حضرت علی ع را [illegible]

[illegible] و عباس جعفر را بخانه آورد پس علی ع در حجر تربیت رسول انام نشو و نما یافت [illegible] اینکه من بودم اول

[illegible] که [illegible] اسلام و ایمان بیان این در فصل سیوم این اصل گذشت [illegible] اینکه حضرت [illegible]

[illegible] یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی بیان این در اصل [illegible] خواهد آمد

[illegible] از خدمت حضرت پیغمبر ص مفارقت نمودم [illegible] بودم در وقتی که جسد مبارک او را دفن نمودم

اینکه پیغمبر ص در شب غار مرا بر رختخواب خود خوابانید و برد مبارک خود را بر من پوشانید [illegible] مشرکان آمدند و مرا در [illegible]

دیدند [illegible] احوال آنحضرت را پرسیدند گفتم که رفت از این مقام برای انجام مهمی از مهام [illegible]

[illegible] و علی [illegible] اشارت است بحکایت غار و [illegible] از صحاح اخبار [illegible]

از اوس و خزرج [illegible] توفیق ایمان بحضرت رسالت پناه ص آوردند و حضرت [illegible] دوازده نقیب [illegible]

مانند نقبای بنی اسرائیل [illegible] از خزرج [illegible] اسامی [illegible] اسعد بن زراره و براء بن معرور و عبد الله بن حرام و عبد الله

[illegible] رافع بن مالک و سعد بن عبادة و منذر بن عمرو بن عبد الله [illegible] و سعد بن الربیع و عبادة بن الصامت [illegible]

[illegible] ابو الهیثم بن التیهان که از اهل یمن بود [illegible] سعد بن خیثمه و چون [illegible] اطلاع یافتند

[illegible] در خانه قصی بن کلاب [illegible] و مشغول شدند و جمعیت کردند [illegible] در باب دفع حضرت

[illegible] واقع شد که اکثر اصحاب [illegible] بودند و علی مرتضی [illegible] با قلیلی از اصحاب در خدمت

[illegible] آنحضرت مانده و چون [illegible] خواستند که در دار الندوه در آیند [illegible]

[illegible] بر بالای [illegible] قریش [illegible] پرسیدند که تو کیستی گفت من [illegible] از اهل نجدم [illegible] آمده ام [illegible]

کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه باب الله الذی لا یؤتی الا منه وسبیله الذی من سلک بغیره هلک و ب[illegible]

جرت الائمة علیهم السلام واحداً بعد واحد جعلهم الله ارکان الارض ان تمید بهم الحدیث حاصل [illegible]

بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در القدر تعالی که آمده نمیشود مگر از آن و براه آنجناب که جهنم میشود هر که رود [illegible]

و بعین روش جاری اند ائمه معصومین علیهم صلوات الرحمن یکی بعد از یکی گردانیده است ایشان را خداوند عالمیان [illegible]

[illegible] ازینکه مضطرب نشود با اهل آن یا بمعنی که تا ایشان هستند [illegible]

و چون ایشان منقرض شوند زلزله قیامت ظاهر گردد و باین مضمون اشارت شده در حدیث نبوی که [illegible]

متفق اند بر روایت آن چنانچه علامه علیه الرحمه از صحیح ترمذی نقل کرده که حضرت پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی [illegible]

[illegible]

و ابو الحسن [illegible] مسئله مشکلت و حلال مشکلات علیست و عمر مکرر گفته لولا علی لهلک عمر [illegible]

[illegible] و تقدیم مفضول بر فاضل [illegible] و تقلید [illegible] احکام [illegible]

عالم [illegible] اعتراف کرد [illegible] لولا علی لهلک عمر

[illegible]

الاحکام [illegible] حرام بود و اگر در واقع عمر را [illegible]

[illegible]

و نه طبیعی چنانچه بعنوان تنبیه بیان شده اند بآن جمعی بلکه معروف و تحرک آنها الله تعالی است بر وجهی که در نفس مصلحه دانسته
ولیطلب التحقیق فیما هو به حقیق ولنعم ما قیل ب برگشت که برای حیدر خورشید از معجز آفتاب ستارهٔ بعید باشتر عرض
در انشقش بوده هر سو که اراده دست میکردند
هبه جایزا علی مذ اهل الاسلام الیس لو رجعت الشمس
من وقت الغروب الی وقت الزوال لکان یجب ان یعلم اهل المشرق والمغرب ذلک حاصل معنی اینکه بر فرض تسلیم جواب
این نحو اختلاف در اوضاع فلکی چنانچه مسلمانان میگویند اگر این حکایت واقع باشد میبایست در ما نحن فیه رجوع شمس از وقت
غروب تا اندکی بعد از وقت زوال شده باشد برای اینکه ادراک اول وقت فضیلت عصر شود و اگر این واقع میبود
میبایست کل اهل شرق و غرب عالم عالم بآن شوند و از روز دراز آن جمعی دراز تر از قدر معهود آن شب از جمعی
دیگر دراز تر از شب معهود نماید بلکه چون این واقعه از طوفان نوح غریب تر است میبایست که در کتب تواریخ
و سیر مشهورتر از این باشد انتهی مضمونه و سید رحمه الله تعالی در این مقام در جواب گفته جواب اول بر تقدیری که رد شمس بمکان
فضیلت عصر شده باشد احتیاج نیست باینکه کسی قایل شود برد شمس از وقت غروب تا وقت زوال چنانچه مذکور شد در این سؤال
بل نقول ان وقت الفضیلة فی صلوة العصر هو ما یلی بلا فصل زمان اداء المصلی لفرض الظهر و قدره اربع رکعات
عقیب الزوال و کل زمان فی ان قصر وقل تجاوز هذا الوقت فذلک الفضل فائت فیه و ادلة رجعت الشمس لهذا القدر الیسیر
الذی یفرض انه مقدار ما یؤدی فیه رکعة واحدة خفی علی اهل الشرق و الغرب لم یسمعوا به بل هو مما یجوز ان یخفی
علی من حضر الحال و شاهدها ان لم یمعن النظر فیها و لسعی عنها فبطل السؤال علی جوابنا المبنی علی فوت الفضیلة
حاصل معنی اینکه چون بنای کلام در این مقام بر اینست که نماز عصر از وقت فضیلت تأخیر شده و وقت ادای آن که الله تعالی شمس را رد
کامله نحو باول مکان فضیلت عصر برد نمود وقت فضیلت عصر زمانیست که بقدر چهار رکعت از اول زوال گذشته باشد پس
اگر فرض کنیم که بقدر پنج رکعت از اول زوال گذشته بود و رد شمس بقدر وقت یک رکعت شده رد شمس بمکان
فضیلت عصر شده و این مدت چندان بسیار کم است اگر جمعی که غایب بوده اند بر آن مطلع نشده باشند بلکه حاضرین نیز بسبب عدم
تامل و سعی غافل شده باشند تعجبی ندارد و دور از این روزگار بقدری که سایل وارد آورده لازم نمیاید و فقیر گوید که این جواب
با اینکه مخالف است با ظواهر اخباری که قبل از این گذشته باعتبار صراحت آنها در اینکه رد شمس بعد از آن بوده که غروب
و غایب گشته مبنی است بر اینکه اول وقت فضیلت نماز عصر بعد از مضی وقت چهار رکعت از اول زوال باشد و این خالی از
اشکالی نیست چه اول وقت فضیلت عصر برای مسافر و غیر مسافر نیست که از اول زوال بمقدار دو رکعت گذشته باشد برای
حاضر نافله گذار مثل حضرت علی ع وقتیست که از اول زوال بمقدار هشت رکعت نماز کرده باشد و الا لازم میاید که نافله گذار

نماز ظهر را بعد از وقت فضیلت آن بجا آورد هر چند که از اول زوال بقدر هشت رکعت مشغول نماز نافله ظهرین و فریضه ظهر باشد
با اینکه مشهور اینست که اول وقت فضیلت عصر اول ربع رابع روز است چنانچه استاد قدس سره در شرح کتاب
الصلوة کافی بیان آن کرده بر وجهی صافی و بنابر آن برای ادراک فضیلت عصر ضرور نیست که بمکان زوال رجوع کند آفتاب
چنانچه مذکور شد در سؤال و جواب کما لا یخفی علی اولی الالباب و در تقریر جواب دویم گفته که فاما الجواب الآخر المبنی علی
ان فات بغروبها الفضل الذی ذکرناه فالسؤال ایضا باطل لانه لیس بین مغیب جمیع قرصها الی ظهور بعضه علی
کل قریب و بعید و لا یفطن لذا لم یعرف مغیب الکل بانه علی وجه خارق للعادة و من فطن بان قرص الشمس غاب ثم عاد
بعضه جوز ان یکون لذلک غیم او حائل حاصل انتهی جواب اینست که بر تقدیری که آفتاب بعد از غروب رجوع بمکان ادای عصر نموده باشد
بازگشته سایل وارد آورده باطل میشود چه فاصله میان ظهور بعض جرم آفتاب و غروب کل آن قلیلی است از زمان اگر فرض
کنیم که بعد از آنکه کل قرص غروب کرده بعد بلا فاصله از افق طلوع نموده در امکان بقدر چهار رکعت نماز عصر توقف نموده آن
غروب کرده باشد مستبعد نیست که جمعی اصلا مطلع بر این نشده باشند و جمعی دیگر که یافته اند که شعاع آفتاب مفقود شده بعد
از زمان بسیار کم موجود شده باز زمانی قلیل مفقود شده بر ... حمل کرده باشند که فقدان شعاع در اوان آن بسبب حائل از ابر بوده انتهی
... میرسد که در جواب اینکه و تشبیه ... نتوان گفت که چون خرق عادت میسر نیست برای جناب ... در مثال خورشید
متواتر است بلا قیل و قال پس بر فرض که وجهی برای دفع اینکه شبهه بخاطر رسد علم حاصل بتواتر زایل نمیشود چه جای اینکه
چون منطوق اخبار وارده در این باب نا طوق است با اینکه مجموع مدت رد و مکث و رجوع شمس قدر بسیار کمی بوده پس اگر در روز
روز و شب بهمان قدر افزوده شده و محسوس جمعی گشته باشند بنابر غفلت از این خرق عادت یا فی الواقع آفتاب در آن روز
قبل از غروب اول بهمین قدر از قدر معهود سریع رفته باشد که باضافه این زمان قلیل مساوی قدر مقرر شده باشد با وجود
نفس تو قدرت کامله الهی چه تعجب دارد و ایضا بر فرض تسلیم اینکه کل اهل شرق و غرب مطلع بر رجوع شمس شده باشند
نتوان گفت که هر چند رد شمس بدعای کسی اگر امیست از جانب جناب الهی نسبت بآن داعی بلکه نسبت بآنکس نیز که انبیاء
برانگیخته آه چون غرض اصلی از آن در شأن حضرت علی ع بلکه در باره شمعون و سلیمن علیهم صلوات الرحمن همین بوده که نماز آن شان
از وقت خود در گذارده نشود نه اینکه برای ایشان معجزه باشد پس اطلاع اکثر مردم بر آن ضرور نیست فکیف کل اهل شرق و غرب
و با وجود تصدیق بجواز خرق عادت تجویز این نیز میتوان کرد که اگر آفتاب در غیر وقت معهود در فوق الافق باشد و جرم منور
آن محسوس همه مردمان نشود باعتبار اینکه مصلحتی مقتضی اخفای آن باشد و بر فرض تسلیم اینکه در این مقام معجزه بودن هم مقصود بوده
نا میتوان گفت که ظهور معجزه در حضور کسی ضرور است که نمودن معجزه باو منظور است و لهذا همه مردم تسبیح حصی و حلول جذع

فرجل الشمس فی الزمان الذی بین مغیب بعضه و ظهوره بعض الازمان لیسیر قصیر فیه رجوع الشمس بعد مغیب جمیع

ومجی شجره وامثال آنها را که از معجزات حضرت خاتم الانبیاء ص ندیدند هر چند که بتواتر شنیده‌اند واین منافات ندارد با آنکه شق
قمر که از جمله معجزات آن حضرت است مشاهده بوده در بلاد بعیده دیده شده علی الاشهر چه شاید معطلی(?) متعقب آن باشد
امر فرمود حضرت پیغمبر ص که گفته شود امیر المؤمنین در زمان حیات و ممات الخاتم النبیین صلی الله علیهم اجمعین و اطلاق نکرد این
اسم را بر هیچیک از سلاطین غیر گوید که وجه تسمیه این در همین فصل و اعتراف سنیان بآن در فصل دهم گذشت و در کلام
حضرت امیر ع که ولم یطلق ذلک احد غیری اشارت است بآنکه خلفاء ضلال که این اسم برای خود انتحال نمودند و جمعی از
تفتیه(?) ایشان را باین لقب میستودند چون از جانب خدا و رسول مرخص نبودند بر وزر و وبال خود و ایشان افزودند
کرد بآنکه بمقتضای عموم کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی معلوم است که اوامر و نواهی جناب نبوی مقرون است بوحی
الهی خصوص این امر منصوص که مثل آنچه در کتاب اربعین فاضل مجلسی رحمه الله تعالی نقل شده از ارشاد القلوب دیلمی که حذیفه بن الیمان
در حدیثی طویل گفت که قبل از نزول آیه حجاب مردم هر وقت که میخواستند بخدمت حضرت پیغمبر ص میرسیدند و بعد از آن مقرر
فرمود که وقتی که دحیه کلبی در خدمت آنحضرت باشد کسی داخل نشود بدانکه دحیه بکسر و ضم دال ابجد و سکون حاء حطی و یاء [illegible] پسر
خلیفه بن فروه بن فضاله بن زید بن امری القیس بن الخزرج است و او همیشه رسول خدا ص بوده و از جانب آنحضرت نزد
پادشاهان آن زمان میرفته و از ایشان خبرها بخدمت آنحضرت میآورده حذیفه گفت روزی برای انجام بعض مهام خواستم که
برسم بخدمت رسول انام ص چون بدر خانه رسیدم پرده را افکنده دیدم پس از برگشتم تا داخل شوم چون دحیه کلبی آنجا بود
برگشتم و در عرض راه حضرت علی ع با من ملاقات نمود و از احوال من استفسار فرمود عرض کردم که بجهت فلان مطلب عزم ملازمت
حضرت پیغمبر ص داشتم و چون در این وقت میسر نشد بسبب اینکه دحیه آنجا بود الحال بازگشتم و قصد داریم از آنجناب که برساند مرا بخدمت
حضرت رسالتمآب پس فرمود که برگرد و من برگشتم و تا در خانه پیغمبر ص در خدمت حضرت علی ع رفتیم و آنحضرت در درون خانه رفت و من در
نزد در آن نشستم و شنیدم که حضرت علی ع سلام کرد و دحیه در جواب گفت وعلیک السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
بعد از آن گفت که بنشین و بگیر سر برادر و پسر عم خود را از کنار من چه تو سزاوارتری بآن از همه مردمان پس حضرت علی ع
نشست و سر مبارک آنحضرت را در کنار گرفت و دحیه از آن خانه بیرون رفت پس گفت علی ع که داخل شو ای حذیفه پس من داخل شدم
و در خدمت آنحضرت نشستم و اندک وقتی نگذشت که پیغمبر ص بیدار گشت پس خندید در روی مبارک حضرت علی ع و پرسید که سر مرا
از کنار که گرفتی آنحضرت گفت که گرفتم آنرا از دحیه کلبی پس پیغمبر ص فرمود که آن شخص جبرئیل بود پس در وقت داخل شدن تو چه گفتی و او چه گفت
نقل کرد که من بر او سلام کردم و او در جواب گفت [illegible] السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس
آنحضرت فرمود که ای علی سلام کردند ملائکه و ساکنان آسمانها بتو بامرة المؤمنین قبل از آنکه سلام کنند بتو باین وصف اهل زمین

ای علی اینکه جبرئیل بامر الهی بود از فرمان رب جلیل و پیش از آمدن تو با میکائیل وحی کرد بمن از جانب خداوند منان این که فرض
و لازم کنم نامیدن ترا باین نام بر جمیع انام و من خواهم کرد آنرا ان شاء الله تعالی حذیفه گوید که فردای آن روز پیغمبر ص مرا بخدمتی
روانه کرد و توقف من در آن سفر چند روز کشید چون برگردیدم از مردم شنیدم که پیغمبر ص امر کرده که سلام کنند بر علی
بامرة المؤمنین و فرموده که این امر را آورده جبرئیل امین از جانب رب العالمین پس گفتم من که راست گفت رسول خدا علیه و آله
التحیة والثناء چه من نیز از جبرئیل این نام را شنیده بودم و همین حکایت را برای آن قوم روایت مینمودم پس عمر از آن شنید
و گفت که غفلت تخلیط کردید و من در جواب او گفتم که من این حکایت را بعینه بخود دیدم و شنیدم و خدا [illegible] امر کرد که
تا آنکه حذیفه گوید که در وقتی که من این حکایت را نقل میکردم بریده بن حصیب اسلمی شنید و گفت که من حاضر بودم در آن روزی که
پیغمبر ص مردم را امر کرد که سلام کنند باین نام بر علی ع حذیفه گفت که از بریده سؤال نمودم که خبر بده مرا از آنچه [illegible]
چه من در آن روز غایب بودم بریده گفت که بودیم من و برادرم عمار در نخلستان بنی النجار در خدمت حضرت احمد مختار علیه وآله السلام
باللیل والنهار پس علی ع آمد و سلام کرد و حضرت پیغمبر ص جواب سلام او را گفت و ما نیز جواب سلام او را گفتیم بعد از آن جمعی داخل
شدند پیغمبر ص فرمود که بر علی ع بامرة المؤمنین سلام کنید ایشان اطاعت کردند بعد از آنکه ابوبکر و عمر آمدند پیغمبر ص بایشان فرمود
که باید بعلی بامرة المؤمنین سلام نمود پس ایشان سؤال کردند که این امر از جانب خدا و رسول است آنحضرت فرمود که آری پس ایشان نیز
اطاعت کردند بعد از آن سلمان و ابوذر داخل شدند و باین نحو مامور شدند و بدون سؤال امتثال کردند و همچنین بعد از آن عمار و مقداد
بدون سؤال و جواب دست داد بعد از آن ابو عبیده آمد و عثمان فرمود بایشان که سلام کنید بر علی ع بامرة المؤمنین پس ایشان نیز
مثل ابوبکر و عمر سؤال کردند و جواب شنیدند و بعد از آن متحمل آن سلام گردیدند و همچنین جمعی بعد از ایشان آمدند
پیغمبر ص ایشان را باین امر مامور ساخت و بعضی بدون سؤال و برخی بعد از سؤال و جواب باین نحو سلام پرداختند تا آنکه انبوهی
بسیار از مردمان بحدی که مردم میآمدند و سلام بامرة المؤمنین میکردند و بیرون میرفتند و بر در حجره [illegible] نشستند
بریده که راوی این حکایت است گفت که آخر بار حضرت پیغمبر ص بمن و برادرم عمار فرمود که شما نیز سلام کنید بر علی بامرة المؤمنین پس ما
برخاستیم و بدستور مسطور سلام کردیم و بعد از آن رجوع بمکان خود کرده نشستیم ثم اقبل رسول الله ص علیهم جمیعا فقال اسمعوا
وعوا انی امرتکم ان تسلموا علی علی بامرة المؤمنین وان رجالا سألونی ذلک عن امر الله وامر رسوله ما کان لمحمد
ان یاتی امرا من تلقاء نفسه بل بوحی ربه وامره افرأیتم والذی نفسی بیده لئن ابیتم ونقضتموه لتکفرن ولتفارقن
ما بعثنی به ربی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر یعنی جناب نبوی ص آن روز بآن جماعت خطاب نموده و این مضمون را ادا فرمود که بشنوید و
حفظ کنید این که من امر کردم شما را بآنکه سلام کنید بر علی بامرة المؤمنین و پرسیدند جمعی که آیا از جانب خدا و رسول است این امر

دیگری گفت روز کار را بسیار دیده ام میخواهم در مشورت شما داخل باشم پس در مقام مشورت بعضی از قریش گفتند که مصلحت آنست که محمد را
در خانه محبوس سازیم و دیگری گفت مصلحت در کشتن اوست و دیگران صلاح در اخراج او دیدند پس شیخ نجدی هر یک
از این رایها را نه پسندید و گفت که رای صواب آنست که از هر بطنی از بطون قریش مرد شجاعی را طلب کنید و یکی از بنی هاشم نیز با ایشان
متفق سازید که تا باتفاق او را بقتل آورند و در اینصورت بنی هاشم طلب خون او نمیتوانند کرد زیرا که خود نیز از جمله قاتلان خواهند بود
پس همه این رای را پسندیدند و قرار دادند که جمعیت نمود در فلان شب حضرت را بکشند جبرئیل مکر و حیله قریش را بعرض حضرت رسالت
پناه صلعم رسانیده و این آیه سوره انفال را نازل کرد و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون
و یمکر الله والله خیر الماکرین حاصل ترجمه والله اعلم و یاد کن ای محمد وقتی را که مکر میکردند در باب تو آنانکه کافر شدند و قبول قول تو نکردند
از قبائل قریش تا آنکه دارند ترا در قید یا ترا مجروح سازند بر وجهی که حرکت نتوانی نمود چنانچه از ابان بن تغلب روایت از علی بن الحسین و صادقین
علیهم السلام نقل کرده اند یا بکشند ترا یا بیرون کنند ترا از مکه معظمه و مکر میکنند ایشان و جزای مکر ایشان میدهد
خدا تعالی و او بهترین جزا دهنده مکر کنندگانست بعد از آنکه قریش کمر بر قتل حضرت پیغمبر بسته بودند و جبرئیل ع حکم الهی بآنحضرت
رسانید که از مکه هجرت کند در شب قتل حضرت رسالت پناه با امیر المومنین ع فرمود که در فراش من بخواب نفس خود را فدای
امیر مومنان بدل و جان قبول این معنی کرد بفراش آنحضرت قرار گرفت و آیه کریمه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
در آن روز نازل گردید پس جبرئیل دست مبارک حضرت خیر الانام را گرفته او را از خانه برآورد و آیه و جعلنا من بین ایدیهم سدا
و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون را میخواندند تا آنکه آنحضرت را از میان جمع از قریش که در خواب غفلت بودند گذرانید و
بحضرت عرض نمود که از راه جبل ثور بسلامت برو و چون در آن جبل برآمدی ... مانند کوهان گاو لهذا آن را جبل ثور گویند پس آنحضرت
آن طرف بحرکت در آمد و در راه ابوبکر رفیق او گردید و هر دو بر آن جبل رسیده در غاری که آنجاست تحصن جستند تا آنکه قریش از تفحص آنحضرت
بستوه آیند و آنحضرت بخاطر جمع بمدینه مکرمه هجرت نمایند و صبح روز دیگر قریش هجوم بخانه حضرت آوردند و در خوابگاه آنحضرت
امیر المومنین ع را که بر بستر یافتند و از آنحضرت خبر حضرت خیر الانام صلوات الله علیه و آله الکرام را پرسیدند امیر مومنان ع فرمود که چون
بهیئت و در پی اخراج آنحضرت بودید او خود از ملک شما بیرون رفت پس قریش نا امیدانه از آنخانه برآمده برفاقت ابوکرز خزاعی که در شناخت
نشان قدم ید طولی داشت تفحص آنحضرت در جستند و ابوکرز نشان قدم مبارک آنسرور را با نشان قدم شوم رفیق آنحضرت تا بدر غار
جبل ثور رسانید و گفت از اینجا بیرون نرفته اند بلکه یا بآسمان بالا رفته اند و یا بزمین فرو رفته اند و در آن هنگام عنکبوت از جانب الله تعالی مامور
بود که در غار را تارهای خود تنید و کبوتر بالهام رسیده بیضه در در غار آشیانه کرده بیضه نهد تا احدی را گمان نشود که حضرت در این غار قرار دارد
گویند کبوترانی که الحال طایف کعبه معظمه اند از نسل آن کبوترانند پس قریش مایوس گشتند و حضرت بعد از جمعیت خاطر از غار بیرون آمد

خواب بطلب ... شدند و حضرت امیر چند روزی که حضرت رسالت پناه در غار بود اخبار قریش و طلب ایشان آنحضرت را بآنحضرت میرسانید
فاتحه ... از حضرت ... روایت کرده پس حق تعالی در مقام بیان نصرت دادن حضرت رسالت پناه در وقت هجرت بدون مدد و عاری
میفرماید در سوره توبه الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا حاصل ترجمه والله اعلم اگر نصرت نکنید شما پیغمبر خدا را خدای تعالی نصرت او خواهد نمود و یاری او خواهد فرمود چنانچه در زمان
گذشته یاری کرد او را در وقتی که قصد بیرون کردن او کردند کافران در حالتی که آنحضرت یکی از جمله دو کس بود که سیوم همراه ایشان
نبود ... مصاحب او ابوبکر در غار جبل ثور بودند چون گفت پیغمبر بهمراه خود ابوبکر را که خوف ... و اندوه بخود راه مده
... خدا با ما است و ... یاری ... و ... اعانت ما کند در روضه کافی از حضرت صادق ع مرویست که آنحضرت
... ابوبکر در غار ... و ... حضرت در تسکین ... فایده ... پس ...
او فرمود ... که گفتگو ها میکنند و جعفر و یاران او ... که چه سان ...
... ابوبکر گفت ای یا رسول الله پس حضرت دست مبارک خود را بر روی مبارک او کشید ... را که خواسته بود
... دید ... که این سخن ... و ... فانزل الله سکینته علیه ... دوست خدا
این غار ... بر رسول ... و بعضی ضمیر علیه را راجع ... که عبارت از ابوبکر است ... و این ... صاحب
البیان باطل و ... است زیرا که ضمیرها ... قبل و ما بعد همه راجع به پیغمبر است پس ضمیر راجع بغیر پیغمبر را در میان آن ضمایر ...
... بیرون ... و از درجه عقل ساقط ... الخ ... در سوره ... ثم انزل الله سکینته
علی رسوله و علی المومنین و در سوره ... فتح ... که و انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین ...
در اینکه ضمیر علیه راجع به پیغمبر است و موید این ... اهل بیت علیهم السلام است که این آیه را ... میخوانده اند که
فانزل الله سکینته علی رسوله و فرموده اند که در اصل این آیه ... نازل شده چنانچه در ... کافی از ابن ... روایت
کرده که حضرت امام رضا علیه ... بعد از خواندن این آیه چنانچه مذکور شد فرمودند که هکذا نقرؤها و هکذا تنزیلها
... این آیه را ... قرائت ... و ... نازل شده محمد بن مسعود عیاشی از عبد الله بن محمد بن خالد روایت کرده که او
... در خدمت ابی الحسن ... علیه السلام نشسته بودم پس ... گفت که ... این آیه را ... میخوانند
حضرت ... بر ... سکینه ... فانزل الله سکینته علی رسوله
... ابوبکر ... عبد الله بن خالد گوید که ... تو گردم
... آن آیه را آنحضرت ع فرمود هکذا اقراها یعنی ... قرائت آن ... که ... ازل ...

در سوره مبارکه فتح و در سوره توبه بیش از این آیات عام کرده شده بر رسول و بر مؤمنین و در اینجا مخصوص پیغمبر گردانیده پس معلوم شد که ابوبکر از
نور مؤمنی رفیق آنحضرت صلعم نبوده و این صریح است در عدم ایمان ابوبکر و ایده بجنود لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا
السفلی وکلمة الله هی العلیا و قوت داد الله تعالی پیغمبر صلعم را به لشکرهائی که نمیدیدید شما آنها را یعنی قوت داد پیغمبر خود را
بملئکه که مرئی نمیشدند بعضی گفته اند که محتمل است که مراد تائید حضرت باشد که در غار ثور بتائید ملئکه چنانچه آنحضرت را
نمایند و بعضی گفته اند که مراد تائید آنحضرت باشند در جنگ بدر و احزاب و حنین بملئکه عظام و گردانید خدا تعالی کلمه آنانرا که کافر شدند
و فرو تر و کلمه ایشان تهدید و وعید بود که مر پیغمبر خود را میکردند خدا تعالی بی مقدار ساخت و کلمه خدا تعالی که کلمه توحید و دعوت دین
اسلام است آن بلند و رفیع العقد علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت رسالت صلعم در غار با ابوبکر گفت که می بینم
کشتی جعفر و یاران او را که با آن قطع دریا میکنند و میبینم انصار را که در در خانهای خود نشسته اند ابوبکر گفت آیا می بینی تو
ای رسول خدا آنها را حضرت فرمود آری و اگر تو میخواهی تو نیز بینمایم پس حضرت دست مبارک خود را بر چشم او کشید و او نیز دید آنها را
که حضرت میدید و در دل خود گفت الآن صدقت انک ساحر یعنی این زمان تصدیق کردم که تو ساحری پس حضرت باو گفت که
انت الصدیق یعنی تو تصدیق کننده سحر منی و کسی که ایمان دارد هرگز این نوع تصدیق ننماید و ازینجا بعد از این صدیق
فرموده که ایشان دانند قول خدا تعالی که فرموده وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا مراد از کلمة الله قول رسول
کرد ابوبکر گفت و محمد بن مسعود عیاشی از حضرت ابی جعفر الباقر علیهما السلام روایت کرده که وجعل کلمة الذین کفروا السفلی هو الکلام
الذی تکلم به العتیق یعنی مراد از کلمه آنانکه کافر شدند کلامیست که عتیق یعنی ابوبکر در غار بآن تکلم نمود بنابرین در حدیث
معنی آیه کریمه اینست که گردانید خدا تعالی قول ابوبکر را که در دل خود گفت که حضرت پیغمبر صلعم ساحر است بی مقدار گردانید
پیغمبر صلعم را که با ابوبکر فرمود انت الصدیق بلند و آشکار تا آنکه در میان عامه مشهور بصدیق گردید والله عزیز حکیم
و خدا تعالی غالبست بر آنکه کفار در گذرند اهل توحید را غالب میکند انتهی کلام الفاضل الاسترآبادی ملخصا
علامه رحمه الله تعالی کریمه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله را از ادله امامت حضرت مرتضی علیه السلام شمرده و در
تقریر آن گفته که ثعلبی از جمله مفسرین عامه از ابن عباس روایت کرده که این آیه مبارکه در شأن آنحضرت نازل گشته وقتی که
پیغمبر صلعم قرار بر فرار بغار داد بسبب سوء اذیت مشرکین و کفار بر وی نهاد و حضرت علی ع را در مکه مخلف ساخت که اداء دیون او را
مؤدی سازد و امانات که بود بعهده آنحضرت رسالت پناه سپرده شده بود بصاحبان آنها رساند پس حضرت علی ع بر فراش پیغمبر صلعم
خوابید و مشرکین احاطه بسرای آنحضرت کردند و الله تعالی وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من شما را باهم برادر گردانیدم و عمر یکی از شما را درازتر
کردم از عمر آن دیگر پس شما کدام اضافه عمر خود را برادر خود وا میگذارید و فنا را برای خود برادر اختیار مینماید پس یک

114

از ایشان حیات را بر زندگی نمود و الله تعالی بایشان وحی فرمود که چرا مثل علی بن ابیطالب نشدید که بنا بر مواخاتی که من میان او
و پیغمبر قرار داده بودم در جای پیغمبر صلعم خوابید و جان خود را فدای او کرده و گردانید حیات او را بر حیات خود و ممات را بر
پس بجانب زمین بروید و نگهدار علی از دشمنان باشید پس آن دو ملک فرود آمدند و جبرئیل ع در جانب سر حضرت
علی ع و میکائیل در جانب پای آنحضرت قرار گرفتند پس جبرئیل ع گفت بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباهی الله
بک الملئکة یعنی به به بسیار خوب کیست مانند تو در بیعت ای علی مباهات و فخر میکند بتو خداوند عالمیان بر ملئکه
و فضل بن روزبهان گفته که اقوال مفسرین در شأن نزول این آیه مختلف است بسیاری از ایشان نقل کرده اند که در شأن
صهیب رومی نازل گردیده و او مرد غریبی بود در مکه چون پیغمبر صلعم قصد هجرت فرمود صهیب نیز قصد نمود قریش مانع او
بودند و او در جواب میگفت که من اموال بسیار دارم و آنها را شما وا میگذارم پس آنها را بایشان داد و خود بعنوان
هجرت روی بسوی مدینه نهاد پس الله تعالی این آیه را در شأن او فرستاد و چون صهیب بخدمت پیغمبر صلعم رسانید آنحضرت
این آیه را برای او خواند و فرمود که ربح البیع حاصل معنی اینکه آنمالی که در راه خدا دادی فایده از او دیدی و اکثر مفسرین گفته اند
که این آیه در شأن زبیر بن عوام و مقداد بن اسود نازل گشته در وقتی که پیغمبر صلعم فرموده بود آنانرا که فرود آورند خبیب بن عدی
از چوبی که او را بر آن دار کشیده بودند و خبیب از مشرکین در حوالی او پاسبانی مینمودند پس زبیر و مقداد جانهای
خود را فدا او کرده و او را از دار فرود آورده اند در اینزمان این آیه نازل شد در شأن ایشان و بر فرض که در شأن علی ع
باشد دلیل فضیلت اوست و نص در امامت نمیشود و قاضی نور الله مرقده گفته که فخر رازی و نظام الدین نیشابوری در
تفسیرهای خود موافق علامه نقل کرده اند که این آیه مبارکه در شأن حضرت علی ع نازل شده و حکایت صهیب را نیز نقل
کرده اند اما چون صهیب شقی و فاسق و دشمن اهل بیت علیهم السلام مینمود و از جمله آثار عداوتش این بود که علامت فوت
حضرت علی بن الحسین ع را باو اعلام کردند او حاضر نشده و بر آن نعش نماز بجای نیاورد با اینکه صهیب مالی خود را ادعا
و مؤلوا آیه مدح است بنیل جان پس موطئیست تنزیل این آیه بر اتفاقات و سابقه چون فضل منعدم ابتدا
باشد نقل نزول آنرا در شأن زبیر و مقداد از پس خود باقیه باشد و اینکه بر فرض تسلیم گفته که بعض در
امامت نیست بسیار رواست باعتبار اینکه کلام جبرئیل ع در پیغام که من مثلک فی العالم دلیل است بر افضلیت
آنحضرت است بلکه امام پس اوست امام بهمام علیه الصلوة و السلام بنابر اینکه تقدیم مفضول بر فاضل باطل است نزد عاقل
النعم ما قیل بیت در بحث امامت تعویل فضول در شب هجرت که بسجار رسول ها وفعد کوید که
سر صهیب در مجمع البحرین اعل عبس الصد صهیب کابه علی یعنی صهیب بد غلام بود

برفوت عمر گریه مینمود و قال ابن ... آمرزد و در بحثه بخلیفه ثانیه میتواند بود و در رجال وسیط استرابادی نقلا عن الکشی از حضرت
صادق ع بهمین مضمون بدون قلیلی مرویست که حضرت صادق ع فرمود که رحم الله بلالا کان یحبنا اهل البیت
ولعن الله صهیبا کان یعادینا یعنی رحمت کند خدا بلال را که اهل بیت را دوست میداشت و لعنت
کند خدا صهیب را که بر دشمنی اهل بیت همت میگماشت سیوم اینکه صهیب و بلال هر دو چاکر حضرت پیغمبر
بودند اما بلال بعد از پیغمبر ص ترک اذان نمود و صهیب بعد از آنحضرت مؤذن عمر بود مخفی نماند که مذمت صهیب
درین احادیث منافات ندارد با آنچه درباره او مشهور و در مجمع البحرین نیز مذکور است که فی الخبر نعم العبد صهیب
لو لم یخف الله لم یعصه یعنی خوب غلامیست صهیب که اگر از خدا نمیترسید باز هم عصیان او تعالی نمیکرد و بدرجه ای
قرار که استاد رضی الله عنه در رساله شیر و شکر نقل کرده اینکلام عمر است بر فرضی که کلام حضرت پیغمبر ص باشد میتوان
گفت که از جمع بین الاخبار ظاهر میشود که صهیب در زمان رسول ص در زمره نیکان معدود و بعد از آن از جمله بدان بود
و فاضل استرابادی رحمه الله در رجال کبیر و وسیط احادیثی در مدح بلال و مذمت صهیب نقل نموده و در مدح او خبری نقل نموده
چون بعض سنیان بر بکر حکایت غار را دلیل ساخته بر فضل ابی بکر و قلم اخلاص رقم شیعیان در مصنفات
البیان بر دفع آن پرداخته لهذا درین مقام نقل آنها میشود و نیفی للمرام و نقضها الابرام و بنا بر اینکه آنچه در اوائل کتاب
احتجاج شیخ طبرسی از جناب شیخ مفید علیهما الرحمه مرویست بجهات احتجاج و دفع آنها بدون لجاج محتویست قناعت
میشود در بیمکان بنقل خلاصه ترجمه آن شیخ مفید طاب ثراه گفته که شبی عمر را در خواب دیدم و از او پرسیدم که اینکه
ثانی اثنین اذ هما فی الغار حجت سببت دلیل بفضل ابی بکر میشود گفت از شش وجه دلالت میکند اول اینکه الله تعالی او را دوم
پیغمبر ص نمود و دوست او را ثانی اثنین فرموده دوم اینکه توصیف کرده است او را باجتماع در یکمکان و تحقق الفت میان ایشان
باین اعتبار که فرموده اذ هما فی الغار سیوم صحبت او که مقتضی شرکت در رتبت است بابی بکر نسبت داده و اذ یقول لصاحبه
در شان او فرستاده چهارم خبر داده از شفقت پیغمبر درباره او باعتبار اینکه لا تحزن گفته پنجم خبر داده بقول ان الله
معنا از اینکه خدا ناصر ایشان و دافع اعداء است ششم الله تعالی خبر داده باینکه سکینه را برای ابی بکر فرستاده و او را
مصداق فانزل الله سکینته علیه فرموده باینکه سکینه هیچوقت از پیغمبر ص مفارقت نمینمود پس اینها شش موضع است از این آیه
که دلالت میکند بر فضل ابی بکر بن ابی قحافه و ممکن نیست طعن در آن نه برای تو و نه برای غیر تو از دانشمندان شیخ مفید علیه الرحمه
گوید گفتم که بسیار حضرت یار را احتجاج تر ابرهم میزنم مانند خاکستر که باد تند بر آن وزد و اجزا او را متفرق سازد پس اما اینکه
گفتی که خدا ابوبکر را دوم پیغمبر نامیده پس در آن فضیلتی نمیتوان دید چه بالضروره معلومست که چنانچه اجتماع مؤمنی با مؤمنی

با مؤمنی دیگر بسبب ثانی اثنین ایشان میشود همچنین اجتماع کافری با مؤمنی نیز جهت دوتائی میگردد و اینکه گفتی که خدا ابوبکر و پیغمبر
را باجتماع توصیف فرموده پس آن جهت فضیلت نمیتواند بود چه همچنانکه عدد شامل مؤمن و کافر میشود همچنین مکان نیز
شامل ایشان میگردد و دیگر شک نیست که مسجد رسول ص اشرف است از غار و مع ذلک جمع میشدند در آن مؤمنان و
منافقان و کفار و دیگر اینکه در کشتی نوح ع جمع شدند نوح و شیطان و اقسام جماد و حیوان و اینکه گفتی که خدا ابوبکر را
صاحب پیغمبر نامیده پس آن نیز فضیلتی نمیتوان گردانید باعتبار اینکه کافر گاهی صاحب و رفیق مؤمن میباشد چنانچه الله تعالی
در سوره کهف میفرماید که اذ قال لصاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب و دیگر اینکه میان عرب
که قرآن نازل شده بزبان ایشان شایع است که همراه یکی از بهایم بلا عاقلی باشد آن بهیمه را صاحب میگویند چنانچه شاعر الاعراب
صاحب نامیده و گفته که ان الحمار مع الحمار مطیة فاذا خلوت به فبئس الصاحب یعنی الاغ همراه با الاغ باشد
باربردار و خوش رفتار است و هرگاه تنها ماندی با آن پس آن بد صاحبی بدان بلکه جماد را که جان نیز ندارد گاهی صاحب میگویند
چنانچه شاعر در وصف شمشیر خود گفته شعر زرت هندا و ذاک غیر اختیان و معی صاحب کتوم اللسان یعنی دیدم هند را
و آن دیدنی بود بی خیانتی که با هم کرده باشیم و با من بود صاحبی که عبارتست از شمشیر که زبان خود را پنهان میکرد
و اما اینکه گفتی که پیغمبر ص ابوبکر را بقول لا تحزن اطمینان میداد پس آن دلیلیست بر غلط آن بر عیب چه حزن و اندوه او
باطاعت بود و یا معصیت بنا بر اول نهی پیغمبر ص از آن معقول نیست و بنا بر ثانی این آیه دلیل معصیت آن شقی است و اینکه از لفظ
ان الله معنا استنباط کردی که خدا یار و مددکار پیغمبر و ابوبکر بود وقتی صحیح است که مراد از ضمیر متکلم مع الغیر باشد چه اگر مراد پیغمبر ص
بتنهائی و تعبیر این ضمیر برای تعظیم باشد کما فی قوله تعالی نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون استنباط تو بر هم میخورد و
مرویست که مسکنت ابوبکر از بابت حیله و مکر او بود [illegible] رسول خدا [illegible] علی مرتضی که چه کنند با او و اعداء پس پیغمبر
در شفقت فرمود که لا تحزن ان الله معنا و مرادش این بود که با من و علی بن ابیطالب [illegible] ما را از شر اعداء و اینکه
گفتی که خدا انزال سکینه برای ابی بکر نمود وقتی صورت دارد که ضمیر علیه در فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها راجع
بابی بکر تواند بود اما این حرف مردود است باعتبار اینکه کسی که سکینه با او نازل شد و مؤید بجنود بود دلیل است و قول باینکه مراد با ساکن
ابوبکر است قادح در نبوت نبی است بلکه اگر اینکلام را پنهان کنی بهتر است برای ابی بکر باعتبار اینکه در دو موضع دیگر که الله تعالی
انزال سکینه فرموده مؤمنان را با پیغمبر شریک نموده چه در یکی گفته فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمة
التقوی و در جای دیگر اینکلام گفته فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و در اینجا چون
ظاهر شد که انزال سکینه بتنهائی نموده نشان اینست که در غار مؤمنی که با او در پیغمبر شریک تواند بود نبود پس چون ابوبکر مشمول

نگشت و خروج شد از ایمان آیا آن گشت یا نه شیخ مفید علیه الرحمه گوید که پس عمر عاجز شد از جواب من و بیدار شدم از خواب

٨ — اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار در از علم به من تعلیم فرمود و از هر دری بر روی من هزار در گشوده و هیچ کس را غیر من این نحو تعلیم ننمود

٩ — اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود وقتی که خداوند رب العالمین محشور کند اولین و آخرین را نصب شود برای من منبری بالاتر از منبرهای انبیا و نصب شود برای تو منبری بالاتر از منبرهای اوصیا پس تو ای علی بالای آن منبر میروی

١٠ — اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی بخشیده نمیشوم در روز قیامت هیچ چیز مگر اینکه مطلبم از خداوند عز و جل که عطا کند مثل آن را بتو نیز

١١ — اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی بدرستی که تو برادر منی و من برادر توام و دست یکدیگر را میگیریم تا وقتی که داخل بهشت شویم و فقیر گوید که این اشارت است با آنچه علامه از آن که امامت شمرده و گفته که در مسند احمد بن حنبل الحدیث طرق و روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برادری بست میان مردان و واگذاشت حضرت علی علیه السلام را تا اینکه گریه کرد قابل اخوت او باشد پس مشاهده کرد پس پرسید حضرت علی علیه السلام که ای رسول الله همت بر عقد اخوت میان اصحاب خود گماشتی و مرا تنها واگذاشتی حضرت فرمود که انما ترکتک لنفسی انت اخی و انا اخوک فان ذکرک احد فقل انا عبد الله و اخو رسول الله لا یدعیها بعدک الا کذاب والذی بعثنی بالحق ما اخرتک الا لنفسی و انت منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و انت اخی و وارثی یعنی ای علی نگاه داشتم ترا برای خودم تو برادر منی و من برادر توام پس اگر کسی با تو در این باب سخنی گوید پس بگو که من بنده خدا و برادر رسول اویم و ادعا نمیکند این مواخات و برادری را بعد از تو مگر کسی که بسیار دروغگو باشد قسم بکسی که مرا به پیغمبری برانگیخت و اینکه داشتم ترا مگر برای خودم و تو نسبت بمن در مرتبه هرونی نسبت بموسی مگر اینکه پیغمبری نیست بعد از من و تو برادر و وارث منی مرا بیان این نسبت در اصل استناد و یکم مرا اینکه و ایضا علامه گفته که مروی است در کتاب جمع بین الصحاح الستة از عن النبی قال مکتوب علی باب الجنة محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات بالفی عام حاصل معنی اینکه پیغمبر فرمود که بر در بهشت بر سر آن نوشته شده که محمد صلی الله علیه و آله از جانب خدا پیغمبر و علی علیه السلام برادر اوست و این نوشتن پیش از آن بود که خداوند متعال خلق کند آسمانها را بدو هزار سال و فضل بر روز بهتر گفته که حدیث برادری حضرت رسول با علی اتفاقی است و در اینکه حضرت علی علیه السلام برادر و دوست آنحضرت بود شکی نیست و انیفضایل در کتب صحاح ما مروی و علامه از آنها روایت کرده اما اینها دلایل فضایل علی است نه بر امامت او و مخفی نشود که دلالت این بر امامت علی علیه السلام ماند حدیث خلت ابی بکر نیز نقض بر امامت او است و قاضی نور الله مرقده او لا گفته که غرض علامه از نقل احادیث از کتب عامه اینست که در مقام الزام حجت بر ایشان تمام شود نه اینکه امثال اینها در کتب شیعه امامیه بهم نمیرسد و ثانیا گفته که مقصود علامه حلی هم تعداد فضایل و هم بیان افضلیت علی علیه السلام و افضلیت بر امامت و لیاقت خلافت چنانچه در اصل ثابت شده گذشت و جهت دلالت این حدیث بر افضلیت اینست که چون کریمه انما المؤمنون اخوة نازل

دوست پیغمبر میان هر کدام که با هم در نزدیکی مذهب و هیئت و صفات مماثلت و مناظرت داشتند برادری بست بنا بر آن پیغمبر که برادری بست میان مهاجرین و انصار بنا بر همین حال میان جماعتی که شناخته شده بود تعیین فرمود و علامه سعید نامدار با حضرت علی علیه السلام گفت که انت اخی انا اخوک برای اظهار اینکه میان من و تو مناظرت و مناسبت در جمیع جهات هست مگر نبوت که در نبوت میان ما شرکت نیست و شکی نیست که شبیه و مماثل و مقارن و موافق در نفس را برادر میگویند چنانچه الله تعالی حکایت فرموده از قصه حضرت موسی علیه السلام و برادرش هرون و گفته اخی هدا اخی للسمع والسعی والبحث وحال اینکه مقصود از برادر جبرئیل و میکائیل بود و در جای دیگر تعبیر از حضرت مریم بخواهر هرون نموده است و غرض شبیه بودن با حضرت پیغمبر در همه صفات او و محاسن فعال او کمالاتیست که قبیل قابل برادری آنحضرت باشد و اینکه او شایسته که همانند اوست و نفس او مقتضی آنست که مباهله و مودت به او داده شد و ولایت به او مفوض گردید انما ولیکم الله الآیة و نظر او بود در عصمت بمفاد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و شبیه اوست در تبلیغ ادای رسالت بدلالت حکایت برائت و نظیر اوست در نسب و در دوستی و مودت بدلیل قول آنحضرت که الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه و در سد ابواب اصحاب از مسجد بود و در خانه علی مثل در خانه پیغمبر بود در دخول آن و در جمیع خاصیت جایز میشود و در اینکه مستحق امامت است بطریق استحقاق پیغمبر بود بنبوت بر اجازت که ربه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین بر من ظاهر میشود که چون بتها ظالم بودند ادراک مرتبه نبوت و امامت نمیتوانند و ایضا برادر در پیغمبر بود در اینکه او طاهر بن طاهر بود بعکس ابو بکر که نطفه او از نیست و آنحضرت از راه شفقت او را مادر ساخته و شایع است که عموی پدر بدلیل قوله تعالی اذ قال ابراهیم لابیه آزر که اجماع گفته که علماء انساب اجماع کرده اند بر اینکه نام پدر ابراهیم تارخ بوده و آزر عموی او بود و لا تتخذ الابا من هلی الصفات این فضایل که نقل شده چنانچه در غایت ظهور است و تا آن گفته که حدیث خلت ابی بکر اشارت بر کسی است که پیغمبر آخر الزمان که فرموده لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا بعز المروی بدرستی از مخالفین که در صحیح دانستن حدیث است گرفته و انحصار بر مدعای که موضوع بنا شده باز معارض حدیث مواخات برادری علی علیه السلام میشود چنانچه از این دوستی تحقیق نقل کرده و حکایات لمت ابی بکر را بعنوان فرض و شرط آورده انتهی همانا که مقصود قاضی نور الله مرقده اینست که تعارض این دو حدیث که از جمله دوستی است مفید اینست که مدلول هر دو ممتنع الوقوع است چنانچه اربابان تقریر آن کرده اند لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و از آن دلیل آورده اند پس در ضمن مقام دلالت میکند بر اینکه آنحضرت پیغمبر خلیلی را از غیر اهل بیت خود نگرفته

١٢ — و دایما ثمره این دو برادری میان ایشان بود در امت اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی مثل تو در این امت مثل کشتی نوح است هر کس داخل آن شد نجات یافت و هر که تخلف از آن ورزید غرق گردید و بنوعی این حدیث جعلی شد

١٣ — اینکه پیغمبر فرمود بر اشکال ... [illegible] برادر من برگشت دعاهای نصرت آیه در باره من تو خواندی و برکت آن خداوند مرا بر دشمنان غالب گردانید

فقیه گوید که این واقعه در جنگ خندق بود که تمام آن در منقبت [illegible] مراد آید [illegible] ایکه پیغمبر فرمود که دست بکشم [illegible] کودکی

[illegible] پس گفتم یا رسول الله تو دست مبارک خود را بر آن بمال آنحضرت فرمود که کار تو همان [illegible]

پس من دست خود را بر آن پستان گوسفند [illegible] و به برکت آن شیر از او روان دیدم و حضرت رسول حمید قدر [illegible] از آن شیر [illegible]

[illegible] که از تشنگی [illegible] رسید و از آن شیر سیراب گردید پس پیغمبر فرمود که خدا [illegible] بدعای من [illegible]

[illegible] ایکه پیغمبر فرمود که یا علی [illegible] مرا غیر تو [illegible] عورت [illegible] اگر غیر تو [illegible] عورت [illegible]

کور شود پس عرض کردم که ای رسول الله ترا چگونه از پهلو به پهلو بگردانم آنحضرت فرمود که زود باشد که یاری کرده شوی پس

بخدا که اراده نکردم گردانیدن عضوی از اعضای او مگر آنکه گردانیده میشد برای من [illegible] ایکه [illegible] غسل

خواستم که جسد مبارک آنحضرت را برهنه کنم پس ندائی شنیدم که ای وصی محمد او را برهنه مکن پس غسل دادم آنحضرت را در حالی

که پیراهن در برش بود [illegible] عورت آنحضرت را ندیدم [illegible]

از جانب الله [illegible] ممتاز گردیدم [illegible] ایکه الله تعالی فاطمه را زوجه من گردانید با آنکه [illegible] ابابکر و عمر [illegible]

از من خواستگاری او کردند [illegible] تزویج کرد فاطمه را با من در بالای هفت آسمان پس پیغمبر فرمود مبارک باد بر تو

ای علی که الله تعالی فاطمه را که سیده اهل جنت است زوجه تو [illegible] پاره گوشت من [illegible] عرض کردم که یا رسول

آیا من از تو نیستم آنحضرت فرمود [illegible]

رحمه الله از مسند احمد بن حنبل نقل کرده که ابوبکر و عمر خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام از خدمت حضرت پیغمبر نمودند آنحضرت

فرمود که انها صغیرة یعنی او کم سن است پس [illegible] حضرت علی ع خواستگاری او نمود و حضرت پیغمبر [illegible] او را با هم تزویج نمود

و فضل بن روزبهان گفته که در اخبار صحیحه مروی است که پیغمبر [illegible] در جواب ابی بکر و عمر گفت که انی انتظر امر الله فیه یعنی من

منتظر فرمان خدا ام در این تزویج و نگفت انها صغیرة پس این دروغیست که علامه بر احمد بن حنبل بسته [illegible]

دروغ را بر رسول خدا گفته [illegible] فاطمه [illegible] بود [illegible] تولد او در سال [illegible]

نور الله مرقده گفته که صاحب کتاب [illegible] نقل کرده که زائیده شد فاطمه [illegible] در سال [illegible] تولد پیغمبر [illegible] و آنحضرت

تزویج نمود به علی ع بعد از جنگ احد و بعضی گفته اند که بعد از آنکه عایشه را تزویج کرده بود بچهار ماه و نیم [illegible]

و فاطمه را از روز پانزده سال و پنج ماه و نیم داشت و حضرت علی [illegible] بیست و یک سال [illegible] و بعد از آن [illegible] نقل [illegible]

و در روزی که از دنیا رحلت نمود [illegible] سال بود [illegible] و صاحب کشف الغمه [illegible] نقل کرده

تولد فاطمه پنج سال بعد از آن بود که پیغمبر اظهار نبوت [illegible] سال [illegible]

[illegible] بنت [illegible] ترویج [illegible]

معتر بوده [illegible] و همچنین [illegible] بروایتی [illegible]

[illegible] رسیده بود در وقت تزویج علی [illegible]

پیغمبر [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] رعایت [illegible] دختران [illegible]

[illegible] پس کذب [illegible] لازم [illegible]

[illegible] روایت [illegible] که پیغمبر [illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] تزویج فاطمه [illegible] بعلی [illegible] تزویج [illegible]

[illegible] امیر مؤمنان [illegible] الائمه [illegible]

[illegible] ابوبکر و عمر [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] انتهی کلام القاضی ملخصا و در کافی شیخ کلینی از حضرت امام [illegible]

[illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] نقل کرده که تولد آنحضرت در زمان [illegible]

[illegible] ایکه پیغمبر فرمود که ای علی تو در آخرت [illegible]

[illegible] از مجلس [illegible] گسترده میشود برای [illegible]

[illegible] جلوه خواهی نمود [illegible] که بر سر تو باشد تاج نور و الکلیل [illegible]

[illegible] خلایق از حساب خلایق و فقیر گوید که اکلیل [illegible]

[illegible] مجمع البحرین [illegible] ایکه پیغمبر فرمود [illegible] که مقاتله [illegible] با ناکثین و قاسطین

[illegible] با تو مقاتله کنند خواهد بود [illegible] تو [illegible] شفاعت [illegible]

[illegible] فرمود که طلحه و زبیر [illegible] با تو در حجاز بیعت میکنند و آن بیعت را در عراق [illegible]

[illegible] مقاتله و محاربه [illegible] در قتل [illegible] اهل [illegible]

[illegible] فرمود که معاویه [illegible] اصحاب [illegible] فرمود که اصحاب [illegible]

[illegible] پس قتال [illegible] در قتال [illegible]

برای اهل دین خوشحالی است عظیم و عذابیست از انبیاء در دنیا و ذخیره ایست از برای ایشان نزد الله تعالی و در حدیث صحیح وارد شده است

اینکه پیغمبر صلعم فرمود که مثل تو در این امت مثل باب حطه است در بنی اسرائیل که هر کسی که داخل در دوستی و محبت تو شود داخل

در اندری که امر کرده او را خداوند جلیل و شیخ طبرسی گوید که مجمل قصه باب حطه مذکور است در اوایل سوره بقره بقوله تعالی و اذ

قلنا ادخلوا هذه القریة فکلوا منها حیث شئتم رغدا مختصر ترجمه والله اعلم این است که بعد از آنکه بنی اسرائیل از تیه

بیرون آمدند مامور شدند باینکه داخل قریه شوند که عبارتست از بیت المقدس بنابر اجائی که شیخ طبرسی رحمه الله از بعضی

نقل کرده اما در تفسیر امام حسن عسکری ع چنین است که آن قریه اریحا بود از جمله بلاد شام و مرخص شدند که بعد از دخول

آن قریه از نعمتهای آن بخورند هر قدر که خواهند و مامور شدند بقوله تعالی ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة

یعنی داخل شوید از در قریه در حالی که سجده کننده باشید برای خداوند مجید و بگوئید که این سجده با محو کننده است گناهان ما را

و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع چنین است که الله تعالی مثال محمد و علی علیهما السلام را در آن در مثل نمود و آن قوم را بسجده آن امر فرمود

برای تعظیم امثال ایشان و تجدید عهد و دوستی ایشان بخاطر رساندن بنحوی که گرفته شده از آن قوم امام در باره خلافت

با محمد و علی علیهما السلام نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین یعنی اگر سجده را بکنید و حطه را بگوئید بامر زیم برای

شما گناهان شما را و زود باشد که زیاد کنیم ثواب نیکوکاران را یعنی این سجده و قول حطه باعث احباط عقاب بدکاران

و موجب مزید ثواب نیکو و خنده اطوار است فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم پس بدل کردند ستمکاران

ایشان قول حطه را بقولی که غیر آن قولی است که مامور بودند بآن و علی بن ابراهیم گفته که بجای حطه بجای حطی ـ حطا ان

حطه گفتند باد خال نون بعد از حا و تخفیف طا که بمعنی گندم است و در تفسیر امام حسن عسکری ع چنین است که انهم لم

یسجدوا کما امروا و لا قالوا ما امروا و لکن دخلوها مستقبلیها باستاههم و قالوا هطا سمقانا یعنی حنطة

حمراء متقونها احب الینا من هذا الفعل و هذا القول یعنی آن قوم سجده و قولی که مامور بآن بودند بجا نیاوردند بلکه

وقت دخول شدن بجهت اهانت آن قریه عورتهای خود را پیش میداشتند و میگفتند هطا سمقانا یعنی گندم سرخی که قوت خود

کنیم بهتر است نزد ما از این سجده و قول حطه بدانکه در نسخ این تفسیر هطا بهاء هوز و طاء حطی و الف است و در قاموس بلا الف

یاست و سمقانا بالسین سعفص و میم و قاف و نا فوقانیه بالتاء تحتانیه علی خلاف النسخ و الف است و در بعض نسخ هوس

نوشته کرانید و لفظ سرانیست بلهند او در کتب لغت مذکور نیست و الله اعلم و در جای دیگر از تفسیر همین امام ع مرویست که

چون آن قوم بدر قریه رسیدند آن در را بلند دیدند پس گفتند احتیاج بر کوع زدن نداریم است ما گمان داشتیم که باید رکوع

بسته باشد که احتیاج برکوع زدن آن شود و دنبالی موسی و یوشع بن نون ما را مسخره میکنند پس عورتهای خود را بطرف آن در

دادند و بدل لفظ حطه را بلفظی که محال گذشت بر زبان آوردند فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون

پس فرو فرستادیم بر آنجمع که ستم کردند بر نفسهای خود عذابی را از آسمان بسبب بیرون رفتن ایشان از دایره فرمان خداوند

عالمیان در تفسیر امام حسن عسکری ع مرویست که مراد از رجز طاعونی بود که در بعض یکروز یکصد و بیست هزار کس از ایشان را

روانه دار البوار نمود و ایشان جمعی بودند که خدای تعالی میدانست که هرگز ایمان نمی آوردند و از صلب ایشان ذریت

طیبه بعرصه نمیرسند ایشان در کتاب بحار فی در باب فتنه بکنت و نقل کرده از تنزیل فی الولایة از حضرت

امام محمد باقر ع مرویست که نزل جبرئیل ع بهذه الآیة علی محمد ص هکذا فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم

قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون

و از شرح هادی فی استاد کدس سره ظاهر میشود که مقصود امام ع اینست که جبرئیل ع در تفسیر این آیه گفت مراد اینست که

ظالمان این امت نیز مانند یهود دند که این آیه در شان ایشانست و ذکر این در قرآن برای عبرتست اقوام مع ظلمهم

در موضع مضمر جه موافق سابق بر این آیه اینست که گویند فبدل لهم قولا یا گوید فبدل قولا و ایضا گوید که

علیکم رجزا یا علیهم رجزا انتهی ملخصا و موافق اینست مضمون کلام فاضل الاسحی عقیب است ایکم

اینکه حضرت رسول صلعم فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها و لن یدخل المدینة الا من بابها منم شهر علم

علی در است ایشان بخدمت گذشت در همین اصل بعد از آن پیغمبر صلعم فرمود که ای علی نور عالمست من بعد

اموافق طرفت بر بادی دشمنان قتال ملکی و مخالفت میکند با تو این امت بمروت

اینکه پیغمبر صلعم فرمود که الله تعالی دو پسرم حسن و حسین را خلق فرمود از نوری که انداخت آن را در نو و فاطمه و ایشان حرکت

میکردند مانند دو گوشواره که در گوشها باشند و زیاده بود نور آنها در خشنده گوهر نور شهدا بخوا و شهرا

ابرار علی وعده کرده با من خداوند عالمیان که ایشان را گرامی دارد گرامی که در شان هیچ کس نکرده باشد که ایشانا

مسلمین صلی الله علیهم اجمعین عقیب و اینکه بخشید حضرت پیغمبر صلعم در زمان حیات خود انگشتر

و کمربند و شمشیر خود را او حال آنکه کل اصحاب و عم من عباس حاضر بودند پس امر محصوص کردانید باینها

بر گویند که در اصل چهل و ششم گذشت که حضرت علی ع و عباس در باب زره و شمشیر نزاع کردند و مرافعه را نزد

ابو بکر بردند او آنها بعنوان میراث ازالذ است بعلی ع و جه آن مذکور شد در آنمقام عقیب اینکه

فرو فرستاد این کریمه را که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة

ای جمعی که ایمان آورده اید هرگاه خواهید که با پیغمبر صلعم مناجات کنید و سخن گوئید پس پیش از آن صدقه بدهید

حضرت علی علیه السلام فرمود که من یک دینار طلا داشتم پس آن را بده درم نقره فروختم و هر گاه با پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن میگفتم قبل از آن یک درهم تصدق
میکردم و قسم بخداوندی که [illegible] نکرد این کار را هیچیک از صحابه قبل از من و نه بعد از من پس فرو فرستاد حضرت
واقف الاسرار و الخفیات آیه کریمه ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله
علیکم الآیات پس آیا توبه نمیباشد مگر از گناهی که واقع شده باشد اشارتست باینکه سایر صحابه مناجات نکردند و تصدق
ندادند گناهکار شدند اما خداتعالی بکرم خود آنها را آمرزید و این حکم تصدق را منسوخ کرد و باین مضمون اعتراف
کرده بیضاوی ملعون چنانکه در آخر این مبحث میآید و علامه رحمه الله تعالی این آیه را از ادله امامت حضرت علی علیه السلام شمرده باعتبار
اینکه هیچیک از صحابه عمل بآن نکرده و پسر عمر میگفته کان لعلی ثلثة لو کانت لی واحدة منها لکانت احب الی من
حمر النعم تزویجه بفاطمة ع و اعطاؤه الرایة یوم خیبر و آیة النجوی حاصل معنی اینکه برای حضرت علی علیه السلام سه کمال بود
که اگر یکی از آنها برای پسر عمر میبود از او دوست تر میداشت از حمر النعم یعنی از همه اسباب نفیسه دنیا یکی تزویج علی است بفاطمه
زهرا علیها التحیة و الثناء دویم اینکه عطا کرده باو رسول خدا صلی الله علیه و آله رایت را در روز جنگ خیبر و سیوم اینکه قبل از نجوی با پیغمبر
صلی الله علیه و آله تصدق کرد و هیچیک از اصحاب این عمل را بجا نیاورد بدانکه حمر بضم حاء حطی و سکون میم و راء قرشت مضاف
بر نعم از قبیل اضافه صفت بموصوف و نعم بفتح نون و فتح عین سعفص است و این لفظ در اصل بمعنی شترهای سرخ رنگ بود
اما صاحب مجمع البحرین گفته که چون این قسم شتر بهتر است از سایر اقسام و توانا تر و سخت تر است نسبت بسایر انعام
لهذا این لفظ کنایت شده از چیزهای خوب دنیا بالتمام چنانکه در حدیث مرویست که ما احب ان لی بدل نفسی حمر النعم یعنی
دوست نمیدارم در مقابل اینکه خوار و بی اعتبار باشم اینکه صاحب کل اجناس نفیسه دنیا شوم بالجمله فضل بن روزبهان
گفته که معلومست اینکه عمل بآیت نجوی از خصایص حضرت علیست و در اینکه آن از فضایل غیر محصوره او است سخنی نیست
لیکن نص در امامت نمیشود و قاضی نور الله مرقده گفته که علامه استدلال کرده باین نوع بر افضلیت حضرت علی علیه السلام و بلازمه
ثبوت افضلیت امامت او علیه السلام منجلی است بنا بر اینکه میباید امام افضل باشد از کل انام چنانکه در اصل است و تعمیم گذشت
استدلال بر افضلیت او علیه السلام اینست که بعد از نزول این آیه سبقت گرفت بر صحابه در عمل بمضمون آن و بعد از عمل او نسخ
ساخت آنرا خداوند عالمیان پس نزول آن برای فضیلت او بود تا حسرت باشد که هیچیک از صحابه امتثال این امر ننمود بلکه بر نفی
از جمله [illegible] در تفسیر زمخشری نقل کرده اند که ابو بکر [illegible] بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدند و از مناجات آنحضرت سعادت خود را
محروم کردند تا اینکه کریمه ءاشفقتم ان تقدموا الخ که ناسخ آیه نجوی است نازل گردید و ترجمه آیه الله العلیم
آیا ترسیدید از اینکه بفقر و درویشی گرفتار شوید اگر تصدق قبل از نجوی کنید چون این تصدق را نکردید و بازگشت [illegible]

خداوند تعالی [illegible] این تصدق را از شما برگردانید پس نماز را بپا دارید و زکوة را بدهید و فرمان خدا و رسول را ببرید
دفع [illegible] استدلالات [illegible] بر افضلیت علی علیه السلام انکار کرده و گفته که شاید وقت آنقدر وسعت نداشت که سایر صحابه
تصدق نمایند بعد از آن نجوی را بعمل آورند و ممکن است [illegible] الفساد [illegible] اینکه فاصله میان نزول آیه
و نسخ آن بقدر ده شبانروز بوده چنانکه زمخشری و بیضاوی نقل کرده اند و بعضی کم بقدر یک ساعت روز نقل کرده اند بازهم
آن قدر که نداشت لکن ادراک این سعادت برای غیر علی علیه السلام میسر نباشد و دیگر اینکه جمهور ارباب اصول و فقه نسخ تکلیف را قبل از اطلاع [illegible]
تجویز نکرده اند تصریح کرده اند باینکه تکلیف فعلی که زمان آن [illegible] باشد از آن جایز نیست و دیگر اینکه ذکر توبه دلالت میکند
بر اینکه [illegible] صحابه باهمال در آن [illegible] مستحق عذاب و نکال شدند اگر وقت آن وسعت نمیداشت [illegible] عاصی
بر ترک آن [illegible] و فخر رازی برای اصلاح حال صحابه [illegible] زده بر این [illegible] و گفته که [illegible]
[illegible] اما چون این تصدق سبب خوف فقرا و وحشت و نفرت اغنیا میشود و ترک تصدق موجب الفت
خاطرها بود لهذا افاضل صحابه [illegible] موجب الفت را بهتر از موجب نفرت و وحشت دیدند [illegible]
[illegible] عند النجوی [illegible] اما اصل نجوی [illegible] و مندوب [illegible] ترک نجوی [illegible]
خاطر رسول خدا [illegible] فخر رازی گفته که این کلام خالی از تعصب نیست از آنکه شعر بر نقص فضیلت حضرت
[illegible] که حضرت علی علیه السلام فضیلتی داشته باشد که در انکار بر صحابه باعث نشود و لهذا ابن عمر میگفت کان
لعلی ثلث الخ بلکه چون در این آیه نهی از مناجات نشده و امر بصدقه قبل از نجوی شده دلیل است بر اینکه [illegible] امتثال این امر کند
از دو جهت صاحب فضیلت میشود یکی اینکه راه احتیاج فقرا [illegible] میبندد و دیگر اینکه بسعادت مناجات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مستعد میشود و استفاده حل مشکلات [illegible] از علوم [illegible] میکند و قاضی نور الله مرقده گفته بعد از نقل این امور
از فاضل [illegible] اضافه بر [illegible] اعتراض چند وارد است بر فخر رازی یکی اینکه علت قرار دادن صدقه قبل از مناجات
[illegible] احتیاج فقرا و ارباب حاجات بوده و چون [illegible] جز [illegible] که قبل از مناجات تصدق [illegible] لهذا [illegible]
معذور و بالضروره از این حکم خارج [illegible] نمودند و از بعضی آزرده خاطر نبودند و دیگر اینکه دلیلی که فخر رازی بر مرجوحیت این صدقه
[illegible] و زکوة و امثال آنها نیز جاریست [illegible] آنها بر وجوه مال [illegible] و خرج کردن مال برای تحصیل رضای
الهی [illegible] فخر رازی [illegible] و فقیر و نفرت [illegible] آنها [illegible] و حال صاحب [illegible]
[illegible] اینکه خداتعالی برای صدقه [illegible] ابو بکر و امثال او [illegible] بلکه ظاهر کلمه کریمه علی الموسع
[illegible] و علی المقتر قدره [illegible] که اگر کسی [illegible] از تصدق [illegible] فوا العدم [illegible]

با رسول حاجت در صدقه کردن است منسوخ است از قبول انتهی کلام القاضی نور الله مرقده ملخصاً و فقیر گوید که در آخر الکلام کریم مذکور است که
فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم ترجمه والله اعلم و اگر نیابید قبل از مناجات چیزی را که بآن تصدق کنید پس بسیار آمرزنده
و رحم کننده است خداوند حمید و این ظاهر است که این تصدق از فقرا ساقط و تنگیکان [illegible] از درجه [illegible] است [illegible] باطل است
و سخنان شیعه در برابر آنها مبنی است بر الزام [illegible] بر طریقه [illegible] و گفته که در امر تصدق قبل از نجوی تعظیم [illegible]
رسول خدا و نفع رساندن است بفقرا و نهی است از سؤال بسیار از جناب احمد مختار و تمیز است میان مخلص و منافق و محب آخرت و محب
دنیا و خلاف [illegible] اینکه این امر برای وجوب باشد [illegible] و علی التقدیرین کریمهٔ ءأشفقتم ان تقدموا [illegible] آن را نسخ نمود در دل
آیهٔ ناسخه فرموده که در الکلام استعاره [illegible] از عطاء صدقه قبل از نجوی که مبادا منفی بفقر گناه [illegible] که الله تعالی بکرم خود
از آن تجاوز فرموده با وجود این اقوال از جانب سایر صحابه عذر خواسته در کمال اختلال و حاصل این است که بر تقدیر اینکه امر در تصدق
در اینجا برای وجوب باشد باز قدح در شان غیر علی ع نمیکند چه شاید که برای اغنیا در مدت بقای حکم وجوب مناجاتی اتفاق
نیفتاده باشد و بخاطر فاتر میرسد که [illegible] آخر با سایر سخنان [illegible] بیضاوی منافات [illegible] اگر خداوند تعالی میدانست که برای غیر علی در مدت
مناجاتی اتفاق نمی افتد [illegible] لازم می آید التزام آن با اسلام جمع نمیشود و اگر میدانست با وجود آن این حکم را آلت تمیز
میان مخلص و منافق نمود و محب دنیا و محب آخرت را با آن از هم ممتاز فرمود پس اخلاص علی ع و نفاق دیگران ثابت شد و هو المقصود ایضا
هر گاه وجوب تصدیق [illegible] و نجوی مشروط بود و فعل نجوی [illegible] واجب نشود [illegible] این است که [illegible] گردند
چرا گناهکار گشتند و ایضا عاقل منصف چگونه تجویز میکند که هیچیک از صحابه در مدت ده شبانروز محتاج نشوند برسول
با اینکه اقسام مجهولات شرعیه و عرفیه دارند ناچار اند که آنها را از آنحضرت سؤال کنند و تعهد آنحضرت علیه السلام در آن مدت
ده مرتبه محتاج شده و هر بار یکدینار تصدق کرده چنانچه فیمابین خاصه و عامه مشهور است و در تفسیر بیضاوی مذکور است که
عن علی رضی الله عنه ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد غیری کان لی دینار فصرفته فکنت اذا ناجیته تصدقت بدرهم
و در کتاب مناقب [illegible] و معالم التنزیل [illegible] حنبل است که فاشتریت بعشرة دراهم و مضمون [illegible]
آیتی هست در قرآن مجید که غیر از علی ع کسی موفق بعمل آن نگردید چه در وقتی که آیهٔ نجوی نزول نمود آنحضرت یکدینار را بده درهم تبدیل
فرمود و هر گاه که بفیض مناجات حضرت پیغمبر ص فائز میگردید یک درهم از آنها را بفقیری می بخشید [illegible]
حضرت رسول ص فرموده که بهشت [illegible] است بر انبیا تا وقتی که من داخل شوم و [illegible] تا وقتی که تو داخل شوی ای علی
مژده [illegible] در شان تو [illegible] بشارت [illegible] قبل از من [illegible]
حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشتند در روز قیامت [illegible] و نشستم [illegible] جعفر طیار با ملائکه [illegible]

از در [illegible] بجانب [illegible] و [illegible] ثم اینکه حمزه سید شهدا عموی [illegible] ثم اینکه جعفر [illegible]
فرموده [illegible] ایشان تو با من وعده فرمود و هرگز وعده خود را خلاف نخواهد نمود وعده کرده مرا [illegible] نزد حق [illegible]
[illegible] رسید مثل آنچه از فرعون بموسی رسید پس باید صبر کنی با توقع مزد از خداوند حمید تا وقتی که [illegible]
پس [illegible] با دوستان تو دوستی کنم با دشمنان تو دشمنی [illegible] ثم اینکه پیغمبر ص فرمود که ای علی تو صاحب حوض کوثر [illegible]
[illegible] خواهد بود و خواهند آمد نزد تو جمعی که طلب آن کنند و تو ایشان را منع کنی پس برگردند [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] وارد شوند [illegible] از آن حوض سیراب گردند پس خواهند گردید [illegible] سفید [illegible]
اینکه حضرت رسول ص فرمود که امت من در روز قیامت پنج رایت [illegible] پس [illegible] بر من وارد گردد با فرعون این امت باشد
که معاویه است و رایت دویم با سامری این امت باشد که عمرو بن العاص است و رایت سوم با جاثلیق این امت باشد که ابو موسی [illegible]
و رایت چهارم با ابو الاعور سلمی است و رایت پنجم با تو است ای علی که مؤمنان [illegible] در زیر آن و تو امام [illegible]
[illegible] خداوند عالمیان [illegible] ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة [illegible]
[illegible] آیت از سورهٔ حدید که یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل
ارجعوا وراءکم [illegible] فیه الرحمة و [illegible] من قبله العذاب ینادونهم الم نکن معکم قالوا بلی [illegible]
آنچه مذکور [illegible] ترجمه [illegible] یاد کن روزی را که میگویند مردان و زنانی که در [illegible] نفاق [illegible]
نظر کنید [illegible] تا بگیریم روشنی از نور شما گفته شود که برگردید [illegible] دنیا [illegible] روشنی [illegible]
شود میان ایشان و مؤمنان دیواری که مر آن را باشد دری [illegible]
مؤمنان [illegible] اندرون [illegible] آن سور که مکان مؤمنان است [illegible] رحمت [illegible] نزدیکی آن بجنت [illegible]
و خارج آن که جای اهل نفاق است از جانب آن عذاب است بسبب نزدیکی آن با آتش دوزخ حضرت علی ع فرمود که [illegible]
شیعه و دوستان [illegible] جهاد [illegible] باب الرحمة عبارت است از شیعه پس ندا کنند [illegible] منافقان مؤمنان را
[illegible] الم نکن معکم قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم وتربصتم وارتبتم وغرتکم الامانی حتی جاء امر الله و
غرکم بالله الغرور فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة ولا من الذین کفروا مأواکم النار هی مولاکم وبئس المصیر ترجمه
[illegible] آیا نبودیم ما منافقان با شما مؤمنان [illegible] در دنیا [illegible] مؤمنان [illegible] در ظاهر با ما بودید ولیکن خود را در محنت
افکندید و انتظار [illegible] مصائب [illegible] مؤمنین [illegible] نبوت نبی [illegible]
شما را [illegible] در دنیا [illegible] تا وقتی که آمد [illegible] فرمان خداوند [illegible] خداوند عالمیان بسیار فریبنده که

عبارتست از شیطان یا از دنیا و مستلذات آن پس امروز گرفته نمیشود از شما چیزی که آنرا فدای خود کنید و از این عذاب
برهید و نه از جمعی که کافر شدند جای همه شما آتش دوزخ است آن آتش سزاوار تر است بشما یا یاری است برای شما علی با قیل و بد بازگشت
جهنم و در بعض کلمات این آیات احتمالات دیگر در تفاسیر مذکور است و بعد از نقل این آیه حضرت علی ع فرمود که وارد میشوند
و شیعه من اکثر ایشان نیز از خوف محمد صلعم و در دست من خواهد بود حوض خاری که دور میکنیم با آن دشمنان خود را از آن حوض
مثل دور کردن شتر بیگانه از میان گله شتر خود منقبت سی و یکم آنکه حضرت رسول صلعم فرمود که ای علی اگر نه این بود که
امت من در شان تو گویند آنچه را که نصاری در شان عیسی ع گفتند که بزعم فاسد خود او را خدا گفتند چنانچه در منقبت
سی و چهارم مذکور شد هر آینه میگفتم در شان تو سخنی که بر هیچ طایفه از مردم نمیگذشتی مگر اینکه بر میداشتند از زیر پای تو خاک را
برای شفا منقبت سی و دوم آنکه حضرت پیغمبر صلعم فرمود که الله تعالی یاری من کرد بترسی که در دل دشمنان من انداخت و سوال
کردم که در شان تو ای علی نیز چنین کند پس دعا مرا مستجاب ساخت بیان رعب و ترس مردم از حضرت پیغمبر صلعم گذشت
منقبت سی و سوم آنکه حضرت رسول صلعم گوشت مرا لقمه از دهان مبارک خود گرفت و آنچه را که واقع شده و میشود تا
تمام شد علم گفت پس جاری گردانید از خداوند عالمیان بر زبان خاتم پیغمبران صلعم منقبت سی و چهارم آنکه نصاری از ابا
کردند امر را پس فرو فرستاد الله تعالی این آیه را که فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ترجمه آنکه علم پس هر کس از نصاری خصومت کنند با تو در باب نبوت عیسی ع
و بعد از آنکه آمده است ترا علم بآنکه علی ع بنده و رسول خداست پس بگو بیائید ای نصاری تا باهم مباهله کنیم بیاوریم پسران ما
و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نزدیکان ما و نزدیکان شما را که از غایت قرب مانند نفس باشند تتمه آیه اینست که
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين یعنی بعد از اجتماع بیچارگی طلب کنیم از خداوند عالمیان پس بگردانیم لعنت را
بر دروغگویان حضرت علی ع فرمود که الله تعالی از انفسنا حضرت پیغمبر صلعم و مرا اراده نمود و از النساء فاطمه را و از
ابناءنا حسن و حسین علیهما السلام را مقصود داشت و بعد از آن نصاری تسلیم شدند و امان طلبیدند و آنحضرت ایشانرا امان داد و فرمود
که قسم بآن کسیکه تورات را بر موسی و فرقان را بر محمد فرستاد که اگر مباهله میکردند نصاری با ما مسخ میکرد خدا ایشانرا بصورت بوزینه ها
و خوکها انتهی ... حکایات نصاری نجران که با وجود ادله قویه انکار نبوت عیسی ع مینمودند و مدعی الوهیت او بودند و انکار
که حضرت پیغمبر صلعم بنا بر وحی الهی میفرمود در احتجاج ظاهر شد از ایشان غیر عناد و لجاج پس پیغمبر صلعم ایشانرا بمباهله طلبید و خود با
حضرت علی ع و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیرون خرامید و بایشان فرمود که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید و چون
نصاری که ... ... انصار ... ... بتوم خود گفت که اگر اینها دست بدعا بردارند یکی از ما در روی زمین نماند

پس ایشان بمباهله راضی نشدند و قبول جزیه کردند و چون بسیار واضح است دلالت این آیه بر افضلیت حضرت علی ع اکثر سنیان
اعتراف کرده اند بآن چنانچه فاضل ... در تفسیر نیشابوری نقل کرده که لا یزال یحکی للروافض انهم یتمسکوا بافضلیة علی من
علی الانبیاء بل علی اولی العزم لان النبی صلعم افضل واکمل من الانبیاء وقد سماه الله نفس النبی و لا معنی له الا
المشابهة والمماثلة التامة فاذن یکون هو افضل واکمل من سایر الانبیاء انتهی و علامه علیه الرحمه این آیه را از ادله امامت
حضرت ع گرفته و بطریق دیگر تقریر آن کرده که چون احتمالی متصور نیست اینکه مراد از انفسنا پیغمبر و علی است پس دلالت میکند بر اینکه
مساوی نفس ... است و مراد از نفسیت در اینمقام اینست که چنانچه پیغمبر صلعم اکمل و اولی بتصرف است پس باید امام مجتبی علی ع نیز اکمل و اولی
بتصرف است علیهما الصلوة والسلام و این آیه دلالت واضحه دارد بر علو مرتبه علی ع باعتبار ... او ... و فرزندان ...
پیغمبر ... و فضل این روز ... که عادت ارباب مباهله این بود که اهل بیت و خویشان خود را جمع ... میکردند
... مباهله میاوردند پس پیغمبر صلعم از انفسنا و از خویشان ... از جمله ایشان حضرت علی ع در اینمقام ...
و اگر مساوات در ... باشد که علامه گفته ... باید که علی ع در نبوت و رسالت و خاتم الانبیاء بودن و افضل اولو العزم بودن نیز
باشند ... و ... میکنند ... امامت ... میشود ...
ارباب مباهله آن میشود که قبل مسطور شد ... پیغمبر صلعم ... از بنی هاشم ... بر چند نفر کرد ...
انصار ... که چرا ... مباهله ... از اهل بیت و خویشان ...
پس ... که ... آن ... پیغمبر صلعم آن را ... از اهل بیت و خویشان ...
امر ... با پیغمبر ... علی با پیغمبر ... آورده و با ... مرده ...
با ... از غایت اختصاص و قرب و محبت است ... خصایص ... از ... نبوت مثلا
لازم ... میان ایشان میکنند و سخن
نقل ... در امامت ... مقصود علامه ... نقل ... امامت حضرت علی ع است
بلکه ... ظاهر میشود که منظور ... دلیل ... امامت ... شرایط و لوازم
که عبارتست از عصمت و افضلیت و اجتماع فضایل بحوی که ممتاز باشند از اغیار در نزد اولی الابصار انتهی ... و در مقام نقل
کلام ... افضلیت ... و طریق تحقیق ... الاطلاع علیه ... جمیع ...
فرمود ... رسول ... که ... جمع شده باشند ... پس ... و
... آنحضرت ... و ... آنها را ... آنحضرت آنها را ...

والبته از اکر زران ساخته و چهار نهر از آن اشکها از فردوس و یکی آن انهار از مشرق و دیگری از مغرب و یکی از زیر عرش بود و با هم
صد هزار روشنه جاری میشود و انفضیلت قبل از ما و بعد از ما برای کسی نشود اینکه بدر موضعی است معروف میان مکه و مدینه از
قاموس نقل کرده که اسم چاهیست در آنمکان که آنرا بدر بن قریش حفر نموده و مشهودی در خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی گفته که
بدر بالفتح ثم السكون بئر احتفرها رجل من غفار اسمه بدر بالموضع الذي كانت به وقعة بدر وقيل هو بدر بن قريش
وقريش بن مخلد بن النضر الذي سميت به قريش قريشا وقيل هو من بني ضمرة سكن بالموضع فغلب اسمه عليه وبدر الموعد
وبدر القتال وبدر الاولى وبدر الثانية وبدر الثالثة كله موضع واحد استشهد بوقعتها التي اعز الله بها الاسلام
ثلثة عشر رجلا عبيدة بن الحارث تاخر موته حتى وصل الصفراء فدفن منها فال الكرجانی وضربت طليحة النضر بدر
نصرت اليه يوم عصيه و مجمل حکایت جنگ بدر از قراری که شیخ علیه در شرح تجرید نقل کرده اینست که آن اول جنگی بود که الله تعالی مومنان را
بان امتحان فرموده با عدد بسیار قلت مومنین و کثرت مشرکین پس حضرت علی علیه السلام در آن روز کشت ولید بن عتبه و ربیعه و شیبه و الیاس
ربیعه و عاص بن سعید و سعید بن عاص و حنظله بن ابی سفیان و طعیمه بن عدی و نوفل بن خویلد را بترتیبی که مذکور گشت و غیر این نفر
جمعی دیگر را که نیم و سناد و معهدا رایت ظفر آیت را از دست نداد انتهی مقتولانی که در آنروز مقتول شدند هفتاد نفر از مشرکین
سی و شش کس چو بدست حضرت امیر المومنین قرسی و چهار رتبه بیعی لشکر نصرت قرین و سه هزار ملائکه مسومین و در بعض اخبار روایت
که هر کدام بعضی را کشتند و شاید مراد نصف تقریبی باشد و در آنروز چهارده کس از ارباب توحید شهید گردیدند شش نفر
از مهاجرین و هشت نفر از انصار و از حضرت علی علیه السلام مرویست که در آنروز سه نوبت بادی شدید وزید اول جبرئیل بود با هزار
نفر از ملائکه دوم میکائیل بود با هزار نفر دیگر سیوم اسرافیل بود با هزار نفر دیگر و در آنروز ملائکه دستارهای سرخ و زرد
بر سر بسته بودند و بر اسبهای ابلق سوار شده مقدم مضمار کارزار گذاشتند و الیضا مرویست که در پیغمبر که بدر خواستند رسول علیه السلام قتل
عباس بن عبد مطلب و عقیل برادر امیر المومنین اسیر گشته انتظام یافتند و در ملک سلیمانی مشهور گفته که جلفص لفتح خا نخذ و سکون
لام و صاد سعفص دره ایست در حوالی کوه قدرتیه که از آنکوه چشمه ها جاریست و در این دره دهات بسیار است بعد از این حکیم برخی
نقل کرده که گفت دیدم در روز بدر در دره خلص کم دریاها از آسمان واقع کردید و در آن بحدی که افق را پوشانیدند پس اندره
مانند سیل جاری گردید و در نوبت تمام رسید که این تاییدیست از جانب خدا السبت بحضرت مصطفی صلعم پس بعد از آن ظاهر
نشد مگر کشتن دشمنان و نبود که دیده بودم مگر فرشتگان انتهی مضمون منقبت سی و ششم اینکه فرموده جناب نبوی صلعم
که ویل ایر قاتل است علی چه او شقی تر است از نمود و از کسی که شتر صالح پیغمبر را پی نمود و بدرستیکه عرش مجید بسبب قتل تو
خواهد لرزید پس مژده باد ترا که مشهور میشوی در زمره صدیقین و صالحین و شهدا بدانکه صاحب مجمع البحرین نقل کرده که ویل

قتال عباس و عقیل

بیان خلص

معنی ویل

دره ایست جهنم که اگر کوهها را در آن افکنند گداخته شوند و بعضی گفته اند که ویل کلمه عذابست منقبت سی و هفتم
اینکه خداوند مهربان ممتاز کرد مرا در میان اصحاب خاتم پیغمبران بعلم ناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه و خاص و عام
و این از جمله نعمتها او بود بر من و بر رسول انام علیه و آله التحیة و الثناء و السلام و فرمود حضرت رسول بمن که ای علی فرمود
خدا بمن که نزدیک کنم و دور نکنم ترا و حقایق امور را بتو آموزم و جفا در حق تو نکنند و زم و واجبست بر من اینکه اطاعت
خدا کنم و واجبست بر تو اینکه گوش دهی بآنچه من میگویم منقبت سی و هشتم اینکه حضرت پیغمبر صلعم مرا آگاه کرده اند در باره
دعائی چند خوانده و بر وقایع بعد از خود و بعد از آن مرا مطلع کرده اند پس بالکلیه بسبب بعض اصحاب از راه گشتند و از روی حسد
بلغزند که اگر بتوانستند حضرت محمد صلعم که پسر عم خود را نبی کنند هر آینه میکردند پس الله تعالی اطلاع بر این دادم از زبان پیغمبر
علیه و آله التحیة و الثناء منقبت سی و نهم اینکه پیغمبر صلعم فرمود که در و علو دست کسی گمان این کنند که مرا دوست دارد و علی را
دشمن میدارد و جمع نشود محبت من و علی مگر در دل مومنی بدرستی که الله تعالی گردانیده دوستان من و ترا ای علی را اهل زمره
الهی میگیرند بهشت و گردانیده دشمنان من و ترا در اول گمراهان امت من که میروند بدوزخ منقبت چهلم اینکه حضرت پیغمبر صلعم
در بعض جنگها فرستاد مرا بسوی چاهی که آبی نداشت پس برگشتم بخدمت آنحضرت عرض کردم پس فرمود که آیا در آنجا گلی بود
گفتم آری فرمود که قدری از آن بیار پس قدری از آن آوردم و حضرت در آن چیزی چند خواندند و بعد از آن مرا در آن خواندند و حکم
آن در آن چاه مامور گردانیدند پس جنبانیدند و ختم آن قدر آب از آنچاه جوشید که اطراف آنرا برگردید پس بخدمت آنحضرت
رسیدم و صورت ماجری را بعرض رسانیدم فرمود که ای علی توفیق داد ترا خدا و ند حمید و برکت تو آن آب ظاهر گردید
پس مخصوص است این منقبت بمن نه اصحاب آنحضرت منقبت چهل و یکم اینکه شنیدم از جناب نبوی صلعم که میفرمود بشارت
باد ترا ای علی چه بدرستی که الحال جبرئیل علیه السلام آمد و گفت که الله تعالی نظر مرحمت بسوی اصحاب نموده اند پس یافت پسر عموی تو
و داماد ترا بهتر از بسیار اصحاب و او را وصی و جانشین تو ساخت منقبت چهل و دوم اینکه بشارت داد مرا پیغمبر صلعم
بگوش پرت بانیروی کی ای علی منزل تو روبروی منزل منست در بهشت و تو با منی و رفیق اعلی را علی علیین گفتم حضرت
یا رسول الله اعلی علیین فرمود که علیین قبه ایست از در سفید که بر آن هفتاد هزار در قرار داده خداوند
جمع علیه و از ابرار من و گوشکی گردانیده فیروز گویند این اثیر در نهایه گفته که لفظ علیین معرب بحروف و حرکات تثنیه
مستعمل میشود بنابر اینکه بعضی از اجمع و بعضی مفرد میدانند انتهی و در معنی آن اقوال بسیار هست صاحب بحار الانوار
در کتاب السماء و العالم گفته اتی کتاب الابرار لفی علیین ای مراتب عالیة محفوفة بالجلالة وقیل فی السماء
السابعة وفیها ارواح المومنین وقیل فی سدرة المنتهى التي اليها ينتهي كل شيء من امر الله تعالى وقيل علیين

الجنة عن ابن عباس و قال الفراء في ارتفاع بعد ارتفاع لا غاية له و قيل هو لوح من زبرجد خضراء معلق
تحت العرش اعمالهم مكتوبة فيها عن ابن عباس في رواية اخرى و عن البراء بن عازب عن النبي صلعم قال في
عليين في السماء السابعة تحت العرش و ايضا بعد ازين نقل کرده که علیون فوق السماء السابعة عند
قائمة العرش اليمنى و فاضل لاهجی در تفسیر سوره مطففین گفته که ان کتاب الابرار لفی علیین بدرستی که نامه اعمال
نیکوکاران یعنی آل عبا چنانچه قبل ازین ظاهر شد از حدیث امام حسن علیه السلام هر آینه در علیین است یعنی در کتابیست که آن
کتاب جامع خیر ملئکه و اهل ثقلین است و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم وچه چیز دانا کرد ترا که چه چیز است علیون
آن کتابیست نوشته شده بخط ظاهر و هویدا اعجام کرده شده و چون در بعض احادیث آمده که علیون آسمان سابعه است
بنابرین صحیح اینست که کتاب مرقوم بحذف مبتدا بیان کتاب الابرار باشد باین تقدیر که ان کتاب الابرار و هو
کتاب مرقوم لفی علیین یعنی کتاب نیکوکاران و آن کتابیست نوشته شود بخطی ظاهر و مجمل آنکه کتاب در علیین است
یعنی در سماء سابعه است انتهی و در بحار الانوار مرویست که ابن عباس از کعب الاحبار تفسیر ان کتاب الابرار لفی
علیین پرسید او گفت که چون اجل مؤمن برسد رسولان الهی حاضر شوند نزد او و نمی توانند که یک ساعت
تقدیم و تاخیر کنند قبض روح او را پس چون وقت مقرر شود قبض روح او کنند و آنرا بملائکه رحمت سپرند و
خیر و خوبی آنچه مقرر کرده جناب الهی باو بنمایند بعد از آن او را باسمان برند و از هر آسمانی مقربان آن او را مشایعت
کنند تا باسمان هفتم رسانند پس او را در پیش دستهای خودشان گذارند و انتظار نماز شمار او بکشند پس گویند خداوندا
این فلان بنده است که قبض روح او شده و دعا کنند او را بآنچه خدا مقدر و مقرر کرده و میگویند که میخواهیم
کتاب او را امروز ببینیم پس گشاده شود نامه اعمال او در زیر عرش پس مینویسند نام او را در آن و شاهد میشوند بر آن
و اینست معنی کلام خداوند سبحان که کتاب مرقوم یشهده المقربون و در روایتی دیگر چنین است که مهر کرده شود
آن کتاب و گذارده شود در زیر عرش برای شناختن نجات در یوم الحساب منقبت چهل و سیوم اینکه فرمود رسول صلعم
که الله تعالی راسخ و ثابت گردانید دوستی مرا و ترا در دلهای مؤمنان و راسخ گردانید دشمنی مرا و ترا در دلهای منافقان پس دوست
نمیدارد ترا مگر مؤمنی پرهیزکار و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی از جمله کفار منقبت چهل و چهارم اینکه رسول صلعم فرمود
لن یبغضک من العرب الا دعی و لا من العجم الا شقی و لا من النساء الا السلقلقیة یعنی هرگز دشمنی نمیکند با علی از جمله
عرب مگر دعی بفتح دال ابجد و کسر عین سعفص و تشدید یا حطی که بمعنی کسی است که بدروغ منسوب باکسی شود یا کسی که ادعای اسلام
بدروغ کند و دشمنی نمیکند با آن خیر البریه علیه السلام و التحیه از جمله زنان مگر سلقلقیه بفتح سین سعفص و فتح دو لام و سکون قاف اول

و ثانیه صاحب قاموس گفته که سلقلق زنیست که حیض او از دبر آید و سلقلقیه با یای حطی و یا تای قرشت زنیست که
او از پس حیض باشد انتهی و ظاهر است که مراد از آن اینجا زنیست که حیا و حفاظی برای او نیست و مشهور در افواه عوام سلقلقی است
لیکن در قرشت بمعنی منقول در هر دو خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و چنین لفظی در لغت عرب و فرس بنظر فقیر نرسیده
والله اعلم منقبت چهل و پنجم اینکه حضرت پیغمبر صلعم علی را طلبید در حالتی که چشم درد داشت پس آب دهن مبارک
خود را در آن انداخت و بگو اندن آن شد عابر دوخت اللهم اجعل حرها فی بردها و بردها فی حرها یعنی خدایا بگردان
گرمی آن را در خنکی آن و خنکی آن را در گرمی آن پس قسم بخداوند عالمیان که چشم آن شده نشد از آن وقت تا این زمان فقیر گوید که
ثعلبی و عبید در شرح نهج گفته حضرت پیغمبر صلعم محاصره قلعه خیبر چند روز نمود و رایت نصرت در دست علی بود و چون
آنحضرت را درد چشم عارض شد حضرت پیغمبر صلعم رایت را بابوبکر داد و ابوبکر با انصار که رفیق او بودند رو بگریز نهاد
پس پیغمبر صلعم رایت را بعمر تسلیم فرمود و او نیز قرار داد بگریز پس پیغمبر صلعم فرمود که لاعطین الرایة غدا الی رجل یحبه الله و رسوله
و یحب الله و رسوله کرار غیر فرار یعنی هر آینه خواهم داد فردا رایت را بمردی که دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و او دوست
میدارد او نیز ایشان را و این صفت دارد که همیشه جنگ کرده و هرگز گریز نکرده و فردای آن روز حضرت علی را طلبید و با وجود
درد چشم بخدمت پیغمبر صلعم رسید پس آنحضرت آب دهان مبارک خود را در چشمش انداخت و آنرا مانند دیده حقیقت بین از
غبار آزار بپرداخت و رایت ظفر آیت را باو سپرد و آن عالی جناب بعزم رزم روی بمیدان آورد و در اول بمرحب رسید و او را
بجهنم رسانید مرحب بفتح میم و سکون را و فتح حاء حطی و باء ابجد است و بعد از قتل او بعضی از امنای یهود با رفقا
خود از جنگ آنحضرت جستند و بدرون قلعه خیبر گریخته درهای آن را بستند آخر الامر آنحضرت علیه السلام آن در را کنده و قلعه را با ملک
تسخیر فرمود چنانچه در منقبت پنجاه و نهم می آید و در اخبار صحیحه مرویست که بعد از آنکه پیغمبر صلعم رایت ظفر آیت را بعلی علیه السلام سپرد
آنحضرت آن را بپای حصار قموص برد و در توده سنگی آنرا نصب کرد در اینحال حارث یهودی که برادر مرحب و از ابطال رجال
عرب بود با جمعی خشم در روی معرکه جدال نمود و دو نفر از اهل اسلام به تیغ بیدریغ سفاک ناپاک روانه شدند بدار السلام
پس حضرت کرار غیر فرار بضرب ذو الفقار صاعقه بار روانه ساخت اسفل السافلین اشرار را بدار البوار بعد ازین برادر مرحب که بکمال
شجاعت مشهور بود میان یهود با هیکلی تنومند و قامتی بلند دو زره پوشیده و دو عمامه بسر پیچیده و کلاه خود بر بالای آنها نهاده
و دو شمشیر حمایل کرده با کر و فری بسیار از قلعه بیرون تاخت و بعزم خونخواهی برادر خود هنگامه رزم را با امیر المؤمنین حیدر کرار
ساخت و چون نزدیک بآنجناب رسید آنحضرت بضرب ذو الفقار بدو نیمش گردانید گویند که ز هیبت آن ضربت آن لشکر گروه ارباب طغیان
بمرتبه رسید منقبت چهل و ششم اینکه امر کرد پیغمبر صلعم اصحاب و عموهای خود را به بستن درهای که از خانهای ایشان بمسجد مفتوح بود

و در مرا باز کند گفت لیعرمان حضرت معمول پس چنین مقتضی بسبب یک از اصحاب را نبود فقیر گوید که حکایت امر بستن ابواب اصحاب و اعمام
آنحضرت از جمله اجماعیات است نه در جمیع جهات و نیست خلاف ایشان مگر در جزئیات آن که چنانچه بیان میشود الآن سمهودی در کتاب خلاصة
الوفا باخبار دار المصطفی از ابن عباس نقل کرده که این حکایت در مرض الموت آنحضرت بود و از مسلم نقل کرده که پنج شب پیش از این
حکایت آنحضرت از دنیا رحلت فرمود و در آنکه آیا پیغمبر صلعم بلفظ مبارک خود این امر فرمود یا علی ع را بتبلیغ آن مامور نمود
یا منادی ندا کرد بآن و تخصیص معلوم نشد نزد مردمان مختلف است روایات سنیان چنانچه از خلاصة الوفا ظاهر میشود و از جمله
اخبار این که موافق است با این کلام حضرت امیر المومنین ع آنست که سمهودی از عمرو بن سهل روایت کرده که بعد از آنکه پیغمبر صلعم امر فرمود
بستن ابواب مسجد که راه بود مردم بود مردی از اصحاب … یا رسول الله دع لی کوة انظر الیک منها حین
تغدو و تروح بغیر از رسول خدا واگذار برای این روزنی را که از آنجا نگاه کنم تا در وقت صبح و عصر که بمسجد مراید ترا ببینم
آنحضرت صلعم در جواب فرمود لا والله ولا مثل ثقب الابرة یعنی قسم بخدا که مرخص نمیکنم بقدر سوراخ سوزنی و ایضا نقل کرده از روایت …
و غیره که بعد از آنکه اصحاب مامور شدند ببستن ابواب حمزة بن عبد المطلب بیرون خرامید بر حالی که قطیفه خود را بر زمین میکشید
و از چشمهایش اشک میچکید و گفت که یا رسول الله اخرجت عمک و اسکنت ابن عمک فقال ما انا اخرجتک و لا اسکنته
و لکن الله اسکنه حاصل معنی آنکه ای رسول خدا آیا اخراج کردی از مسجد عموی خود را که حمزه است و ساکن کردی پسر عموی خود را که علی است
پس آنحضرت صلعم فرمود که اخراج تو و اسکان او از جانب خود ننمود بلکه الله تعالی چنین مقرر فرمود سمهودی گفت که این حدیث مؤید آنست که آن دری
که در مسجد مفتوح ماند در علی ع بود و احادیث بسیار نقل کرده از طرق سنیان عداوت شعار در اینکه مسدود شد همگی درهای
مردم بمسجد نبی صلعم مگر در خانه حضرت مرتضی علی ع و از انجمله است آنکه ابن عباس گفت که امر رسول الله صلعم بسد ابواب المسجد غیر
باب علی فکان یدخل المسجد و هو جنب لیس له طریق غیره و گفته که این روایت را احمد و نسائی نقل کرده اند و رجال اسناد
ثقات اند و حاصل معنی حدیث آنست که امر کرد پیغمبر صلعم ببستن درهای مسجد غیر در خانه علی ع پس آنحضرت بحالت جنابت داخل مسجد میشد و راه
دیگر برای او نبود غیر آن و بعد از نقل … تصحیح یا توثیق … نقل کرده از ابن حجر … در اینکه آنچه پیغمبر صلعم بعد از امر بسد
ابواب آنرا استثنا نمود در خانه حضرت علی ع بود و گفته که قال الحافظ ابن حجر و هذه الاحادیث یقوی بعضها بعضا و کل
طریق منها صالح للاحتجاج و قد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات مقتصرا علی بعض طرقه و اعله ببعض من تکلم فیه من
رواته و لیس ذلک بقادح … الاحادیث … فی باب ابی بکر و زعم انه من وضع الرافضة قال الحافظ
ابن حجر و قد اخطا فی ذلک شنیعا فانه رد الاحادیث الصحیحة بتوهم المعارضة مع امکان الجمع و قد اشار الیه البزار فقال
اهل الکوفة یاتون باحادیث حسان فی قصة علی و اهل المدینة فی قصة ابی بکر فان ثبتت روایة اهل الکوفة فالجمع بما دل

ایضاً مخالفة الاحادیث الشیعة فی باب

حدیث ابی سعید الخدری یعنی النبی صلعم … لا یحل لاحد ان یطرق هذا المسجد جنبا غیری و غیرک و المعنی ان
باب علی رضی الله عنه کان جهة المسجد و لم یکن له باب غیره فلذلک لم یؤمر بسده ای بخلاف ابی بکر فکانه له باب من
خارج المسجد و خوخة الی المسجد کما صرح به الکلاباذی ای فمن روی استثناءه رای انه المحتاج الی الاستثناء لما …
بخلاف باب علی فانه خص بما هو ابعد من ابقاء الباب و من روی باب علی اذا رفعتهم انه سد … و یقال و یقوی الجمع
انهم امروا بسد الابواب الا باب علی فسدوها و احدثوا خوخا یستقربون الدخول منها بعد ما استیذن فیه فامر
اخرا بسدها الا خوخة ابی بکر انتهی خلاصة معنی این کلمات آنست که احادیثی که دلالت دارد بر اینکه باب علی ع مفتوح مانده بعضی
نوعی بعضی دیگر میکنند و احتجاج آنها بدون لجاج تمام میشود پس آنکه ابن جوزی گفته که آنها از موضوعات اند سخنی است خطا و
غلطی است بسیار رسوا و سندی که ابن جوزی مستند با آنست و خلاصه … آنکه آنها با احادیث صحیحه که در شان ابی بکر وارد
شده معارض است موجه نیست چه ممکن است جمع میان هر دو قسم اخبار بیکی از دو وجه اول آنکه چون حضرت علی ع دری دیگر نداشت
بغیر آنکه در جانب مسجد بود پس احتیاج باستثنا آن نبود بخلاف ابی بکر که خانه او را دری بزرگ بجانب خارج مسجد و خوخه بجانب
مسجد بود پس ابقاء آن خوخه کما کان محتاج باستثنا می نمود و فقیر گوید که این توجیه مبنی است بر اینکه خوخه بفتح دو خای معجمه
بمعنی در کوچک است چنانچه بعضی گفته اند و بعضی دیگر آن را بمعنی روزنه گرفته اند و بنا برین مستور راه این توجیه میشود الا بالتکلف
دوم آنکه اولا مامور شدند مردم بسد ابواب بغیر باب علی ع پس آنها سد نمودند و بعد از مرخص شدن خوخها گشودند که از
آنها تردد بمسجد نمودند و بعد از آن مامور شدند بسد آن خوخها مگر خوخه ابی بکر تنقیح در طرق شیعه امامیه خلافی نیست
در اینکه پیغمبر صلعم بعد از امر بسد ابواب غیر باب علی ع را استثنا نفرمود اما احادیث سنیان مختلف است و در آن بعضی موافق
طرق شیعه است و بعضی دیگر مخالف است با آن و چون نزد منصف … است که حدیثی که تعلق بخصوص احد … داشته خصم
دیگر را اتفاق با آن نمی باشد پس بعضی … نزد شیعه سخنی نیست و … سنیان چنین دیده اند که اخبار خود شان با وجود آنها
بر مضمون که حضرت پیغمبر صلعم غیر یک باب یا یک خوخه را علی اختلاف الروایات استثنا نفرمود اختلاف دارند در اینکه آن باب علی ع
یا باب ابی بکر یا خوخه آن ابو بکر بود لا علاج بفکر طرح یا تاویل بعض اخبار خود افتاده و هر کدام برای خود بنائی نهاده اند ابن جوزی
بسبب تصلب در تعصب طرح کرده اخبار را که صریحست در اینکه آنچه پیغمبر صلعم استثنا نمود باب علی علیه التحیة والثنا بود و بعد ازین
دعوی مستند شده بوجوهی که نقل کرده از او سمهودی چنانچه احوال استماع نمودی و دیدی که از اینکه ابن حجر … خود را …
… جنس خود ساخته و خاطر شیعه را از تصدیع تصحیح آن اخبار … چنانچه شاعر گفته … دیگر دشمن
اند خلاف … تو شمشیر خود … در غلاف … و جمعی دیگر از سنیان … شده اند بعضی … دو قسم خبر اما طریق جمع … نهاده اند

هر کدام بوجهی بیهوده سمهودی و ابن حجر دو وجه که احتمال گذشت گفته و دیگران براه های دیگر رفته اند یکی اینکه پیغمبر صلعم در سد ابواب
الا باب ابی بکر نگفت بلکه گفت الا خوخة ابی بکر و خوخه عبارتست از طاقی که برای روشنی در دیوار میگذارند و در جائی گفته است
ممکن است که تردد از آن کنند و چون در اینجا مراد آنست بعضی از قبیل نقل بالمعنی اطلاق باب بر آن کرده اند چنانچه سمهودی گفته
الفصل الخامس في الامر بسد الابواب وما استثني منه بوب البخاري لقول النبي صلعم سدوا الابواب الا باب ابي بكر
و قال قاله ابن عباس عن النبي صلعم ثم اسند في الباب عن ابي سعيد الخدري قال خطب رسول الله صلعم و قال ان ابا
بکر ... لا يبقين في المسجد باب الا سد الا باب ابي بكر وفي رواية مسلم عنه خوخة الا خوخة ابي بكر والخوخة طاقة
تفتح في الجدار للضوء وحيث تكون سفلى يمكن الاستطراق منها وهو المراد هيهنا ولذا اطلق عليها باب
الا اذا كانت تطلق دویم اینکه مراد از باب ابو بکر ... نیست بلکه مراد از آن خلافت نبی است و امر بسد ابواب
مگر باب ابی بکر کنایت از اینست که طلبکاران طلب ... ابو بکر نشوی است بتعریف اینکه ابو بکر خانه که متصل بمسجد باشد نداشت
بعضی دیگر گفته اند که او دو خانه داشته و یکی از آنها که بمسجد متصل بود بعمر ... او را در ترک سد باب آن مرخص فرموده چنانچه
سمهودی گفته که عن ابي الحويرث لما امر رسول الله صلعم بالابواب بسد الا باب ابي بكر قال عمر يا رسول الله وعني اقدر
كوة انظر اليك منها حين تخرج الى الصلوة فقال رسول الله صلعم لا [illegible] الباب [illegible] بالامر بالسد عن طلبها
لا تطلبها الا هو والبيح ابن حيان ابد بان منزل ابي بكر كان بالسنح من العوالي فلا تكون له خوخة الى المسجد
ورد بان السنح منزله وجهة الانصارية وكانت اسماء بنت عميس عنده ام رومان وقد قال ابن شبه ان الدار
التي اذن له في ابقاء الخوخة منها الى المسجد كانت ملاصقة له ولم تزل في يد ابي بكر حتى باعها وقال ايضا اتخذ
ابو بكر داره في زقاق البقيع ... دار عثمن الصغرى واتخذ منزلا اخر عند المسجد وهو الذي جاء فيه حديث
سدوا عني هذه الابواب الا باب ابي بكر و فقیر گوید که سنح در کلام سمهودی بضم سین سعفص و ضم نون و حاء حطی و بعضی بسکون
نون نقل کرده اند موضعیست در عوالی مدینه و عوالی بعین سعفص بصیغه جمع و عالیة بصیغه مفرد عبارتست از دهها که در بالای
مدینه طیبه است نزدیکتر آنها باطراف آن بمدینه بقدر چهار میل و دورتر آن از جانب نجد هشت میل است و قرار که صاحب مجمع
البحرین نقل کرده بعد از این گفته که وفي المغرب نقلا عنه العوالي موضع على نصف فرسخ من المدينة وفي التهذيب العالية
ما فوق نجد الى ارض تهامة والى ما وراء مكة وهي الحجاز وما والاها انتهى و سمهودی گفته که العالية بلاد واسعة في اعلى
الحجاز بلاد [illegible] فيها موضعا وعالية المدينة وعواليها ما كان في جهة قبلتها من قباء وغيرها على ميل فاكثر ما كان
في السنح من ادنى العوالي على ميل من المسجد النبوي وهو ادناها واقصاها عمارة على ثلثة اميال او اربعة و ثمانية

معنی خوخه

بیان سنح

بیان عوالی

مطلقا ثمانية اميال او ستة فيتنزل على هذا الخلاف الروايات ... سیوم اینکه حضرت پیغمبر صلعم ... دین که
قرضهای او را بدهم و وعده هایش را وفا کنم پس عرض کردم که ای رسول خدا ... که من مالی ندارم فرمود زود است که اعانت کنند
خداوند ما ... پس اراده نکردم قضاء دین او را و وفا بوعده را مگر اینکه خدا تعالی میسر ساخت آنرا پس ... اگر دم و چون
عده آنها رسیدم بهشتاد هزار درهم چنانچه گذشت در اصل ... و قلیلی که باقی مانده حسب الوصیة ... بار رسانید حضرت امام
حسن ع فقیر گوید که این حدیث صحیح است و اینکه حضرت پیغمبر صلعم در حین رحلت قرض داشت و تادیه آن را برذمت همت علی ع گذاشت
ناظر است که در باب الدين کتاب المعيشة کافی باسناده مرویست که معويه بن وهب گفت که عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع
که مذکور شد برای جماعة امامیه که مردی از انصار وفات نمود و دو دینار طلا بعنوان دین بر ذمت او بود پس پیغمبر صلعم نماز او نپرداخت
و دیگران را فرمود صلوا على صاحبكم تا آن نماز را مامور ساخت تا وقتی که بعض خویشان آن میت آمده ضامن شد که آن قرض را مودا سازد
پس فرمود حضرت صادق ع که ذلك الحق یعنی حق و صدقست اینکلام بعد از آن آنحضرت فرمود که ان رسول الله صلعم انما فعل ذلك
ليتعظوا وليرد بعضهم على بعض ولئلا يستخفوا بالدين وقد مات رسول الله صلعم وعليه دين ومات الحسن ع وعليه دين
وقتل الحسين ع وعليه دين حاصل معنی اینکه خبر این است که مضایقه احمد مختار صلعم از نماز بر آن قرض دار برای این بود که مردم پند گیرند
و حقوق مردم را بصاحبانش دهند و قرض مردم را سبک نشمارند و مسامحه در ادای آن ننمایند یا اینکه بدون ضرورتی
تحمل قرض نشوند على ما في الشرح الصافي و بتحقیق که چون پیغمبر صلعم از دنیا رحلت فرمود و بر ذمت او قرضی بود و حضرت امام حسن علیه السلم
وقتی که از دنیا رحلت فرمود قرض داشت در هنگامی که حضرت امام حسین ع شهید شد ... مطلب
اید چون امثال این اخبار صریحست در اینکه جناب احمد مختار صلی الله علیه وآله بالليل والنهار در وقتی که از این منزل رحلت می نمود
قرض دار بود پس ... که لفظ يقضي ديني يا لفظ قاضي ديني که در شان حضرت مرتضی علی ع از طرق عامه و خاصه مرویست
بکسر دال خوانده شود و مؤول بامثال این گردد که حضرت علی ع احکام دین ... را میرساند ... چنانکه ... في نفسه خوبست ... الكلام
چنانکه قاضی نور الله مرقده و محقق طوسی روح الله روحه القدوسی ... دیده اند تفصیل این اجمال اینکه علامه علیه الرحمة
در ... نقل ادا امانت و خلافت حضرت علی ع نقل کرده ... احمد که چون کریمه وانذر عشيرتك الاقربين نزول نمود حضرت
پیغمبر صلعم ... اهل بیت خود را جمع فرمود پس ... در خدمت آنحضرت بودند و اکل و شرب از سرکار او نمودند بعد از آن
گفت بالنبي ايكم من يقضي عني ديني ومواعيدي ويكون خليفتي ويكون معي في الجنة خلاصه معنی اینکه کیست که قرضهای مرا ادا و
وعدهای مرا وفا کند و خلیفه من باشد و با من در بهشت رفیق شود پس حضرت علی ع عرض کرد که انا ... فرمود ...
صلی الله علیه وآله فرمود که انت حاصل معنی اینکه ... علامه گفت که همین حدیث را ثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده ...

این ضمیمه نیست که سه مرتبه این استفهام را نمود جواب نشنود و در مرتبه سوم قوم ساکت بودند بغیر علی ع و فضل بن روزبهان گفته که این خبر را
ابن جوزی به قصه طویلی نقل کرده و لفظ یکون خلیفتی در آنجا نیست پس آن از اعلام یا مشایخ او که روافضند وضع کرده و دروغ
گفته اند و سایر فقرات حدیث مشعر بفضایل حضرت علی ع است و قاضی نور الله مرقده گفته که حذف لفظ خلیفتی از جمله تلبیسهای اهل
فضل ناصبی است بواسطه اینکه این حدیث با لفظ و یکون خلیفتی ابن جوزی در کتاب موضوعات آورده و حکم بموضوع بودن آن
کرده و اگر مراد فضل اینست که این خبر را در کتاب دیگر بدون لفظ خلیفتی روایت کرده پس لازم است که باسم آن کتاب را مذکور کند تا رجوع
بآن نمود و چون فضل این سخن را مبهم آورده ظاهر میشود که خودش اختراع کرده و چگونه این از جمله موضوعات تواند بود و حال آنکه
سبکی او گفته که در مسند احمد حدیثی موضوع نیست و بعد از این قاضی نور الله مرقده گفته که ایضا قوله ص یقضی دینی یکفی فی
ثبوت المدعی لان الظاهر انه بکسر الدال لا انجاز العدات اذ لدینی علیه ... و فایدة حاصل آنکه بر فرضی
که لفظ یکون خلیفتی در حدیث نباشد باز امامت و خلافت حضرت علی ع باین حدیث ظاهر میشود چه ظاهر آنست که یقضی دینی بکسر دال
و معنی آن اینست که دین پیغمبر را علی ع بمردم میرساند و متشابهات احکام آنرا بایشان میفهماند و دلیل بر اینکه دین در اینجا بکسر
دال است اینست که قرض بر ذمت پیغمبر ص نبود در وقتی که از دنیا رحلت نمود چه پیغمبر در ایام مرض الموت طلب برائت ذمه از مردم نمود
و هیچکس ادعای حقی بر او ننمود مگر کسی که ادعا کرد که تازیانه آنحضرت بسهو او را خورده بود مگر آنکه ضمان حفظ دین بکسر دال است در کمال
اشکال و لهذا آنحضرت سه مرتبه پرسید از غیر علی ع جوابی نشنید و اگر مراد ضمان دین بفتح دال میبود ظاهر این بود که ابوبکر
که مال بسیار در راه خدا صرف کرد یا عثمان و سفیان ضامن میشد برای آن و مؤید این است آنچه محقق طوسی ره در تجرید گفته که
و قوله ع انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی بکسر الدال انتهی ترجمه کلام قاضی نور الله مرقده و بعد از این خود
بحثی نموده و طریق دفع آنرا بتکلف نموده و کلامش اینست که لان قیل الظاهر من ذکر المواعد ان یکون الدین المذکور قبلها
الدین بفتح الدال قلت جاز ان یکون المراد المواعد باعطاء احد شیئا من بیت المال کما وقع لابن مسعود و هو ایضا
من لواحق الدین بکسر الدال و لو سلم فلا بد من العدول عن الظاهر عند قیام الدلیل الدال علی ارادة خلافه و هو
ثبوت براءة ذمة النبی صلعم عن حقوق الناس کما مر انتهی اگر گویند که قاضی نور الله مرقده بچه از ... ظاهر ...
مستظهر نشده و خلاصه آن چنانچه گذشت اینست که اگر بر ذمه حضرت پیغمبر ص دینی میبود وقتی که در مرض الموت
استفسار فرموده بسته کسی طلبکار بود مطالبه حق خود مینمود و حال آنکه بغیر عکاشه تازیانه هیچکس اظهار ننمود که ... که شاید آن
طلبکاران حاضر نبوده باشند در امکان آن زمان باید ... اینکه بر فرض حضور همه از آنحضرت شنیده بودند که حضرت علی ع خواهد داد و دین
پیغمبر را بالتمام ... صادق میدانستند بلا کلام ... سخنی نگفتند در این مقام و ایضا در حکایت تازیانه ... معلوم است که استفسار

حق خود از بدن مبارک آنرسول مطلوب شود مگر اینکه آن طلبکار ابراء ذمت او کند یا بعوضی راضی گردد و چون معلوم حضرت پیغمبر ص بود
که این طلبکار بغیر زیارت مهر نبوت عوضی دیگر قبول نخواهد کرد لهذا آنرا باو حواله فرمود و شاهد صدق این دعوی ملا محمد
جبل عاملی است در کتاب روضة الشهداء و ملخص آن اینست که بعد از آنکه آنحضرت ص در مرض الموت بقصد وداع اصحاب بمسجد
تشریف آورد و مکرر این مضمون را اظهار کرد که قسم میدهم شمارا بخدا که هر کس از من آزار دیده باشد برخیزد و مرا قصاص نماید
و اگر مال او بر برده باشم اینک بیاید و حق خود بستاند و بگوید که من میترسم که اگر قصاص حق خود را بستانم رسول خدا با من دشمن شود
و دوست نزد شما با من کسی است که اگر حقی بر من داشته باشد استیفای حق خود را در دنیا بردارد تا مرا بری الذمه سازد و کار من فردا
در الغو ... پس عکاشه اسدی گفت یا رسول الله چون تو بسیار مبالغه کردی میترسم که اگر سخنی نگویم
عاصی شوم در سفر تبوک تازیانه برآوردی که برناقه غضبا زنی آن تازیانه بر دوش من رسید و با علت دوستم بسیار متالم
گردید اینک قصاص آنرا میخواهم آنحضرت فرمود که دانستی که آن کدام تازیانه بود گفت آری چوب ممشوق است که از چوب
بوران ... و دراز دیدم گرفته اند حضرت فرمود که ای سلمان آن در خانه فاطمه است برو آنرا بیار پس سلمان آنرا
آورد چون بمسجد رسید فغان از صحابه بلند گردید و حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبیده و فرمود که بمسجد بروید
... که طلب قصاص از جد شما میکند بگوئید که چون جد ما صاحب آزار است و تحمل قصاص نبرد او دشوار است عوض
یک تازیانه صد تازیانه بر ما بزن ... حضرت پیغمبر ص فرمود که چگونه شاید که تازیانه ...
... قصاص ... عکاشه ... قصاص کن عکاشه گفت یا رسول الله روز کتف من برهنه بود آنحضرت کتف
مبارک خود را برهنه ... افتاد هر که در آن مجلس حاضر بود عکاشه چون نظر در کتف مبارک آنحضرت کرد مهر نبوت را ...
... و آنرا ببوسید و روی خود را در میان ... آنحضرت مالید و گفت که غرض من غیر از زیارت مهر نبوت
نبود الحمد لله که مرا باین سعادت مستسعد نمود ... ایکه ... منزل ... حضرت رسول کریم علیه و آله السلام
العظم و حال آنکه سه روز بود که ما طعامی نخورده بودیم پس رسید که آیا چیزی دارید گفتم ... اگر ... کردند
در ... که نخوردم من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ... سه روز جز از طعام پس فرمود که ای فاطمه داخل شو در
این خانه ... طعامی ... پس فاطمه گفت که ... ساعتی ... بیرون آمدم پس گفتم که من محروم ...
فرمود که داخل شو بسم الله یعنی داخل این خانه شو در حالتی که ... بسم ... خدا پس داخل آن خانه گردیدم
در آنجا طبقی از رطب ... از ترید دیدم بعد از آنکه ترید ... و باء حطی و دال ابجد عبارت ... که
آن ... امثال آن ریخته باشند حضرت علی ع گفت که پس آنها را بردم ... بخدمت پیغمبر ص آوردم آنحضرت

فرمود کر رسولی را که این طومار را آورده بود دیدی گفتم آری فرمود صفات آن را باید برای من بیان کرد گفتم رنگی بود میان سرخ
و سبز و زرد فرمود که آن خطها بال جبرئیل است که زینت داده شده به در و جواهر و یاقوت پس آن تر بر انگشت خود
که بسیار شدم و دیده نمی‌شد در آن مگر جای دستها و انگشتان مرا و آنست که چون از مائده‌های بهشت علیه سرشت بود که خوردیم نقاش
در آن نشد پس جناب حضرت رب الارباب مخصوص ساخت با منقبت مرا در میان اصحاب منقبت حصل نهم اینکه
نبوت انحصار از مخصوص حضرت محمد صلی الله علیه و آله کرده اند و آنحضرت مرا برای رسالت خود برگزید پس کسی که مرا دوست دارد داخل
و در زمره انبیا علیهم السلام محشور خواهد گردید و حدیث صحیح در روایات حضرت علی علیه السلام گذشت در فصل دهم دست
منقبت دهم اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله سوره برائت را بابی بکر داد و او را برای خواندن آن بر کفار تعیین کرد و فرستاد پس
چون روانه رفت جبرئیل امین از رب جلیل آمد و گفت نمی‌باید ادا از جانب تو رساند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس فرستاد
آنحضرت مرا در عقب او که سوار گردم ناقه خود را که نامیده می‌شد عضبا به فتح عین و سکون ضاد و ضبط با الجدع
مجدوده یعنی ... گوشش شکافته شده بود یا دستش کوتاه بود یا اینکه اینلفظ نام او بود ... فی مجمع
البحرین پس در ذی الحلیفه که شش میل است از مدینه طیبه بابی بکر رسیدم و آن سوره را از او گرفته از جانب الله با مکه
مخصوص گردیدم تتمیم علامه علیه الرحمه حکایت برائت را اراده امامت کرده و گفته که در مسند احمد و در جمع بین الصحاح
الستة مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله این سوره را بابی بکر داد و او را بسوی اهل مکه فرستاد پس چون ابی بکر بذی الحلیفه رسید
حضرت علی علیه السلام به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را باو رسانید و سوره را گرفته او را برگردانید و چون ابوبکر بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت
پرسید که آیا در باره من خبری نازل گردید آنحضرت فرمودند ولیکن جبرئیل آمد و گفت که نمی‌باید این سوره را برسانی
مگر تو یا مردی که از تو باشد و فضل بن روزبهان گفته که حقیقت این خبر اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری
ابابکر را امیر حاج کرد و اوایل سوره برائت را باو سپرد که در موسم حج بر مشرکین بخواند و در میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و قبائل عرب
عهدی چند بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را با تأخیر آنها تا چهار ماه مامور فرمود چنانچه در صدر این سوره مذکور است که فسیحوا
فی الارض اربعة اشهر و ایضا امر کرد ابابکر را که میان مردمان ندا کند این را که کسی برهنه طواف نکند و هیچ مشرکی بعد از امسال
حج نگذارد پس چون ابوبکر بسوی حج روانه گردید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از فرستادن سوره برائت با وی پشیمان شد بنابر آنکه
آن مشتمل بود بر تأخیر عهود و عادت عرب آن بود که اعتبار نمی‌کردند عقد و نبذ عهد را مگر از صاحب عهد یا کسی که از قوم
خودش باشد و ابوبکر چون از قبیله بنی تیم بود پیغمبر صلی الله علیه و آله ترسید که مبادا اعراب او را اعتبار نکنند و بنبذ عهد و عقد
عهد را تا چهار ماه بقول ابی بکر راضی نشوند لهذا حضرت علی علیه السلام را فرستاد برای قرائت سوره برائت و نبذ عهد

بواعقد و چون حضرت علی علیه السلام بابی بکر رسید ابوبکر از وی پرسید که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله ترا بر حاج امیر نمود آنحضرت فرمود نه بلکه فرستاده
برای نبذ عهود پس سوره برائت را از ابی بکر باز یافت نمود و ابوبکر با امارت حاج و سایر خدمات که بعهده او بود
مشغول بود پس هر دو بسفر رفتند و بعد از گذاردن حج برگشتند و ابوبکر از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نمود که آیا الله تعالی در باره من
خبری نازل فرمود حضرت گفت که نه ولیکن سبب اینکه نرساند آن را از جانب من مگر یا خودم یا کسی که از اهل بیت من باشد بالجمله این نقص در
امارت علی نیست فقدحی در شأن ابی بکر نمیکند و اینکه علامه گفته که جبرئیل آمد و چنین گفت در اصل خبر نیست انتهی فقیر گوید که
قول فضل با اینکه نزول برائت در سال نهم بود مخالف است با طرق شیعه چه فاضل لاهیجی و صاحب تفسیر علی فی نقل کرده اند از تفسیر عیاشی
از حضرت صادق علیه السلام فرمود که فتح مکه در سال هشتم و نزول برائت در سال نهم و حجة الوداع در سال دهم بود و ایضا فی تفسیر مجمع البیان
و کشاف و سمهودی در خلاصة الوفا نقل کرده اند چه در کشاف حنفی است که کان نزولها سنة تسع من الهجرة النبویة و فتح مکة سنة
ثمان و کان الامیر فیها عتاب بن اسید فامر رسول الله صلی الله علیه و آله ابا بکر علی موسم سنة تسع ثم اتبعه علیا رضی الله عنه راکب العضباء
لیقراها علی اهل الموسم و سمهودی در وقایع غریبه سال بعد از هجرت گفته که السنة التاسعة للنساء ... انتهی و تتابعت الوفود فی
امر علی الحج ابابکر ثم نزلت براءة فارسل بها علی بن ابیطالب رضی الله عنه انتهی و بالجمله قاضی نور الله مرقده گفته که آنچه فضل نقل
کرده حقیقی ندارد چه اگر واقع آن بود که او نقل نموده بایستی پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز از آن اطلاع میداشت و حکایت نبذ عهد برائت را
بکفایت ابی بکر نمی‌گذاشت بلکه ابوبکر نیز بمنبر نمی‌رسید و از نزول خبر در باره خود دست نمی‌پرسید چنانچه فضل خودش بآن معترف
است [illegible] بابی بکر نخواهند ... نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نامه نوشت و او را مهر کند و بعد از انضمام امارات و قرائن
بآن مناط عمل کرد پس ظاهر میشود که منظور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که حضور حضرت علی علیه السلام در آن مقام دخل تمامی داشت در نظام
حج و منع مشرکین از مزاحمت با اهل اسلام و غیر آنها از سایر احکام و بعد از نقل بعضی از علامات و مؤیدات ابطال گفته
آنچه فضل نقل کرده که ابوبکر از ذی الحلیفه برنگشت از زیادات بعضی متاخرین سنیه است چه روایت صاحب جامع الاصول از انس
و کتب دیگر رجوع ابی بکر و عزل او و الکار فضل آمدن جبرئیل را برای عزل ابی بکر و نصب حضرت علی علیه السلام مردود است با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
نشد و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی آنچه حکم را از پیش خود نمی‌فرمود با اینکه علامه آن را از مسند احمد و از کتاب
جمع بین الصحاح الستة نقل نموده و ایضا در صحیح ابی داود و صحیح ترمذی المعنی از ابن عباس مرویست انتهی ملخصا
حکم نمود که دوست میدارم بر همه مردم در روز غدیر خم بعد از آن فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس دور باد ظالم از رحمت
تفصیل الحکایات در اصل دهم گذشت ... غدیر خم عبارتست از موضعی که میان مکه و مدینه است و در آنجا چشمه آبی و مسجد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
است علی ما فی نهایة ابن الاثیر و سمهودی در خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی گفته که خم بالضم اسم رجل حبشی اضیف الیه الغدیر

بقرب الجحفة او اسم ولو هناک وقال النووی اسم غیضة علی ثلثة امیال من الجحفة عندها غدیر مشهور یضاف الیها قال الحافظ المنذری
لا یولد بهذه الغیضة احد فیعیش الی ان یحتلم الا ان یرحل عنها لشدة ما بها من الوباء والحمی بدعوة النبی صلی الله علیه وآله فی نقل حمی المدینة الیها
وقال عرام دون الجحفة علی میل من غدیر خم من نحو مطلع الشمس لا یفارقه ماء المطر ابدا و در بحر المحیط بیان جحفه در فصل
یازدهم گذشت منقبت ... اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که ای علی آیا تعلیم نکنم ترا کلماتی که آموخت بمن آنها را جبرئیل ع گفتم بلی تعلیم کن ای
رسول خدا فرمود بگو یا رازق المقلین یا راحم المساکین یا اسمع السامعین یا ابصر الناظرین یا ارحم الراحمین ارحمنی وارزقنی
یعنی ای روزی دهنده بیچارگان ای رحم کننده مسکینان ای شنواترین شنوندگان ای بیناترین بینندگان ای رحم کننده ترین رحم کنندگان رحم کن بمن
و روزی ده مرا و فقیر تفصیل تفسیر این کلمات را مذکور کرده ام در کتاب دلیل الدعاة فی شرح عین الحیوة من اراده فلیرجع الیه منقبت ...
اینکه ... دنیا را برطرف نمیکند تا وقتی که قائم آل محمد علیهم السلام ظاهر شود و ... را بکشد و جزیه قبول نکند و صلیب نصاری را بشکند
مراد از صلیب ... که نصاری در گردن خود آویزند و گویند که عیسی ع را بر چوبی باین صورت بر دار کشیدند و
صاحب مغرب گفته که آن صلیب مثلث ... نصاری ... کذا فی مجمع البحرین و بگذارد جنگ ...
بر عباد و بلاد تمام ... قائم ع ... احتیاج بآن نباشد و بخوانند مردم ... خداوند متعال ...
بالسویه و عدالت کند میان رعیت منقبت ... اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که ای علی بعد از من بنو امیه ...
بر درخت ... بار ... قائم آل محمد ع ظهور نماید ...
منقبت ... اینکه فرمود ... رسول الله ... که زود باشد که چند طایفه از این امت ...
بانیروش ... پیغمبر ... بعد از خود ... احتیاج ... علی ع ... کتاب خدا ...
قسم ... پیغمبر ... عالمیان ... الرجع ... قرآن ... جمع ...
ساخت و هیچیک از صحابه ... جمع کردن آنحضرت قرآن را ... اصل ... منقبت ... اینکه ...
معصومی ... محمد مصطفی علیه وآله التحیة والثناء ...
باشد ... آن ... بدست مبارک خود ... طیبه ...
... منقبت ... اینکه در بعضی جنگها آب نایاب بود
پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که ای علی بجانب این سنگ برو و با آن بگو که من فرستاده رسول خدا ام ... محمد ...
... بعد از آنکه ... سنگ رسید ... برآمد از آن ... از زیر آن ...
حال ... بخدمت آنحضرت ... رسانیدم پس فرمود آنحضرت ... مصلحت ...

از آنجا و مردم آمدند و جنگها و مطهره‌های خود را پر آب کردند و چارپایان خود را سیراب ساختند و آن سنگ بر آب ... و وضو برگرفتند آنجناب
و با یکدیگر ... مخصوص ساخت خدا ... منقبت ... اینکه در بعضی جنگها آب نبود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود
ای علی ... ظرفی ... آب ...
جز ... مجمع البحرین ... و دست خود را در آن نهاد و قرآن ...
طلبید پس ... از میان انگشتان ... منقبت ... اینکه وقتی که حسب الامر پیغمبر ... قلعه خیبر که ...
... رسیدم ... دیدم ... آن ...
... داخل قلعه شدم ...
... اصحاب رسول ...
خیبر ... مدینه طیبه ... خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی ...
حصون و مزارع و نخل کثیر علی ثلثة ایام من المدینة علی یسار حاج الشام والخیبر بلسان الیهود الحصن ...
خیابر ایضا وقیل سمیت باول من نزلها وهو خیبر ...
وعاد ... والزهرة والشعرة ... و مراد ... ابوبکر و عمر ... اعتراف کرده ...
... پس ... که باهم آن در را ... حضرت علی ع در قلعه
خیبر را از جا کند و بر روی خندق القلعه افکند ... عبور نمودند و بعد از آنکه ظفر یافتند ... حضرت علی ع
... بود ... نمی‌توانستند ...
تا اینکه ...
چون یهودان خیبر ... آنحضرت ... امان طلبیدند ... حضرت علی ع بعد از ...
... حضرت پیغمبر ... آنحضرت باستقبال از خیمه قدم بیرون نهاد ...
و بانواع لطف و مهربانی ... و در اخبار معتبره مذکور است که ...
... حضرت علی ع که والله ما قلعت باب خیبر بقوة بشریة ولکن قلعته بقوة ربانیة
... خیبر ... از جانب الله ...
... دلائل الجلیة
... اعیاد ... و بالجمله ...

انتارسن تبعی که واقع شد بر دست مبارک حضرت علی علیه السلام در جنگ احزاب که آنرا جنگ خندق نیز میگویند باعث بیاری آنکه مذکور است
در اخبار که ابو سفیان قریب بیکبار ده هزار کس از قریش جمعیتی متوجه مدینه طیبه شد و در عرض راه جمعی از کفار عرب با ایشان ملحق شدند قبیله
اشجع و اسلم و بنو قریظه و کنانه و فزاره و غطفان ها و ملحق شدند و اگر وه ابنوه که عدد ایشان به ده هزار و بروایتی به بیست هزار می رسید
عازم مدینه گشتند چون جناب نبوی صلی الله علیه و آله بر عزم ایشان اطلاع یافت ابن ام مکتوم را در مدینه خلیفه ساخته با سه هزار کس برای دفع ایشان
بخارج مدینه شتافت و در باب جنگ اصحاب مشورت نمود بعد از مشوره حسب الاشاره سلمان فارسی رای صائب برآن قرار گرفت که چون
بعض اطراف آن سور و ابنیه دارد و در طرف کوه است که از آنها فارغ است خندقی کنده شود پس جمعی از صحابه بحفر آن مشغول
شدند بامر حضرت پیغمبر صلعم و چون حفر المکان بر صحابه تقسیم شده بود هر جمعی از ایشان بلاش رفاقت سلمان مینمود از آنکه او مرد قوی
بود و تنومند و در اینکار بسیار دانشمند پس در این روز آنحضرت صلعم در الحظات سلمان منا اهل البیت را ابراز فرمود و او در حفر خندق
آنحضرت بحفر خندق مشغول بود بالجمله بعد از تلاقی فریقین و اشتعال نایره جدال و قتال فیما بین عمرو بن عبدود که خود را با هزار
مرد برابر میکرد بمیدان آمده مبارز طلبید و از مجلس جواب نه عارضت طلبید پس حضرت پیغمبر صلعم فرمود که آیا درمیان شما کسی هست که
دفع شر این کند پس هیچ یک ... حضرت علی علیه السلام مستدعی آن گردید پیغمبر صلوات الله علیه ... در جواب او سکوت ورزید و بار دیگر
که این عمرو است مرتبه دوم عمرو مبارز طلبید و حضرت علی علیه السلام رخصت خواست و مرخص نگردید در مرتبه سوم عمرو شروع
کرد بشتم و گفت شما را اعتقاد اینست که اگر در جنگ قاتل یا مقتول شوید به بهشت میروید پس چرا ابا می کنید از محاربه من ...
حضرت علی علیه السلام مبالغه نمود پس حضرت پیغمبر صلعم شمشیر خود را بر میان او حمایل فرمود و زره بر بدن ... بدست خود پوشانید و عمامه
بر سر مبارکش ... کردانید و دعاء اللهم اعنه علیه در باره او خواند و روانه معرکه کارزار گردانید پس شیر ...
شجاع عرب سر راه بر عمرو گرفت و با او باین نحو سخن گفت که تو پیش از ظهور اسلام مترنم بودی باین کلام که اگر کسی سه چیز از من خواهد
اگر همه را نپذیرم یکی را البته قبول کنم ... اکنون ترا میخوانم بشهادت ... وحدانیت خدا و اقرار
برسالت محمد مصطفی صلعم عمرو ... این قبول ننمود حضرت امیر علیه السلام فرمود پس ... مسلمانان بر دار و ...
عمرو از این نیز امتناع ورزید پس حضرت علی علیه السلام فرمود که ... سوم را ... عمرو گفت اگر توانم اجابت نمایم آنحضرت فرمود
که باید از اسب فرود آئی و با من محاربه نمائی عمرو از روی تعجب بخندید و گفت هرگز بخاطر من نمیرسید که احدی از عرب
جرأت کند و در طلب ... ای علی تو در صدد ... با امثال من مبارزت و معارضت کنی ...
شیخ قریش ... ابوبکر و عمر ... میخواهم ... که ... تو ...
کر من میخواهم که مانند تو ... حضرت ... عمرو از این سخن آشفته گردید ...

اسب را پی کرد و شمشیر را بجانب آنحضرت کشید آنحضرت سپر خود را ... بعد از آنکه عمرو شمشیر زد و در سپر نشسته
سر مبارک آنحضرت را قدری مجروح کرد پس حضرت کرار غیر فرار بضرب ذوالفقار آتش بار کله پر باد آن بد نهاد را از بدن
آن ابتر جدا ساخت و بصدای زلزله انداز الله اکبر پرداخت و بروایتی دیگر آنحضرت بضرب ذوالفقار ... آن نابکار
از ... جدا نمود و ... را بجانب آنحضرت افکندند ... نمود بعد از آن حضرت
علی مرتضی سر شرس را از قلعه بدن جدا کرد و بخدمت حضرت پیغمبر صلعم آورد پس فرمود آنسرور ... ضربة علی یوم الخندق
من عبادة الثقلین یعنی هر آینه زخم تیغ حضرت علی علیه السلام در روز جنگ خندق بهتر است از عبادت جن و انس و ...
... نیز در شرح تجرید روایت کرده علامه علیه الرحمه در دلیل یازدهم نقل کرده که نزد جمهور مشهور است
که در وقتی که حضرت علی علیه السلام در جنگ خندق بمبارزت عمرو بن عبدود عامری قیام نمود پیغمبر صلعم فرمود که برز الایمان کله الی الکفر کله
یعنی تمام ایمان ظاهر است بر تمام کفر و فضل این روز بهمان گفته که صحت این خبر اتفاقیست اما از جمله مناقب حضرت علی علیه السلام ...
در امامت آنحضرت ... قاضی نور الله مرقده گفته که هرگاه پیغمبر صلعم تعبیر از حضرت علی علیه السلام بکل ایمان کنند ظاهر شود که بنا
ایمان کل مؤمنان به برکت اوست پس او افضل است از کل امت خواه دشمن و خواه دوست و مکرر مذکور شد که منصوص علامه
اعم است از نص صریح بر امامت و از دلیل افضلیت ... بکل رعیت ... افضلیت دلیل امامت بمقتضای عقل و نقل
واضح از این در بیان افضلیت ... که قوشجی در شرح تجرید روایت کرده که فرمود حضرت رسول ... لضربة علی
یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و ایضا علامه علیه الرحمه در رساله شجاعت علی علیه السلام نقل کرده که پیغمبر صلعم
... عمرو بن عبدود را بر عبادت ثقلین و هو الحق بلا ریب و در آن روز جبرئیل گفت ... لا فتی الا علی
لا سیف الا ذوالفقار ... صاحب مجمع البحرین گفته که ذوالفقار بفتح فاء است و عامه بکسر میگویند و آن بنابر
حدیثی که از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست شمشیری است که جبرئیل علیه السلام از آسمان آورد و حلقه آن نقره بود ... حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود که آن نزد ماست بعضی گفته اند که چون ... مهره پشت ...
و برخی گفته اند که آن شمشیر منبه بن حجاج سهمی بود که ... در روز جنگ احد ... از کفار ...
گفته اند که نزد خانه کعبه معظمه ... آهن آن در زمان جرهم ... والصمصام ...
قبضه شمشیر ... ذوالفقار از جمله آنها بود و الصمصام و ... جبرئیل علیه السلام بخدمت حضرت پیغمبر صلعم رسید ...
آنحضرت رسانید که در یمن بتی است که بر سر آن از آهن کلاه خود ... پس بفرست کسی را که آن بت را بر طرف کنند و آن
آهن را نزد تو آورد حضرت علی علیه السلام فرمود که پیغمبر صلعم مرا طلبید و ... مرا گردانید پس بیمن رفتم و آن بت را

بر طرف کرده آتش را گرفتم و چون پیغمبر صلعم نظر کیمیا اثر بر آن انداخت از آن دو شمشیر ساخت یکی را ذو الفقار و دیگری را مخذوم نامید
و ذو الفقار را خود حمایل نمود و مخذوم را بعلی داد الخ ذو الفقار بمعنی بسیار برنده است انتهی مضمونا مخفی نماند که از کلام علامه
ظاهر میشود که جبرئیل ع هم در جنگ بدر و هم در جنگ احد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی گفت و فضل بن روزبهان منکر شده
و گفته که ذو الفقار شمشیر منبه بن الحجاج که از اشراف قریش است بود و بعد از آنکه او در جنگ بدر کشته شد آن شمشیر بدست
کفار افتاد و با مومنان کارزار میکردند پس چگونه میشاید که منادی از آسمان ندا کند که لا سیف الا ذو الفقار و قاضی
نور الله مرقده گفته که روایت ندای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار در روز جنگ احد که بعد از جنگ بدر بود مذکور است در
کتاب مشهوری که خوارزمی و جمعی دیگر از سنیان معتبر فنهمیده آن و بیان آن در اصل سی و چهارم میاید و ابن حجر
در صواعق محرقه نقل کرده ظاهر میشود که دار قطنی نیز که از روات عامه است آنرا روایت نموده و صاحب کشف الغمه نیز از
ابن وهب و عکرمه و غیر ایشان از علمای عامه نقل کرده و بعد از ذکر حکایات ندا در روز احد گفته که ان هذه المناداة الجلیه
قد نقلها الرواة و تداولها الاخباریون و لهم شعر فیها الشیعة بل و اضحهم علی ذلک الجم الغفیر و روایت ابن ابی الحدید
بود پس مخصوص بشیعه نیست الخ و فضل در جهمه الکاذب خود نیز گفته که ذو الفقار شمشیر منبه بود و مردود است بانکه شاید آن شمشیر
غیر ذو الفقار باشد که علی ع از دست جبهه هر شمشیر بر گیرد بر آمد گویا مانند مهره پشت ... باشد از الحسب لغت ذو الفقار
عنوان گفته و بر فرض که هر دو یکی باشد باز مانع این نمیشود با اعتبار اینکه صحیح اینست که قاتل منبه و قاتل پسر عاص ... در او
بود حضرت علی ع بود چنانچه در کشف الغمه مذکور است پس شاید که حضرت علی ع در اول جنگ آن را گرفته بود و ذو الفقار
منصرف گشته بعد از آن با سایر کفار با آن کارزار کرده و ندای لا سیف الا ذو الفقار شنیده شده باشد انتهی مع تغییر
صاحب قاموس گفته که ذو الفقار شمشیر عاص بن منبه بود بعد از آنکه او در روز بدر کشته گردید آن شمشیر بحضرت پیغمبر صلعم و از آن
بحضرت علی ع رسید و در غریبین هروی و نهایه ابن اثیر مذکور است که ذو الفقار نام شمشیر احمد مختار است صلعم و بر هر
تقدیر کلام فضل موافق هیچیک از اقوال این علما نیست و قاضی نور الله مرقده بعد از طی این احتمالات ...
نقل کرده از اشعار و غیرها بر اینکه ذو الفقار از آسمان نازل گشته و بخاطر فاتر میرسد که این شعر نیز که در میان جمهور مشهور است
از جمله موئدات میشود شعر صلوا علی من اله العرش جاد له ... و المصطفی سلمه و اهل بیت مولاه ... تغیر صلوات فی ...
کسی که ... او بود با عتبار اینکه بنزول ذو الفقار او امتیاز فرمود و حضرت محمد صلعم خود از دوش او بالا رفته ... و ساخت بانکه
او بتها را از خانه کعبه انداخت و خانه کعبه مکان تیغ لا او بود و بمیان ... مسعود تیر ... افزود و مولوی معنوی بهمین معنی
اشارت کرده و گفته رباعی حضرت ... که ذو الفقار ... ز آتش عنبر گرفت ... تیغ علی کوره و سندان آمدند

... لی علی از دست آهنگر فت منقبت هفتم اینکه حضرت پیغمبر صلعم فرمود که ای علی مثل تو در امت محمد صلعم نسبت
بقل هو الله احد است پس کسی ترا بدل خود دوست دارد چنانست که یک ثلث قرآن را خوانده باشد و کسی ترا بدل دوست دارد
و یاری ترا بزبان بجای آورد پس گویا که دو ثلث قرآن را خوانده باشد و کسی که ترا بدل دوست دارد و یاری ترا بدست و
زبان بر یاری دارد پس گویا که کل قرآن را ختم کرده باشد و فقیر گوید که این مضمون در باب من احبنا بقلبه از کتاب مکارم
برقی بروایت امام جعفر صادق ع از جناب پیغمبر صلعم نقل سلمان ... از کتاب معانی الاخبار بروایت سلمان فارسی از
همان جناب مرویست و در بعضی روایت آمده که پیغمبر صلعم بحضرت علی ع فرمود که مثلک فی امتی مثل قل هو الله احد
من قراها مرة فکانما قرا ثلث القرآن و من قراها مرتین فکانما قرا ثلثی القرآن و من قراها ثلاثا
فقد ختم القرآن فمن احبک بلسانه الحدیث هر چند که عبارت مجالس اختلاف قلیلی با این عبارت که از معانی
الاخبار نقل شده دارد و حاصل هر دو اینست که قرائت یک قل هو الله بجای قرائت یک ثلث قرآنست تلاوت و
قل هو الله سه مرتبه بجای تلاوت تمام قرآنست و خواندن این قل هو الله برابر است با خواندن تمام قرآن پس ... در این جد
مناقب که حکایت قل هو الله مفصلا مذکور نیست با امام ع اختصاص دارد ... سهو السقاطی نموده الله یعلم
منقبت ... اینکه در جمیع مواطن و جنگها در خدمت حضرت پیغمبر صلعم ملازم بود و علمدار آنحضرت بود مگر ...
کز آنچه در اصل سی و دوم می آید ظاهر میشود که حضرت علی ع در جنگ تبوک همراه حضرت پیغمبر صلعم نبود پس کلام الحقر
که در جمیع جنگها در خدمت حضرت پیغمبر صلعم بود مبنی است بر عدم اعتداد بغزوه تبوک یا اینکه چون خود حضرت
پیغمبر صلعم حضور آنحضرت را طلبید و آنحضرت مصلحت در ماندن او در مدینه دید و بنوید اما ترضی ان تکون منی بمنزله
هارون من موسی او را سرافراز گردانید پس فایده جهاد که عبارت از نصرت حضرت خاتم الرساله بود بر آن مترتب
گردید و باین اعتبار آنرا جهاد میتوان نامید منقبت ... اینکه هرگز در جنگ از کسی نگریخت و هر کس
با من مبارزت کرد خونش را بر زمین ریختم منقبت ... اینکه برای پیغمبر صلعم نیکو سرشت آورده شد
مرغ بریانی از بهشت پس طلبید از الله عز و جل این که داخل کند بر او کسی را که محبوبترین باشند نزد خدا پس توفیق
داد در خدا که بر آنحضرت داخل شدم و از آن مرغ تناول کردم اشارت است بحدیث الطیر که علامه علیه الرحمه از ادله امامت
علی ع شمرده و گفته که در مسند احمد بن حنبل و کتاب جمع بین الصحاح الستة از انس بن مالک مرویست که در خدمت
پیغمبر صلعم مرغ بریانی بود پس آنحضرت از جناب الهی سوال نمود با این روش که اللهم ائتنی باحب الناس الیک یاکل معی
پس حضرت علی ع تشریف آورد و با آنحضرت از آن مرغ تناول کرد و فضل بن روزبهان بعد از تسلیم شهرت

اینجز انکار نص بعد بر آن و امامت کرده و قاضی نور الله مرقده گفته که فضل اگرچه بتسلیم مهر آن نمود اما اینخبر داخل متواتر است
روایات مستفیضه اند بود بر تکثیر آنکه بسی و سنجر داز جمله صحابه از انس و غیر او آنرا روایت کرده اند و اکابر محدثین نیز در
در رسائل خود آورده اند و این روایت تایید روایت ضعیف دلیل امامت بیشتو بنا بر اینکه شهادت پیغمبر صلعم درباره علی علیه السلام
بمحبت خدا خبانچه علامه در شرح با قوت نقل کرده معنی بندارد مگر زیادتی ثواب و این بتحصیل نمی شود مگر بکثرت عمل و آن
دلیل امامت بر اینکه علیست افضل پس او است امام بعد روغ و دغل انتهی مضمونا و در ینمقام نقل کلام در معنی محبت نمود
و از انجمله نیز طرق دلالت آنرا بر امامت نسبته ... اینکه در مسجد مشغول نماز بودم و سوال سائلی
استماع نمودم پس در حال رکوع خاتم خود را بآو بخشیدم و شمول کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الخ
گردیدم تفصیل تفسیر این آیه مبارکه و بیان شان نزول آن و جهات دلالتش بر امامت امیر مؤمنان علیه صلوات الرحمن گذشت
در اصول الوز دهم ... اینکه الله تعالی آفتاب را دو بار برای من برگردانید و هیچیک از امت پیغمبر ص باینکرامت
مشرف نگردید فقیر گوید که منطوق اخبار شیعه امامیه رضوان الله علیهم ناطق است باینکه رد شمس برای خاطر حضرت علی ع یکبار
در زمان حیات احمد مختار و بار دیگر بعد از رحلت آنحضرت ص بدار القرار شده و اکثر سنیان با ولین قائل اند و در دوم منکر
و مجادل اند و از جمله قائلین اینست با ولین فضل بن روزبهان است چه علامه علیه الرحمه در فضایل علی ع نقل کرده که برگردانیده
شد آفتاب بعد از غایب شدن برای خاطر حضرت امیر ع و آن در روزی بود که حضرت پیغمبر ص سر مبارک را بر کنار او گذارده
خواب شده بود چون بیدار گردید دید که آفتاب غروب کرده و حضرت علی ع نماز عصر نکرده پس دعا کرد که آفتاب برگردد تا علی ع نماز
عصر کند پس حضرت قاضی الحاجات سوال او را مستجاب فرمود آفتاب بجای عصر رجوع نمود و در ینمقام حکایت ذو الفقار عصر
آنرا نیز نقل کرده و فضل بن روزبهان با وجود تعصب و تعصب و طغیان اینکار حکایت ذو الفقار چنانچه در توضیح انجدیث نقل
کردم قصه رد شمس را رد نکرده و از جمله اهل السنت قاضی عیاض و طحاوی و غیرهم محقق مجلسی رحمه الله در شرح کتاب من لا یحضره الفقیه
گفته که از جمله علماء عامه اثبات حکم بصحت مضمون حدیث رد شمس در زمان حیات نبی ص برای خاطر حضرت علی ع کرده اند و
از جمله اهل السنت سمهودی چه در کتاب خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی ص از جمله مساجد حوالی مدینه مسجد فضیخ را شمرده بفتح
فاء و ضم ضاد و خاء معجمه بر وزن امیر بمعنی نبیذیست که از خرمای نارسیده میگیرند بعد از آنکه آنرا شکسته باشند ابن اثیر
در نهایه و هروی بطریق کنیت گفته اند که الفضیخ شراب یتخذ من البسر المفضوخ و هو المشدوخ و ابن اثیر در مقام نفس
فرسنگ و دال و جدا و خا معجمه گفته که الشدخ کسر الشیء الاجوف تقول شدخت راسه فانشدخ انتهی بالجمله سمهودی گفته
که آن مسجد کوچکیست در جانب شرق مسجد قبا که در کنار دره ایست که معروف بمبدی است و سنگهای سیاه بر دور آن چیده شده

و شکل آن مربع بود و مساحت آن یازده زرع در یازده زرع است و ابن شبه از جابر بن عبدالله روایت کرده که در وقتیکه پیغمبر ص
بنی النضیر را محاصره فرمود خیمه مبارک آنحضرت نزدیک با آن مسجد زده شده بود و شش شب نماز را در آن مسجد ادا نمود چون
خمر حرام گردید خبر حرمتش بابی ایوب و جمعی از انصار رسید ایشان در آن مسجد مشغول شرب فضیخ بودند پس مشک
فضیخ را گشودند و فضیخ را آنجا ریخته بابن جهت آنرا مسجد فضیخ نام نمودند و آن قبل از این بوده که آنرا مسجد شمس نامند
و علما گفته اند که مسجد شمس گفته باشند و احمد و ابو یعلی از ابن عمر نقل کرده اند که در وقتیکه پیغمبر ص بمکان مسجد فضیخ تشریف
نزول فرموده تخفیف سبوی از فضیخ بخدمت آنحضرت آوردند پس آنحضرت از آن آشامیدند بابن جهت آن مسجد فضیخ نامیده شد و نهی
از شرب آن بعد از آن واقع شد فعلیه ... و من یک کاذبا فعلیه کذبه و بعد از این گفته که قلت و لم از من هذا القول المطری انه یعرف الیوم بمسجد
الشمس قال المجد و لعله لکونه علی مکان عال اول ما تطلع الشمس علیه لا یظن انه المکان الذی عیدت الشمس فیه
بعد الغروب لعلی رضی الله عنه لما کان راسه فی حجر النبی ص و هو یوحی الیه فحجر علی نغربت الشمس و لم یکن صلی العصر فقال
النبی صلی الله علیه و سلم اللهم انه کان فی طاعتک و طاعة رسولک فاردد علیه الشمس بحدیث لان ذلک کان بالصهباء
من خیبر فقد اخرج هذا الحدیث ابن منده و ابن شاهین عن اسماء بنت عمیس و ابن مردویه عن ابی هریره و اسنادهما
حسن و ممن صححه الطحاوی قال الحافظ ابن حجر اخطا ابن الجوزی بایراده فی الموضوعات حاصل معنی آنکه سمهودی گوید که مطری گفته که
آنجا را امروز میگویند که مسجد فضیخ در این ایام بمسجد شمس مشهور است و مجد گفته که شاید وجه قول مطری این باشد که چون آن در مکان بلندی
است اول بار که آفتاب طلوع میکند بآن میتابد و باید گمان نشود که وجه تسمیه اینست که آفتاب رد شد بعد از غروب برای خاطر حضرت علی ع در
آن مکان بسبب اینکه سر مبارک حضرت پیغمبر ص در کنار او بوده و آنحضرت استفاده وحی مینمود پس آفتاب غروب کرد در حالیکه حضرت علی ع
نماز عصر نکرده بود و الله بدعای پیغمبر ص آفتاب را بمکانی عصر رد فرمود زیرا که این حکایت در صهبا که از متعلقات خیبر است واقع شده چنانچه
ثقات روات که اسامی ایشان مذکور است نقل کرده اند و ابن جوزی غلط کرده که این حکایت را در جمله موضوعات شمرده و کلمه صهبا که
در کتاب سمهودی در نزد فقیر است بصاد مفتوحه و با و الجد با رحطی و قصر است در ظاهر صهبا است بهار و بار الجد و مدچه خودش در اواخر این
کتاب تفصیلی عقد کرده برای ذکر بقاع حوالی مدینه بترتیب حروف هجا و در آنجا گفته که الصهباء بلفظ اسم الخمر من ادنی خیبر و صهبا را
نقل نکرده و بیان حضیر گذشت در منقبت بیستم و نهم و فقیر گوید که از آنچه سمهودی در تسمیه رد شمس ذکر کرده موافق است با طریق شیعه امامیه
اما آنچه در وجه تسمیه مسجد فضیخ نقل کرده با آنکه گفته که مسجد فضیخ مسجد شمس نیست فی لغت با آنچه در کتاب الحج کافی مرویست که لیث
مرادی گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که بچه جهت این مکان را مسجد فضیخ میگویند آنحضرت فرمود که النخل یسمی الفضیخ
فلذلک سمی مسجد الفضیخ حاصل معنی علی ما فی الشرح آنکه وجه تسمیه اینست که فضیخ بمعنی نخلستانست و چون این مسجد در بعض اماکن

یا در حوالی آن بوده آنرا مسجد فضیخ نام نموده‌اند و تنبیه چون ظاهر کلام امام علیه السلام اینست که فضیخ نام نخلیست خاص و صریح قول اهل لغت
خلاف آنست چنانچه اندکی قبل از این گذشت اینست که فضیخ بمعنی شراب است مخصوص استاد قدس سره برای جمع بین القولین در تجدید نخل را بمعنی
نخلستان گرفته و گفته که تسمیه آن بفضیخ باین اعتبار بوده که صاحبش آنرا برای ساختن شراب در زمان جاهلیت غرس نموده بود انتهی
ملخصا و ایضا در [illegible] روایت کرده که عمار بن موسی گفت که در خدمت حضرت صادق علیه السلام داخل مسجد فضیخ شدیم پس
آنحضرت فرمود که زن جعفر طیار که نامش اسماء بنت عمیس است و بعد از جعفر زن ابی بکر بود و بعد از او زن حضرت علی علیه السلام بود او را [illegible]
نمود و نقل کرد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بودم من و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله در همین مکان [illegible] که در مسجد فضیخ است و گفت که آنحضرت سر مبارک
خود را در کنار من [illegible] بعد از آن بخواب رفت و بعد از این عبارت حدیث اینست که و حضرت صلوة العصر فکره ان یحرک راسه عن
فخذی فکره ان یوذیه رسول الله صلی الله علیه وآله حتی ذهب الوقت و فاتت فانتبه رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا علی صلیت قلت لا قال و لم
ذلک قلت کرهت ان اوذیک قال فقام و استقبل القبلة و مد یدیه کلتیهما و قال اللهم رد الشمس لعلی و مدها حتی یصلی علی
فرجعت الشمس الی وقت الصلوة حتی صلیت العصر ثم انقضت و لها انقضاض الکوکب [illegible] استاد قدس سره اینکه
حضرت علیه السلام فرمود که بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] حاضر شد وقت نافله عصر پس ناخوش داشتم که سر مبارک آنحضرت را از ران خود
جنبانم و باعث آزار آنحضرت گردم تا اینکه گذشت وقت نافله عصر و نزدیک شد آن نافله پس آنحضرت از خواب بیدار گردید
و از من پرسید که ای علی آیا نافله عصر را گذاردی گفتم که نه فرمود که چرا گفتم ناخوش داشتم که آزار کنم ترا پس آنحضرت [illegible] ایستاده
قبله کرد و [illegible] دست مبارک [illegible] و فرمود که خداوندا برگردان آفتاب را بسوی وقت نافله عصر تا نافله گذارد علی پس آفتاب
بمکان زمان نافله عصر رسید تا اینکه نافله و فریضه عصر از من مودی گردید بعد از آن آفتاب [illegible] مانند ستاره
که ظاهر در تب واقع شود انتهی موضع الحاجة من الحدیث والترجمة [illegible] که ظاهر این حدیث و احادیث دیگر که در کتاب الصلوة
من لا یحضره الفقیه و بحار الانوار مرویست اینست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز ترک فریضه نماز عصر فرموده تا وقتی که آفتاب غروب
نموده اما بنا بر این حدیث بحسب ظاهر لازم میآید که آنحضرت علیه السلام اخلال بواجب مضیق کرده باشد و آن منافی عصمت و امامت میباشد چنانچه
اندکی بعد از این در کلام ابن ادریس میآید لهذا استاد قدس سره از ظاهر بدر رفته و صلوة العصر را بمعنی نافله عصر گرفته کما عرفته و شراح
دیگر بعضی با او موافقت نموده و بعضی بوجهی دیگر تفصی از این اشکال فرموده اند چنانچه میآید بیان آن ان شاء الله المنان و محقق مجلسی در شرح
کتاب من لا یحضره الفقیه گفته که در حدیث کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام مرویست که علت تاخیر حضرت امیر نماز عصر را این بود که چون
آنحضرت صلی الله علیه وآله از نماز ظهر فارغ شد [illegible] با آنحضرت سخن آمد و گفت که من [illegible] بودم و احوال بسیار از جلالت خدا را عرض کرد
تا آنکه چون حکایات او تمام شد حضرت پیغمبر [illegible] نماز عصر را گذارده بود و [illegible] حضرت علی علیه السلام بخدمت حضرت پیغمبر [illegible] آثار وحی در او ظاهر

گردید سر خود را در کنار آنحضرت گذاشت الخ و ایضا گفته که ممکن است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نماز را بایما کرده باشد یا اینکه چون [illegible]
[illegible] وقت اضطراریست نماز آنحضرت فوت نشده باشد و از وقت فضیلت گذشته باشد و در روایت معتبر وارد است
که رد شمس در مدینه مشرفه در مسجد فضیخ شد و [illegible] ذکر کرده که در صهبا واقع شد و ممکن است که در حیات حضرت [illegible] دو مرتبه
واقع شده باشد و آنچه در صهبا شد اسماء حاضر بود و روایت نمود و آنچه در مدینه شد حضرت علی علیه السلام خود نقل فرموده انتهی ملخصا و بخاطر
قاصر میرسد که تجویز وقوع رد شمس در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله دو مرتبه مستلزم اینست که رد شمس برای خاطر حضرت علی علیه السلام سه مرتبه
شده باشد و این منافی همین حدیث مناشدتست که حضرت علی علیه السلام خود میفرماید که برای من دو مرتبه رد شمس شده پس [illegible]
که چون اکثر سنیان برانند که رد شمس در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله در صهبا شده چنانچه قبل از این در کلام [illegible] ملاحظه نمودی پس [illegible]
شیعه حدیثی موافق آن بهم رسد محمول بر تقیه و مدارات شود و حق این باشد که آنچه در مسجد فضیخ شده باشد والله یعلم
[illegible] بعد از پیغمبر [illegible] که برای حضرت علی علیه السلام [illegible] شد پس [illegible] مرویست آنچه در کتاب [illegible] است که
جویریه [illegible] بکمال اختصاص در خدمت حضرت علی علیه السلام سرافراز و آنحضرت او را [illegible] بود دخول بهشت ممتاز فرموده بود گفت
که در خدمت حضرت علی علیه السلام بجانب بابل رفتیم و کسی غیر من در خدمت آنحضرت نبود و محقق مجلسی در شرح کتاب من لا یحضره الفقیه گفته
که بابل در حوالی حله است و حله را از آجرهای شهر خراب بابل ساخته اند چنانچه نجف اشرف را از آلات کوفه و بغداد را از آلات
مداین ساخته شده انتهی و صاحب مجمع البحرین در بیان [illegible] بابل هاروت و ماروت [illegible] بابل اسم موضع بالعراق منسوب الیه
السحر والخمر قال الاخفش لا ینصرف لتانیثه و معرفته انتهی بالجمله جویریه گفت که پس آنحضرت رفت و من همراه میرفتم [illegible]
[illegible] دیدم که شیری در میان راه نشسته [illegible] در عقب او [illegible] بودند پس رسیدم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود که اقعد یا جویریة فانما هو کلب الله و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
یعنی ای جویریه [illegible] این سگی است [illegible] خدا [illegible] در قبضه قدرت او [illegible]
[illegible] آنها [illegible] جویریه گفت که [illegible] دیدم که [illegible] آنحضرت امیر در حالی که
[illegible] خود را از روی [illegible] بخدمت آنحضرت رسید روی خود را بپای مبارک آنحضرت میمالید تا آنکه گویا [illegible]
خداوند عالمیان بزبانی گویا [illegible] گفت که السلام علیک یا امیر المؤمنین و وصی خاتم النبیین حضرت امیر علیه السلام فرمود و علیک السلام
یا [illegible] سبحان [illegible] سبحان [illegible]
[illegible] سبحانه [illegible] خداوند [illegible]
جویریه گفت که پس امیر المؤمنین علیه السلام رفت و من در خدمت او بودم و چون زمین [illegible] آنحضرت علیه السلام توقف [illegible]

میشوم در اینمقام جویریه گوید که وافت العصر فاهوی فوتها یعنی رسید وقت نماز عصر و نزدیک شد که آن نماز فوت شود پس با خود گفتم
دیگر ای جویریه مگر تو دانا تری باحکام یا حریص تری بر عبادت از علی عم تا اینکه آن شوره زار تمام گردید پس آنحضرت با ما بار
خود را از مرکب بزیر آورده و تعجیل کرده اذان گفت و بار دیگر بعد از آن لبهای مبارک خود که بصدا در آمد
آهسته و بسخن مبارک چند اشارت فرمود پس آفتاب در آن مکان در وقت عصر طلوع نمود و ناگاه آوازی سخت بود برای آن در
رفتن با گمان پس نماز عصر را در خدمت آنحضرت بجا آوردم چون از نماز فارغ گردید سر خود را بلند کردم پس ناگاه آفتاب بحال
سابق نبود و نگذشت مگر بقدر یکبار بر هم زدن که ستارها طلوع نمود پس آنحضرت عم اذان و اقامت گفت و نماز شام کرد و سوار
و توجه بمن نمود و فرمود که ای جویریه آیا گفتی که علی ساحر و دروغگو است و گفتی که طلوع و غروب حقیقی آفتاب را ندیدم آیا آنچه دیدم
سحر بود یا چشمم غلط نمود یعنی اینچنین آیا بخاطرت خواهد خلید و بوسوسه شیطان گرفتار خواهی گردید و دیدی که برگرداندم آنچه را
که شیطان در دل تو انداخت آیا کار تیر راندن دیدی و سخن او را شنیدی آیا نمیدانی که فرموده الله تعالی ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها
ترجمه الله تعالی دعا کنید خدا را بنامهای بسیار خوب پس بخوانید او را بآنها برای حصول مطلوب اقتعالی که در این آیه مبارکه بنظر قاصر رسید
در کتاب دلیل الدعاة فی شرح عین الحیوة مذکور کرده یا جویریه ان رسول الله ص کان یوحی الیه و کان رأسه فی حجری فغربت
الشمس ولم اکن صلیت العصر یعنی ای جویریه بدرستی که رسول خدا ص استفاده وحی میفرمود و سر مبارکش در کنار من بود
غروب آفتاب را ملاحظه نمودم در حالی که من نماز عصر نکرده بودم بعد از آن از من پرسید که نماز عصر کردی گفتم نه آنحضرت ص فرمود
که اللهم ان علیا کان فی طاعتک و حاجة نبیک یعنی خدایا بدرستی که علی در طاعت تو و خدمت پیغمبر تو بود پس آنحضرت ص اسم اعظم را
تلاوت فرمود برگردانیده شد آفتاب برای من و بجا آوردم نماز عصر را بدون اضطراب پس بعد از آنکه طلوع کرده بود غروب نمود
و پیغمبر که پدر و مادرم فدای او باد بمن تعلیم فرمود آن اسم اعظم را که خوانده بود پس من خواندم آنرا در این زمان ای جویریه حق
ایمان قرار گرفت در دل مؤمنان از شک و شبهه که در آنها شیطان جهد بدرستی که من بتحقیق طلبیدم از خدا عز و جل که برطرف کند
این وسوسه را از دل تو پس بخواهی یافت آنرا یاد فرموده که پس جمعی بیم در دل خود است علی اختلاف النسخ جویریه گوید عرض کردم که آیا
آنی من بحبل القسم که نوشته آن وسوسه از دلم و در کتاب عین الحیوة الفقیه چنین است که جویریه گفت که بعد از رجوع از قتل خوارج
و ورود بارض بابل وقت نماز عصر داخل شد و حضرت علی عم فرمود که اینمکان است که سه مرتبه علی اختلاف الروایات معذب شده
اول زمینی که در اینجا است پرستیده اند و جایز نیست برای پیغمبر و وصی پیغمبر نماز کردن در آن پس هر کدام از شما خواهد باید نماز کند پس
مردم باطراف راه رفتند و مشغول نماز گشتند و حضرت علی عم بر استر رسول الله سوار شد و رفت من با خود گفتم که والله من متابعت
آنحضرت میکنم پس در عقب آنحضرت روانه شدم فوالله ما جزنا جسر سوراء حتی غابت الشمس یعنی پس بخدا که نگذشته بودیم از نهر

و حال آنکه دید ... امیر المؤمنین عم

که آفتاب غروب کرد بداند سوره را تمام بسین بعفص و واو و راء قرشت و قصر و گاهی بمد نیز خوانده اند بنوعی که در مجمع البحرین مسطور است در عرف
از زمین بابل که از بلاد عجم یا شیرین است و موضعیست از اعمال بغداد و اول این مراد است و عراق بکسر عین بعفص یذکر و یؤنث
مستعمل میشود و جمیع مشهوریست از بلادی که در کنار نهر دجله و فرات واقع است باعتبار اینکه عراق در لغت بمعنی کنار نهر و کنار بحر است
و بعضی گفته اند که عراق معرب ایران است علی ما فی مجمع البحرین و نهر سوراء نهر آب فرات حله و مسجد شمس در آن مکان مشهور است جویریه گوید که
من بشک افتادم که حضرت علی عم نماز عصر نکرد پس آنحضرت رو بمن کرد و فرمود که ای جویریه شک کردی گفتم بلی پس آنحضرت از
استر فرود آمد و وضو ساخت و بخواندن کلماتی چند پرداخت که شبیه بود بزبان عبرانی بعد از آن خود اذان گفت یا مرا مامور
بان کرد علی اختلاف الروایات پس والله که نظر کردم بسوی آفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد برحالی که آوازی عظیم داشت پس
آنحضرت رو بمن کرد و فرمود که خدا عز و جل فرموده به پیغمبر در قرآن کریم که فسبح باسم ربک العظیم و من سؤال کردم خدا را
بنام بزرگ او که برگرداند آفتاب را پس مستجاب شد آن دعا و ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب علل الشرایع این مضمون را بغیر این
عبارات ذکر کرده و گفته که اخباری که در این معنی وارد است در کتاب المعرفه ذکر کرده ام و فقیر گوید که شاید غرض اظهار تواتر این
خبر باشد و این مضمون در بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار مذکور و عبارتش موافق با آنچه در علل الشرایع مذکور است اما چیزی که
از جویریه منقول است صریحست در اینکه جمعی در وقت نماز عصر در آنمکان همراه با امیر مؤمنان عم کرده اند
منقول از مجالس شیخ طوسی علیه الرحمه بعد از ذکر سند یحیی بن علا گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر عم که چون حضرت
امیر مؤمنان عم روانه شد بجانب نهروان و داخل شد آنحضرت و لشکر او در اول زمین بابل در اول دخول وقت عصر فلم
یقطعوها حتی غابت الشمس یعنی پس قطع نکردند زمین را تا وقتی که غروب کرد آفتاب پس مردم از جانب حضرت روانه شدند و نماز
گذاردند مگر مالک اشتر بتنهائی چه او گفت که من نماز نمیکنم تا اینکه حضرت امیر عم از این زمین پیاده شود و نماز
میکند پس بعد از آنکه آنحضرت فرود آمد فرمود ای مالک بدرستی که این زمین شوره زار و حلال نیست نماز در آن پس کسی که نماز
کرده باشد باید که اعاده کند مالک گوید که پس رو بقبله کرد حضرت علی عم و سه کلمه خواند که نه عربی بود و نه فارسی پس ناگاه دیدیم
که آفتاب در غایت سفیدی و پاکیزگی طلوع کرد و حضرت امیر المؤمنین عم نماز را با ما بجا آورد و شنیدیم از آفتاب در وقت
فرو رفتن در زمین آوازی همواره مانند آواز ... صاحب بحار الانوار گفته که چون مکروه است نماز در شوره زار پس
شاید امر باعاده برای استحباب باشد انتهی
منقول از کتاب صفین نصر بن مزاحم بعد از ذکر سند
ابن مخنف گوید که گویا می بینم پدرم مخنف بن سلیم را که با حضرت علی عم در بابل راه میرود و آن امام عم میفرماید که بدرستی
که در بابل زمینی است که عذاب بر آن نازل شده در آن پس حرکت دهید چاروایان را تا آنکه نماز عصر را بگذاریم در خارج آن پس

جاوان خود را امیر مؤمنان ع و تند کردند چارپایان خود را از مردمان پس چون از پل صراة گذشت پیاده گشت و نماز عصر را با مردم گزارد

بدانکه صراة در بعض نسخ بصاد مفتوح و را اقرشت یعنی نهریست معروف در عراق عرب علی ما فی القاموس و در رقیه و بصایر
الدرجات بجای آنها نهر سورات که قبل از این بیان شد و در بعض نسخ بجای جسر الصراة الفراة است بضم فا و را اقرشت و تاء آخر
که لام الفعل است صاحب مجمع البحرین گفته که الفرات اسم نهر الکوفة و فی المصباح الفرات نهر عظیم مشهور یخرج من حلق
الروم ثم یمر باطراف الشام ثم بالکوفة ثم یلتقی مع دجلة فی البطایح ویصیران نهرا واحدا ثم یصب عند عبادان
فی بحر فارس انتهی و ایضا در تحت سدرة المنتهی گفته که والنهران النیل والفرات یخرجان من اصلها ثم یسیران حیث
اراد الله ثم یخرجان من الارض عند ... در همان کتاب بسند دیگر مروی است از عبد خیر که گفت با حضرت علی ع
راه میرفتیم در زمین بابل و وقت نماز عصر حاضر گردید پس هیچ مکانی بهم نرسیدیم مگر آنکه آن از زبون‌تر از مکان نمودیم
تا اینکه آمدیم بمکانی که بهتر بود از آنچه دیدیم راوی گوید که و قد کادت الشمس ان تغیب یعنی نزدیک که غایب شود آفتاب
پس حضرت علی ع فرود آمد و من نیز در خدمت آنحضرت فرود آمدم پس بیم دعا را و خداوند حمید آفتاب را بمکان عصر
برگردانید پس گزاردیم نماز عصر را بعد از آن غایب شد آفتاب از نظرها ... ظاهر حدیث آخر اینست که رد شمس بعد از
غروب شده بلکه وقت ادا فریضه عصر باقی و غرض از رد شمس ادای نماز عصر در وقت فضیلت آن بوده و حدیث اول کتاب
مصنف هر چند صریح نیست در اینکه در وقت مراجعت از جنگ نهروان بوده در آن مذکور نیست که رد شمس شده یا نه اما ظاهر آنست که
در همانوقت باشد و نماز عصر بعد از رد شمس شده باشد و سایر احادیث منقوله در این مقام بدلالت عبارت عربی آنها که گذشت
صریحست در اینکه شمس بعد از غروب برگشت بر آن اشکال بحسب ظاهر وارد است چنانچه صاحب بحار الانوار نقل کرده که ابن ادریس
در سرائر گفته که تکره الصلوة فی کل ارض خسف ولهذا کره امیر المؤمنین ع الصلوة فی ارض بابل فلما عبر الفرات الی
الجانب الغربی فاته لاجل ذلک اول الوقت ردت له الشمس الی موضعها فی اول الوقت وصلی باصحابه صلوة العصر
ولا یحل ان یعتقد ان الشمس غابت ودخل اللیل وخرج وقت العصر بالکلیة وما صلی الفریضة ع لان هذا من معتقد
جهل بعصمته ع لانه یکون مخلا بالواجب المضیق علیه وهذا لا یقوله من عرف امامته ویعتقد عصمته انتهی حاصل مضمون آنکه
مکروه است نماز در هر زمینی که عذابی نازل شده در آن و باین علت ناخوش داشت نماز را در زمین بابل حضرت امیر مؤمنان ع پس
وقتی که از نهر فرات بسمت غربی آن گذشت و باین علت نماز عصر پس از اول وقت فوت گشت خداوند دو آفتاب را بمکان
اول وقت عصر رد فرمود و آنحضرت ع با اصحاب نماز عصر را ادا نمود و جایز نیست اینکه کسی اعتقاد کند که شمس غایب و شب داخل شده
و وقت عصر بالکلیه گذشته بر حالی که حضرت علی ع هنوز نماز عصر نگذاشته چه اعتقاد باین جمع نمیشود با علم بعصمت امیر المؤمنین ع

زیرا که لازم میآید که آنحضرت ع اخلال بواجب مضیق کرده باشد و قایل با مامت و عصمت آنحضرت قایل باین نمیشود و در نقض این
اشکال علما را اقوال است یکی اینکه مراد از تغییب آفتاب یا غروب آن چنانچه در عبارت مذکور است در احادیث
معنی حقیقی نیست بلکه مقصود از آنها گذشتن آفتاب است از حد وقت فضیلت عصر هر چند که وقت ادای آن باقی بوده
پس از قبیل مجاز مشارفه خواهد بود چنانچه در من قتل قتیلا فله سلبه گفته شده دیگر اینکه مراد از غروب آفتاب
معنی حقیقی است و ترک واجب مضیق درباره چنین کسی معصیت نیست باعتبار اینکه میدانسته که آفتاب بدعا بر میگردد و
الواجب مؤدی میگردد دیگر آنچه صاحب بحار الانوار در رد این اشکال گفته لا استبعاد فی ان یکون من خصائصهم
علیهم السلام عدم جواز الصلوة فی تلک الاراضی مطلقا وجواز تاخیرهم للصلوة عن الوقت لذلک مطلقا او اذا
علموا انهم یدعون ویرجع الشمس لهم والحاصل ان النبی ص اخبرهم بامره تعالی بانه یرد علیه الشمس وامره
بتاخیر الصلوة لیظهر منه تلک المعجزة انتهی و سید مرتضی در شرح قصیده مذهبه در شرح قصیده اسمعیل بن محمد حمیری رحمهما الله
گفته که ترک حضرت علی ع نماز عصر را در زمان پیغمبر ص ممکن است که بمعنی تاخیر آن از جمله بیان فضیلت و بمعنی تاخیر آن از وقت
ادا باشد باعتبار اینکه بیدار کردن پیغمبر ص قسمی است از آزار کردن آنحضرت و شاید احتراز از آن عذر شرعی باشد
برای ترک نماز در وقت ادای آن و ایضا شاید که حضرت امیر ع نشسته نماز عصر کرده باشد و رد شمس برای ادراک فضیلت
نماز بر حال قیام و اظهار کرامت آن امام ع بوده باشد اما ترک نماز عصر در زمین بابل پس باید البته بمعنی تاخیر آن از
وقت فضیلت باشد و در رد احتمال اینکه بمعنی تاخیر از وقت ادا باشد گفته که لمن ادعی ان الصلوة فاته
بان تقضی جمیع وقتها اما التشاغل بتعبیر عسکره او لان بابل ارض خسف لا یجوز الصلوة علیها فقد
ابطل لان الشغل بتعبیر العسکر لا یکون عذرا فی فوت صلوة فریضة وان امیر المؤمنین اجل قدرا
والحق دینا من ان یکون ذلک عذرا له فی فوت صلوة فریضة واما ارض الخسف فانما تکره الصلوة فیها مع
الاختیار فاذا لم یمکن المصلی من الصلوة بها فی غیرها وخاف فوت الوقت وجب ان یصلی فیها وتزول الکراهة
انتهی و بنابر آنچه از صاحب بحار نقل شد کلام سید رحمه الله تعالی خالی از اشکال نیست چه ممکن است که نماز در ارض خسف
در شان امام ع حرام باشد در وقتی که داند که بدعا او رد شمس در خارج آن ارض میشود ... سید مرتضی رحمه الله
بر حکایت رد شمس دو شبهه مذکور ساخته و بدفع آنها پرداخته ... اینست که صحت حکایت رد شمس با قواعد
ارباب هیئت جمع نمیشود چه بنابر خیال ایشان انقسام تغییر اوضاع در افلاک و فلکیات محال است و خلاصه جواب
سید رحمه الله تعالی اینست که با دله صحیحه صریحه شرعیه قطعیه ثابت شده که حرکت افلاک و فلکیات نه اختیاریست برآنها

محال است و خلاصه جواب

برای حضرت محمد صلعم اینکه حکمی را از پیش خود کند و گوید بلکه مقرونست حکم او بفرمان و وحی خداوند اصدق که حاکم در هر زمینه قدرت است
که اگر از این حکم سرکشی کنید و این ممتاز البتکلیف همه آینه کافر میشوید و هر آینه از من مفارقت میکنید بنا بر آنکه مبعوث کرد
مرا خداوند حمید پس بعد از آنکه این الحکم را ابلاغ کنید شما رسید هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود
بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال از بریده گفت چنین از المجلس بیرون آمدیم شنیدم از بعضی جماعت که با یاران خود
این مضمون را نقل میشود بر حالی که بهجوم جمعی از منافقان قریش بر اطراف بعد که آیا دیدی که چه کار کرد محمد نسبت به پسر عم خود هم
بخدا اگر استطاعت میداشت همت بر نبوت او بعد از خود میگماشت پس یا کش یا گفت که خود را از کفار هدار و اینها کارها را از
تکارچه اگر وقتی شود که پیغمبر را نمایم انفعل او و لدو زیر پا های خود میگذارم خدا لعنه گفت که بریده بسفر شام رفت و در وقتی رجوع
که حضرت پیغمبر صلعم از دنیا رحلت کرده بود پس داخل مسجد گردید و ابو بکر را بالای منبر و عمر را یکی پله از او پست تر دید پس انکار
مسجد پیغمبر صلعم فریاد کرد که ای ابابکر و ای عمر بر سید آنند و لعنین کی ای بریده چه حالتست این آیا دیوانه گشتی گفت بخدا قسم که من دیوانه
نیستم و لیکن سلام تمام بعلی ع با مرة المؤمنین کجا رفت ابابکر ملعون گفت ای بریده کاری حادث میشود بعد از کاری و حال تو غایب
بود خبری نداری و حاضر می بیند چیزی را که غایب نمی بیند بریده گفت که شما بر خود برای خود چیزی دیدید که هیچ یک از خدا و رسول
اندر آن نه پسندید و وفا کرد یار تو بوعده که در آن روز کرد با تو در قول خود پس که اگر پیغمبر صلعم از دنیا رحلت نماید این حکم پیغمبر را از زیر
پا ها گذارد و لیکن حق است بر من که با تو در یک شهر بعمل پس اهل خود را از مدینه بیرون برد و در میان قوم خود که بنی اسلمند فرود آمد
و گاه گاهی بمدینه طیبه می رسید یا دقتی که حضرت علی عم مبسوط الید گردید پس بخدمت آنحضرت شتافت و در سلک ملازمان انتظام
یافت و در اوانی که مرز و بوم عراق مزین میشد بقدوم سعادت لزوم آن امام علی الاطلاق بریده در خدمت آنحضرت ... و در بلد
ملک امام عم و در آن مقام کسب سعادت دارین از او میشود و بعد از آنکه با آنحضرت علی رسید آنچه رسید بروضه رضوان ... بریده
بگذر اسمان رفیعه القدر الخ توقف نمود که روانه گردید بدار الخلود رحمه الودود و اکید ... ظاهر اینخبر و بعض روایات دیگر
دیگر اینست که ملک و جن بصورت انس متمثل میشده اند بنحوی که جمعی میدیده اند ایشان را غیر انسان نمیدانسته اند چنانکه ...
در کتاب دلیل الدعا فقره مذکوره و دعای بعد از او در باب دویم آن مانور است و در حکایات ابراهیم و لوط وارد است که ملکه رسل خدا
بودند بصورت غلمان خود را با ایشان نمودند و در تفسیر و اذ زین لهم الشیطان از سوره انفال نقل کرده اند که شیطان در روز
جنگ بدر بصورت سراقه یا مردی دیگر بکفار قریش نمود و در اصل دوازدهم گذشت که شخصی که اول بار بر منبر حضرت پیغمبر صلعم بالا رفت
بیعت کرد شیطان بود که بصورت مردی نمود بلکه ظاهر آنچه در حکایت عیسی عم مذکور است که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم اینست
که آن شخص که بنی اسرائیل او را بر دار کشیدند و متحمل قتل او گردیدند کسی بود که الله تعالی بقدرت کامله خود در حجم و شکل و تخطیط مواقع عیسی ع آورده بود

نمود که در همه وجوه بآن شخص با او متحد میشود و استاد قدس سره در حواشی عدة الاصول نقل کرده که شیخ طوسی رحمه الله در بیان در دلیل
این آیه گفته که قال قیل هل یجوز ان یلقی الله شبه زید علی عمرو حتی لا یفصل الناظر الیهما بینهما کما کان یفصل قبل
القاء الشبه قیل ذلک مقدور له بلا خلاف و یجوز ان یفعله عندنا لتغلیظ المحنة و تشدید التکلیف و ان کان خارقا
للعادة انتهی و بر بن ظاهر اینکه مشهور و حاصل سخن اینست که اگر ممکن باشد که ملک مثلا متمثل شود بصورت آدمی بحیثیتی که
رائی هیچ قسم تمیزی میان آنها نکند لازم آید که مشاهدات از جمله ضروریات نباشد چه بنا بر این ممکنست که شخصی که زید با او
میگوید مثلا و بنا بر طول مدت معاشرت و قرب عهد او را عمرو میدانند آن شخص فی الواقع عمرو نباشد بلکه ملک بصورت عمرو
متمثل شده باشد و این خلاف بدیهیست و لهذا در هر زمان قدر در امتناع مطلق خرق عادت متمسک بآن شده و گفته اند که
لو جاز خرق العادة لجوزنا ذلک فلم یحصل لنا العلم بالمشاهدة و هو سفسطة و چون استاد قدس سره اعتقاد داشت
که علم بشدت و ضعف مختلف میشود در حل این اشکال گفته که تشکل ملک مثلا بصورت انسان جائز و مقتضایش اینست که
تصدیق بعمرو بودن آنچه ظنی است مثلا در وقتی که فی الواقع عمرو باشد مساوی باشد در قوت با تصدیق بعمرو بودن او در وقتی که
دیگری متشکل بصورت او شده باشد بلکه اول علم واقعی و ثانی ظن قویست و جوابی دیگر از صاحب کتاب رسم السلطان المؤید بالنصر
والظفر نقل کرده و حاصلش اینست که شاید جبرئیل عم در آن وقت تسلطی بر روح دحیه بهمرسانده باشد مثل تسلطی که روح دحیه
بر بدن او داشته بنا بر این لازم آید که در قالب دحیه دیده میشد افعال جبرئیل بود بدون تصرف روح دحیه در آن انتهی و سایر
مطالب مناسبه این مسئله مشروحا مذکورست در حواشی عدة ... حضرت پیغمبر صلعم فرمود که یا علی چون
روز قیامت شود فرشته از باطن عرش ندا کند که کجاست افضل پیغمبران محمد برخیزم بعد از آن ندا کند که کجاست افضل اوصیا
پس تو برخیزی و رضوان کلید های بهشت و مالک کلید های دوزخ را آورند و گویند که امر کرد ما را خداوند کریم باینکه این کلید ها را
بتو بسپاریم و گوئیم شو که بسیار آنها را آنحضرت علی پس تو قسیم الجنة و النار میشوی یعنی هر یک از بهشت و دوزخ را میان مردم
بخش میکنی بر وجهی که لائق و با واقع مطابق میبینی و همانا که شاعر از اینحدیث اقتباس کرده و گفته که علی حبه جنة
قسیم النار و الجنة وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنة ... حضرت پیغمبر صلعم فرمود که ای علی
اگر تو نمیبودی شناخته نمیشدند مؤمنان از منافقان یا پیغمبر که محبت تست آلت امتحان نفاق و ایمان مردمان ...
حضرت پیغمبر صلعم خود خوابید و مرا و فاطمه و دو پسرم حسن و حسین علیهم السلام را خوابانید پس عبا قطوانیه بر بالای ایشان ... در نیوقت الله تعالی
ما را بیرون آورد و بنازل این آیه ما را ممتاز فرمود که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
و جبرئیل گفت که من نیز از شما ام و از جمله اصحاب عبا ام پس گردید شش نفر جبرئیل علیهم السلام الله الجلیل ... قطوانیه نوعیست ...

و فتح طا حطلی و واو و نون عبا است که جمع آن کونات است منسوب بقطوان نیخجنش که اسم موضعیست در کوفه علی ما فی مجمع البحرین و بعضی در غریبین گفته که وکانت العباء قطوانیة قال ابن الاعرابی هی البیضاء القصیرة الخمل و در بعضی احادیث بجای عبا کساست بکسر کاف و سین سعفص و مد که در اصل بمعنی گلیم و در اینجا عبارتست از جامه پشمین که ردا و عبا میکنند و گاه بر سر می افکنند علی ما فی الشرح الصافی و بالجمله اعتبار اتفاقا این پنج کس را اصحاب عبا و آل عبا و اصحاب کسا میگویند چنانچه شاعر گفته شعر علی الله فی کل الامور توکلی و بالخمس اصحاب العباء توسلی محمد المبعوث و بنته و سبطیه ثم المقتدی المرتضی علی و روایات سنیان مشعر است باینکه آن کسا سیاه بوده بلکه نقشها نیز داشته بعضا میگویند که روی انه ع خرج ذات غدوة و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجلس فاتت فاطمة و علی و ابناهما علیهم السلم فادخلهم فیه ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت انتهی و مرط بکسر میم و سکون را چادریست و مرحل یعنی کسا یا آنکه باخر علی ما فی نهایة ابن الاثیر و روایات دیگر در لفظ مرحل مختلف است بعضی براء قرشت و حاء حطی و بعضی براء قرشت و جیم نقل کرده اند و علی التقدیرین بصورت اسم مفعول از تفعیل است فاضل مازندرانی در شرح کتاب الحجة کافی بعد از نقل این حدیث از صحیح مسلم گفته که قال عیاض المرط الکساء و جمعه مروط و مرحل بالحاء المهملة و یروی بالجیم ای فیه صورة الرجال او صورة المراجل و هی القدور و یقال ثوب مرحل بالاضافة و ثوب مرحل بالوصف و قال القرطبی هذا قول الشارحین و یظهر لی ان المراد بانه منسوج حمله رحلة لانه صلی الله علیه کیف یلبس ما فیه الصورة و قد نهی عن ذلک و هتک الستر الذی هی فیه و غضب عند رؤیته و توضیح این آیه مبارکه در سوره احزاب مذکور است در بیان اوامر و نواهی مخصوصه بزنان حضرت خاتم پیغمبران علیه و آله صلوات الرحمن که این نظم که یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و اقمن الصلوة و اتین الزکوة و اطعن الله و رسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة ان الله کان لطیفا خبیرا و شیعه امامیه رضوان الله علیهم چون متفق اند بر نزول آن در شان ائمه خود بمقتضای احادیث متواتره که صریح الدلالة اند بر آن لهذا از ادله امامت شمرده و طریق بیان آن را بهر کدام بنحوی تقریر نموده اند و از آن جمله چهار تقریر در تهذیب تحریر میشود تقریر اول فاضل الامجدی گفته که در مخصوص بودن این آیه با اهل بیت شبهه نیست که امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلم اند احادیث بطریق موافق و مخالف وارد شده اما اول بحد تواتر معنوی رسیده و اما ثانی از جمله آنست که ابو سعید خدری از حسن بن مالک و غیر ایشان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند نزلت فی خمسة فی و فی علی و حسن و حسین و فاطمه بعد از این آیه نازل شد مردمان پنج کس در شان من و در شان علی و حسنین و فاطمه علیهم السلم و از ام سلمه رضی الله عنها روایتست که دعا کرده

فاطمه زهرا علیها السلم طعامی طیار کرده بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورده آنحضرت فرمود علی را با دو فرزند خود بخوان تا در خوردن این طعام شریک و رفیق من باشند چون ایشان حاضر شدند همه از آن طعام خوردند پس جبرئیل ع آیه تطهیر را نازل گردانید و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کسا خیبری که بافته خیبر بود و در بعضی نسخ کساء یمانی بر سر ایشان افکند و گفت که اللهم هولاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه گوید که چون این دعا از آنحضرت شنیدم گفتم یا رسول الله انا معکم یعنی آیا من با شما ام آنحضرت فرمود انک علی خیر یعنی تو از زمره اهل بیت من نیستی اما تو زن نیکوکاری و صفات حمیده و خصال پسندیده داری و ثعلبی مثل این حدیث را از عایشه نیز نقل کرده و ظاهر انک علی خیر در حق او اینست که بر راه حق و راستی ثابت باشی معنی داشته باشد که تو مسلط و غالب بر خیری و میگذاری که مردم بیعت با امیر المومنین ع کنند و دین حق را دریابند و ناصر الدین ع بعضا و تتمه حدیث ام سلمه و عایشه را ایراد کرده و گفته که این حدیث دلالت دارد بر اینکه علی و فاطمه و حسنین علیهم السلم اهل بیت اند و اما اینکه غیر ایشان اهل بیت نیستند دلالت بر آن ندارد و پوشیده نیست که تتمه آن دو روایت صریح اند در اینکه ازواج پیغمبر داخل اهل بیت نیستند و صاحب مجمع البیان در دلیل بر این مطلب گفته که مراد از اراده در اینجا اراده ایست که مقارن فعل تطهیر باشد و اجماع موافق و مخالف بر آنست که فعلیت تطهیر که بحسب ظاهر شامل است مر تطهیر از جمیع قبایح را مخصوص باهل بیت مذکور است و برای دیگران ثابت نیست کما معلوم باشد که جمعی از مفسرین اهل سنت اهل بیت را مخصوص بازواج نبی صلوات الله علیه و آله دانسته اند چنانچه در تفسیر جلالین محلی و سیوطی مسطور است که اهل بیت ای نساء النبی و بنا بر این معنای عنکن و یطهرکن بضمیر تانیث نه عنکم و یطهرکم بضمیر تذکیر و در فصل الخطاب گفته که تذکیر ضمیر باعتبار لفظ اهل بیت است زیرا که ازواج پیغمبر صلوات الله علیه و آله اهل بیت اند و لفظ اهل مذکر است و جمعی دیگر اهل بیت را متناول رجال و نسا گرفته و گفته اند که تغلیب رجال بر نسا باعث بر تذکیر ضمیر شده و اما کلام آنانکه این آیه را مخصوص بازواج گرفته اند باسلوب آیات استدلال کرده و گفته که چون اول این آیه تطهیر و آخرش در شان ازواج پیغمبر است پس باید که آیه تطهیر نیز در شان ایشان نازل شده باشد جواب گوییم که این وقتی موجه است که ترتیب نزولی مطابق ترتیب قرآنی باشد و این خود ممنوع و بنا بر احادیث اهل البیت علیهم السلم خلاف واقع است و ایضا آیاتی که در اول و آخر و اوسط آن یک و تیره نباشند در قرآن مجید متحقق است و محمد بن مسعود عیاشی از جابر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الآیة تنزل اولها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء و اینگونه از اسالیب بلاغت و فصاحت است و در کلام فصحای عرب واقع شده چنانچه امرء القیس لذت و عیش و حظ انسانی و مجالست با زنان صاحب جمال را در میان مقدمه جنگ و حرب آورده میگوید کانی لم ارکب جوادا للذة و لم اتبطن کاعبا ذات خلخال و لم اسبأ الزق الروی و لم اقل لخیلی کری کرة بعد اجفال یعنی گویا من سوار نشده ام

السبی را لحمه لذت دور بر گرفته ام دختر پارسای را که در دست یار او خلخال باشد و نخریده ام برنا را که بر گردند بجنگ برگشتنی بعد از آنکه انشار از جنگ گاه گریخته باشند و مناسب ترتیب این بود که بگوید مصرع کانّی لم ارکب جوادا و لم اقل لخیلی کرّی کرّة بعد اجفال و لم اسبی الزق الروی للذة و لم اتبطن کاعبا ذات خلخال انتهی کلام الفاضل الابحر بخاطر قاصر میرسد که استفاده صحت تبلاف اول و آخر آیه و اختلاف وسط با آنها کما هو الملاک هنا از تحدیث محمد بن مسعود مشکل است چه مشهور میان جمهور نحاة اینست که هرگاه اعاده اسمی بعنوان تنکیر شود ثانی غیر اولست و اگر بعنوان تعریف باللام شود بنابر ظهور عهدیت عین اولست مثلا اگر گویند اشتریت فرسا ثم بعت فرسا میباید فرس ثانی غیر اول باشد و اگر گویند ثم بعت الفرس عین اول خواهد بود و این قاعده را هر چند بعضی در جا مطرد میدانند اما چون ابن هشام در آخر مغنی اللبیب اطراد آن انتقالها ایراد کرده و حق با اوست اظهر آنست که شیخ در شرح مغنی نقل کرده از تفتازانی که او در تلویح گفته که واعلم ان هذا هو الاصل عند الاطلاق و خلو المقام عن القرائن والا فقد تعاد النکرة نکرة مع عدم المغایرة و قد تعاد النکرة معرفة مع المغایرة و قد تعاد المعرفة معرفة مع المغایرة انتهی و بنابرین در حدیث ابن مسعود چون قرینه نیست بر اینکه لذت ثالث عین اول باشد اصل اینست که غیر اولست و غایة مدلول حدیث بنابرین چنین میشود که ما هر سه مشتمل میباشند آیت قرآنی بر سه مطلب که هر کدام غیر دو تای باقیست و معنی باکل فیه مطابق نیست کما لا یخفی و ایضا استشهاد بشعر امرء القیس در این مقام وقتی تمام است که غرض از رکوب خیل در مصرع اول جنگ و حرب باشد و ممکنست مناقشه باینکه شاید مراد از آن محض ادراک لذت سواری باشد بقرینه ذکر لذتین بعد از آن پس ذکر لذات در عقب یکدیگر شده بدون توسط احکام جنگ و فی المنتهی ان لذة الدنیا ثلثة اکل اللحم و دخول اللحم و رکوب اللحم و خیر الامور اوسطها کراهیة الحدیث و شعر امرء القیس قاصر باشند از اتمام مرام فاضل الابحر لازم نمیاید بطلان اصل دعوی او چه ممکنست اثبات آن بمثل اینکه الله تعالی در میان احکام قبله بعض اطوار اهل کتاب را نقل کرده چنانچه فرموده در سوره بقره قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها تا قول او تعالی که الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام الآیة و ایضا فصل توبه و تطهر را نقل کرده در میان احکام مباشرت نساء بقوله تعالی فی سورة البقرة و یسألونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی

یطهرن فاذا تطهرن

یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم الآیة بنابر اینکه مراد بتوابین بازگشت کنندگان از زنا باشد و مراد بمتطهرین اجتناب کنندگان از نسبت بنابر آنچه صاحب مجمع البحرین گفته که التوابین من الکبائر و المتطهرین من الصغائر یعنی اما معنی اول او فوق است بآنچه در کشاف مذکور است لا بحجزه الفقیه مروی است که عادت مردم این بود که استنجا بسنگ میکردند مردی از انصار طعامی خورد که نرم شود و بالغلبه استنجا بآب نمود و الله تعالی این آیه تمام بشارت باین فرمود و پیغمبر او طلبید او را و او کار رسید که مبادا او در عمل او نازل شده باشد خبر کرد او را بعد از آنکه بخدمت آنحضرت رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله ازو پرسید که آیا کار تازه درین روز کرده آن مرد این احوال حضور را عرض کرد پیغمبر فرمود ابشر فان الله انزل فیک الآیة یعنی مژده باد ترا که فرستاد در باره تو خدا تعالی این آیه را که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و مؤید اینست آنچه صاحب مجمع الانوار در بیان فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین گفته که نقل از حضرت باقر و صادق علیهما السلام انها نزلت فی اهل قبا لجمعهم فی الاستنجاء من الغائط بین الاحجار والماء و روی لاستنجائهم بالماء و بعضی متطهرین را بمعنی مطلق استعمال کنندگان آب در رفع حدث و نجاسات فرا گرفته اند در تفسیر وسیط گفته و صاحب مجمع البیان از عطا نقل کرده و برخی تطهر را بمعنی تنزه از فواحش و اقذار گرفته اند و اکثر بمعنی نزدیک آن گفته و یحب التوابین من الذنوب و یحب المتطهرین المتنزهین عن الفواحش و الاقذار کمجامعة الحائض و الاتیان فی غیر المأتی انتهی و بر فرض تسلیم عدم ثبوت بنابر نقل شد توبه از گناهان در میان احکام مباشرت زنان لغو نباشد شاهد تفسیر دوم در باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام از کتاب الحجة کافی در حدیثی طویل روایت بعض آن که مناسبست با مکان اینست که حضرت صادق علیه السلام فرمود و قال صلی الله علیه و آله اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی فانی سألت الله عز و جل ان لا یفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض فاعطانی ذلک یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله سفارش میکنم شما را به پیروی کتاب خدا و اهل بیت من چه بدرستی که من طلب کردم از الله عز و جل این را که از هم جدائی نیفکند میان آنها تا وارد سازد ایشان را بر من بر حوض کوثر پس داد آن را بمن خدای اکبر و بعد از این حضرت صادق علیه السلام فرموده و لو سکت رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یبین من اهل بیته لادعاها آل فلان و آل فلان و لکن الله عز و جل انزله فی کتابه تصدیقا لنبیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فکان علی و الحسن و الحسین و فاطمه علیهم السلام فادخلهم رسول الله صلی الله علیه و آله تحت الکساء فی بیت ام سلمة ثم قال اللهم ان لکل نبی اهلا و ثقلا و هؤلاء اهل بیتی و ثقلی فقالت ام سلمة الست من اهلک فقال انک علی خیر و لکن هؤلاء اهلی و ثقلی

خلاصه مراد بر ترجمه استاد قدس سره آنکه اگر پیغمبر صلعم بیان اهل بیت خود نمیکرد هر آینه دعوی میکردند عایشه و خواهران او که از

آل تمیمند و حفصه و خواهران او که از آل عدی اند این را که از جمله اهل بیت باشند لیکن الله تعالی آیت تطهیر بر طبق تفسیر حضرت

پیغمبر صلعم از آن فرمود چه آنحضرت صلعم علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام را داخل در زیر کسا رخود نمود در خانه ام سلمه بعد از آن فرمود

که خدایا اینها اهل بیت من اند پس آیه نازل شد و بعد آن اهل و ثقل بیت ... بمعنی اسباب نفیس و خواسته ام سلمه

از احوال خود پرسید که منهم؟ آنحضرت صلعم با این تحو تسلی فرمود که تو متوجهی بسوی خیر و خوبی یعنی مثل سایر زنان پیغمبر که ...

و زنبولی ولیکن ... جماعت که در زیر کسا اند از اهل و ثقل بیت اند بعد از آن حضرت صادق علیه السلام عبارات چند میفرماید که حاصل معنی

اینست که وقتی که پیغمبر صلعم از دنیا رحلت نمود علی علیه السلام سزاوارتر مردم بود از مردمان بخود بدلالت آیه تطهیر و بعد از آن

... و امثال آنها کما هو ظاهر عن الحکیم الخبیر و استطاعت نداشت حضرت ... و نمیکرد این که امام کند محمد بن حنفیه یا عباس

یا غیر ایشان را حسن و امام حسین علیهم السلام را البته ... که میگفتند حسنین علیهم السلام که چنانچه تو از اهل کساء و مشمول آیه تطهیر بودی ما

ما نیز در این خصوصیت مثل تو ایم و بهمین اعتبار امامت میکنیم بعد از علی علیه السلام چون حضرت امام حسن رحلت نمود برای امامت اولاد

او این سخن نمیتوانست ... که امام کند غیر امام حسین را از اولاد علی علیه السلام ... امام حسین علیه السلام میگفت ... در این مقام

که چنانچه دخول در تحت کسا و نزول آیه تطهیر سبب امامت تو شده دلیل امامت ... بعد از این حضرت صادق علیه السلام فرمود که ... بل

این آیه در شان این کسان ... و دیگر آل ... و ائمه اثنی عشر علیهم السلام سرایت نمود بتقریری که مذکور است در تتمه حدیث

از جمله مؤیدات آنکه این آیه وافی بهدایت مخصوص است بجناب حضرت پیغمبر صلعم و ائمه اثنی عشر علیهم السلام الی یوم المحشر ...

که زبر و بینات آن مطابق است با اسامی ایشان علیهم السلام چنانچه در بعض رسایل مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ...

کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ دانند و ندانند که ... اسرار مخفیه دارد ... از آن اسرار ...

فرمود که از زبر کلمه اولی محمد و از بینات ... اسمای ائمه ... ظاهر میشود ...

انما یرید الله لیذهب

بینات

ان	م	ا	نف و ن یم کف	ی ری ال الاح	اااال لف ام ام ا	لی ذ ح ب	ام اا ل اا	
۲	۹		۲ ۲ ۳	۲ ۹۰	۲ ۲ ۷			
محمد			علی وصی حق		وابن علی الهمام الحسن امام		ابن العطی الحی عبد الله الحسین امام العابدین	
۹۲			۶ ۲ ۳		۵ ۱ ۷		۲ ۲	

عنکم الرجس اهل البیت

ع ن ک م	ی ن و ن اف یم	ال ر ج س	لف ام ایم ین	اه ل اب ی ات	لف ام لف ام ااا
۱۸۰	۲ ۴ ۷	۲ ۹ ۴	۲ ۶ ۲	۹ ۵ ۴	
زین العابدین علی حق امام		ماحی کفر و حامی اسلام		محمد الباقر و جعفر	
۲ ۴ ۷		۴ ۵ ۶		۸ ۶ ۷	

ویطهرکم تطهیرا

دی ط ه ر ک م	او ااااا ف یم	ت ط ه ی ر ا	اااا ۵۰ ا الف
۲ ۹۱	۱۴۲	۲۵	
و موسی و علی امام و محمد جواد		والنقی و العسکری و الهادی المهدی	

مخفی نماند که ترتیب بعض کلمات مستخرجه از زبر و بینات در نسخه که در نظر بود اختلافی بحسب تقدیم و تاخیر با آنچه در مقام مکرر شد

داشت اما چون با وجود استادان آنحضرت علیه السلام مخالف بود با نظم کلام عربی قلم اخلاص رقم این کلمات ... استاد قدس

سره در ذیل حدیثی که نقل شده از کتاب الحجه در تفسیر آیه تطهیر اهل البیت را منصوب باختصاص گرفته و در ترجمه آن گفته که چون

که اراده میکند الله تعالی با نزال قرآن که تبیان هر چیزیست و امر و نهی زنان رسول البته این که بر دارد از تمام مردان حرکتی

در ربوبیت رب العالمین را که بیان رسول صلعم مخصوص و ممتاز بود از جمیع خلایق یا آنکه اهل بیت را ... و پاکیزه کند تمام را پاکیزه

کردنی عظیم اشارتست به وجه ... آنکه علم تو آن مخصوص اهل بیت است و اگر تبیان کل شیء در قرآن نازل شده

اهل بیت یا سایرت ... در مشکلات مثل ... رعیت و این منافی اولی الامر بودنست و با ایشان ... امر ... ائمه ضلالت

حکم بطلن ... و از جنس ... در ربوبیت رب العالمین ... چنانچه حضرت صادق علیه السلام در آخر این حدیث فرمود الرجس

هو الشک والله ما نشک فی ربنا ابدا ... آنکه اگر این اوامر و نواهی زنان رسول صلعم ... مردمان را طعن

بر اهل بیت ... محمل ... مانند آن ... با کیزگی عظیم ... این تصریح بعصمت مخاطبین است ... اگر راه

... انتهی و بعد از آن گفته که مخفی نماند که از داخل ساختن فاطمه در زیر

کسا لازم می آید که در خطاب عنکم که مخصوص مرد است داخل باشد بلکه مراد حضرت رسول صلعم ... و تغلیب است ...

از جمله داخلین در این خطاب نیست باقی اهل بیت اند و تغلیب نیز ... انتهی ... فاضل مازندرانی گفته

که در این آیه نفی جنس از اهل بیت شده بعنوان مبالغه چه تاکید آن شده بده وجه ... انما که دلیل است بر حصر و تاکید

لام تاکید در لیذهب سیوم لفظ اذهاب که دلیل است بر ازالت بالکلیه چهارم تعریف رجس بالف لام جنس که نفی آن مستلزم

نفی کل ... است پنجم مضارع بودن لیطهر که دلیل استمرار است ششم تقدیم عنکم بر الرجس که دلیل بر کمال

عنایت و اختصاص است هفتم تعبیر باهل البیت نه باسماء ... که دلیل است بر عظمت شان ... نداء بعنوان اختصاص

... تعبیر بتطهیر که دلیل است بر تنزیه از هر قبیح ... اتیان بمصدر برای تاکید انتهی ... مصدر تطهیر است که مفعول

مطلق لیطهر ... وجهی دیگر بخاطر قاصر میرسد که ... اینو جه میشود و آن تنکیر تطهیر است که در مقام امتنان اظهار است

که برای تعظیم یا تکثیر باشد و بعد از آن فاضل رحمه الله تعالی گفته که احادیث شیعه امامیه دلالت میکنند بر آنکه این آیه در شان اهل عبا ...

نزول آن در شأن زنان آنحضرت چنانچه توهم کرده اند بعض اهل سنت مؤید کرده اند توهم خود را بآنکه این آیه فیمابین آیات واقع
بر اوامر و نواهی مختصه بزوجات و چند دلیل دلالت بر بطلان این توهم میکنند یکی اینکه منطوق اخبار در خاصه با آنکه
با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله راضی نشد بدخول ام سلمه و اکراه در واقع داخل در اهل بیت میشود منع کردن پیغمبر او را از دخول در تحت کساء
بیجا میشود ۲ آنکه پیغمبر اشارت بعلی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نمود و ابتلاء فرمود که اللهم ان هؤلاء اهل بیتی
و انه لیست ... آنکه مقصود غیر ایشان نبود ۳ عدول از عنکن و یطهرکن به و یطهرکم دلیل است بر بطلان این توهم
۴ نفی جنس رجس که مستلزم نفی جمیع افراد است این عبارت اخری عصمت ایشانست پس اراده زوجات درین مقام
از جمله ممتنعاتست بنابر آنکه عدم عصمت ایشان مشهور است از کفر شیطان پس بعنوان تقلیب نیز جایز نیست دخول زنان
چنانچه توهم کرده اند بعض ایشان انتهی مضمونا و بعد از آن چند حدیث نقل کرده از طریق عامه که این آیه نازل شده درباره
حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام علامه علیه الرحمه در بیان دلالت آیه تطهیر بر امامت حضرت امیر
گفته که مفسرین شیعه و جمهور سنت مثل احمد بن حنبل و غیره روایت کرده اند که این آیه وافی هدایت در شأن علی و فاطمه و حسنین
نازل گشته و ابوعبدالله مرزبانی روایت کرده از ابی الحمراء که قریب به نه یا ده ماه علی اختلاف الروایتین در وقت طلوع فجر
در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میبودم و از جمله احوال آنحضرت این را ملاحظه مینمودم که از خانه بیرون می آمد تا وقتی که میرسید
در خانه حضرت علی علیه السلام دست بر در میگرفت و بعبارت را میگفت که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس جواب میگفتند علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام با این نحو که و علیک السلام یا نبی الله و رحمة الله و برکاته بعد از آن ایشان را بنماز میخواند و بکلام
تمام نوید که الصلوة یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد از آن بجای
نماز خود میرفت علامه گفته که معلوم است که دروغ از جمله رجس است خلافی درین نیست که حضرت علی ادعاء خلافت برای خود
میکرد پس میباید صادق باشد چه بر تقدیر دروغ گو بودن آلودگی او برجس عیاذا بالله لازم آید و فضل بن روزبهان گفته که
چون این آیه واقع است در میان آیاتی که در آنها خطاب بزنان حضرت ختم پیغمبران کرده شده نقص درین نیست که مخصوص ایشان شده باشد
چون عدول از ضمیر جمع مؤنث در عنکم و یطهرکم بضمیر جمع مذکر شده دور نیست که شامل کل اهل بیت پیغمبر از ازواج و ...
باشند و باین اعتبار شامل علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام و ازواج رسول انام میشود و بنابرین مراد بطهارت آنست که رجس طهارت از اهل
گناهان نخواهد بود بلکه مراد از رجس شرک و کبائر و فواحش است مانند زنا چنانچه کریمه فیطمع الذی فی قلبه مرض دلیل است
بر صدق این مدعی و بر فرض که این را نیز تسلیم کنیم این سخن را مسلم نداریم که علی ادعاء امامت برای خود نمود و اگر ادعاء آن مینمود احتیاج
بعجز و پنهان کردن آن نبود باعتبار آنکه قوت و شجاعت و اعوان و کثرت قبایل و عشایر و شرافت قوم و غیر آن از فضایل

مرحلبک حمل لازم نیاید ۱۴۱

بلکه از نواهی ... بعنوان کفت که اگر بر فرض که رجس محمول بر مطلق گناه باشد باید که بر عایشه ... ثابت شده و ... لازم
با اینکه آیه تطهیر در شأن او و سایر ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده چنانچه اکثر مفسرین آن را ذکر کرده اند و قاضی نور الله مرقده گفته که
رعایت مناسبت آیات متقدمه و متأخره که مانعی نباشد و درینجا عدول از ضمیر مؤنث بضمیر مذکر مانع است ...
لکن خطاب در و یطهرکم مخصوص زنان شده برابر رعایت این مناسبت مصداق این مصراع گشته که همی انبت شیئا و غابت عنک
اشیاء ... رعایت کرده و از چندین نکته غافل گشته با آنکه در این تغییر اسلوب اشارت است بآنکه تحمل اهل بیت ...
باثقال ازواج بی تکلیف ولجاج و همچنین مانع است از رعایت آنچه ابن حجر از صحیح مسلم نقل کرده و در جامع الاصول ابن اثیر
... بعد از آنکه پیغمبر فرمود که اذکرکم الله فی اهل بیتی بغرض خدا را بخاطر شما میرسانم در شأن اهل بیت خود
پرسیدم از زید بن ارقم که آیا مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت زنان خود است زید گفت لا ایم الله ان المرأة تکون مع الرجل العصر
من الدهر ثم یطلقها فترجع الی ابیها وقومها اهل بیته اصله وعصبته الذین حرموا الصدقة بعده ... که
زید بن ارقم قسم بخدا قسم یاد کرده که مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله از اهل البیت زنان خود نیست بسبب آنکه زن مدتها با شوهر خود
میباشد و چون شوهر طلاقش دهد بقوم و قبیله خود ملحق میشود بلکه مراد باهل بیت پیغمبر جمعی اند از خویشان آنحضرت که پیغمبر
الصدقه ... و قاضی نور الله مرقده گفته بعد از نقل مؤیدات دیگر برای آنکه مراد باهل بیت در این آیه زنان پیغمبر
نباشند منافاتی در معنی اهل بیت نیست از آنکه حمل کرده اند بیت را از اهل خود بیت ساخته میشود در حجرات پیغمبر
چه در نبوت احتمال هست که مراد باهل بیت زنان آنحضرت باشند اما اظهر آنست که درینجا مراد اهل بیت نبوت باشد چنانچه
اهل الله و اهل القرآن و شک نیست که اهل بیت نبوت کسی است که در کمال استعداد و شک و شبهه نیست و از جمله
در سول ... نص علی بنقض حلی است بدلالت امثال آیه تطهیر و حکایات دیگر کما لا یخفی علی البصیر و چون ام سلمه این را فهمیده
خود ... والتفات از حال زوجات بحال اهل بیت برای استعار این باشد که تأدیب ازواج و ترغیب ایشان
در صلاح ... از توابع ذهاب رجس اهل بیت است پس حاصل نظم آیات این است که چون اهل بیت در کمال طهارت اند میباید
ازواج ایشان نیز در کمال صلاح و عفت باشند و ایضا ممکن است که ترتیب نزول آیات موافق نباشند با آنچه الحال در مصاحف
مثبوت است چه ظاهر است که تغییر بسیاری در ترتیب آیات قرآن واقع شده از عثمان چنانچه میآید در اصل پنجم و آنکه فضل گفته
مراد از طهارت رجس پاکی از کل گناهان نخواهد بود مردود است بآنکه هر جا مراد باهل البیت آل عبا باشند البته مراد بطهارت
طهارت از کل گناهان خواهد بود و آنکه گفته که علی ادعاء امامت برای خود نکرد مردود است بلکه بلا خلاف مذکور شد
در اصل سوم ... تمام آید و آنکه گفته که اگر رجس محمول بر مطلق گناه شود در عایشه مؤاخذه در جنگ جمل ... معنی است که

جز در خوارج اینکه در اهل بیت عصمت محال و استلزام محالی بمحالی دیگر جایز است بلا اشکال و فقیر گوید که العبد الملتجی [illegible]
متوجه دو دقیقه شده یکی اینکه چون این آیه تطهیر در مقام مدح واقع شده و معلوم است که مدح در وقتی تمام [illegible]
باشد لیس دیگر اراده بآن منافات ندارد بلکه از قبیل یرید الله لیبین لکم و یرید الله بکم الیسر است و دیگر اینکه [illegible]
نشود که ذهاب رجس از ایشان فرع ثبوت رجس است قبل از آن و حال آنکه شأن ائمه علیهم السلم ارفع است از آن [illegible]
مدفوع است باینکه این نحو کلام مبنی بر خیال ذهنی است که معمول است در مقام خطاب خاص میگویند [illegible]

و ذلیل اعزوه

این را که اذهب الله عنک کل مرض انتهی
شارح گفته استفادت باینکه الناس بنی هاشم [illegible] بالنسبت [illegible] رسانیده و کریمه و لله العزة و لرسوله
و للمؤمنین در شأن ایشان نازل گردانیده باینکه صحابه بتوجه خاطر خطیر آنحضرت را درباره فاطمه و حسنین و حضرت [illegible]
میدیدند بعد از رحلت آنحضرت ابی بکر و عمر را که منسوب به تیم و عدی اند بر بنی هاشم گزیدند و با مارات بنی امیه و بنی مروان
راه کردند بحدیکه آل ایشان را در منابر و مساجد مدح نمودند و در شأن علی علانیه زبان بلعن و قدح گشودند [illegible]
مردمی بودند انتهی و فقیر گوید که از جمله اذلای اعتبار ابوبکر بود و عمر و عثمان [illegible] که مردم ایشان را عزیز ساختند
و قلاده اطاعت ایشان را بر گردن خورد و بزرگ و دیگران انداختند و توضیح این مرام بعد از تمهید مقدمه [illegible]
[illegible] چون دستور شیعه امامیه رضوان الله علیهم است که از جمله مناقب ائمه عالی تبار علیهم السلم باللیل و النهار [illegible]
ایشان را زاید گوید بسیار زند و در طی نقل مثالب خلفای ضلالت شعار علیهم [illegible] این جبابره کرد [illegible] اصول [illegible]
و در یک باب نیز قلم صدق رقم دستور سطور را منظور دارد و چون تتمه از مجلس افعال کرام حضرت [illegible]
نمود و صورت ذمایم خصال پدران خلفای ضلال را نیز بر لوحه تقریر بنگارد اما چون ممکن است که سنیان گمان کنند که [illegible]
بجلالت انساب نیست و حکایت نسب نوح نبی بر صدق این مدعی شاهدی قوی است و همچنین شقاوت پدران کافر مقرون [illegible]
چنانچه قصه بلال بر ثبوت [illegible] بلکه منطوق آیات و اخبار بمضمون ناطق و حقیقت [illegible]
پس [illegible] خلفا بر فرض تسلیم [illegible] و برما که تمسک [illegible] طریق [illegible] ابی بکر و عمر [illegible]
و ایضا ممکن است که جمعی بکمال نجابت آبا مستمال گشته آنرا برای خود فخر شمارند و خود را از مشقت تحصیل کمال فارغ [illegible]
اینکه در جوانمردی و آزادگی محض بزرگزادگی کافیست و با وجود شرافت و نجابت اصلی احتیاج بکسب کمالی نیست [illegible]
تنبه و توجهی قیام و اقدام میشود [illegible] ایشان [illegible] بنجابت آبا و اجداد و [illegible] ایشان باید [illegible]
دیده تفکر گشایند و در مضامین آیات و روایات تدبر فرمایند لعین الیقین خواهند دید و بمیزان [illegible] خواهند [illegible]

[illegible] بوجود عدم تقوی و ادب اعتبار [illegible] کم مقدار [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] در سوره مبارکه حجرات که یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا
عالم [illegible] و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ترجمه اللهم [illegible]
و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم [illegible]
که [illegible] از آدم و حوا [illegible] در حقیقت انساب پدر و مادر اصلی ایشان [illegible]
[illegible] در وقت موافقت نامهانه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که گرامی ترین شما نزد خدا [illegible] پرهیزگار [illegible]
[illegible] که فرموده ایها الجاهل فخر الفخر ابا النسب انما الناس لام و لاب [illegible]
[illegible] امحدید او نحاس او ذهب انما الفخر [illegible] ثابت و حیاء و عفاف و ادب
[illegible] بنی اسرائیل اند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] روزی در بازار مدینه مرور میفرمود [illegible] غلام سیاه [illegible]
[illegible] که مرا از نماز در خدمت رسول خدا منع نکند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] در هر وقت نماز آن غلام [illegible]
[illegible] آن غلام در مسجد حاضر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت از غایت [illegible] احترام قدم رنجه داشت بعیادت آن غلام [illegible]
[illegible] که آن غلام وفات نمود آنحضرت [illegible]
[illegible] در باره آن غلام سیاه [illegible]
[illegible] که خصلت پسندیده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] موافق [illegible] حدیثی که مرویست از حضرت امام زین العابدین صلی الله علیه و علی آبائه و ابنائه [illegible]
ان الله خلق الجنة لمن اطاعه و ان کان عبدا حبشیا و خلق النار لمن عصاه و ان کان [illegible] قرشیا قال الله
فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون حاصل معنی اینکه خداوند [illegible]
[illegible] که اطاعت او نماید هر چند که غلام حبشی باشد و خلق کرد آتش جهنم را برای کسیکه نافرمانی او کند هر چند که [illegible]
[illegible] امام [illegible] در مقام استدلال بر حقیت این مرام گفت که فرموده الله [illegible] که دمیده شود در صور [illegible]
[illegible] نسب [illegible] در آن روز میان مردمان [illegible] که فایده [illegible] نسبی [illegible] بلکه [illegible]

بجهت آنکه میگریزد آدمی از برادر و از پدر و مادر و از زنان و فرزندان خانچه فرموده خداوند عالمیان که یوم یفر المرء من اخیه و
امه وابیه وصاحبته وبنیه الآیه و نمی پرسند یکدیگر را در آن روز از احوال خود بسبب اشتغال بشدائد اهوال خود
مخفی نماند که چون متتبع آثار و اخبار که مرویست در تفسیر مجمع البیان از صادقین علیهما السلام و الصلوة الرحمن [illegible]
بسیار است شاید بعضی از آنها بسبب شدت محنت محشر باشد که مانع سوال از احوال گردد پس منافات ندارد [illegible]
مواقف بجهت قلت حیرت حال یکدیگر را سوال کنند چنانچه در جای دیگر فرموده که جناب خداوند که واقبل بعضهم علی بعض
یتساءلون و از جمله آیات دال بر اینکه نجابت و دنائت آبا و امهات گاهی مفارقت میکنند از بنین آیه یخرج الحی
من المیت ویخرج المیت من الحی است که ترجمه آن از قراری که مرویست از صادقین علیهما السلام در تفسیر مجمع البیان اینست که
حکیم قادر بیرون میاورد مومن را از صلب کافر و بیرون میاورد کافر را از صلب مومن چنانچه محمد بن ابی بکر را از صلب [illegible]
جعفر کذاب را از حضرت امام علی نقی ع متولد کرد و از جمله کلمات موعظت سمات در این مقام کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام
است الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب یعنی زیادتی مرتبه و برتری بصفات حمیده و اخلاق پسندیده است نه اینکه
اصل کریم بود و فلانه شخص مرا زائیده ولنعم ما قیل نسب چه سود دهد چون نبوی بهنر باشی ز آب خوب [illegible]
چوب بی [illegible] مشهور است که مرد بی کمال اند [illegible] شریف و [illegible] حکیم را [illegible] نسب [illegible] الحکیم او را
[illegible] الیک انتهی تشرف [illegible] ومنی ابتداء شرف [illegible] فانا فخر قومی وانت
عار قومک [illegible] اصل [illegible] شجره [illegible] خصال [illegible] مرده گردید [illegible] قوم [illegible]
مجلس [illegible] خود سبب افتخار [illegible] برای سلسله خود ننگ و عار [illegible]
عاقل هوشمند و کامل ارجمند ظاهر است که شیعه امامیه رضوان الله علیهم بحقیقت این مضمون عارف و معترفند که [illegible]
و خساست آبا دخلی ندارد در مدح و قدح ابنا اما غرض ایشان از مدح ائمه هدی بطهارت نسب و قدح در خلفا [illegible]
بنجاست آن جند جهت است [illegible] اینکه برانچه در اصل است [illegible] گذشت ظاهر گشت که اکثر امامیه معتقد [illegible]
طهارت نسب و نجابت را از شرط امامت میشمارند و لهذا اجتناب از نسب جمعی که ادعای خلافت رسول کرده [illegible]
و در شان هر یک آنچه نزد ایشان بثبوت رسیده در کتب و رسایل حق قلمی فرموده اند و هم اینکه ارباب [illegible]
بلا اختلاف در اینکه اگر شخص بزیور علم و تقوی آراسته و بزینت کمالات دینی و عقلی پیراسته گردد با وجود آن [illegible]
نجابت آبا و امهات و نقاوه دودمان [illegible] مصداق کریمه نوح [illegible] خواهد بود چنانچه [illegible]
از آئینه جمال اقوال و افعال حضرت مرتضی علی و اولاد عالی نژاد او علیهم السلام روشن و منجلی است و اگر با وجود کمال [illegible]

امام نور و [illegible] و فور خصال خسیسه و عموم فعال خبیثه [illegible] زیادت نسب نیز باشد [illegible]
[illegible] بعض [illegible] آثار صدق [illegible] از [illegible] احوال [illegible] الاختلال [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] احوال ایشان جاری گردیده بر زبان قلم صدق ترجمان [illegible]
[illegible] بکمالات [illegible] نهایت [illegible]
[illegible] اگر اصحاب [illegible] بکمال [illegible] دانند [illegible]
[illegible] آبا و اسلاف [illegible] میکوشند لهذا ائمه هدی علیهم [illegible] الناس [illegible]
[illegible] زمان [illegible] طریق [illegible] خود [illegible] والله اعلم
[illegible] ابی بکر [illegible] علی [illegible] رحمة الله تعالی در کتاب [illegible]
[illegible] نام ابی بکر در جاهلیت عبد الکعبه بود و [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible] از عام الفیل متولد [illegible] عبد العزی [illegible] الفصیل [illegible]
[illegible] کفار زمان جاهلیت آن را معبود [illegible] و فصیل [illegible]
[illegible] صاحب کتاب ریاض الایمان نقل کرده که ابو قحافه گرفتار مرض [illegible]
[illegible] مردی بود [illegible] طعام [illegible] ابو قحافه [illegible]
[illegible] زیاد [illegible] و چون او [illegible]
[illegible] الفاضلین مذکور است که ابو بکر طباخ عبد الله بن جدعان و ابو قحافه [illegible]
ابو قحافه [illegible] میکرد [illegible] میبرد و میفروخت [illegible]
[illegible] سعد [illegible] بخانه خود [illegible]
[illegible] خانه سعد را خالی یافت بخانه او رفت و هرچه دید [illegible]
[illegible] جمع [illegible] ابو قحافه [illegible]
[illegible] که [illegible] مرویست که چون [illegible] اکرام [illegible]
[illegible] مرویست که بعد از آنکه ابو بکر غصب خلافت نمود [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] ابو بکر در جواب او نوشت [illegible]
سال بزرگتر بودم [illegible] ابو قحافه نوشت که اگر بزرگی [illegible]

و فقیر گوید که کلام ابی بکر اثیم مبنی است بر غفلت از قول الحکیم که بزرگی بعقل است نه بسال و توانگری بعلم است نه بمال و صاحب [illegible]

نقل کرده که ابوبکر در زمان جاهلیت معلم و در زمان اسلام خیاط بود و در کتاب الروضه کافی در ذیل خطبه طالوتیه مروی است [illegible]

امیر المؤمنین علیه السلام از مسجد برآمد [illegible] مرور نمود و در آن مقام فرمود که والله لو ات رجالا [illegible]

لله عز و جل و لرسوله بعدد هذه الشاة لازلت ابن اکلة الذبان عن ملکه [illegible]

مراد آنکه خالص [illegible] خدا و رسول [illegible] آنحضرت [illegible]

و استاد قدس سره گفته که تعبیر از مادر ابی بکر [illegible]

[illegible]

در بیفام عبارت حدیث اینست که فقام الیه رجل فقال من ابی فقال فلان الراعی فقال [illegible] فقال [illegible]

الاسود فقام الیه الثالث فقال من ابی فقال الذی تنسب الیه بعد از آن مضمون تتمه حدیث که مردم [illegible]

که بعوض کناهان این را عفو کنند [illegible] پس آنحضرت [illegible]

قدس سره در بیان این عبارت گفته که مراد از رجل اول ابی بکر و از دویم عمر و از سیوم عثمان است [illegible]

[illegible]

اولاد خود را باسماء ایشان چنانچه صاحب نواقض الروافض گفته که الدلیل السابع انّ امیر المؤمنین علیّاً سمّی اولاده باسم
الفاروق و کما سمّی باسم الرسول و قد مرّ ذی صحّحاً انّ من حقوق الولد علی الوالد التسمیة باسم حسن خلاصه
مضمون آنکه دوازدهم دلیل هفتم بر حقیت امامت خلیفه اول و دوم اینست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اولاد امجاد خود را
ابوبکر و عمر نامید همچنانکه بعضی از ایشان را بنام تمام احترام حضرت محمد صلی الله علیه و آله سزاوار کردانید با آنکه در روایت
صحیحه مرویست که از جمله حقوق فرزند بر پدر یکی اینست که او را بنام خوب مسمی کرداند پس معلوم میشود که علی ع این نامها را
خوب انکاشته و لهذا دست از نامهای پدران خود برداشته و این نامها را بر اولاد خود گذاشته پس این تسمیه
دلالت میکند بر آنکه ابوبکر و عمر و عثمان در مرتبه قصوی ولایت و قرب بدرگاه حضرت احدیت اند و بعد از این گوئیم که
از جمله جهالات رفضه اینست که در مقام توجیه میگویند که منظور حضرت علی ع از این تسمیه آسان کردانیدن راه تقیه
که هرگاه در مقام تقیه محتاج شوند که اولاد خود را باین نامها نامند ظلمت بتسمیه حضرت علی ع جویند چه اگر او توجه
صوری میداشت حضرت علی ع بعض اولاد خود را معویه نام میکرد است از آنکه خوف از بنی امیه [illegible]
بنقض از ایشان ضرور تر مینمود انتهی مضمونا و صاحب مصائب النواصب در رد این کلمات چنین سخن گفته که اینکه از
و قبیح اسم دو قسم است یکی بحسب نفس الاسم باین روش که مشتق باشد از معنی خوب باید مانند علی که ماخوذ است از علو
و بلندی و معاویه که مشتق است از عوی الکلب یا بمعنی که سگ فریاد کرد و دیگر بحسب نیک و بد مسمی باعتبار اشتهار او بحسن
اطوار یا بافعال ناهنجار و لفظ عمر خوب از اعلام مرتجله است معلوم نیست که از قسم اول نیست بلکه نفرت طبایع از آن
در بعض اوقات باعتبار اینست که مسمی باین شخص بد است و در وقتی که حضرت علی ع اولاد امجاد خود را باین اسم مسمی نموده عمر
اشقی هنوز بدین مشهور نشده بود با آنکه تسمیه بابی بکر و عمر و عثمان در آن زمان مسلم نیست که از راه موافقت با اسماء این سه
بی ایمان باشد بلکه ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه نقل کرده که جمعی مسمی بوده اند باین اسماء جمعی از صحابه مانند عمر بن ابی سلمه که فرزند
ام سلمه زن پیغمبر بود و عمر بن ابی سفیان و عمر بن مالک قرشی و عمر بن زید کعبی و ابوبکر علیمی و ابوبکر لیثی و ابوبکر بن حفص
و عثمان بن مظعون و عثمان بن حنیف که نام ابی قحافه پدر ابی بکر بود و هم اینکه نزد شیعه از القاب و اسماء آن
سه ملعون نیست که تلفظ بآنها لایق کلام خود نمیدانند چه جای آنکه اولاد خود را بآنها نامند چنانچه میبینی
در مهر لبات عبید زاکانی قزوینی که شخصی در کاشان دراز گوشی بفروخت تمغاچی خواست که کاغذ تمغا نویسد پرسید که چه نام
داری گفت ابوبکر گفت پدرت گفت عمر گفت جدت گفت عثمان تمغاچی متحیر ماند گفت چه گوییم دلال گفت که چه میخواهی بنویس
که خداوند خود را نیز و ایضا شخصی عمر نام را در قم میزدند کسی گفت چون عمر است چرا او را میزنند دیگری در جواب گفت که او

[illegible] دال الف و نون را از عثمان ربوده بران فرود و ایضا شخصی از کسی پرسید که چه نام داری گفت عمار گفت چه بد نامی داری چرا که
عین حذف شود ماری و اگر میم حذف شود عاری و اگر الف حذف شود بغایت نابکار این چه بد نامیست که عالم [illegible]
نام تو [illegible] آنکه برای تقیه تسمیه باسم شیخین کافیست احتیاج بتسمیه بمعویه نیست از آنکه معویه بنابر [illegible] و از تابعین
شیخین بوده اند و از شنیدن نامهای ایشان اظهار سرور مینمودند و بهمین تقریب شیعه اولاد خود را باسماء
ایشان نامیدند و این [illegible] از شیخین بنی امیه [illegible] میدیدند انتهی کلام صاحب المصائب ملخصا و فقیر گوید که تسمیه بعمر [illegible]
است از زمان حضرت پیغمبر صلعم چنانچه ابو الفتوح در تفسیر و اذ نجّیناکم من آل فرعون نقل نموده که فرعون موسی
الولید بن مصعب بن ریان بن ارشه بن نروان بن عمر بن فاران بن عمران بن عملاق بن سام بن نوح علیه السلام
و فرعون دیگر بوده اند غیر این که فقیر در کتاب دلیل الدعاة فی شرح عین الحیوة نقل کرده ام و چون اسماء آن نیز دلالت
[illegible] از جمله ادله خساست و دنائت عمر یکی آنست که علامه حلی رحمه الله نقل کرده از کتاب [illegible] که از مصنفات عبد ربه
که عمر بن خطاب عمرو بن عاص را [illegible] بعض ولایات [illegible] و او گفت قبح الله زمانا اعمل فیه عمرو بن العاص لعمر بن الخطاب و الله
انی لاعرف الخطاب یحمل علی رأسه حزمة من حطب و علی ابنه مثلها و ما ثمنها الا تمرة لا تبلغ مضغة یعنی زشت
کند خدا روزگاری را که عمرو بن عاص عامل باشد بفرض عمر بن الخطاب قسم بخدا که میشناسم خطاب را که پدر عمر بود
که دسته هیمه بر سر برداشت و پسرش عمر نیز چنین دسته هیمه بر سر میکذاشت و نبود بهای آن بیش از یک دانه خرما که نمیرسید
بمضغه او و مراد بمضغه بضم میم و سکون ضاد منقطع و غیر آن قدر قلیلی است از گوشت علی ما فی النهایه علامه گفته که [illegible]
دلالت بر دنائت عمر و بی اعتباری او نزد عمرو بن عاص میکند پس چگونه قریش تجویز کردند که مردی را با این خساست و دنائت
[illegible] از بنی تیم که در جاهلیت و اسلام پادشاهان تمام بوده اند دست بردارند و فضل بن روزبهان گفته که
ظاهر نیست که عمر از اولاد عدی بن لوی و مادرش مخزومیه از صنادید قریش است و طعن عمرو بن عاص در باره او از
طعنهائیست که در شان علی ع کرده و بعد از آن گفته که عادت عرب اینست که مثالب یکدیگر را در میان خود نقل کنند
هر چند که جمیع تمام بر آن نسبت آراسته باشند و قاضی نور الله مرقده گفته که اگر در نسب مراعات مرد بهمین کافی باشد [illegible]
منتهی شود بیک نسب [illegible] از جمله [illegible] باعتبار آنکه آن یهود [illegible]
بنی اسرائیل و لنعم ما قیل [illegible] فضله [illegible] لطیف [illegible]
عمرو عاص در باب عمر مثل طعنیست که در شان علی ع میکرد مردود است با آنکه هیچ کس از عمرو عاص طعن در حسب علی ع
نقل نکرده [illegible] آن اعلم [illegible] و لعن او ع میکرد بر اطاعت معویه نامرد و از [illegible] او و معویه مرد و ملعون [illegible]

به نظر هشام کلبی عمر از ولد زنا است

ماویه اند هر چند که عمرو عاص مردود مدح حضرت علی ع را نیز منظوم ساخته شعر هو النبأ العظیم وفلك نوح وباب الله و
انقطع الخطاب ولهذا توضیح این شعور در حاشیه سابقه گذشت و اما آنچه علامه گفته که ابو المنذر کلبی که از جمله نواصب و صاحب کتاب مثالب است
نقل کرده که صهاک بفتح صاد و تشدید ها و کاف علی الاشهر کنیزی حبشیه و مملوکه هاشم بن عبد مناف بود پس نفیل پسر هاشم او را
وقاع نمود بعد از آن عبد العزی بن ریاح نیز مباشر او گردید پس آن فاجره نفیل جد عمر بن الخطاب را زائید و فضل بن روزبهان گفته
که کلبی مثالب عرب را در کتاب جمع نگاشته و بنا بر نقل خود را بر روایاتی گذاشته که بعض آن را در شأن بعض دیگر گفته اما خود در طریق
تصحیح آنها از راهی که باید نرفته و دلیلی بر صحت مضامین آنها نگفته و بعضی از آن را برای معایب عمر بنا ورده بلکه از جمله مثالب
عرب نقل کرده و بعد از تنزل از این گفته که نکاح زنان جاهلیت بنا بر نقل ارباب تاریخ چهار قسم بوده منها ان یقع
جماعة علی امراة متعددین ولد منها یحکم فیه العائف ای تصدق المراة فربما کان هذه من انکحة الجاهلیة حاصل معنی
اینکه یک قسم از نکاح زنان جاهلیت این بوده که زنی مدخوله جمعی میگردید و از و فرزندی بهم میرسید پس در تعیین پدر آن فرزند
حکم عائف را میشنیدند با تصدیق آن زن میکردند و شاید که نکاح صهاک از این نکاح زنان جاهلیت باشد و عائف بتقدیم عین مهمله
والف و همزه مبدله از یاء و فاء بمعنی کسی است که ادعای علم بغیب کند و قاضی نور الله مرقده گفته که قول اول مردود است بانکه
اصل در نسب مسلمانان صحت است تا خلاف آن معلوم شود خصوصا اخبار علما و کلبی از جمله علماء ایشانست و برای نقل خبر نقل
دلیلی بر صحت خبر خود ضرور نیست و قول ثانی نیز مردود است بانکه مسموع نشده که از جمله نکاح جاهلیت این باشد که زنی در یکروز
یا در یکماه مفعوله جمعی گردد و اگر آنچه فضل باهل جاهلیت نسبت داده زنا نباشد میباید که در زمان جاهلیت زنائی متحقق
نشود و این قسم عمل از جمله مثالب شمرده نگردد انتهی و فقیر گوید که ولد الزنا بودن عمر بنا بر آنچه در اصل ترجمه مذکور شد منقول است
و آنچه در اواخر کتاب معانی الاخبار مرویست نیز در تعیین از جمله نصوص است و ملخص آن اینست که ابو بصیر که از جمله ثقات روات
حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت سئوال کردم امام ع را از آنچه مرویست از حضرت رسول صلعم که آنحضرت
ولد الزنا شر الثلاثة ابن کلام چه معنی دارد امام ع فرمود که عنی به الاوسط انه شر ممن تقدمه وممن تلاه ثم فسر قصد
کرد حضرت رسول صلعم باین ولد الزنا خلیفه میانی را که بدتر است از کسی که در خلافت پیش از او بود و از کسی که بعد از و بخلافت
نمود هنگامیکه صاحب مجمع البحرین این حدیث را ندیده بنا و بلای که ابن اثیر در نهایه نقل کرده قانع گردیده گفته که و فی الحدیث ولد
الزنا شر الثلثة قیل هو عام فی کل من ولد من الزنا وانه شر من والدیه اصلا و نسبا و ولادة ولانه خلق من ماء الزانی
والزانیة فهو ماء خبیث و قیل لان الحد یقام علیهما فیکون تمحیصا لهما وهذا لا یدری ما یفعل به انتهی و ابن اثیر در نهایه
گفته که قیل هذا جاء فی رجل بعینه کان موسوما بالشر و بعد از آن مرحه سابق العبارت سابقه نقل کرده فلا تغفل و شعر

آن بد فعال مشهور است در میان فحول رجال و بر این تفسیر مرام توضیح آن میشود در این مقام خبر فی قولهم کذب الروافض کلهم فی قولنا
ولد الزنا لا ینجب هذا ابن خطاب الاعمی ابو عمر ابن الزوانی النسبه فیما تهوی حاصل معنی زراقه ای سنی گوید که دروغ گفته اند
شیعی گوید که ابن زنا است نجیب اینکه عمر آن زاده هنوت زانیه بلی کور از نجابت نبود هیچ نصیب و اینکه عمر از هنوت زانیه
زائیده شده مبنی است بر آنچه صاحب الزام النواصب نقل کرده که آبا و اجداد عمر بنکاح با هنوت نسبت زناکار بوده اند صاحب بحار
الانوار از کتاب عقد الدرر روایت کرده باسناده که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که صهاک کنیز حبشیه بود از عبد المطلب
و کفل بزرگی داشت و بچرانیدن شتر مشغول میبود و رغبت زیادی بنکاح مینمود پس نفیل که جد عمر است او را دید و از عجب تجماع او گردید و او
خطاب را که پدر عمر است زائید و چون خطاب بحد بلوغ رسید گرفتار کفل صهاک گردید و از وقاع ایشان صهاک حنتمه را زائید و چون
از شناعت این قباحت از اهل خود می ترسید پس تدبیر کار خود را در این دید که حنتمه را بلای پیچیده در میان احشام مکه انداخت و اتفاقا
هشام بن مغیره او را یافته بمنزل خود برد و مسماه بحنتمه ساخت پس هشام مذکور در تربیت او میکوشید تا اینکه بحد بلوغ رسید و خطاب
که از بنو مخزوم خواستگاری او نمود پس خطاب پدر و جد و خالوی عمر بود و حنتمه مادر و خواهر و عمه او بود و در بیان این مرام این شعر
منسوب بحضرت صادق ع است شعر من جده خاله و والده هو امه اخته و عمته اجدر ان یبغض الوصی وان ینکر یوم
الغدیر بیعته انتهی یعنی کسی که جد او خال او و پدر او جد او است عمه و خواهر او باشد سزاوار است بدشمنی حضرت امیر و انکار بیعت او در غدیر
و صاحب کتاب الزام النواصب از کتب سنیه مثل نهایة الطلب حنبلی و فصول الحق و ریاض الایمان که خطاب منسوب بعدی
والاغ فروشی میکرد و الاغ میچرانید و در بازار عکاظ دست او را علت دزدی بریدند و عبد المطلب بعد از آنکه بر حکایت
خطاب مطلع شد او را گرفته عقب سر او را تا حوالی گوش و میان هر دو چشمش را داغ کرد و صهاک را از مکه اخراج فرمود
مقام سیوم در اسم و حسب و نسب عثمان بن عفان علیه النیران صاحب الزام النواصب از کتاب احسن الکبار نقل کرده که کنیه
عثمان ابو عبد الله بوده اما مشهور بابی عمر است و بعضی گفته اند که کنیت او ابو لیلی است و مادر او دختر کریز بن ربیع و خودش
اول پادشاهان بنی امیه است و تولد او بهفت سال قبل از تولد حضرت خاتم الانبیا گشته و هشام بن محمد کلبی در کتاب
مثالب و نسابه شافعی در کتب خود نقل کرده اند که عفان در مدینه اخته بود و حکایت عروسی بهار النعله خواندگی کرم میساخت
در مجالس می قول رقاصی میکرد و جنبانی مشغول بود و زنا را بکسب دیگران ترغیب می‌نمود انتهی و در بحار الانوار مذکور است که
مؤلف کتاب الزام النواصب نقل کرده از هشام بن محمد بن سائب که گفته و ممن یلعب به و یتخنث عفان ابو عثمان قال
و کان یضرب بالدف انتهی و مخنث در لغت بفارسی و حاصلی از باب افعال است الافی ل اختیار مشتر زیرا که مشتر ماده
علی ما فی القاموس و در اینجا کنایت است از موقعه و حاصل معنی اینست که از جمله جمعی که با عثمان طرح بازی می‌انداختند عفان ساز

می بردند تا بکشش عفان بکوه که دفن شود احدی از جمله شنواهد ماند و بدانکه غرض این بود که از بسکه اطوار ناهنجاری از وی بروز
مینمود بتفصیلی که در کتب خاصه و عامه مذکور و مانند کفر ابلیس مشهور است جمعی که تنها اعتقاد با ماتش داشتند اولا بر نصیحت و
موعظه او برعایت قواعد اسلام و اهل آن همت گماشتند تا آنکه از تأثیر این تدبیر مایوس گشتند او را محاصره کرده با کمال
خفت و اهانت کشتند و بعد از چند روز که جسد کشته او را در مزبله افکنده بودند در غیر مقبره مسلمانان دفنش نمودند و برای
تصدیق بعضی از اقوال خاصه و عامه مذکور میشود اینجا از الجمله صاحب مجد الانوار از کتاب عبدی فوریه نقل کرده که و فی الثانی عشر
من ذي الحجة من سنة خمس و ثلثين من الهجرة قتل عثمن بن عفان بن ابي العاص بن الحكم بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي
الاموي كنيته ابو عمرو ابو عبد الله و ابو ليلى مولده في السنة السادسة بعد الفيل بعد ميلاد رسول الله صلى الله عليه و آله بقليل و جده
اثنتا عشرة سنة الا اياما قتل بالسيف و له يومئذ اثنتان و ثمانون سنة و قيل ست و ثمانون سنة و احصر
و القي على بعض مزابل المدينة لا يقدر احد على مواراته خوفا من المهاجرين و الانصار حتى احتيل لدفنه بعد ثلث فاخذ سرا
فدفن في حش كوكب و هي مقبرة كانت لليهود بالمدينة فلما ولي معوية ابن ابي سفيان وصلها بمقابر اهل الاسلام و في هذا
اليوم بعينه بايع الناس امير المؤمنين عليه السلام بعد عثمن و رجع الامر اليه في الظاهر و الباطن و از كتاب استيعاب ابن عبد البر كه از
علماء عامه نقل اقوال كرده در خصوص زمن قتل عثمن و از الجمله گفته که قال الواقدي حاصروه تسعة و اربعين يوما و قال الزبير حاصروه
شهرين و عشرين يوما فكان اول من دخل عليه الدار محمد بن ابي بكر فاخذ بلحيته فقال له دعها يا ابن اخي فو الله لقد كان
ابو بكر يكرمها فاستحيى و خرج و بعد از ين گفته و اختلف فيمن باشر قتله بنفسه فقيل محمد بن ابي بكر ضربه بمشقص و قيل
بل حبسه محمد و اشعر غيره و بعد از نقل اقوال ديگر در خصوص قاتل و كيفيت قتل آن ابتر گفته كه يروى ان قطرة او قطرات من دمه
سقطت على المصحف على قوله فسيكفيكهم الله و هو السميع العليم و بعد از نقل قول ديگر گفته و القاه بعض يوم قتل مطروحا الى
الليل فحمله رجال على باب ليدفنوه فعرض لهم ناس ليمنعوهم من دفنه فوجدوا قبرا قد كان حفر لغيره فدفنوه فيه و القيه
و قال الواقدي لا خلاف عندنا انه قتل و هو ابن اثنتين و ثمانين سنة و دفن ليلا بموضع يقال له حش كوكب و كوكب
رجل من الانصار و الحش البستان فلما دفنوه عليه قبره انتهى مقدم مشهور نسب معالب النواصب از كتاب استيعاب نقل شده كه بعد
از انكه عثمن را كشتند جسد پليد او را در مزبله افكندند و بعد از انكه او را سه روز خبر ان بكلاب گذاشتند و دوازده نفر شبی بجهت دفن او
گماشتند و از جمله ایشان بود حویطب بن عبد العزی و حکیم بن حزام و عبد الله بن زبیر پس جنازه را از آن مزبله برداشته خواستند که او را
در مقبره مسلمانان دفن کنند جمعی خبر یافتند و گفتند اگر در اینجا دفن کنید او را ما مردم را خبر دار کنیم فردا و در شیخ صاحم گفته که و حملوه
و کان علی باب واحد راسه یقول طق طق حتی سارو و ابو دفنوه فی نواحی البقیع که غیر او را بردند برجای که جسد نحس او را

بودند بر گذاشتند و سر نحس بر آن در میخورد و طق طق میکرد تا وقتی که او را بنواحی بقیع بردند و در آنجا بتبک عذاب سپردند و سمهودی
از علماء عامه در کتاب خلاصة الوفا از ابن شبه روایت کرده که میخواستند که عثمن را در حجره حضرت پیغمبر دفن کنند بعد
اینکه بقدر یک قبر مکان از عائشه طلبیده او بعثمن بخشیده بود اما مصریان مانع شدند و قسم خوردند که اگر چنین شود برا او
نماز نکنند و از زهری روایت کرده که ام حبیبه بدر مسجد نبوی ایستاد و گفت که یا و الذار بمیرا که دفن کنیم عثمن را اینجا و یا اینکه میدرم
پرده حرمت رسول را آن سعی یه مکلین او کردند تا جبیر بن مطعم و حکیم بن حزام و عبد الله بن زبیر و جمعی دیگر عثمن را برداشتند
و بردند تا در مکانی از بقیع گذاشتند در بیوت سنتی ابن بکره بیای الجند و حاء حطی و راء قرشت یا ابن نجده بنون و جیم و دال ابجد
علی اختلاف القولین مانع دفن عثمن در آن مکان شدند و او را برداشته بحش کوکب رسانیدند و جبیر بر او نماز کرد و از حکیم بن
حزام نقل کرده که حش کوکب داخل بقیع نبود و بعضی از بنی امیه آن را در بقیع داخل نمود و آن در پنج حائطی بود که گفته میشد
خضراء ابان یعنی بستان سبز ابان پسر عثمن بود و سمهودی بعد از نقل این روایت در تفسیر حش کوکب بیان کرده
و فی طبقات سعد عن مالک بن ابی عامر قال کان الناس یتوقفون ان یدفنوا موتاهم فی حش کوکب
فکان عثمن یقول یوشک ان یهلک رجل صالح فیدفن هناک فیتاسی به الناس قال فکان عثمن اول من دفن فیه
حاصل معنی اینکه مردم توقف داشتند در اینکه مردگان خود را در حش کوکب دفن کنند و عثمن میگفت نزدیک است که مردی
صالح بمیرد و در اینمکان مدفون شود و بس مردم اقتدا کنند با و مردمان در مدفون شدن در آن و بود اول کسی که در آن مدفون شد عثمن
انتهی و بدانکه حش بفتح حاء حطی و شین قرشت بمعنی مکان تغوط مردمان و بمعنی باغ و بستان آمده صاحب قاموس گفته
الحش الارض الكثيرة الحشيش كالمحشة و مجتمع النخل و يكسر جمع حشوش انتهى و ابن اثير در نهايه گفته و فيه ان
هذه الحشوش محتضرة يعني الكنف و مواضع قضاء الحاجة الواحد حش بالفتح و اصله من الحش البستان لانهم كانوا
كثيرا ما يتغوطون في البساتين و منه حديث عثمن انه دفن في حش كوكب و هو بستان بظاهر المدينة خارج البقيع
انتهی و بنابرین بنحو ظاهر میرسد که حش هم بمعنی بستان و بمعنی مکان تغوط مردمان آمده و اطلاق آن بر بستان باعتبار آن
است که زمین بستان بقدره و امثال آن بسیار میشود خصوصا در محال گرم سیر و یا باعتبار اینکه چون غالب مکانی که بجهت
تغوط در بساتین بسیار مردم تغوط در آن بستان میکنند چنانچه ظاهر شد از کلام ابن اثیر پس اظهر اینست که مدفن عثمن اولا
مکانی بوده برای نجاسات مردمان و بانعلت استنکاف داشته اند از آن و توقف میکرده اند در دفن در آن چنانچه سمهودی
اقرار بآن کرده و بعضی بستان ابان از آن مکان بستان میبوده که رعایت رعیت و ریشه عثمن با اینکه برای طعن در عثمن همین
کافیست که جمعی که در ایام حیات او با ماتش قایل بودند بعد از وفات او مقبره مطهره بقیع را بلوث جسد پلید او نیالودند

چه شان آنمکان ارفع است از آنکه مدفون شود در آنمکان مثل عثمن بدلالت آنکه این سنیان جمهور از ابن نجار نقل کرده که ابن [illegible]
راکسی که جالوت [illegible] از جانب بقیع وارد مدینه طیبه گردید چون بمقبره بقیع رسید [illegible] گفت [illegible]
که وصف آنرا در کتاب خدا خوانده ام همین مقبره است پس [illegible] که [illegible] گفت که چه چیز است [illegible]

انا نجد فی کتاب الله صفة مقبرة فی شرقیها نخل وفی غربیها بیوت یبعث منها سبعون الفا کلهم علی صورة القمر لیلة البدر

فطفت مقابر الارض فلم ار تلک الصفة حتی رأیت هذه المقبرة حاصل معنی آنکه ما می یابیم در کتاب خدا [illegible] که در جانب شرقی آن نخلستانها و در جانب غربی آن خانهها باشد و برانگیخته میشود در روز قیامت از آنمکان هفتاد هزار از مومنان که رویهای ایشان مثل ماه شب چهارده درخشان باشند پس من مقبرهها زمین را گردیدم و مثل این مقبره ندیدم الجمله بعد از نقل بسیار از [illegible] اخبار گفت که اکثر صحابه که در زمان حیات حضرت پیغمبر و بعد از وفات آنحضرت [illegible] از دنیا رفته اند در آنمکان [illegible] و در کتاب [illegible] منقولست [illegible] ده هزار کس از صحابه در مدینه برحمت ایزدی پیوسته [illegible] نهایت [illegible] صورت قبر [illegible] بسیاری از [illegible] بعد از آن [illegible] قبور معروفه [illegible] اول کسی که حضرت پیغمبر [illegible] در بقیع دفن نمود عثمن بن مظعون بود و بعد از آنکه ابراهیم پسر آنحضرت وفات یافت آنحضرت او را در پهلوی عثمن بن مظعون دفن نمود و بعد از آن [illegible] و از انجمله گفته که چون علامات وفات حضرت امام حسن [illegible] ظاهر گردید از عایشه رخصت طلبید که مدفون شود در حجره پیغمبر و عایشه رخصت داد اما مانع شدند بنو امیه [illegible] حضرت امام حسین [illegible] بقیع [illegible] حضرت فاطمه [illegible] دفن نمود [illegible]

و [illegible] مع الحسن [illegible] زین العابدین و محمد الباقر بن زین العابدین و جعفر الصادق بن محمد [illegible] عن [illegible] قال [illegible] الحسن بن علی بن ابی طالب [illegible] بالبقیع [illegible] سعید بن العاص [illegible] بالبقیع [illegible] السلام علی هؤلاء [illegible]

[illegible] سنیان [illegible] فضیلت آنمکان [illegible] ایشان [illegible] دفن [illegible] آنمکان [illegible] و [illegible] ابن [illegible] و صاحب حق الیقین گفته که [illegible] طبری و ابن عبد البر [illegible] علماء سنیان [illegible] تواریخ و کتب [illegible] ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمن سه روز [illegible]

و واقدی و اعثم کوفی

[illegible] صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از برداشتن و نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی آنکه مروان و [illegible] از ملازمان او [illegible] بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعش او را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت [illegible] مردم را از ممانعت دفن او منع فرمود [illegible] برداشتند و در مقبره یهود دفن کردند و اکثر گفته اند که او را [illegible] دفن کردند و حضرت امیر [illegible] از صحابه کبار و مسلمانان نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معویه والی شد فرمود که دیوار [illegible] مقبره مسلمانان بود برداشتند و با مردم مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد انتهی [illegible] از اینها [illegible] مشهور است در میان شیعه [illegible] در شرح مقاصد بعد از نقل مطاعن [illegible] گفته [illegible] اما حدیث خذلان الصحابة ایاه و ترکهم دفنه

من غیر عذر فلو صح کان قدحا فیهم لا فیه و عن کان یتعلق بالمهاجرین والانصار عموما و بعلی بن ابی طالب خصوصا

[illegible] مظلوم فی داره [illegible] حاصل معنی [illegible] اگر صحیح باشد که صحابه [illegible] و [illegible] غیر مدفون [illegible] قدح [illegible] سنیان [illegible] عموم مهاجرین و انصار و خصوص [illegible] که راضی شوند باینکه مظلومی [illegible] کشته شود و [illegible] سه روز غیر مدفون بماند و جواب این شبهه ظاهر است [illegible] مظلوم [illegible] صحابه [illegible] عثمن [illegible] باعتقاد [illegible] مظلوم [illegible] آنچه در کتاب صراط المستقیم منقولست [illegible] ابن جوزی که از فضلاء [illegible] است [illegible] قبل از آنکه [illegible] سلمان در مداین وفات یافت و علی [illegible] از مدینه [illegible] تغسیل و تکفین سلمان فارسی [illegible] ابن جوزی گفت [illegible] روایت کرده اند [illegible] سه روز از آن گذشت که در مزبله افتاده بود و علی با وجود حضور [illegible] و [illegible] صدق [illegible] قدح در عثمن یا علی لازم آید ابن جوزی مضطرب گشته گفت [illegible] خانه [illegible] حضرت [illegible] از خانه برآمد و با علی جنگ کرد [illegible] ابن جوزی [illegible] هیچ نگفت [illegible]

اصل شصت و ششم

و اما ما خالفوه

[illegible] بعضی نسخ [illegible] امام [illegible] حضرت [illegible] صفات امام [illegible] اصل [illegible]

در شأن او وجوه معنی لغتهای آلنوم اور البسیار مشهور و بعضی از آنها بتقریبات در تکتب رفته مذکور و مواضع آنها در فهرست مزبور بود

در مقام رو ما للاختصار بها نقل نشد و در این تقریب مولای اصل شصت و ششم **وحق منعوه**

شارح گفته اشارتست بانکه امامت که بمقتضای نصوص متواتره حق مرتضی علی علیه السلام بود امنا فقان که ایمان آن را از او منع

نمودند و ابو بکر و عمر و عثمان را بنا حق خلیفه و فرمانفرما فرمودند چنانچه مرویست که شخصی از اکابر در غفار پرسید که ما می‌دانیم

که کسی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار دوست می‌داشت تو نیز او را بسیار دوست می‌داری بگو که آن کس کیست ابوذر اشارت بحضرت

علی علیه السلام کرد و گفت که هذا الشیخ المطلوم المضطهد حقه یعنی این پیر که حضرت رسول صلعم او را بسیار دوست می‌داشت این

داشت ذلیل که خود شستم کرده شده و حق ش بده مرده است و فقیر گوید که شاید مراد از حق در این مقام قرآن باشد

در تفسیر یا لصدق و بالحق علی الباطل گفته اند و ممنوع بودن آن باعتبار این باشد که عمل بآن کما ینبغی نمودند

و از جمله محکمات آن آنچه را که دلیل امامت علی علیه السلام بود تأویلات نمودند چنانچه بعضی از آنها مذکور است در شرح اسند عامد

فهرست مزبور است مواضع آنها و شاید که مراد بحق ابنی حضرت علی علیه السلام باشد و ممنوع شدن او از امامت و لوازم آن

خبریست که از نهایت اشتهار مستغنی است از تکرار و تعبیر از امیر المؤمنین بحق مبنی باشد بر مثل حدیثی که صاحب

النوادر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و ملخصش اینست که یکی از محبی لیفین از آنحضرت احوال ابی بکر و عمر را سؤال نمود

آنحضرت بعنوان تقیه و توریه در جواب فرمود که هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق و ماتا علیه

فعلیهما رحمة الله یوم القیمة پس چون مردم متفرق شدند مردی از مخلصین بعرض آنحضرت رسانید که تعجب کردم

از آنچه در شأن ایشان فرمودید و شق کنت سید آنحضرت فرمود که ایشان دو امام و دو پیشوای اهل آتش اند موافقا لقوله تعالی

وجعلنا منهم ائمة یدعون الی النار و دو قاسط یعنی ظالم است مطابقا لقوله تعالی و اما القاسطون فکانوا

لجهنم حطبا و عادل اند یعنی که از حق برگشته اند کما فی قوله تعالی والذین کفروا بربهم یعدلون و مراد از

حق علی بن ابیطالب است که ایشان مسلط بر او بودند و بر دشمنی او وفات نمودند و مراد برحمت خدا حضرت سید

که رحمة للعالمین بود و در روز قیامت با ایشان مخاصمت خواهد فرمود و ایضا حدیث نبوی صلعم که عامه و خاصه معتقد

بصحت آن بهمین مضمون مرویست چنانچه علامه نقل کرده که احمد بن موسی بن مردویه از جمهور عامه بچند طریق روایت

کرده از عایشه که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

حاصل معنی آنکه علی با حق هرگز از هم جدا نمیشوند تا وقتی که با یکدیگر بخدمت حضرت پیغمبر صلعم برسند و فضل بن روزبهان

بعد از تشکیک در صحت سند این روایت فرض تسلیم نموده گفته که شکی نیست این که علی با حق و حق با علی است بلکه دلالت

این بر حقیت خلفا ثلثه نیز منجلی است باعتبار آنکه علی علیه السلام متابعت و مناصحت ایشان مینمود و این دلیل حقیت الخلفا

بود و اما جمعی که مخالفت علی علیه السلام کردند پس تنها را اعتقاد اینست که حق بجانب علی بود و ایشان بر باطل بودند انتهی

اشارتست بحکایات جنگ عایشه و معویه و امثال آنها و قاضی نور الله مرقده گفته که ظاهر این حدیث مقتضی عصمت حضرت

مرتضی علی علیه السلام است و وجوب اقتدا بآن امام همام بنا بر آنکه جایز نیست که پیغمبر صلعم مطلقا حکم بحقیت کسی کند که او را

حق از و جدا نشود تا در حوض کوثر بمن برخورد و معهذا او نوع قبیحی شرعی از و جایز باشد چه تجویز صدور معصیت از

چنین کسی مستلزم کذب تبلیغ پیغمبر است و هر گاه عصمت او ظاهر شد امامت که از لوازم آنست نیز ثابت گشت و با وجود ثبوت امامت

چنین کسی ادعای امامت مخالفین او از درجه اعتبار ساقط است و آنچه فضل گفته که متابعت و مناصحت علی بر حقیت خلفا

ثلثه دلیلیست جلی در وقتی تمام است که متابعت جبری و از راه مماشات ظاهری نباشد و منظور از نصیحت خلفا ترویج سنت

و جلافت ایشان نباشد نه ترفیه حال مسلمین و انتظام امور دین و الحق خلافه انتهی و از جمله ادله آنکه متابعت حضرت علی علیه السلام

با خلفا ثلثه از راه اضطرار بود حکایات معویه است که بحضرت امیر علیه السلام نوشته که کنت تقاد کما یقاد الجمل المخشوش

چنانچه بیان شد در اصل شصت و چهارم و اصل شصت و هشتم **و کذب با لسوه**

این فقره در نسخه شارح قبل از حلاوت مذکور گشته اما شارح در توجیه آن چیزی ننوشته و فقیر گوید که کذب بکسر

کاف و سکون ذال معجمه و بفتح کاف و کسر ذال مصدر باب ضرب است بمعنی دروغ گفتن و در اینجا بمعنی مصدر و بمعنی

خبر کاذب میتواند بود و در معنی کذب خبر چند قول است اکثر بر آنند که کذب آن عبارتست از مخالفت واقع و

صدق آن عبارتست از مطابقت واقع و نظام گفته که اول عبارتست از موافقت اعتقاد و بنا بر این دو قول واسطه

میان صدق و کذب نیست و جاحظ گفته که کذب خبر عبارتست از مخالفت واقع و اعتقاد و صدق آن عبارتست

از موافقت هر دو پس واسطه میان صدق و کذب میشود و جاحظ کلام مجنون را از آن قبیل میداند و چون بر متتبع

احوال منافقان ظاهر است صدق و کذب هر یک از معانی از ایشان لهذا تعیین معنی واقعی آن ضرور نیست در این مقام

فلیطلبه من اراده من المظان و در لسوه بدال ابجد و سین معجمه و لام و سین سعفص معلوم باب تفعیل است التدلیس

پنهان کردن عیب چیزی و فعل مجرد آن از باب ضرب است بهمین معنی که صاحب مجمع البحرین گفته که دلس البایع تدلیسا

کتم عیب السلعة و یقال ایضا دلس دلسا من باب ضرب و التشدید اظهر فی الاستعمال و شاید که باب تفعیل برای

تکثیر باشد چنانچه در غلقت الابواب و قطعت الاثواب گفته شده و بالجمله این فقره اشارتست بانکه ایشان منافقان

دروغ بسیار میگفتند و بتسویلات عیوب آنها را می‌نهفتند چنانچه میان جمهور مشهور است و از آنجمله در باب

در شان او وچون مخالفتهای آن قوم اول السابق مشهور وبعضی از آنها بتقریبات در بعض جا مذکور شده ومواضع آنها در فهرست مذکور
در اینمقام رعایة للاختصار بهمان اکتفا نمود

وحق منعوه

شارح گفته اشارت است باینکه امامت که بموجب نصوص متواتره حق مرتضی علی علیه السلام بود ایشان اقرار بامامت او ازو منع
نمودند وابوبکر وعمر وعثمان را بناحق خلیفه وفرمانفرما نمودند چنانچه مرویست که شخصی از ابوذر غفاری پرسید که ما میدانیم
کسی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله دوست میداشت تو نیز او را دوست میداری بگو که آنکس کیست ابوذر اشارت بجانب
علی علیه السلام کرد وگفت هذا الشیخ المظلوم المضطهد حقه یعنی اینست که حضرت رسول صلعم او را دوست میداشت وحق آن
داشت اینست که حق او را ستم کردند ... وفقیر گوید که شاید مراد از حق در اینمقام قرآن باشد چه
در تفسیر بل نقذف بالحق علی الباطل گفته اند وممنوع بودن آن باعتبار این باشد که عمل بآن کما ینبغی ننمودند
واز جمله محکمات آیات آنچه را که دلیل امامت علی علیه السلام بود تاویلات نمودند چنانچه بعض از آنها مذکور است ودر شرح اسند جا در
فهرست مذکور است ... آنها وشاید که مراد بحق ... حضرت علی علیه السلام باشد وممنوع شدن او از امامت که لوازم آن
خبر است که از نهایت اشتهار مستغنی است از تکرار وتفسیر از امیر المؤمنین بحق مبنی باشد بر مثل حدیثی که صاحب
النبوة ... حضرت صادق علیه السلام کرده وملخص آنست که شخصی از مخالفین از آنحضرت احوال ابی بکر وعمر را پرسید
آنحضرت بعنوان تقیه وتوریه در جواب فرمود که هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق وماتا علیه
فعلیهما رحمة الله یوم القیمة پس چون مردم متفرق شدند مردی از مخلصین بعرض آنحضرت رسانید که تعجب کردم
از آنچه در شان ایشان گفتید آنحضرت فرمود که ایشان دو امام ودو پیشوای اهل آتش اند چنانچه الله تعالی
وجعلنا منهم ائمة یدعون الی النار وقاسط بمعنی ظالم است مطابق قوله تعالی واما القاسطون فکانوا
لجهنم حطبا وعادلان یعنی که از حق برگشته اند کما فی قوله تعالی والذین کفروا بربهم یعدلون ومراد از
حق علی بن ابیطالب است که ایشان مسلط برو بودند وبر دشمنی او وفات نمودند ومراد برحمت خدا حضرت سید المرسلین
که رحمة للعالمین است روز قیامت با ایشان مخاصمت خواهد فرمود وایضا حدیث نبوی صلعم که عامه وخاصه
بحیثیت آن بهمین مضمون مرویست چنانچه علامه نقل کرده که احمد بن موسی بن مردویه از جمهور عامه بچندین طریق روایت
کرده از عایشه که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که الحق مع علی وعلی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
حاصل معنی آنکه علی با حق همراه است هرگز از هم جدا نشوند تا وقتی که با یکدیگر بخدمت حضرت پیغمبر صلعم برسند وفضل بن روزبهان
بعد از تشکیک در صحت سند این روایت فرض تسلیم نموده گفته که شکی نیست ... که علی با حق وحق با علی است بلکه داد

ابن برحقیت خلفاء ثلثه نیز منجلی است باعتبار اینکه علی علیه السلام متابعت ومصاحبت ایشان مینمود وایشانرا دلیل حقیت الخلفاء
بود واما جمعی که مخالفت علی علیه السلام کردند پس ایشانرا اعتقاد اینست که حق بجانب علی بود وایشان بر باطل بودند انتهی
اشارت است بحکایت جنگ عایشه ومعویه وامثال آنها وقاضی نور الله مرقده گفته که ظاهر اینحدیث مقتضی عصمت حضرت
مرتضی علی علیه السلام است ووجوب اقتدا بآن امام همام است بر اینکه جایز نیست که پیغمبر صلعم مطلقا حکم بحقیت کسی کند که او را
وحق از وجدا نشود تا در حوض کوثر بمن برخورد ومعهذا وقوع فعل قبیح شرعی از وجایز باشد چه تجویز صدور معصیت از
مثل کسی مستلزم کذب پیغمبر است وبهر حال عصمت او ظاهر شد وامامت که از لوازم آنست نیز ثابت شد با وجود ثبوت امامت
جلی کسی را دعوی امامت مخالفین او از درجه اعتبار ساقط است آنچه فضل گفته که متابعت ومصاحبت علی بر حقیت خلفاء
ثلثه دلیلیست جلی در وقتی تمام است که متابعت جبری واز راه مماشات ظاهری نباشد ومنظور از نصیحت خلفاء ترویج ...
اجلاف ... شده نه ترفیه حال مسلمین وانتظام امور دین ولحوق خلافه انتهی واز جمله ادله اینکه متابعت حضرت علی
باطلا ثلثه از راه اضطرار بوده حکایات متعدده ... معویه ... که بحضرت امیر علیه السلام نوشت که کشیدند ترا کما یقاد الجمل المخشوش
چنانچه بیان شد در اصل ... چهارم ... وبعث متم

وکذبی بسوه

انفقوه در نسخه شارح قبل از حلول ... مذکور گشته اما شارح در توجیه آن چیزی ننوشته وفقیر گوید که کذب
کاف بسکون الذال المعجمة وفتح کاف وکسر ذال مصدر باب ضرب است بمعنی دروغ گفتن ودر اینجا بمعنی مصدر وبمعنی
جز کاذب میتواند بود ودر معنی کذب خبر چند قول است اکثر بر آنند که کذب آن عبارتست از عدم مطابقت واقع و
صدق آن عبارتست از مطابقت واقع ونظام گفته که اول عبارتست از موافقت اعتقاد ودوم ... قول ...
میان صدق وکذب ... جاحظ گفته که کذب خبر عبارتست از مخالفت واقع واعتقاد وصدق آن عبارتست
از موافقت هر دو پس واسطه میان صدق وکذب میشود وجاحظ کلام مجنون را از آن قبیل میداند وچون ...
احوال منافقان ظاهر است صدق وکذب ... لهذا تعیین معنی واقعی آن ... در اینمقام
... من اراده من المطاف ودلسوه بدال ابجد وتشدید لام وسین ... معلوم باب تفعیل ... التدلیس
پنهان کردن عیب چیزی وفعل مجرد آن از باب ضرب بهمین معنیست که صاحب مجمع البحرین گفته که دلس البائع
کتم عیب السلعة ویقال ایضا دلس ... بالضرب والتشدید اشهر فی الاستعمال وشاید که باب تفعیل برای
تکثیر باشد چنانچه در غلقت الابواب وقطعت الاثواب گفته شده وبالجمله اینفقره اشارتست باینکه منافقان
دروغ بسیار میگفتند وبتسویلات عیوب آنها را می نهفتند چنانچه میان جمهور مشهور است واز آنجمله در باب

اختلاف احادیث از کتاب العقل کافی منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که قد کذب علی رسول الله ص علی عهده
حتی قام خطیبا فقال ایها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار
ثم کذب علیه من بعده الحدیث حاصل معنی اینکه دروغ بستند منافقان بر پیغمبر عالمیان در زمان او و حتی تا اینکه در خطبه خود
فرمود که ای گروه مردمان بتحقیق بسیار شده اند بر من نسبت دهندگان پس کسی که دانسته دروغی بر من بندد باید
که جای خود را در آتش جهنم حاضر داند بعد از آن دروغ بستند بر آن سید ابرار بعد از ارتحال او و حتی بدار القرار و نقل کرده
بعض احادیث موضوعه سفیان در اصل حجل علیهم مذکور گشت و ایضا از جمله موضوعات حدیث نحن معاشر الانبیاء
لا نورث است که در اصل حجل ذکر کرده گذشت و در اینجا میگوئیم که علامه رحمه الله در بحث نبوت نقل جهات فساد و صدور کذب از انبیا
که پیغمبر دانسته و بعض در وضعها سفیان مذکور ساخته و از الجمله گفته که در صحیحین از حذیفه بن یمان مرویست که گفت
در خدمت حضرت پیغمبر ص بودم که در سباطه قومی و بول کرد ایستاده و من دور شدم از و بعد از آن مرا نزدیک خود
طلبید پس رفتم و در عقب آنحضرت ص ایستادم و آنحضرت وضو گرفت و مسح بر خفین کرد علامه گفته که چون تجویز این
نسبت نمود بجناب حضرت رسالتمآب ص که ایستاده بول کند با اینکه انقباحت اکر استناد بار زل مردم شود طبع عقلا از آن نفرت
کند و چون توان گفت که آنحضرت مسح بر خفین کرد با اینکه کریمه وارجلکم الی الکعبین از آن اباء دارد انتهی و ابن اثیر
در نهایه بجهت توجیه بول در حال قیام گفته که و فیه انه اتی سباطة قوم فبال قائما السباطة والکناسة الموضع الذی یرمی
فیه التراب والاوساخ وما یکنس من المنازل وقیل هی الکناسة نفسها واضافتها الی القوم اضافة تخصیص
لا ملک لانها کانت مواتا مباحة واما قوله قائما فقیل لانه لم یجد موضعا للقعود لان الظاهر من السباطة ان یکون
موضعها مستویا وقیل لمرض منعه عن القعود وقد جاء فی بعض الروایات لعلة بمأبضه وقیل فعله للتداوی من
وجع الصلب لانهم کانوا یتداوون بذلک وفیه ان مدافعة البول مکروهة لانه بال قائما فی السباطة ولم یؤخره
انتهی و فضل بن روزبهان در جواب علامه گفته که مسئله جواز بول در حال قیام خلافیست و بعضی تجویز آن کرده اند مستند
باین حدیث گشته اند و از اطبا منقولست که ایستاده بول کردن نوعی مرض میرساند بکلیه بضم کاف و سکون لام و یا حطی و آن عضویست
که بفارسی آنرا گرده گویند بضم کاف فارسی و بعد از آن گفته که شاید اینعمل پیغمبر ص برای اظهار مشروع بودن آن باشد و نفی حرج
آنحضرت ص از حضور او در وقتی که منظور اظهار حکم شرع باشد و طلبیدن حذیفه بنزدیک خود در حین بول نیز شاید برای بیان جواز
بول کردن در نزدیک مردم باشد بخلاف غایط که چون کثرت و غلظت قذارت دارد باید در آن وقت مکان را دور گرفت و مسح
بر خفین پس آن جایز است بالاجماع سنیان و قاضی نور الله مرقده گفته که نوعی علیه نزد اطبا منحصر دین نیست اینعمل را برع

التأثیر نیست نخواهد بود با فتح ظاهری که آن معارضه توانند نمود و بر تقدیر تنزل دلالت دارد که در مقام گنجه فعال است فی بر حقیقه وارده در
که بدیهه حکم میکند باینکه خداوند حکیم رسولی را برای تعلیم احکامی نفرستد و تحقیق مقام اینست که عمر و امثال آن بهتر میگفتند
که البول قائما احصن للدبر یعنی بول در حال قیام نگاهدارنده تر است دبر را از افعال اللواط و خود نیز ایستاده بول
میکردند چنانچه نووی در شرح صحیح مسلم نقل کرده و چون قباحت اینعمل را می یافتند برای دفع ملامت مردم این حدیث را
بافتند و مؤید اینست آنچه از عایشه مرویست که من حدثکم ان رسول الله ص کان یبول قائما فلا تصدقوه ما
کان یبول الا قاعدا و ابن منذر در کتاب اشراف گفته که اختلاف کرده اند در بول در حال قیام و ثابت شده که عمر بن خطاب
و زید بن ثابت و ابن عمر و سهل بن سعد ایستاده بول کرده اند و قاضی نور الله مرقده بعد از نقل این از نووی گفته که بنابر آنکه
فعل باین حدیث که مشتمل است بر عمل عمر استدلال بر جواز بول در حال قیام نکرده و قول اطبا را بر صحت منفعت آن حجت آورده
برای آنکه ذهن شیعه از احصان دبر منتقل نشود باآنچه از عمر مشهور است و سبب آزار که در دبر داشت بند آنست که معذور است
کما قیل نظم امام اوست که دست بریده کرد درست نه آنکه دوخت بصد حیله وصله بر اندام امام اوست که خلق جهان غلام وی اند
نه آنکه از هوس افتد بزیر بار غلام شود در مسئله جواز مسح بر خفین چون اجماع سنیان مخالف حجت نیست خصوصا در ابطال آن اجماع

في حكم النورة

از قبیل تحصیل حاصل است اصل سنت در نوره اینست
ابتغیف و در نسخه شارح نیست و دلتنگی بدال ابجد و شدید نون کوچک سعفص یا نفی معلوم باب علم تفعیل القدیس
علیه را کردن جنری و در اینجا بغیار رستن یا نیکه آن منافقان چون برای با قهر خود برای بعض احکام پیغمبر ص علیهما مید
جشم از علی مجی لوت آنکه و رضیه بوشیده ند و در تغییر آنها متهمات سر کوشید ند و در بعضی نسخ بجای دلتنگی قلبوده است
لبند لام و مال هر دو یکیست اما چون اول با دلتنگی که در فقره سابقه گذشت جناس ناقص دارد که از جمله محسنات بدیعیه است
اولی میشماید و الله اعلم و از جمله احکامی که تغییر داده اند حکم تیمم است بنابر گمان مغیره که احوال از عبد الله بن عمر نقل نمود
صاحب درالانوار گفته که بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و صاحب جامع الاصول روایت کرده اند از شقیق بن سلمه که
گفت روزی نزد امیر که گفت نشسته بودم با عبد الله بن عمر و ابو موسی اشعری پس ابو موسی از عبد الله پرسید که اگر کسی
جنب شود و نیابد آب را چه میکند عبد الله بن عمر گفت که نماز نمیکند ابو موسی گفت پس چه میکنی با این آیه که فلم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا حاصل معنی اینکه اگر آب برای طهارت نیابید پس خاک پاک را قصد کنید و بآن تیمم شرعی بعمل
آئید آنجا ابو عبد الله گفت که لو رخص لهم فی هذا لاوشکوا اذا برد علیهم الماء ان یتیمموا الصعید یعنی که اگر عمر
رخصت میکرد مردم را در تیمم نزدیک بودند مردم که هرگاه آب سرد شود بر ایشان تیمم کنند شقیق گفت که گفتم وانما کره هذا

چنانکه قال العمر یعنی بن سعد الله کفتم که تیمم را نکرده داشتند بسبب همین علیکه در آن بنا گذاشتند عبد الله بن عمر گفت که آری و حکایت منع عمر نماز را در جنب و وقتی که آب نیابد متعدد از طریق عامه و خاصه روایت شده و از آنجمله صاحب بحار الانوار گفته که بخاری روایت کرده که مردی آمد نزد عمر بن خطاب و گفت که من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت که نماز مکن پس گفت عمار یاسر بعمر آیا بخاطر نداری که من و تو با هم در سفر بودیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم و بعد از آنکه بخدمت حضرت پیغمبر رسیدیم کار خود را بعرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود که تو را کافی بود اینقدر پس کف دستهای مبارک خود را زد بر زمین و آنها را نفخ کرد و مسح کرد بآنها رو و دستهای مبارک خود را و در روایت مسلم بعد از نقل این حکایت چنین است که عمر گفت بعمار اتق الله پس عمار گفت که اگر میخواهی نمیگویم این را هیچ بار بالجمله بعد از آنکه صاحب بحار الانوار رحمه الله تعالی با سنین مختلفه این احادیث از طرق عامه بعبارات مختلفه مذکور کرده اینحکم را از مطاعن عمر شمرده و گفته که حکم عمر بترک نماز و عدم اذعان و قبول عمار را از دد خالی نیست یکی آنکه جون شخص جاهل بمسئله وجوب تیمم و چنین امور مسلمه باشد و همچنین کسی برای ولایت امت و صلاحیت امامت ندارد و چه کسی بعد از حضرت رسول تعریف بالطلاع بر چنین مسئله علم البلوی نیافته باشد با آنکه حضرت حکیم تعالی شانه آن را در قرآن مجید مذکور ساخته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان آن را نمود و در قضیه پرداخته چگونه صلاحیت ایالت عامه مکلفین دارد و حال آنکه مثل حضرت علی علیه السلام در میان ایشان باشد و با آواز بلند کوید که سلونی قبل ان تفقدونی و غیر از این احکام خود در مسئول کنید پیش از آنکه مرا نیابید و همچنین الی ما یحصی من مناقبه العلیه و مفاخره الجلیه علیه و علی اولاده الف الف سلام و تحیه دوم آنکه عمر عالم باشد بمسئله و نستاند انکار آن خواز آنکه اجتهاد کند بر خلاف آنکه قول آن متضمن مفسده است و آن اینست که مردم در تیمم مرخص شوند چون هوا سرد شود و دست از وضو برداشته تیمم کنند چنانچه از عبد الله بن عمر منقول شده و بنابر این لازم آید که عمر قائل باشد بآنکه حضرت حکیم علام جاهل بود بعض احکام تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و شق ثالث اظهر و مستلزم کفر عمر است اینکه اگر عمر جاهل بود از صحابه سئوال مینمود چنانچه داب و طریقه آن مردود بود و در اینمقام بآنکه عمار مذکور کرد عمر التفات بآن نکرد پس با وجود علم بحکم خدا رد کردن آن کرد و حکم خدا و رسول را رد نمود انتهی [illegible]

بکذا ایة حرقوها اللهم العنهم

در نسخ حرقوها بوده و محتمل که ایات از کاتبان سهو شده و اصل آن عقاب بعض از نا سیستین بایشان نسبت تحریف الکتاب که در اصل چهاردهم گذشت و اشارت باشد بسوز اندن عثمان قرانها را چنانچه بیان آن میاید در مطاعن و التعلیم و شارح گفته ایاتی که در مدایح حضرت علی علیه السلام نازل شده بود در این سوز اندن بستعیان تغیر ابدو خواهر تغییر نمود اندکی اینکه حمل کرده اند آنها را بر خلاف مراد شارع چنانچه در اصل چهاردهم گذشت و گفتیم

الفاظ آنها را تغییر داده اند کقوله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل محمد علی العالمین و کقوله تعالی و کفی الله المؤمنین القتال لعلی بن ابیطالب و کان الله قویا عزیزا و کقوله تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر یملکه بنو امیه و کقوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب ع و کقوله تعالی انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا الایه و کقوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین فان لم تفعل فما بلغت رسالته و بعد از آن گفته که ابن مردویه از ابن مسعود روایت کرده که ما آیه اخیره را اینچنین میخواندیم در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرائت میکردیم انتهی ما افاده الشارح قدس سره و میتوان گفت که مجموع نه فقره و دو فقره بعد از این که عبارتست از قوله و صیة ترکوها و سنة غیروها اشارتست بانکه ائمه هدی علیهم السلام کل علوم دین را جمع کرده در کتاب العقل کافی مرویست که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل مسجد گردید اجتماع مردم را بر سر مردی دید و چون سبب آن اجتماع را پرسید بعرض آنحضرت رسید که این مرد علامه است فرمود علامه بمعنی بسیار دانشمند آنحضرت فرمود که چه جهت او را باین نام مینامند گفتند که بسیار دانا است بانساب عرب و وقایع ایشان و امور واقعه در زمان جاهلیت و اشعار عربیه بعنی قواعد متعلقه بکلام عرب مثل لغت و تصریف و سایر فنون ادب پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ذاک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من علمه انما العلم ثلثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل حاصل آنچه مذکور گردید علمیست که در جهل آن ضرری و در دانستن آن نفعی نیست جز این نیست که علمی که بالاصالة مناط طریق نجات است که عالم عامل را بدرجات اعلی و مدارج فرخنده برساند سه علم است یکی آیه محکمه و دیگری سنت قائمه و دیگری فریضه عادله و آنچه غیر این سه علم است زیاده و کم فایده است بر ایسعادت در یوم المعاد و در تفسیر این کلام مختلف است اقوال علماء اعلام استاد ما قدس سره در بیان آیه محکمه گفته که آیه جزئیست از اجزاء سوره قرآن که جدا شده از ما قبل و ما بعد آن مرد وقتی که املاء میکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را بر کاتبان و سوره قدر یست از قرآن که در نزول بر رسول صلی الله علیه و آله تراخی نیست میان اجزاء آن و آیات محکمات آیاتیست که منسوخ نیست و بحسب اذهان رعیت دلالت آنها قطعیست بی تغییر مراد آنها یا ام الکتاب باعتبار آنکه دلیل اند بر وجود امامی عالم بجمیع احکام در هر زمان که مستند او فهمیده نشود متشابهات قرآن و در بیان فریضه عادله گفته که فریضه بمعنی قطع است و مراد بفریضه اینجا مسئله ایست که الله تعالی بیان آن را در قرآن جدا کرده از نظائر آن بنحوی که عالم بمضمون آن در انتفاع و عمل بآن احتیاجی بخطاب دیگر از شرع ندارد پس جمیع مسائل فقهیه فرعیه ماخوذ اند از متشابهات فریضه است خواه اجابت باشد و خواه از مستحبات و خواه غیر آنها از شرعیات فرعیات و باین جهت نامیده شده بعادله که عدول از محکمات کرده و مراد بسنت قائمه مسئله ایست از اصول فقه که مستمر بوده عمل بر آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم صلوات الله الملک الحق مستمر که معلوم باشد که آن فعل مبنی است بر تقریر ایشان مثل آنکه عمل بخبر واحد و وجوب تعلیل شرط انقلاب و صاحب وافی احسن الله ما له گفته که گویا که آیه محکمه اشارتست باصول عقاید

باعتبار اینکه براهین آنها آیات محکمات است از علم یا از قرآن و فریضه عادله اشارت است بعلوم اخلاق که خوبیهای آن از جنود عقل و بدیهای
آنها از جنود جهل است چه تخلی از اول و تحلی از ثانی واجب است بر نوع انسانی و عدالت آنها کنایت است از توسط بین افراط و تفریط
و سنت قائمه اشارت است بشرایع احکام و مسائل حلال و حرام انتهی و فاضل نائینی رفع الله قدره در حواشی کافی گفته که آیه محکمه
آنست که نسخ نشده و محتاج بتاویل نیست و فریضه عادله چیزیست که الله تعالی آن را بخصوصه واجب کرده خواه وجوب آن معلوم شود از
محکمات قرآن و خواه بطریق دیگر یا اینکه مراد بفریضه مطلق واجبست و مراد بعادله آنست که باقی مانده و منسوخ نشده و بعضی گفته‌اند
که فریضه عادله آنست که سهام مذکوره در کتاب و سنت تعدیل شده و بعضی دیگر آن را عبارت از متفق علیه مسلمانان گفته‌اند و مراد از سنت
طریقتیست که حضرت پیغمبر صلعم قرار داده و در این مقام و بقرینه مقابله معلومست مغایرت آن با فریضه و محتمل است که مراد از علم به آیه محکمه
اطلاع بر آن و فهم آن باشد و از علم بفریضه عادله معارف اصولیه باشد که آنها عادله‌اند باین معنی که در نفوس قائم و مستقیم‌اند و مراد از
علم بسنت قائمه علم بتکالیف شرایع باشد و مغایرت اول با دو تای آخر از قبیل مغایرت علم بدلیل است با علم بمدلول انتهی و شیخ بهائی
اصلح الله باله در حاشیه معالم اصول گفته که فحوای آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة کان الاولی اشارة الی العلم بالکتاب
والثانیة الی العلم بالاحادیث والوسط وهو فریضة عادلة ای مستقیمة الی العلم بکیفیة العمل بالاحکام والمراد باستقامتها
اشتمالها علی جمیع الامور المعتبرة شرعا فی تحققها انتهی و در این مقام بنابر اینکه مراد باینها همان باشد که از استاد قدس سره
منقول شد میگوئیم که در تحریف قرآن و زیاده و نقصان در آن چند قول است ظاهر عبارات شیخ کلینی در کافی و استادش علی بن
ابراهیم قمی در تفسیر و شیخ احمد بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج اینست که قائل‌اند باینکه تحریف و نقصان واقع شده در قرآن و شیخ
ابو علی طبرسی در مجمع البیان دعوی اجماع کرده بر بطلان اینکه چیزی زیاد شده باشد در قرآن و در باره اسقاط بعض آیات گفته
که روایت کرده‌اند جمعی از اصحاب امامیه و قومی از حشویه عامه که قرآن تغییر و نقصان پذیرفته اما مذهب صحیح اصحاب ما خلاف
اینست و سید مرتضی رحمه الله در مسائل طرابلسیات این مذهب را اختیار نموده و طریق نصرت آن را شنیده و از جمله مؤیدات که از برای مختار خود
نقل کرده برای اثبات اینکه قرآن در زمان پیغمبر صلعم مؤلف و مجموع بوده همانطور که الآن هست اینست که مجموع قرآن خوانده میشد در خدمت حضرت
خاتم پیغمبران صلعم و جمعی از صحابه کبار مثل عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر ایشان ختم کردند آن را در خدمت آنحضرت چند بار و این
مستغنی است از اثبات لکن بنهایت استشهاد انتهی و صاحب تفسیر صافی گفته که در رد این سخن میتوان گفت که چنانچه در زمان آنحضرت
دواعی متوفر بوده بر نقل و نگاهداری قرآن از تضییع و تحریف همچنین دواعی متوفر شد بر تبدیل و تغییر آن بعد از رحلت آنجناب
منیف از اینکه مغایرت داشت با رای و هوای آن قوم نفاق تخمیر چنانچه اهتمام کردند در غصب خلافت حضرت امیر و شاید تحریف
و تغییر در قرآن واقع شده باشد قبل از انتشار آن در بلدان و بعد از انتشار استقرار یافته بر آنچه در دست مردم است الآن بلکه

کما هو الآن

جنوان گفت که این تغییر نیست در کتابت و تلفظ بقرآن و اصل آن محفوظ است در نزد اهل آن و مجموع بودن تمام آن در زمان پیغمبر صلعم معلوم نیست
از اینکه چون بوفات نزدیک شد انتظار اتمام آن بر رحلت پیغمبر صلعم مبتنی بود و آنچه مشهور است که در خدمت پیغمبر صلعم قراءت میشد شاید
عبارت باشد از اینکه هر کس قدری را که در دست داشت قراءت آن را در خدمت آنحضرت صلعم میکرد انتهی و ابن
بابویه در کتاب اعتقادات و شیخ طوسی در تبیان تصریح کرده‌اند باینکه مذهب صحیح اینست که تغییری واقع نشده در قرآن
از زیادت و نه بنقصان و شیخ مفید رحمه الله تعالی نیز مایل است بآن بنابر اینکه در کتاب اوائل المقالات فی المذاهب المختارات
گفته که القول فی تالیف القرآن وما ذکر قوم من الزیادة والنقصان واقول ان الاخبار قد جاءت مستفیضة عن ائمة
الهدی من آل محمد ع باختلاف القرآن وما احدثه بعض الظالمین فیه من الحذف والنقصان فاما القول فی التالیف
فالموجود یقضی فیه بتقدیم المتاخر وتاخیر المتقدم ومن عرف الناسخ والمنسوخ والمکی والمدنی لم یرتب بما ذکرناه
واما النقصان فان العقول لا تحیله ولا تمنع من وقوعه وقد امتحنت مقالة من ادعاه وکلمت علیه المعتزلة وغیرهم طویلا فلم
اظفر منهم بحجة اعتمدها فی فساده وقد قال جماعة من اهل الامامة انه لم ینقص من کلمة ولا من آیة ولا من سورة ولکن حذف
ما کان مثبتا فی مصحف امیر المؤمنین ع من تاویله وتفسیر معانیه علی حقیقة تنزیله وذلک کان ثابتا منزلا وان
لم یکن من جملة کلام الله تعالی الذی هو القرآن المعجز وقد یسمی تاویل القرآن قرآنا قال الله تعالی ولا تعجل بالقرآن من
قبل ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علما فسمی تاویل القرآن قرآنا وهذا ما لیس فیه بین اهل التفسیر
اختلاف وعندی ان هذا القول اشبه من مقال من ادعی نقصان کلم من نفس القرآن علی الحقیقة دون التاویل
والیه امیل والله اسئل توفیقه للصواب فاما الزیادة فیه فمقطوع علی فسادها من وجه ویجوز صحتها من وجه
فالوجه الذی اقطع علی فساده ان یمکن لاحد من الخلق زیادة مقدار سورة فیه علی حد یلتبس به عند احد من الفصحاء
واما الوجه المجوز فهو ان یزاد فیه الکلمة والکلمتان والحرف والحرفان وما اشبه ذلک مما لا یبلغ حد الاعجاز ویکون ملتبسا
عند اکثر الفصحاء بکلم القرآن غیر انه لا بد متی وقع ذلک من ان یدل الله تعالی علیه ویوضح لعباده عن الحق فیه ولست
اقطع علی کون ذلک بل امیل الی عدمه وسلامة القرآن منه ومعی بذلک حدیث عن الصادق جعفر بن محمد علیه وعلی
ابائه السلم وهذا المذهب بخلاف ما سمعناه عن بنی نوبخت رحمهم الله من الزیادة فی القرآن والنقصان فیه وقد ذهب
الیه جماعة من متکلمی الامامیة واهل الفقه منهم والاعتبار انتهی وحاصل این کلمات اینست که بنابر اعتقاد شیخ مفید علیه الرحمة والرضوان
ممتنع است اینکه زیاد شده باشد سوره در قرآن و زیاد شدن کلمه یا کمتر از آن اگرچه عقلا جایز است اما وقوعش معلوم نیست و جزم بسقوط
بعض آیات از قرآن مشکل است هر چند که در بعض اخبار مرویست و آنچه مرویست و مقطوع بهاست تغییر ترتیب بعض آیات و بعض سور است

وشیخ طبرسی رحمه الله در مجمع البیان روایت کرده از ابن عباس که گفت اول ما انزل بمکه اقرأ باسم ربک ثم ن والقلم ثم المزمل ثم المدثر
ثم تبت ثم اذا الشمس کورت ثم سبح اسم ربک الاعلی ثم واللیل اذا یغشی ثم والفجر ثم والضحی ثم الم نشرح ثم والعصر ثم
والعادیات ثم انا اعطیناک الکوثر ثم الهیکم التکاثر ثم ارایت ثم الکافرون ثم الم تر کیف ثم قل اعوذ برب الفلق ثم
قل اعوذ برب الناس ثم قل هو الله احد ثم والنجم ثم عبس ثم انا انزلناه ثم والشمس ثم البروج ثم والتین ثم
لایلاف ثم القارعة ثم القیمة ثم همزة ثم والمرسلات ثم البلد ثم الطارق ثم الساعة ثم ص ثم الاعراف ثم
قل اوحی ثم یس ثم الفرقان ثم الملائکة ثم کهیعص ثم طه ثم الواقعة ثم الشعراء ثم النمل ثم القصص
ثم بنی اسرائیل ثم یونس ثم هود ثم یوسف ثم الحجر ثم الانعام ثم الصافات ثم لقمن ثم سبا ثم الزمر ثم حم المؤمن ثم حم
السجدة ثم حمعسق ثم حم الزخرف ثم الدخان ثم الجاثیة ثم الاحقاف ثم الذاریات ثم الغاشیة ثم الکهف ثم
النحل ثم نوح ثم ابراهیم ثم الانبیاء ثم المؤمنون ثم الم تنزیل ثم الطور ثم الملک ثم الحاقة ثم المعارج ثم عم یتسائلون
ثم النازعات ثم انفطرت ثم انشقت ثم الروم ثم العنکبوت ثم المطففین فهذه انزلت بمکة وهی خمس وثمانون
سورة وانزلت بالمدینة البقرة ثم الانفال ثم آل عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت ثم الحدید
ثم سورة محمد ص ثم الرعد ثم سورة الرحمن ثم هل اتی ثم الطلاق ثم لم یکن ثم الحشر ثم اذا جاء نصر الله ثم
النور ثم الحج ثم المنافقون ثم المجادلة ثم الحجرات ثم یا ایها النبی لم تحرم ثم الجمعة ثم التغابن ثم سورة الصف ثم
سورة الفتح ثم سورة المائدة ثم سورة التوبة فهذه ثمان وعشرون سورة و بعد از ان گفته که احمد زاهد هم
روایت کرده در کتاب ایضاح آورده و این عبارت را زیاد کرده وکانت اذا انزلت فاتحة سورة بمکة کتبت بمکة ثم یزید الله فیها ما
یشاء بالمدینة و از ابی الحسن بصری روایت کرده که ان اول ما انزل الله من القرآن بمکة علی الترتیب اقرأ باسم ربک ثم ن والقلم
الی آخر ما انزلت بالمدینة ویل للمطففین و البقرة و آل عمران و الاحزاب و المائدة و الممتحنة و النساء و اذا زلزلت و
الحدید و سورة محمد ص والرعد والرحمن و هل اتی علی الانسان الخ و باسناده عن سعید بن المسیب عن علی بن ابی طالب ع
انه قال سالت النبی ص عن ثواب القرآن فاخبرنی بثواب سورة سورة علی نحو ما نزلت من السماء فاول ما نزل بمکة
فاتحة الکتاب ثم اقرأ باسم ربک ثم ن [illegible] و اول ما انزل بالمدینة سورة البقرة ثم الانفال ثم آل عمران
ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم [illegible] ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سورة محمد ص ثم الرعد ثم سورة الرحمن ثم
هل اتی علی الانسان الی قوله فهذا ما انزلت بالمدینة ثم قال النبی ص جمیع سور القرآن مائة واربع عشرة سورة و جمیع
آیات القرآن ستة الاف آیة و مائتا آیة و ست و ثلثون آیة و جمیع حروف القرآن ثلثمائة الف حرف و مائتان و خمسون حرفا

لا یعرفنی تعلمه الا السعداء ولا یتعهده الا الاولیاء [illegible] شیخ طبرسی رحمه الله بعد از نقل اینها گفته که غرض از بیان این مطالب رفع طعن بعض
اهل عصبیت است بانکه هر گاه سوره مکیه باشد چگونه بعض آیات مدنیه داخل آن میشود انتهی معناه و صاحب مجمع البحرین از بعض علماء
نقل کرده که قرآن در زمان پیغمبر ص به همین ترتیبی که الحال هست بود مگر اینکه سوره برائت را نازل شد بعد از آنکه قرآن تمام شده بود پس آن را ملحق
بانفال نمودند بجهت مناسبت و بالجمله چنین ظاهر میشود [illegible] از تحریف
اصلها اگر تحریف در آن شده است فی الجمله [illegible] تفسیر عیاشی منقول است عن
العیاشی از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که لولا انه زید فی کتاب الله ونقص ما خفی حقنا علی ذی حجی ولو قد قام قائمنا فنطق
صدقه القرآن حاصل معنی آنکه اگر زیاده و نقصان نمیشد در قرآن پنهان نمیماند حقیقت ما بر صاحبان عقل و هر گاه قائم ما اهل بیت پیغمبر ص
سخن میفرمود قرآن تصدیق او مینمود و ایضا در همان کتاب مرویست از [illegible] ان القرآن قد طرح منه آی کثیرة
ولم یزد فیه الا حروف قد اخطأت بها الکتبة وتوهمتها الرجال خلاصه مراد آنکه از قرآن بسیاری از آیات افتاده و زیاد نشد
در آن مگر بعض از حروف بسبب توهم کاتبان و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که حضرت رسول ص فرمود
بحضرت امیر المؤمنین علیهما و آلهما صلوات المصلین که یا علی ان القرآن خلف فراشی فی الصحف والحریر والقراطیس فخذوه
ولا تضیعوه کما ضیعت الیهود التوریة یعنی ای علی قرآن در عقب فراش منست که نوشته شده در صحیفه ها و در حریر و کاغذها
پس آنها را اخذ و جمع کنید و ضایع مکنید چنانکه یهود [illegible] حضرت صادق ع فرمود که فانطلق علی ع فجمعه فی ثوب اصفر ثم ختم
علیه فی بیته وقال لا ارتدی حتی اجمعه قال کان الرجل لیاتیه فیخرج الیه بغیر رداء حتی جمعه یعنی آنکه حضرت علی ع
آنها را جمع کرد در جامه زرد و آن را مهر کرده بخانه خود آورد و گفت که ردا بر دوش نمی افکنم تا آنکه قرآن را جمع کنم حضرت صادق ع فرمود
که بسیار بود که کسی بخدمت آنحضرت میرسید و آنحضرت بی ردا او را [illegible] تا آنکه از جمع کردن قرآن فارغ گردید و در مجمع البحرین
مرویست با این مضمون [illegible] واخرجه الی الناس [illegible] فقال لهم هذا کتاب الله کما انزل الله علی محمد جمعته من اللوحین
فقالوا عندنا مصحف جامع فیه القرآن لا حاجة لنا فیه فقال اما والله لن ترونه بعد یومکم هذا انما کان علی ان اخبرکم حین
جمعت القرآن حاصل معنی آنکه بعد از آنکه حضرت علی ع از جمع کردن قرآن فارغ گشت و آن را [illegible] بمسجد آورد [illegible]
خبردار کرد که این [illegible] آنحضرت ع فرمود که [illegible] بعد از این
اینقرآن را و ایضا در همین کتاب مرویست که حضرت علی ع قرآن را در عرض شش روز بعد از وفات حضرت پیغمبر ص جمع کرد و در کتاب فضل
القرآن کافی مرویست از سالم بن سلمه که گفت شخصی در خدمت حضرت امام صادق ع حروفی چند از قرآن میخواند و من میشنیدم اینها
مخالف قرائت مردمان میدیدم پس آنحضرت ع فرمود که کف عن هذه القراءة اقرء کما یقرء الناس حتی یقوم القائم فاذا

فأما قرأ كتاب الله على حده واخرج المصحف الذي كتبه علي عليه السلام يعني اين نحو قرائت مكن بلكه بهمين طوري كه در ميان مردم مشهور است
در قرائت قناعت كنيد تا قائم آل محمد صلى الله عليه وآله ظاهر شود و كتاب خدا را چنانچه نازل شده قرائت كند و قرآني را كه خط حضرت علي عليه السلام است
بيرون آورد. و ايضاً در همين كتاب مسطور است كه از هشام بن سالم منقول است كه ان القرآن الذي جاء به جبرئيل الى محمد صلى الله عليه وآله سبعة عشر الف آية
يعني قرآني كه جبرئيل بحضرت محمد صلى الله عليه وآله نازل فرمود هفده هزار آيه بود و استاد كه در شرح صافي گفته كه مراد اينست كه بسيار از قرآن
ساقط شده و در مصاحف مشهوره نيست زيرا كه مجموع قرآني كه در مصاحف مشهوره است عدد آيات آن نزد قراء اهل كوفه
چنانچه موافق نقل صاحب مجمع البيان است عدد آيات همه سوره را اندازه آن شش هزار و سيصد و پنجاه و شش آيه است بالجمله
اگر چند آيه ديگر از اعتبار تسليم اندكي بيشتر يا كمتر شود بر هر تقدير به هفت هزار نميرسد و اگر مراد امام عليه السلام اين ميبود كه عدد
آيات همين قرآن كه در مصاحف مشهوره است در قرائت جبرئيل هفده هزار است ميفرمود كه ان عدد الآيات التي جاء بها جبرئيل عليه السلام
و احاديث صحيح و طريق خاصه و طريق عامه كه دال است بر اسقاط بسياري از قرآن در كتب احاديث مذكور است تكذيب جميع اينها جرأت است و چگونه
احراق عثمان مصحف عبدالله بن مسعود را مشهور است با وجود اينها دعوی اينكه قرآن همين است كه در مصاحف مشهوره است خالي از
اشكال نيست و استدلال برين باهتمام اصحاب و اهل اسلام بر آن نتوان كرد و در سوره حجر كه انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون
چه اين آيه بلفظ ماضي در سوره مكيه است و بعد از اين سوره سور بسيار نازل شده در مكه چه جاي مدينه پس دلالت نميكند بر محفوظ بودن
جميع قرآن و ايضاً شايد كه مراد بذكر قرآن مبين باشد كه در اول همين سوره مذكور است كه مراد آن باشد كه از جواز تغيير و اختلاف
محفوظ باشد و آن در هر زمان يعني محفوظ بوده و در پيش ائمه عليهم السلام محفوظ خواهد بود تا آخر الزمان اگر چه در ضمن بعض آيات داله بر آن باشد
و موافق اينست آنچه در كتاب احتجاج طبرسي نقل شده كه امير المؤمنين عليه السلام بطلحه فرمود كه فاخبروني عما كتب عمر و عثمان أقرآن
كله ام فيه ما ليس بقرآن قال طلحة بل كله قرآن قال ان اخذتم بما فيه نجوتم من النار ودخلتم الجنة فان فيه حجتنا
وبيان حقنا وفرض طاعتنا مراد اينست كه با وجود اسقاط و اختلاف قرائت آنقدر باقي مانده كه صريح باشد در امامت ائمه
معصومين عليهم السلام بجميع احكام رب العالمين و ايضاً حفظ قرآن دلالت بر آن نميكند كه نزد همه كس محفوظ باشد [illegible] نزد
ائمه زمان عليهم السلام كه صاحب [illegible] اند محفوظ باشد انتهى ملخصاً و در همين كتاب مرويست كه احمد بن محمد بن ابي نصر گفت كه داد بمن حضرت
امام رضا عليه السلام مصحفي را و فرمود كه در آن نگاه مكن پس آنرا گشودم و لم يكن الذين كفروا را در آن خواندم و اسم هفتاد مرد را
در آن يافتم كه نامهاي خود و نامهاي پدران ايشان مذكور بودند در آن بعد از آن امام عليه السلام فرستاد بسوي من كه بفرست مصحف را و در كتاب
احتجاج شيخ طبرسي رحمه الله نقل از عباس [illegible] كه استاد ذكر كرده نقل كرده اند كه طلحه در خدمت حضرت امير المؤمنين عليه السلام ميگفت كه شنيدم
از عمر و اصحاب او كه ميگفتند كه سوره احزاب بقدر سوره بقره ميبود و سوره نور شصت و چند و سوره حجر [illegible] و نود آيه بود

مازندراني رحمه الله در آخر شرح كتاب فضل القرآن گفته كه اسقاط بعض قرآن و تحريف آن در طريق شيعه و عامه بحد تواتر رسيده انتهى
و محقق مجلسي رحمه الله تعالى در شرح كتاب الصلوة من لا يحضره الفقيه در ذيل باب ما يسجد عليه وما لا يسجد عليه گفته كه عامه معترفند
باينكه بسياري از آيات قرآن در مصاحف مشهوره نيست و در اكثر كتب خود ذكر كرده اند و ليكن توجيه ميكنند كه منسوخ شده
و كليني رضي الله عنه بسند صحيح روايت كرده كه از امام جعفر صادق عليه السلام كه قرآني كه جبرئيل عليه السلام بر حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله نازل ساخته هفده هزار
آيه است و احاديث متواتره وارد شده است كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام جمع فرمودند قرآن را بعد از وفات حضرت سيد صلى الله عليه وآله و در روز
و بعضي به فرمودند كه اينست قرآني كه حق سبحانه و تعالى فرستاده است و بترتيبي كه فرستاده است منافقان گفتند كه ما را احتياج بقرآن تو
نيست جمع ميكنيم و جمعي را نشانيدند كه قرآن را جمع كنند تا آنكه هفت قرآن به هفت لسان از السنه قريش جمع كردند و در زمان ابي بكر و عمر
كه تمام شد بحفصه سپردند و چون مردمان متوجه جنگ بودند كسي متوجه قرآن نميشد تا زمان عثمان او فرستاد و از حفصه گرفت و از آن
هفت زبان قريش يكي را اختيار و باز در آن يكي هر چه خواست كم كرد و نوشت يا هفت قرآن نوشت و باطراف عالم فرستاد و بلغ نمود
كه هر قرآني كه غير قرآن اوست بسوزانند منقول است كه چهل هزار قرآن را سوختند و از الجمله قرآن عبدالله بن مسعود را طلبيد و او
نميداد كه من اين قرآن را از پيغمبر صلى الله عليه وآله خوانده ام فرمود كه او را آنقدر زدند كه فتق كرد و قرآن او را گرفته سوختند و در
كه صحابه نوشته اند [illegible] نمودند كه تحفظ كه اينها كنند و احب القتل است [illegible] از اعمال صحيحه [illegible] سوختن قرآنها بود خصوصاً قرآن ابن مسعود
كه در صحاح السته احاديث بسيار در فضيلت او نقل كرده اند و اكثر قراء بسند قرائت را بعبدالله ميرسانند و همه فتوی دادند
در او كشتند و از جمله مفتيان قتل عائشه بود كه مكرر ميگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا و بعد از قتل عثمان دعوی خون او
بر حضرت امير المؤمنين عليه السلام ميكرد و شانزده هزار نفس از صحابه را بكشتن داد انتهى و صاحب حق اليقين نقل كرده كه بعضي گفته اند كه
عثمان ساير قرآنها را چون نشانيد و بعد از آن سوزانيد و چون اين خبر به عائشه رسيد گفت اقتلوا احراق المصاحف و حق اينست
كسي را كه قرآنها را سوزانيده و ثمني در شرح مسجد [illegible] از مغني اللبيب گفته كه ثابت شده است كه عمر بن خطاب با ابي بكر گفت كه
اكثر قراء در جنگ يمامه كشته شدند و من ميترسم كه قرآن بر طرف شود از ميان مردمان پس آنگاه ابو بكر زيد بن ثابت را طلبيد
كه نويسنده وحي پيغمبر صلى الله عليه وآله بود [illegible] تو را متهم نميدانم [illegible] قرآن را بنويس و جمع كن پس زيد شروع نمود كه از نسخهاي
مردم و از رقاع و اقلاع و عسب جمع ميكرد تا آنكه قرآن را در صحيفه چند فراهم آورد و آن صحف نزد ابي بكر بود و چون او وفات يافت
نمود و لضبط بحفصه داده شد تا وقتي كه حذيفه بن اليمان آمد نزد عثمان و اين وقتي بود كه مردم دار مدينه مشغول جنگ بودند
حذيفه بعثمان گفت اي امير المؤمنين مردم در شأن قرآن سخنان ميگويند در باب اين پس عثمان فرستاد و آن صحف را
از حفصه گرفت و زيد بن ثابت و عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن عباس و عبدالله بن حارث گفت كه اين صحف را در مصحف

بنو امیه بعد از آنکه الشان لبنو میهو او عمل کردند الصحف سابقه را بحفصه سپردند و عثمان جمع کرد مردم را بر این مصحف و اکثر علمای اهل سنت گفته اند عثمان
چهار قرآن نوشت یکی را بکوفه و دیگری را ببصره فرستاد و یکی را بشام و دیگری را نزد خود قرار داد و بعضی گفته اند که قرآنهائی که
عثمان نوشته هفت عدد بود و سه تای باقی را بیمن و مکه و بحرین ارسال نمود و اول اصح است انتهی کلام الشیخ معنونا و فاضل نراقی
مرفوعه گفته که شهرستانی در ملل و نحل از نظام و تابع او نقل کرده و شارح تجرید نقل کرده اند که عثمان قرآن ابن مسعود را طلبید
و او ابا و امتناع ورزید بسبب زیاده و نقصانی که در آن نسبت بقرآنهای عثمان میدید لهذا عثمان او را بقصد تادیب زد تا
و انفتق دامام زبان و رزد و بالجمله از تصانیف این جماعت ظاهر است که سنیان نیز معترفند بوقوع تغییرات در قرآن
با اینکه انتقل النسیان منهم لفتیه بالنجه و رسفارش آن روایت کرده اند از حضرت خاتم پیغمبران چنانچه علامه نقل کرده از
مسند احمد بن حنبل و از صحیح مسلم و از زمخشری و از جمع بین الصحیحین که حضرت رسالت پناه در شان قرآن بعبارات مختلفه
سفارش فرموده و از جمله آنها این بود که انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین
اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
خلاصه حاصل معنی اینکه من که حضرت پیغمبرم مثل شما از جنس بشرم و نزدیک شده که بدار بقا روم و در الکه آینده ام در میان شما دو چیز
بسیار خوب و عزیز را اول آنها کتاب خداست که در آن است نور و راه هدایت پس آنرا اخذ کنید و تمسک بآن جوئید و دیگری
اهل بیت من که از همه خلایق احسن اند بخاطر شما میرسانم خدا را در شان اهل بیت خویشتان تا نیکی کنید با ایشان حال
صاحب نواقض گفته که از هفوات روافض است که در کتب حدیث و کلام خود گفته اند که انداخته عثمان بعض کلمات
و آیات را از قرآن و معلوم است که تنقیص ایشان موجب آنست که بر طرف شود وثوق و اعتماد بر آن با اینکه الفصل الخطاب
و فرقان و حجت خداست بر عالمیان چه تجویز نقصان در یکسوره مستلزم تجویز است در سایر سور و با وجود این تجویز
ممتنع است که اعتماد کنند بر آن و از جمله طرایف است اینکه روافض با این همه [illegible]
[illegible] مصاحف ایشان که نوشته بخط علی و ائمه ایشان در حال آنکه نیست در آنها مگر آنچه مشهور است در سایر قرآنها و از فروع این
[illegible] است اینکه روافض الضحی و الم نشرح را یکسوره میدانند و الم تر کیف و لایلاف را یکسوره میدانند و میگویند که اگر کسی
در نماز فریضه یکی از این چهار سوره اکتفا نماید نمازش باطل است و هو الله لا اله الا هو الحی القیوم را تا هم فیها
خالدون بگو آیه منحو انند و بمجموع را آیة الکرسی مینامند و صاحب مصائب النواصب گفته که شیعه امامیه متفق نیستند
در وقوع تغییر در قرآن و جمعی از ایشان که قائلند بان معترف نیستند در آن بلکه جمعی از مفسرین سنیه نیز معتقد بان
چنانچه سیدی در تفسیر خود نقل نموده که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک [illegible]

ه ه

و نیک صاحب نواقض بان [illegible] تسلیم آن صورت عدم وثوق است بر قرآن با اینکه [illegible] لازم است در صورتی تمام است که موقع
تغییر محفوظ بنا شد نزد امامی خبیر والحمد لله علی اتمام النعمة و اکمال الدین که همگی آنها مضبوط است نزد ایشان صلوات الله
علیهم اجمعین و حکم بیکی دو سوره الم تر کیف و لایلاف مخصوص شیعه نیست بلکه ابو حنیفه نیز [illegible] که بعضی از آن
گوید [illegible] مالک و احمد بن حنبل و زیدیه منکر این اتحادند و [illegible] باعتبار [illegible]
عناد [illegible] و غیر گویند که در مجمع البیان مرویست از عمرو بن میمون ازدی که گفت نماز صبح را در عقب عمر بن خطاب کردم
پس او در رکعت اولی سوره والتین و در رکعت ثانیه الم تر کیف و لایلاف خواند انتهی و ابن [illegible] ابی حنیفه [illegible]
کشاف و تفسیر بیضاوی این نقل مذکور است که نکته ترک بسمله در اول سوره برائت نزد بعضی جهت آنست که آن با سوره انفال یک سوره است
پس بعضی سنیان نیز حکم باتحاد دو سوره بعض کرده اند و در تفسیر فاضل [illegible] در ذیل سوره الم نشرح مذکور است که در مجمع البیان گفته که
روایت کرده اند اصحاب ما که سوره ضحی و الم نشرح یکسوره اند و مفضل بن صالح روایت کرده که من از حضرت صادق ع شنیدم
که فرمود لا یجمع سورتین فی رکعة واحدة الا الضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف قریش و در تهذیب الاحکام
مرویست که از زید شحام که حضرت صادق ع نماز صبح را با ما گذارد و سوره ضحی و الم نشرح را در یک رکعت قرائت کرد و در جمع
و شیخ بهاء الدین عاملی علامه الله بلطفه الخفی و الجلی در تفسیر عروة الوثقی گفته که ظاهر حدیث مفضل بن صالح دلالت بر
تعدد دارد زیرا که حضرت در این حدیث سوره ضحی و الم نشرح را تعبیر بدو سوره کرده و من مطلع نشده ام در کتب اصول بر حد
برحدیثی که دلالت بر اتحاد کند و نهایت امر از احادیث مستنبط میگردد جواز جمع این دو سوره است در رکعت واحد
اما استنباط اتحاد از احادیث بسیار دور است مخفی نماند که صاحب مجمع البیان حدیثی از محمد بن مسعود عیاشی [illegible]
حدیث مفضل بن صالح نقل کرده که دلالت صریح دارد بر اتحاد دو سوره الم تر کیف و لایلاف و آن اینست که عن احدهما علیهما السلام
الم تر کیف فعل ربک و لایلاف سورة واحدة بنابراین عدم اطلاع که شیخ علیه الرحمة مدعی است مخصوص بسوره ضحی و الم
نشرح خواهد بود و چون در مواضع تغییر ترتیب عثمانی در قرآن از حضرت روایات رسیده پس اگر تغییر مصحفی که مشهور است
بخط یکی از ائمه هدی ع فصل میان این دو سوره را مانند فصلی که در میان سور دیگر واقع شده باشد [illegible] قادح در اتحاد نیست
انتهی کلام الفاضل [illegible] و غیر گویند که اتحاد دو سوره ضحی و الم نشرح نیز در بعض روایات صریح است چنانچه در کتاب الصلوة بحار الانوار
از مجمع البیان و شرایع نقل شده که روی ان اصحابنا ان الضحی و الم نشرح سورة واحدة و کذا الم تر کیف و لایلاف و در
کتاب هدایه نقل شده که حضرت صادق ع در حدیث طویلی فرموده که موسع علیک ای سورة قرات فی فرائضک الا اربع
و هی والضحی و الم نشرح فی رکعة لانهما جمیعا سورة واحدة و لایلاف و الم تر کیف فی رکعة لانهما جمیعا سورة واحدة

ولا تقرن بواحدة من هذه الاربع السور في ركعة فريضة بلكه ظاهر حديث آخر اينست كه ضحى والم نشرح را دو سوره و يكسوره
گفت و همچنين است ايلاف والم تر كيف و بهمانا كه دو سوره ناميدن آنها مبنى است بر آنچه در مصاحف مضبوط شده كه هر كدام را عليحده
و القصد به بسمله الدانند و يكسوره ناميدن آنها مبنى است بر واقع بموجب اضاع كلام ائمه كرام عليهم التحية والاكرام پس كلام شيخ بهائى
و تخصيص فاضل لاهيجى خالى از اشكالى نيست و بالجمله صاحب بحار رحمه الله با وجود نقل اينها و حديث و احاديثى كه از فاضل لاهيجى نقل شد
نقل كرده از كتاب خرائج راوندى باسناده كه داود رقى گفت كه نماز صبح را قبل الحضرت صادق ع كردم پس در ركعت اولى الحمد و
و در ركعت ثانيه الحمد و قل هو الله احد خواند و بعد از آن گفته كه مشهور در ميان اصحاب اتحاد ضحى والم نشرح است و همچنين است سوره فيل
و لايلاف و محقق انتهى را بروايتى نسبت داده و شيخ طوسى رحمه الله در استبصار گفته كه اتحاد ضحى والم نشرح نزد آل محمد عليهم السلام است
و بايد كه در يكموضع خوانده شود بدون فصل بسمله و در تهذيب نيز گفته كه جائز نيست قرائت اين دو سوره مگر در يك ركعت و اين كلام شيخ
مشعر است باينكه اتحاد اينها و سوره الفاقيت و بر تقدير اتحاد آنها آيا بسمله در ميان آنها در حال قرائت بايد باشد يا نه دو قول
و غايت ظواهر روايات آنست كه جمع ميان اين دو سوره در ركعت واحده جائز است و روايتى صريح دال بر جواز اقتصار بر
احد اينها در ركعت واحده نماز فريضه ميكنند و همچنين است روايتى كه شيخ از زيد شحام نقل كرده كه صلى بنا ابو عبد الله ع فقرأ
بنا بالضحى والم نشرح اما شيخ حمل كرده اين را بر اينكه قرائت اينها در يك ركعت بود و اين بعيد است و ايضا شيخ از زيد شحام نقل
كرده كه صلى ابو عبد الله ع فقرأ في الاولى والضحى و في الثانية الم نشرح و شيخ اين روايت را حمل كرده بر نافله و ابن ادريس در سرائر
و صاحب معتبر روايتى ديگر از زيد شحام نقل كرده كه صلى بنا ابو عبد الله ع الفجر فقرأ الضحى والم نشرح في ركعة واحدة و از
جامع احمد بن ابى نصر بزنطى از مفضل بن عمر نقل كرده كه گفت سمعت ابا عبد الله ع لا تجمع بين سورتين في ركعة واحدة
الا الضحى والم نشرح و سورة الفيل و لايلاف قريش و بعد از آن گفته كه از اين دو روايت جواز جمع ميان اين دو سوره در فريضه
ظاهر ميشود و هيچكدام در وجوب جمع بين السورتين نيست انتهى ملخصا از البحار كه طبع صاحب تواقف [illegible] باينكه بعض قراء را
خطا ائمه خود ميدانند باينكه اينها را موافق مشهور در مصاحف مى بايد مرد [illegible] است باينكه ائمه ع چون در زمان تقيه بوده اند
شيعه را بمقتضاى امثال حديثى كه در اين اصل گذشت از تغيير در قرائت مشهوره قرآن منع ميفرمودند و خود نيز كتابت آنها على المشهور
ميفرمودند پس هرگاه ثابت شود كه قرآن خط معصومين ع موافق مشهور باشد قدحى بقول شيعه نمى رساند و آنچه صاحب نور
در شأن آية الكرسى به شيعه منسوب ساخته صاحب مصائب النواصب اصلا بر آن نبرده تحفه گويد كه تحريك ايمان محض افتراست
بهتان از اينكه مصاحفى كه در ميان شيعه مشهور است آيات و اعتبار آن اين كه مشهور است كه الله لا اله الا هو الحى القيوم الى قوله
هم فيها خالدون سه آيت باشند و صاحب مجمع البيان و صاحب كشف الآيات و صاحب قطب تصريح كرده اند باينكه

الله لا اله الا هو الحى القيوم الى قوله العلى العظيم يك آيت است بلكه صاحب مجمع البيان نقل كرده كه بصريون الحى القيوم را دو آيه ميدانند يكى تا القيوم
و ديگرى تا العظيم و فضائل و خواص آية الكرسى در ذيل همين نقل كرده و همچنين است در تفسير صافى و در تفسير فاضل لاهيجى و استاد وى شيخ
در ذيل حديث هشتم باب بيست و دويم كتاب الدعاء و در ذيل حديث دويم و پنجم باب بيست و دهم كتاب فضل القرآن تصريح كرده باينكه
آخر آية الكرسى العلى العظيم است و صاحب مجمع البحرين گفته كه آية الكرسى معروفة و هى الى قوله العلى العظيم و هم او و در امالى
شيخ طوسى رحمه الله حديثى صريح در اينكه آخر آية الكرسى العلى العظيم است روايت و ملخص آن بعد از سندى كه در آنجا مذكور است
اينست كه ابو امامه باهلى شنيده از حضرت على ع كه ميفرمود كه گمان ندارم مردى را كه ادراك عقل نموده در اسلام يا نمو در اسلام
متولد شده باشد كه تمام شب را بصباح رساند و اين آيه را نخواند كه الله لا اله الا هو الحى القيوم پس آنحضرت خواند اين آيه را تا
ولا يؤده حفظهما وهو العلى العظيم بعد از اين عبارت حديث چنين است كه ثم قال فلو تعلمون ما هى وقال ما فيها
لما تركتموها على حال ان رسول الله ص اخبرنى قال اعطيت آية الكرسى من كنز تحت العرش ولم يؤتها نبى
كان قبلى قال على ع فما بت ليلة قط منذ سمعتها من رسول الله ص حتى اقرأها ثم قال يا ابا امامة انى اقرأها
ثلث مرات في ثلثة احايين كل ليلة الحديث حاصل ترجمه اينكه بعد از آن حضرت على ع فرمود كه اگر بدانيد كه چه مبارك است آية الكرسى
يا فرمود كه اگر بدانيد فضائلى كه در آية الكرسى است هر آينه ترك نخواهيد كرد آنرا در هيچ حالى بدرستى كه رسول خدا ص خبر داد مرا
باينكه گفت بخشيده شدم آية الكرسى را از گنجى كه در زير عرش است و داده نشده اين آيه بهيچ يك از پيغمبران كه قبل از من بودند
و گفت على ع كه من بصبح نرساندم شبى را از آن زمان كه شنيدم اينرا از رسول خدا ص مگر اينكه خواندم آية الكرسى را در آن
بعد از آن حضرت على ع فرمود كه اى ابا امامه بدرستى كه من ميخوانم آية الكرسى را سه مرتبه در سه وقت از هر شبى و تتمه حديث اينست
كه ابو امامه پرسيد كه چگونه قرائت ميكنى اى پسر عم محمد ص آنحضرت فرمود كه ميخوانم قبل از دو ركعتى كه بعد از نماز خفتن است
پس بخدا كه ترك نكرده ام اينرا از آن زمانى كه شنيدم آنرا از حضرت پيغمبر ص تا اينكه خبر دادم ترا و رواة اين حديث كه در سلسله
سند بودند همه ثقات اند و هر يك از ايشان گفته كه من از وقتى كه اين حديث را شنيده ام تا اين وقت كه روايت ميكنم قرائت
آية الكرسى را در شب ترك نكرده ام انتهى ترجمة الحديث و بنابر اين اين حديث باصطلاح ارباب درايه از احاديث مسلسله خواهد بود
دو وقت باقى از جمله سه وقت در اين حديث مذكور نيست بخاطر قاصر ميرسد كه شايد يكى از آنها وقتى باشد كه آدمى در بستر خواب
قرار ميگيرد چه در كتاب الدعاء كافى مرويست كه حضرت صادق ع با اصحاب خود فرمود كه آيا خبر ندهم شما را بآنچه حضرت پيغمبر ص ميگفت
در وقتى كه در رختخواب خود قرار ميگرفت گفتيم بلى خبر ده فرمود كه ميخواند آنحضرت ص آية الكرسى را و ميگفت كه
بسم الله آمنت بالله و كفرت بالجبت والطاغوت اللهم احفظنى في منامى و في يقظتى و در كتاب من لا يحضره الفقيه

مرویست که من اصابه فزع عند منامه فلیقرأ اذا اوی الی فراشه المعوذتین وآیة الکرسی والحمد والتوحید یعنی کسی که خائف

شود او را اضطراب وقت خواب پس باید که چون در بستر خواب قرار گیرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و آیة الکرسی

والحمد و قل هو الله احد را بخواند و بعد از آن بخوابد و دیگر وقتی باشند که از مفردات [illegible] فارغ میشود [illegible] کفعمی

از حضرت پیغمبر مرویست که هر که بعد از فراغ از نماز وتر سجده کند و در آن سجده پنج مرتبه بگوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح

و بعد از آن بنشیند و آیة الکرسی را تلاوت نماید و باز بسجده رفته همین ذکر را پنج مرتبه بگوید قبل از آنکه از جا برخیزد خداوند کریم

گناهان او را بیامرزد و ملائکه بنویسند برای او ثواب شهدا از این تا روز قیامت و عطا شود با او ثواب صد حج و صد عمره و کشته

شود برای او به ازاء هر سوره که در قرآن است [illegible] در بهشت و برانگیزد الله تعالی هزار [illegible] که برای او بنویسند حسنات را تا روزی

که از دنیا برود و نمیرد از دنیا مگر آنکه ببیند جای خود را در بهشت و چنانست که صد طواف کرده باشد بخانه کعبه و آزاد کرده باشد

صد بنده و [illegible] مکان خود تا وقتی که فرود آید بر او هزار رحمت و مستجاب شود دعاها و برآورده شود حاجتهای

دنیا و عقبای او و باشد برای او به ازاء هر سجده ثواب [illegible] نماز تطوع مخفی نماند که [illegible]

اثنا عشریه رضوان الله علیهم این است که آخر آیة الکرسی العلی العظیم است و در کتب [illegible] بنظر رسیده که احدی [illegible]

آخر این آیه مبارکه را هم فیها خالدون داند یا مجموع را یک آیه نامد [illegible] صاحب [illegible] اقرار کرده [illegible] در مقام

جواب [illegible] گفت که بر فرضی که در کلام [illegible] شیعه [illegible] معتبر باشد [illegible]

از [illegible] مامور [illegible] ظاهر میشود که بعضی از آیة الکرسی

[illegible] روایت [illegible] حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء [illegible] آیه مبارکه را که له ما فی السموات

وما فی الارض [illegible] عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا [illegible]

بعضی اوراد [illegible] الله لا اله الا هو الحی القیوم را تا هم فیها خالدون باید خواند دلالت [illegible]

[illegible] مجموع یک آیه [illegible] آیة الکرسی [illegible] مجموع آنها باشد چه ممکن است که در خصوص [illegible] شارع [illegible] آیة الکرسی

[illegible] خوانده شود [illegible] در باب فضل القرآن [illegible] بفضل القرآن [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] مرویست که من قرأ اربع آیات

من اول البقرة وآیة الکرسی وآیتین بعدها وثلاث آیات من آخرها لم یر فی نفسه وماله شیئا یکرهه ولا یقربه شیطان

ولا ینسی القرآن حاصل [illegible] هر که چهار آیه اول بقره و آیة الکرسی و دو آیه بعد از او و سه آیه آخر سوره [illegible] بخواند در جان و مال خود

مکروهی نبیند و شیطان نزدیک او نگردد و قرآن را فراموش نکند [illegible] بعد از آیة الکرسی لا اکراه فی الدین است تا هم فیها

خالدون [illegible] استاد [illegible] قدس سره [illegible] و عقیده شیخ طبرسی [illegible]

آیة الکرسی تا العلی العظیم یک آیه است [illegible] حدیثی [illegible] کرده که عن عبد الله بن مسعود من قرأ عشر آیات من سورة

البقرة فی لیلة فی بیت لم یدخل ذلک البیت شیطان حتی یصبح اربع آیات من اولها وآیة الکرسی وآیتین بعدها وخواتیمها

بنا بر این ظاهر میشود که عقیده شیخ طبرسی نیز اینست که دو آیت بعد از آیة الکرسی لا اکراه فی الدین است تا هم فیها خالدون [illegible]

که مفهوم او [illegible] آیه بقدر دو آیت بعد از هم فیها خالدون [illegible] لازم آید که [illegible]

[illegible] دوازده آیه باشد کما لا یخفی علی اولی [illegible] ظاهر میشود که ضمیمه لا اکراه فی الدین تا هم فیها خالدون در بعض [illegible]

از قبیل ضم چهار آیه اولی این سوره و سه آیه آخر آنست با آن برای تخصیص فیض و فضل آن [illegible] مراد [illegible] آیه آخر سوره [illegible]

لله ما فی السموات وما فی الارض [illegible] تا آخر چنانچه استاد قدس سره تصریح کرده و شیخ طبرسی نیز مجموع را [illegible]

نقل [illegible] فاضل [illegible] اصلح الله [illegible] تجویز کرده که مراد [illegible] آمن الرسول [illegible] آخر سوره باشد [illegible]

مبدأ آیه اولی [illegible] لا یکلف الله مبدأ آیه ثانیه و ربنا لا تؤاخذنا مبدأ آیه ثالثه باشد و [illegible]

ایشان بر خلاف [illegible] ندارد انتهی ظاهر است [illegible]

[illegible] شارح گوید اشارت است بکریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

که در شأن اهل بیت حضرت خاتم الانبیاء علیهم الف التحیة والثناء نازل شد و دلالت میکند بر اینکه دوستی اهل بیت [illegible]

و دشمنی [illegible] شفعاء محشر فرض [illegible] است و چون [illegible] با ایشان موجب [illegible]

انتهی مضمونا [illegible] تحقیق [illegible] در اصل [illegible] گذشت و بعضی تغییرات [illegible] در بعض مصداق [illegible]

[illegible] مذکور گشت و در این مقام [illegible] شارح [illegible] علامه رحمه الله نقل کرده که جمهور در صحیحین و احمد بن حنبل

در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که چون کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

نازل گردید بعضی [illegible] گفتند یا رسول الله کیستند خویشان تو که [illegible] دوستی ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود که علی

و فاطمه و دو پسر ایشان [illegible] علامه [illegible] گفته که [illegible] ایشان [illegible] اطاعت ایشان نیز واجب [illegible] این آیه از جمله [illegible]

امامت علی بن ابیطالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باز بر خلافت علی عم دلالت نمیکند بلکه دلالت میکند بر آنکه دوستی با او واجب است چنانکه سنیان نیز مودت او را واجب میدانند بر کل انام
لازم نیست که او را امام شناسند بلا کلام چهارم آنکه علامه گفته که وجوب مودت لازم دارد وجوب اطاعت را حق آنست که اطاعت
لازم ندارد انتهی و قاضی نور الله مرقده در رد اول گفته که چون استثنا منقطع مجاز است حمل بر آن در صورت
تعذر استثناء متصل میسر است بلکه بسیار است که عدول میکنند از ظاهر متبادر در بند اکثر برای گریز از حمل بر استثنای منقطع
و تاویل آن باستثنای متصل چنانچه قاضی عضد گفته که و اعلم ان الحق ان المتصل اظهر فلا یکون مشترکا و لا للمشترک
بل حقیقة فیه و مجاز فی المنقطع و لذلک لم یحمل علماء الامصار علی المنقطع الا عند تعذر المتصل حتی عدلوا
للحمل علی المتصل عن الظاهر و خالفوه و من ثم قالوا فی قوله عندی مائة درهم الا ثوبا و له علی ابل الا شاة
معناه الا قیمة ثوب و الا قیمة شاة فیرتکبون الاضمار و هو خلاف الظاهر لیصیر متصلا و لو کان فی المنقطع
ظاهرا لم یرتکبوا مخالفة الظاهر حذرا عنه انتهی و در رد دویم گفته که هرچند ظاهر آیه عموم است اما تخصیص آن بچهار نفر از
ظاهر خبر صحیح معلوم است انتهی و فقیر گوید که فقهاء شیعه و سنی در مسئله جواز تخصیص آیه عامه بخبر متواتر متفق و بخبر واحد مختلف اند
اکثر شیعه بر آنند که این تخصیص جایز نیست و اکثر سنیه بر آنند که جایز است قاضی عضد در شرح مختصر گفته که الحق جوازه و به
قال الائمة الاربعة و از جمله ادله جواز نقل کرده که آیه یوصیکم الله فی اولادکم عام است و مخصص شده بحدیث نحن معاشر الانبیاء
لا نورث که خبر واحد است پس جواب قاضی نور الله مرقده در این مقام یا مبنی بر ادعای تواتر مضمون این خبر صحیح است چنانکه شیعه امامیه را
عقیده اینست یا مبنی بر الزام سنیان است چنانچه مختار فقهاء اربعه ایشان است و یا مبنی است بر تجویز خودش نیز این نحو تخصیص را
و الله یعلم و بالجمله در رد سوم گفته که ادعای ناصب این را که وجوب مودت دلالت نمیکند بر خلافت مبنی است بر تجاهل یا جهالت چه
ظاهر است که وجوب مودت ایشان بازاء مزد رسالت است و این نحو وجوب دلیل عصمت امام است بنابر آنکه اگر گناهی از ایشان صادر شود ترک
مودت ایشان واجب گردد بمقتضای کریمه لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا
آباءهم او اخوانهم او عشیرتهم و هیچیک از خلفای اربعه بغیر علی عم کسی معصوم نیست باتفاق پس او امام است باستحقاق و ترجمه این آیه مبارکه
و الله یعلم اینست که نمی یابی تو گروهی را که مؤمن باشند بخدا و روز جزا که دوستی کنند با جمعی که مخالفت با خدا و رسول او نموده اند
هرچند که آن مخالفین پدران یا پسران یا برادران یا خویشان ایشان باشند حاصل آنکه ایمان کامل مؤمن جمع نشود با دوستی
کردن با دشمنان خدا و رسول صلعم و بعد از آن گفته که ابن حجر در باب دهم صواعق محرقه از شافعی شعری نقل کرده که دلیل وجوب
مودت اهل بیت میشود و آن اینست که شعر یا اهل بیت رسول الله حبکم * فرض من الله فی القرآن انزله * کفاکم من
عظیم القدر انکم * من لم یصل علیکم لا صلوة له * انتهی با آنکه شیعه را استدلال بر امامت علی عم در وقتی که مخاطب سنی باشد از

بلکه بر وجوب مسئله امامت او عم مسلم سنی است نهایت اینکه نزاع در اینست که سنیان ثبوت واسطه میان پیغمبر و علی علیهما السلام ادعا میکنند و شیعه
منکر آنند و الدلیل علی المثبت دون النافی کما تقرر فی محله و چون جواب سنی چهارم از همین جواب ظاهر بود قاضی نور الله مرقده
التفات بآن ننمود تتمیم فاضل لاهیجی در تفسیر سوره شوری گفته که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد مر امت
خود را که سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ احکام دین و تبلیغ بشارت هیچگونه مزدی و نفعی مگر دوستی آنکه ثابت باشد در اهل قرابت
من بنا بر این استثنا متصل است و بعضی گفته اند که الا بمعنی لکن است یعنی استثنا منقطع یعنی طلب نمیکنم از شما مزد لکن
طلب میکنم از شما دوستی و مهربانی خداوندان قرابت مرا بواسطه آنکه مودت ذوی القربی با اصل شرع ثابت و لازم است
زیرا که از متفرعات امر تبلیغ بشارت و رسالت باشد و احادیث بطرق خاصه و عامه بحد تواتر معنوی رسیده که مراد از این آیه
محبت و مودت اهل عبا و ائمه هدی علیهم السلام است فی اصول الکافی عن ابی جعفر الباقر علیهما السلام فی قوله تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی قال هم الائمة علیهم السلام و فی محاسن البرقی عن عبد الله بن عجلان قال سألت ابا جعفر علیه السلام
عن قول الله تبارک و تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قال هم الائمة الذین لا یاکلون الصدقة
و لا تحل لهم و در روضه کافی روایت کرده که اسمعیل بن عبد الخالق گفت که حضرت صادق عم از من پرسید که اهل بصره در باب
این آیه چه میگویند من گفتم که میگویند که این آیه در شان مطلق اقارب پیغمبر صلعم نازل شده حضرت فرمودند که
ایشان دروغ میگویند این آیه نازل نشده مگر در حق ما که اهل بیت پیغمبریم یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین که اصحاب کسا اند علیهم السلام
و در قرب الاسناد حمیری از حضرت صادق عم روایت کرده که آنحضرت از آبای خود علیهم السلام که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی بر پیغمبر صلعم نازل گردید حضرت برخاستند و فرمودند ایها الناس حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده بر شما در حق من واجبی
آیا شما ادا او خواهید نمود هیچیک از حاضرین بلا و نعم جواب نگفتند و از نزد حضرت بیرون رفتند و در روز دیگر نیز حضرت
بهمان کلام متنطق شدند و جوابی نشنیدند تا آنکه در روز سیوم چون از ایشان جوابی استماع ننمود فرمودند ایها الناس حقی که
در حق من بر شما فرض کرده نه طلا است و نه نقره و نه طعام است و نه شراب چون این سخن از آنحضرت شنیدند گفتند بگو شاید که چنین
چیزی واجب کرده و در حدیث عیون اخبار الرضا چنین است که بعد از این گفتند هات اذا یعنی بیار آنرا که طلا و نقره و خوردنی
و آشامیدنی نیست حضرت آیه مذکوره را تلاوت فرمودند پس ایشان گفتند اگر واجب اینست قبول داریم و بعد از آن حضرت صادق عم
فرمودند بخدا قسم که وفا بقول خود و عمل بمضمون این آیه نکردند مگر هفت کس سلمان و ابوذر و عمار و مقداد بن اسود کندی و
جابر بن عبد الله انصاری و غلامی از رسول الله صلعم و زید بن ارقم و من یقترف حسنة و هرکه کسب کند حسنه را که آن محبت و
مودت اهل بیت رسالت پناه است چنانکه بصحت رسیده که سید شباب اهل الجنه حسن بن علی علیهما السلام در خطبه خود فرمودند

امراو الحسنه مودتنا اهل البیت وفی مجمع البیان ذکر ابو حمزة الثمالی عن السدی انه قال اقتراف الحسنة المودة لآل محمد
علیهم السلام بنا بر این حاصل حسنه در این آیه مخصوص مودة اهل بیت رسولست صلی الله علیه و آله و قاضی ناصر الدین بیضاوی حسنه را اعم از مودت آل رسول
و غیر آن گرفته و گفته که ومن یقترف حسنة ای ومن یکتسب طاعة سیما حب آل الرسول صلی الله علیه و آله تعجب در اینست که با آنکه ابو بکر ره
کرحق فاطمه زهرا علیها السلام که بود از او انتزاع کرد و خلافت را که حق آل رسول صلی الله علیه و آله بود غصب نمود قاضی ناصر الدین تفسیر
مطابق آورده که قیل نزلت هذه الآیة فی ابی بکر و مودته لهم سبحان الله تعصب و بیحیائی بالاتر ازین نخواهد بود که شخصی حق
کسی را بگیرد و غصب حق او نماید بوجه مختلف و مودت او دعوی کنند که این قبیل شخصی محب آنکس است نزد فیها حسنا زیاد کردیم
برای صاحب آن حسنه نیکوئی را یعنی که ثواب آن حسنه را مضاعف گردانیم و مضموم کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت در تفسیر ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا چنین فرمودند که من تولی الاوصیاء من آل محمد و اتبع آثارهم
فذاک یزیده ولایة من مضی من النبیین والمؤمنین الاولین حتی تصل ولایتهم الی آدم علیه السلام یعنی کسی که تولی کند با اوصیا
از آل محمد و تابع آثار ایشان گردد آن تولی زیاد میکند ولایت انبیا و مؤمنین را که گذشته اند تا آنکه میرسد ولایت او با دم
علیه السلام حاصل اینست که مودت اوصیا محمد صلی الله علیه و آله لازم دارد مودت انبیا و مؤمنین سابق را و مودت اینها مقبول نیست مگر با حاصل نسبت
بدون مودت این اوصیا پوشیده نماند که این حدیث دلالت دارد بر آنکه یزید له بیاء غیبت سبب خیر بنون متکلم خوانده بعضی
قراء انجیل قرائت کرده اند و در این صورت فاعل یزید ضمیر راجع به اقتراف حسنه خواهد بود که بمعنی تولی با وصیا است ان الله غفور
شکور بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده گناهانست شکر کننده است یعنی معامله میکند با بندگان معامله شکر کننده گویا که از عبادت
بندگان منتفع میگردد یا آنکه بهره رسیده که بازاء آن شکر میکند یعنی ثواب طاعت ایشان زیاده بوجه حسن میدهد و میتواند بود که
بمعنی قبول کننده شکر باشد و در این اشاره است که حق ایه مودت آل حضرت سید مردم خواندن منافقین
که بعضی افترا بسته که محمد بر خدا میکنند و میخواهد که ما را بعد از خود ذلیل و خوار اقربای خود گرداند بنا بر این حق تعالی میفرماید که
ام یقولون افتری علی الله کذبا بلکه میگویند منافقان که افترا کرده محمد بر خدا بستی دروغ را که آن وجوب مودت اهل البیت
فان یشأ الله یختم علی قلبک پس اگر خواهد خدای تعالی مهر نهد بر دل تو و حبس وحی کند اگر تو قصد افترا بر خدا میکنی و حجر
تو مختوم القلب و محبوس الوحی هستی یقین بودیست که تو افترا نکنی بر خدای تعالی لیکن و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلماته و محو میکند خدا
باطل و افترای منافقان را و ثابت میگرداند حق را بکلمات خود که آیات قرآنیست علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر الباقر علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت فرمودند که و یحق الله الحق بکلماته یعنی بالائمة و القائم من آل محمد صلی الله علیه و آله در این آیه واو و یمح الله الباطل در خود
نوشته نشده برسم الخط و ازینجهة است که عطف بر یختم است بلکه معطوف بر یمح الله است و یحق الحق استیناف است که در و یمح الله

عطف بر یختم بود و مبالغت که و یحق الحق که معطوف بر یمح الله است نیز دان مجزوم باشد پس معلوم شد که جمله و یمح الله الباطل
معطوف نیست بر جواب شرط که یختم است بلکه آن جمله مستانفه است که بواسطه نفی افترا یافته و حاصل کلام آنکه
اگر مودت اهل بیت افترا میبود حق تعالی آن را محو میکرد زیرا که عادت الله بر آن جاری که محو باطل و اثبات حق نماید انه علیم
بذات الصدور بدرستیکه خدای تعالی دانا است بضمایر دلها در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده که بعد از آنکه جمعی از منافقین
حکم با افترا آیه مودت کردند آیه ام یقولون افتری علی الله کذبا آخر نازل گردید و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این آیه را بر ایشان
خواند پس بعضی بر آن گریه در و گفتند و مخلص از آنحضرت استند حق تعالی این آیه را نازل گردانید و هو الذی یقبل التوبة عن عباده
او است آن خدای تعالی که بمحض فضل خود قبول میکند توبه را از بندگان گناهکار خود و یعفوا عن السیئات و در میگذرد بمجرد
توبه از بدیها که کرده اند بعضی نیستند و یعلم ما تفعلون و میداند خدای تعالی آنچه را که شما میکنید اصل سنت دوم

وسنة غیر فرضها

شارح کشف الاشارات است با آنکه سنت مشهور در نوافل یومیه است که دو
رکعت نافله فجر و هشت رکعت نافله ظهر و هشت دیگر نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت وتیره نشسته که یک رکعت
حساب میشود و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر که مجموع سی و چهار رکعت باشد که تا اینه دو شود
تعبیر از آن داده بنا بر آنکه در شب و روز هفده رکعت نماز واجب است دو رکعت نافله فجر و چهار رکعت نافله ظهر و چهار دیگر نافله
عصر و دو رکعت نافله مغرب و دو رکعت نافله عشا و همچنین تعبیرات دیگر در وضو و غسل و اذان و اقامه داده اند که از جهت
کثرت شهرت بمنزله تواتر شده انتهی و فقیر گوید که سنت در لغت کار یست که شخص آن را کند بقصد آنکه دیگران نیز عمل آن
کنند و میان ایشان مستمر شود شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره آل عمران گفته که السنة الطریقة المجعولة لیقتدی بها
ومن ذلک سنة رسول الله صلی الله علیه و آله قال لبید شعر من معشر سنت لهم آباؤهم ولکل قوم سنة و امامها و اصل السنة
الاستمرار فی جهة یقال سن الماء اذا صبه حتی یفیض من الاناء و سن السکین بالمسن اذا امره علیه لتحدیده
و منه السن واحد الاسنان لاستمرارها علی منهاج والسنان لاستمراره فی الطعن و السانن المستمر فی الطریق
انتهی ملخصا و ابن اثیر در نهایه گفته که قد تکرر فی الحدیث ذکر السنة و ما تصرف منها و الاصل فیها الطریقة و السیرة
بعد از آن گفته که و منه الحدیث انه نزل المحصب و لم یسنه ای لم یجعله سنة یعمل بها و قد یفعل الشیء لسبب خاص فلا یعم
غیره و قد یفعل لمعنی فیزول ذلک المعنی و یبقی الفعل علی حاله متبعا کقصر الصلوة فی السفر للخوف ثم استمر القصر مع عدم
الخوف انتهی ملخصا و در عبارت متشرعه سنت در چند معنی مستعمل شده یکی مقابل کتاب چنانچه ارباب اصول فقه میگویند که از جمله ادله
کتاب و سنت است دوم در مقابل واجب چنانچه میگویند که روزه شعبان سنت است و روزه ماه رمضان واجب است سوم در مقابل فریضه بمعنی

آنچه ثبوت آن مفهوم از منطوق قرآن است و بیان آن در احادیث معتبره بهم رسیده چنانچه در کتاب خصال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که
لا یعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والرکوع والسجود ثم قال علیه السلام القراءة سنة والتشهد سنة والتکبیر سنة
ولا تنقض السنة الفریضة و بنا بر اول آنچه سنت [illegible] شده و آنچه شیخ بهاء الدین علیه الرحمة در زبدة الاصول [illegible]
از ارادات فارغ دیده نیست که هی قول النبی صلی الله علیه و آله او فعله او تقریره غیر قرآن [illegible] یعنی سنت کلام پیغمبر یا فعل یا تقریر
اوست در حالی که آنها قرآن و از افعال عادیه نباشند مثل اکل و شرب و خواب و بنا بر ثانی سنت عبارت است از آنچه
فاعلش مستحق ثواب گردد اما تارکش مستحق عقاب نشود پس مساوی مندوب مصطلح فقها است و بنا بر ثالث سنت عبارت است از
آنچه رجحان فعل آن منطوق قرآن نباشد خواه عقابی بر ترک آن باشد و خواه نه پس اعم است از مندوب و واجب مصطلح فقها
و لهذا امام علیه السلام قراءت و تشهد و تکبیر را که واجب مصطلح اند سنت نامیده و در ایجاب اعاده مخالف طهارت و وقت و قبله
و رکوع و سجود کرده از آنکه سه تای اول در صریح قرآن مذکور است بخلاف پنج تای آخر و بعد از آن فرموده که اخلال
بهیچ یک از سنتها باعتبار اینکه منطوق قرآن نیستند باعث نقص اصل نماز که آنچه ثبوت آن منطوق قرآن است نمیشود و منافات
ندارد با وجوب بعضی از آنها بوجوهی که مذکور است در مظان و چون ائمه [illegible] تغییر سنت بهمه معانی نموده اند چنانچه با [illegible]
تتبع معلوم میشود بنابرین حمل سنت در این مقام بر هر یک از این معانی جایز است بلکه اراده مجموع آنها نیز از آن ممکن است
بنا بر یکی از اصح آنست که هرگاه لفظی مستعمل شود و احتمال معانی متعدده داشته باشد خواه مشترک باشند در آنها و خواه در بعضی
حقیقت و در بعضی مجاز باشد و امتناع معنی جمعی با هم نداشته باشند اراده کل آنها از آن لفظ جایز است چنانچه شیخ طوسی
رحمه الله در عدة الاصول تصریح بآن فرموده و عبدالرحمن اسنوی در شرح منهاج بیضاوی گفته که انه مذهب شافعی و
قاضی [illegible] است که از علمای عامه اند و بیان قولین [illegible] در [illegible] اصل [illegible] نماند که آنچه شارح نقل کرده
تغییر سنت [illegible] احمد حنبل [illegible] کمیت و مقدار و مواقیت [illegible] بعض [illegible] در روایت لیل و نهار و بعضی
دیگر [illegible] قایل شده اند بلکه [illegible] بعضی روایت [illegible] نیز تغییر سنت پیغمبر [illegible] داده اند چنانچه علامه
رحمه الله تعالی نقل کرده که ابو حنیفه قایل شده بهمین که نماز وتر فرض است با اینکه استحباب آن ثابت است نتوانند که معلوم [illegible]
نیست و از جمله احادیث دال بر آن [illegible] اعرابی است که بخدمت حضرت پیغمبر [illegible] رسید و از [illegible] اسلام پرسید آنحضرت فرمود که خمس
صلوات فی الیوم واللیلة فقال هل علی غیرها فقال لا الا ان تطوع الحدیث و غیر از [illegible] ارکان اسلام پنج نماز [illegible] در روز
و شب بعمل آورد و [illegible] اما بر من [illegible] نماز [illegible] آنحضرت فرمود که نه مگر اینکه نمازی بعنوان تطوع و استحباب [illegible]
و از جمله تغییرات [illegible] است [illegible] علامه رحمه الله تعالی نقل کرده که مذهب ابو حنیفه و شافعی استحباب

تسطیح قبور و سواد ساختن آنهاست و بعضی از شیعیان گفته که هر چند تسطیح آنها مستحب است اما چون شعار روافض شده [illegible]
[illegible] ساختن آنها کرده اند و قاضی نور الله مرقده برای تأیید و تأکید سخن علامه نقل کرده که غزالی در کتاب
وسیط گفته که [illegible] مستحب [illegible] لکونها تدعیه شعار الروافض منها الجهر بالبسملة و تسطیح القبر
و التختم بالیمین یعنی منع نمی شود در زمان ما از چند مستحب شرعی بسبب اینکه آنها شعار رافضیان است یکی بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم
در نماز خواه جهریه باشد و خواه اخفاتیه و دیگری تسطیح قبر است و دیگری انگشتر در دست راست کردن [illegible] نقل کرده که زمخشری
در کتاب محاضرات آورده که حلقه انگشتر پیغمبر [illegible] نقره و نگینش عقیق و آن را در دست راست میکرد و بالجمله آنحضرت
انگشتر [illegible] نمود که [illegible] نامه بپادشاه روم مرقوم فرمود و عرض شد که تا نامه مهر نشود [illegible] قبول نمیکنند لهذا
بآن انگشتر مهر بر آن گذاشت و بعد از آن خود بدست راست میداشت و اول کسی که فی الحقیقت این سنت را تغییر نمود [illegible]
انتهی و از جمله تغییراتی که در سنن پیغمبر [illegible] واقع شده آداب نماز ابی حنیفه است که مشتمل بر بدعتهای شنیعه است علامه رحمه الله
نقل کرده که مذهب او اینست که جایز است نماز باین دستور که تخفیف وضو بکند با نبیذ خرمای مغصوب بی عکس ترتیب
مالوف باین روش که اول پاها را بشوید و بعد از مسح سر و تشبیک دستها رو را بشوید و بعد از آن در [illegible] مغصوب
مشغول نماز شود در حالی که پوست سگ پوشیده و پاره از گوشت آن بدست گرفته باعتبار اینکه سگ را [illegible]
نمیدانند و معهذا [illegible] باشد پس بفارسی تکبیر نماز گوید و بجای سوره مدهامتان که یک آیه است بفارسی
بخواند و بهمان اکتفا کنند و بعد از آن سر خود را قدری بزیر اندازد بقصد رکوع و ذکری در آن نخواند اصلا و [illegible]
در آن نگرفته بر همان حال بسجود رود و هرگاه اصلا سر از رکوع بر ندارد و بعد از آن [illegible]
فرود و [illegible] سجده تمام کند و در سجده نیز ذکری نخواند و [illegible] سجدتین سر از سجده بر ندارد و بعد از آن [illegible]
ثانیه را نیز بدستور مسطور بعمل آورده تشهد نخواند و بجای سلام بادی از خود جدا کند و [illegible] مذهب
شافعی اینست که خروج از نماز بغیر سلام نمی باشد [illegible] سنت پیغمبر [illegible] که مشهور و در صحاح مذکور است که حضرت پیغمبر
فرمود که مفتاحها التکبیر و تحلیلها التسلیم یعنی چنانچه تکبیر رکنیت از ارکان تسلیم نیز رکنیت مثل آن و مذهب
ابی حنیفه اینست که اکمال صلوات پیغمبر [illegible] که در آخر تشهد آخر است مخیر است در خروج از نماز و چون خروج از نماز
عبادت نیست پس بهیچ وجه واقع شود کافیست و ابو حنیفه [illegible] گفته که اخراج ریح بجای تسلیم میتوان کرد بلکه جمعی
بر آن رفته اند [illegible] و سایر آداب نماز ابی حنیفه هر کدام وجهی دارد و قاضی نور الله مرقده گفته که از جمله جمعی که [illegible]
فتوای ابو حنیفه را در مسئله سلام اعلام کرده اند القفال شافعیست که در شرح [illegible] گفته که قال ابو حنیفه اذا قعد فی

... الصلوة قبل التشهد ثم خرج منها بما ينافيها من سلام وكلام او حدث ... قيام او فعل ... ذلك ...
... در مقام ... تو را ... گفت و بعضی از ... ابوحنیفه را در نماز نقل کرده و بعد از آن این حکایت را آورده که سلطان محمود
سبکتگین مذهب ابی حنیفه را داشت و همت بر تحقیق مذهبی ... و حنفی مقرر کرده بود که فضلا
استماع احادیث ... استادان خود در حضور ... میکردند و او می شنید پس اکثر آنها را موافق مذهب شافعی ...
[illegible]

ورسوم منعوها

[illegible]

... بدل منعوها قطعوها ... التفات رسوم ... از ... صاحب مجمع البحرين
نقل کرده پس ممکنست که مراد ... این ... که ... رسوم بود ...
[illegible]

وأحكام عطلوها

[illegible]

وأرحام قطعوها

[illegible]

فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم چنانچه ظاهر میشود از آنچه در کتاب روضه کافی وارد و موضع از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که عمر بن خطاب بر خورد بحضرت علی علیه السلام و گفت تو بودی که آیه بایکم المفتون را میخوانی در حالی که تعریض
بمن و بیار من که ابی بکر است میکنی باعتبار غلطها که صادر شده از ما در فتوی و قضا فقال الا اخبرک بآیة نزلت
فی بنی امیة فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم وتتمه آیه اینست که اولئک الذین لعنهم الله
فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی پس حضرت علی علیه السلام فرمود که آیا خبر ندهم ترا بآیتی که در مذمت بنی امیه نازل گردیده و ترجمان آن آیه
اینست که آیا پس قرار خود داده اید که اگر متحمل خلافت پیغمبر صلعم شوید اینکه فساد کنید در زمین بقضا و فتوای ناحق و پاره پاره کنید
خویشان رسول الله صلعم را که در میان شما اند اینجماعت منافقان که از فساد و تقطیع رحم میکنند آنجماعتند که لعنت کرده است ایشان را
خدا پس کر گردانید گوشهای ایشان را و کور ساخته دیدهای دلهای ایشان را پس عمر گفت که دروغ گفتی بنو امیه
کننده تر اند رحم را از تو ولیکن تو ابا داری از هر چیزی مگر از دشمنی بنی تیم که قبیله ابی بکر و بنی عدی که قبیله عمر است
مخفی نماند که ترجمه آیه بر نوحه مذکور موافقست با آنچه استاد قدس سره در شرح کتاب الروضه افاده کرده و مبنی بر اینست که
بنو امیه صاحب فعل مذکور شده و مقصود از ارحام در مقام خویشان پیغمبر صلعم باشند که مذکور اند در آیه و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله بس اضافه آن بمخاطبین باد فی ملابست باشند پس خویشی واقعی را لازم ندارد اما در
کتاب العنة کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بفرزند خود فرمود ...
و از انجمله فرمود که ... مصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله عز وجل فی ثلث مواضع قال الله
عز وجل فهل عسیتم ان تولیتم ... حاصل معنی اینکه از مصاحبت کسی که قطع رحم میکند احتراز باید نمود از آنکه خداوند عالمیان او را در سه جا
از قرآن لعنت فرموده و از انجمله است آیه فهل عسیتم الی آخره و استاد قدس سره در شرح آن بعنوان احتمال گفته که تقطیع ارحام
خود ایشان عبارتست از انکه حکم بانکه اماطلاق لازم نیست که از اولوا الارحام باشد و باین سبب اولاد خود را وصی خود نکردند و انچه در
آیه سوره احزابست که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و توضیح آن شده در شرح حدیث دوم باب تفسیر
کتاب الحجه و در نهج البلاغه چنین است که اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی انتهی ملخصا و فاضل الاسجی در تفسیر
فهل عسیتم ان تولیتم گفته که میتواند بود که در مقام معنی اعراض باشد نه بمعنی ولایت و امارت یعنی از شما میآید که اگر اعراض از دین
خود کنید و از دین اسلام برگردید آنکه طریقه جاهلیت را پیش گیرید که آن فساد است در زمین و قطع نمودن رحم و غارت مسلمین
مرویست که این آیه در شان بنی امیه نازل شده که غصب خلافت نموده مراعات صله رحم که حضرت ظاهر بود میانه بنی امیه و بنی هاشم نکردند
و قطع نسبیه ظاهری کردند انتهی ملخصا و در نهج البلاغه در ذیل بعض کلام آنحضرت علیه السلام فی معنی طلحه والزبیر چنین است که اللهم انهما قطعانی

رحمی و ظلمانی و نکثا بیعتی الی و از جمله قطع رحم آنچه بنو امیه در واقعه کربلا کردند چنانچه در ملهوف مذکور است که در روز
محرم شمر ذی الجوشن علیه اللعنه رحمانات بعد از حضرت امام حسین علیه السلام و گفت این بنو اختی عبد الله و جعفر و عباس و عثمن
یعنی خواهرزادگان من کجایند که پسران ام البنین اند پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که جواب او را بگوئید هر چند که فاسق است
چه او بعضی خالوهای شما است بعد از انکه جواب دادند شمر بایشان داد امان دادی و امانی نمیدهی که دستان حبل المتین
حضرت امام حسین علیه السلام بر دارند و قلاده تقلید یزید پلید را بر گردن خود گذارند در ان وقت عباس بنا بر عقیدت اخلاص اساس
بلعین شمر و یزید پرداخته و آمد و در ان معرکه بلوا کجا دل بجانان خود را آواره ساخت و در روز عاشورا محرم انگروه از
ستم لعین بنیزه و تیر و ضرب خنجر و شمشیر اجساد اولاد عالی نژاد پیغمبر صلعم را پاره پاره کردند و اطفال و عورات ایشان را چون
اسیران ترک و روم بر شتران سوار نموده شهر بشهر بردند

وبیعة نکثوها

بیعت بمعنی عهد بستن و التزام اطاعت کسی است یعنی که آنکس بعهد خود را
از بیع بمعنی فروختن گویا کسی که بیعت میکند خود را میفروشد و نکث بنون و ثاء مثلثه بمعنی شکستن است و آن اشاره است
بحکایت طلحه و زبیر که بعد از عثمان ایشان اول بار با علی علیه السلام بیعت کردند بدون الزام و اجبار و باختیار خود
نقض آن بیعت نمودند قبل از سایر اشرار با آنکه در اول کار حضرت علی علیه السلام برای اتمام حجت اظهار کراهت از آن مینمود
چنانچه در نهج البلاغه مذکور است و منقول است که دعونی والتمسوا غیری فانا مستقبلون امرا له وجوه والوان لا تقوم له القلوب
ولا تثبت علیه العقول وان الافاق قد اغامت والمحجة قد تنکرت واعلموا انی ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم ولم
اصغ الی قول القائل وعتب العاتب وان ترکتمونی فانا کاحدکم ولعلی اسمعکم واطوعکم لمن ولیتموه امرکم وانا لکم وزیرا
خیر لکم منی امیرا حاصل معنی اینکه مرا واگذارید و طلب مردی دیگر کنید چه بدرستی که ما در پیش داریم کاری را که هر روز روی و رنگی
بهم میرساند و دلها بر ان استوار نمینماید و عقلها در آن ثبات نمیورزد و بدرستی که اطراف ابرهای تاریکی ظلم اشرار اثر دارد
و راه راست بسبب ناهمواری ایشان ناهموار و دشوار شده و بدانید اینکه اگر من اطاعت شما کنم و راضی باین بیعت شوم خواهم
واداشت شما را بر آنچه خود میدانم و سخن مردم را گوش نمیکنم و از اعتراض و عتاب مردم پروا ندارم و اگر مرا بحال واگذارید پس مرا نزد
اطاعت مثل خود خواهید دید و شاید که من سخن شنوتر و اطاعت کننده تر باشم برای کسی که شما او را امیر کنید و من برای
شما وزیر باشم بهتر از انکه برای شما امیر باشم و در انمقام مردم سخنان میگفتند و اصرار در بیعت او را اظهار میکردند پس آنحضرت شرطی
چند بر گردن ایشان گذاشت و تفسیر ترجمه انها را طلب للاختصار اینجا بگذاشت بعد از ان قبول بیعت ایشان فرمود و اول کسی که
بیعت نمودند طلحه و زبیر بودند و اتفاقا اول کسی که با هم بیعت شکستند و آن بیعت را شکستند طلحه و زبیر بودند و چون عزم خروج

فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم چنانچه ظاهر میشود از آنچه در کتاب الروضه کافی وارد شده و موضوع از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که عمر بن خطاب برخورد بحضرت امیر علیه السلام و گفت تویی که آیه بایکم المفتون را میخوانی در حالی که تعریض
بمن و بیار من که ابی بکر است میکنی باعتبار غلطها که صادر شده از ما در فتوی و قضا فقال افلا اخبرک بایة نزلت
فی بنی امیة فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم و تتمه آیه اینست که اولئک الذین لعنهم الله
فاصمهم واعمی ابصارهم پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که آیا خبر ندهم ترا بآیتی که در مذمت بنی امیه نازل گردیده و ترجمه آن
اینست که آیا پس امید دارید بخود داد بدکه اگر متحمل خلافت بشوید اینکه فساد کنید در زمین بقضا و فتوای ناحق و پاره پاره کنید
خویشان رسول الله را که در میان شما اند ایشان جماعتی اند که فساد و قطع رحم میکنند ایشان جماعتی اند که لعنت کرده است ایشانرا
خدا پس کر گردانیده گوشهای ایشانرا و کور کرده دیدههای دلهای ایشانرا کور ساخته پس عمر گفت که دروغ گفتی بنو امیه بهتر
میکنند صله رحم را از تو ولیکن ترا عداوت است با ایشان مگر از دشمنی بنی تیم که قبیله ابی بکر و بنی عدی که قبیله عمر است [illegible]
معنی آنکه ترجمه آیه بر این وجه موافق است بآنچه استاد قدس سره در شرح کتاب الروضه افاده کرده و مبنی بر [illegible]
بنو امیه صاحب قتل [illegible] شده و مقصود از رحام در این مقام خویشان پیغمبر باشند که مذکور شدند در آیه واولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله [illegible] آن بمجاز طلبی یا دنی ملابست باشند پس خلیفه واقعی بالاتر نظر دارد اما الله
[illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام منع فرمود از مصاحبت جمعی که اینها را لعنت کرده
در کتاب فرموده که آیا مصاحبه القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله عز وجل فی ثلث مواضع قال الله
عز وجل فهل عسیتم الی آخره حاصل معنی آنکه از مصاحبت کسی که قطع رحم میکند احتراز باید نمود از آنکه خداوند عالمیان او را در سه جا
از قرآن لعنت نموده از آنجمله است آیه فهل عسیتم الی آخره استاد قدس سره در شرح آن بعنوان احتمال گفته که تعطیل ارحام
خود شان عبارتست از اینکه حکم ما را که ملحق الارحام است از اولو الارحام یا آنکه [illegible] اولو القربی را و حق ایشانرا انکار کردند و اشاره الی
آیه سوره احزابست که واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و توضیح آن شده در شرح حدیث دویم باب [illegible]
کتاب الحجه و در نهج البلاغه چنین مرویست که اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی انتهی مختصرا و فاضل الاسیجی [illegible]
فهل عسیتم [illegible] گفته که متولی تولی در این مقام معنی اعراض باشد نه بمعنی ولایت و امارت بعنی از شما امید است که اگر اعراض از دین
خود کنید [illegible] اسلام بر گردید بسوی طریقه جاهلیت از اینکه در آن فساد است در زمین و قطع نمودن صله رحم و مشاجرت [illegible]
مرویست که این آیه در شان بنی امیه و بنی هاشم نازل شده که [illegible] نمودند بحکم بحکم جاهلیه میان بنی امیه و بنی هاشم [illegible]
و قطع صله ظاهر کردند انتهی مختصرا و در نهج البلاغه مذکور است که در کلام آنحضرت در معنی طلحه و الزبیر چنین مرویست که اللهم انهما قطعانی

رحمی و ظلمانی و نکثا بیعتی الی آخره و از جمله قطع رحم بنو امیه آنچه بنو امیه در واقعه کربلا کردند چنانچه در ملهوف مذکور است که در روز دهم
محرم شمر ذی الجوشن علیه اللعنه نزدیک اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام آمد و گفت این بنو اختی عبد الله و جعفر و عباس و عثمان
یعنی خواهرزادگان من کجا یند که باین ملاقاتم کنند پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که جواب او را بگوئید هر چند که فاسق است چه
او بعض خالوهای شماست بعد از آنکه جواب دادند شمر گفت ایشانرا امان میدادم بایشان شما که دست از حبل المتین متابعت
حضرت امام حسین علیه السلام بردارید و قلاده تقلید یزید پلید را بر گردن خود گذارید در این وقت عباس بنا بر عقیدت اخلاص اساس
بلعن شمر و یزید پرداخت و آنمرد و در امنگونه نمودن امان بجانب لشکر خود شتافت آواره ساخت و در روز دهم محرم انکر دکار
ستم بطعن نیزه و تیر و ضرب خنجر و شمشیر اجساد اولاد عالی نژاد پیغمبر را پاره پاره کردند و اطفال و عورات انبیا را مثل
اسیران ترک و روم بر شتران سوار نموده شهر بشهر بردند

اصل هفتاد و ششم

و بیعة نکثوها

بیعت بمعنی عهد بستن و التزام اطاعت کسی است بنحوی که آنکس بعهد خود دانست
از بیع بمعنی فروختن گویا کسی که بیعت میکند خود را میفروشد و نکث بنون و ثاء مثلثه بمعنی شکستن است از بیمان است چنانچه
گفته اشاره است بحکایت طلحه و زبیر که بعد از عثمان ابتدا اول بار با علی علیه السلام بیعت کردند بعنوان التزام و اجبار نه باختیار خود
نقض آن بیعت نمودند قبل از بسیار اشتراریا اینکه در اول کار حضرت علی علیه السلام بعهد دی تمام حجت المقدار کراهت از آن مینمود
چنانچه در نهج البلاغه مذکور است مینمود که دعونی والتمسوا غیری فانا مستقبلون امرا له وجوه والوان لا تقوم له القلوب
ولا تثبت علیه العقول وان الآفاق قد اغامت والمحجة قد تنکرت واعلموا انی ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم ولم
اصغ الی قول القایل وعتب العاتب وان ترکتمونی فانا کاحدکم ولعلی اسمعکم واطوعکم لمن ولیتموه امرکم وانا لکم وزیرا
خیر لکم منی امیرا حاصل معنی آنکه مرا واگذارید و طلب مردی دیگر کنید چه بدرستی که ما روبروی داریم کاری را که هر روز روی و رنگی
بهم میرساند و دلها بران استوار نمیماند و عقلها بر آن ثبات نمیورزد و بدرستی که اطراف افکار از تاریکی ظلم استتار کرده
و راه راست بسبب بی هواهای ایشان نابدار دشوار شده و بدانید اینکه اگر من اطاعت شما کنم و راضی باین بیعت شوم خواهم
داد سختیها را با راه آنچه خود میدانم و سخن مردم را گوش نمیکنم و از اعتراضهای مردم پروا ندارم و اگر مرا بحال واگذارید من ایز در
اطاعت مثل یکی خواهید دید و شاید که من سخن شنو تر و اطاعت کننده تر باشم برای کسی که شما او را امیر کنید و من برای
شما وزیر باشم بهتر از آنکه برای شما امیر باشم و در این مقام مردم سخن میگفتند و اصرار بر بیعت او را اظهار میکردند پس آنحضرت
عذر بر کردن ایشان گذاشت و بقیه ترجمه ایشان را طلب الاختصار این بگذاشت بعد از آن قبول بیعت ایشان فرمود و اول کسی که
بیعت نمودند طلحه و زبیر بودند و اتفاقا اول کسی که با هم نکوبستند و آن بیعت را شکستند طلحه و زبیر بودند و چون عزم خروج

برآنحضرت جمع شوند حضرت در مقام احتجاج با ایشان نامه نوشت و این کلمات از آن جمله است که اما بعد فقد علمتما وان کتمتما
انی لم ارد الناس حتی ارادونی ولم ابایعهم حتی بایعونی وانکما ممن ارادنی وبایعنی وان العامة لم تبایعنی لسلطان غالب
ولا لعرض حاضر فان کنتما بایعتمانی طائعین فارجعا وتوبا الی الله من قریب وان کنتما بایعتمانی کارهین فقد جعلتما
لی علیکما السبیل باظهارکما الطاعة واسرارکما المعصیة خلاصه معنی اما بعد از حمد و صلوات دانسته اید شما ای طلحه و زبیر هر چند که
پنهان خواهید کرد این که من اراده نکردم مردم را تا وقتی که ایشان اراده من کردند و بیعت نکردم با ایشان تا اینکه ایشان با من
بیعت کردند و بدرستی که شما از جمله بودید که اراده من نمودند و طریق بیعت با من پیمودند و میدانید این را که عامه مردم بیعت نکردند
با من برای پادشاهی که غصب حق دیگری در ضمن آن شود و نه برای حرص یا متاعی علی اختلاف النسخ که حاضر باشد پس اگر بیعت کرده اید
با من برضای خود که در دل آن را خوش نموده بودید پس حالا از این عزم باطل که جنگ با من است برگردید و توبه و بازگشت بجانب خدا کنید در زمانی
که از نزدیک می باشد و اگر در آنوقتی که بیعت کردید نفاق ورزیدید پس برای من راه اعتراض بر خود گشودید از اینکه ظاهر
میشود که شما در آنوقت منافق بودید فرمانبردار برآمدید و نافرمانی را پنهان نمودید بالجمله بعد از آنکه حضرت امیر علیه السلام از گشتن
طلحه و زبیر از جنگ و عزم ایشان مایوس گردید شکایت کرد بخداوند حمید مجید چنانچه نقل شده در نهج البلاغه در ذیل ومن کلام له علیه السلام
فی معنی طلحة والزبیر باین کلام معجز نظام که اللهم انهما قطعانی وظلمانی ونکثا بیعتی والبا الناس علی فاحلل ما عقدا
ولا تحکم لهما ما ابرما وارهما المساءة فیما املا وعملا حاصل ترجمه اینکه خدایا بدرستی که طلحه و زبیر قطع رحم من کردند
و بظلم خاطر مرا خستند و بیعت مرا شکستند و علم خروج بر من افراختند و مردم را بر جنگ با من حریص ساختند پس بگشا آنچه را که
ایشان گره کردند و استوار مکن آنچه را که ایشان باعتقاد خود استوار نمودند و بنما بایشان بدی را در آنچه آرزو کردند و بجا آوردند
و بیان قطع رحم ایشان گذشت در اصل [illegible] اصل بیست [illegible]

ودعوی ابطلوها

شارح گفته اشارتست بدعوی خلافت یا فدک و خمس و امثال اینها که مخالفان التفات بهیچکدام ننمودند و هر یک را بنحوی باعتقاد
باطل نمودند و در اصل [illegible] سیوم گذشت که فاطمه علیها السلام در باب فدک دعوی نحله نمود با اینکه بینه [illegible] ابوبکر
مطالبه آن کرد حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و ام ایمن را شاهد آورد و ابوبکر لعین هیچکدام را قبول نکرد و حکایت خمس در
اصل پنجاهم گذشت اصل [illegible]

وبینة انکروها

بینة عبارتست [illegible] باطل [illegible] مثل شاهد عادل و مثل معجزه و مثل النصوص صریحه صحیحه از آیات و روایات
چنانچه ظاهر میشود از آنچه شیخ طبرسی رحمه الله تعالی در تفسیر سوره انعام گفته و در اینجا شارح اشارت کرده باینکه چون فاطمه علیها السلام
در باب فدک ادعا میکرد که پیغمبر صلی الله علیه وآله آنرا بمن بخشید ابوبکر قبول نکرده از او بینه و شاهد طلبید پس علی علیه السلام شاهد آورد و ابوبکر رد نمود

الثانی از کتب [illegible] فضیلت شهادت [illegible] میشود انتهی و فقیر گوید که بیان بینه فاطمه علیها السلام بوجهی دیگر گذشت در اصل
و تفصیل حکایات [illegible] مذکور شد در اصل چهل و هشتم و ممکنست در اینجا که مراد به بینه ادله و نصوص باشد از قرآن و حدیث که
اهل دهانت بواسطه [illegible] در نص علی علیه السلام [illegible] انکر [illegible] مخالفان انکار آن نصوص نمودند [illegible]
[illegible] چنانچه ظاهر میشود که سخن فضل بن روزبهان و در اصل چهل و هشتم گذشت که علامه علیه الرحمه گفته طریق [illegible]
امام نزد شیعه بالنص است یا بمعجزه و فضل بن روزبهان در انتقام گفته که ابوبکر از سقیفه [illegible] بیعت [illegible] جمیع
انصار بجز سعد بن عباده که صاحب [illegible] بود و بعد از شش ماه از وفات [illegible] و بادی در آن بیعت عمر بن خطاب [illegible]
متابعت او کردند و بعد از این گفته کما بایعه بلا جدال وتردد ومباحثة ولو کان للانصار سمعوا من رسول الله صلی الله علیه وآله النص
علی خلافة علی علیه السلام فلم لم یجعلوه حجة علی ابی بکر ولم یدفعوا خلافته بهذه الحجة اکانوا یخافون من ابی بکر وعمر
وهم کانوا فی عقر دارهم وقد اجتمعوا لنصب الامام من قومهم وکانوا زهاء الف او زیادة وقالوا بعد المباحثة
منا امیر ومنکم امیر فلم لم یقولوا یا ابا بکر یا عمر ان العهد لم یبطل وان رسول الله صلی الله علیه وآله فی غدیر خم نص خلافة علی
فلم یبطلون قول رسول الله صلی الله علیه وآله ولم لم یتشبثون بقوله وکان اقل فائدة هذه المباحثة دفع البیعة عن انفسهم [illegible]
احد من الامامیة ان یدعی ان الانصار قالوا یوم السقیفة هذا القول فیا معشر العقلاء تأملوا هل یمکن وجود النص
فی محضر جمیع الناس ولم یحتج الانصار وهل یمکن ان الانصار الذین نصروا الله ورسوله وتبوؤا الدار والایمان وانکروا
عداوة العرب وقتل الاشراف فی نصرة رسول الله صلی الله علیه وآله کانوا ساکتین فی وقت المعارضة ولم یذکروا النص اصلا ومع ان
عمر وابا عبیدة الزموهم بقوله الائمة من قریش فلم لم یقولوا الامامة لعلی بنص من رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم
والعاقل المنصف لو تأمل فیما قلنا من سکوت الانصار وعدم الاستدلال فی دفع بیعة ابی بکر بالنص علی علی علیه السلام
یجزم بعدم النص من رسول الله صلی الله علیه وآله علی احد حاصل آنکه بیعت کرد عمر با ابی بکر بی مضایقه و ترددی و مباحثه که در میان مردم بود
و اگر انصار از رسول خدا صلی الله علیه وآله نصی بر امامت علی علیه السلام شنیده بودند چرا در آنوقت مذکور ننمودند و چرا دفع خلافت ابی بکر بآن نص ننمودند
مگر از ابی بکر و عمر میترسیدند و حال آنکه جمعیت ایشان برای نصب امام بود و ایشان مقدار هزار کس یا بیشتر بودند و در
اثنای مباحثه مهاجرین و انصار با هم گفتند که از ما امیری تعیین میکنیم و از شما نیز امیری قرار میدهیم پس چرا در آنوقت نگفتند
که ای ابوبکر و ای عمر از زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بسیار وقت نگذشته و پیغمبر صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم نص بر امامت علی علیه السلام کرده پس چرا قول او را
باطل میکنید و چرا تابع فرمان او صلی الله علیه وآله نمیشوید و کمتر فایده این مباحثه این بود که دفع بیعت از قائلین اصول میشد و کسی از امامیه جرأت
نکرده که ادعا کند این که انصار در روز سقیفه چنین قولی گفتند پس ای گروه عقلا تأمل کنید در [illegible]

نقض در نزد جمیع مردم باشد و بخاطر انصار رسیده باشد یا ممکن است که جمعی که آنحضرت خطاب و سؤال نموده اند و در سرای بیعت و سرای ایمان کم [illegible]

و این طبیعت علی ما فی التفاسیر جاکرفته و عداوت عرب و قتل اشراف را در آنحضرت رسول متحمل شنیده در چنین وقت ساکت

شوند و اصلا نقض را مذکور نکنند یا اینکه عمر و ابو عبیده الزام البیان کردند که پیغمبر صلعم فرموده که ما اهل البیت ... [illegible]

از قریش میباشند پس چرا نگفتند که امامت مخصوص علیست علیه السلام بمقتضای نقض جلی و عاقل منصف بعد از این تکلمات تامل کند

بعدم نقض حاصل میشود و قاضی نور الله مرقده گفته در جواب این نقل فاضل سخنی چند یکی اینکه ادعای بیعت جمیع انصار مگر سعد بن

عباده در روز سقیفه دروغ است بجند وجه از الجمله آنست که ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب فی معرفة الاصحاب در ترجمه ابی بکر

نقل کرده که بعضی با او در روز فوت پیغمبر صلعم در سقیفه بنی ساعده بیعت نموده اند و فردای آن روز که سه شنبه بود عامه مردم طریق

تبعیت آن بیعت را نموده اند و تخلف کرده اند از بیعت او سعد بن عباده و طایفه خزرج و فرقه از قریش دوم اینکه ابو عمر و سعد [illegible]

بعد از بیعت بوزار و قصه سقیفه و روز وحدیث استشهاد ابن عبد البر در بعضی کتب استشهادات ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه

فی معرفة الصحابه و حاصل کلام البیان در اصل مجمل که سیوم آنکه منت سیوم آنکه تشکیک در سینکه اگر نقض میبود مطلب در روز

سقیفه المنبر مشهور مدفوع است با اینکه مذکور میشد حق نشد اما در خصوص از روز منبع آن نبرد چون شد و با آن سبب نیز را در راه دنیا یا ختنند

چنانچه ارباب تواریخ نقل کرده اند که بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلعم رحلت کرد کسی بجانب جبانات لسته و خاطر اهل البیت دو [illegible]

بسبب اشتراق حسنت داشتند حضرت امیر علیه السلام از صدمه این واقعه شکست عظیم و علیه السلام در ماتم پدر بزرگوار خود نشستند و اکثر

علیهم السلام بقوت حضرت ختم المرسلین کشتند و کمال الم ابوذر و امثال اتباع حیران و گریان میکشتند با وجود این شدت [illegible] استغنا

بتجهیز پیغمبر صلعم مشغول نموده اند و مطلقاً خدعه و مکر ارباب عصبیت دنیا نمود نمودند منافقان در سنوقت فرصت غنیمت شمردند و طریق

مخالفت از التقدم سعی و اجتهاد بسیار نمودند با اینکه در زمان حیات پیغمبر صلعم آنحضرت او بیعت نموده بودند و بیان آن ظاهر و ملتحق بود

اینقدر صبر نکردند که بمقام تعزیت پیغمبر صلعم خود حاضر گردند و از انفجع مطهر حضرت کجا باشند و اهل بیت او را در انجمله دلجوئی کنند

بلکه در عوض این مراتب آن جمعیت علم مخالفت او را برافراختند و در سقیفه بنی ساعده مجمعی ساختند و آنچه بکو بهتان خود از پیغمبر صلعم شنیده بودند

شنیده انکار کنند و خود تمامی شیرینهای نفاق کمال سعی و اهتمام داشتند و چون عرصه را از دوستان خاندان پیغمبر صلعم خالی یافتند

از تشیع و بروی چند بافتند چنانچه گفتند علیه السلام بجهت تعزیت حضرت رسول گرفتار گردید مطبع شرع شریعت از اوضاع این مصیبت

کم بخشیده و ملک از تصدی خلافت و جانشینی کشیده و تنها در دنیای دار البقا خوش خرسند چون این بهم تکلمات مذکور میکردند

خزیمه بن ثابت انصاری بی نیوفوم خود و گفت حال علی علیه السلام بر این شده که با اینکه قرینه که صلاحیت این کار داشته باشد غیر او نیست

او خود مصلحت خود را در این دید پس برای این کار خلافت مگر بکنید انصار انزوا بهم اینکه مبعوث کرد کسی دیگر که بزبان و دل او دست گیرد

دگر گرفتار باشد متصدی این کار شود و انتقام زمان جاهلیت و کینه اوقات بدر و حنین را کشند لهذا از سعد بن عباده

که سید انصار بود آمده اند و در سقیفه اولاً استدعای خلافت نمودند کردند سعد بن عباده گفت این کار از من نیست بلکه

آنکسی که بنص رسول خلافت او مقرر شده مرتضی علی است قریش که از دیر زمان فرصت میدیدند چون این خبر شنیدند تعجیل

در بیعت ابی بکر کردند و سقیفه بنی ساعده رو آوردند و نفاق و عنادی که در خاطر ایشان بود بروز فرمودند و تلاش

بیعت ابی بکر نمودند در سنوقت انصار بر این کار سر اباب و عار اطلاع یافتند و بجانب ایشان کشتافتند که بعد از علی

هیچکس از مادیشما بر آنکه بکر اولویت ندارد پس امیری از شما و امیری از ما باشد و ابوبکر و اصحاب او قبول نکردند و این عذر آوردند

که پیغمبر صلعم فرموده که الائمة من قریش چه در میان شما کسی بهتر از سعد بن عباده نبود او خود امتناع از قبول این کار نمود

و متمسک او این بود که نص بخلافت دیگریست انصار نیز با این سبب احوال مردم اختلال یافت تا اینکه بشیر بن ثعلبه انصاری

از راه لجاج با سعد بن عباده بجانب قریش شتافت در سنوقت جانب قریش قوی گردید و عمر بجانب ابی بکر

دوید و دست بیعت او نهاد و بعد از آن بیعت مردم دست بهم داد و بعد از انعقاد این ماده فساد عمر [illegible]

از این کار بی بنیاد و گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها من المسلمین یعنی بیعت ابی بکر بی فکر انجام یافت بی اعتقاد

خدا تعالی مسلمانان از شر آن نگاه دارد و محمد بن جریر طبری شافعی نقل کرده که ابو علقمه گفت که گفتم بسعد بن عباده که چرا

با ابی بکر بیعت نکردی چه در حال بیعت مسلمانان نشدی گفت این سخن را از من نگاه دار رفیق الله سمعت رسول الله صلعم

یقول اذا انا مت تضل الاهواء ویرجع الناس الی اعقابهم فالحق یومئذ مع علی وکتاب الله بیده لا تتابع

احد غیره حاصل معنی اینکه قسم بخدا که شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود که بعد از فوت من مردم بهوا و هوس خود راه باطل

روند و بعد از روز حق با علی باشد و قرآن تمام در دست او باشد متابعت مکنید غیر علی را کسی ابو علقمه گوید بسعد گفتم که کسی دیگر

این خبر را غیر از تو از حضرت پیغمبر صلعم شنیده سعد گفت شنیدند مردمی که دلهای ایشان پر از کینه و حسد بود گفتم شاید آن خبر

تر از برای آن داده از سبب که میخواستی که این خلافت با تو باشد سعد قسم یاد کرد که قصد آن نداشته و اراده آن نکرده و اگر

بیعت با علی میبود سعد اول مرتبه با او بیعت مینمود انتهی کلام الطبری و بعد از آن قاضی نور الله مرقده از ابی البرکات حلبی

رحمه الله علیه نقل کرده که در روز سقیفه انصار حکایت نصوص احمد مختار را بر خلافت حیدر کرار مذکور نمودند و با ایشان احتجاج

بر ابی بکر و اعوان او مینمودند ابوبکر گفت که این نصوص واقع بود اما منسوخ گردید با آنچه پیغمبر صلعم فرمود که انا اهل بیت

کرمنا الله واصطفانا بالنبوة ولم یرض لنا بالدنیا وان الله لا یجمع لنا النبوة والخلافة حاصل معنی اینست

اینکه الله تعالی ما اهل بیت را گرامی داشت و برگزید به پیغمبری و راضی نشد برای ما دنیا را و قرار داد که جمع نکند نبوت و خلافت را

برای بعد از آنکه ابو بکر این اقرار کرد گفت عمر و ابو عبیده بتصدیق او بر خاستند و در خانه بودن حضرت علی علیه السلام و اشتغال او
بتجهیز نبی صلعم علت آن ساختند انتهی ملخصاً من کلام القاضی نور الله مرقده و فقیر گوید که ابن ابی الحدید نیز در شرح
نهج البلاغه معترف است باینکه در روز سقیفه جمعی نقل نص بر ولایت حضرت علی علیه السلام کردند و این کلام اوست که ان عمر هو
الذی وطّأ الامر لابی بکر و قام فیه حتی وقع فی صدر المقداد و کسر سیف الزبیر و کان قد اشهر سیفه علیهم
ولهذا ان ابا بکر لما صعد المنبر قام اثنا عشر رجلا ستة من المهاجرین و ستة من الانصار فانکروا علی ابی بکر
فی فعله و قیامه مقام رسول الله و بروا الاحادیث فی حق علی علیه السلام و وجوب الخلافة له لما سمعوا من المصطفی علیه
من رسول الله صلعم حتی ان ابا بکر افحم علی المنبر و لم یرد جوابا فقام عمر و قال یا لکع اذا کنت لا تستطیع ان ترد
جوابا فلم اقمت نفسک هذا المقام و انزله من المنبر و جاء فی الاسبوع الثانی و مع معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفة و
خالد بن الولید کذلک شاهری سیوفهم حتی دخلوا المسجد و علی جالس فی نفر من اصحابه فقال عمر والله یا اصحاب علی
لئن ذهب رجل منکم یتکلم بالذی تکلم به بالامس لنأخذن الذی فیه عیناه فقام سلمان الفارسی و قال سمعت
رسول الله صلعم قال بینما اخی و ابن عمی علی جالس فی مسجدی اذ وثب علیه طائفة من کلاب اهل النار
ترید قتله ولا شک انکم هم فاومی الیه عمر بالسیف فجذبه علی علیه السلام حتی جلد به الارض و قال یا ابن صهاک الحبشیة
ابا سیافکم تهددوننا و بجمعکم تکاثروننا والله لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله صلعم تقدم لاریتکم
اینا اقل عددا و اضعف ناصرا و قال لاصحابه تفرقوا انتهی حاصل معنی آنکه عمر بر ابو بکر تمهید کرد امر خلافت را برای
ابی بکر و در آن بجدی ایستاد که افتاد در سینه مقداد و شکست شمشیر زبیر را بر حالی که او شمشیر کشیده بود بر دشمنان خدا
و لهذا چون ابو بکر بالا رفت بر منبر حضرت پیغمبر صلعم بر خاستند دوازده مرد که شش نفر از مهاجرین بودند و شش دیگر
از انصار و انکار کردند انکار را بر ابی بکر بنفاق شعار و روایت نمودند احادیثی را که در حق علی علیه السلام شنیده بودند تا اینکه ابو بکر
عاجز گشت و جوابی بر زبانش نگذشت پس عمر او را دشنام داد و گفت کای بد بنیاد هر گاه جوابی برای این قوم ندادی
چرا در این مقام میایستادی و ابو بکر را از منبر فرود آورد و از آن مجلس خجالت فارغ کرد و در هفته دویم بمسجد
آمدند بر حالی که صد نفر با معاذ بن جبل و صد دیگر با خالد بن ولید بودند که همه ایشان شمشیرها کشیده و از غلافها کنده که روی
بمسجد پیغمبر صلعم نمودند و این وقتی بود که حضرت علی علیه السلام تشریف داشت در آن مسجد با چند نفر معدود از اصحاب با وفا بی تاب
پس گفت عمر شقی که ای اصحاب علی بخدا اگر سخن گوید یکی از شما امروز بطوری که سخن کرد دیروز هر آینه آنچه را که در میان
چشمهای اوست میگیرم یا میزنم که سرش را از بدن جدا میکنم پس برخاست سلمان فارسی و گفت که شنیدم از حضرت رسول خدا

که خبر میدهد که حضرت علی دوستی که برادر من و سبب روز دیده من کشته باشند در مسجدم ناگاه برید طایفه سگان جهنم که بکشند
و اراده کنند و شک نیست که شما آن سگانید پس عمر شمشیر حواله آن حضرت نمود و حضرت علی علیه السلام او را گرفت و بر زمین
زد و فرمود که ای پسر کنیز زن حبشیه صهاک آیا بشمشیرهای خود میترسانید ما را و بجمعیت خود زیادتی میکنید
بر ما قسم بخدا اگر نبود آنچه در لوح محفوظ نوشته گشته و عهد محمد مصطفی صلعم که قبل از این گذشته هر آینه مینمودم بشما
که کدام یک از ما و شما کمتریم بحسب عدد و ضعیف تریم از جهت یاور پس متفرق کرد اصحاب خود را و فرمود که متفرق شوید پس حال
صهاک گفت [illegible] صاحب کتاب [illegible] مراد رزقه الله مثوبات یوم المعاد انکار نص را بر نفر دیگر
ایراد نموده و طریق دفع انکار اینست بعد و هذا ملخص کلامه معوس اهل سنت را در انکار وجود نصوص مذکوره
و تواتر آن که محتاج بدان معرفت در تمکن یکی آنکه اگر نصوص مذکوره موجود بود موجب افاده علم ضروری بود و لان ذلک هو
مناط التواتر و حال آنکه افاده علم نکرده و امام فخر رازی در اربعین سوگند بخدا او ایمان یاد کرده که خبر نصوص افاده ظن کند
نکرده فضلا عن القطع و جواب از این شبهه آنست که عدم افاده علم نظر بشما بنا بر دو وجه میتواند بود اول آنکه شما بقا انسانند
شد با آنکه علم حاصل بتواتر تواند بود که نظری باشد همچنانکه تواند بود که ضروری باشد و بیانش آنست که گاه باشد که عدد ناقلان
بحدی و کیفیت نقل بنوعی باشد که احتمال تواطؤ و مواضعه بالبدیهه منتفی باشد و لهذا احتیاج بنظر و تامل نباشد مانند
علم ببلدان نائیه و گاه باشد که نه چنین باشد بلکه نفی احتمال تواطؤ موقوف بنظر و تامل در احوال ناقلان باشد من حیث
تباعد البلدان و تباین الاوطان و امثال ذلک کما فیما نحن فیه پس تواند بود که شما نیز اگر ملاحظه احوال ناقلین
این نصوص از علماء و مصنفین امامیه و مطالعه کتب و تتبع مصنفات ایشان کنید [illegible] حتی ان النصوص و جزم
کنید بعدم احتمال مواضعه میان ناقلین [illegible] دانسته شد که افاده علم در خبر متواتر مشروط است [illegible]
علی الشرایط المعتبرة بخلو ذهن سامعین از اعتقاد و جزم بنقیض مضمون خبر اگرچه سامعین جازم بنقیض آن باشند
البته افاده علم نتواند کرد چنانکه در جمیع مسائل نظریه برهانیه بشرط نبودن تعصب و طلب حق در امثال این مقدمات آنست که
طالب حق را معلوم است بر طرفی که بخلاف آنچه داند بنوعی که اگر نقیض آن زیده بر او ظاهر شود بلا تامل و توقف و تعصب التقید
حق تواند کرد بعد از آن تامل و ملاحظه در نصوص مذکوره و احوال ناقلان آن و تتبع کتب و مصنفات علماء ایشان ناحق
بر او ظاهر شود و علم حاصل گردد و اگر چنین کنند و با شرایط علم ما به سوگند که فخر رازی یاد کرده اضعاف آن را یاد میکنیم و
قائل میشویم که البته علم حاصل شود و حق ظاهر گردد و شبهه [illegible] آنکه اگر نص بر علی علیه السلام موجود و متواتر میبود هر آینه علی
محاربه و منازعه مینمود و طلب حق خود میفرمود و جایز نبود او را که تقاعد از آن کند [illegible] که شیعه ادعا اند

برای آنکه متواتر معنوی بالنسبة علی نقله و اگر متواتر نبود

ونیز اگر خلافت حق او بنصوص مذکوره تهاون و عدم قبول خلافت بعد از قتل عثمن جایز نبود و حال آنکه چون عرض خلافت او
کردند تا چند روز قبول ننمود و میفرمود که دیگری را اختیار کنید چنانچه در اصل هفتاد و ششم گذشت و نیز اگر او منصوص و محقق
و متواتر میبود هر آینه علی ع با معویه بآن محاجه مینمود نه به بیعت مهاجرین و انصار و با جمله جمیع امور مذکوره دلالت
بر عدم نص دارد اما آنچه شیعه معتذر باشند که طلب حق ننمودن و منازعه و محاربه با ابوبکر نکردن مبنی بر خوف و تقیه بود صورتی
ندارد بنابر آنکه هنوز اول نزاع بود و خلافت استقرار نیافته و شوکت بهم نرسیده و حال آنکه علی ع در کمال شجاعت
و مردانگی بود و بنی عبد المطلب همه با او بودند و اکثر مهاجرین و انصار و جمله صحابه کبار مطیع و منقاد او و کانت فاطمة علیها السلم
مع علو مکانها زوجته و الحسن و الحسین صلوات الله و سلامه علیهما مع کونهما سبطی رسول الله صلعم کانا ولدیه و العباس
مع علو قدره کان معه حتی روی انه قال لعلی امدد یدک ابایعک حتی یقول الناس بایع عم رسول الله ابن عمه فلا یختلف
فیک اثنان و الزبیر مع شجاعته کان معه حتی قیل انه سل السیف و قال لا ارضی بخلافة ابی بکر و قال ابو سفیان ارضیتم
یا بنی عبد مناف ان یلی علیکم تیمی و الله لاملأن الوادی خیلا و رجلا و انصار هم ... بیعت کنند ابو بکر را بنابر آنکه بروایت
الائمة من قریش دفع ایشان از توقع خلافت نمود و محروم مطلق گردانیده بود و نیز ممتنع است عادة که کافه صحابه عارف
بنصوص مذکوره باشند و همه اتفاق کنند در کتمان آن و یکی را از آنها اظهار نکنند و حال آنکه عمر خود در اول عمر سرکاری
و جان فشانی رسول الله صلعم کرده بودند و صرف اموال خود در راه او کرده و بذل نصرت و یاری حسب المقدور نموده همه یکبار از تخلف
مخالفت بظهور رسانند و کتمان نص ... جلیل ... و اگر نصی میبود هر آینه انصار
بآن متمسک شده دفع ابو بکر از خلافت مینمودند چنانکه او دفع ایشان نمود بروایت مذکوره و فخر رازی در کتاب اربعین گفته که امر
شیعه خالی از عجب نیست چه گاهی در شجاعت علی ع مبالغه کنند که از مقتضای معقول بیرون باشد و گاهی در ضعف و عجز مرتبه
تنزل نمایند که باشنیع حالتی باعتقاد ایشان برنیاید و این نیز لا محاله از معقول خارج باشد و جواب ازین شبهه آنست که
این تقریر اگرچه خالی از علم ... نیست از ... و کار آگاهان و مستبصران در حقایق امور و متدبران در تتبع سوابق
و تواریخ و سیر و احوال صحابه بغایت ضعیف و بی صورتست چه آنکه بر علی ع واجب نبود منازعه و خصمی با قوم و طلب حق بنصب حروب و فتنه
و آشوب بلکه بر قوم واجب بود که سر در قدم او نهاده دل و کمر اطاعت و خدمتگاری بر میان بستندی برای آنحضرت زیاده ازین نبود
که امتناع ازین امر نماید و خود را در معرض قبول این شغل در آرد چه امامت و خلافتی که از حق او میدانیم امریست الهی و ... بتوفیقی
و ارشادی ... و نیابتیست ... و دیگر آنچه متعلق بطرفین امام و رعیت و رئیس و مرئوس واجب بر امام و رئیس ... اسلام
اظهار رسالت ... آنکه ظاهر نمایند و قبول ... مباشرت شود ... رعیت ... طلب و معرفت امام و رئیس و خلیفه رسول

بعد و نصوص نبی علیه السلام آمده بود و واجب بر همه اصحاب مبادرت نمود بخدمت امام منصوص علیه و مهیا شدن بجهة قبول امر و
امتثال فرمان وی نه واگذاشتن امام و مشغول شدن بتعیین خلیفه و مخالفت کردن نص پیغمبر صلعم و چون اصحاب امام را
بعد پیغمبر گذاشتند و بر امور وی اهمال نمودند و بتعیین امام و خلیفه از نزد خود و برای خود مشغول شدند و تا حکام
و اوامر امام منصوص علیه تعیین خلیفه کرده کمر اطاعت و انقیاد وی بر میان بستند بر امام منصوص علیه متروک الامر
واجب نبود که محاربه و منازعه با کافه اصحاب بستی و چگونه واجب باشد که محاربه و خصمه موقوف بوجود اعوان و انصار
و علی ع هر چند متصف بکمال شجاعت بود اما شجاعت یکتن بتعدد بر یکدیگر و معاون نیز با طلب اصحاب و قبایل عرب
چه تواند کرد و چگونه معجزه و منقبتی برای آنحضرت ثابت نمی اند شد و از آنکه بطریق خرق عادت نتواند بر سبیل ...
نیست که بخرق عادت اعنا خصم خود کنند و نیز مصلحت ... اصحاب و تفرق کلمه نبود و ابو سفیان را چه بود
بود از آنکه اسلام بر طرف شود و شریعت بهم خورد بلکه غرض وی از ملامت بنی عبد مناف نبود مگر تهییج فتنه و آشوب
و قتال و هلاک مسلمانان تا بکام دل خود برسد و کفر و شرک باطن را ظاهر و آشکار تواند کرد و بجا طرح جمع عادات
و جاهلیت اولی عود تواند نمود ساده لوحی میباید که ابو سفیان ... و العوذ بالله اورا مومن و مسلمان صعب دانند
و از جمله اهل دین شمارد و بافعال و اقوال ایشان اعتماد نماید علی ع باتفاق عقلا ... ارباب عقول قعده اهل
هوش نبود چگونه سخن هر کس را نشناسد و در راه بقصد و غرض هر کس نرود ... آنحضرت صلعم قبول بیعت عباس نکرد بنا
بر این بود که امر آنحضرت موقوف به بیعت نبود بلکه حق وی بنص رسول و تصریح ثابت بود و بیعت عباس در اظهار و اثبات
حق وی زیادتی بر نص رسول نتوانست نمود هر گاه مخالفت نص رسول نمودند عدم اعتداد به بیعت عباس و مخالفت
آن معنوی بیشتر شکست و حال آنکه بیعت ابو بکر در میان بود و با وجود آن قبول بیعت عباس منعی فرع باب خلافت و تفرق
کلمه بود و مؤید اینست آنچه جماعتی از علما ... الطرایف روایت کرده اند که چون عباس علی ع گفت که دست بده
تا با تو بیعت کنم بخلافت علی ع اعتنا نمود بعلت تام و خوف ارتداد اکثر مسلمین و طمع کفار در اسلام و ان هذا
امر و بالصابی کما جرت علیه سنة جماعة من الانبیاء و الاوصیاء حتی یجیء الاضطرار فیتم بهم الحجة و نیز قبول
بیعت عباس کردن و در شوری حق ... بیعت عباس جستن ... مخالف ... در انعقاد کلمات
و التفصیله ... قبول بیعت بعد از قتل عثمن ... امر بود در زمان عثمن امر بیعت ...
خلافت خلیفه ... بیعت منعقد شده و بنابرین بود مضایقه و تهاون علی ع در قبول خلافت بعد از عثمن چه
برای آنحضرت نبود قبول خلافت بی بیعت که حق آن خلافتی نبود که خدا و رسول حق وی گردانیده بودند تا واجب باشد

بما و قبول کردن آن و جاز نبالغ تنها وان در آن و نیز بهیدن بود و سبب آنکه آنحضرت در مکاتبه معویه به بیعت مستند شد
به نص جز نص متروک شده و اعتبار بیعت متعین گشته بود انتهی و فقیر گوید که در اوایل نهج البلاغه مرویست که چون
که عباس و ابوسفیان تلاش میکردند که با حضرت علی علیه السلام بیعت کنند آن امام همام منطق شدند باینکلام که
ایها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طریق المنافرة وضعوا تیجان المفاخرة افلح من نهض
بجناح او استسلم فاراح هذا ماء آجن ولقمة یغص بها آکلها ومجتنی الثمرة لغیر وقت ایناعها کالزارع بغیر
ارضه فان اقل یقولوا حرص علی الملک وان اسکت یقولوا جزع من الموت هیهات بعد اللتیا والتی والله لابن
ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیة
فی الطوی البعیدة حاصل معنی اینکه ای گروه مردمان موجهای فتنه ها را بکشتیهای نجات بشکافید و از راه [illegible]
برگردید و تاجهای مفاخرت را واگذارید فیروزی یافت هر که برخاست [illegible] که عبارتست از اعوان و انصار
[illegible] بنا دکار خود را بر [illegible] نهاد پس راحت افتاد ارتکاب طلب خلافت درین زمان و باین گروه مردمان مثل
آبیست بد مزه و بدبو و یا لقمه ایست که ماند در گلو و کسی که بچیند میوه را در غیر وقت کامل شدن آن مانند
کسیست که زراعت کند در [illegible] از آن پس اگر بگویم که خلافت حق منست میگویند
که بر پادشاهی حرص ورزید [illegible] گویند که از مردن ترسید بسیار دور است ترسیدن من از مردن
بعد از اینهمه فتن و محن [illegible] قسم که آرام خاطر علی بن ابیطالب بمردن خود بیشتر است از آرام خاطر طفل
به پستان مادرش بلکه بجهت پنهان کردن خود میکشم بنا بر علم پنهانی که دارم که اگر اظهار کنم آنرا مضطرب و سرگردان
شوید شما مانند اضطراب ریسمان در چاهی که دور باشد قعر آن و از این کلمات اعجاز سمات چند چیز ظاهر شود
از آنجمله اینکه غرض اصلی عباس و ابوسفیان عقد بیعت امامت نبود برای علی ع بلکه چون آنرا آلت دشمنی با مردمان
و مفاخرت ایشان می پنداشتند بجهت [illegible] انعقادش میکوشیدند و از آنجمله اینکه ترک معارضه حضرت امیر ع
با الخلفا [illegible] بسبب عجز از دشمن یا خوف از مردن نبود تا [illegible] شجاعت آنحضرت تو هم تناقض توان نمود
چنانچه گذشته اند که قبل از این که فخر رازی [illegible] بعضی تو هم کرده و رد آنرا بر شیعه اعلام [illegible] بلکه منظور آن امام
از ترک معارضه در آنمقام رعایت مصلحتی چند بوده و در آن کلام بعض از آنها تصریح و بعضی تلمیح فرموده چه قول او
بل اندمجت علی مکنون علم [illegible] اشارتست بمصالحی که در ضمیر منیر خود مستتر بود و ابراز آنها در آن زمان و اوان
موافق سلیقه و طریقه مردمان [illegible] که از آنجمله بود آنچه در زمان پادشاه جنت مکان شاه طهماسب الحسینی

الموسوی الصفوی بهادر خان اسکنه الله فرادیس الجنان مرقوم شده در جواب مکتوب سلطان سلیمان از جمله فقیره
آل عثمان بنا بر آنکه خلاصه بعض فقرات آن مکتوب نامرغوب این بود که اگر علی ع ابوبکر را سزاوار خلافت و امامت
نمیدید بمنع و دفع او مشغول میگردید چه قدرت و قوت و شجاعت آنحضرت بحدی بود که بیک حمله حیدری قلع
باب خیبر نمود و [illegible] قلعه [illegible] عمرو [illegible] در خیبر را بدست گرفته ایستاد در آنمقام
[illegible] اسلام و عمرو عبدود را [illegible] گشته ممدوح پیغمبر گشت تا بجائیکه در منقبت
[illegible] گذشت لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و امثال اینها [illegible] ظاهر گردید
با آنکه [illegible] بنی هاشم را درباره خود شنید [illegible] ابی بکر [illegible] قلیل الاعوان معارض گردید
[illegible] که در نهج البلاغه [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] که حضرت [illegible] ما سبقت وصیة محمد ص ما ترکت علی ظهر الارض کافرا بالله و منافقا
علی رسول الله و جاحد الولایتی لکن اشکو بثی و حزنی الی الله و در جای دیگر فرموده بعمر که یا ابن صهاک الحبشیة
لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله تقدم لرأیت اینا اضعف ناصرا واقل عددا چنانچه بیان شد
همین اصل و در جای دیگر [illegible] در کمال بلاغت و مضمونش اینست که [illegible] وصیت منع نمود که بعد
شمشیر از نیام بر ندارم [illegible] ناکثین و قاسطین و مارقین [illegible] باعلی بعد از من [illegible]
ظلمها کرده [illegible] محروم گردانند گفتم یا رسول الله از کشتن [illegible] مرا از دفع نمودن [illegible] منع
میکنی فرمود که یا علی تو از جانب جناب الهی ماموری باینکه صبر نمائی چه اگر تو شمشیر بکشی [illegible] و اعوان [illegible]
[illegible] اسلام بر طرف شود و قرآن و احادیث مفقود گردد و نتیجه یخرج المیت من الحی [illegible]
الله بنا بر این صبر کن [illegible] بعد از رسول ص صبر و طاقت ورزیدم و تحمل آزار و محنت که دیدم مانند کسی
خار در چشم و استخوان در حلق [illegible] انتهی و فقیر گوید که بیان [illegible] ناکثین و قاسطین و مارقین [illegible]
چنانچه گذشت اصل هفتم [illegible] **وصیة احد توها** [illegible] شارح گوید که
اشارتست باینکه چون از حکایات سقیفه [illegible] گذشت حضرت علی ع [illegible] به بیعت با ابی بکر راضی نگشت منافقان پس
[illegible] و باو خبر دادند که اگر بیعت با ابی بکر نکنی ترا متهم بکفر [illegible] میکنیم و بر صدق آن شهادت [illegible]
در حضور مهاجرین و انصار حد میزنیم پس حضرت علی ع [illegible] بیعت ظاهر [illegible] قیام [illegible] فرموده که [illegible]
[illegible] حیله کنند [illegible] بعد از دیدن آن [illegible] از جمله حیلهای [illegible] آنچه قلم [illegible]

[illegible]

و حنیفه آورده‌اند

اصل هشتم

[illegible]

وانکار او را دیکار ردیدی و ما امین سیلیتم از ینکه او رخنه درین انداز که هرگز سر بهم نیارد پس آن آنست که مالک را کمی از قتل او

بترس کشی چون خالد بن ولید مالک را شهید ساخت مالک بر اسپ جونی سوار گردید و او سواری بود جنگ آزموده که تمسیر ... در مقابل او

سواره پس خالد او را امان داد و سوگند کرد و از آنجور در حنید سوگند مالک مطمئن شد سلاح از خود جدا ساخت بعد از آن

بحیله و مکر خالد مالک را شهید کرد و زنش را در همان شب بحباله تصرف خود در آورد و سر مالک را در دیکی که گوشت ولیمه

در آن بود انداخت و با آن زن در آن شب بار بر زنا برداخت مخفی نماند که این حکایت چون از مسلمات ... از جمله

مطاعن ابی بکر شمرده شده بوجوه متعدده یکی اینکه مالک چون از جمله مسلمانان بود قتل او جایز نبود و بنا بر این خالد مستحق

قصاص شد و ابو بکر او را قصاص ننمود دیگر اینکه زن را بی بودن انقضای عدّه مشروع نبود و با این جهت خالد مستحق

رجم شد و ابو بکر رجم او ننمود دیگر اینکه قباحت این کار بحدّی بود که عمر از آن استنکاف نمود و بخالد گفت که

لئن ولیت الامر لاقیدنّک یعنی اگر منصب اختیار این کار را مالک شوم ... تو را قصاص کنم و چون گفتگو ... سیلی

درین مقام بسیار بطول انجامید خیانچه تفاصیل آنها در بحار الانوار مذکور کردیده لهذا روماً للاختصار بهمین قدر اقتصار شد

و عقبة ارتقوها

آنست دویم شارح گفته اشاره است بانچه منافقان در جنگ

تبوک کرده بودند یعنی کمین در عقبه برای اهلاک پیغمبر ص نشستند و بعد از آن نقل کرده باسناد که ابو ذر رضی الله عنه گفت که هلاک و جهنمی شدند

اصحاب عقبه بلاک ... اند ایشان رب کعبه بعد از آنکه سنجیدند بخور رسان ایشان گفت که من ایشان را اسعف که

کتبوا کتاباً و تعاقدوا فیه ان لا یولوا احداً من اهل البیت علیهم السلام یعنی نوشتند کتابی و عقد بستند باهم در

آن کتاب که صاحب اختیار نکنند هیچ یکی را از اهل البیت علیهم السلام را و سبب آن این بود که در وقتی که پیغمبر صلعم عزم جنگ تبوک نمود

علی ع را در مدینه خلیفه و جانشین خود نمود و جمیع عیال خود را باو سپرد و او را در آنجا مت اهتمام شریع قایم مقام خود

کرد پس جمعی از منافقین گفتند که پیغمبر علی را دشمن داشت لهذا او را در مدینه وا گذاشت چون این خبر بحضرت علی ع

رسید براه پیغمبر صلعم روان گردید و خود را بآنحضرت رسانید حضرت پیغمبر صلعم سبب آمدن او را پرسید حضرت امیر حال خود

و مقال مخالفان را معروض ساخت حضرت رسالتماب بر خاست و دست در گردن علی ع انداخت و عیان ... و او را بوسید

و اندوه او را تسلی کم دادند و فرمود که اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی

انی بامرت هذه الغزات امر الله تعالی و جعلتک مکانی حیوةً و موتاً یعنی آیا راضی نمیشوی باینکه نسبت رسول

بمنزله هرون باشی نسبت بموسی فرق اینست که رسولی نیست بعد از خاتم الانبیاء علیهم التحیة و الثناء بدرستی که من مامور شدم باین جنگ

بفرمان خدا و ترا جانشین خود کردم در حال حیات و بعد از وفات ابو ذر در تتمه این خبر شهادت میگوید که پس علی ع بمدینه رجوع فرمود

کرده منزل بود ... تاج النرح آنه عقبه بعین مفتوحه و فتح قاف و باء ابجد است دره کوه که رفتن در آن مشکل باشد و در بعضی عبارات از

عقبه تبوک پیش بفتح تاء و سکون راء و قرشت و تشدید آن و الف مقصوره که نزدیک جحفه است بضم جیم و سکون حاء حطی

و فاء چنانچه ظاهر میشود از اصل آنیده و تبوک بفتح تاء قرشت و باء ابجد و واو و کاف نام جائیست میان مدینه طیبه و شام

و ظاهر میشود از ... تاء آن زایده است و مشهور در خلاصة الوفا گفته که تبوک مکانیست میان وادی قری و شام و از

مدینه تا آنجا دوازده مرحله است و در آن مکان چشمه آبی و درختان خرما و حایطیست منسوب بحضرت پیغمبر صلعم و منقول

است که هرگاه جمعی در آن نزول مینمودند دست بآن چشمه میزدند اتفاق دو مرد نزد آن چشمه رفته دو تیر در آن فرو

کرده اند که آب زیاد شود پس پیغمبر صلعم در آن وقت فرمود که ما زلتما تبوکانها یعنی شما بوسته آن چشمه بتیرها حرکت

میدهید پس ... آن مکان مسمی به تبوک گردید و آنحضرت ع تیره کوچک خود را در آن چشمه فرو برد پس آب چشمه

زیاد شد و مسلم نقل کرده که حضرت روی و دستهای مبارک خود را از آب آن شست و در آن ریخت و ابن اسحق

گفته که در تبوک آب آن تنگ شده و پیدا داشت مانند ... بعد از آن پیغمبر صلعم بمعاذ فرمود که اگر عمرت

دراز شود ببینی این مکان را بر حالی که بستانهای بسیار در آن خواهد بود انتهی و متن و شرح ایضاً ملعونه در اصل بیناه

گذشت و در اربعین فاضل تلمیذ رحمه الله تعالی بروایت حذیفة بن الیمان مرویست که اصحاب عقبه ابو بکر بود و عمر

و عثمان و طلحه و سعد و عبد الرحمن و ابو عبیده و عمرو بن عاص و معاویه ابن ابی سفیان اینها از قریش بودند و ابو موسی

اشعری و مغیرة بن شعبه ثقفی و اوس بن حدثان بصری و ابو هریره و ابو طلحه انصاری از غیر قریش بودند و فقیر گوید که ...

معویه و اوس و ابو هریره و ابو طلحه را نقل نکرده و بجای آنها زبیر و سعد بن ابی وقاص و ابو قتاده و عمر و را نقل کرده و الله اعلم

علامه علیه الرحمه در مذکور است ... بلفظ همین مضمون را از مسند احمد بن حنبل و از صحیح بخاری و مسلم بچند طریق نقل

کرده و فضل بن روزبهان بعد از تسلیم صحت ... در ... از راه لجاج و عناد که طریق استدلال علامه باین حدیث آنست که

پیغمبر صلعم نفی نبوت از حضرت علی ع نموده و اثبات ما سوای آن برای او ع فرموده از جمله آنها است خلافت و جواب گفته

اینست که هرون خلیفه بعد از موسی نبود از آنکه قبل از موسی وفات نمود بلکه مراد خلیفه کردن علی ع است در مدینه در وقتی که

پیغمبر صلعم در سفر تبوک باشد چنانچه هرون خلافت موسی ع نمود در وقتی که بکوه طور رفته بود و ایضاً از این حدیث فضیلت

اخوت و وزارت رسول صلعم برای علی ع ظاهر میشود و هیچ یک از سنیه منکر فضایل علی ع نمیشود و قاضی نور الله مرقده

در رد این جواب گفته که ضرورت عقلیه حاکمست باینکه اگر هرون بعد از موسی زنده میبود خلافت موسی را میمنود و نیز ...

نقل کرده که موسی وصایت ... را بیوشع بن نون بعنوان ودیعه سپرد که او بعد از بلوغ شبر و شبیر پسران هرون

بالیشان بسیار و پس حق این علی علیه السلام بعد از رسول الله صلعم باقی بود خلافت و امامت حق او باشد و اینها عمدی را بوجه و جهیه مسلمین ساخته
بلکه همین مرتبه را دلیل بطلان امامت خلفا ثلث ساخته فقیر قصد الاختصار بهمین قلم را اقتصار نمود امین

ودبابٍ دحرجوها

دباب بکسر جمع دبه است بفتح دال الجد و تشدید با ران بمعنی ظرفی
که برای روغن و شیره و امثال آن میسازند شارح گوید اشارت است باینکه جمعی از منافقین با هم اجتماع کردند و گفتند که محمد
مسلط کرد بر ما ابطال برای ما پس انسب آن است که در آن وقت که علی همراه او نیست فرصت جسته محمد را بکشیم و تدبیر کردیم
پس دباب که بتقدیر پی کوشیدند و بهمانی که با هم کردند در آن سر شکستند چنانچه متن شرح آن در اصل پنجاه و سوم گذشت
و اسما منافقین در اصل سابق مذکور گذشت پس بهمه جاش بکه آنحضرت میرفتند عقبه را بنظر گرفتند که بسیار سخت
بود و شتر یک سوار با یک پیاده از آنجا عبور نمیتوانست نمود و در بالای آن عقبه دره بود که بقدر هزار نیزه عمق آن بود که اگر کسی
از جاده از راه قدم بیرون مینهاد البته بقعر آن دره می‌افتاد و منحنک حول در حوالی آن مکان [illegible] گرداند شترها
را میرفتند و از گرما و آفتاب بی زیر هوا شب میرفتند چون آن عقبه رسیدند دبه از پوست و از گوسپند پر کرده
که پیش ناقه پیغمبر صلعم اندازند تا اگر بیاید و پیغمبر صلعم را باندره غلط سازند پس جبرئیل علیه السلام این آیت را آورد تا ایشان را آگاه گرداند
که یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا الآیه یعنی سوگند میخورند
آن منافقان بخداوند عالمیان که نگفته اند این که پیغمبر صلعم میخواهد علی علیه السلام را بر ما مسلط کند پس آن کلمه را چنین گفتند
میبایید و در آیتم و الله تعالی در ردّ ایشان میفرماید که قسم با گفتند کلمه کفر را که عبارت از همین مضمون [illegible] این
منکر آن شدند و کافر گشتند بعد از آنکه مسلمان بودند و قصد کردند چیزی را که بآن بر نخوردند که عبارت از کشتن حضرت
پیغمبر است صلعم شارح گفته که بعد از این خبر دادن جبرئیل این حضرت پیغمبر صلعم را از کید آن قوم و نامهای ایشان [illegible] و مهار شتر پیغمبر را اگر
و اخذ نمود و داخل در تعقب شد و جماعت انتظار قدوم پیغمبر صلعم در آن مکان میکشیدند و دبه را حاضر ساخته که در پیش دو دست
ناقه اندازند و آن را مضطرب سازند تا گرفته از راه بیدر رود و پیغمبر صلعم در آن دره افکند الله تعالی در آن وقت برقی [illegible]
و مستقر الفاظ ظاهر ساخت و پیغمبر صلعم نظر بجانب آن منافقان انداخت و ایشان را شناخت پس ایشان سرها بشدند و در
اینوقت پیغمبر صلعم از ابی بکر پرسید که در میان ایشان که میبینید ابوبکر گفت که عمر را در میان کسانی که ایشان آنجناب از عمر پرسید او در
جواب گفت که مرا ابوبکر بآنجا رسانید پس پیغمبر صلعم از یکیک آن جمع استفسار فرمود و هرکدام بصاحب خود حواله مینمود از راه
شناعت و فضیحت که در میان [illegible] بود انتهی و در کتاب اربعین فاضل مجلسی رحمه الله مرویست خلفا منقولست که بعد از آنکه حضرت
پیغمبر صلعم در غدیر خم تنصیص بر خلافت حضرت علی علیه السلام فرمود و مردم را به بیعت با آن امام همام علیه السلام امر نمود ابوبکر و عمر رفته بودند بجحفه

پس فرستاد و ایشان را بر گردانید و از روی خشم فرمود که ای ابا بکر بروی فرو ای عمر با علی علیه السلام بولایت بعنوان امیر المؤمنین کنید
ایشان گفتند که آیا این فرمان از جانب خدا و رسول است آنحضرت صلعم فرمود که آیا میباشد چنین کاری بغیر فرمان حق جهت
باری آری این امریست از جانب خدا و رسول و تعالی پس ایشان نیز بیعت کردند و پیغمبر و جمعی که در خدمت آنحضرت بودند
در نیمه روز بمدینه را میرفتند و چون نزدیک بعقبه هرشی که در اصل سابق گذشت رسیدند جمعی از منافقان
پیش دویدند و در جائی از آن عقبه خزیدند و دبه چند حاضر ساختند و سنگها در هرکدام انداختند حذیفه گفت که حضرت
رسول صلعم طلبید مرا و عمار یاسر را و بفرمان او عمار شتر آنحضرت را میراند و من میکشیدم تا بسر عقبه رسیدیم پس آن قوم
از عقب ما دویدند و آن دبه ها را در پیش پاهای آن شتر غلطانیدند در آنوقت آن شتر اضطراب نمود و آنحضرت صلعم او را
بسکون و آرام امر فرمود پس بفرمان خداوند عالمیان گفت آن شتر بزبان عربی آیاتی که والله یا رسول الله لا ازیل
یدا عن مستقر ید و لا رجلا عن موضع رجل و انت علی ظهری یعنی ای رسول خدا بخدا قسم که دست از جای خود
بر ندارم و پا را از جای آن بجای دیگر نگذارم در حالتی که تو بر پشت من سوار نشسته باشی در این زمان آن منافقان پیش آمدند
که آن شتر را روانه کنند پس من و عمار پیش رفتیم که روی ایشان را بشمشیر بزنیم و اتفاقا شبی بسیار تاریک بود پس
ایشان گریختند و از نکایت تدبیری که کرده بودند ناامید گردیدند و من از آنحضرت احوال آنها را پرسیدیم پس
از آنجناب اسمهای ایشان کهؤلاء المنافقون فی الدنیا والآخرة الحدیث اصل بیست و سیوم

وأزیافٍ لزموها

ازیاف بفتح همزه و سکون زای هوز و یاء حطی و فا جمع زیف
بفتح زای و تخفیف یا و یا جمع زائف بر وزن فاعل است که در اصل بمعنی درهم مغشوش و در اینجا عبارتست از بدعتهائی که
در ظاهر خوب و در واقع معیوب بود و آن منافقین اهتمام در بیان حسن آنها حسب المیسور داشتند و مردم ظاهربین که [illegible]
مصالح شرعیه خبر نداشتند آنها را مستحسن می‌پنداشتند مانند کسی که تمیز نیک و بد دینار و درهم نکند و گرفتار وضع
ظاهری آنها گشته نیک و بد آنها را درهم گیرد و همانا که بهمین معنی اشارت شده در کریمه سوره محمد صلعم که افمن کان علی
بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهواءهم فاضل مجلسی گفته که علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از من کان
علی بینة حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که ولایت و خلافت او ثابت و مبرهن است بوحی الهی و مراد از کمن زین له سوء عمله
غاصبین حق آنحضرت اند که بمحض متابعت آراء و اهواء خود در مقام غصب حق اهل بیت در آمدند پس ترجمه آیه والله اعلم
اینست که آیا کسی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که اساس خلافت و ولایت او مبنی بر حجت الهی بود مانند جمعی که بمحض [illegible] نفس
و از روی ریاست غصب خلافت آنحضرت کردند یعنی آنحضرت مثل ایشان نیست انتهی و از جمله بدعتهای عمر نماز تراویح [illegible]

که خودش آن را بکلمه بدعة و نعم البدعة تحسین مینمود یعنی این نماز بدعت است و خوب بدعتیست علامه رحمه الله در مطاعن عمر نقل کرده
که او این نماز را بدعت کرد و بجماعت بجا آورد با اینکه جماعت جایز نیست مگر در نماز فریضه و قاضی القضاة در جواب گفته
که شاید پیغمبر صلعم این نماز را میکرده و بعد از آن واگذاشته باشند و سید مرتضی رحمه الله در رد این سخن گفته که شبهه
نیست در اینکه صلوة تراویح بدعتست چه پیغمبر صلعم فرمود که ایها الناس ان الصلوة باللیل فی شهر رمضان من
النافلة جماعة بدعة و صلوة الضحی بدعة الا فلا تجمعوا لیلا شهر رمضان فی النافلة و لا تصلوا صلوة الضحی فان قلیلا
من سنة خیر من کثیر من بدعة الا و ان کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار حاصل معنی آنکه ای مردمان نماز
نافله در شبهای ماه رمضان بجماعت بدعتست و نماز چاشت نیز بدعتست پس نافله ماه رمضان را بجماعت مگذارید و نماز چاشت را
بجا میارید چه بدرستی که سنت قلیل بهتر است از بدعت کثیر چه هر بدعتی سبب گمراهیست و هر گمراهی بسوی جهنم است
بعد از این علامه گفته که عمر در ماه رمضان شبی بر آمد میگردید پس چراغها را در مسجدها دید و از احوال آنها پرسید
گفته شد که مردم جمعیت کرده اند برای نماز نافله پس گفت بدعة و نعم البدعة و حال آنکه پیغمبر صلعم شهادت داده که هر بدعتی
ضلالتست و در زمان امامت مرتضی علی علیه السلام سؤال کردند اهل کوفه از آن امام همام که پیشنمازی برای
نافله ماه رمضان تعیین کند آنحضرت راضی نشد و خاطر نشان ایشان کرد که آن خلاف سنت پیغمبر است بعد از آن
ایشان باهمت بمخالفت آنحضرت گماشتند و برای خود کسی را پیش واداشتند پس حضرت امیر المؤمنین امام حسن علیه السلام را
فرستاد و تازیانه را بر گرفته رو بجانب مسجد نهاد و چون توجه او را بجانب مسجد دیدند درهای مسجد را بسته
بندند و واعمراه فریاد کردند و قیام بنافله ماه رمضان در ایام پیغمبر صلعم بعنوان انفراد لزوما ثابت است تا دعوی
آن بجماعت مدعی جواز آن مکابر است و لهذا عمر مردود تعبیر از آن به بدعت نمود و فضل بن روزبهان اولا
مدعی این شده که نافله ماه رمضان بجماعت در زمان پیغمبر صلعم بامامت آنسید و سرور گذارده میشده و بعد
از آن جماعت آن موقوف شده و در زمان ابی بکر و اول زمان عمر نیز موقوف بوده و در اثبات این دعوی بعضی از
احادیث که سنیه متفرد اند بنقل آنها تمسک نموده و ثانیا گفته که بدعت دو قسمت یکی آنچه خلاف قواعد باشد که پیغمبر
آنها را قرار داده و نزد اهل آن زمان معلول گشته و این نحو بدعت ضلالتست و قسم دیگر ضرریست که مخالفتی
با قواعد مقرره زمان پیغمبر صلعم ندارد بلکه موافقتی با قواعد ماخوذه از اصول مقرره شرع دارد مثل ساختن جا از اذان
و این بدعت مستحبه است هرچند در زمان رسول صلعم نبوده مثل اهل اذان و اعلام بآن از مستحبات شرعیه و
مقررات و حلیه دینیه است و این نحو بدعت گاهی مستحبه و گاهی مباحه میباشد چنانچه علما تصریح کرده اند پس تسمیه عمر

جماعت تراویح را بدعت شاید بدین معنی باشد که در زمان پیغمبر صلعم مقرر و مستمر نشده بود و این منافات ندارد با آنکه
در آن زمان گاهی بعمل آمده باشد پس اعتراض سید مرتضی بر قاضی القضاة ساقط میشود و اینکه حضرت علی علیه السلام
در کوفه در زمان خود جماعت نافله را منع کرده اگر ثابت شود شاید مبنی بر اجتهاد خودش باشد و نمی تواند
مجتهد لاحق اعتراض بر مجتهد سابق نماید و قاضی نور الله مرقده در رد اول گفته که اخبار احادی که سنیه بنقل
آنها متفردند بر شیعه حجت نمیشود و در رد ثانی گفته که تقسیم بدعت بدو قسم و تخصیص و تسمیه حلیه کل بدعة ضلالة
بقسم اول نفعی نمیرساند زیرا که دون بعمر از اینکه ظاهر است که جماعت در نافله ماه رمضان یا نوافل دیگر آن مخالف اصل شرع است
که جماعت مخصوص نماز واجبست و لهذا هیچیک از اهل اسلام بغیر سنیه نافله را بجماعت نگذارده اند و سنیه نیز
از جمله نوافل غیر صلوة تراویح را بجماعت نمیگذارند پس ظاهر نیست که اندفاع اعتراض سید مرتضی بر قاضی القضاة
بر کدام مقدمه مبنی است و چگونه دفع میشود و آن اعتراض از قاضی بمجرد تقسیم بدعت بدو قسم باصطلاح ابن ناصحی یا جماعت
اینکه شاید پیغمبر صلعم در اوایل زمان جمعه بجماعت این نماز را کرده باشد با اینکه سید مرتضی رحمه الله باحادیث صحیحه مسلمه
بین الفریقین استدلال بر نهی پیغمبر صلعم از آن کرده و آنچه در وجه منع کردن حضرت علی علیه السلام از آن در کوفه گفته
در کمال وهن و سستی است انتهی و بهانا که جهت وهن آنست که بر فرضی که اجتهاد جایز باشد مخصوص بعصمت خواهد
بود و امام زمان اجتهاد نمیتواند نمود چنانچه گذشت در اصل هفدهم با آنکه متروک بودن آن در اواخر زمان
پیغمبر صلعم و تمام زمان ابی بکر و اوایل زمان عمر کما اعترف به فی الکتاب دلیل صحت اجتهاد در ترک آنست نیز اجتهاد و فعل آن
کما لا یخفی

وشهادات کتموها

اینفقره در شرح نیست و اشاره است باینکه خلفا ثلثه و اتباع ایشان شاهد بودند بر اینکه حضرت خاتم پیغمبران صلعم
تنصیص کرد بر وصایت و خلافت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بنصوص صحیحه صریحه که بعضی از آنها قبل از این گذشت و بعضی
دیگر در این مقام مذکور خواهد گشت و ایشان آن شهادت را پنهان کردند و بمقتضای و من یکتمها فانه آثم قلبه
عاصی درگاه جناب الهی گشتند بلکه بهمین قانع نشدند و برای خاطر ابی بکر شهادت زور و دروغ ادا نمودند موافق
آنچه در کتاب روضه کافی در ذیل خطبة الوسیلة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز
هفتم وفات حضرت رسول صلعم بعد از آنکه از جمع قرآن فارغ شده بود در طی خطبه که در آن مقام میخواند این کلمات
اعجاز سمات را فرمود که الا و ان اول شهادة زور وقعت فی الاسلام شهادتهم ان صاحبهم مستخلف رسول
الله صلعم فلما کان من امر سعد بن عبادة ما کان رجعوا عن ذلک و قالوا ان رسول الله صلعم مضی و لم یستخلف

فكان رسول الله صلى الله عليه وآله الطيب المبارك اول مشهود عليه بالزور في الاسلام وعن قليل يجدون غب ما يعملون وسيجد التالون غب ما اسسه الاولون حاصل معنى اينكه آگاه باشيد كه بدرستى كه اول گواهى دروغى كه واقع شد در اسلام بعد از حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم گواهى منافقان بود در شان ابى بكر و آن اين است كه عبارت است از ابى بكر مرد و دو از ايشان گفتند كه رسول خدا او را خليفه نمود در پس حين انكار سعد بن عباده الخ ميد بآنچه مذكور است در اصل چهل و سيوم مسطور گرديد از آن شهادت خود بر آن شدند و گفتند كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله از دنيا رحلت نمود و خليفه تعيين نفرمود پس شد رسول خدا كه باكيزه ترين عباد بود بلا كلام اول كسى كه شهادت دروغ درباره او گفته شد در اسلام و بعد از اندك زمانى آن منافقان مى يابند جزاى آنچه را كه كرده و مى كنند و زود باشد كه بيابند جمعى كه بعد از ايشان مى آيند جزاى آنچه را كه پيشينيان ايشان بنياد نهاده اند مخفى نماند كه اجماع مركب از شيعه و سنى منعقد است بر اينكه امامت ابى بكر منصوص عليه نيست چنانچه علامه در اول مطاعن ابى بكر گفته كه ابو بكر بنياد دروغ خود را خليفه نام نهاد زيرا كه امت در مسئله امامت بعد از رحلت آنحضرت صلى الله عليه وآله دو فرقه اند يكى اماميه و ايشان مى گويند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله تنصيص بر وصى بلافاصله خود نمود و او جناب مرتضى على عليه السلام بود و ديگرى سنيه و همگى ايشان معترفند باينكه نصى درباره ابى بكر نبود و اكثر ايشان مدعى اند كه جماعتى را امامت او انعقاد يافت و حق اينست كه عمر بر وفق شهادت ايشان در اين فتنه رابانت و مشهور است كه عمر در وقت وفات خود گفت اگر من خليفه تعيين بكنم پس رسول الله صلى الله عليه وآله خليفه تعيين نفرموده و اگر تعيين كنم پس اقتدا بابى بكر كرده خواهم بود انتهى ملخصا و استناد ادعاى اجماع باكثر مبنى است بر اينكه بعض سنيان تصريح كرده اند باينكه كل اهل مدينه اجماع نكردند بر امامت ابى بكر چنانچه نقل آن از فخر رازى گذشت در اصل چهل و سيوم و ايضا شارح مواقف گفته كه تثبت الامامة ببيعة اهل الحل والعقد عند اهل السنة خلافا للشيعة لنا ثبوت امامة ابى بكر بالبيعة كما سياتى و بعد از اين گفته كه اذا ثبت حصول الامامة بالاختيار والبيعة فاعلم ان ذلك لا يفتقر الى الاجماع اذ لم يقم عليه دليل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد كاف لعلمنا بان الصحابة مع صلابتهم فى الدين اكتفوا بذلك كعقد عمر لابى بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمن ولم يشترطوا فى عقدها اجماع من فى المدينة فضلا عن اجماع الامة ولم ينكر عليهم احد وعليه انطوت الاعصار بعدهم الى يومنا هذا انتهى و بالجمله فضل بن روزبهان در مقام اتمام منع آنكه ابو بكر را خليفه لغوى كرده و قاضى نور الله مرقده استدلال كرده باينكه مراد علامه در اينجا خليفه شرعى است كه بمعنى عالم معلم احكام الهى بمقتضاى نص مبنى است و بدلالت ادله عقليه و نقليه خلافت بامعنى مستحق حضرت مرتضى على است چنانچه نزد ارباب الباب بغايت منجلى است رفع اشكال بنابر آنچه مذكور شد ظاهر ميشود كه سنيه دعوى نص بر امامت ابى بكر نكرده اند مفاد

حديث كتاب الروضه مفيد اينست كه ايشان ادعاى اين را كرده باشند فاضل مازندرانى اصلح الله باله در شرح كتاب الروضه گفته كه منافقان دلالت دارد بر اينكه مخالفان دعوى كردند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله ابى بكر را خليفه كرد و من مطلع نشده ام در روايات ايشان بر چيزى كه دلالت كند بر اين معنى مگر آنچه روايت كرده اند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله در وقت شدت آزار او را خليفه كرد كه با مردم نماز كند و اين سخن بر فرضى كه صحيح باشد معارض است بآنچه خود ايشان نقل كرده اند كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله با وجود شدت آزار بر على عليه السلام و عباس تكيه كرده بمسجد تشريف آورده و ابو بكر را از پيشنمازى معزول ساخت و خود با قامت نماز با جماعت پرداخت پس مى بايد كه استخلاف او برابر عزل او باشد چنانچه در حكايات مبارات بن حنبل بعوانتهى ملخصا و فقير گويد كه بيان حكايات براوت گذشت در اصل شصت و چهارم و ابن ابى الحديد از اشعار بانيد و حكايات كه در اشعار خود چنانچه در قصيده رائيه در مقام تعريض بابى بكر گفته كه شعر نح عن العليا يسحب ذيله هام تردى بالعلى وتاترا فتى لم يعرق فيه تيم بن مرة ولا عبد اللات الخبيثة اعصرا ولا كان معزولا غداة براءة ولا عن صلوة ام فيها مؤخرا شواز آنچه مذكور است كه مراد رزقه الله مثوبات يوم المعاد ايراد نموده جوابى براى دفع اين تنافى ظاهر ميشود و بهذا الملخص كلامه جمهور اشاعره و خوارج برآنند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله نص نكرد بر امامت احدى و بعض اهل سنت گفته اند كه نص كرد بر ابى بكر حسن بصرى گفته كه نص كرد بر ابى بكر بنص خفى و هو تقديمه اياه فى الصلوة و بعضى ديگر گفته اند كه نص كرد بنص جلى و روايت دروغ ساختند كه ايتونى بدوات و قرطاس اكتب لابى بكر كتابا لا يختلف فيه اثنان ثم قال يابى الله والمسلمون الا ابا بكر و پوشيده نيست بر عارف متتبع اختلاف اين روايت و ضعف سند حسن بصرى و لهذا جمهور اهل سنت اعتبار آن نكرده قطع بعدم نص نموده اند و تمسك به بيعت جسته اند و حال آنكه نزد اماميه ثابت شده كه تقديم در صلوة تدليسى بود در حال شدت مرض اهمال عرض كرده بودند و حضرت رسول صلى الله عليه وآله بعد از افاقه و اطلاع بر آن با كمال ضعف تكيه بر دوش على عليه السلام و عباس نموده بمسجد تشريف آورده و منكر آن شد كه امامت بدانسته بانجام رسد و بالجمله اهل سنت را اعتنائى به آن نيست و اعتماد بر آن اصلا ندارند گرچه در مقام منع ذكر آن ميكنند و اگر نص مذكور فى الجمله احتمالى ميداشت از عهده تمشيت انكار نص برنمى آمدند بر آنچه سنيان مستند ميشدند و متمسك نميشدند به بيعتى كه جامع حقيقت ندارد انتهى و استاد قدس سره در شرح كتاب الروضه بهمانا كه مستشعر اين تنافى بوده هرچند تصريح بآن نفرموده اما تقرير شرح اين حديث را بنحوى كرده كه اين منافات برطرف شده حيث قال مراد جمعى اند كه مدعى نص بر خلافت ابى بكر اند اينست كه نص خلافت بر دو قسم است اول نص جلى و آن اينكه كسى بتنصيص و تصريح بخلافت او است دويم بذكر اوصاف كليه منحصره در شخص است مثل اينكه رسول الله صلى الله عليه وآله گفته باشد كه هركه مهاجران و انصار اجماع كنند بر امامت او بعد از من خليفه منست و معكوس باشد كه لا ابو بكر خواهد بود يا گفته باشد

که هرگاه رؤسای مهاجرین و انصار اجماع کنند بر امامت او و در امامت ابی بکر قسم دوم متحقق شده و قسم اول نشده و اینرا اقرار الرد
بر رسول خدا صلعم در سقیفه بعد از بیعت جمعی بسیار از مهاجرین و انصار که در آن مکان حاضر بوده اند بخیال اینکه بعد از این نوبت
و شوکت بکسی از مهاجرین و انصار یارای اظهار مخالفت او نخواهد داشت پس مجمع علیه نموده خواهد شد و چون امیر المؤمنین علیه السلام
و سایر بنی هاشم مشغول تجهیز حضرت پیغمبر صلعم بودند در سقیفه حاضر نشدند پس اهل سقیفه ابتدا کردند با حضار سعد بن عباده
و چون حاضر شد و امتناع از بیعت ورزید پسران او و سعید و قیس و خویشان او نیز امتناع نمودند پس اهل سقیفه دلشکسته
آن اقرا عثبت لیعه سوی [illegible] دیگر و بعد از آن جمعی از مهاجرین که در سقیفه حاضر بودند اظهار مخالفت کردند انتهی و مؤید
استاد قدس سره است حدیثی که مرویست در کتاب احتجاج طبرسی و مشتمل است بر شهادتی که ابو بکر داشت و همت بر کتمان
آنها میگماشت و ملخص ترجمه آن اینست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آبا کرام خود علیهم السلام روایت کرده که بعد از آنکه بیعت
مردم با ابی بکر منعقد گردید هرگاه که بخدمت حضرت علی علیه السلام میرسید اظهار انبساط میکرد و از آنحضرت انقباض میدید پس این را
بر خود بزرگ شمرد و با خود گفت که میباید با آنحضرت بسر برد و کدورت این جرأت خود را از خاطر عاطرش باید زدود و از
ارتکاب این قباحت که غصب امامت است معذرت باید نمود بالجمله غافل بخدمت آنحضرت رسید و مستدعی خلوت
با آنحضرت گردید و بعرض رسانید که قسم بخدا که این کار به تمهید من نبود و نفس من رغبتی در آن ننمود و بر این سیاقت
طریق معذرت می پیمود تا اینکه گفت که چرا تو بخاطر داری بر من آنچه را که من مستحق آن نیستم و اظهار کراهت از من
و نظر غضب در من میکنی پس حضرت علی علیه السلام فرمود که چه چیز ترا بر این کار روا داشت هرگاه نفس تو رغبت در آن
و حریص بر آن نبود و در سرانجام آن بر خود اعتماد نمی نمودی ابو بکر گفت حدیثی از حضرت رسول خدا صلعم شنیده ام
ان الله لا یجمع امتی علی ضلال یعنی خدا نمیگذارد که امت من بر گمراهی اتفاق کنند و من چون اجماع امت را دیدم تابع
قول رسول صلعم گردیدم و محال شمردم این را که اجماع کنند بر ضلال بر غیر راستی و درستی پس اجابت ایشان را لازم شمردم
و اگر میدانستم که یکی از ایشان تخلف میکند هر آینه با آن کار رضا نمیدادم حضرت علی علیه السلام فرمود که اینکه گفتی از حدیث نبی که
ان الله لا یجمع الخ پس من از امت نبودم یا نه ابو بکر گفت بلی آنحضرت فرمود که همچنین جمعی که امتناع از بیعت تو
نمودند مثل سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و رفقای او از انصار بودند ابو بکر گفت که همه ایشان
از امت بودند آنحضرت فرمود که پس چگونه احتجاج بحدیث نبی جستی و بر مسند خلافت نشستی و حال آنکه اینقسم مردم که از
جمله خلص صحابه بودند تخلف از این اجماع نمودند با اینکه امت را در باره ایشان طعنی نیست و محبت ایشان در رحلت رسول
بغیر خیانت ابو بکر گفت که نمیدانستم که ایشان تخلف کرده اند مگر بعد از آنکه خلافت خود را استحکام یافته و نمیدانستم که اگر

از آن بر دارم مردم از دین برگشته رو برخواهند تافت و ممارست ایشان مرا اگر اجابت ایشان کنم بر دین کم مشقت تر آمد
که اظهار بنده ترا است از اینکه مردم بر تو هجوم زنند و بعد از اسلام کافر شوند و دانستم این را که تو بیشتر ترسی از من در
که اظهار بکار ایشان و ادبار ایشان از محو و فتن پس علی علیه السلام فرمود که آری چنین است لیکن خبر ده مرا از کسی که مباشر خلافت
بشود که چه چیز سزاوار آن میشود ابو بکر گفت بنصیحت و وفا و دفع مداهنه و محاباة و حسن سیرت و اظهار عدل و علم
بکتاب و سنت و فصل خطاب با زهد در دنیا و کمی رغبت در آن و انصاف دادن ظلم و گرفتن حق مظلوم از ظالم برای نزدیک و بعید
بعد از آن ابو بکر ساکت گردید پس فرمود حضرت علی علیه السلام که و السابقه و القرابه یعنی استحقاق امامت بهم میرسد
بآنچه تو گفتی و بسبقت در اسلام و خویشی با رسول انام صلی الله علیه و آله و سلم پس ابو بکر گفت و السابقه و القرابه بعد از آن حضرت علی علیه السلام
فرمود که قسم میدهم ترا بخدا ای ابا بکر که آیا این خصال را در خود می یابی یا در من ابو بکر گفت در تو ای ابا الحسن آنحضرت فرمود
که قسم میدهم ترا بخدا که من اطاعت رسول خدا کردم قبل از مردان مسلمانان یا تو گفت تو فرمود که قسم میدهم ترا بخدا
که من بودم صاحب اعلام اهل مکه و جمع اعظم اهل آن بسوره برائت یا تو گفت تو فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که لکف هدی رسول
خدا بنفس خود در روز غار من کردم یا تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که من مولای تو و هر مسلمان شدم بمقتضای حکایت
غدیر خم یا تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که آیا برای منست ولایتی که با ولایت خدا و رسولست در آیه انما ولیکم الله
که بتو نسبت آن نازل شد یا برای تو گفت برای تو فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که آیا برای منست وزارت رسول
خدا و مثل هرون بموسی علیه السلام یا برای تو گفت برای تو فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که با من و با اهل و فرزندان من بصحرا رفت
حضرت خاتم النبیین برای مباهله مشرکین یا با تو گفت با شما فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت برای من و اهل و فرزندان من نازل شد یا برای تو و اهل بیت تو گفت برای شما فرمود که من و اهل و فرزندان منند
آنانی که پیغمبر صلعم در زیر کساء خود فرمود با یکلمات طیبات اینها زاد دعا نمود که اللهم هؤلاء اهلی الیک لا الی النار یا تو
گفت تو و اهل و فرزندان تو فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که منم مصداق آیه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان
شره مستطیرا یا تو گفت تو فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که توئی کسی که برگردانیده شد آفتاب برای او تا اینکه نماز عصر
گذارد و بعد از آن باندک فاصله غروب نمود یا من گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که توئی که آواز لا سیف الا ذو الفقار
لا فتی الا علی از آسمان در شان او شنیده شد یا من گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که توئی کسی که پیغمبر صلعم باو داد علم را
در روز خیبر پس فتح شد برای او یا من گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که توئی کسی که دفع اندوه کرد از پیغمبر صلعم
بکشتن عمرو بن عبدود یا من گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که پاکیزه کرده است خدا اجداد از سفاح و زنا از زمان

آدم علیه السلام تا پدرش بقول رسول صلعم که بیرون آمدم من که محمد مصطفی ام و تو ای علی مرتضی از نکاح نه از سفاح از زمان آدم تا عبد المطلب یا تو
گفت نعم فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که پیغمبر صلعم از جمله صحابه ترا برادر اختیار نمود و دختر خود فاطمه علیها السلام را زوجه او
فرمود و گفت که این تزویج از جانب خدا بود یا تو گفت نعم فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم پدر حسن و حسین علیهما السلام که دو فرزند
رسول خدا اند و دو ریحان محمد مصطفی اند و آنحضرت فرمود در شان ایشان که ایشان دو آقای جوانان بهشت اند و پدر ایشان
بهتر است از ایشان یا تو گفت نعم فرمود قسم میدهم ترا بخدا که جعفر برادر تو بود که بدو بال زینت یافت و با ملائکه بسوی
روضه رضوان شتافت یا برادر من گفت برادر تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم ضامن دین رسول خدا و فریاد رسنده
در موسمها بوفا کردن بوعده او یا تو گفت نعم فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که رسول صلعم او را طلبید و مرغ بریان
نزد او بود و از خدا استدعا نمود که ای خداوند عالمیان کسی را که محبوبتر خلایق است نزد من و نزد تو بعد از من بفرست تا با من بخورد
با من از این مرغ بریان پس کسی نزد او نیامد غیر من یا تو گفت نعم فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که مژده داده یا و خاتم انبیا
بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین بر طبق تاویل قرآن یا تو گفت نعم فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که دلالت کرده او را
رسول خدا بعلم قضا و فصل الخطاب بقول خود که علی اقضاکم یا تو گفت نعم فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که
پیغمبر صلعم اصحاب خود را امر فرمود که سلام کنند بر او بامیر المؤمنین بودن در زمان حیات خود یا تو گفت نعم فرمود قسم
میدهم ترا بخدا که منم کسی که آخر کلام حضرت رسول را شنیده و مباشر غسل و دفن او گردید یا تو گفت نعم فرمود قسم میدهم
بخدا که تویی که بشنیدی خویشی نسبت رسول صلعم برای او بود یا من گفت نعم فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که تویی کسی که حق تعالی
کریم در وقت احتیاج دیناری بتو عطا کرد و جبرئیل چیزی بتو فروخت و میهمان کردی حضرت پیغمبر را صلعم و اولاد او را یا من
در آن وقت ابوبکر گریه کرد و گفت نعم فرمود که قسم میدهم ترا بخدا که تویی کسی که پیغمبر صلعم بدوش مبارک خود او را بلند ساخت
تا بتهای خانه کعبه را افکنده شکست و آنها را انداخت و فرق و قدسای من چنان بلند گردید که اگر میخواستم باطراف آسمان
میتوانستم رسید یا من گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که تویی کسی که حضرت رسول صلعم با او گفت که تو صاحب لوای منی
در دنیا و آخرت یا من گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که تویی که رسول خدا صلعم او را ایستاده در خانه در مسجد از
در وقتی که امر بستن جمیع ابواب اهل بیت و اصحاب نمود و حلال کرد در مسجد برای تو آنچه خداوند معبود برای پیغمبر صلعم حلال
فرمود یا من گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که تویی کسی که قبل از نجوی رسول صلعم تصدق کرد و بعد از آن آداب مکلف را
بجا آورد در وقتی که عتاب فرمود قومی را خدا بقوله تعالی ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات یا من
گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که تویی کسی که پیغمبر صلعم بفاطمه گفت که تزویج کردم ترا بکسی که اول مردم بود بحسب ایمان

در یادی داشت بعد سلام بر ایشان یا من گفت نعم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که پیوسته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مناقبی را که بزرگی خدا و رسول مخصوص خود کرده بود نزد ابی بکر مذکور میساخت و او بصاحب بودن آن امام قریب و بعید
هر یک از آنها معترف میگردید پس فرمود حضرت امیر مؤمنان صلعم که با آنچه مذکور شد و مثل آن با هم میرسد استحقاق امامت
بر مردمان و قیام بامور امت پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الرحمن پس چه چیز مغرور گردانید ای ابابکر از خدا و رسول
و دین الله تعالی و حال آنکه تو هیچیک از آنچه محتاج الیه اهل این دین است نداری پس ابوبکر گریه کرد و گریه و زاری و گفت
ای ابا الحسن راست گفتی مهلت ده مرا تا امروز فکری کنم در آنچه من گرفته ام و آنچه از تو شنیدم آنحضرت فرمود که
مهلت دادم پس ابوبکر برگشت در حالی که در آن روز خوشدل بود و تا شب اظهار این حکایت بکسی ننمود و چون خبر دار گردید
که ابوبکر با علی علیه السلام خلوت کرده بستر داد افتاد و ابوبکر در آن شب حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید و در خدمت
آنحضرت ایستاد و سلام داد آنحضرت از او رو گردانید پس ابوبکر پیش روی آنحضرت رفت و سلام گفت باز آنحضرت از او
اعراض کرد پس ابوبکر گفت ای رسول خدا آیا خدمتی فرمودی که من بکردم آنحضرت فرمود که چگونه سلام ترا جواب گویم و حال
آنکه بتحقیق دشمنی کردی با کسی که خدا او را دوست داشت و رسول او ولی او همت بر موالات او گماشت حق را بر گردان
باهل آن ابوبکر پرسید که اهل آن کیست آنحضرت فرمود آنکسی است که با تو عتاب کرده و او مرتضی علی است پس ابوبکر
بعرض رسانید در آنچه که برگردانیدم حق را ابراو ای رسول خدا بعد از آن ندید آنحضرت را پس چون صبح شد
خود را بخدمت حضرت امیر رسانید و استدعا که ای ابا الحسن بگشا دست خود را تا با تو بیعت کنم که من چنین و چنین
خواب دیدم پس آنحضرت دست مبارک خود را گشود و ابوبکر با او بیعت نمود و منصب امامت را بآنحضرت تسلیم فرمود پس
ابوبکر گفت بمسجد میروم و آنچه را که در خواب دیده ام و کردم برای مردم نقل میکنم و خود را از امارت بیرون
میآرم و از خلافت و صاحب امر بودن تو اظهار میگذارم پس حضرت علی علیه السلام تحسین او نمود و ابوبکر از خدمت آنحضرت بیرون آمد
در حالی که رنگش متغیر بود و نفسش در قفس بدن بسختی میشد در خلال این حال برخورد با عمر خبر آن حال را گفت که چه
حالت ترا ای خلیفه رسول خدا پس خبر داد او را ابوبکر مرد و مجموع آنچه در خواب دید و بیدار که گذشته بود عمر گفت قسم
میدهم ترا ای خلیفه که بسحر بنی هاشم بازی نخوری و اعتماد بر ایشان نکنی چه نسبت سحر اولی که از ایشان می
بینی پس پیوسته وسوسه نمود تا وقتی که ابوبکر پشیمان شد از عهد و وعده که کرده بود امام علیه السلام فرمود که حضرت علی علیه السلام
بنابر وعده خود بمسجد آمد و هیچکس از این جماعت را ندید و از این تخلف در خاطرش رسید پس نزد قبر حضرت پیغمبر صلعم
نشست در آن وقت عمر بن خطاب بر او گذشت و گفت آنکه بدبنیاد علیه اللعنة الی یوم المعاد که یا علی دون ما تریده

یعنی نزد این مراد لوا است طراز سید الشهدا ... آن بفتح قاف وتخفیف ... وال الجد در خیت صلب که خاص بسیار ...

ونیزی آن تشبیه است بتیزی سوزن و ... برای اشعار بانتقال ... پس حضرت علی علیه السلام تحقیق حال را

معلوم نمود ... خود رجوع فرمود انتهی و حضرت امیر المومنین علیه السلام در ... نیز این نصوص را ...

مقام احتجاج بر آن مواد فساد ولجاج ... هر یک از ... طریق تصدیق همگی آنها ... الصدر کتاب

احتجاج طبرسی رحمه الله ... مواضع آنها از فهرست معلوم ...

ووصيّةٍ ضيّعوها

شارح گفته ...

... حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ... امیر المومنین و عترت طاهرین علیهم السلام و قرآن ... فرمود و منافقان ...

[illegible]

في مكنون السرّ وظاهر العلانية

[illegible]

لعنا كثيراً

شارح در این مقام حرفی نوشته ... در مقابل قلیل و معنی بسیار است ...

وکثرت ... تعیین مقدار آنها دشوار است ... انملاعین ... اللاعنین ...

و تقیید لعن ... مراد بکثیر مقدار است که تعیین ...

... منافات ندارد ... در بعض مواقع ... مقدار ... مستعمل کرده ...

در مقام مذکور ... در باب ... الجمعه کتاب الصلوة کافی مرویست که عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله

اکثروا من الصلوة علیّ فی اللیلة الغراء والیوم الازهر لیلة الجمعة ویوم الجمعة ...

افضل ... حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که بسیار صلوات ... از نور رحمت

[illegible]

أَبَدًا أَمَدًا أَبًا سَرْمَدًا

اصل بیست و هشتم ... ابدا بمعنی زمان ... و بمعنی قدیم ازلی آمده علی ما فی القاموس و در بعضی بمعنی اول النسب ... بنظر آنچه مرویست که اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا واعمل لآخرتک کانک تموت غدا یعنی کار دنیا را چنان کن که گویا همیشه در آن خواهی بود و کار آخرت را چنان کن که گویا فردا وفات خواهی نمود و صاحب مجمع البحرین در معنی ابد در بعضی حدیث گفته که ای تخلد الی آخر الدهر و لا ابد الدوام و فیه ... ابدا ای ابدا و دائم بمعنی خبریست که در زمان ماضی و حال و مستقبل مستمر باشند صاحب مجمع البحرین گفته که دام المطر تتابع نزوله والدوام شمول الازمنه ... بمعنی نزدیک بدائمت ماخوذ است ... داب بفتح دال ابجد و سکون و فتح همزه و با ... بمعنی عادت ... و اصل آن ... در العمل ... از باب ... بمعنی جد و ... صاحب مجمع البحرین بعد از نقل ... فقوله کداب آل فرعون ای عادة ... والقمر دائبین ای دائمین ... و از شیخ طبرسی نقل کرده که در تفسیر و سخر لکم الشمس والقمر دائبین گفته که ای ... فی سیرهما لا یفتران فی صلاح الخلق واصلاح ما یصلحان من الارضین والابدان والنبات ... [illegible] ... و سرمد بر وزن جعفر بمعنی زمان ... بمعنی زمانی که ... انتها آمده ... کریمه قل ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیمة ... و فاضل لاهیجی گفته که اصل ... فرموده ... میم بمعنی القصال ... چنانچه گویند الشهور الحرم ثلثة سرد و واحد فرد یعنی ... حرام ... دو ... اکثر ...

وَلَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ لِعَنَا يَعُدُّ وَ أَوَّلَهُ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ يَرُوحُ أَحَدُهُ

امد بفتحتین بمعنی مسافت و بمعنی مبدا و منتهی آن آمده و اظهر ... صاحب مجمع البحرین گفته که الامد هو نهایة البلوغ و جمعه آماد یقال بلغ امده ای غایته وعن الراغب الامد ... متقاربان لکن الابد عبارة عن مدة الزمان التی لیس لها حد محدود ولا یتقید فلا یقال ابد کذا والامد مدة مجهولة اذا اطلق و ینحصر نحو ان یقال امد کذا والفرق بین الزمان والامد ان الامد یقال باعتبار الغایة والزمان عام فی المبدا والغایة ولذلک قال بعضهم المدی والغایة متقاربان ... امدا بعیدا ای مسافة واسعة وفی حدیث وصفه تعالی لا امد لکونه ولا غایة لبقائه ... فی الدعاء جعلت امدا ممدودا ای ... الیه ... بغین ... ماخوذ است از غدو ... اصل بمعنی اول روز ... افتاب ... و رواح ماخوذ است از رواح ... در اصل بمعنی آخر روز ... از اول زوال ... مراد ...

لَهُمْ وَ لَا

... در جمله ... شارح بجای یروح منقطع نقل کرده و او ... مناسبت آن با الغدو ... منقول ... که از محسنات ... چنانچه در اصل ... گذشت ...

عَوْاِلْهِمْ وَ أَنْصَارِهِمْ

لام در لهم ... برای اختصاص و استحقاق ... جار و مجرور باعتبار عامل مقدر خبر مبتدا محذوف است یعنی ... و اعوان بفتح جمع عون است ... بمعنی ظهیر ... مفرد و جمع و مذکر و مونث در آن مساویست ... علی ما فی القاموس ... اعوان ... از قبیل جمع ... مراد ... در زمان خلافت ... ضلالت ... مطلق یاری ... و انصار جمع ناصر ...

وَ مُحِبِّي مُوَالِيهِمْ

... محبیهم ... اسم فاعل باب افعال و مضاف بمفعول ماخوذ است از محبت ... بمعنی دوستی و فعل مجرد آن ... از باب ضرب ... استعمال فعل و اسم فاعل آن از باب افعال است ... اسم مفعول آن بر وزن مفعول مستعمل میشود ... لفظ موالیهم در نسخه شارح نیست و آن بضم و فتح میم در نسخ مضبوط است ... جمع ... سالم با سقاط نون بسبب اضافه ... جمع مکسر مولی است بفتح ... و مولی ... علی ما فی القاموس ... مالک و ... غلام و آزاد کننده و آزاد کرده شده و صاحب ... همسایه ... فرود آینده ... ولی ... و تابع ...

وَ الْمُسَلِّمِينَ لَهُمْ

این نیز در نسخه شارح نیست ... تسلیم کمال فرمانبرداری ... با خلاص ... تسلیم ... بعد از ... کافی در باب التسلیم و فضل المسلمین از حضرت صادق ع مرویست که اگر قومی خدا را عبادت کنند ... نماز گذارند و زکوة دهند و حج بجا آرند و ماه رمضان را روزه گیرند بعد از آن ... خدا یا رسول او کرده باشند ... از ... امام ... استدلال ... لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما ... ایمان ... بالتسلیم ... حکم خدا و رسول ... قبول ... تسلیم ...

والمائلين الى

و عامه مشغول گشت و در نید عام نفس مراد است ازینکه بهما نظر توهم کنند و از باب عنایت اصل بود ... بسیم

ماخوذ است از میل بفتح میم معوج گردانیدن از جهتی بجهتی دیگر خانچه نسبت ... و از جانب وصی بحق تافتند و بجانب ضلالت گشتند

والناهضين باحتجاجهم

مراد بمعاندین که استدلال بر حقیت خلفا ثلثه و امثال ایشان کرده و یا میکنند مثل فضل بن روزبهان و شارح ... بدل باحتجاجهم باحتجتهم نقل کرده و الحجج جمع حجت بمعنی دلیل است

بمعنی یا احوال کو آن برو ... و از بعض مهالک میگریزد پس منتواند بود که کنایه از خیالات فاسده و تشکیکات کاسده باشد که مخالف در مقام دلیل و برهان استعمال و در رد ادله حقه فرقه محقه ایراد میکنند و شاید که عبارت باشد از اعانتهایی که رؤسای ضلالت دیدار حکام جور خود بعمل میاوردند و اشیاء از مسلمانان و مؤمنان کشته میکردند چنانچه در عرف میگویند که زید بال و پر عمرو و مردم بر دنیا ... مراد انما ... ملازمان و منسوبان باز دنیا و منصبها و ارجاف آن استیفا خواهد بود

والمعتقدين بمودتهم

در بعض نسخ بدل المعتقدین المعتدین است بدون قاف و تخفیف دال و بنابر آن بمعنی جمعی است که دشمنی کنند با ... حق بسبب دوستی که با آن خلفا ضلالت دارند و در بعض نسخ بدون قاف و تشدید دال و عبارت است از جمعی که مستعد و آماده ... ضلال اعتماد و اعتقاد ... و آن را وسیله نجات یوم المعاد دانسته اند اصل بود

المقتدين بكلامهم

در شرح ... ماخوذ است از اقتدا بمعنی پیروی کردن کسی در اقوال و افعال خانچه ماموم در گفتار تابع پیشنماز میشود ... اصل بود

والمصدقين باحكامهم

ماخوذ است از تصدیق بمعنی حکم کردن براستی کسی ... اعم است از فتاوی در عبادات و معاملات

يستغيث منهم اهل النار في النار اللهم عذبهم عذابا

در اکثر نسخ ... اخری داخله بهما فی سقر است بنابراینکه در معنی سقر در اصل سفت و نهم گذشت اصل بود

امين

بمد همزه و الف ... بدون الف ... و تشدید میم ... الطاکه علی ما فی الصحاح مشهور است که آن اسم فعل است بمعنی استجب یعنی بصورت امر بود عام مستجاب و حجت ... ابن بابویه رحمه الله در معانی الاخبار باسناده از حضرت صادق عم روایت کرده که ان تفسیر قولک آمین رب افعل است و در بعض ... کتب امین اسم ... مؤید مشهور است بعد از آن گفته که در حدیث آخر امین اسم من اسماء الله عز و جل و بنابرین بتقدیر حرف ندا خواهد بود مثل رب العالمین در ... بعضی گفته اند که امین لفظ سریانی است و برخی گفته اند که معرب همین فارسی است یعنی همین را مطلبم یا همین حاجت را روا کن

رب العالمين

لفظ رب نزد اکثر صفت مشبهه است از باب نصر و بعضی گفته اند که در اصل مصدر بوده بمعنی رسانیدن چیزی بحد کمال تدریجا پس اطلاق آن بر ذات اقدس بوده که بمعنی بر مبالغه است مثل عدل از جمله اسماء حسنی و از جمله معانی رب درین مقام بحسب معنی مناسب مالک و مدبر و سید مطاع و متمم و منعم و صاحب هر چند که بعضی اظهر است و در مجمع البحرین گفته است که بدون اضافه بر غیر جناب الهی اطلاق نمیشود

١٧٧

و تخفیف آن جایز است و با الف و لام بر مخلوق اطلاق نشود مگر نزد جمعی که آن الف لام را عوض مضاف الیه محذوف میگیرند انتهی و جوهری در صحاح گفته که در زمان جاهلیت رب را بدون تقیید بر ملک اطلاق میکرده اند و عالمین جمع عالم است بفتح لام بمعنی آنچه سبب علم بچیزی شود یا آنچه خود دانسته معلوم باشد و بر هر دو تقدیر مشتق است از علم و یا بمعنی آنچه نشان نمود و صنع موجد آن شود و در بنوشت مشتق از علامت گفته اند و صاحب قاموس گفته که جمع فاعل بالواو و النون غیره و عبر باسم و بعض لغت که الیاء ... الواحد یاسم لا نظیر له سوی عالمین جمع عالم و هو معرب و لا یجری مجری الجمع و هو ابیض و ... و مراد بعالم نزد بعضی مطلق ما سوی الله است از ملکه و عالم انس و عالم جن و نزد برخی مطلق جنس که ذیروح است و نزد طایفه مطلق انسان است و نزد فرقه جنس ... که ذلک ... ساختها کرده و انسب درین مقام قول جمعی است که عالم و عالمین مرادف و عبارت از کل ما سوی الله میدانند بدلیل قوله تعالی قالوا و ما رب العالمین قال رب السموات و الارض و ما بینهما و عالم را بعضی اسم جمع میدانند که مفرد از لفظ خود ندارد مثل قوم و رهط پس جمع کردن آن برای مبالغه در استغراق یا باعتبار انواع هر جنسی است یا باعتبار عالم هر عصر خواهد بود و جمع آن بواو و النون مبنی است بر تغلیب عقلا که اشرف اند بر غیر ایشان و همانا که همین است مراد شارح ... که گفته و جمع بالواو والیاء والنون لان الاصل فیه العقلاء و غیرهم تطفل علیهم و ازهری در تصریح گفته که قال ابن مالک التحقیق انه اسم جمع محمول علی الجمع لانه لو کان جمعا لزم ان یکون المفرد اوسع دلالة من الجمع لان العالم اسم لما سوی الله تعالی و العالمین خاص بالعقلاء حاصل معنی اینکه تحقیق نزد ابن مالک اینست که عالمین اسم جمع است که محمول شده بر جمع چه اگر جمع عالم باشد لازم آید که دلالت مفرد زیاده بر دلالت جمع شود بنابر اینکه عالم اطلاق بر ما سوی الله میشود بخلاف عالمین که مخصوص عقلاست انتهی و فقیر گوید که چون اختصاص عالمین بعقلا مدخول است بمثل قوله تعالی و ما رب العالمین قال رب السموات و الارض و ما بینهما پس تحقیق ابن مالک معزول است کما لا یخفی بلکه اظهر است که گفته جمعیت آن همانست که مذکور شد

الآن فلا تغفل

فی سلخ شهر صفر سنه ١٣٢٠

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه توكلي

الحمد لله الذي لم يجعل من السواد الاعظم والصلوة والسلام على من خصه بالشرف والبعثة الى العرب والعجم وآله وعترته الذين
معادن الحكمة وينابيع الكرم وعلى اصحابهم والتابعين لهم في المجاهدات وصرف الهم اما بعد اعلموا يا اخواني الذين
وياقلاذ في طرق التقى عصمكم [illegible] وحماكم عن الهجام والوقوع في ورطة الهلكات ان في بلدة المؤمنين سنة
سنه ثمان ومائة والف من الهجرة النبوية المصطفوية على هاجرها آلاف السلام والتحية وقع الطاعون والوباء وغلب العفونة
في الهواء وظهر كثرة الاب[illegible] الافاذ اورام [illegible] وعرض لبعض من الناس كالجدري بثور بغير عدد و ربما ظهر في بعض
واحد جميع ذلك عشية ربه الصعد وكان غلب ان تلك الاورام والبثور كان لازمتهم الى الملاحد والقبور الا النور وقلما
[illegible] السقم وتخلص بلطف فرقتهم صاحب الالم والاهمال في مدة قليلة من السنة مات جمع كثير وجم غفير من العلماء
والسادات والصلحاء وارباب الطاعات وساير خلق الله من اصحاب الصناعات والزراعات رحمهم الله تعالى وحشرهم
مع احبتهم من الائمة المعصومين عليهم صلوات الله والانبياء اجمعين الذين [illegible] فيها بالطاعون ومن طلبنا وسلف
لطلب الماعون لعامان الفاضلان الباذلان البارعان الكاملان العاملان العادلان السيد المحدث الاديب فالون عمرو مقتدر الانام
وهادي العوام في امور الدين لا ميرزين العابدين وكمصباح الامام الفائق كفالح ولاح الموافق ملا محمد صادق رحمهما الله
عليهما كما بذلا جهدهما مدة حياتهما في انجاح امور المؤمنين وصرفا عمرهما العزيز في اصلاح صدور المسلمين و[illegible]
[illegible] عليهما الحمد شكرها لله تعالى في تجهيز الموتى ودفنهم في القبور كما انبتا حسن صنيعهما لعيالة مرضيهم والمقصود
على جنائزهم في صفحات الازمان والدهور يا حبيبي في الله اني لما رأيت ان الناس يموتون كثيرا ولم يتخلصوا من تلك العلة
الا يسيرا وغلب عليهم القلق والاضطراب وتحيرت في تلك الاحوال اولوا الالباب وقد ورد احاديث كثيرة من الائمة
في الفرار عن الطاعون والرخصة فيه ودل [illegible] الاطباء عليها بان نعيم منهاالميت على الفرار منه وشهدت التجربة
على النفع في [illegible] خرجت انا واهلي واولادي في صدمة [illegible] واجرى اطال الله عمرهم الشريف ومتقن [illegible]
مصاحبتهم وجنبني عن سوء مفارقتهم وصدمة المولى العامل الكامل العالم والفاضل الباذل كافح في الله وصاحب المجد والعلاء
ملا عبد الوهاب بن الفاضل المبرور الباذل المغفور ملا محمد ابي امام [illegible] الرضية الرضوية على مشرفها آلاف الثناء والتحية وصدمة
ابنه العزيز صاحب المجد والتميز [illegible] الى[illegible] ذي الملكات الحسنة المرضية والاخلاق الجليلة الرضية ملا احمد سلمه الله تعالى
وكنت في صحبة جمع من جيرتنا وجمع من طلبة العلوم وغيرهم منهم عمدة المرتبين الحاج محمد رضا وابن اخيه الحاج محمد فاضل والمولى
المعظم ملا محمد جعفر [illegible] الى [illegible] ملا نصر [illegible] تلك القرية وكنا [illegible] تم قضينا

١١٦٨

الليالي [illegible] عصمه الله تعالى عن الخطر والضرر ونزلنا في قرية ردكان فاقمنا [illegible] فيها في ذلك المكان وكنا مستغيثين بجناب
صاحب [illegible] ومنبع الجود والاكرام [illegible] العيني الحاج محمد حسين بن الحاج [illegible] متنعمين بفيض صحبته
ومن الفوز [illegible] الاصحاب والاستفاضة من رؤية علماء [illegible] والاستضاءة من انوار فضلهم فبعد ما بالغ في اذانا
العوام والموالي وغلب البرد على هواء ذلك المقام ترحلنا الى القصبة وامضانا صيفنا عن النفوذ واكدنا [illegible]
[illegible]
وانفا محمولا بهم فبعد ما وصلنا ونزلنا في تلك البلدة واسترحنا من تعب الطريق وقطع الفيافي والجبال وفرغنا من [illegible]
الف ورأيت من السقم والملال رغيفا ما كانها جنات تجري من تحتها الانهار والعرفا اربابها اصحاب [illegible] كلهم من الاخيار
على الصحة والسلامة وشكرنا على التخلص من الهلاكة والملامة [illegible] بالبها وسادتها والبرهم الها [illegible] فاستغفر الله من [illegible]
المجدية [illegible] الاخلاق الجعفرية والمتمسكين [illegible] حشرنا الله واياهم مع [illegible] البرية

از فرزندان و خویشان [illegible]
و عیال خود را [illegible]
که ضرر [illegible]
والشوب [illegible]
و بهمین علت [illegible]
ضرر [illegible]
[illegible]
الدنیا دار [illegible]
١٢٦
الله [illegible]